مسند نویسی در تاریخ حدیث

نویسنده:

دکتر سید کاظم طباطبایی

فارسی

08:04:18 2009-08-03

شناسنامه کتاب

مسند نویسی در تاریخ حدیث

نویسنده : دکتر سید کاظم طباطبایی

قم: حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامي حوزه علمیه قم - ۱۳۷۷ شابک : ۹۶٤-٤۲٤-٤۱۰-۹

مقدّمه

رَبِّ اَنْعَمْتَ فَزِدْ

ای دو جهان از قلمت یك رقم بی رقمت لوح دو عالم عدم در کف من مشعل توفیق نِه ره به نهانخانه تحقیق دِه (۱)

زمانی مکلّف شده بودم تا درباره مسند احمدبن حنبل که یکی از فراگیرترین مجموعه های حدیثی اهل سنّت است، پژوهشی را سامان دهم. در خلال مدّتی که به یادداشت برداری و مطالعه درباره این موضوع سرگرم بودم، از رهگذر مطالعه فهرستهایی چون کشف الظنون و الذریعه، با شمار نسبتاً چشمگیری کتاب و مجموعه حدیثی با نام مسند آشنا شدم که البتّه از بیشتر آنها اکنون جز نام، نشانی در دست نیست. در آن هنگام در ذهنم پرسشهایی مطرح گردید. از قبیل اینکه: مسندنویسی چه سودهایی را در پی دارد؟ جایگاه مسندنویسی در تاریخ تدوین حدیث کجاست؟ آیا مسند نویسی به دوره یا مرحله‌ای ویژه از تاریخ حدیث مربوط می‌شود یا خیر؟ چرا امروزه ما از میان انبوه مسندها تنها با شماراندکی از آنها آشنایی داریم؟ بقیّه این کتابها به چه سرنوشتی گرفتار آمده‌اند؟ چرا در میان شیعیان و پیروان مکتب اهل‌بیت (ع) این شیوه از تدوین حدیث کمتر رواج داشته است؟ این پرسشها که در صفحه ذهن نگارنده نقش بسته بود، به اقتضای گرفتاریها گاه مغفول واقع می‌شد و گاهِ دیگر اندیشه را به خود مشغول می‌ساخت. گفتنی است که پیش از این برای تهیّه پایان‌نامه دوره دکتری مقرّر شده بود تا بخشهایی از یك تفسیر عرفانی را تصحیح انتقادی کنم. از قضا در همان روزها برای تهیّه میکروفیلم از چند دستنوشته از آن تفسیر از کتابخانه های کشور ترکیه با ناکامیهایی روبه‌رو گشته، ناگزیر از انتخاب موضوعی دیگر شدم. از همین رو تصمیم گرفتم طرحی را درباره «مسندنویسی در تاریخ حدیث» فراهم ساخته، در معرض داوری استادان محترم وارباب معرفت گذارم. پنهان نمی‌کنم که این تصمیم با آمیزه‌ای از بیم و امید همراه بود. بیم از گستردگی دامنه موضوع و زوایای تاریك آن و امید دستیابی به روزنه هایی نو و یافتن آگاهیهایی که از چشم پژوهندگان پنهان مانده است.

پس از تصویب موضوع یادشده، به گردآوری و یادداشت برداری پرداختم. برای گردآوری اطلاعات، ابتدا مناسب دیدم تا فهرست کاملی از مسندها فراهم آورم و آگاهیهای موجود را درباره هرکدام یادداشت کنم. برای این کار کتابهایی چون: فهرست ابن ندیم، فهرست شیخ طوسی، رجال نجاشی، کشف الظنون و ذیل آن، الذریعه و بالاخره اثر پر ارج فؤاد سزگین یعنی تاریخ التراث العربی را به دقّت مطالعه و بررسی کردم و یافته های خود را از آن کتابها در برگه هایی نوشتم. پس از آن به سراغ کتابهای تاریخ حدیث، علم‌الحدیث و مصطلح الحدیث (درایه) رفتم. ابتدا با خود می‌پنداشتم، دراین کتابها به آگاهیهای بسیاری دست خواهم یافت. ولی پس از مراجعه، دانسته شد این کتابها جز آگاهیهایی کلّی و یکنواخت، چیزی در اختیار پژوهنده نمی‌گذارند وگویا جملگی نسخه های مختلف يك كتاب هستند. بالاخره پس از مشورت با برخی از دانشوران، بهتر آن دیدم تا جایی که امکان دارد به خود مسندها مراجعه کنم و روش دسته‌بندی احادیث را در آنها ببینم و آنها را با یکدیگر بسنجم و چنین نیز کردم. دشواریی که دراین مرحله با آن روبه‌رو شدم، این بود که از میان انبوه مسندها، جز شمار اندکی یافت نشده و از آن میان هم تنها چند مسند چاپ شده است و نسخه های برخی از مسندهای چاپ شده نیز کمیاب است و در کتابخانه های ما وجود ندارد. برای نمونه مسند ابوداوود طیالسی را در هیچ يك از کتابخانه های مشهد، از جمله کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ادبیات و علوم انسانی، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی و نیز در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران نیافتم. تنها در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران توانستم به نسخه‌ای از آن دست یابم. باری با همه دشواریها تا جایی که امکان داشت، بیشتر مسندها را دیدم و در آنها به گشت و گذار پرداخته، یادداشتهایی را فراهم ساختم. در کنار کتابهای یادشده، کتابهایی را هم که درباره تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی نگاشته‌اند، مطالعه کردم و گاه از آنها نکاتی را یادداشت کردم. پس از همه این تلاشها دانسته شد، بسیاری از مسندها کارهایی تکراری و درست شبیه به هم هستند و تنها تفاوت آنها با یکدیگر این است که یکی چون مسند ابن حنبل گسترده و مفصّل و دیگری چون مسند طیالسی گزیده و مختصر است. همچنین دانسته شد که اساساً بسیاری از کتابهایی که آنهارا به نام مسند می‌شناسند، مسند نیستند و یا دست کم با تعریف مسند در کتابهای مصطلح‌الحدیث هماهنگی ندارند.

خلاصه اینکه یافته ها و دست‌آورد مطالعات خویش را در ده‌بخش دسته‌بندی و تدوین کرده‌ام. به شرح زیر:

۱- در بخش نخست معنای لغوی و اصطلاحی مسند و واژه های وابسته به آن را شرح داده‌ام. به دنبال آن روشهای تدوین حدیث را بررسی کرده و تفاوت آنها را با روش مسند نویسی روشن ساخته‌ام. سپس به نقد و سنجش روش مسندنویسی پرداخته و سرانجام به پاره‌ای از آشفتگیها دربه کاربردن این نام اشاره کرده‌ام.

۲- در بخش دوم به جایگاه مسندنویسی در تاریخ تدوین حدیث اهل سنّت و مراحل گوناگون آن پرداخته و تلاش کرده‌ام تا نشان دهم مسندنویسی در چه دوره‌ای از تاریخ تدوین حدیث بیشتر رواج داشته است. در ادامه همین بخش، خوانندگان با مطالبی درباره نخستین مسندنویس و منزلت مسندها در میان مجموعه های حدیث آشنا خواهند شد.

۳- بخش سوم فصل بلندی است درباره مسندهایی که به مؤلّفان خود منسوبند و مروری بر پاره‌ای از احوال مسندنویسان به ترتیب تاریخ درگذشت آنان. دراین بخش به گونه‌ای گسترده از آگاهیهای رجال شناختی موجود در کتابهای رجال، تذکره ها و تراجم بهره گرفته‌ام.

٤- در بخش چهارم ابتدا مسندهایی را یاد کرده‌ام که به نام راویان خود شناخته می‌شوند. سپس درباره مجموعه هایی سخن گفته‌ام که از روی خطا یا سهل‌انگاری آنها را مسند خوانده‌اند. پاره‌ای آگاهیهای

دیگر نیزدر دنباله همین بخش خواهد آمد.

۵- در بخش پنجم به سهم شیعه در عرصه مسندنویسی پرداخته شده‌است. در این بخش، در آغاز پژوهشی را درباره «اصول اربعمأه» (اصلهای چهارصدگانه) سامان داده و اصلها را با مسندها سنجیده و وجوه همانندی آنها را بایکدیگر بیان داشته‌ام. به دنبال آن، زمان پیدایش این اصلها را در تاریخ حدیث شیعه با دوره مسند نویسی در تاریخ حدیث اهل سنّت مقایسه کرده واز این رهگذر نشان داده‌ام که اصل‌نویسی در تاریخ حدیث شیعه، بسیار زودتر از مسندنویسی در تاریخ حدیث اهل سنّت آغاز شده‌است. در ادامه همین بخش، درباره آن دسته از مجموعه های حدیثی شیعه سخن به میان آمده که آنها را مسند نامیده‌اند.

٦- در بخش ششم خوانندگان گرامی با مسند زید شهید و مؤلّفش و محتوای آن آشنا شده از مقدار ارزش و اعتبار احادیث آن آگاه خواهند گشت.

۷- بخش هفتم دربردارنده آگاهیهایی است درباره یکی از مسندها به نام مسند حُمیدی.

۸- بخش هشتم به نام‌آورترین مسندها، یعنی مسند ابن حنبل اختصاص دارد. این بخش که بلندترین فصل این نوشتار است، ابتدا آگاهیهایی را درباره ابن حنبل، آثار و باورهایش در بردارد. سپس نگارنده درباره مسند او و مقدار ارزش واعتبار احادیث آن سخن می‌گوید.

۹- در بخش بعدی مسندهای ابوحنیفه را برشمرده وبه پاره‌ای از احوال مؤلّفانش پرداخته‌ام. آنگاه درباره علّت تعدّد مسندهای ابوحنیفه سخن گفته و به مقدار ارزش و اعتبار مرویات او اشاره کرده‌ام.

۱۰- واپسین بخش این نوشتار به آگاهیهایی درباره مسند ابویعلی مَوْصِلی، مسندالصحابة الذین ماتوافی زمان النبی و بخش مسانید در جمع الجوامع سیوطی اختصاص دارد. آنگاه خوانندگان با اثری نو در عرصه مسندنویسی آشنا خواهند شد. این اثر که المسند الجامع نام دارد، به عقیده نگارنده بهترین و کاملترین اثری است که در این عرصه پدید آمده‌است.

در ادامه باید گفت: چون طبیعت این کتاب اقتضا می‌کند پاورقیهای ارجاعی آن بسیار باشد، برای پرهیز از پر حجم شدن آن بر آن شدم تا سر حدّ امکان بطور کوتاه به منابع و مآخذ خود اشاره کنم و برای دستیابی به مشخّصات کامل کتاب شناختی، خواننده را به پایان کتاب رهنمون سازم. گفتنی است که منابع و مآخذی که از آنها سود برده‌ام، دو دسته‌اند. دسته‌ای گاه‌به‌گاه مورد استناد قرار گرفته‌اند و دسته دیگر همواره مورد مراجعه بوده و در کمتر جایی است که بدانها استناد نشده باشد. در مورد دسته نخست، در زیرنویس ابتدا نام نویسنده و سپس نام اثر و شماره جلد و صفحه آن را به دست داده‌ام. در مورد منابع دسته دوم دو حالت وجود دارد:

الف - گاه تنها از يك اثر نویسنده‌ای بطور گسترده سود جسته و بدان استناد کرده‌ام. دراین صورت در زیرنویس تنها به ذکر نام نویسنده و شماره جلد و صفحه اثرش قناعت کرده‌ام. برای نمونه اگر نوشته‌ام: سزگین، ۱۲۳/۱/۱. یعنی: فؤاد سزگین، تاریخ التراث العربی، جلد اول، بخش یکم، . دراین گونه موارد اگر به‌ندرت به اثری دیگر از همین نویسنده ارجاع داده باشم، برای پرهیز از اشتباه به نام کتابش تصریح کرده‌ام. برای رهنمون ساختن خوانندگان به این قبیل کتابها، ابتدا قصد داشتم ستونی ترتیب دهم و در آن ستون در برابر نام هر نویسنده، مشخصّات کامل اثرش را بنویسم. ولی پس از اندیشه بیشتر از این تصمیم بازگشتم. چه اینکه در کتاب شناسی مشخصّات منابع و مآخذ خود را به ترتیب الفبایی نام نویسندگان آورده‌ام. بنابراین هرکس به بخش کتاب‌شناسی بنگرد، مشخصّات کامل نویسنده و اثرش را به آسانی خواهد یافت.

ب - گاهِ دیگر به دو اثر از یك نویسنده بسیار استناد کرده‌ام. دراین صورت بدیهی بود که نام نویسنده، نام کتاب و شمار جلد و صفحه آن را یاد کنم.

برای متمایز ساختن شماره جلد از شماره صفحه از نشانه ممیّز (/) استفاده کرده‌ام. به این معنا که شماره سمت راست ممیّز، شماره جلد و شماره سمت چپ آن، شماره صفحه را نشان می‌دهد.

در پایان می‌افزاید: چون درباره کاربرد و نگارش پاره‌ای از واژه ها اختلاف سلیقه هایی وجود دارد، یادآوری می‌کند که برای رعایت اصول و قواعد درست‌نویسی، بیش از همه، کتابهای غلط ننویسیم اثر ابوالحسن نجفی و راهنمای نگارش و ویرایش اثر محمّد جعفر یاحقی و محمّد مهدی ناصح در برابر چشم بوده‌است.

باری، نگارنده تمام توش و توان خود را به کار گرفت تا اثری پاکیزه و پیراسته از عیب عرضه کند. اگر در این جهت توفیقی بهره وی شده و دست آورد رنجهایش کتابی سودمند و آراسته در آمده باشد، غیر از اثر لطف و عنایت ویژه خداوند نتواند بود.

به جهد تکیه مکن از خدا عنایت خواه که حاصلی ندهد هیچ جهد بی توفیق

از خوانندگان باریك‌بین و ژرف اندیش انتظار دارد، لغزشهای این ناچیز را یادآور شوند تا بتوان در مراحل بعد به اصلاح و تکمیل آن پرداخت. چه اینکه گفته‌اند: «متکلّم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد».

در طول مدّتی که سرگرم فراهم ساختن این کتاب بوده‌ام،از پاره‌ای از راهنماییهای آقایان‌دکتر سید محمّد باقر حجّتی، دکتر آذرتاش آذرنوش و دکترسیدمرتضی آیةاللّه‌زاده شیرازی استادان دانشگاه تهران بهره برده‌ام.

استاد فرزانه دانشگاه مشهد آقای کاظم مدیرشانه‌چی نیز بارها سخاوتمندانه کتابهایی را از کتابخانه شخصی خود در اختیار نگارنده گذاشتند. خدمتگزار دین و دانش استاد علی اکبر غفّاری هم در آغاز راه نکته هایی را گوشزد کردند. دانشور گرامی آقای رضا استادی هم مرا به یکی دو مقاله دراین موضوع رهنمون ساختند. از همه این بزرگواران به خاطر این محبّتها سپاسگزارم و برایشان کامیابی و عمر بلند آرزو می‌کنم. فرزندم مصطفی هم - که دانش آموز دوره راهنمایی است - در تصحیح و مقابله نسخه تایپی با نسخه دستنویس با شکیبایی پدر را یاری داد. از خداوند بزرگ خواستارم که وی را در دوسرا خوشبخت گرداند.

در پایان بر خود فرض می‌داند از مدیران نیکدل مرکز انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم که این اثر ناچیز را در ردیف سلسله انتشارات آن مؤسّسه قرار دادند، صمیمانه سپاسگزاری کند. توفیق هرچه بیشتر آنان را در رسیدن به اهداف فرهنگی والایی که پیشه ساخته‌اند، از خداوند بزرگ خواستار است. بمنّه و کرمه.

آبان ماه ۱۳۷۵ خورشیدی دکتر سید کاظم طباطبایی استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

---

۱ - جلال الدین همایی، فنون بلاغت وصناعات ادبی، نشرهما، تهران ۱۳٦۸خ، ص‌سیزده.

بخش اوّل:

مفهوم مسند (۱)

اشاره

مُسْنَد از مصدر اِسناد و اِسناد از مادّه «سَنَدَ» است. از آنجا که از این خانواده واژه هایی چون سَنَد، اِسناد، اَسْنَدَ، مُسْنَد، مُسْنِد و... نزد حدیث‌پژوهان عموماً و دراین نوشتار خصوصاً کاربردی فراوان دارد، پیش از هر چیز لازم به‌نظر می‌رسد معانی این واژه ها به دقّت مورد بررسی قرار گیرد.

۱- سند

الف- معنای لغوی سند: «سَنَد» (جمع آن اَسْناد و جمعِ جمعِ آن اسانید) به معنای دامنه و نشیب و سرازیری کوه، زمین بلند که رویاروی شخص باشد، تکیه‌گاه و آنچه بدان پشت نهند از قبیل دیوار و غیره، دستاویز و نوشته‌ای که بدان اختیار شغل و مِلکی را به کسی دهند، به‌کار می‌رود.

«سَنَدَ یَسنُدَ سُنُوداً الی الشیء» یعنی: پشت بر آن چیز نهاد و بدان تکیه و اعتماد کرد. «اِستَنَدَ» و «تَسانَدَ» نیز به همین معناست و «اَسْنَدَ» هم گاه به همین معنا و گاه صورت متعدّی آن است. از همین جا مجازاً گفته می‌شود: «فلانٌ سَنَدٌ» یعنی فلان کس تکیه‌گاه و محلّ اعتماد باشد. (۱)

واژه «سند» به معنای اخیر در متون دینی بسیار به‌کار رفته است. از جمله در نهج‌البلاغه می‌خوانیم: «فَمِنْ شَواهِدِ خَلْقِهِ خَلْقُ السَّمواتِ مُوَطَّداتٍ بلاعَمَدٍ، قائماتٍ بِلاسَنَدٍ». یعنی: «از نشانه های آفرینش او خلقت آسمانهاست که بی‌ستونها پابرجاست و بی‌تکیه‌گاه برپاست». (۲) همچنین در بخشی از دعایی که امام هادی (ع) به یکی از یارانش آموخته، آمده است: «... یا رجائی والمعتمَد ویا کَهْفی و السّنَد». (۳) یعنی: «ای امید و تکیه‌گاه من وای پناهگاه و دستاویز من».

همچنین «سَنَدَ واَسْنَدَ فی‌الجبل»، یعنی: برکوه برآمد، و «سَنَد» یعنی بالارفتن مردمان بر کوه. چنانکه در حدیث اُحُد آمده‌است: «رَأَیتُ النساءَ یُسْنِدْنَ فی‌الجبلِ». (٤) یعنی: «زنان را دیدم که برکوه بالا می‌رفتند.

ب - معنای اصطلاحیِ سند: «سند» نزد حدیث‌شناسان عبارت از طریق متن (۵) یا زنجیره بهم پیوسته از کسانی باشد که یکی پس از دیگری حدیث را روایت کنند تا به پیامبر (ص) یا معصوم (ع) رسد. (٦) مثلاً «الف» می‌گوید که گفت مرا «ب » به نقل از سخنان «ج» و به وی گفته بود «د» وبه او خبرداده بود «ه» و برا ی‌او نقل کرده بود «و» که از رسول خدا (ص) شنیده بود که چنین و چنان گفت ویا اینکه گفت که پیامبر (ص) را دید که در فلان مورد چنین‌وچنان کرد.

طریق نقل احادیث و زنجیره راویان آن را، از آن جهت سند گویند که حدیث‌شناسان غالباً در درستی و نادرستی و قوّت و ضعف حدیث به آن تکیه می‌کنند. به عبارت دیگر، حدیثْ قوّت و ضعف خود را از احوال راویان خود و پیوستگی و گسستگی زنجیره آنان کسب می‌کند. (۷) از همین رو مجازاً می‌گوییم: این حدیث قویّ‌السند است. زیرا سندها به منزله ستونهایی هستند که متن حدیث بر آنها استوار و پا برجاست. (۸)

۲- اِسْناد

الف- معنای لغوی اسناد «اِسناد» مصدر از باب افعال است. در سطور بالادیدیم که «اَسْنَدَ» و «سَنَدَ» در پاره‌ای از موارد به یك معنا به‌کار رفته است. کاربردهای دیگر آن به شرح زیر است:

«اَسْنَدَهُ فی الجَبَلِ»، یعنی: آن را برکوه بالا برد .«اَسْنَدَهُ اِلَیه»، یعنی: آن را به آن چیز تکیه داد. «اَسْنَدَ الحدیثَ»، یعنی: آن سخن را پله‌پله بالا بُرد و به گوینده‌اش نسبت داد. بنابراین اِسناد به معنای بالا بردن، تکیه یا نسبت دادن چیزی به چیزی یا کسی، نسبت دادن حدیث یا سخن‌به گوینده آن، به‌کار می‌رود. (۹) برای هریك از این کاربردها در متون کهن، خواه دینی و خواه غیردینی شواهدی می‌توان یافت. چنانکه امام صادق (ع) در پاسخ پرسش یکی از یارانش درباره حجرالاسود از جمله می‌فرماید: «اِلی ذلك المکان [= حجرالاسود] یُسْنِد القائمُ ظَهْرَهُ» (۱۰). یعنی: «قائم آل‌محمد (ص) پشت خویش را به این مکان تکیه می‌دهد». همچنین امام صادق (ع) از امیرمؤمنان (ع) روایت می‌کند که فرمود: «اِذا حَدَّثْتُمْ بِحدیثٍ فَاَسْنِدوُه الی الّذِی حَدَّثکم. فاِنْ کانَ حَقّاً فَلَکُمْ واِنْ کانَ کِذباً فَعَلَیْهِ». (۱۱) یعنی: «هرگاه حدیثی را نقل می‌کنید آن را به راویش نسبت دهید؛ تا اگر درست بود به سود شما و اگر دروغ بود به زیان آن راوی باشد».

ب - معنای اصطلاحیِ اِسناد: «اسناد» در مقابل «اِرْسال» (رها ساختن)، نزد حدیث پژوهان به معنای نسبت‌دادن حدیث به معصوم (ع) از رهگذر ذکر یك‌یك راویان آن است. حدیث‌شناسان گاه اسناد را به معنای ذکر سند به‌کار می‌گیرند. چنانکه مثلاً وقتی گفته می‌شود: «اَسْنِد هذا الحدیثَ»، یعنی: سند این حدیث را یاد کن. امّا غالباً آنان سند واسناد رابه یك معنا و برای بیان یك چیز به کار می‌برند. (۱۲) در یك حدیث شریف نبوی (ص) که از طریق محدّثان امامی گزارش شده، در سخن پیامبر (ص) «اسناد» به معنای «سند» به‌کار رفته است. آن حدیث چنین است: از جعفربن محمّد از پدرش از علی‌بن حسین از پدرش - علیهم‌السّلام - روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: «اِذا کتبتُم الحدیثَ فَاکتُبوهُ بِاِسنادِهِ. فِان یَکُ حقاً کنتم شرکاءَ فی‌الاَجرواِنْ یَکُ باطلاً کان وزرُه عَلیه». (۱۳) یعنی: «هرگاه حدیث را نوشتید، آن را با سندش بنویسید تا اگر درست بود شما در پاداش‌آن شریك باشید واگر نادرست بود، بارگناه آن بردوش راوی‌اش باشد».

این کاربردِ یکسان به این جهت است که متن حدیث ناگزیر از داشتن طریقی است که آن را به گوینده‌اش برساند. این طریق را به اعتبار اینکه در بیان صحّت و ضعف حدیث دستاویز و تکیه‌گاه حدیث‌پژوهان است، «سند» گویند وبه اعتبار اینکه نسبتِ حدیث به گوینده‌اش را در بر دارد، «اسناد» نامند. (١٤)

باید افزود: در علوم حدیث بررسی سند یك رکن اساسی است. زیرا یکی از ابزارهای بازشناسی حدیث مقبول از حدیث مردود است. از همین رو پیشوایان معصوم (ع) همواره به نگاشتن سند احادیث و حفظ آن و نسبت دادن هر حدیثی را به روایتگر و گوینده آن، سفارش کرده‌اند. یکی دو نمونه از این احادیث به مناسبت در سطور بالا ذکر شد. بزرگان عامّه نیز از تابعان و اتباع تابعان گرفته تا دانشمندان دوره های بعد، همیشه اهمیّت سند واسناد را گوشزد کرده‌اند. به عنوان نمونه، سفیان ثَوْری (د.١٦١ ق) گوید: «اِسناد جنگ افزار مؤمن است. اگر همراه مؤمن سلاحی نباشد با چه چیزی خواهد ٠جنگید؟». (١٥) سفیان بن عُیَیْنَه (د . ١٩٨ ق) آن را بسان نردبانی دانسته که انسان به کمك آن از مکانی بلند بالا می‌رود. عبداللّه بن مبارك (د . ١٨١ ق) گوید: «به نظر من اِسناد پاره‌ای از دین است. اگر اسناد نباشد، هرکس هر چه بخواهد می‌گوید و چون از او بپرسند چه کسی این سخن را برایت نقل کرده، خاموش و سرگردان مانَد». (١٦)

حدیث‌شناسان اهل‌سنّت از زبان مالك بن‌انس (د.١٧٩ق) نوشته‌اند که ابن‌شهاب زهری (د.١٢٤ق) نخستین کسی است که حدیث را باسند نقل‌کرد و آن را به راوی یا گوینده‌اش نسبت داد. (١٧) امّا این گزارش درست نتواند بود. زیرا: اولاً؛ چنانکه در سطور بالا دیدیم پیامبر (ص) خود به نوشتن و ضبط

سند احادیث سفارش کرده بودند و طبیعتاً آن دسته از صحابه و تابعان که گِرد شمع وجود امامان می‌چرخیده‌اند، این سفارش را در برابر چشم داشته‌اند. ثانیاً؛ ابن قولویه از ابن‌عیسی از هارون بن مسلم از ابن اسباط از ابن عمیره از عمروبن شمر از جابر روایت کرده‌اند که گفت: به ابوجعفر - علیه‌السّلام - عرض کردم: هرگاه برای من حدیثی نقل می‌کنی، با اسنادش برایم نقل کن. امام گفت: «حدَّثنی ابی عن جدّی عن رسول‌اللّه عن جبرئیل - علیه‌السلام - عن اللّه- عزَّ وجلَّ - وکلُّ ماأُحَدِّثُکَ بهذا الاِسناد». (۱۸) یعنی: «پدرم از طریق نِیایَمْ از رسول خدا (ص) از جبرئیل از خداوند - عزَّ وجلَّ - برایم حدیث کرد و هرچه برایت نقل کنم با همین اسناد است».

بنابر این روشن می‌شود که اهمیّتِ اسناد حدیث پیش از ابن شهاب مورد توجّه جابر بوده‌است. این از یك سو، از سوی دیگر پاره‌ای گزارشها نشان می‌دهد اهمیّت اسناد حدیث مورد توجّه معاصران ابن شهاب نیز بوده‌است. چنانکه از ابن سیرین (د.۱۱۰ ق) که یکی از تابعان بزرگ است، نقل شده که گفته: «تا زمانی که فتنه رخ نداده بود، ما حدیث را به راوی آن نسبت نمی‌دادیم». (۱۹)

۳- مُسْنِد

الف- معنای لغوی مُسْنِد «مُسْنِد» اسم فاعل (صفت فاعلی) از اَسْنَدَ است. آنچه سبب تکیه دادن می‌شود، کسی که گواهی دیگری را تقریر می‌کند و اِسناددهنده، از معانی این واژه می‌باشد.

ب - معنای اصطلاحیِ مُسْنِد این واژه در اصطلاح حدیث‌شناسان به عنوان لقب برکسی اطلاق می‌شود که در زمان یا شهر خویش از دانش چشمگیری در حدیث برخوردار باشد. (۲۰) به عبارت دقیقتر، «مُسْنِد» کسی است که با تکیه بر حافظه حدیث را با سلسله سند نقل می‌کند؛ خواه به احوال سند و قوّت و ضعف آن آگاهی داشته باشد و خواه از چنین آگاهیی برخوردار نبوده، تنها به روایت توانا باشد. مقام علمی مُسْنِد از حافظ و محدّث پایین‌تر است. (۲۱) در روزگاران گذشته، بسیاری از محدّثان را به القابی چون مُسْنِد شام، مسند اصفهان، مسند خراسان و... ملقّب ساخته اند.

٤- مُسْنَد

الف - معنای لغوی مُسْنَد واژه مُسْنَد اسم مفعول (صفت مفعولی) از اَسْنَدَ و جمع آن مَسانِد و مسانید است. (۲۲) از معانی این واژه یکی "پسرخوانده" است، دیگری "روزگار"؛ چنانکه گویند: «لاآتیه یَدَ الدَّهْرِ و یَدَ الْمُسْنَدِ».یعنی: « هرگز نزد او نخواهم آمد». (۲۳) گویند روزگار را از آن‌رو "مسند" خوانده‌اند که پاره های آن به هم پیوسته است. (۲٤) سوم "اسناد شده" یا "نسبت داده شده"، چهارم "چیزی که به آن تکیه شود". چنانکه ابن‌منظور گوید: «هرچیزی که چیزی را به آن تکیه دهی، آن چیز مُسْنَد است». (۲۵) پنجم "آن کس که بدو پناه برده شود". وبالاخره به معنای "تکیه گاه" نیز به‌کار می‌رود. چنانکه ابن‌منظور می‌نویسد: «آنچه را بدان تکیه شود، مُسْنَد و مِسْنَد خوانند و جمع آن مَسانِد است». (۲٦)

گفتنی است که در قرآن کریم از خویشاوندان این‌واژه، تنها یك کلمه و آن هم یکبار به کار رفته است و آن کلمه «مُسنَّدَه» است در آیه شریفه «کَاَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ». یعنی: «گویی که ایشان [منافقان] چوبهایی‌اند بِبَرباز نهاده». (۲۷) این واژه اسم مفعول (صفت مفعولی) از مصدر تسنید است و «سَنَّد الحائطَ» یعنی : چوب را زیر دیوار گذاشت. (۲۸) به دیگر سخن، برای دیوار از چوب تکیه گاه ساخت. خداوند دراین آ یت شریفه دو رویان را به چوبهای زیر دیوار مانند ساخته که اندیشه نمی‌کنند و از حضور در مسجد بهره نمی‌برند و بسان درختان بالنده و میوه‌دهنده نیستند. (۲۹)

امّا در احادیث، از این خانواده واژه های بسیاری چون استناد، استند، اسناد، اَسْنَد، سَنَد، مسند، مساند، سناد، مُسَنَّده و... به‌کار رفته (۳۰) که در سطور بالا به مناسبت پاره‌ای از آنها از نظر گذشت.

ب - معنای اصطلاحی مسند این واژه در اصطلاح اهل دانش به چند معنا به‌کار می‌رود. پاره‌ای از این معانی، اساساً به دانش حدیث مربوط نیست. امّا پاره‌ای دیگر، از پرکاربردترین دانشواژه ها در نزد حدیث‌شناسان است. نگارنده ابتدا معانی دانشواژه‌ای این کلمه را گزارش می‌کند و سپس روشن می‌سازد که کدامیك از این معانی به دانش حدیث مربوط و کدامیك به این دانش مربوط نمی‌شود:

یك - خط مردم عربستان جنوبی (یمن) در روزگار باستان به نام "مسند" شناخته می‌شود. (۳۱) اینکه در برخی احادیث آمده «اِنَّ حَجَراً وُجِدَ علیه کِتابٌ بِالْمُسْنَد» (۳۲)، مقصود همین نگاره است. از آنجا که این اصطلاح به موضوع این نوشتار مربوط نیست، به همین توضیح کوتاه بسنده می‌شود.

دو - مسند در برابر مسندٌالیه، اصطلاحی است که در دستور زبان و علوم بلاغت به‌کار می‌رود. مسند به این معنا به موضوع این رساله مربوط نمی‌شود. از همین رو به این مقدار قناعت می‌گردد.

سه - مسند در برابر مرسل (۳۳) و منقطع (۳٤) و... نزد حدیث‌شناسان حدیثی است که سندش از راوی تا پیامبر (ص) (یا به تعبیر درست‌تر تا معصوم) (۳۵) پیوسته و متصّل باشد. به عبارت دیگر، حدیثی است که از زنجیره اسناد آن حلقه‌ای مفقود نباشد. این اصطلاح نزد بیشتر محدّثان تنها درباره حدیث مرفوعِ (۳٦) متّصل (۳۷) به‌کار می‌رود. چنانکه حاکم می‌نویسد:

«حدیث مسند آن است که محدّث آن را از استادی روایت کند که سماعِ وی از او آشکار باشد و سنّ وی چنین کاری را اقتضا کند و سماع استاد او از استادش هم به همین شیوه باشد تا اینکه اِسناد به یك صحابی مشهور برسد واز رهگذر او به پیامبر (ص) بپیوندد». (۳۸)

به عقیده حاکم، "مسند" شرایطی دارد. از جمله اینکه: آن حدیث موقوف، (۳۹) مرسل و معضل (٤۰) نباشد و درمیان راویانِ آن، شخصِ مدلِّس (پنهانکار و نیرنگ‌باز) وجود نداشته باشد. (٤۱) دیگر آنکه «عباراتی از قبیل "از طریق فلانی خبر یافتم"، "از طریق فلانی برایم حدیث کردند"، "از طریق فلان کس به من خبر رسید"، "فلان کس آن را به پیامبر نسبت داد"، "این حدیث را مرفوع می‌پندارم" و جز اینها که موجب تباهی حدیث می‌گردد، در اِسنادش نباشد». (٤۲)

بنابراین مسند، حدیث موقوف و مقطوع (٤۳) را - هرچند که اسناد آن دوپیوسته باشد - و مرسل ومنقطع را - هرچند که مرفوع باشند - در بر نمی‌گیرد.

سیوطی تعریف بالا را درست‌ترین دانسته و ابن حجر تنها همین تعریف را صحیح می‌داند. (٤٤) امّا برخی از محدّثان و فقیهان مسند را به گونه‌ای دیگر تعریف کرده‌اند. از جمله خطیب بغدادی مرفوع بودن را در مسند یك شرط اغلبی می‌داند نه یك شرط حقیقی و همیشگی. او می‌نویسد:

«مقصود محدّثان از توصیف حدیث به مسند این است که اسناد آن از راوی تاسرچشمه (کسی که حدیث به او اسناد داده شده) پیوسته باشد. ولی محدّثان بیشتر این تعبیر را درباره حدیثی که به پیامبر (ص) اسناد داده شده، به‌کار می‌برند و پیوستگی اسناد در آن بدین گونه است که هر یك از راویانش آن را از طبقه بالاتر شنیده باشد تا برسد به آخرین‌تن؛ هر چند که در آن اسناد، سماع [شاگرد از استاد] روشن و آشکار نبوده وبه عنعنه (٤۵) بسنده کرده باشند.».

مرحوم سیّد حسن صدر کاظمینی هم اصطلاح مزبور را به همین‌سان تعریف می‌کند و می‌نویسد:

«اگر زنجیره سند جملگی معلوم واز آن هیچ‌یك از راویان نیفتاده باشد،بدین گونه که هریك از آنان آن حدیث را از بالاتر از خود گرفته باشد تا به سرچشمه‌اش برسد، مسند است و به آن موصول و متّصل هم‌گویند. مسند بیشتر درباره حدیثی که از پیامبر (ص) رسیده، به‌کار می‌رود». (٤٦)

امّا تعریف ابن عبدالبرّ قرطبی، تقریباً عکس تعریف خطیب بغدادی است. وی مسند را با مرفوع یکی می‌داند وبراین باور است که حدیثی که بطور خاصّ از پیامبر (ص) رسیده باشد، مسند است؛ خواه اسناد آن پیوسته باشد خواه گسسته. او برای نوع پیوسته آن، حدیثی را یاد می‌کند که مالك از نافع از ا بن‌عمر از رسول‌خدا (ص) روایت کرده وبرای نوع گسسته آن حدیثی را نمونه می‌آورد که مالك از زهری از ابن عبّاس از رسول خدا (ص) نقل کرده‌است. ابن عبدالبرّ به دنبال حدیث اخیر می‌افزاید: «این حدیث از آن روی که به پیامبر (ص) نسبت داده شده، مسند وازآن رو که زهری از ابن عبّاس استماع حدیث نکرده، منقطع است». (٤٧) امّا این نظر باشیوه حدیث‌شناسان بزرگ سازگار نیست. زیرا آنان مسند را در برابر مرسل به‌کار می‌گیرند و می‌گویند «اَسْنَده فلانٌ واَرْسَلَه فلانٌ». (٤٨)

نتیجه اینکه، حدیث مسند در اصطلاح خطیب بغدادی و مرحوم صدر وامثال آنان برابر است با متّصل؛ جز اینکه مرفوع بودن در مسند یك شرط اغلبی است و در اصطلاح ابن‌عبدالبر، برابر است با مرفوع. در حالی که برابر اصطلاح مشهور که بیشتر حدیث‌شناسان آن را پذیرفته‌اند، هر حدیث مرفوعی مسند نیست. همچنان که هر حدیث پیوسته‌ای هم نمی‌تواند مسند باشد؛ بلکه یك حدیث مسند در آنِ واحد باید هم مرفوع و هم متّصل باشد. زیرا در آن هم به متن وهم به اسناد می‌نگرند. بنابراین، هر حدیث مسندی متّصل است؛ زیرا که سندش از آغاز تا انجام پیوسته است و مرفوع است؛ زیرا که متن آن به پیامبر (ص) می‌پیوندد. (٤٩)

به‌نظر می‌رسد مسند نامْنهادنِ حدیث، از آن جهت باشد که چنین حدیثی با ذکر زنجیره راویانش، پله‌پله بالا برده شده تا به سرچشمه‌اش یعنی پیامبر (ص) یا معصوم (ع) برسد. در این صورت این کاربرد جنبه حقیقی دارد. امّا اگر مقصود از حدیث مسند، حدیثی باشد که سندش را یاد کرده‌اند، این کاربرد جنبه مجازی می‌یابد. (٥٠) شاید زمخشری با در نظر داشتن همین جنبه، سخن محدّثان را که می‌گویند "حدیث مسند"، یك کاربرد مجازی می داند (٥١) زیرا نهادن نامِ سند بر زنجیره راویان حدیث، جنبه مجازی دارد.

از مسند به معنایی که اینك مورد بحث ماست، صورت فعلی آن در حدیث به‌کار رفته‌است. آن حدیث بدین شرح است: «رُوی عنه [= الامام الباقر] - علیه‌السّلام- اَنَّهُ سُئل عن الحدیث یُرسِلُه ولا یُسنِدُه. فقال: اذا حَدَّثتُ الحدیثَ فَلَمْ اُسْنِدْه، فَسَنَدی فیه ابی عن جَدّی عن ابیه، عن جَدِّه رسول اللّه (ص) عن جبرئیل عن‌اللّه - عزَّ وجلَّ» (٥٢). یعنی: «روایت شده که از امام‌باقر (ع) در باره حدیثی که به صورت مرسل (رها شده) نقل می‌کند و آن را به گوینده‌اش اسناد نمی‌دهد، پرسیدند. در پاسخ گفت: هرگاه حدیث گفته‌ام و آن را به گوینده‌اش اسناد نداده‌ام، سند من در آن حدیث چنین است: پدرم از نِیایَم و نیایَم از طریق پدرش از نیایَش رسول خدا (ص) از جبرئیل از خداوند - عزَّ وجلَّ».

گفتنی است از مسند به این معنا صفت نسبی (اسم منسُوب) ساخته‌اند. چنانکه ابوجعفر عبداللّه بن محمّد بن جعفربن الیمان جعفی (د . ٢٢٩ ق) از مردم بخارا را "مسندی" خوانده‌اند. گویند: وی را از آن روی مسندی خوانده‌اند که همواره احادیث مسند را می‌جست نه مرسلها و مقطوعها را. (٥٣) یا به آن دلیل‌که در ماوراءالنّهر نخستین کسی است که مسند صحابه را گرد آورد. (٥٤)

چهار - گاه از کاربرد واژه «مسند»، اِسناد یا خودِ سند مورد نظر است. دراین صورت این واژه مصدر میمی است. بنابر این‌نزد حدیث‌پژوهان مسندالشهاب و مسندالفردوس، اسنادالشّهاب واسنادالفردوس معنا می‌دهد. (٥٥) برای روشن شدن مطلب می‌افزاید:

الف - قاضی ابوعبداللّه محمّدبن سلامه قُضاعی شافعی (د . ٤٥٤ ق) کتاب معروفی دارد به نام شهاب الاخبار فی‌الحِکَم والامثال و الاداب. وی در آغاز این کتاب گوید:

« دراین کتابِ خود از میان شنوده هایم از احادیث رسول‌خدا (ص)، هزار سخن حکیمانه را در وصایا، آداب، مواعظ و امثال فراهم آوردم.... واسانید احادیث را حذف کردم... و جملگی آن اسنادها را در کتابی ویژه گرد آوردم که می‌توان برای آگاهی از آن اسنادها بدان رجوع کرد» (٥٦).

این کتابی که اسانید احادیث شهاب‌الاخبار را در بردارد همان مسندالشهاب (٥٧) است که گویا از آن به مسند قُضاعی (٥٨) هم تعبیر شده است. (٥٩)

ب - ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی همدانی شافعی (د . ٥٠٩ ق) کتابی دارد در حدیث به نام فردوس الاخبار. دیلمی چون اهل زمان خود را بدید که به حدیث و اسانید آن پشت کرده و به قصص و حکایات و روایاتی که پایه درستی ندارد، روی آورده‌اند؛ این کتاب را به ترتیب حروف الفبا تألیف کرد و جهت آسانی کار خوانندگان، اسانیدِ احادیث آن را حذف کرد. فردوس الاخبار بیش از ده‌هزار حدیث را درباره سنن و آداب و مواعظ و امثال و عقوبات دربر دارد. سیوطی در تألیف جامع‌الصغیر از روش دیلمی در این کتاب پیروی کرده‌است.

فرزند مؤلّف ابونصر (یا ابومنصور) شهردار بن شیرویه (د . ٥٥٨ ق) در پاسخ خرده‌گیریهایی که بر کتاب پدرش کرده‌اند، اسانید احادیث فردوس‌الاخبار را گردآورده و آن را به صورتی نیکو در چهار جلد مرّتب ساخته و آن را مسندالفردوس نام نهاده‌است. (٦٠)

برخی از نویسندگان به دلیل نداشتن آگاهی درست یا از روی حسّ کمیّت‌گرایی، مسندالشهاب و مسندالفردوس را در ردیف کتابهایی چون مسنداحمدبن حنبل و مسندطیالسی یاد کرده‌اند. در حالی که روش این دو کتاب با کتابهای مسند به‌کلّی فرق دارد.

پنج - مسند (جمع آن مسانید) در برابر مصنَّف، در علم الحدیث به عنوان يك دانشواژه در وصف پاره‌ای از مجموعه های حدیثی به‌کار می‌رود.

توضیح اینکه واژه مسند چنانکه دربالا گفته شد، گاه وصف حدیث قرار می‌گیرد و گفته می‌شود حدیث مسند، و گاهی وصف کتاب حدیث قرار می‌گیرد ومثلاً گفته می‌شود کتاب مسند ویا به نام مؤلّف یا راوی‌اش اضافه می‌گردد و گفته می‌شود مسندامام‌موسی‌بن جعفر الکاظم یا مسندالامام زید یا مسنداحمدبن حنبل. مسند به معنای دوم که مورد بحث این نوشتار است، کتابی است که در آن احادیث به ترتیب صحابه (یعنی: نخستین مرجع در اسناد حدیث پس از پیامبر) گردآمده باشد. شیوه مسندنویسی با تألیف مصنّفها متفاوت است. به این معنا که در دومی به دنبال هر بابی احادیث مربوط به آن موضوع نقل می‌شود. برای نمونه اگر باب طهارت را در نظر بگیریم، هر حدیثی که به طهارت مربوط باشد، در آن باب جای می‌دهند. امّا شیوه مسندنویسی غیر از آن است. دراین طریقه احادیث را برحسب راویان ترتیب می‌دهند. مثلاً هرچه را از طریق علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) از پیامبر (ص) روایت شده، دریك فصل جداگانه می‌آورند؛ اعم از اینکه حدیث وی در باب زکات باشد یانماز یا طهارت یا موضوع دیگر و آنگاه که مؤلّف از نقل احادیث صحابی نخستین فارغ شود به نقل احادیث صحابی دوم می‌پردازد وبه همین ترتیب پیش می‌رود. بنابراین، اساس تقسیم‌بندی در آن یکی «وحدت موضوع» و دراین یکی «وحدتِ صحابی ناقل حدیث» است. (٦١)

مسندها احادیث رسول خدا (ص) را همراه با زنجیره سند و غالباً پیراسته از آراء صحابه و فتواهای تابعان در بردارند. (٦٢)

پاورقی ها :

۱- اسماعیل بن حمّاد الجوهری، الصّحاح؛ الزّبیدی، تاج‌العروس؛ ابن منظور، لسان‌العرب؛ ابن الاثیر، النّهایه فی غریب الحدیث والأثر؛ ابن‌فارس، معجم‌مقاییس اللغه؛ عبدالرحیم صفی‌پوری، منتهی الأرب؛ الطریحی، مجمع البحرین، ذیل ماده سند.

۲- نهج‌البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، خطبه ۱۸۲، ص ۱۹۰.

۳- المجلسی، بحار الانوار، ۱۲۷/۵۰.

٤- ابن الاثیر، النهایه فی غریب‌الحدیث والأثر؛ ابن منظور، لسان العرب، ذیل همان مادّه.

۵- السیوطی، تدریب الراوی، ٤۱/۱؛ زین‌الدّین العاملی الملقّب بالشهید الثانی، الدّرایه، ص ۷.

٦- السید حسن الصدر، نهایةالدّرایه، ص ۱۲.

۷- السیوطی، پیشین، همان جا.

۸- الزمخشری، اساس البلاغة، ذیل مادّه سند.

۹- الجوهری، الصحاح؛ الزبیدی، تاج العروس؛ ابن منظور، لسان العرب؛ صفی‌پوری، منتهی الارب، ذیل ماده سند ونیز: علی‌اکبر نفیسی (ناظم‌الاطباء)، فرنود سار یا فرهنگ نفیسی، ذیل ماده اِسناد.

۱۰- الکلینی، الکافی، ۱۸٤/٤؛ المجلسی، پیشین، ۲۹۹/۵۲. گفتنی است که این معنا در روایات بسیاری به‌کار رفته است. نك: علی‌رضا برازش، المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحارالانوار، ذیل ماده «سند».

۱۱- الکلینی، پیشین (بخش اصول)، ٦٦/۱؛ المجلسی، پیشین، ۱٦۱/۲.

۱۲- السیوطی، تدریب الراوی، ٤۲/۱؛ جمال‌الدین القاسمی، قواعد التّحدیث، ص ۲۰۲.

۱۳- الکلینی، پیشین (بخش اصول)، ۵۲/۱؛ محمدبن حسن‌الحرالعاملی، وسائل الشیعه ، ۵٦/۱۸.

۱٤- السید حسن الصدر، نهایةالدّرایه، ص ۱۲.

۱۵- ابن حِبّان البُستی، المجروحین، ص ۲۷.

۱٦- نورالدّین عتر، منهج النّقد فی علوم الحدیث، ص ص ۳٤۵-۳٤٤.

۱۷- ابن ابی‌حاتم، تقدمه المعرفة لکتاب الجرح والتعدیل، ص ۲۰.

۱۸- المجلسی، ۱۷۸/۲ و نیز ۱٤۸.

۱۹- «ماکُنّا نُسْنِد الحدیثَ اِلی اَنْ وقعتِ الفتنةُ». نك: محمّد ابوزهره، ابن حنبل، ص ۲۲۸.

۲۰- محمد جوادالحسینی الجلالی، «المسند (۱)»، نور علم، ش ٤ (خرداد ۱۳٦۳)، ص ۱٤۱.

۲۱- السیوطی، تدریب، ٤۳/۱؛ القاسمی، الفضل المبین، ص ٦۳؛ مدیر شانه‌چی، درایةالحدیث، ص ۲۱؛ نورالدین عتر، منهج‌النقد، ص ۷٦؛ محمدعجاج الخطیب، اصول‌الحدیث، ص ٤٤۸.

۲۲- «بلقینی» می‌نویسد: در جمع مسند هم می‌توان گفت «مسانید» و هم می‌توان گفت «مسانِد»؛ امّا بهتر آن است که گفته شود «مسانِد». او می‌افزاید: «من دراین‌باره تصنیفی پرداخته و آن را ذکر الاسانید فی لفظه المسانید نام نهاده‌ام. شایسته است به مطالب آن نگریسته شود؛ زیرا در موضوع خود یکی از نوشته های مهم به شمار می‌آید». البلقینی، محاسن الاصطلاح، ص ۱۱۲.

۲۳- الزبیدی، تاج‌العروس؛ ابن منظور، لسان العرب، ذیل مادّه سند.

۲٤- ابن فارس، معجم‌مقاییس اللغة، ذیل همان مادّه.

۲۵- لسان‌العرب، همان جا.

۲٦- پیشین. نیز نك: ا لجوهری، صحاح؛ صفی‌پوری، منتهی‌الارب، ذیل همان ماده.

۲۷- ابوبکر عتیق نیشابوری (سورآبادی)، ترجمه و قصه های قرآن، به سعی و اهتمام یحیی مهدوی و مهدی بیانی ، ج ۲، ص ۱۲۰۸.

۲۸- عبدالرحیم صفی‌پوری، منتهی‌الارب، ذیل ماده سند.

۲۹- میبدی، کشف الاسرار، ۱۱۱/۱۰؛ الطریحی، مجمع البحرین، ذیل ماده سند.

۳۰- نك: علی‌رضا برازش، المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحار الانوار؛ وِنْسینك (A.J.WENSINCK)، المعجم‌المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، ذیل ماده سند.

۳۱- برای آگاهی اجمالی درباره خط مسند و سرچشمه و الفبای آن نك: محمود رامیار، تاریخ قرآن، ص٤۹٤؛ سیّد محمّد باقر حجتی، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ص ۱٦۲. و نیز:

.۷۰٤.A.F.L. Beeston, The Encyclopaedia of Islam, Vol VII, p

۳۲- یعنی: سنگی که برآن نبشته‌ای به خط مسند یافت شده‌است. نك : ابن‌الاثیر، ذیل همان واژه.

۳۳- مُرْسَل حدیثی است که محدّث آن را با اسناد پیوسته به تابعی می‌رساند. آنگاه تابعی می‌گوید: رسول‌خدا (ص) گفت. (الحاکم النیسابوری، معرفة علوم الحدیث، ص ۲۵). مرسل یکی از انواع حدیث ضعیف است وسبب ضعف آن ناپیوستگی زنجیره سند آن است. (صبحی‌الصالح، علوم‌الحدیث و مصطلحه، ص ۱٦۸).

۳٤- حدیثی است که از اسناد آن یك تن افتاده باشد یا دراسناد آن از فردی مبهم یاد شده باشد. منقطع نیز بسان مرسل یکی از انواع حدیث ضعیف و سبب ضعفش گسستگی سند آن است. (صبحی الصالح، پیشین، ص۱۷۰).

۳۵- الشهید الثانی، الدّرایه، ص ۳۰.

۳٦- مرفوع بنابر مشهورترین تعریفها، گفتار یا کردار یا تقریری است که به پیامبر (ص) نسبت داده‌اند. خواه آن را صحابی به پیامبر (ص) نسبت داده باشد؛ خواه تابعی و خواه مردمان دوره های بعدی. چه اسناد آن پیوسته باشد؛ چه نباشد. (محمّد بن اسماعیل الامیرالحسنی الصنعانی، توضیح‌الافکار لمعانی تنقیح الانظار، ۲٥٤/۱).

۳۷- متّصل یا موصول حدیثی است که سندش پیوسته باشد. خواه آن را به پیامبر (ص) نسبت داده باشند، خواه به صحابی یا پایین‌تر از او (تابعی). نك: (صبحی الصالح، پیشین، ص ۲۳۱).

۳۸- الحاکم النیسابوری، پیشین، ص۱۷.

۳۹- گفتار یا کردار یا تقریری است که از صحابی پیامبر[یامعصوم] نقل شود، بی‌آنکه وی آن را به پیامبر (ص) اسناد دهد. چه زنجیره سند تا صحابی پیوسته باشد چه گسسته. نك: (صبحی الصالح، پیشین، ص ۲۱۸؛ مدیر شانه‌چی، درایةالحدیث، ص ۷۹).

٤٠- حدیثی است که از زنجیره سند آن دوراوی یا بیشتر پی‌درپی افتاده باشد. این نوع حدیث ابهامش از منقطع بیشتر است. (صبحی الصالح، پیشین، ص ۱۷۲).

٤١- الحاکم النیسابوری، پیشین، ص ۱۸.

٤٢- پیشین، ص ۱۹ و نیز السیوطی، تدریب الراوی، ۱۸۳-۱۸۲/۱.

٤٣- مقطوع گفتار یا کردار یا تقریری را گویند که از تابعی روایت شده‌باشد. (صبحی الصالح، پیشین، ص ۲۲۰).

٤٤- السیوطی، همان جا.

٤٥- عنعنه مصدر رباعی مجرّد و مقصود از آن تکرار «عن‌فلان» در سند حدیث از پایین به بالاست؛ بی‌آنکه با تعبیراتی از قبیل «حدّثنا»، «اخبرنا»، «سمعتُ» یا «قُرِی علیه واناسمع» به چگونگی فراگیری حدیث توسّط شاگرد از استاد اشاره شده‌باشد. ر.ك: الکفایة فی‌علم الروایة، ص۲۱ ؛ قس: ابن‌الصلاح، مقدّمه، ص۱۱۹.

٤٦- نهایةالدرایة، صص ٤٩-٤٨.

٤٧- ابن عبدالبرالقرطبی، التمهید لما فی الموطا من المعانی والاسانید، ۲۱/۱ ونیز: الصّنعانی، توضیح‌الافکار، ۲۵۸/۱.

٤٨- الصنعانی، همان جا.

٤٩- پیشین، ۲۵۹/۱؛ صبحی‌الصالح، علوم‌الحدیث، ص ۲۲۹؛ قس: نورالدین عتر، منهج‌النقد، ص ۳٤۹.

٥٠- محمدرضا الحسینی الجلالی، «المصطلح‌الرجالی اسندعنه» تراثنا، العدد الثالث، السنة الاولی، قم، شتاء ١٤٠٦، ص۱۰۳.

٥١- اساس البلاغه، ذیل مادّه سند ونیز: الزبیدی ، همان جا.

٥٢- المفید، الارشاد، ۲/ ١٦٥؛ قس: المجلسی، ۲۸۸/٤٦.

٥٣- السمعانی، الانساب، پشت برگ ٥٣٠ ؛ قس: الزبیدی، پیشین؛ عبدالرحیم صفی‌پوری، پیشین ، ذیل ماده سَنَدَ.

٥٤- ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، ۹/٦.

۵۵- السیوطی، تدریب، ٤٢/١؛ جمال‌الدین القاسمی، قواعدالتحدیث، ص ٢٠٢؛ نورالدین عتر، پیشین، ص٣٥٠.

٥٦- کاتب چلبی، کشف‌الظنون، ١٠٦٧/٢ . کتاب شهاب‌الاخبار را چند تن شرح کرده و برخی از آن گزیده ها و ویراسته هایی فراهم آورده‌اند .نك: همو، همان جا.

٥٧- پیشین، ١٦٨٣/٢.

٥٨ پیشین، ١٦٨٤/٢؛ اسماعیل پاشا البغدادی، ایضاح المکنون، ٤٨٢/٢-.

٥٩- از مسندالشهاب دستنوشته هایی در کتابخانه ظاهریه دمشق موجود است.ناصرالدین الالبانی، فهرس مخطوطات دارالکتب الظاهرّیه (المنتخب مِن مخطوطات الحدیث)، ص ٣٧٨.

٦٠- کاتب چلبی، ١٢٥٤/٢، ١٦٨٤؛ آغابزرگ الطهرانی، الذّریعه، ٢٨/٢١؛ حایری، فهرست نسخ عکسی کتابخانه آیة اللّه مرعشی نجفی،٢٧٠/١، ٣٩٨-٣٩٧، ٣١٣-٣١٢/٢. گفتنی است که فردوس الاخبار در سال ١٤٠٦ ق در بیروت در ٦ مجلّد چاپ شده. (حایری ، پیشین، ٣٩٨-٣٩٧/١) و نسخه عکسی بخشهایی از کتاب مسند الفردوس نیز در کتابخانه مرحوم آیة اللّه مرعشی نگهداری می‌شود (حایری، پیشین،١/ ٢٧٠ - ٢٧٦).

٦١- نك: السیوطی، تدریب‌الراوی، ٤٢/١؛ محمدبن جعفر الکتّانی، الرسالة المستطرفة، ص ٣٦؛ جمال‌الدین القاسمی، قواعدالتحدیث، ص ٢٠٢؛ احمد امین، ضحی‌الاسلام، ١٠٩/٢، ١٢٢-١٢١؛ محمد قزوینی، یادداشتها، ٩٩/٧؛ علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ذیل واژه مُسند؛ عبدالمنعم النمر، احادیث رسول‌الله کیف وَصَلَتْ الینا، ص ٧٥؛ احمد راتب عرموش، مقدمه مسندعبدالله بن عمر تألیف ابوامیّه محمدبن ابراهیم الطرسوسی، ص ٧؛ مدیرشانه‌چی، علم‌الحدیث، ص ٢١٩؛ همو، درایةالحدیث، ص ٢٨؛ محمود ابوریّه، اضواء علی السنةالمحمّدیّه، ص ٢١٦.

٦٢- احمد امین، ضحی‌الاسلام، ١٠٩/٢؛ محمد عجاج الخطیب، اصول‌الحدیث، ص ١٨٣.

بخش اول

بخش اول :

مفهوم مسند (٢)

روشهای تدوین حدیث وسنجش شیوه مسندنویسی با دیگر روشها

کتابهای حدیث انواع گوناگونی دارد. صحاح، جوامع، مسانید، معاجم، مستدرکات، مستخرجات و اجزاء از معروفترین گونه های کتابهای حدیث هستند. نگارنده در این جا از باب «تُعْرفَ الاشیاءُ باضدادِها» بطور اجمال انواع کتابهای حدیث را معرفی می‌کند تا از رهگذر سنجش میان روشهای گوناگون تدوین حدیث، روش مسندنویسی از دیگر روشها شناخته گردد و مقدار ارزش و فواید و کاستیهایش بیشتر دانسته شود. مهمترین گونه های کتابهای حدیث به شرح زیر است:

١- کتابهایی که برمحور ابواب تألیف شده‌اند:

روش تألیف این کتابها بدین گونه است که تمام احادیثی که به موضوعی واحد مربوط می‌شوند، زیر عنوانی فراگیر مثل «کتاب الحجّة»، «کتاب الصّلاة»، «کتاب الزّکاة»، «کتاب النّکاح» در کنار هم قرار می‌گیرند. آنگاه این احادیث در بابها توزیع می‌شوند وهر بابی یك یا چند حدیث را در موضوعی جزئی دربر می‌گیرد و برای هربابی عنوانی در نظر گرفته می‌شود که موضوع آن باب را نشان می‌دهد. مثل «بابُ مفتاحِ الصلاةِ الطّهُور» (بابِ پاکیزگی، کلید نماز است). برخی محدّثان این عنوان را «ترجَمه» نامند.

فایده این گونه کتابها این است که رجوع به آنها آسان است. زیرا پژوهنده اگر بخواهد در مسأله معیّنی به احادیث آگاهی یابد، موضوع آن احادیث او را وامی‌دارد که به ابواب رجوع کند و اگر بخواهد حدیثی را که پیش از این دیده بجوید و آن را درمآخذ معتبر بیابد، موضوع حدیث او را به بابی که حدیث در آن هست، رهنمون می‌سازد.

البته بهره‌وری ازاین کتابهابه‌برخورداری‌ازذوق علمی وآگاهی‌از روش محّدثان‌بزرگ درتبویب‌کتابهایشان نیاز دارد؛ تاجوینده بتواند به‌موضوع حدیث رهنمون گردد. بساکه دیده شده مؤلّفانْ حدیثی را در غیرازآن‌بابی که انتظار می‌رود، آورده‌اند واین بدان جهت است که یك حدیث گاه به چند موضوع مربوطمی‌گردد.

تصنیف‌برمحورابوابْ خود روشهای گوناگونی‌دارد که پاره‌ای‌از آنها یاد می‌گردد:

الف - جوامع جامع (که جمع آن جوامع است) در اصطلاح حدیث‌شناسان کتابی است که احادیث و ابواب آن تمام موضوعات دینی را در برمی‌گیرد. برخی شمار ابواب اصلیِ این موضوعات را هشت‌باب دانسته‌اند، بدین قرار: عقاید، احکام، تاریخ وسیر، آداب‌خوردن وآشامیدن، تفسیر، فتن واشراط السّاعة، شمایل یا باب سفرو نشستن و برخاستن، مناقب و مثالب. (۱) توضیح اینکه کلمه «جامع» در زبان عربی از لحاظ گستردگی معنا، بر مفاهیمی که در آنها جامعیّت واحاطه‌ای وجود دارد، اطلاق می‌شود. (۲)

دانشمندان مسلمان نیز از گستردگی و فراگیری این واژه بهره برده، آن دسته از کتابهای خودرا که در موضوع خود جامع الاطراف و در بردارنده همه یا بیشتر مسایل وابسته به آن موضوع بوده، «جامع» نام نهاده و با ترکیب وصفی یا اضافی مثلاً گفته اند: «الجامع الصحیح» یا «جامع الاحکام». (۳)

کتابهای جامع در حدیث بسیارند. نام‌آورترین آنها در شیعه عبارتند از:

۱- الکافی‌اثر ابوجعفر محمّدبن یعقوب کلینی رازی (د . ۳۲۹ ق).

۲- الوافی از محمّدبن مرتضی معروف به ملامحسن فیض‌کاشانی (د.۱۰۱۹ ق).

۳- بحارالانوار از مولی محمّد باقربن محمّد تقی مجلسی اصفهانی (د . ۱۱۱۰ یا ۱۱۱۱ ق).

و در میان کتابهای سنیّان معروفترین جوامع بدین قرار است:

۱- الجامع‌الصحیح از محمد بن اسماعیل بخاری (د . ۲۵٦ ق).

۲- الجامع‌الصحیح از مسلم بن حجاج قُشیری نیشابوری (د . ۲٦۱ ق).

این دو کتاب به «صحیحین» (دو صحیح) معروفند.

ب - سنن سنن کتابهایی است که احادیث احکام را در برمی‌گیرد. این احادیث برپایه ابواب فقه مدوّن شده‌است. نام‌آورترین کتابهای سنن بدین قرار است:

۱- السنن از ابوداوود سلیمان بن اشعث اَزْدی سِجِستانی (د . ۲۷۵ ق).

۲- السنن از ابوعبداللَّه محمدبن یزید قزوینی معروف به "ابن‌ماجه" (د.۲۷۵ ق).

۳- السنن از محمدبن عیسی بن سَوْرَه تِرمذی (د . ۲۷۹ ق). کتاب ترمذی به نام جامع هم معروف است.

٤- السّنن معروف به المجتبی اثر ابوعبدالرّحمن‌احمدبن شعیب نسائی (د . ۳۰۳ ق).

این چهار کتاب به "سنن چهارگانه" معروفند.

باید افزود در میان مجموعه های حدیثی شیعه، کتابی که به نام سنن معروف باشد، وجود ندارد. امّا مجموعه های زیر از جهت در برداشتن احادیث فقهی همانند سننِ یاد شده هستند:

۱- من‌لایحضره الفقیه از ابوجعفر محمّد بن علی‌بن بابویه قمی ملقّب به "صدوق" (د . ۳۸۱ ق).

۲- تهذیب الاحکام از ابوجعفر محمّدبن‌حسن طوسی ملقّب به "شیخ الطائفه" (د . ٤٦۰ ق).

۳- الاستبصار فیما اختلف من‌الاخبار از دانشمند پیشگفته.

٤- وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة از محمدبن‌حسن معروف به "شیخ حرّ عاملی" (د . ۱۱۰٤ ق).

ج - صحاح صحاح (جمعِ صحیح)، کتابهایی هستند که مولّفان آنها به پندار خویش کوشیده اند تاتنها احادیث صحیح را در کتاب خود به ودیعت گذارند؛ نه احادیث ضعیف یا ساختگی را. به سخن دیگر، مولّفان این کتابها ابتدا شرایطی را برای صحّت حدیث در نظر گرفته، آنگاه احادیث را بر وفق آن شرایط بر گزیده و مدوّن ساخته‌اند. در میان مجموعه های حدیثی اهل سنّت کتابهای بسیاری را «صحیح» می‌خوانند. ولی غالباً از واژه «صحاح»، صحیح بخاری و مسلم و سنن چهارگانه پیش گفته مورد نظر است.

د - مصنفّات مصنّف کتابی است که براساس ابواب مدوّن شده؛ امّا در کنار احادیث مرفوع، احادیث موقوف و مقطوع را نیز در بردارد. (٤) معروفترین مصنّفها یکی مصنّف عبدالرزاق‌بن‌همام صنعانی (د . ۲۱۱ ق) و دیگری مصنّف ابی بکر بن ابی شیبه (د . ۲۳۵ ق) است.

ه - مستدرکات مستدرك کتابی است که به عنوان متمّم کتابی دیگر نوشته می‌شود. مؤلّف در مستدرك تلاش می‌کند تا احادیثی را که با شروط کتاب پیشین موافق است و از آن کتاب فوت شده، گردآورد. نام‌آورترین مستدرکها یکی مستدرك الصحیحین است از ابوعبداللَّه حاکم نیشابوری و دیگری مستدرك‌الوسائل از میرزاحسین نوری (د.۱۳۲۰ق).

و - مستخرجات در مستخرج، مؤلّف احادیثِ کتابی را در نظر می‌گیرد و آن احادیث رانه با طریق صاحب کتاب، بلکه با سندی که خود از طریق استادان خویش در اختیار دارد، نقل می‌کند. البتّه در طبقاتِ بالاتر، طرق روایت به یکدیگر می‌پیوندد. مانند مستخرج ابوبکر اسماعیلی نسبت به صحیح بخاری و مستخرج ابوعوانه اسفراینی (د.۳۱٦ق) نسبت به صحیح مسلم. گفتنی است که در پاره‌ای از

کتابها مستخرج ابوعوانه را به غلط در شمار مسندها یاد کرده‌اند. (۵)

۲ - کتابهایی که برمحور نامهای صحابه مدوّن شده‌اند:

در این کتابها تمام احادیثی که یك صحابی روایت می‌کند، در یك جا فراهم می‌آید. در این روش چنانچه پژوهنده نام صحابی ناقل حدیث مورد نظر خود را بداند، به آسانی بدان دست می‌یابد. افزون برآن، این روش برای آگاهی از شمار مرویات یك صحابی از پیامبر (ص) و نوع آنها سودمند تواند بود. این کتابها خود دوگونه‌اند:

الف - مسانید سیوطی می‌نویسد:

دانشمندان در تألیف و گردآوری حدیث دو روش دارند: «[نخستین و] بهترین آنها، روش تألیف براساس ابواب فقهی است. همچون کتابهای ششگانه و شُعَب الایمان و البعث والنشور اثر بیهقی و جز اینها. بنابراین روش، تمام روایاتی که در دسترس مؤلّف است درباب مورد نظر ذکر می‌شود. روایاتی که در باب مسأله‌ای وارد شده و بر اثبات یا نفی آن مسأله حکم می‌کند. در اینجا شایسته‌تر آن است که به آوردن احادیث صحیح و حسن قناعت ورزد و اگر تمام احادیث مربوط را گردمی‌آورد، علّتِ ضعف احادیث ضعیف را بیان دارد.

«روش دیگر، تألیف به شیوه مسانید است. به این معنا که به دنبال نام هر صحابی تمام مرویات او را اعم از صحیح و حسن و ضعیف گردمی‌آورند. بنابراین سبك، گاه مسندهای صحابه براساس حروف الفبای نام ایشان مرتّب و پس و پیش می‌گردد. [مثلاً از احادیث اُبَیّ بن کَعْب واُسامةبن زید و ... شروع می‌شود و به همین ترتیب ادامه می‌یابد]. این آسان‌یاب‌ترین روش در تألیف مسندهاست. و گاهِ دیگر قبایل را در نظر می‌گیرند و در نتیجه از بنی‌هاشم، یعنی نزدیکترین خویشاوندان رسول خدا (ص) شروع می‌کنند و از نزدیکتر به دورتر پیش‌می‌روند. گاهی هم پیشی‌جستن در ورود به آیین مسلمانی را معیار قرار می‌دهند. در نتیجه [در میان مردان] از "عشره مبشرّه" (٦) آغاز می‌کنند و پس از آن به ترتیب احادیث بدریان، شرکت کنندگان در صلح حدیبیّه، صحابیانی که در فاصله صلح حدیبیّه و فتح مکّه هجرت کردند، آنان که در روز فتح مکّه به آیین مسلمانی در آمدند و در واپسین مرحله، مسند صحابیانی را می‌آورند که کم سنّ و سال‌ترین بوده‌اند. مثل سائب بن یزید و ابوطفیل. [در تمام این شیوه ها] مسندهای زنان [غالباً] پس از مردان آغاز می‌شود و درمیان زنان از همسران پیامبر (ص) شروع می‌کنند وبه دیگر زنان به پایان می‌رسانند». (۷)

به عقیده "ابن صلاح" روش اخیر نیکوتر است. (۸) امّا نباید فراموش کرد که همه مسلمانان درباره برتری صحابه با یکدیگر همسخن نیستند. روش دوم هم با تعالیم اسلام ناسازگار می‌نماید؛ بلکه می‌توان گفت تقدیم و تأخیر برپایه وابستگیهای قبیله‌ای بیشتر از اندیشه های جاهلی مایه می‌گیرد. بنابراین، ترتیب نخست از بیماریها و کاستیهای دو روش اخیر عاری به‌نظر می‌رسد.

باید افزود که عادت بیشتر مؤلّفان مسندها چنین است که مسند خود را با احادیث ابوبکر آغاز می‌کنند؛ پس از آن احادیث دیگر خلفای راشدی را به ترتیبی که خلافت کرده‌اند، می‌آورند.آنگاه احادیث دیگران از عشره مبشَّره را یاد می‌کنند. چنانکه در مسند ابوداوود طیالسی و حُمَیْدی و احمد همین ترتیب به چشم می‌خورد. بنابر حکایت "شاه‌عبدالعزیز" در کتاب بستان المحدّثین، ترتیب مسندعبدبن حُمَید وابی یَعْلی وبزّار نیز به همین گونه است. (۹)

مسندها بسیار گونه‌گون هستند. مؤلّفان در تدوین مسندها گاه بر احادیث یك تن صحابی بسنده کرده‌اند؛ مثل مسندامیرالمؤمنین یا مسندابی‌بکر و گاهی احادیث چند تن از اصحاب را فراهم آورده‌اند؛ مثل مسندالاربعه یا مسندالعشرة. گاهی هم احادیث گروه مخصوصی را فراهم ساخته‌اند که در داشتن

ویژگی واحدی مشترکند؛ مثل مسند المُقلّین و مسند الصّحابة الّذین ماتوا فی زمان النبی (ص) ودر بسیاری موارد هم مرویات شمار فراوانی از اصحاب را گردآوری کرده‌اند؛ مانند مسنداحمدبن حنبل ومسندابی یَعْلی مَوْصِلی.

کتابی که مسند نام گرفته گاه به مولّفش منسوب است، مانند مسنداحمدبن حنبل و گاه به راوی اش، مانند مسند امام موسی‌بن‌جعفر (ع) ومسند الامام زیدبن علی (ع) و مسندابی حنیفه. نگارنده دراین نوشتار - به خواست خداوند - این دوگونه مسند را طی دو بخش جداگانه معرّفی خواهد کرد. گفتنی است که هرگاه بطور مطلق و بدون هرگونه قیدی از مسند نام برده شود، مسند احمد مورد نظر است. (۱۰)

ب - اطراف اطراف جمعِ طَرَف و طَرْف، به معنای نوك و لبه هر چیزی است (۱۱) و طَرَفِ حدیث، جانِ کلام و برجسته‌ترین بخش از متن حدیث و نمودار آن است. مانند جمله «الاعمالُ بالنیّات» در این حدیث: «اِنّما الاَعْمالُ بالنیّاتِ ولکلّ امرىء مانَوَی. فَمنْ کانَتْ هجرتُه اِلی اللّهِ - عزَّوجلَّ - فهجرتُهُ اِلی ماهاجَرَ الیه، و مَنْ کانتْ هجرتُهُ لِدُنیا یُصیبُها اَوْ امراَةٍ ینکحُها فهجرتُهُ اِلی ماهاجرالیه». (۱۲)

مقصود از کتابهای اطراف، کتابهایی است که مولّف به ذکر برجسته‌ترین بخش حدیث قناعت می‌کند؛ آنگاه طرق نقل و اسانید آن حدیث را از مآخذی که آن را روایت کرده‌اند، یکجا گرد می‌آورد. برخی از مولّفان، تمام طرق نقل یك حدیث را فراهم می‌آورند و برخی به ذکر پاره‌ای از طرق بسنده می‌کنند. بنابراین می‌توان گفت، کتابهای اطراف در واقع حکم فهرست راهنما یا فرهنگ حدیثْ یاب را دارند. این فرهنگها از دو جهت سودمند است: یکی آنکه آگاهی بر اسانید حدیثها را آسان می‌کند. زیرا تمام طرق در یکجا فراهم آمده‌است. دیگر آنکه نشان می‌دهد از صاحبان منابع و مجموعه های حدیثی چه کسانی آن حدیث را نقل کرده و در چه بابی از کتاب خود آورده‌اند.

این قبیل فهرستها بسیارند. معروفترینِ آنها تحفةُالاشراف بمعرفة الاطراف، اثر حافظ ابوالحجّاج یوسف بن عبدالرّحمنِ مزّی (د . ۷۴۲ ق) است. مولّف دراین کتاب، اطرافِ احادیث صحاح ششگانه و پاره ای کتابهای دیگر را گردآورده است. این کتاب براساس ترتیب الفبایی نام صحابه مدوّن شده واز همین رو با مسند "أبیض بن حمّال" آغاز شده‌است. (۱۳)

۳- معاجم

معاجم، جمع معجم و معجم کتاب حدیثی است که احادیث در آن به ترتیب صحابه یا استادان یا شهرها آورده شود. معجم‌ها غالباً به ترتیب حروف الفبا هستند. به این معنا که مولّفِ معجم از میان استادان خود مثلاً از احادیث ابان شروع می‌کند. سپس احادیث ابراهیم را می‌آورد وبه همین ترتیب پیش می‌رود. (۱٤) گاهی هم ترتیب معجم‌ها براساس تاریخ وفات استاد یا برمبنای فضیلت و تقدّم و تاخّر آنان در دانش و پرهیزکاری است. (۱۵)

نام‌آورترین معجم‌ها، معاجم سه‌گانه ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (د. ۳٦۰ ق) می‌باشد. در میان این سه معجم، المعجم الصغیر و المعجم الاوسط براساس نام استادانِ مؤلّف فراهم آمده و المعجم‌الکبیر مسندهای صحابه را به ترتیب حروف الفبای نام آنان در بردارد. معجم کبیر بزرگترین معجم‌هاست‌و شهرتش به حدّی است که هرگاه بطور مطلق بگویند «معجم» یا بگویند «طبرانی این حدیث را در کتابش آورده» همین معجم کبیر مورد نظر است. (۱٦) به نظر نگارنده معجم کبیر خود گونه‌ای از مسندهاست.

٤ - کتابهایی که براساس واژه های آغازین احادیث مرتّب شده‌اند

این کتابها براساس نخستین واژه از متن حدیث وبه ترتیب الفبا نظم یافته‌اند. این روش برای مراجعه بسی آسان است؛ ولی پژوهشگر باید دقیقاً عین نخستین واژه از حدیث مورد نظر خود را بداند وگرنه تلاش او برای یافتن آن حدیث سودمند نمی‌افتد. این تألیفات دوگونه اند.

الف - کتابهایی که احادیث مجموعه های حدیثی گوناگون را در خود فراهم آورده‌اند. مهمترین این کتابها دوتاست: یکی، الجامع‌الکبیر یا جمع‌الجوامع از جلال‌الدین سیوطی . متّقی هندی کتاب کنزالعمّال را برشالوده این کتاب بنا کرده‌است. دیگری، الجامع الصّغیر لاحادیث البشیر النذیر از دانشمند پیشگفته. سیوطی این کتاب را از اثر پیشین برگرفته و احادیث تکراری آن را حذف و روایاتی را برآن افزوده است. شمار احادیث این کتاب ۱۰۰۳۱ فقره است.

ب - کتابهایی که احادیثی را در خود فراهم ساخته‌اند که بر سر زبان مردمان جاری است. مانند حدیث «الحربُ خُدعة» (۱۷) (جنگ نیرنگ است). هدف دانشمندان از جمع این احادیث، روشن ساختن حال این احادیث است. نام‌آورترین این گونه کتابها عبارتند از:

۱- المقاصد الحسنة فی‌الاحادیث المشتهرة علی الالسنة از شمس‌الدین محمدبن عبدالرحمن سخاوی (د . ۹۰۲ ق). این کتاب ۱۳۵٦ حدیث از احادیث متداول بر سر زبانها را در بردارد. مؤلّف در بیان حال احادیث، گاه می‌گوید: «لااصلَ‌له»؛ یعنی: این حدیث را سندی نیست و در هیچ‌یك از مجموعه های حدیثی، این روایت به چشم نمی‌خورد و گاهی می‌گوید: «لاأعْرِفه»؛ یعنی: «من برای این حدیث به سندی دست نیافته‌ام».

۲- کشف‌الخفاء و مزیل الإلباس عمّا اشتهر من‌الحدیث علی‌السنة النّاس اثر اسماعیل بن محمد عجلونی (د . ۱۱٦۲ ق). وی احادیث کتاب سخاوی را همراه با گزیده سخن وی در کتاب خود آورده و احادیث بسیاری را برآن افزوده، تا جایی که شمار احادیث کتاب مزبور به ۳۲۵۰ رسیده‌است. آنگاه مطالب سودمندی در فنّ حدیث چاشنی آن کرده‌است. از همین رو در نوع خود فراگیرترین کتاب به‌شمار می‌آید.

۵- مجامع یا کتابهای فراگیر

این کتابها در عین حال که احادیث شماری از مآخذ حدیث را در برگرفته، برمحور ابواب تألیف شده‌اند. مهمترین این‌گونه مجموعه ها بدین قرار است:

الف) جامع‌الاصول من احادیث الرّسول اثر مبارك بن محمّد جزری معروف به "ابن‌اثیر" (د . ٦۰٦ ق). وی دراین کتاب احادیث صحیح بخاری و مسلم، موطّأ مالك، سنن نسایی، ترمذی و ابوداوود را فراهم آورده و احادیث را از اسانید مجرّد ساخته و در پی هر حدیث، واژه های نامأنوس آن را به گونه‌ای کوتاه شرح داده است.

ب) کنز العُمّال فی سنن الاقوال و الافعال از علی بن حسام متقّی هندی (د.۹۷۵ق). مؤلّف دراین مجموعه تخمیناً احادیث ۹۳ کتاب را یك‌جا گردآورده و ازاین حیث، کتاب مزبور به بحارالانوار از مرحوم علامه مجلسی شباهت دارد. اساس کنزالعمّال همان جمع‌الجوامع سیوطی است.

ج) التّاج الجامع للاصول فی احادیث‌الرّسول اثر منصور علی ناصف (د . پس از ۱۳۷۱ ق / ۱۹۵۱ م). التّاج که شامل ۵۸۸۷ حدیث است، (۱۸) احادیث صحیح بخاری و مسلم، سنن ابوداوود و ترمذی و مجتبی اثر نسایی را در بر می‌گیرد. مؤلّف احادیث را از اسانیدش عاری ساخته است.

٦- زواید

گاه مولّفی دو کتاب حدیث را در نظر می‌گیرد و محتویات آن دو را با یکدیگر می‌سنجد واحادیث زاید یکی بردیگری را در کتابی گرد می‌آورد. این گونه کتابها را "زواید" خوانند. (۱۹) مانند:

الف) مجمع الزّواید و منبع الفواید اثر نورالدّین علی بن ابی‌بکر هَیْثَمی (د . ۸۰۷ ق) که احادیث زاید بر صحیح‌های ششگانه را از مسند احمد وابی‌یعلی و بزّار و معجم‌های سه‌گانه طَبَرانی بیرون کشیده و حالِ احادیث را از جهت صحّت و ضعف و پیوستگی و گسستگی سند، روشن ساخته است.

ب) المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیّة اثر ابن حجر عسقلانی (د. ۸۵۲ ق). نگارنده - به خواست خداوند - در فصل مسند حُمَیدی درباره این کتاب و اهمیّت آن به تفصیل سخن خواهد گفت. از همین رو در این جا درباره آن سخنی نمی‌گوید.

۷- کتابهای تخریج

تخریج کتابی است که برای نشان‌دادن منابع و مآخذ احادیث کتابی معیّن نوشته می‌شود. مانند: المُغْنی عن حمل الأسفار فی‌الأسفار فی تخریج مافی الإحیاء مِنَ الاخبارِ تألیف حافظ عبدالرحیم بن حسین عراقی (د . ۸۰٦ ق). عراقی در کتاب خود احادیث احیاء علوم‌الدّینِ غزّالی را تخریج کرده؛ به این معنا که ابتدا طَرَف هر حدیث از احادیث احیاء را ذکر می‌کند. سپس نشان می‌دهد که چه کسی آن حدیث را در کتاب خود آورده و کدام صحابی آن را روایت کرده و پس از آن بیان می‌کند که آن حدیث صحیح است یا حسن یا ضعیف . این اثر همراه با احیاء چاپ شده‌است. (۲۰)

۸- اجزاء

اجزاء جمع جزء است و جزء، مجموعه حدیثی است که تنها از یك تن نقل شده باشد، چه آن کس از طبقه صحابه باشد یا از طبقه های بعدی. مانند جزء حدیث ابی‌بکر و جزء حدیث مالك. به یك مجموعه حدیثی هم که درباره یك مطلب گردآمده باشد،جزء گویند. مانند جُزء القراءة خلفَ الامامِ اثر بخاری. نوشته‌ای را هم که به بررسی اسنادهای یك حدیث واحد بپردازد، جزء خوانند. مانند اختیارِ الاَوْلی فی حدیث اختصام الملأالأعلی از ابن رجب حنبلی. (۲۱) بخشهای گوناگون خصالِ شیخ صدوق هم حکم اجزاء را داراست.

اربعین‌نویسی هم که از دیرزمان رواج داشته، خود نوعی جزءنویسی است. باید دانست، اربعین‌نویسی به استناد حدیثی است که از رسول اکرم (ص) نقل کرده‌اند. آن حدیث چنین است: «مَنْ حَفِظَ علی اُمَّتی اربعینَ حدیثاً ممّا یَحْتاجونَ الیه فی امرِدینهِم بَعَثَهُ اللّهُ یومَ القیامَةِ فقیهاً عالماً». (۲۲)

حجم اجزاء از چند برگ تا دهها برگ در نوسان است. امّا غالباً جزء، مجموعه‌ای کوچك است. امتیاز جزء این است که دانش و ژرفکاوی نویسنده‌اش را نشان می‌دهد. زیرا نوشتن مطلب درباره یك موضوع کوچك به ژرف‌نگری و بررسی همه‌جانبه نیاز دارد.

۹- مشیخات

مشیخات جمعِ مَشِیخه (به کسر شین) و مَشِیخه اسم مکان از کلمه شیخ و شیخوخه به معنایِ محلّ یادکردن استادان و اِسنادهاست و مقصود از آن کتابی است که محدّثان نام استادان خود و کتابها و احادیثی را که از آنان فرا گرفته‌اند، در آن فراهم می‌آورند و اسناد خود را به آن کتابها درآن می‌نویسند. (۲۳) مثل مشیخه الفقیه اثر شیخ صدوق که به پیوست کتاب مَنْ لایحضره الفقیه چاپ شده‌است. محدّثان در تألیف مشیخه روشهای گوناگون دارند. پاره‌ای از مشیخه ها را "فهرست" نامند. به نظر نگارنده مشیخه به کتابهای رجال بیشتر شباهت دارد تابه کتابهای حدیث.

۱۰- علل

علل جمع علّت و علّت عبارت از عیب پنهان و پیچیده‌ای است که بر حدیث عارض می‌گردد و در نتیجه صحّت و سلامت حدیث را خدشه‌دار می‌سازد و "معلَّل" حدیثی است که در آن بیماریی یافت شود که به سلامت حدیث لطمه وارد کند؛ با آنکه آن حدیث برحسب ظاهر تهی از عیب به‌نظر می‌رسد. حدیث معلّل خود اقسامی دارد:

(۱) معلّل در سند، (۲) معلّل در متن، (۳) معلّل در هردو. (۲٤)

"علل" کتابهایی است که احادیث معلّل را همراه با بیان علتش درآن گرد می‌آورند. (۲۵) تصنیف کتابهای علل، اوج تلاشهای محدّثان به حساب می‌آید. زیرا درتتبّع اسانید به تلاش پیگیر و شکیبایی بسیار و باریك‌بینی و ژرفکاوی نیاز است تا بتوان ازاین رهگذر به عیبهای پوشیده و پنهان حدیث پی‌برد. المسندالمعلّل اثر یعقوب بن شیبه سدوسی (۲٦) (د . ۲٦۲ ق) را می‌توان نمونه‌ای از کتابهای علل به‌شمار آورد.

۱۱- امالی

امالی (جمع املاء) (۲۷)، غالباً کتاب حدیثی را گویند که شیخ حدیث در مجالس متعدّد، آن را برشاگردان املاء کرده باشد؛ مانند امالی شیخ صدوق. از همین رو امالی را "مجالس" نیز نامند. گفتنی است که همه امالی‌ها به موضوع حدیث مربوط نمی‌شود؛ بلکه برخی از آنها به حدیث و برخی دیگر به تفسیر، ادب و غیره مربوط می‌گردد. (۲۸)

نقد و سنجش روش مسندنگاری

هریك از روشهای تدوین حدیث که در بالا بدانها اشارت رفت، از فوایدی برخوردار است و در کنار این فواید، کاستیهایی هم دارد. مسندنگاری هم از این قاعده مستثنی نیست. بیشترین خرده‌ای که منتقدان بر این روش گرفته‌اند، دشواریاب بودنِ آن است. «احمدعبدالرحمن البنّا» مشهور به «ساعاتی» (۲۹) در نقد این روش می‌نویسد:

«هدف از نگاشتن مسندها در آن عصر، تنهاگرد آوردن احادیث پراکنده صحابه، تابعان واتباعِ تابعان بوده تا مبادابه دست روزگار تباه و نابود گردد. روشن است که مولّفان مسندها درباره دسته‌بندی و تبویب این احادیث چندان اندیشه نکرده‌اند. این ترتیب در روزگار پیشینیان سودمند بوده؛ زیرا ایشان به حافظه تکیه می‌کردند، در نتیجه جای حدیث مورد نظر و نیز جای احادیث همانندِ آن را در کتاب می‌دانستند وبرای یافتن آن سرگردان نمی‌شدند. امّا امروزه که اعتماد مردمان بر نوشتن و نوشته است، این ترتیب، آنان را سودمند نخواهد بود، زیرا پژوهنده نمی‌تواند به آسانی به حدیث معیّنی رهنمون گردد و نیز نمی‌تواند میان احادیث پراکنده‌ای که درباره موضوع واحدی روایت شده، جمع کند. به ویژه اگر این احادیث از طریق چند تن از صحابیان روایت شده باشد؛ در آن صورت انسان ناگزیر است تا مسندهای جملگی آنان را بخواند. این در حالی است که پژوهشگر اسم راوی حدیث را بداند؛ امّا اگر نام او را نداند، راهی جز خواندن تمام کتاب در برابر خود نمی‌بیند و این کاری است که هیچ کس توان انجام آن را ندارد. از همین رو بهره‌جویی از کتابهای مسند رو به کاهش نهاده و میان مردم کمتر تداول دارد». (۳۰)

محمد ابوزهره هم این روش را به همین‌سان ارزیابی می‌کند و می‌نویسد:

«می‌بینیم احمد در ترتیب مسند روشی را پیشه ساخته که محدّثانِ پس از او در مقام مراجعه بدان، آن روش را دشوار یافته‌اند. این روش با شیوه کتابهای پیشین و پسین تفاوت دارد. موطّأ که پیش از آن و صحاح که پس از آن تألیف شده، جملگی براساس موضوعات فقهی و غیر فقهی مرتّب شده‌اند و بدین ترتیب رجوع بدانها و بهره‌وری از آنها آسان است؛ زیرا کسی که می‌خواهد به حدیثی در موضوعی دینی استشهاد کند، به کتاب حدیثی که در اختیارش هست، پناه می‌برد و آن را زیر عنوان مربوط به آن موضوع می‌جوید و می‌یابد. امّا گردآورنده مسندِ احمدْ آن را براساس صحابیی که حدیث پیامبر (ص) به او منتهی می‌شود، مرتّب ساخته واگر حدیث مرسل بوده، آن را براساس نام تابعی منظّم کرده‌است. در نتیجه با احادیث عشره مبشره آغاز کرده تا به تابعان رسیده‌است. از این بابت می‌توان گفت این روش دشواریاب است و تنها حافظان حدیث بدان رجوع می‌کنند و تنها آنان که در حدیث و دانشهای وابسته به آن ورزیده هستند، از آن بهره می‌برند». (۳۱)

امّا انصاف این است که بگوییم در کنار این دشواریابی، این روش سودهایی را هم در پی داشته و دارد. از آن جمله:

۱- مسندنگاری در زمان پیدایش خود، یك گام تازه در تدوین حدیث بوده که استقلال حدیث از فقه را می‌توان از مزایای آن به‌شمار آورد. زیرامرویات هریك از اصحاب را جمع و کتابهای حدیث را ازاقوال صحابه و فتواهای تابعان پیراسته می‌ساخت. (۳۲)

۲- این روش نشان می‌دهد از طریق هر صحابی چه تعداد حدیث نقل شده و مرویات او از چه نوع است. (۳۳)

۳- این روش یکی از راههایی است که برای استخراج حدیث مفید تواند بود. به این معنا که اگر پژوهنده، نام صحابی راوی حدیث را بداند، می‌تواند از رهگذر مسندها به حدیث مورد نظر خود دست یابد. (۳٤)

٤- روش تدوین مسندها گرایش سیاسی، حزبی و قبیله‌ای صحابه را نشان می‌دهد و معلوم می‌دارد که فلان حدیث یا فلان گونه احادیث را چه کسی یا کسانی نقل کرده‌اند. در نتیجه تا حدودی روشن می‌سازد که آیا آن حدیث با منافع گروهی و مصلحت اشخاص ویا تعصّب حزبی و سلیقه های فردی توأم شده یا خیر؟ به عنوان نمونه با نگریستن به مسند احمد دانسته می‌شود از میان چهارده حدیثی که "سبرةبن‌معبد جهنی" روایت کرده، ده حدیث به نسخ حلیّت ازدواج موقّت در حیات رسول اکرم (ص) مربوط می‌شود (۳۵) واز میان چهار حدیثی که "نافع‌بن‌عبدالحرث" [یاالحارث] نقل کرده، دو حدیث در منقبت ابوبکر، عمر و عثمان است به همان ترتیبی که برتخت جانشینی نشسته‌اند، (۳٦) و طرق متعدّد حدیث «اِنَّ المیّتَ لَیُعذَّبُ بِبُکاء الحَیِّ علیه» (۳۷) غالباً به عمربن خطّاب و پسرش عبدالله باز می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت مسندنویسی به نقد داخلی و خارجی حدیث (۳۸) کمك شایانی می‌کند.

امّا دشواریاب بودنِ مسندها را فهرستهای علمی کنونی، که به پایان کتابها می‌افزایند، تا اندازه‌ای چاره‌کرده و ازاین بابت مشکلی بر سر راه پژوهندگان وجود ندارد.

سبب نهادن نام مسند بر کتابهای مورد بحث

گویا مسندها را به تبعِ احادیث کامل‌الاسنادی که در آنها به ثبت رسیده، مسند خوانده‌اند. به این معنا که این نام یا وصف را از یك حدیثِ منفرد برگرفته و به کلّ مجموعه داده‌اند (۳۹) و این از باب تسمیه کل به جزء است. سخن زیر از حاکم نیشابوری می‌تواند گواه این ادّعا باشد. او می‌نویسد:

«گاه می‌بینیم صحابی چنین می‌گوید: "به ما فرمان داده‌اند که چنین کنیم" ، "ما را از این کار و آن کار باز داشته‌اند"، "ما به فلان کار مأمور بودیم"، "ما از انجام فلان کار ممنوع بودیم"، "ما چنین می‌کردیم"، "ما سخن می‌گفتیم و رسول خدا در میان ما بود"، "ما آن چیز یا آن کار را عیب نمی‌دیدیم"، "چنین و چنان گفته می‌شد"، "یکی از سنّتها چنان بود" و عباراتی شبیه به آنچه گفته شد. هرگاه صحابیی که به مصاحبت با پیامبر شناخته شده، عباراتی از این دست بگوید، آن سخن در زمره حدیث مسند است و تمام این قبیل موارد را در کتابهای مسند آورده اند». (٤٠)

افزون براین، در برخی از مجموعه های حدیثی می‌بینیم که به دنبال مسندهای صحابه، مراسیل تابعان را آورده‌اند (٤١) و این خودْ یکی از قرینه هایی است که نشان می‌دهد، نام مسندها از حدیث مسند در برابر مرسل گرفته شده‌است.

یکی از پژوهندگان معاصر در همین باره می‌نویسد:

«اگر اطلاق واژه «مسند» بر حدیث، مجاز باشد - چنانکه زمخشری بر این باور است (اساس البلاغه، ص٤٦١) - اطلاق این واژه بر کتاب «مسند» هم جنبه مجازی دارد؛ خواه مسند را به مولّفش نسبت داده باشند، خواه به استاد مولّف که از او روایت می کند. [البتّه] این سخن در صورتی درست است که این واژه اسم مفعول از اَسْنَدَ الحدیثَ (به معنای حدیث را پله پله بالا برد و به پیامبر (ص) نسبت داد) باشد. زیرا چنین کتابی، احادیث مرفوعی را در بردارد که در اصطلاح آن را «مسند» خوانده اند». (٤٢)

البته باید افزود: اِسناد احادیث موجود در مسندها جملگی مسند و پیوسته نیستند؛ بلکه در این کتابها احادیث منقطع بسیاری به چشم می‌خورد. برای نمونه با بررسی دویست حدیث از آغاز مسندابن حنبل به سی حدیث منقطع برخورد می‌کنیم. آن حدیثها به ترتیب بدین قرار است: (٤٣) حدیث شماره ٧، ١٨، ٢٧، ٣٧، ٤٦، ٤٩، ٦٠، ٦٢، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٨١، ٩٨، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٣، ١١٥، ١١٨، ١٢٦، ١٣٢، ١٤٠، ١٤٢، ١٩٣، ١٩٤. در میان این حدیثها پاره‌ای گسسته بودنشان روشن و آشکار است و پاره‌ای دیگر به ظاهر پیوسته می‌نمایند، امّا باژرفکاوی در اسناد حدیث، دانسته می‌شود که پیوسته نیستند. بنابراین، مسند نامیدن کتابهای مزبور از باب تغلیب وبا در نظرگرفتن بیشتر احادیث آنهاست.

هرج و مرج و بی‌قانونی در به‌کار بردن نام مسند

اکنون که با معنای مسند آشنا شدیم و دانستیم که درمیان کتابهای حدیث، به کدامیك مسند می‌گویند، شایسته است که به پاره‌ای از بی‌ضابطه‌گی‌ها در به‌کار بردن این نام اشاره شود. برای بیان این مقصود باید گفت: برخی از مجموعه های حدیثی را می‌بینیم که از طریق دونام شناخته شده‌اند. برای نمونه سنن عبداللّه بن عبدالرحمن دارِمی را مسند هم می‌خوانند. با آنکه از نظر نظم و ترتیب میان این کتاب و مسندها همانندی به‌چشم نمی‌خورد. مصنّف ابن‌ابی‌شیبه را هم گاه با نام مسند یاد می‌کنند. در پاره‌ای از منابع متأخّر شیعه از مصنّف عبدالرزاق‌بن‌همام صنعانی نیز با نام مسند سخن به‌میان آمده‌است. (٤٤) مستخرجِ ابی‌عوانه اسفراینی بر صحیح مسلم را هم غالباً با نام مسند می‌شناسند. شگفت‌آورتر از همه اینکه ابن‌خلدون از کتابهای بخاری و مسلم با عنوان "المسند الصّحیح" (٤٥) سخن می‌گوید و از سنن ابوداوود و ترمذی و نسایی در کنار دو کتاب پیشگفته با عنوان "مسانید" یاد می‌کند و می‌گوید: «اینها مسندهای مشهور در اسلام است». (٤٦) با آنکه می‌دانیم کتابهای یاد شده را معمولاً به نام "صحاح" می‌شناسند و نام مسند، این کتابها را به‌خاطر نمی‌آورد.

به‌نظر می‌آید، این آشفتگی و هرج و مرج نشان از این باشد که تشخیص مجموعه های حدیثی که متعلّق به این نوع است یا آن نوع، در دوره های نخستین تا حدودی از ضوابط مشخّص پیروی نمی‌کرده است. (٤٧) افزون برآن، ناروا نخواهد بود اگر بگوییم که مؤلّفان در روزگاران کهن، برخلاف نویسندگان

امروزی، برای کتاب خود نامی برنمی‌گزیده‌اند و این امر راه را برای اعمال سلیقه های گوناگون باز می‌گذاشته‌است. برای نمونه می‌توان از کتابی از ابوعبیداللّه محمّدبن عمران مرزبانی (د . ۳۸٤ ق) یاد کرد که یاقوت آن را مسندالنحویین نامیده‌است. او می‌نویسد:

«نخستین کسی که در اخبار نحویان کتابی نگاشت، ابوبکر محمّدبن‌عبدالملك تاریخی است، که کتابی کوچك دراین باره فراهم آورد. پس از او مرزبانی کتابی بزرگ و گسترده دراین باره تألیف کرد که سزاوار است آن را مسندالنحویین بنامند. من برآن کتاب دست یافتم و مطالب سودمند آن را در این کتاب (معجم‌الادبا) نقل کردم». (٤٨)

نمونه مهمتر از آنچه گفته شد، بوستان سعدی است که نامش را سعدی خود انتخاب نکرده‌است. درنسخه های قدیم نام این کتاب سعدی‌نامه است. که گویا آن را هم سعدی خود انتخاب نکرده باشد وبه حدس محمدعلی فروغی، کار استنساخ کنندگان تواند بود. پس از آن، خداوندان ذوق نام بوستان را به قرینه گلستان برای این کتاب برگزیده‌اند. (٤٩)

گفتنی است که پاره‌ای از گزارشها حکایت از آن دارد که بخاری کتاب خود را مسند نامیده. (٥٠) افزون برآن، از ز بان مسلم گزارش شده که درباره صحیح خود گوید: «من این مسند صحیح را از میان سیصدهزار حدیثی که خود شنیده‌ام، تألیف کرده‌ام». (٥١) حاکم نیز در چندجا از کتاب مسلم با عنوان "المسندالصحیح" نام برده (٥٢) واین گواهِ درستی آن گزارش تواند بود. درباره مقصود مسلم از تعبیر"مسند صحیح" دو احتمال به‌نظر می‌رسد: یکی اینکه مقصودش این باشد که احادیث این کتاب دوبار نقد و ارزیابی و غربال شده‌است. به بیان دیگر اسناد احادیث این کتاب هم مسند است (یعنی: زنجیره راویانش از مولّف تا پیامبر (ص) پیوسته است) و هم صحیح. دیگر اینکه این تعبیر را در برابر مجموعه هایی چون مسنداحمدبن‌حنبل و اسحاق‌بن‌راهویه و... به‌کار برده باشد که اسناد جملگی احادیث آنها اصطلاحاً صحیح نیست. امّا اسناد احادیث صحاح دست‌کم از نگاه مؤلّفان خود، جملگی صحیح است.

نتیجه آنکه، درمیان انبوه کتابهای حدیث که مسند خوانده می‌شوند، شمار چشمگیری کتاب هست که از نظر نظم و ترتیب با مسندها همانندی ندارند؛ بلکه از آن جهت که برپایه ابواب و بر محور موضوعات تألیف شده‌اند، شایسته است در زمره مصنّفها به‌حساب آیند. نگارنده در بخشهای آینده خواهد کوشید تا مجموعه هایی را که به خطا یا از روی سهل‌انگاری در ردیف مسندها قلمداد شده‌اند، معرفی کرده و آنها را از مسندهای واقعی باز شناساند.

نوعی دیگر از مسندها

با گذشت زمان دامنه معنای مسند گسترش یافته و در نتیجه هرکتابی را که تنها مرویات یکی از پیشوایان معصوم-علیهم‌السّلام- یا مرویات یکی از راویان را در برداشته باشد، مسند خوانده‌اند. مانند مسندالامام‌الصادق (ع)، مسندالامام‌الرضا (ع)، مسندالامام‌زید، مسندابی‌حنیفه ومسندالشافعی. احادیث این کتابها غالباً براساس موضوع دسته‌بندی و تبویب شده واز این حیث درست به مسندبَقیّ‌بن‌مَخْلَدقُرطبی شباهت دارند. زیرا بَقیّ در مسند خود احادیث هر صحابی را برپایه ابواب فقهی دسته‌بندی کرده است. (٥٣)

از همین رو "کتّانی" در مقام تعریف "مسند" می‌نویسد:

«گاه مسند نزد محدّثان بر کتابی اطلاق می‌شود که برپایه ابواب یا حروف یا کلمات مرتّب‌شده؛ نه بر پایه صحابه و این نامگذاری به خاطر مرفوع و مسندبودن احادیث چنین کتابی است که پله‌پله آنها را بالا

برده وبه پیامبر (ص) نسبت داده‌اند. (٥٤)

این مسندها برخلاف گونه نخست، بیشتر به راویان خود منسوبند تا به مؤلّفان خود و غالباً هم آنها را به نام راویانش می‌شناسند. این مسندها در آینده طی گفتاری جداگانه معرّفی خواهند شد.

پاورقی ها :

١- نك: الصّنعانی، توضیح الافکار ١٥/٢؛ قس: الکتّانی، الرسالة المستطرفه، ص ٣٢؛ نورالدین عتر، منهج‌النقد، ص ١٩٩.

٢- الجوهری، الصحاح، ذیل ماده جَمَع.

٣- برای آگاهی بیشتر نك: محمد واعظ زاده خراسانی، «تحقیق درباره کتاب کافی». نامه آستان قدس، ش٣ (بهمن ١٣٣٩ خورشیدی)، صص ٤٩ - ٥٠.

٤- نورالدین عتر، منهج‌النّقد، ص ٢٠٠.

٥- مدیر شانه‌چی، علم‌الحدیث، ص ٦١.

٦- ده‌تنی که به عقیده سنیّان، پیامبر (ص) پس از بیعت رضوان بدانان مژده بهشت داد. آنان به ترتیب عبارتنداز: ابوبکر، عمر، عثمان، امیرالمؤمنین علی (ع)، سعدبن ابی‌وقّاص ، سعید بن زید، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و ابوعبیده جرّاح . به عقیده عامّه اینان برترین یاران رسول خدایند. نك: ابوبکر عبداللّه بن زُبیر ا لحُمَیْدی، المسند، ٤٥/١؛ السیوطی، تدریب، ٢٢٣/٢.

٧- السیوطی، تدریب، ١٥٥-١٥٣/٢ . نیز نك: ابن الصّلاح ، مقدمه، ص ٣٧٥؛ الکتّانی ، الرساله ، صص٦١-٦٠ ؛ صبحی الصالح، پیشین، ص ٣٠٥.

٨- مقدّمه، همان جا.

٩- حبیب الرّحمن‌الاعظمی، مقدمه مسند الحمیدی، ٢٢/١.

١٠- الکتانی، الرساله، ص ٣٦.

١١- ابراهیم أَنیس (با همکاری دیگران)، المعجم‌الوسیط، ذیل ماده طَرَف.

١٢- احمدبن حنبل، المسند، چاپ احمد محمدشاکر، ١٧٠/١، حدیث شماره ١٦٨.

١٣- برای آگاهی بیشتر درباره کتابهای اطراف نك: السیوطی، تدریب، ١٥٥/٢؛ الکتّانی، الرساله، صص١٧٠-١٦٨ ؛ نورالدین عتر، منهج، صص ٢٠٢-٢٠١ ونیز:

.٧٠٦G.H.A. Juynboll, MUSNAD, Encyclopaedia of Islam, Vol. VII, p

١٤- الکتّانی، الرّساله، ص ١٠١؛ عتر، منهج‌النقد، ص ٢٠٣.

۱۵- جمال الدین القاسمی، الفضل المبین، ص ۱۰٦.

۱٦- نورالدّین عتر، همان جا.

۱۷- البخاری، صحیح، ٤/ ۷۷. برای آگاهی از پاره‌ای دیگر از این قبیل احادیث نك: عتر، منهج، صص٤۱۲-٤۱۱.

۱۸- الزرکلی، الاعلام، ۳۰۱/۷.

۱۹- نورالدین عتر، منهج النّقد، ص ۲۰٦.

۲۰- پیشین، صص ۲۰۸-۲۰۷.

۲۱- الکتانی، الرساله، صص ٦٥-٦٤ ؛ نورالدین عتر، پیشین، ص ۲۰۹.

۲۲- بهاءالدین العاملی، الاربعین، ص ٦. ترجمه حدیث بدین قرار است: «هرکس برای امّت من چهل حدیث را که درکار دین خود بدانها نیازمندند، حفظ کند؛ خداوند در روز رستاخیر او را فقیه و دانشمند برمی‌انگیزد». طرق نقل این حدیث نزد عامّه و خاصّه مستفیض است. نك: پیشین، ص ۱۱.

۲۳- میرداماد، الرواشح السماویّه، ص ۷٥؛ قس: نورالدین عتر، منهج، ص ۲۰۹.

۲٤- السیوطی، تدریب، ۲٥۲-۲٥۱/۱؛ عتر، منهج‌النقد، ص ٤٤۷. برای آگاهی بیشتر به مأخذ اخیر (صص٤٥٤-٤٤۷) مراجعه شود.

۲٥- عتر، پیشین، ص ۲۱۰.

۲٦- کاتب چلبی، کشف‌الظنون، ۱٦۷۸/۲.

۲۷- عبدالسّلام محمد هارون در مقدّمه امالی زجّاجی می‌نویسد: امالی جمع کلمه املاء و آن بر خلاف قیاس جمعهای عربی است». نك: امالی الزجّاجی، مقدّمه، ص۱٤.

۲۸- در تقسیم‌بندی کتابهای حدیث، چارچوب کلّی مطلب از کتاب منهج النقد فی‌علوم الحدیث اثر دکتر نورالدین عتر (صص ۲۱۰-۱۹۷) برگرفته شد.

۲۹- یکی از حدیث پژوهان معاصر مصری که پس از سال ۱۳۷۱ ق / ۱۹٥۱ م در گذشته است. ساعاتی در حدیث آثاری دارد. برای آگاهی بیشتر نك: الزرکلی، الاعلام، ۱٤۸/۱.

۳۰- السّاعاتی، منحة‌المعبود، ج ۱، ص ۱٥؛ قس: احمد راتب عرموش، مقدمه مسندعبداللّٰه بن عمر، ابوامیه محمدبن ابراهیم الطرسوسی، ص ۷؛ هنری لائوست (H.Laoust)، مقاله «احمد بن حنبل» در دانشنامه ایران واسلام.

۳۱- ابن حنبل: حیاته و عصره، آراءُه و فقهه، صص ۱٦۳-۱٦۲. نیز نك: کاتب چلبی، ٦۳۸/۱.

۳۲- احمدامین، ضحی‌الاسلام، ۱۰۹/۲.

۳۳ پیشین، ۱۲۲/۲؛ نورالدین عتر، منهج-النقد، ص ۲۰۰.

٣٤- نورالدین عتر، همان جا.

٣٥- احمدبن‌حنبل، المسند، چاپ میمنیّه، ١٣١٣ ق، ٤٠٦-٤٠٤/٣.

٣٦- پیشین، ٤٠٨-٤٠٧/٣.

٣٧ یعنی: همانا مرده به سبب گریه زندگان براو، شکنجه می-بیند.

٣٨- نقد و ارزیابی حدیث به دوگونه است: یکی نقد خارجی که عبارت است از بررسی احوال راویان و جرح و تعدیل آنان و دیگری نقد داخلی که پرداختن به متن حدیث است که آیا مثلاً با موازین عقلی، کتاب خدا، سنت قطعی رسول‌اکرم (ص) ویا با واقعیّت تاریخی و... هماهنگ است یا خیر؟ برای آگاهی بیشتر نك: احمدامین، ضحی‌الاسلام، ١٣٠/٢؛ همو، فجرالاسلام، صص ٢١٨-٢١٧.

٣٩- Juynboll, HADITH, Shorter Encyclopaedia of Islam, p ١١٩.

٤٠- معرفةعلوم الحدیث، ص ٢٢. عبارت اصل چنین است: «اذا قالَه الصّحابیُ المعروفُ بالصّحبةِ فهو حدیثٌ مسندو کلُّ ذلك مخرَّجٌ فی‌المسانید».

٤١- برای نمونه نك: جلال‌الدین السیوطی، جامع‌الاحادیث، ج ٢٠، و پس از آن.

٤٢- محمدرضا الحسینی الجلالی، مسندالحبری، ص ٢٨٧.

٤٣- احمدشاکر در شرح خود بر مسند احمد گسستگی اسناد این حدیثها را خاطرنشان ساخته‌است.

٤٤- آغابزرگ الطهرانی، الذریعه، ٢٧/٢١.

٤٥- مقدمه، ص ٤٤٢ و نیز ترجمه فارسی آن، ٨٩٩-٨٩٨/٢.

٤٦- پیشین، همان جا.

٤٧- G.H.A. Junyboll, MUSNAD, Encyclopaedia of Islam, Vol. VII, p-٧٠٦

٤٨- یاقوت الحموی، معجم‌الادبا، ٤-٣/١ و نیز آغابزرگ الطهرانی، الذریعه، ٢٨/٢١.

٤٩- غلامحسین یوسفی، مقدمه بر بوستان سعدی (سعدی‌نامه)، ص ١٥.

٥٠- السیوطی، تدریب الراوی، ١٧٤/١.

٥١- «صنفّتُ هذاالمسندَ الصحیحَ مِنْ ثلاثماةِ الف حدیثٍ مَسْموعةٍ». النووی، المنهاج فی‌شرح صحیح مسلم‌بن‌الحجاج، ٢٢/١. نیز نك: السیوطی، پیشین، ٥٠/١؛ جمال‌الدین القاسمی، الفضل‌المبین، ص١٤٦.

٥٢- برای نمونه نك: معرفة علوم‌الحدیث، ص ٥، ١٣.

٥٣- کاتب چلبی، ١٦٧٩/٢.

٥٤- الرسالةالمستطرفة، ص ٧٤.

بخش دوم

بخش دوم :

مسند نویسی در تاریخ تدوین حدیث

۱- جایگاه مسندنویسی در مراحل تدوین حدیث اهل سنّت

تدوین حدیث در میان پیروان مکتب اهل‌بیت (ع) و پیروان مکتب خلیفگان سرنوشتی متفاوت دارد. با اینکه اهتمام به شنیدن و ضبط و نقل احادیث هم درمیان پیروان اهل‌بیت وجود داشت و هم درمیان پیروان خلیفگان، یك تفاوت ریشه‌ای در سده نخست هجری میان خاصّه و عامّه به‌چشم می‌خورد و آن اینکه عامّه در مدّت یك سده به پیروی از دستور خلیفه دوم و نظر برخی صحابه دیگر، نوشتن حدیث را نمی‌پسندیدند و عذر آنان برای این کار این بود که مبادا حدیث با قرآن مشتبه شود ویا اهتمام به حدیث جای اهتمام به قرآن را بگیرد. (۱) ولی پیروان اهل‌بیت از همان آغاز، همچنان که نسبت به استماع و ضبط و نقل احادیث اهتمام می‌ورزیدند، نسبت به نوشتن و تدوین آن نیز اهتمام داشتند.

عامّه در آغاز سده دوم به اشتباه خود پی برد و این سد را که خلیفه دوم بنانهاده بود، عمربن‌عبدالعزیز خلیفه زاهد اموی، که خود از سوی مادر از تبار خلیفه دوم بود، شکست. بنابراین شیعه دست‌کم یك سده در تدوین و نگارش حدیث از اهل سنّت جلو افتاد. (۲) البتّه ناگفته نماند که در میان عامّه نیز از همان ابتدا برخی از صحابه و تابعان برحسب شرایط و یا تشخیص فردی به نگارش احادیث می‌پرداختند. امّا این کار رسماً امری پسندیده نبود و تدوین رسمی با فرمان عمربن‌عبدالعزیز آغاز گشت. (۳)

پس از فرمانی که عمربن عبدالعزیز صادر کرد و طی آن به کتابت و تدوین سنّت‌نبوی (ص) فرمان داد، موجی از تلاش و نشاط علمی برای تدوین حدیث در میان سنیّان پدید آمد. هنوز اندکی از این نشاط علمی نگذشته بود که مجموعه های حدیثی گوناگونی بردست مردمان نیمه نخست سده دوم فراهم آمد. این کتابها و مصنّفات بطور همزمان در شهرها و مناطق مختلف پدیدار گشت. گویند ابتدا حدیث‌پژوهان احادیث مختلف را در دفترها و جزوه ها گردهم می‌آوردند و سپس آنها را براساس موضوع مرتّب می‌ساختند و نظم می‌دادند. مجموعه های یادشده در بردارنده سنن و مسایل وابسته به آن بود. شماری از این کتابها و مجموعه ها را «مصنّف» و پاره‌ای دیگر را «جامع» یا «مجموع» و جز آن می‌نامیدند. (٤) در اینکه نخستین بار چه کسی پس از فرمان عمربن‌عبدالعزیز مجموعه‌ای فراهم ساخت، اختلاف است. معروف است که محمّدبن مسلم‌بن شهاب زهری (د .١٢٤ ق) نخستین کسی است که فرمان عمر را اجابت کرده (٥) و خود در مقام افتخار به کارش گفته: «هیچ کس پیش از من این دانش را تدوین نکرده است». (٦) گویند: پس از وی عبدالملك‌بن‌جریج بصری (د . ١٥٠ ق) در مکّه، مالك‌بن‌انس (د . ١٧٩ ق) یا محمدبن اسحاق (د . ١٥١ ق) یا محمّدبن‌عبدالرحمن‌بن ابی‌ذئب (د . ١٥٨ ق) در مدینه، ربیع‌بن‌صبیح (د .١٦٠ ق) یا سعیدبن‌ابی‌عروبه (د . ١٥٦ ق) یا حمّادبن‌سَلَمه (د . ١٦٧ ق) در بصره، سفیان ثوری (د . ١٦١ ق) در کوفه، معمربن راشد (د . ١٨١ ق) در خراسان، هُشَیم‌بن‌بشیر (د . ١٨٣ ق) در واسط ، جریر بن عبدالحمید (د . ١٨٨ ق) در ری و عبدالله بن وهب (٧) (د . ١٩٧ ق) در مصر نخستین کسانی هستند که مصنّفانی را پدید آورده اند. آنگاه بسیاری از محدّثان راه و روش آنان را دنبال کردند.

بیشتر مصنّفات و مجموعه های یادشده، افزون بر حدیث شریف نبوی (ص)، سخنان صحابه و فتواهای تابعان را هم در برداشت. چنانکه در موطّأ مالك این وضع به‌چشم می‌خورد. (٨)

مدّتی بعد برخی از محدّثان بهتر دیدند که احادیث پیامبر را از فتواهای صحابه و تابعان جدا سازند و آنها را در کتابهایی ویژه مدوّن کرده، با مطالبی که شایسته نام حدیث نیست، در نیامیزند. به دنبال پیدایش این اندیشه، مسندها تألیف شد و مرویات هر صحابی، هر چند که به موضوعات گوناگون مربوط بود، زیر نام مسند فلان وفلان گردهم آمد. در این بُرهه، اسدبن‌موسی‌اموی (د . ۲۱۲ ق)، عبیدالله‌بن موسی عَبْسی (د.۲۱۳ق)، عبداللّه‌بن زُبیر حُمیدی مکّی (د.۲۱۹ق)، مسدَّد بن مُسَرْ هَدبصری (د.۲۲۸ق)، یحیی‌بن‌عبدالحمید حِمّانی کوفی (د.۲۲۸ق) و نُعیم‌بن‌حمّاد خزاعی (د.۲۲۸ق) هریك مسندی تألیف کردند و اندکی بعد محدّثان نامداری چون اسحاق‌بن راهویه (د.۲۳۸ق)، عثمان‌بن‌ابی‌شَیبه (د.۲۳۹ق) و احمدبن حنبل (د.۲٤۱ق) و دیگران از آن روش پیروی کردند و آثار خود را برهمان منوال مرتّب ساختند. (۹)

اینان حدیث را گردآورده، همراه با اسانیدش تدوین کردند و برای هر حدیثی طرق بسیاری ذکر کردند تا آگاهان و ژرف‌کاوان بتوانند صحیح را از ضعیف و درست را از نادرست باز شناسند. کاری که برای هر جوینده‌ای میّسر نیست. از آن جا که دراین مرحله، همه توجّه محدّثان به جدا ساختن احادیث منسوب به رسول‌خدا (ص) از سخنان و نظرات دیگران معطوف گشت، به نقد و پالایش مرویات خویش از حیث صحّت و ضعف چندان عنایتی نشان ندادند. آنان تا حدّ امکان و به فراخور آگاهیهای خویش از نقل احادیث ساختگی تن زدند. امّا احادیثی را که جعلی بودنش نزد آنان قطعی و مسلّم نبود، پذیرفته و در مسندهای خویش وارد ساختند. از همین رو در این مسندها احادیث درست و نادرست در هم آمیخت و تشخیص صحّت و ضعف این احادیث به عهده خوانندگان نهاده شد. تردیدی نیست که این وضع بار سنگینی را بردوش خواننده می‌گذارد. بویژه کسی که به ابزار نقد و سنجش حدیث کاملاً مسلّح نباشد. امّا آنچه در این مرحله رخ داد، طبیعی بود. زیرا این مرحله نمودار گامی از تحوّل تدوین حدیث بود که جمع و تدوین ناگزیر باید از آن بگذرد و راه را برای رشد بیشتر و روش کاملتر هموار سازد.

چون نوبت به بخاری و مسلم و معاصرانشان رسید، دریافتند که مسندها هم احادیث صحیح و حسن‌را در بردارند و هم احادیث ضعیف و بلکه ساختگی را. در نتیجه همّت آنان برای گردآوردن احادیث صحیح که به پندار آنان هیچ‌کسی در آن تردید نکند، به جنبش درآمد. احساس وجود کاستی و نیاز به رفع آن حتّی نزد خود مولّفان مسندها همواره وجود داشت. تا آن جا که بخاری اعتراف می‌کند که استادش اسحاق‌بن راهویه بود که او را به تألیف صحیح رهنمون ساخت. او می‌گوید:

«نزد اسحاق بن راهویه بودیم که گفت: ای‌کاش کتابی مختصر ویژه سنّت صحیح رسول‌خدا (ص) فراهم می‌ساختید! این سخن در ژرفای وجودم اثر نهاد و در نتیجه الجامع‌الصحیح را تألیف کردم». (۱۰)

این نکته در این جا شایان ذکر است که محدّثانی که به پندار خویش در جهت فراهم‌آوردن احادیث صحیح کوشیدند، بویژه صاحبان صحاح ششگانه همگی تقریباً در زمان واحدی می‌زیسته‌اند. جدول زیرنشان می‌دهد که آنان همگی تقریباً در مطلع سده سوم‌زاده شده و در نیمه نخست این قرن بالیده و به مرحله باروری رسیده‌اند. هر چند که دوران حیاتشان تا نیمه دوم سده سوم هم ادامه یافته است. تنها نسایی است که به دلیل زندگانی نسبتاً درازش تا نخستین سالهای سده چهارم زیسته‌است.

نمودار : دوران زندگانی صاحبان صحاح ردیف / نام / ولادت / درگذشت / سن :

۱-بخاری۱۹٤ ق۲۵٦ ق٦۲ سال

۲-مسلم۲۰٤ ق۲٦۱ ق۵۷ سال

۳-ابوداوود۲۰۲ ق۲۷۵ ق۷۳ سال

٤-ابن ماجه۲۰۹ ق۲۷۳ ق٦٤ سال

۵-ترمذی۲۰۹ ق۲۷۹ ق۷۰ سال

٦-نسایی۲۱۵ ق۳۰۳ ق۸۸ سال

این همزمانی‌نشان می‌دهد پدیده "صحیح‌نگاری" (۱۱)- البتّه به پندار مؤلّفانش - در خلأپیدا نشده؛بلکه زاییده اوضاع خاص دینی، فرهنگی و اجتماعی زمان بوده‌است. پیش از این گفته شد که بخاری از آرزوی استادش ابن‌راهویه که گفت «کاش کتابی ویژه سنّت صحیح رسول خدا (ص) فراهم می‌ساختید» تأثیر پذیرفت. چه عاملی سبب شد که پسر راهویه این آرزو را در دل بپروراند؟ با آنکه او خود پیش از این یك مسند تألیف کرده و احادیث درست و نادرست را در آن گردآورده بود. چه انگیزه‌ای سبب شد که امثال‌ابن‌راهویه به ضرورت پالایش مسندها و گزینش احادیث صحیح پی‌ببرند؟

پاسخ دقیق این پرسش را بایداز رهگذر مطالعه و بررسی شرایط خاص دینی، فرهنگی و سیاسی آن زمان جستجو کرد. در این جا مجال بررسی گسترده آن شرایط در اختیار نگارنده نیست. امّا یکی از پژوهندگان معاصر تلاش کرده تا پاسخ این پرسش را بیابد. وی پاره‌ای از علل و عوامل این تحوّل را در پدیده های زیر جستجو می‌کند: (۱۲)

۱- پیدایش متکلّمان به ویژه متکلّمان معتزلی که خردگرایی براندیشه آنان چیرگی داشت. مطالعه آثار ترجمه شده فیلسوفان یونان نیز این خردگرایی را در آنان هرچه بیشتر تقویت می‌کرد و در نتیجه با حدیث‌گرایان به مناظره می‌نشستند. دراین مناظره ها غالباً این متکلّمان احادیث ضعیف یا ساختگی را دستاویز قرار داده و براهل حدیث خرده می‌گرفتند. اهل حدیث در مقام دفاع می‌گفتند: این احادیث در مسانید موجودند و در مسانید هم احادیثِ درست هست و هم احادیثِ نادرست و اعتماد کردن به جملگی منقولات این کتابها روا نیست. ولی این استدلال مفید واقع نمی‌شد.

۲- در این دوره فرقه های دینی و سیاسی گوناگونی پدید آمده بود. از آن جا که احادیث رسول‌خدا (ص) پس از قرآن، معتبرترین سرچشمه اندیشه دینی بود، غالباً این فرقه ها برای تأیید نظر خود به تحریف احادیث نبوی یا برساختن احادیثی از زبان آن حضرت (ص) دست می‌یازیدند. مؤلّفان مسندها تا سرحدّ توان خویش سعی کرده بودند این قبیل احادیث را کنار بگذارند. امّا خواه‌ناخواه برخی از آنها به کتابهای ایشان راه‌یافته بود. زیرا احادیث ساختگی در میان مردم رواج یافته وبا احادیث صحیح سخت در آمیخته بود.

۳- در کنار این فرقه های دینی و سیاسی، زندیقانی در جامعه می‌زیستند که با اسلام سردشمنی داشتند و برای پیشبرد اهداف خویش به حدیث‌سازی می‌پرداختند. تا آن جا که گاه برخی از آنان در کتابهای محدّثان مشهور مخفیانه دست می‌برده و درآنها احادیثِ جعلی وارد می‌ساخته‌اند و آن محدّث آن احادیث را به پندار آنکه از شنیده های خودش است، روایت می‌کرد؛ چنانکه نوشته‌اند:
عبدالکریم‌بن‌ابی‌العوجاء پسر زن حمّاد بن سلمه (د . ١٦٧ ق) در کتابهای او حدیث ساختگی وارد می‌کرد. (۱۳) معروف است که همین ابن‌ابی‌العوجاء در وقت اعدامش فریاد برآورده گفت: «اینك که مرا می‌کشید؛ بدانید که من چهارهزار حدیث از خود ساخته و در میان ا حادیث شما مسلمانان پراکنده‌ام. به موجب آن سخنانِ ساختگی، حلال را حرام و حرام را حلال نشان داده‌ام». (١٤)

٤- افزون بر عوامل یادشده، قصّه‌گویان و واعظانی پیدا شده بودند که وظیفه پنددادن مردم را در مساجد و دیگر جاها به عهده داشتند. اینان حریص بودند که هرچه بیشتر مردم را به گرد خویش جمع کنند و از سخنان خویش بهره‌مند سازند. در میان آنان گاه واعظانی کم‌مایه و کژاندیش پیدا می‌شدند که احادیث حقیقی را با افسانه ها و داستانهای شگفت‌انگیز در می‌آمیختند و بدین طریق عامّه مردم را جذب سخنان خویش ساخته، بازار خویش را گرم می‌کردند. چنانکه حکایت کرده‌اند: یحیی‌بن مَعین

وابن‌حنبل به مسجدی وارد شدند. داستان‌گویی را دیدند که از زبان آنان برای مردم احادیثی را نقل می‌کند که آنان هرگز آنها را روایت نکرده‌بودند. ابن معین به او اعتراض کرد. امّا او نپذیرفت و براین که آن سخنان را از ابن‌معین‌و احمد روایت می‌کند، پافشاری کرد. ابن‌معین ناگزیر خود را معرّفی کرده گفت:من ابن‌معین هستم و این هم احمد است وما این سخنان را نگفته‌ایم! دراین هنگام داستان‌گو گفت: آیا در دنیا فقط يك يحيی‌بن‌معین واحمدبن‌حنبل وجود دارد؟ آنگاه مسخره‌کنان از آن‌دو دور شد. (۱۵) این پدیده ها و جریانات که در جامعه اسلامی آن عصر حاکم بود، محدّثان آن زمان را واداشت تا به گزینش احادیث صحیح و پالایش مسانید همّت گمارند و آن احادیث را در کتابی ویژه مدوّن سازند.

۲- مراحل تدوین حدیث نزد اهل سنّت

با توجّه به آنچه گفته شد، روشن گشت که تدوین حدیث مراحلی را پشت سر گذاشته و در هر مرحله دگرگونیهایی به‌خود دیده‌است. مسندنویسی در چهارمین مرحله از مراحل تدوین پدیدار شده‌است. آن مراحل را به شرح زیر می‌توان خلاصه‌کرد:

۱- در مرحله نخست آن را از بر کرده‌اند. زیرا طبیعت و روش زندگی آنان این کار را تا حدودی برای آنان میّسر می‌ساخت.

۲- در مرحله بعد، زمانی که استعداد حفظ کردن کاهش یافت؛ تلاش کردند تا احادیث رسول‌خدا (ص) را از حافظه راویان گردآورند و بنویسند. به عقیده برخی، این کار در دفترهایی ویژه حدیث، جامع و دسته‌بندی شده‌صورت نمی‌گرفت؛ بلکه در آن دفترها فقه، نحو، لغت و شعر با حدیث همنشین گشته بود. این نشان می‌دهد که حدیث در آن ایّام "دوران کودکی" خود را می‌گذرانده‌است. هیچ‌يك از دفترهایی‌که دراین مرحله نگاشته شده، مستقلاً به دست ما نرسیده‌است.

۳- در روزگار عبّاسیان تدوین حدیث چهره دیگری به‌خود گرفت. دراین روزگار محدّثان احتمالاً براثر آشنایی با دانش و فرهنگ و تمدّن کشورهای همسایه، محتوای دفترهای یادشده را پاکیزه و مرتّب ساخته و روایات بیشتری را بدان افزودند و سخنان صحابیان و فتواهای تابعان را بدان پیوست کردند. بدین ترتیب، کتابهایی دسته‌بندی شده ویژه حدیث و مطالب مربوط به آن پدید آمد. موطّأ مالك نمودار روشن کتابهایی است که دراین مرحله فراهم آمده‌است.

٤- در پایان سده دوم و آغاز سده سوم، تدوین حدیث به مرحله تازه‌ای قدم نهاد. دراین مرحله محدّثان تلاش کردند تا برخلاف روش گذشته، احادیث نبوی (ص) را از سخنان صحابه و فتواهای تابعان که شایسته نیست برآنها نامِ حدیث نهند، جداسازند. در نتیجه این گرایش و تلاش تازه، مسندهای بسیاری نوشته شد که نام‌آورترین آنها مسند احمد است.

٥- چون در مسندهای یادشده احادیث صحیح و ضعیف، و درست و نادرست فراهم آمده بود، بخاری و معاصرانش مجموعه های مختصری فراهم ساختند و درآن مجموعه ها احادیثی را نوشتند که براساس روش خود در پژوهشهای حدیث‌شناختی معتقد به درستی و صحّت اسناد آن بودند. بنابراین با پیدایش "صحیح‌نویسی" تدوین حدیث به مرحله "پالایش و گزینش" منتقل گشت.

٦- پس ازسپری‌شدن عصر مؤلّفانِ صحاح، غالباً تلاش حدیث‌پژوهان صرف تهذیب، شرح و گزیده ساختن کتابهای پیشینیان شده‌است. (١٦)

۳- نخستین مؤلّف مسند کیست؟

بطور مسلّم نمی‌توان گفت چه‌کسی نخستین‌بار مسندی فراهم آورده واحادیث پیامبر (ص) را از سخنان

دیگران جداساخته است. زیرا در این باره برهان قاطعی در دست نیست. معروف است که ابوداوود سلیمان بن جارود طیالسی (د . ٢٠٤ ق) نخستین کسی است که مسندی تألیف کرد. (١٧) آنگاه گروهی از معاصرانش از اتباعِ تابعان وأتْباعِ اتباع تابعان در این روش از او پیروی کردند و در نتیجه عبیدالله‌بن موسی عَبْسی کوفی (د . ٢١٣ ق) و مُسَدَّد بن مُسرْهَد بصری (د . ٢٢٨ ق) و اسدبن موسی اموی (د . ٢١٢ ق) و نُعَیْم بن حمّاد خزاعی (د . ٢٢٨ ق) هر يك مسندی تألیف کردند. سپس پیشوایان بزرگ در پی آنان ره سپردند. تا آنجا که کمتر پیشوای حافظی را توان‌یافت که مرویات خود را به روش مسانید تألیف نکرده باشد. (١٨)

برخی برآنچه دراین‌باره معروف شده، خرده گرفته و گفته‌اند: شماری از مردمان پنداشته‌اند ابوداوود نخستین کسی است که مسندی تألیف کرده‌است. منشأ این پندار، تقدّم عصر طیالسی نسبت به دیگر مؤلّفان مسندهاست. این قبیل افراد گمان کرده‌اند طیالسی خود به تصنیف و فراهم‌آوردن این مسند دست‌زده و حال آنکه چنین نیست. زیرا این مسند فراهم ساخته خود او نیست؛ بلکه یکی از حافظان خراسانی تنها روایاتی را که‌یونس بن حبیب (١٩) از ابو داوود روایت کرده، گردآورده وابو داوود به همین مقدار یا بیشتر احادیثی دارد که دراین مسند نیامده‌است. (٢٠)

امّا باید گفت تا جایی که نگارنده جستجو کرد، در خود مسند طیالسی به اینکه این مسند را کسی دیگر جز ابو داوود تألیف کرده‌باشد، تصریح یا اشاره‌ای وجود ندارد. شاید به دلیل همین تردیدی که درباره مؤلّف واقعی مسند طیالسی وجود دارد، محدّثان و رجال‌شناسان اهل سنّت در سده چهارم به گونه‌ای دیگر در این باره نظر داده ویا به نحوی تردیدآمیز دراین‌باره سخن گفته‌اند.

چنانکه دارقطنی (د . ٣٨٥ ق) گوید: «نخستین کسی که مسند تألیف کرد، نُعیم‌بن حماد خزاعی مروزی بود» و خطیب بغدادی افزاید: «اسدبن‌موسی‌هم مسندی فراهم ساخته واین اسد از نعیم سالمندتر است و زودتر از او به استماع حدیث پرداخته. احتمال می‌رود نعیم در جوانیش به تألیف مسند دست زده و در نتیجه در این کار از اسدبن موسی پیش افتاده باشد». حاکم نیشابوری (د . ٤٠٥ ق) گوید: «عبیدالله‌بن‌موسی عَبْسی وابو داوود طیالسی نخستین کسانی هستند که مسند تألیف کرده و احادیث را براساس راویان مدوَّن ساخته‌اند» و بالاخره ابن‌عدی (د . ٣٦٥ ق) درباره نخستین مؤلّف مسند در هر شهر و سرزمین سخن گفته و از اظهارنظر درباره نخستین مسندنویس بطور مطلق خودداری کرده‌است. او گوید: «آورده‌اند یحیی حِمّانی [ابوزکریایحیی بن عبدالحمید] اوّل کسی است که در کوفه مسندی تألیف کرد و مسدّد بن مسرهد نخستین کسی است که در بصره مسندی فراهم آورد. نخستین مسندنویس در مصر اسدالسنّه [اسدبن موسی‌اموی] است و اسد پیش از آن‌دو می‌زیسته و از آن‌دو تن زودتر مرده‌است». عقیلی از زبان علی‌بن‌عبدالعزیز نقل می‌کند که گفت: «از یحیی حِمّانی شنیدم که می‌گفت: به سخن اهل‌کوفه گوش نکنید. زیرا آنان به خاطر آنکه من نخستین کسی هستم که مسند فراهم آورده‌ام، برمن رشك می‌برند». (٢١)

به عقیده نگارنده هیچ‌يك از سخنان بالا از دقّت علمی برخوردارنیست. زیرا آنان از عبداللَّه بن زبیر حُمَیدی (د . ٢١٩ ق) که در مکّه مسندی فراهم ساخته و مسندش هم تا به امروز از دستبرد رخدادها مصون مانده، سخنی نمی‌گویند و حال آنکه بی‌تردید او یکی از پیشگامان مسندنویسی است.

از میان پژوهندگان معاصرْ «سزگین»، بی‌آنکه از فرد خاصّی نام ببرد، پیدایش مسندنویسی را یکبار به واپسین سالهای سده دوم (٢٢) و باردیگر به نیمه دوم آن سده (٢٣) مربوط می‌داند و یکی از پژوهندگان امامی پا را فراتر می‌گذارد و می‌نویسد:

«در خلال بررسی کتابهای حدیث در می‌یابیم که مسند نامیدنِ مجموعه هایی که احادیثش از طریق یکی از امامان معصوم (ع) از پیامبر (ص) روایت شده، چون مسندِ حَسن یا حسین یا باقر یا صادق -

علیهم‌السّلام - در زمان امام صادق و بلکه در زمان امام باقر متداول بوده‌است. از این جا می‌توان گفت که تاریخ تألیف مسندها به نیمه های سده دوم، بلکه به نخستین سالهای این سده باز می‌گردد. چون امام باقر در سال ١١٤ قمری از دنیا رفته و در میان مؤلّفان مسندها شماری از یاران آن امام به چشم می‌خورند. بنابراین، ما این اشتباه را تصحیح می‌کنیم که تاریخ تألیف مسندها را در واپسین سالهای سده دوم دانسته‌اند یا آنکه آن را به مؤلّفانی نسبت داده‌اند که در آغازین سالهای سده سوم در گذشته‌اند». (٢٤)

آنگاه وی از رهگذر نقد و بررسی آراء حدیث‌پژوهان و رجال‌شناسان امامی درباره اصطلاح "أَسْنَدَ عَنْه" (٢٥) نتیجه می‌گیرد: راویی را که شیخ طوسی او را با تعبیر"اسندعنه" به وصف در آورده، کتابی تألیف کرده که جملگی روایات آن کتاب از طریق آن امام از پیامبر (ص) روایت شده‌است. از این کتابها گاه به‌نام «نسخه»، گاه به نام «اصل» و گاه به نا م «مسند» یاد کرده‌اند. (٢٦) سپس پژوهنده مزبور درباره یك یك این راویان به تتبّع می‌پردازد و از رهگذر بررسی فهرستها نشان می‌دهد که این راویان اثری به روش یادشده پدید آورده‌اند. از میان این کسان، برای نمونه می‌توان از دو تن یاد کرد:

١- موسی‌بن‌ابراهیم مروزی که مجموعه‌ای به نام مسندالامام موسی‌بن جعفرالکاظم دارد. وی که آموزگار فرزند سندی بن شاهك بوده، روایات این مجموعه را پیش از سال ١٨٣ قمری (سال شهادت امام) از امام شنیده و فراهم آورده‌است. (٢٧)

٢- احمدبن عامربن سلیمان طایی که مجموعه‌ای دارد به نام صحیفةالرضا یامسندالرضا. البته روشن است که مجموعه هایی که بدین گونه تألیف شده به گستردگی مسندهایی که در سده سوم فراهم آمده، نیست. ولی می‌تواند نمودار نخستین تلاشها دراین عرصه به‌شمار آید.

گفتنی است که در کتابخانه ظاهریه، پاره هایی از یك مجموعه حدیثی وجود دارد که از آن به نام مسند عبداللّه‌بن مبارك (د . ١٨١ ق) یاد کرده‌اند. (٢٨) مادرباره چند و چون آن مجموعه، آگاهی درستی در اختیار نداریم. اگر آن مجموعه به سبك مسندها تألیف شده ونسبتش به ابن مبارك درست باشد، باید وی را یکی از پیشگامان روش مسندنویسی به‌شمار آورد.

٤- جایگاه نخستین مسندنویسان در طبقه‌بندی ابن‌حجر از محدّثان وراویان

ابن حجر عسقلانی (د . ٨٥٢ ق) در کتاب تقریب خود محدّثان و راویان را به دوازده طبقه تقسیم کرده‌است . بدین قرار:

١) طبقه (٢٩) صحابه با اختلاف مراتب آنان.

٢) طبقه تابعان بزرگ؛ مانند ابن مُسَیَّب.

٣) طبقه تابعان میانین؛ مانند حسن بصری و ابن‌سیرین.

٤) طبقه تابعانی که بیشتر از تابعان بزرگ روایت می‌کنند؛ مانند زُهری و قتاده.

٥) طبقه تابعان کوچك که یکی دوتن از صحابه را ملاقات کرده، ولی حدیثی از آنان نشنیده‌اند؛ مانند اعمش.

٦) طبقه‌ای که با طبقه پنجم هم‌عصر بوده، ولی هیچ‌یك از صحابه را ندیده‌اند؛ مانند ابن جُرَیْج.

۷) طبقه بزرگانِ اتباعِ تابعان؛ مانند مالك و ثَوْری.

۸) طبقه میانین از اتباع تابعان؛ مانند ابن عُیَیْنَه و ابن عُلَیَّه.

۹) طبقه اتباع کوچك تابعان؛ مانند یزیدبن هارون، شافعی، ابوداوود طیالسی و عبدالرّزاق.

۱۰) طبقه بزرگان تابعانِ اتباع که دانش را از اتباع تابعان فراگرفته و تابعان صحابه را هرگز ندیده‌اند؛ مانند احمدبن حنبل.

۱۱) طبقه میانین از تابعان اتباع؛ مانند ذُهْلی و بخاری.

۱۲) طبقه تابعان کوچك اتباع؛ مانند ترمذی. برخی از کسانی را هم که وفاتشان اندکی دیرتر بوده، به این طبقه پیوست کرده‌است؛ مانند برخی از استادان نسایی.

زمان وفات راویان یادشده به نحو اجمال چنین است: کسانی که در طبقه یکم ودوم جای دارند، پیش از تمام شدن سده نخست در گذشته‌اند. راویانی که در طبقه سوم تا هشتم می‌باشند، در سده دوم مرده‌اند و آنان که در شمار طبقه نهم تا دوازدهم به حساب می‌آیند، پس از سده دوم از جهان رخت بربسته‌اند. (۳۰)

بنابرآنچه گفته شد، نخستین مسندنویسان در طبقه هشتم یعنی طبقه میانین از اتباع تابعان و طبقه نهم یعنی طبقه اتباع کوچك تابعان جای دارند.

۵- منزلتِ مسندها در میان مجموعه های حدیث

از مطالب گذشته تا اندازه‌ای دانستیم که مسندها در مقایسه با دیگر مجموعه های حدیث از کتابهای درجه اوّل به‌شمار نمی‌آیند. زیرا مسندنویسان به نقد و پالایش احادیث از حیث صحّت و ضعف چندان عنایتی نشان نداده‌اند. در نتیجه، دراین کتابها احادیث درست ونادرست با یکدیگر درآمیخته است. دراین جا برای دستیابی به آگاهیهای بیشتر به بررسی نظر دانشمندان دراین‌باره می‌پردازیم. ابن‌صلاح در مقدمه معروف خود در علوم حدیث می‌نویسد:

«کتابهای مسند چون مسند ابو داوود طیالسی، مسند عبیداللّه بن موسی، مسند احمدبن حنبل، مسند اسحاق‌بن راهویه و مسند عبدبن حُمید، مسند دارمی، (۳۱) مسند ابی یعلی مَوْصِلی، مسند حسن‌بن سفیان، مسندابوبکر بزّار و مانند اینها از حیث احتجاج و اعتماد به مندرجاتشان به کتابهای پنجگانه [صحیح بخاری، مسلم، سنن ابوداوود، نسایی و جامع ترمذی] ملحق نشده و در ردیف آنها به حساب نمی‌آیند. زیرا عادت مسندنویسان این است که در مسند هر صحابی تمام احادیثی را که به نام آن صحابی نقل شده، می‌آورند؛ بی‌آنکه به این نکته پایبند باشند که آن حدیث شایسته احتجاج باشد. از همین روست که این کتابها از حیث رتبه، پس از کتابهای پنجگانه و دیگر مصنّفاتِ مشابه قرار گرفته‌اند». (۳۲)

همو در جای دیگری از کتابش درباره شناخت آدابی که برجوینده حدیث واجب است، می‌نویسد:

«شایسته است که جوینده حدیث پیش از هر کتابی دو صحیح را فراگیرد و صورت درست و واژه های مشکل آن دو کتاب را ضبط کند و معانی دشوار آن را به نیکی بفهمد. آنگاه با همین هدف به ترتیب به سراغ سنن ابوداوود و سنن نسایی و جامع ترمذی برود. سزاوار است از کتاب السنن‌الکبیر اثر بیهقی غفلت نکند. زیرا به عقیده ما در موضوع خود بی‌نظیر است. سپس به فراگیری دیگر مجموعه های

حدیث از قبیل مسندها و جوامع که حدیث‌پژوهان سخت به آنها نیازمندند، بپردازد؛ از قبیل مسند احمدبن حنبل، موطّأ مالك بن انس، کتاب العلل از احمد بن حنبل و...». (۳۳)

این حزم اندلسی در کتاب مراتب الدّیانه از میان کتابهای حدیث ابتدا دو صحیح و پس از آن دو، صحیح ابن السّکن [سعیدبن عثمان بغدادی] و المنتقی اثر ابن جارود و المنتقی اثر قاسم بن اصبغ را در خور بزرگداشت می‌داند. از نگاه وی کتابهای ابوداوود، نسایی، مصنَّف قاسم‌بن اصبغ، مصنّف طحاوی و مسندهای احمد، بزّار، ابوبکر و عثمان پسران ابی شیبه، ابن راهویه، طیالسی، حسن‌بن سفیان، مُسنَدی، ابن‌سنجر، یعقوب بن شیبه، علی بن مدینی و ابن ابی غَرَزَه و دیگر کتابهای مشابه در مرتبه بعدی قرار دارند. (۳٤)

ابن حجر می‌نویسد:

«بخاری چون پس از مدّتی بررسی و موشکافی به این نکته پی برد که در مسندها احادیث درست و نادرست و صحیح و ضعیف با هم درآمیخته و در کنار هم آمده و در نتیجه بازشناسی آنها از یکدیگر برای خوانندگان دشوار است، بر آن شدتا احادیث صحیح را از میان هزاران حدیث گلچین کند تا دیگر برای کسی جای دودلی نماند». (۳۵)

علاّمه شیخ طاهر جزایری (۳٦) در این‌باره می‌نویسد:

«منزلت مسندها پایین‌تر از کتابهای سنن است... زیرا روش نویسندگان این کتابها این است که در مسند هریك از صحابه تمام روایات او را، خواه درست باشد و خواه نادرست، گرد می‌آورند. از همین رو بطور مطلق نمی‌توان برمندرجات این کتابها استناد کرد». (۳۷)

احمد امین هم درست همین عقیده را دارد. او می‌نویسد:

«اینان [مسندنویسان] در مسند هریك از صحابه مرویات او را اعم از درست و نادرست گرد می‌آورند. از همین رو کتابهای مسند را در موضوع حدیث، کتابهای درجه یك به حساب نمی‌آورند». (۳۸)

نویسنده کتاب اضواء علی السنّة المحمدیة برهمین عقیده پای می‌فشارد و می‌نویسد:

«هرچند که در تألیف مسندها هدف تنها تدوین حدیث پیامبر (ص) و در نیامیختن آن با سخنان صحابه و دیگران بود؛ امّا در عین حال باید گفت: در این گونه کتابها احادیث درست و نادرست، که سیل روایتْ آنها را تا این زمان پیش آورده بود، با یکدیگر همنشین گشته‌است. زیرا در آن روزگار تقسیم حدیث به صحیح، حسن و ضعیف هنوز متداول نشده بود. (۳۹) از این رو مرتبه این مسندها پایین‌تر از مرتبه کتابهای سنن است». (٤۰)

برخی دیگر از دانشمندان کتابهای حدیث را برحسب مراتب دسته‌بندی کرده‌اند. دراین دسته‌بندی، پاره‌ای از مسندها را در طبقه دوم و پاره‌ای را در طبقه سوم و برخی را در طبقه چهارم نهاده‌اند. بدین شرح:

طبقه نخست : در این طبقه تنها صحیح بخاری و مسلم و موطّأ مالك جای دارند. در این کتابها احادیثِ متواتر، صحیح آحادی و حَسَن را به ودیعت نهاده‌اند. (٤۱)

طبقه دوم : جامع ترمذی، سنن ابو داوود، مسند احمد، مجتبی اثر نسایی دراین طبقه جای می‌گیرند. این کتابها از نظر ارزش و اعتبار به پایه دو صحیح و موَطّأ نمی‌رسند؛ امّا مؤلّفان آنها نسبت به شروطی

که در نظر داشته‌اند، سهل‌انگاری نکرده‌اند. کتابهای یادشده هرچند که از احادیث ضعیف تهی نیست، ولی مردم دوره های بعدی آنها را پذیرفته‌اند. حدیث‌پژوهان اهل سنّت به کتابهایی که دراین دو طبقه جای می‌گیرند، به نحوی ویژه اعتماد دارند و اصول عقیده و احکام شریعت را از دل آنها بیرون می‌کشند.

طبقه سوم : در این طبقه مسندها، جوامع و کتابهایی قرار دارند که انواع احادیث ضعیف از قبیل شاذّ، منکر، مقلوب و... در آنها فراوان یافت می‌شود. افزون بر آنکه حال رجال و راویان احادیثِ آن کتابها برای ما ناشناخته و احادیث شاذّ و منفرد آن شایع و متداول نیستند؛ چون مسند ابن ابی شیبه، طیالسی، عبدبن حُمَید، مصنَّف عبدالرزّاق و کتابهای بیهقی، طَبَرانی و طحاوی. این کتابها همواره گمنام و ناشناخته مانده‌اند. هدف مؤلّفان کتابهای یادشده گرد آوردنِ یافته های خویش بوده، نه گزینش و پالایش آن یافته ها. از کتابهای این طبقه جز حدیث‌شناسان برجسته که زندگانی خویش را در راه کسب دقایق این دانش سپری کرده‌اند، نمی‌توانند سود جویند.

طبقه چهارم : تصنیفات سست و بی‌ارزشی که در زمانهای متأخّر از زبان داستان‌پردازان، واعظان، صوفیان، مورّخان ناعادل، هوی پرستان و بدعت‌گذاران گردآوری شده، دراین طبقه نهاده می‌شود. کتابهای خطیب، ابونعیم، ابن عساکر، دیلمی، ابن مردویه، ابن شاهین و... و تا اندازه‌ای مسند خوارزمی از این دسته به‌شمار می‌آیند. موادّ کتاب موضوعات ابن‌جوزی از میان این کتابها فراهم آمده‌است. روشن است که حدیث‌شناسان به این طبقه از کتابهای حدیث توجّهی ندارند و به آنها اعتماد نمی‌ورزند؛ زیرا این کتابها را سرچشمه هواها و بدعتها می‌دانند. (٤٢)

آنچه گذشت شمّه‌ای بود از داوری دانشمندان درباره منزلت و رتبه مسندها در میان کتابهای حدیث و اگر بگوییم این داوری نزد دانشمندان اجماعی است، سخنی گزاف نخواهد بود.

٦- مسندها مایه هایی برای تألیف صحاح و سنن

محدّثانی که در سده سوم وپس از آن زیسته‌اند، غالباً موادّ کتابهای خود را از لابه‌لای مسندها برگزیده‌اند. از همین روست که احمد محمد شاکر شارح مسند احمد، آن مسند را به منزله ریشه و اساس تمام یا بیشتر مجموعه های حدیث اهل سنّت می‌داند. (٤٣) گواهِ درستی این ادّعا سخنی است که درباره حاکم نیشابوری گزارش کرده‌اند. گویند: ابوعبداللّه حاکم نیشابوری گفته است:

«در سال ٣٥٦ هجری نزد ابومحمّد مزنی [یکی از حافظان حدیث] بودم که فردی علوی از بغداد بر وی وارد شد. این فرد برای نوشتن حدیث در بغداد اقامت گزیده بود. مزنی از این کس پرسید که درنگْ در بغداد چه دستاوردی برایش داشته است؟ آن کس در لابه‌لای سخنانش گفت: مسند احمد حنبل را از ابوبکر بن مالك [قطیعی] در یکصد و پنجاه جزء شنیدم. مزنی از این سخن در شگفت مانده گفت: یکصدو پنجاه جزء از حدیث احمد حنبل! زمانی که ما در عراق بودیم اگر جزئی از حدیث احمدبن حنبل را نزدیکی از استادان می‌دیدیم، سخت در شگفت می‌ماندیم. اکنون چگونه در مدّتی چنین کوتاه این مسند بزرگ را فراگرفتی!

«آنگاه حاکم عزم کرد تا المستدرك علی الصحیحین را تألیف کند؛ امّا مسند اسحاق [بن راهویه] حنظلی و مسند عبداللّه بن شیروَیه و مسند ابوالعبّاس سرّاج (٤٤) را در اختیار نداشت. سخنی را که از ابو محمّد مزنی شنیده بود، در صفحه خاطرش مانده بود. در سال ٣٦٧ هجری برای حج‌گزاردن بیرون شد. دربازگشت از سفر حج در سال ٣٦٨ هجری چندماهی در بغداد درنگ کرد و جملگی مسند احمد را از ابوبکر بن مالك شنید. آنگاه به وطن خویش بازگشت و دست‌اندرکار تألیف مستدرك شد». (٤٥)

پاورقی ها :

۱ با آنکه پیامبر (ص) به روشنی به عبداللَّه پسر عمروبن‌عاص فرموده بود: « [آنچه را از من می‌شنوی] بنویس. سوگند به آنکه جانم به دست اوست، از زبان من جز حقّ بیرون نمی‌آید» نك : ابن حنبل، المسند، تحقیق احمدشاکر، ١٦-١٥/١٠ ؛ ٥٦/١١، ١٤٠-١٣٩. بنابراین اگر ممنوعیّتی هم از نگارش حدیث وجود داشته، به عقیده محقّقان اهل سنّت بااین فرمان از میان رفته و نسخ شده‌است. نك : توضیحات احمدشاکر در زیر همان حدیث.

۲ السید حسن الصدر، تأسیس الشیعه، ص ٢٨٤.

۳ صبحی الصالح، علوم‌الحدیث و مصطلحه، صص ۳۸-۱۲؛ محمد عجّاج الخطیب، اصول‌الحدیث، صص ۲۲۱-۱۳۹.

٤ عجاج الخطیب، اصول‌الحدیث، ص ۱۸۲.

٥ السیوطی، تدریب الراوی، ۹۰/۱.

٦ الکتانی، الرسالةالمستطرفه، ص ٤.

۷ بخشی از اثر ابن‌وهب به‌نام الجامع‌فی‌الحدیث در جنوب مصر یافت شده و آن نسخه به کوشش خاورشناس دیوید ویل (J.David Weill) با برخی حواشی در قاهره چاپ شده‌است. (عجاج الخطیب، اصول‌الحدیث، زیرنویس). همچنین در کتابخانه ظاهریه نسخه‌ای به نام مسندابن‌وهب موجود است. (الالبانی، ص ۱۳۰، ۳۵۵) که احتمال دارد نسخه یا بخشی دیگر از همان کتاب پیشین باشد.

۸ در موطّأسه هزار مسأله و حدود هفتصدحدیث وجود دارد. نك: الکتّانی، الرسالةالمستطرفه، ص ۱۱.

۹ ابن حجر، هدی‌السّاری (مقدمه فتح‌الباری)، صص ٥-٤ ؛ السیوطی ، تدریب‌الراوی، ۸۹-۸۸/۱؛القاسمی، الفضل‌المبین، صص ۲۴۱-۲۳۹؛ کاتب چلبی، ٦٤٠-٦٣٦/١؛ احمدامین، ضحی‌الاسلام، ۱۰۹-۱۰۷/۲؛ محمودابوریّه، اضواءعلی‌السّنةالمحمدّیه، صص ۲۱۴-۲۱۳؛ محمدعجاج‌الخطیب، اصول‌الحدیث، صص ۱۸۵-۱۸۱؛ احمدشاکر، تعلیقه بر مقالة الحدیث در دائرةالمعارف‌الاسلامیّه، ۳٤٠/٧ ؛ نورالدین‌عتر، منهج‌النقد، ص ٦١؛ حسین‌سلیم اسد، مقدمه برمسندابی‌یعلی‌الموصلی، ج ۱، صص۸-۷؛ عبدالمنعم‌النمر، احادیث رسول‌الله کیف وصلت الینا، صص ۷۵-٦٦؛ ذبیح‌الله صفا، تاریخ‌ادبیات در ایران، ۷٤/۱؛ سزگین، تاریخ‌التراث‌العربی، ۱۲۳-۱۱۹/۱/۱؛ همو، گفتارهایی پیرامون تاریخ علوم عربی واسلامی، ترجمه محمّدرضاعطایی، صص۱٦۱-۱٦۰.

۱۰ ابن حجر، هدی‌السّاری، ص ۵؛ السیوطی، تدریب الراوی، ۸۸/۱.

۱۱ درباره صحیح‌نگاری و اهمیّت و ارزش آن نك: ابن خلدون، مقدمّه، صص ٤٤٣-٤٤٢ و ترجمه آن، صص ۹۰۱-۸۹۸.

۱۲ عبدالمنعم النمر، احادیث رسول‌الله کیف وَصَلَتْ الینا، صص ۸٤-۷۹.

۱۳ ابن الجوزی، الموضوعات، ۳۷/۱؛ الذهبی، میزان‌الاعتدال، ۵۹۳/۱.

۱٤ الذهبی، میزان‌الاعتدال، ٦٤٤/٢؛ صبحی الصالح، علوم‌الحدیث و مصطلحه، ص ۲۹۱؛ سیدمرتضی عسگری، نقش ائمه در احیاء دین، ج ۷، استدراك برجلد هفتم، ص ۲.

۱۵ ابن الجوزی، الموضوعات، ٤٦/١؛ الصنعانی، توضیح‌الافکار، ٧٧-٧٦/٢.

١٦ محمود ابوریّه، اضواءعلی‌السنة المحمدیه، صص ٢١٦-٢١٥ (با اندکی دگرگونی)؛ قس: عبدالمنعم النمر، پیشین، صص ٧٨-٧٧.

١٧ ابن‌خیرالاشبیلی، فهرسه، ص ١٤١؛ جمال‌الدّین القاسمی، الفضل‌المبین، ص ١١٦، ٣٠٨؛ کاتب چلبی، ١٦٧٩/٢؛ الکتانی، الرسالة المستطرفه، ص ٤٦؛ صبحی‌الصالح، علوم‌الحدیث ومصطلحه، ص٤٠، ٣٠٥؛ محمد عجّاج الخطیب، اصول‌الحدیث، ص ١٨٣؛ مدیرشانه‌چی، علم‌الحدیث، زیرنویس .

١٨ ابن حجر، هدی‌السّاری، صص ٥-٤؛ السیوطی، تدریب الراوی، ٨٩/١؛ احمدامین، ضحی‌الاسلام، ١٠٩-١٠٨/٢؛ عجاج الخطیب، پیشین، صص ١٨٤-١٨٣.

١٩ ابوبشر یونس بن حبیب عجلی اصفهانی (د . ٢٦٧ ق) که راوی مسند طیالسی است.

٢٠ القاسمی، پیشین، صص ٣٠٩-٣٠٨؛ کاتب چلبی، ١٦٧٩/٢.

٢١ السیوطی، تدریب الراوی، ١٥٤/٢؛ نیز نك: الذهبی، میزان‌الاعتدال، ٣٩٢/٤؛ القاسمی، پیشین، صص١١٦-١١٥؛ الکتانی، الرسالة المستطرفة، ص ٤٧.

٢٢ تاریخ‌التراث العربی، ١١٩/١/١.

٢٣ پیشین، ١٦٥/١/١.

٢٤ محمدرضا الحسینی الجلالی، المصطلح الرجالی: اسندعنه (مقاله)، صص ١٠٤-١٠٣.

٢٥ در کتابی که به نام رجال‌الطوسی چاپ شده، ٣٤١ تن با تعبیر "اسندعنه" به وصف درآمده‌اند. از این تعداد یك تن از یاران مشترك امام‌باقر و امام صادق - علیهماالسّلام - ، ٣٣٠ تن از یاران امام صادق (ع)، دو تن از یاران امام کاظم (ع)، هفت‌تن از یاران امام رضا (ع) و یك تن از یاران امام هادی (ع) هستند. (پیشین، صص ١٠٥-١٠٤).

٢٦ پیشین، ص ١٢٦. برای آگاهی بیشتر نك : صص ١٤٢-١١٧.

٢٧ علم‌الهدی فیض، نضدالایضاح، ص ٣٤٠.

٢٨ الالبانی، صص ١٠٤-١٠٣؛ سزگین، ١٧٥/١/١.

٢٩ طبقه در اصطلاح گروهی را گویند که در یك عصر می‌زیسته و در دیدار استادان و شنیدن حدیث از آنان با یکدیگر شریك باشند.

٣٠ ابن حجر، تقریب التّهذیب، ٦-٥/١. نیز نك: محمود شهابی، ادوار فقه، ٣٨٦-٣٨٤/١.

٣١ در دنباله این نوشتار خواهیم دید که این کتاب را به غلط مسند نامیده‌اند.

٣٢ مقدمه، ص ١١٢؛ نیز نك: السیوطی، تدریب الراوی، ١٧١/١؛ القاسمی، الفضل‌المبین، صص١١٧-١١٦؛ محمود ابورّیه، اضواء علی السنّة المحمدّیه، ص ٢٧٠. گفتنی است که "بلقینی" بر سخن ابن صلاح خرده می‌گیرد وبراین مطلب پافشاری می‌کند که مولّفان مسندها از نگاه خویش احادیثی را آورده‌اند که برای

احتجاج شایستگی دارند. نك: البلقینی، محاسن الاصطلاح، صص ۱۱۳-۱۱۲.

۳۳ ابن الصّلاح، مقدمه، ص ۳۷۳، نقل با اندکی تلخیص.

۳٤ السیوطی، پیشین، ۱۱۰/۱؛ قس: مدیر شانه‌چی، علم‌الحدیث، صص ٦٦-٦٥.

۳۵ ابن حجر، هدی‌السّاری، ص ۵.

۳٦ طاهر بن صالح جزایری دمشقی پرچمدار نهضت علمی در سرزمین شام در سده اخیر است. جزایری در سال ۱۳۳۸ ق / ۱۹۲۰ م درگذشته است. درباره او نك: الزرکلی، الاعلام، ۲۲۱/۳.

۳۷ طاهر الجزایری، توجیه النظر الی علم الاثر، ص ۱۵۳؛ به نقل از محمود ابوریّه، اضواء علی السنّةالمحمدیه، ص۲٦۹.

۳۸ احمد امین، ضحی‌الاسلام، ۱۰۹-۱۰۸/۲.

۳۹ گویند نخستین بار ترمذی حدیث را به صحیح، حسن‌و ضعیف تقسیم کرد. پیش از او حدیث را تنها به صحیح و ناصحیح تقسیم می‌کردند. (محمود ابوریّه، اضواء...، ص۲٦۵).

٤۰ محمود ابوریّه، پیشین، ص ۲۱٤ و نیز : صص ۲۷۰-۲٦۸.

٤۱ روشن است که سخن بالا از گزافه تهی نیست؛ زیرا در کتابهای یاد شده بی‌تردید بسیاری از احادیثِ ساختگی و یا دست‌کم ضعیف یافت می‌شود.

٤۲ شاه ولی الله الدهلوی، حجة اللّٰه البالغه، صص ۲۸۵-۲۸۰؛ صبحی الصالح، علوم الحدیث و مصطلحه، صص ۲۹۸-۲۹۷؛ ابوریّه، پیشین، ص ۲٤٤. برای آگاهی بیشتر در این باره نك: الدهلوی، پیشین، صص ۲۸٤-۲۷۳؛ ابوریّه، پیشین، ص ۲٦۹؛ یوسف القرضاوی، کیف نتعامل مع السنّه، ص٦۱؛ عبدالمنعم النمر، احادیث رسول اللّٰه کیف وصلَتْ الینا، ص ۷٦؛ نورالدین عتر، منهج النقد، ص۲۷٤؛ جعفر سبحانی، مقدمه بر رساله بررسی مسند امام احمدبن حنبل، صفحه هفده.

٤۳ احمدبن حنبل، المسند، مقدمه احمد شاکر، ۸/۱.

٤٤ در دنباله این نوشتار خواهیم دید که مسند سرّاج براساس موضوع تألیف شده‌است.

٤۵ ابوموسی المدینی، خصایص المسند، صص ۲۱-۲۰؛ و نیز: ابن الجزری، المصعدالاحمد، ص ۳۲.

بخش سوم

بخش سوم :

آشنایی اجمالی با مسندهایی که به مؤلّفان خود منسوبند (۱)

۱- اشاره به گونه‌گونی و کثرت مسندها

پیش از این گفته شد کتابی که مسند نام گرفته، گاه به مولّفش منسوب است، مانند مسند احمدبن حنبل و گاه به راوی اش، مانند مسندالامام زید. باید دانست مسندهای گونه نخست معروفتر و رایج‌ترند

و گویا نخستین بار آن‌گونه کتابها را مسند خوانده‌اند. امّا بعدها اندك اندك دامنه آن دانشواژه را گسترش داده و برمجموعه مروياتِ یکی از پیشوایان یافقیهان یا محدّثان هم‌مسند نام نهاده‌اند. هرچند که آن مجموعه به ترتیب موضوع مدوّن شده باشد. نگارنده تلاش دارد مسندها را دسته بندی کند و آنها را از یکدیگر باز شناساند و در خلال این بخش و بخش چهارم فهرست‌وار و به اجمال معرّفی کند.

پیش از آنکه با مسندها آشنا شویم، یادآوری چند نکته را بایسته می‌داند:

(۱) آن گونه که از کتابهای رجال، تذکره ها و فهرستها برمی‌آید، در سده های سوم و چهارم کمتر محدّثی را توان یافت که مسندی تألیف نکرده باشد. پاره‌ای از این مسندها چاپ شده و در دسترس پژوهشگران است. پاره‌ای دیگر هنوز به‌صورت دستنوشته در کنج کتابخانه ها مانده و از دسترس پژوهندگان دور است. شمار بسیاری هم با گذشت زمان از میان رفته و تنها نامی از آنها بر جای مانده و یا دست کم تاکنون نسخه‌ای از آنها شناخته نشده‌است. در نتیجه، داوری درباره چند و چون آنها کاری‌دشوار و بلکه بی‌پایه خواهد بود. یکی از نویسندگان بزرگ معاصر می‌نویسد: «هرگونه نقد تاریخی یا ذوقی ویا لغوی که در بابِ آثارِ شاعران و نویسندگان بشود تا بر متون صحیحِ معتبر متکّی نباشد، سندیّت ندارد». (۱) این سخن هرچند درباره آثار و نوشته های ادبی گفته شده؛ امّا درباره هر اثر دیگری که پیشینیان از خود برجای نهاده‌اند از جمله درباره کتابهای حدیث هم صادق است. بنابراین تنها راه آشنایی با بخش بزرگی از مسندها مراجعه به فهرستها و تذکره هاست و این کتابها هم‌چیزی جز آگاهیهایی کلّی در اختیار ما نمی‌گذارند.

(۲) شمار فراوان و انبوه مسندها ما را از ژرفکاوی درباره آنها باز می‌دارد. چه روشن است که هرچه گستره موضوع بیشتر باشد، انسان کمتر می‌تواند به ژرفای آن دسترسی یابد. بنابراین، اگر خواننده مطالب این دوبخش را اندکی سطحی یافت، این را بر نگارنده خرده نگیرد. زیرا در این دو بخش، هدف آشناییِ فهرست‌گونه و اجمالی با مسندها و تصویر يك دورنمای کلّی از کمیّت و کیفیّت مسندنویسی در صفحه ذهن خواننده است. روشن است که ژرفکاوی درباره هر يك از این مسندها خود می‌تواند موضوع يك پژوهش مستقل باشد.

(۳) مسندهای شیعی با آنکه غالباً به راویان خود منسوبند و به نام آنان شناخته می‌شوند و در نتیجه در شمار مسندهای گونه دوم به‌حساب می‌آیند، نگارنده ترجیح می‌دهد آنها را در بخش «شیعه و مسندنویسی» معرّفی کند. بنابراین، دراین دو بخش خوانندگان گرامی تنها با مسندهای اهل سنّت آشنا خواهند شد.

(٤) شماری از مسندها چنین است که مؤلّف در آنها مرویات يك صحابی را گردآورده و مجموعه خود را به نام آن صحابی نامگذاری کرده؛ مانند مسند الامام علی از نسایی و مسند بلال بن رباح المؤذّن الصحابی اثر ابوعلی حسن زعفرانی، و این درست همانند عناوین بخشهای مسندهایی چون مسند طیالسی، مسند احمد و مسند ابی یَعْلی مَوْصِلی است. از همین‌رو ما مسندهایی از این دست‌را با آنکه به ظاهر به راویان خود منسوبند، در ردیف مسندهای گونه نخست به‌شمار آورده‌ایم. زیرا هدف از این دسته‌بندی، پیشگیری از اختلاط و اشتباه میان راویان و مؤلّفان است تا برای نمونه کسی گمان نکند مقصود از مسند شافعی این است که شافعی خود آن مجموعه را فراهم آورده‌است. روشن است که درباره مسندهای مورد اشاره چنین اشتباهی رخ نخواهد داد. چه بدیهی است کسی امیرالمؤمنین (ع) یا بلال را مؤلّف آن مجموعه ها نخواهد پنداشت. افزون برآن، مسندهای مورد اشاره از نظر بافت و ساختمان داخلی غالباً با مسندهای نوع اوّل همگون است نه با نوع دوم.

۲- آشنایی با مسندها و مروری بر پاره‌ای از احوال مسندنویسان

اینك نوبت آن است که با مسندهای گونه نخست آشنا شویم:

۱- المسند منسوب به ابوعبدالرحمن عبدالله بن مبارك حنظلی مروزی (د . ۱۸۱ ق / ۷۹۷ م).

ابن مبارك یکی از محدّثان، مورّخان، فقیهان و صوفیان بزرگ شمرده می‌شود. گویند: بیست ساله بود که طلب حدیث را آغاز کرد. (۲) در سفرهایش بسیاری از استادان را دیده و از آنان حدیث شنیده است. (۳) ابن مبارك مجلس درس ابوحنیفه را دوست می‌داشت و به قولی وی را فقیه‌ترین مردم می‌دانست. (٤) او نزد مالك نیز فقه آموخت و کتاب الموطّأ او را از خودش روایت کرده‌است. (٥)

برجسته‌ترین ویژگی ابن مبارك، پرداختن به حدیث است؛ تاجایی که خود می‌گفت: از چهارهزار استاد حدیث شنیده و از هزارتن روایت کرده‌است. (٦) از وی مقدار چشمگیری حدیث در صحاح ششگانه دیده می‌شود (۷) و این نشان می‌دهد که مرویات او نزد محدّثان بزرگ حجّت تلقّی می‌شده‌است. افزون برآن، رجال‌شناسان اهل سنّت به روشنی او را توثیق کرده‌اند (۸). در مجموعه های حدیثی معتبر شیعه وجود روایتی از ابن مبارك مسلّم نیست. (۹) یحیی بن معین، ابن راهویه، ابوبکر بن ابی‌شَیْبَه، و... از جمله محدثان نامداری هستند که از وی حدیث روایت کرده‌اند. (۱۰) رجال‌شناسان پیشین و متأخّر افزون بر ستایش مقام علمی‌او، وی را با اوصافی چون دلیر، زاهد، پارسا، عابد و سخی ستوده و حتّی او را با یاران پیامبر (ص) سنجیده‌اند. (۱۱) گویند او تاجرپیشه و ثروتمند بود و کتابخانه‌ای غنی و بزرگ در اختیار داشت. وی آثار و تألیفات بسیاری در زمینه قرآن کریم، حدیث شریف نبوی (ص)، تاریخ و تصوّف داشته که مورد مراجعه جویندگان دانش بوده‌است. (۱۲) برخی از آثار او را در نوع خود نخستین اثر شمرده‌اند. (۱۳)

پاره هایی از مسند منسوب به وی به خط ابن عساکر قاسم‌بن علی همراه با گواهی سماع او به تاریخ ٥٤۹ قمری در کتابخانه ظاهریه دمشق نگهداری می‌شود. این نسخه ها گویا از طریق حسن بن سفیان نسوی (د . ۳۰۳ ق) روایت شده‌است. (١٤) اگر انتساب این مسند به ابن مبارك درست باشد، باید وی را یکی از نخستین مسندنویسان به‌شمار آورد.

۲- المسند از ابوالعبّاس محمّد بن صَبیح بن سمّاك مُذکِرّ کوفی (د . ۱۸۳ ق/ ۷۹۹ م).

وی از اعمش و سفیان ثوری روایت می‌کند واز او احمد وابن نُمیر حدیث نقل می‌کنند. ابن سمّاك ظاهراً بیش از آنکه محدّث باشد، یك واعظ بوده‌است. شاگردش ابن نُمیر یکبار او را راستگو خوانده و بار دیگر حدیث او را قابل توجّه ندانسته است. (۱۵) تا جایی که نگارنده بررسی کرد، در هیچ‌یك از کتابهای رجال، فهرستها و تذکره ها از مسند ابن سمّاك سخن به میان نیامده، تنها فاضل معاصر آقای محمد جواد حسینی جلالی، بی‌آنکه مأخذ خود را به دست دهد، از این مسند نام برده؛ (١٦) ولی نگارنده درباره بود و نبود این مسند سخت تردید دارد.

۳- المسند اثر ابو داوود سلیمان بن داوود طَیَالِسی (د . ۲۰۳ ق / ۸۱۸ م).

وی ایرانی‌تبار و از حافظان بزرگ حدیث است. در بصره می‌زیست و در همان جا در گذشت. طیالسی از سفیان ثوری و شعبه و دیگران استماع حدیث کرد و احمد بن حنبل و علی‌بن مدینی و دیگران از وی حدیث نقل کرده‌اند. بیشتر رجال‌شناسان اهل سنّت او را ثقه و شایسته اعتماد می‌دانند و در عین حال بر آنند که لغزشهایی هم داشته است. (۱۷) ظاهراً این لغزشها از آن جا سرچشمه می‌گرفت که وی با تکیه به نیروی حافظه و بی‌آنکه از اصول مدوّن بهره گیرد، حدیثِ بسیار می‌گفت. یونس بن حبیب اصفهانی شاگرد و راوی مسندش گوید: «ابوداوود برما وارد گشت واز حافظه‌اش یکصدهزار حدیث برما املا کرد. در این میان از او در هفت مورد خطا سرزد. چون به بصره باز گشت، به ما نوشت که من در هفت جا خطا کرده‌ام. آنها را درست کنید»! (۱۸) ابن عدی گوید: «ابوداوود در روزگار خود

حافظترین مردم بصره بود... کسی که چهل هزار حدیث را از حافظه نقل می‌کند، اگر در احادیثی بلغزد، شگفتی ندارد...» (۱۹). از مطالعه معجم رجال الحدیث اثر مرحوم آیةاللّه خویی دانسته می‌شود که در کتابهای معتبر حدیثی شیعه، حدیثی از طریق طیالسی وجود ندارد.

در بخش پیشین دیدیم که غالباً طیالسی را نخستین کسی می‌دانند که مسندی فراهم ساخته. امّا برخی هم براین باورند که این مسند ساخته و پرداخته خود او نیست؛ بلکه یکی از حافظان خراسانی روایات او را از طریق یونس بن حبیب اصفهانی به این سبك مدوّن کرده‌است. امّا در خود مسند طیالسی به این مطلب تصریح یا اشاره‌ای نشده؛ بنابراین، براساس آگاهیهای موجود ناگزیر باید این مسند را به طیالسی نسبت داد، نه به کسی دیگر.

از مسند طیالسی چند دستنوشته در دست است. (۲۰) افزون برآن، این کتاب در سال ۱۳۲۱ قمری در حیدرآباد هندوستان چاپ شده که البته نسخه های آن بسیار کمیاب است. شمار احادیث این مسند براساس چاپ موجود ۲۷٦۷ فقره است. (۲۱) در مسند طیالسی از ۲۸۷ تن صحابی، حدیث نقل شده که سی‌تن از آنان زنان صحابی هستند. ظاهراً از نسخه های این کتاب، مسندهای هشت‌تن از صحابه به نامهای عبّاس بن عبدالمطلب، فضل‌بن عبّاس، عبداللّه بن جعفر، کعب بن مالك، سلمةبن اکوع، سهل‌بن سعد ساعدی، معاویة بن ابی‌سفیان و عمروبن عاص افتاده است. (۲۲) در کتاب یادشده، مسندهای صحابه ظاهراً با معیار افضلیّت مرتّب شده، زیرا این کتاب با احادیث ابوبکر آغاز می‌شود وبا احادیث دیگر صحابه از عشره مبشّره ادامه می‌یابد و در میان مسندهای زنان ابتدا احادیث حضرت فاطمه- علیهاالسّلام - و در پی آن احادیث عایشه و پس از آن احادیث حفصه و سپس احادیث دیگران را می‌آورد. پایان بخش کتابْ مسند ابن عبّاس است.

باید افزود، براساس نسخه های موجود چند تن از راویان مسند طیالسی به ترتیب عبارتند از:

یك - صاحب نسخه که آن را در سال ۵۹۲ قمری در اصفهان از استادش قاضی ابوالمکارم شنیده‌است.

دو - قاضی ابوالمکارم احمد بن محمد معدل (د . ۵۹۷ ق) که آن را در سال ۵۱۲ قمری از استادش ابن مقری شنیده است.

سه - ابوعلی حسن بن احمدبن حسن حدّاد مُقری که آن را در سال ٤۲۲ قمری از استادش ابونعیم سماع کرده‌است.

چهار - حافظ ابونعیم احمدبن عبدالله که آن را در سال ۳٤٤ قمری از استادش فرا گرفته است.

پنج - ابومحمّد عبدالله بن جعفر که آن را از یونس بن حبیب نقل کرده‌است.

شش - ابوبِشر یونس بن حبیب اصفهانی (د . ۲٦۷ ق) که آن را از طیالسی سماع کرده‌است. (۲۳)

گفتنی است که "احمدبن عبدالرحمن بنّا" مشهور به "ساعاتی" چون بهره‌برداری از مسند طیالسی را به سبکی که مؤلّف تدوین کرده‌است دشوار دیده، آن را براساس موضوع مرتّب ساخته و ترتیب خود را منحة المعبود فی ترتیب مسند الطیالسی ابی‌داود نامیده است. ساعاتی احادیث کتاب مورد بحث را به هفت بخش به شرح زیر تقسیم کرده: الف- توحید واصول دین. ب - فقه. ج - تفسیر. د-ترغیب. ه - ترهیب. و - تاریخ. ز - علامات السّاعة والفتن و القیامة واحوال الاخرة. آنگاه هریك از این بخشهای هفتگانه را به کتابها و هرکتابی را به بابهایی تقسیم کرده‌است. (۲٤)

همچنین ابن حجر عسقلانی در کتاب المطالب العالیة و احمدبن ابی‌بکر بوصیری (د . ۸٤۰ ق) در اتحاف

الخیرة بزوائد المسانید العشرة، زواید این مسند را بر صحاح ششگانه بیرون کشیده‌اند. (۲۵) سیوطی هم در جمع الجوامع از این مسند بهره‌مند بوده‌است. (۲٦)

٤- مسندالمطوعی از ابراهیم بن نصر (د . ۲۱۰ ق / ۸۲۵ م).

نگارنده درباره این مسند و مؤلّفش تتبّع بسیار کرد؛ امّا با این همه، نشانی از مسند مزبور و مؤلّفش به دست نیاورد. تنها آقای حسینی جلالی بی‌آنکه مأخذ خود را نشان دهد، از این مسند نام برده و از آن طریق به برخی نوشته های دیگر نیز راه یافته‌است. (۲۷)

۵- المسند از اسدبن موسی اموی معروف به «اسدالسنّه» (د . ۲۱۲ ق / ۸۲۷ م).

وی نواده ولید بن عبدالملك خلیفه اموی است. در مصرزاده شد و در همان جا درگذشت. اسد از ابن ابی ذئب و شعبه و طبقه آنان روایت می‌کند و ربیع بن سلیمان جیزی و احمدبن صالح از وی روایت می‌کنند. (۲۸) از نگاه رجال‌شناختی، باید دانست بخاری حدیث او را مشهور دانسته و در صحیح خود بدان استناد کرده ونسایی وابوداوود هم به حدیث او اعتماد کرده‌اند. در همین حال نسایی درباره او گفته است: «وی ثقه‌ای است که اگر تصنیف نمی‌کرد، برایش بهتر بود». ابن حزم اندلسی هم او را ضعیف و حدیثش را منکر شمرده است. امّا ذهبی تضعیف ابن حزم را مردود می‌داند. (۲۹)

در بخش پیشین دیدیم که این اسد را یکی از پیشگامان مسندنویسی شمرده‌اند. گویند: وی نخستین مؤلّف مسند در مصر است. (۳۰) امّا گویا از مسندوی تاکنون اثری به دست نیامده است.

٦- المسند از ابوعبداللّٰه محمّد بن یوسف فریابی [= فاریابی] (د . ۲۱۲ ق/ ۸۲۷ م). (۳۱)

فریابی ترك تبار بود؛ امّا در قیساریّه (فلسطین) اقامت گزید و در همان جا درگذشت. اوزاعی و سفیان ثوری از نامدارترین استادان و بخاری از نامدارترین راویان او هستند. (۳۲) نوشته‌اند: احمدبن حنبل برای تحصیل حدیث آهنگ وی کرد؛ امّا درراه خبر مرگش را شنید و بازگشت. رجال‌شناسان فریابی را با واژه هایی چون ثقه، صدوق، فاضل و عابد ستوده‌اند. (۳۳) در عین حال نوشته‌اند در نقل پاره‌ای از احادیث از خود لغزش نشان داده است. (۳٤) بخاری در ۲٦ جا از وی روایت می‌کند. (۳۵) در منابع کهن اشاره‌ای به مسند او دیده نمی‌شود. ابن ابی‌حاتم به کتابی از فریابی اشاره می‌کند؛ امّا از مسند وی نامی نمی‌برد. (۳٦)

۷- المسند تالیف ابوبکر عبدالله بن زبیر حُمَیدی (د . ۲۱۹ ق / ۸۲٤ م).

درباره این مسند در بخشی جداگانه به گونه‌ای گسترده سخن خواهیم گفت.

۸- المسند اثر ابوعبداللّٰه نُعَیْم بن حَمّاد خزاعی (د . ۲۲۸ ق/ ۸٤٤ م).

نعیم در مرورود زاده شد. سالها در مصر زیست و در ماجرای مِحْنَه (یا باور پُرسی محدّثان و فقیهان درباره آفریده یا ناآفریده بودن قرآن) او را به بند کشیده، به عراق آوردند و در سامرّا زندانیش کردند. وی در زندان درگذشت. نُعیم در آثارش از ابن‌مبارك و هشیم و دیگران روایت می‌کند و از وی یحیی‌بن مَعین، دارمی و ابوزرعه و بسیاری دیگر روایت می‌کنند. رجال‌شناسان اهل سنّت درباره وی هم‌سخن نیستند. یحیی بن معین واحمدبن حنبل و برخی دیگر او را ثقه دانسته‌اند. در مقابل ابوداوود گفته: نعیم در میان مرویّاتش حدود بیست حدیثِ بی‌پایه از پیامبر (ص) روایت کرده‌است. نسایی هم در عین حال که او را به خاطر پیشگامی در دانش ستوده، وی را ضعیف می‌شمارد و احادیثش را شایسته استناد نمی‌داند و بخاری احادیث او را مقرون با احادیث دیگران نقل می‌کند. نُعیم با جَهْمیان سخت مبارزه

می‌کرد. گویند: وی از کسانی بود که در تخطئه ابوحنیفه حدیث جعل می‌کرد و پراکنده می‌ساخت و این کار خود را پشتیبانی از سنّت می‌پنداشت. حتّی ابن معین پاره‌ای از احادیث او را در تخطئه رأی‌گرایان بی‌پایه شمرده‌است. (۳۷)

چنانکه پیش از این دیدیم، نعیم یکی از نخستین مسندنویسان است. حتّی در پاره‌ای از منابع به غلط وی را نخستین کسی شمرده‌اند که «مسند» فراهم ساخته است. (۳۸) از مسند وی تاکنون اثری به دست نیامده؛ امّا نسخه هایی از دیگر آثارش در برخی کتابخانه ها نگهداری می‌شود. (۳۹)

۹- المسند اثر ابوالحسن مسدَّدبن مُسَرْهَد اسدی بَصْری (٤٠) (د.۲۲۸ق/۸٤۳م).

وی یکی از محدّثان بلند آوازه است. او در نامه‌ای به احمدبن حنبل از وی درباره قدر، اعتزال، خلق قرآن، ارجاء و رفض و فتنه‌ای که مردم بر سر این مسایل بدان گرفتار آمده‌اند، می‌پرسد واحمد در نامه‌ای بلند به او پاسخ می‌گوید. (٤١) ابوزرعه، بخاری و ابوداوود از وی روایت می‌کنند. رجال‌شناسان اهل سنّت غالباً او را ثقه و مروياتش را شایسته اعتماد می‌دانند. (٤٢)

در بخش پیشین دیدیم که وی را از پیشگامان مسندنویسی دانسته و گفته‌اند: وی نخستین کسی است که در بصره مسندی تالیف کرد. (٤٣) از مسند مسدّد گویا تاکنون نسخه‌ای شناخته نشده؛ امّا ابن حجر شماری از احادیث آن را برگزیده و در کتاب المطالب العالیة آورده. بنابه تصریح ابن حجر در کتاب یادشده، وی نسخه‌ای کامل از آن مسند را در اختیار داشته است. (٤٤) همچنین احمدبن ابی‌بکر بوصیری در کتاب اتحاف الخیرة بزوائد المسانید العشرة، زواید آن را بر صحاح ششگانه به ودیعت نهاده (٤٥) و محمّد بن اسلم طوسی (د. ۲٤۲ ق) بر مسند مسدّد شرحی نگاشته است. (٤٦) ذهبی می‌گوید: من بخشهایی از مسند مسدّد را شنیده و فراگرفته‌ام. (٤٧)

۱۰- المسند اثرابوجعفر عبدالله بن محمّد بخاری ملّقب به مسنَدی (د . ۲۲۹ ق / ۸٤٤ م).

وی را از آن‌رو «مسندی» خوانده‌اند که همواره احادیث مسند را می‌جست نه مرسلها و مقطوعها را (٤٨) یا چون نخستین کسی است که در ماوراءالنهر مسند صحابه را فراهم آورد. (٤٩) این محدّث را در سرزمین ماوراءالنهر پیشوای بلامنازع حدیث دانسته‌اند. مسندی از نگاه همفکرانش از محدّثان ثقه، صدوق و قابل اعتماد به‌شمارمی‌آید.

او شاگرد ابن عینیه و بخاری شاگرد اوست. بخاری، ابوحاتم و ابوزرعه‌رازی از او روایت می‌کنند. (٥٠) از مسند او نشانی در دست نیست.

۱۱- المسند از ابوالحسن علی‌بن جَعْد جوهری بغدادی (د . ۲۳۰ ق/ ۸٤٥م).

از میان محدّثان نامدار بخاری، ابوداوود، ابوزرعه، ابوحاتم، ابویعلی‌مَوْصِلی و ابوالقاسم بغوی از وی حدیث نقل کرده‌اند. (٥١) رجال شناسان درباره ثقه بودن یا نبودنش جملگی بریك رأی نیستند. (٥۲) بخاری در سیزده جا از او حدیث نقل کرده. (٥۳) امّا مسلم با آنکه او را ثقه شمرده، در صحیح خود از وی حدیثی نقل نکرده و این گویا بدان سبب بوده که او را جَهْمی می‌دانسته است. (٥٤) برخی هم او را شیعه شمرده‌اند. (٥٥) درباره مسند جوهری باید دانست، سیزده بخش از آن در دارالکتب قاهره و نیز پاره هایی از آن در کتابخانه ظاهریه دمشق نگهداری می‌شود. بخشهایی از این دستنوشته ها در روزگاری نسبتاً کهن نگاشته شده و از این جهت از اهمیّت چشمگیری برخوردار است. (٥٦)

۱۲- المسند اثر ابومحمّد خلف بن سالم مُخَرِّمی سندی (٥۷) (د . ۲۳۱ ق/۸٤٦م)

.

وی سندی‌تبار و از محدّثان برجسته بغداد بوده‌است. مخرّمی اندکی گرایش به تشیّع داشته؛ از همین رو برخی از رجال‌شناسان اهل سنّت بر او خرده گرفته‌اند. امّا بیشتر آنان با واژه هایی چون حافظ ، ثقه و صدوق او را ستوده‌اند. (۵۸) از مسند مخرّمی نشانی در دست نیست.

۱۳- المسند اثر ابوزکریا یحیی بن مَعین بغدادی (د . ۲۳۳ ق / ۸٤۷ م).

وی یکی از بلندآوازه‌ترین محدّثان و رجال‌شناسان اهل سنّت در نیمه نخست سده سوم است. ذهبی او را «سرور حافظان» خوانده و هم طراز او احمدبن حنبل گفته: «درمیان ما آگاهترین کس به رجال یحیی بن معین است». (۵۹) در کتابهای رجال غالباً در جرح و تعدیل راویان به گفته های او استناد می‌کنند. به همین سبب ابن حجر وی را «پیشوای جرح و تعدیل» نامیده‌است. (٦۰) از شخصی به نام ابراهیم بن‌هانی حکایت کرده‌اند که گفته: «ابوداوود را دیدم که بر یحیی‌بن معین خرده می‌گیرد. گفتم: بر کسی چون یحیی خرده می‌گیری! ابوداوود گفت: هرکس دُم مردم را بکشد، دمش را می‌کشند». (٦۱) یحیی در ماجرای «محنه» از خویشتن اندکی نرمش‌نشان داد. از همین رو ابن حنبل نوشتن حدیث را از وی نمی‌پسندید و می‌گفت: «نوشتن حدیث را از کسی که در محنه [به خواست مأموران خلیفه] پاسخ گفته، نمی‌پسندم». (٦۲) مسلم، بخاری، ابوداوود و بسیاری دیگر از او حدیث نقل می‌کنند. از یحیی آثاری چندبرجای مانده که بیشتر آنها در نقد راویان حدیث است. (٦۳) بخش کوچکی از مسند ابن معین به روایت ابوبکر احمدبن علی مروزی (د . ۲۹۲ ق) در کتابخانه ظاهریه یافت شده‌است. (٦٤)

۱٤- المسند از ابوخَیْثَمه زُهَیربن حرب نسایی بغدادی (٦۵) (د . ۲۳٤ ق / ۸٤۸م).

بیشتر محدّثان بزرگ از جمله بخاری، مسلم، ابوداوود، ابویعلی و بغوی از او حدیث نقل می‌کنند. (٦٦) مسلم بیش از هزار حدیث از طریق او نقل کرده‌است. (٦۷) رجال‌شناسان اهل سنّت غالباً او را راستگو و ثقه می‌دانند. (٦۸) از مسند ابوخیثمه نشانی به دست نیامده، امّا از برخی دیگر از آثارش دستنوشته هایی وجود دارد. (٦۹)

۱۵- المُسندُ بِعلَلِهِ اثر ابوالحسن علی‌بن عبداللّٰه بصری (۷۰) معروف به «ابن‌مَدینی» (د. ۲۳٤ ق / ۸٤۹ م)

از همطرازان احمدبن حنبل و یحیی بن معین. عبدالرّزاق صنعانی، عبدالرحمن بن مهدی، ابوداوود طیالسی و سفیان بن عینیه از معروفترین استادان او هستند. او در بغداد مجلس درس داشت و در آن مجلس محدثان نامداری چون بخاری، ابوحاتم رازی و... گرد می‌آمدند و از او حدیث می‌شنیدند. (۷۱) حتی همطرازان وی چون ابن حنبل هم از او حدیث آموخته‌اند. (۷۲) استادش سفیان‌بن عُیَیْنَه می‌گفت: «به خدا سوگند، من بیشتر از آنچه او از من یاد می‌گیرد، از او فرا می‌گیرم» (۷۳) و بخاری گفته: «خود را جز در برابر او کوچك نیافتم». (۷٤) همانگونه که یحیی بن معین به خاطر آگاهی گسترده‌اش به احوال راویان شهرت دارد، ابن مدینی هم به سبب آگاهی عمیقش به علل و بیماریهای پنهان حدیث شهرت یافته‌است. ابن مدینی در ماجرای محنه دست کم در ظاهر به عقاید معتزله گردن نهاد و این کار موج مخالفت را در برابر او برانگیخت. تا آن جا که حتّی اظهار نظرهای علمی و مرویات او پذیرشی نداشت. (۷۵) گویند وی حدود دویست اثر در زمینه های گوناگون علوم حدیث از خود برجای نهاده (۷٦) و بخاری در ۲۹٤ جا از این نوشته ها بهره برده. (۷۷) از میان آن آثار تنها سه‌چهار عنوان شناخته شده (۷۸) که یکی از آنها به نام علل الحدیث و معرفةالرجال در بیروت و حلب چاپ شده‌است. از مسند او نیز تاکنون جز نامی به دست نیامده است.

۱٦- المسند اثر ابویعقوب‌اسحاق‌بن‌ابراهیم حنظلی‌مروزی (د .۲۳۸ ق/۸۵۳ م)

مشهور به «ابن راهَوَیْه» (۷۹) فقیه، مفسّر و محدّث بلندآوازه خراسانی. وی ابتدا در نیشابور می‌زیست و سپس برای کسب دانش به عراق، حجاز، شام و یمن سفر کرد و سرانجام به نیشابور بازگشت. در همین دوره بود که آوازه دانشش نزد خراسانیان بلند گشت. (۸۰) رجال‌شناسان سنّی او را با واژه هایی چون حافظ ، ثقه، امام و مأمون ستوده و همطراز احمد دانسته‌اند. (۸۱) این اسحاق همان است که به شاگردش بخاری سفارش کرد که صحیح را از کتابهای فراوان حدیث برگزیند و تألیف کند. (۸۲) گویند او نخستین کسی است که احادیث تفسیری را از سایر اخبار جدا ساخته، به ترتیب قرآن یکجا فراهم ساخت. (۸۳) درباره نیروی حافظه‌اش نوشته‌اند که حافظ تمام مواد کتابهای فراوانش بود تا آن جا که میان احادیثی که با تکیه برکتابها روایت می‌کرد با روایاتی که از بر می‌خواند، تفاوتی نبود. (٨٤)

درباره مناسبات او با پیشوایان معصوم (ع) باید گفت؛ شیخ طوسی او را درشمار یاران امام علی‌بن موسی‌الرضا (ع) یاد کرده (۸۵) و ابن بابویه نوشته است که هنگام عبور امام (ع) از نیشابور گروهی از دانشمندان و محدّثان نیشابور نزد امام آمدند و از او خواستند که از احادیثی که از پدران خود شنیده برای آنها بازگوید. امام حدیث معروف «سلسلة الذهب» را برای آنان نقل کرد. (٨٦) اسحاق یکی از آن محدّثان بود که آن حدیث را شنیده و روایت کرده‌است. (۸۷)

ابن ندیم از سه عنوان کتاب از ابن راهویه یاد می‌کند که از آن جمله یکی مسند اوست. (۸۸) ابوزرعه رازی از ابن راهویه نقل کرده که درباره مسندش گفته است: «از هر صحابی برترین روایات را در کتابم آورده‌ام». (۸۹) از این مسند که شش جلد بوده، (۹۰) تنها جلد چهارم آن در قاهره و بخش کوچکی از آن در کتابخانه ظاهریه موجود است (۹۱) و بخشی از آن نیز از روی همین دستنوشته ها یا دستنوشته های دیگر در رساله دکتری خانم جمیله شوکت (کمبریج، ١٩٨٤ م) تصحیح و ویرایش شده‌است. این بخشِ تصحیح شده تنها احادیث منسوب به عایشه را در بردارد. (۹۲) باید افزود؛ ابن حجر عسقلانی بر نیمی از مسند ابن راهویه دست یافته و زواید آن را در کتاب المطالب العالیه آورده (۹۳) و سیوطی هم در تألیف جمع الجوامع از این مسند بهره‌مند بوده‌است. (٩٤)

۱۷- المسند تألیف ابوالحسن عثمان بن محمّد بن ابی شَیْبَه عَبْسی کوفی (۹۵) (د . ۲۳۹ ق/ ۸۵۳ م).

او نیز همانند برادرش ابوبکر از محدّثان چیره‌دست و صاحبْ تألیف است. یحیی بن معین او را ثقه دانسته و احمدبن حنبل از او به نیکی یاد کرده‌است. در عین حال بر پاره‌ای از مروياتش خرده می‌گیرند. (٩٦) از مسند عثمان بن ابی شیبه نشانی جز نام در دست نیست.

۱۸- المسند اثر ابوعبداللّٰه‌احمدبن‌محمدبن‌حنبل شیبانی (د . ٢٤١ ق/٨٥٥م).

درباره این مسند در بخشی جداگانه به گونه‌ای گسترده سخن خواهیم گفت.

۱۹- المسند از ابوعلی حسن بن علی خلاّل حُلوانی (۹۷) (د . ٢٤٢ ق / ٨٥٦ م).

حُلوانی ساکن مکّه بوده‌است. رجال‌شناسان اهل سنّت او را ثقه و حافظ می‌دانند. (۹۸) از مسند وی جز نام آگاهی دیگری در اختیار نداریم.

۲۰- المسند اثر ابوالحسن محمدبن اسلم طوسی کِنْدی (د.٢٤٢ق/ ٨٥٦م).

ذهبی او را با لقب «پیشوای ربّانی» و «شیخ مشرق» ستوده و از حافظان ثقه شمرده است. برخی هم در مقام ستایش، او را به یاران پیامبر (ص) تشبیه کرده‌اند. (۹۹) از میان رجال‌شناسان امامی شیخ طوسی او را از یاران امام‌رضا (ع) شمرده و درباره‌اش گفته: «اَسْنَدَ عنه». (۱۰۰) توضیح اینکه نوشته‌اند: در سفر امام به نیشابور محمدبن اسلم به همراه ابوزرعه خدمت امام رسیدند و از امام

درخواست کردند تا برای آنان حدیثی از پیامبر (ص) از طریق پدرانش - علیهم‌السلام - باز گوید و امام در پاسخ این درخواست، حدیثی گفت که بعدها به حدیث «سلسلةالذهب» معروف گشت. (۱۰۱) با توجّه به اصطلاح «اسند عنه» که شیخ طوسی درباره محمّد بن اسلم به کار برده، احتمال دارد مسند او مجموعه احادیثی باشد که از طریق امام‌رضا (ع) از پیامبر (ص) گردآورده باشد. (۱۰۲) باید افزود، کاتب چلبی درباره مسند محمدبن اسلم توضیحی دارد که مضطرب و مغشوش به‌نظر می‌رسد. او می‌نویسد: «کتابِ وی مُسْتَخْرَجی (مخرَّجی) بود برکتاب ترمذی. ولی او در بسیاری از استادان و شیوخِ روایت با ترمذی شریك است». (۱۰۳) حال آنکه ترمذی در سال ۲۷۹ یعنی ۳۷ سال پس از ابن اسلم درگذشته و این فاصله زمانی، در طبقه بندی راویان خود یك طبقه به حساب می‌آید. گفتنی است محمدبن اسلم آثار دیگری هم داشته که از آن جمله گویا یکی شرحی است بر مسند مسدّد بن مسرهد. (۱۰٤)

۲۱- المسند از ابوعبداللّٰه محمدبن یحیی عَدَنی معروف به «ابن ابی عمر» (۱۰۵) (د . ۲٤۳ ق / ۸۵۸ م).

وی ابتدا قاضی عدن بود، سپس به مکّه کوچید. رجال‌شناسان اهل سنّت با اوصافی چون صدوق، صالح وعابد او را ستوده و در عین حال غفلتهایی را هم به او نسبت داده‌اند. (۱۰٦) ابن حجر نسخه‌ای کامل از مسند او را در اختیار داشته و زواید آن را در المطالب العالیه آورده‌است. (۱۰۷) بوصیری هم در اتحاف الخیره زواید آن را ثبت کرده (۱۰۸) و سیوطی در تالیف جمع الجوامع از آن بهره‌مند بوده‌است. (۱۰۹) امّا گویا تاکنون نسخه‌ای از آن مسند شناخته نشده‌است.

۲۲- المسند تألیف ابوجعفر احمدبن مَنیع‌بغوی‌اصم (۱۱۰) (د.۲٤٤ق/ ۸۵۹م).

وی نیای ابوالقاسم‌بغوی است. رجال شناسان اهل سنّت او را حافظ و ثقه می‌دانند. (۱۱۱) از میان مؤلّفان صحاح ششگانه،بخاری با واسطه و دیگران بی‌واسطه از او حدیث‌نقل کرده‌اند. (۱۱۲) ابن‌حجر از مسند ابن‌منیع، نسخه‌ای کامل‌در اختیار داشته و زواید آن را در المطالب العالیه به ودیعت نهاده است. (۱۱۳) بوصیری هم در اتحاف الخیره زواید آن را استخراج کرده (۱۱٤) و همچنین سیوطی در پدیدآوردن جمع الجوامع از آن سود جسته است. (۱۱۵) پاره‌ای از مسند ابن منیع که احادیث اسامة بن زید را در بردارد، در کتابخانه ظاهریه نگهداری می‌شود. (۱۱٦)

۲۳- مسند سعدبن ابی‌وقاص اثر ابوعبداللّٰه احمدبن ابراهیم دَوْرَقی (د . ۲٤٦ق / ۸٦۰ م).

دورقی از اسماعیل‌بن عُلَیَّه و یزید بن هارون حدیث شنیده و مسلم، ابوداوود، ترمذی و ابن ماجه از او روایت کرده‌اند. او نزد سنیّان محدّثی ثقه و راستگو شمرده می‌شود. (۱۱۷) از این مسند دستنوشته هایی در ظاهریه وجود دارد. (۱۱۸)

۲٤- المسند اثر ابواسحاق ابراهیم بن سعید جوهری بغدادی (۱۱۹) (د . ۲٤۷ ق / ۸٦۱ م).

جوهری محدّثی کثیر الحدیث بوده، صاحبان صحاح ششگانه بجز بخاری از وی روایت کرده‌اند. همفکرانش او را محدّثی ثقه می‌دانند. (۱۲۰) آورده‌اند که کسی از جوهری درباره حدیثی از مسند ابوبکر پرسید. جوهری کنیزش را فرمود: جزء بیست‌وسوم از مسند ابی بکر را برایم بیاور. آن کس گفت: ابوبکر بیست حدیث صحیح ندارد، ۲۳ جزء را از کجا آورده‌ای! او در پاسخ گفت: هر حدیثی که به صد وجه نزد من نباشد، من در آن یتیم هستم. (۱۲۱) از سرنوشت مسند او آگاهیی در دست نیست.

۲۵- المسند الکبیر (۱۲۲) تألیف ابومحمّدعَبْد بن حُمَیْد کَشّی (۱۲۳) (د .۲٤۹ ق/ ۸٦۳ م).

رجال‌شناسان اهل سنّت او را محدّثی ثقه می‌دانند. (۱۲٤) مسند عبدبن حُمَید گویا کتاب مهمّی بشمار

می‌آمده؛ زیرا هم‌اکنون دستنوشته های بسیاری از آن در کتابخانه های بزرگ دنیا از جمله در ظاهریه، واتیکان، قرویین درفاس، ایاصوفیا، فیض‌الله افندی در استانبول، برلن، آصفیّه در هندوستان و بسیاری جاهای دیگر یافت می‌شود. ظاهراً این دستنوشته ها بیشتر گزیده یا بخشهایی از آن مسند را در بر دارند. (۱۲۵) جمال‌الدین قاسمی به نقل از یکی از دانشمندان می‌نویسد:

«مسند عبدبن حمید منتخب نام دارد و این کتاب آن مقدار از آن مسند است که ابراهیم بن خزیم [چاچی] آن را [از مولّف] شنیده و برگزیده است... امّا خود آن کتاب در اصل کتابی بزرگ بوده. زیرا مسندهای بسیاری از صحابه نامدار در این منتخب وجود ندارد». (۱۲٦)

ذهبی نیز می‌نویسد: گزیده مسند او با اسناد عالی (کمترین واسطه) در اختیار خاندان ماست. (۱۲۷) افزون بر آنچه گفته شد، از این مسندگزیده هایی هم با عنوانهای زیر در کتابخانه ها به چشم می‌خورد:

الف - الثلاثیات الواقعة فی منتخب المسند که نسخه هایی از آن در ایاصوفیه و ظاهریه یافت می‌شود. (۱۲۸) این گزیده احتمالاً همان است که چلبی با عنوان ثلاثیات عبدبن حمید از آن نام برده است. (۱۲۹)

ب - احادیث عوال من مسند... که نسخه‌ای از آن در قاهره موجود است. (۱۳۰)

ج - عوالی مسند عبدبن حمید؛ گزیده عبدالاوّل بن عیسی سجزی صوفی (د . ۵۵۳ ق) که در ظاهریه نگهداری می‌شود. (۱۳۱) گفتنی است که ابن حجر در المطالب‌العالیه و بوصیری در اتحاف الخیره زواید این مسند را آورده‌اند. (۱۳۲) سیوطی هم در جمع الجوامع از این کتاب سود جسته است. (۱۳۳) همچنین اخیراً احادیث مسند عبدبن حمید از طریق کتاب المسند الجامع در دسترس پژوهندگان قرار گرفته‌است. (۱۳٤)

۲٦- المسند اثر محمّد بن هشام سدوسی بصری (د . ۲۵۱ ق / ۸٦۵ م).

وی ساکن مصر بود. ابن حجر او را ثقه می‌داند (۱۳۵) و می‌نویسد: بر بخشهایی از مسند او دست یافته، امّا از آن چیزی نقل نکرده‌است. (۱۳٦) گویا از مسند او نسخه‌ای شناخته نشده‌است.

۲۷- المسند اثر ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم دَوْرقی (۱۳۷) (د . ۲۵۲ ق / ۸٦٦م).

او را محدّثی قابل اعتماد می‌دانند. (۱۳۸) از مسند وی اثری در دست نیست.

۲۸- المسند الکبیر اثر ابو یعقوب اسحاق بن بُهلول تَنُوخی انباری (د . ۲۵۲ ق/ ۸٦٦ م).

وی فقیهی حنفی و دلبسته حدیث بود. از سفیان بن عینیه و ابن عُلَیَّه و اقران آنان حدیث شنیده و ابراهیم حربی و دیگران از او حدیث نقل کرده‌اند. او را ثقه می‌دانند. وی آثار دیگری هم دارد. (۱۳۹) از مسند او نسخه‌ای شناخته نشده‌است.

۲۹- المسند اثر ابوالحسن علی‌بن‌حسن‌دُهَلی‌اَفطس (۱٤۰) (د . حدود ۲۵۳ ق/ ۸٦۷ م).

ذهلی از مردم نیشابور است. از سفیان بن عینیه حدیث شنیده. برخی او را متروك الحدیث دانسته‌اند. (۱٤۱) از مسند ذهلی گویا تاکنون اثری یافت نشده‌است.

۳۰- المسند الکبیراثر ابوعبداللّٰه محمّد بن اسماعیل بخاری (د . ۲۵٦ ق/ ۸۷۰ م)

صاحب برجسته‌ترین کتاب حدیث اهل سنّت، یعنی الجامع الصحیح. شهرت بخاری ما را از هرگونه

سخنی درباره او بی‌نیاز می‌سازد. بخاری آثار بسیاری داشته که بخش چشمگیری از آن از میان رفته است. این مسند نیز از جمله آن کتابهاست که از سرنوشت آنها آگاهیی در دست نیست. گفتنی است که این اثر را شاگردش «فربری» به او نسبت داده است. (۱٤۲)

۳۱- المسند از ابوعبداللَّه محمد بن عبداللَّه بن سنجر جرجانی معروف به «ابن‌سنجر» (۱٤۳) (د . ۲۵۸ ق / ۸۷۲ م).

ابن سنجر در جرجان زاده شد. لختی در بصره بزیست. سپس در مصر سکونت گزید. گویند مسند او بیست جزء بوده؛ (۱٤٤) ولی از سرنوشت آن آگاهیی در دست نیست. ابن سنجر را محدّثی ثقه می‌دانند. (۱٤۵)

۳۲- المسنداثر ابومسعود احمد بن فرات ضبّی رازی (۱٤٦) (د . ۲۵۸ ق / ۸۷۲م).

ابن فرات یکی از حافظان بزرگ حدیث به‌شمار می‌آید. گویند در حدیث تألیفات بسیاری داشته است. حدیث‌شناسان اهل سنّت به مروياتش اعتماد دارند (۱٤۷) و او را با تعبیرات گوناگون می‌ستایند. از احمدبن حنبل روایت کرده‌اند که درباره‌اش گفته: «گمان ندارم آگاهتر از ابن فرات به مسندها کسی مانده باشد». (۱٤۸) گویا از مسند او جز نام اثری نمانده باشد.

۳۳- المسند اثر ابوجعفر احمدبن سنان واسطی مشهور به «قطّان» (۱٤۹) (د . ۲۵۹ ق/ ۸۷۳ م).

قطّان محدّثی نامدار بوده است. صاحبان صحاح بجز ترمذی، عبدالرحمن‌بن ابی‌حاتم و بسیاری دیگر از او روایت کرده و رجال‌شناسان او را با واژه هایی چون ثقه و صدوق و... ستوده‌اند. (۱۵۰) پسرش گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت: «در دنیا هیچ بدعتگذاری نیست مگر آنکه حدیث‌گرایان را دشمن می‌دارد و چون کسی به بدعت گراید، شیرینی حدیث از دلش بیرون شود». (۱۵۱) از مسند قطّان که بر محور راویان تألیف شده، (۱۵۲) تاکنون نسخه‌ای شناخته نشده‌است.

۳٤- مسند بلال بن رباح المؤذّن الصّحابی‌اثر ابوعلی حسن بن محمّد زعفرانی (د. ۲٦۰ ق / ۸۷٤ م).

وی در بغداد نزد سفیان بن عینیه به آموختن پرداخت و آنگاه که شافعی به بغداد آمد، در زمره شاگردان او در آمد وبه دست وی فقیه گشت. او فصیح و خوش صدا بود. از همین‌رو قرائت کتابهای شافعی را در برابر شاگردانش به عهده گرفت. (۱۵۳) حکایت کرده‌اند که شافعی درباره فصاحت او گفته:

«سه چیز از شگفتیهای این روزگار است. مردی عربی که کلمه‌ای را درست ادا نمی‌کند واین مرد ابوثور است. مردی عجمی که در کلمه‌ای خطا نمی‌کند واو حسن زعفرانی است و کودکی که هرگاه چیزی بگوید، بزرگان تصدیقش می‌کنند واین کودك احمدبن حنبل است». (۱۵٤)

رجال‌شناسان اهل سنّت زعفرانی را راستگو و ثقه دانسته (۱۵۵) و ابوعوانه اسفراینی و صاحبان صحاح بجز مسلم از او روایت کرده‌اند. (۱۵٦) از مسند یاد شده دستنوشته هایی در قاهره وجود دارد. (۱۵۷)

۳۵- المسند الکبیر علی‌الرجال اثر ابوالحسین مسلم بن حجّاج قشیری نیشابوری (د .۲٦۱ ق / ۸۷۵ م).

مسلم یکی از محدّثان بلند آوازه اهل سنّت است. شهرت مسلم به خاطر کتاب الجامع الصحیح اوست. بسیاری براین باورند که اگر از دید علمی صحیح مسلم را با صحیح بخاری بسنجند، از جهات بسیاری بر آن کتاب برتری دارد. (۱۵۸) همچنان که پیش از این هم گفتیم، از صحیح مسلم گاه با نام مسند هم یاد می‌کنند. (۱۵۹) مسلم جز کتاب الجامع الصحیح آثار دیگری هم داشته است. از جمله کتاب المسند

الکبیر علی الرجال. حاکم که این کتاب را به او نسبت داده، می‌افزاید: «کسی را نمی‌شناسم که این کتاب را از او [مسلم] شنیده باشد». (١٦٠) بنابراین مسند یاد شده را باید در شمار آثار یافت نشده او یاد کرد.

٣٦- المسند الکبیر المعلّل اثر ابویوسف یعقوب بن شَیْبَه بصری سَدُوسی (د . ٢٦٢ ق / ٨٧٥ م).

وی محدّثی بلندآوازه و فقیهی بر مذهب مالك بود. خطیب بغدادی و دیگران او را ثقه شمرده‌اند. (١٦١) گویند یعقوب در ماجرای مِحْنه خاموشی گزیده از اظهار نظر درباره آفریده یا ناآفریده بودن قرآن تن زد. از همین رو ابن حنبل از او دوری گزیده وبه دوری از او فرمان داد. (١٦٢)

درباره مسند او، ذهبی براین باور است که آن بهترینِ مسندهاست. (١٦٣) زیرا از بهترین روشهای تصنیف حدیث، تصنیف آن به صورت معلَّل است؛ به این معنا که در هر حدیثی یا بابی اِسنادها و احادیث موازی و اختلاف راویان را یکجا گرد آورند واز رهگذر سنجش آنها با یکدیگر، بیماریها و کاستیهای حدیث را از میان بردارند. (١٦٤) یعقوب بن شیبه مسند خویش را به این روش تالیف کرد؛ امّا نتوانست آن را به پایان رساند. گویند از مسند او تنها مسندهای عشره مبشّره، ابن مسعود، عمّار، عتبه بن غزوان، عباس و برخی از موالی به انجام رسیده است. (١٦٥) مؤلّف دراین کتاب، ابتدا نام صحابی و پس از آن شرح حال او را همراه با زنجیره سندش می‌آورد. سپس احادیثش را نقل می‌کند و کاستیهایش را روشن می‌سازد. (١٦٦)

مسند نویسی به این روش کار بسیار پردامنه‌ای است. چنانکه گزارش کرده‌اند، نسخه‌ای از مسند ابوهریره از این کتاب را در مصر دیده‌اند که دویست جزء بوده و مسند علی (ع) هم در کتاب او پنج جزء را شامل می‌شده‌است. (١٦٧) بنابراین، بی‌جهت نیست که گفته‌اند: هرگز مسند معلَّلی به انجام نرسیده‌است. حکایت کرده‌اند که در منزل یعقوب چهل لحاف بود که او آنها را برای نویسندگانی فراهم آورده‌بود که نزد وی شب را به صبح می‌رساندند و آن مسند را پاکنویس می‌کردند. (١٦٨)

از این مسند تنها جزء دهم آن زیر نام مسند امیرالمؤمنین عمربن خطّاب به دست ما رسیده و آن جزء که شامل ٢٥ برگ می‌شود، در بیروت در کتابخانه شخصی «سامی حدّاد» وجود دارد و نسخه عکسی آن در قاهره (دارالکتب المصریه) نگهداری می‌شود. این بخش در سال ١٩٤٠ م. در بیروت به کوشش وی چاپ شده‌است. (١٦٩)

گفتنی است که فهرست‌نویسان شیعه (١٧٠) «مسند امیرالمؤمنین» و «مسند عمّاربن یاسر» را هم از آثار این محدّث بر شمرده‌اند. (١٧١) امّا باید دانست که اینها پاره هایی از همان مسند معلّل اوست که برخی اثری مستقل پنداشته‌اند. چه سرچشمه سخن همه آنان فهرست نجاشی است و نجاشی خود در زیر نام یعقوب بن شیبه می‌نویسد:

«وی محدّثی سنّی مذهب است؛ امّا مسند امیرمؤمنان و مسند عمّار بن یاسر را فراهم آورده و به همراه مسندهای گروهی از صحابیان روایت کرده‌است». (١٧٢)

٣٧- المسند از ابوزُرْعَه عبیداللّٰه بن عبدالکریم رازی (د . ٢٦٤ ق / ٨٧٨ م)

از محدّثان و رجال شناسان بزرگ اهل سنّت. وی در زادگاه خود ری، مکّه، بغداد، بصره، شام، قزوین و... از استادان بسیاری حدیث شنید. ابوبکر بن ابی شیبه و فضل بن دکین از نامدارترین استادان او هستند. وی همچنین مدّتها با احمدبن حنبل همنشینی کرد وبا او درباره حدیث به گفتگو پرداخت. (١٧٣) گروه چشمگیری از محدّثان، حتّی برخی از استادان یا همطرازانش از او حدیث شنیده‌اند. مانند: مسلم، ترمذی، نسایی، ابن ماجه، طبری، ابویعلی موصلی، ابوحاتم رازی و پسرش، ابوعوانه اسفراینی و

ابراهیم حربی. (۱۷٤) پایگاه او در حدیث از نگاه سنیّان چنان والاست که نیازی به توثیق ندارد. در عین حال برخی ثقه‌اش خوانده‌اند. (۱۷۵) بنابه گفته ابوحاتم رازی، پس از او کسی نتوانسته است در دانش و فهم وصیانت و راستگویی جای وی را بگیرد. گویند: ابوزرعه بخشی از احادیثی را که در سینه داشته، دریك مسند گردآورده‌است؛ ولی اکنون نشانی از آن در دست نیست. (۱۷٦)

۳۸- المسند اثر ابوبکر احمدبن منصور رَمادی بغدادی (۱۷۷) (د . ۲٦۵ ق / ۸۷۷ م).

حدیث‌شناسان غالباً وی را با واژه هایی چون حافظ، ثقه وحجّة ستوده‌اند. امّا ابوداوود به خاطر همنشینی با رافضیها [شیعیان] یا به خاطر خاموشی گزیدن در ماجرای محنه، بر او خرده گرفته (۱۷۸) و از طریق او حدیث نقل نکرده‌است. از مسند او جز نام، آگاهیی در دست نیست.

۳۹- المسند اثر ابویاسر عمّار بن رجاء تغلبی استرآبادی (۱۷۹) (د . ۲٦۷ ق / ۸۷۹ م).

وی محدّثی زاهد و عبادت‌پیشه بوده و در جرجان می‌زیسته است. (۱۸۰) از مسند او نشانی در دست نیست.

٤۰- المسند اثر ابوجعفر محمدبن مهدی مدینی (۱۸۱) (د . ۲۷۲ ق / ۸۸۵ م).

گویا از این مسند جز نام، نشانی در دست نباشد.

٤۱- المسند اثر ابوجعفر احمدبن مهدی اصفهانی (د . ۲۷۲ ق / ۸۸۵ م)

.

وی محدّثی زاهد، نیکوکار و عبادت پیشه بوده‌است. (۱۸۲) از مسند او گویا نسخه‌ای شناخته نشده‌است.

٤۲- المسند تألیف ابوامیّه محمدبن ابراهیم خُزاعی طَرْسوسی (د . ۲۷۳ ق / ۸۸٦ م).

وی اصل و نسبش از بغداد بود؛ امّا بعدها در طَرْسُوس رحل اقامت افکند. از ابوداوود طیالسی و دیگران روایت می‌کند. بسیاری از جمله ابوداوود و ذهبی او را قابل اعتماد دانسته‌اند. ابوبکر خلال (یکی از پایه‌گذاران مذهب حنبلی) نیز او را «در حدیث پیشوا و بلند مرتبت» توصیف کرده‌است. امّا ابنِ حبّان روایات او را کاملاً شایسته اعتماد نمی‌داند؛ زیرا در سفرش به مصر بی‌تکیه بر نوشته روایت کرده و ازاین رو لغزشهایی از او سرزده‌است. (۱۸۳) حاکم نیشابوری هم او را «کثیرالوهم» (پرخطا) خوانده‌است. ذهبی در عین حال که او را با واژه هایی چون محدّث، رحّال، ثقه می‌ستاید، به نقل از برخی از حدیث‌شناسان نمونه‌ای از لغزشهای او را یاد می‌کند. (۱۸٤)

به این محدّث تألیف مسندی را نسبت می‌دهند. درباره چند و چون این مسند آگاهی زیادی در دسترس ما نیست. همین مقدار می‌دانیم که بخش کوچکی از این مسند زیر نام مسند عبداللّه بن عمر به کوشش «احمد راتب عرموش» تصحیح و همراه با فهرستهای علمی منتشر شده‌است. چاپ این بخش بر پایه دستنوشته‌ای صورت پذیرفته که زیر شماره (۳۸۷ حدیث) در کتابخانه ظاهریه دمشق نگهداری می‌شود. مصحّح احتمال می‌دهد، این نسخه یگانه دستنوشته از این مجموعه باشد. (۱۸۵)

این مجموعه کوچك که با حدیثی درباره نماز آغاز و با حدیثی درباره حج پایان می‌پذیرد، (۱۸٦) در بردارنده ۹۷ حدیث است. جملگی این احادیث از طریق عبدالله بن عمر روایت شده‌است. این مقدار

بخش اندکی از مرویات این صحابی را در برمی‌گیرد. زیرا به عقیده سنیّان، صحابی یاد شده پس از ابوهریره راوی‌ترین اصحاب پیغمبر (ص) و شمار مرویات او ۲٦۳۰ حدیث است. (۱۸۷) شاید به‌همین دلیل باشد که نام این مجموعه در آغاز دستنوشته چنین است: «الجزءُ فیه من مُسْنَدِ عبدِاللّٰه بن عمر تخریج ابی امیّه محمّدبن ابراهیم الطَرسوسی» (۱۸۸) (بخشی که در آن پاره‌ای از مسند عبداللّٰه بن عمر توسّط ابوامیّه محمّد بن ابراهیم طرسوسی فراهم آمده است). بنابراین، عنوانی که مصحّح بر روی جلد برگزیده، دقیق به نظر نمی‌رسد.

بخش کوچك دیگری از مسند ابوامیّه در کتابخانه ظاهریّه در ضمن مجموعه شماره ۱۰۱ موجود است. این نسخه که در قرن ششم کتابت شده، بخشی از مسند ابوهریره را در بردارد. (۱۸۹)

٤۳- مسند عابسِ‌الغِفاری و جماعةٍ مِنَ الصَّحابه از ابوعمرو احمدبن حازم بن‌ابی غَرْزَه غِفاری کوفی (د ۲۷۵ ق/ ۸۸۸ م).

ابن حِبّان او را در شمار راویان ثقه یاد کرده است. ذهبی گوید: بخشی از مسند او را از طریق روایت در اختیار داریم. (۱۹۰) از این مسند که مجموعه‌ای کوچك است، نسخه‌ای نیکو به خط و گواهی سماعِ عبدالغنی مَقْدِسی در کتابخانه ظاهریه موجود است. (۱۹۱)

٤٤- المسند الکبیر اثر ابوعبدالرحمن بَقِیّ بن مَخْلَد قرطبی (د ۲۷٦ ق / ۸۸۹ م).

وی برای طلب دانش دوبار به مصر، شام، حجاز و بغداد سفر کرد. سفر نخست چهارده سال و سفر دوّم بیست سال به درازا کشید. وی کتابهای بسیاری نوشته و از کتابهای مشهور دیگری نسخه برداشته و آنها را به وطنش اندلس برده‌است. او در نشر حدیث در اندلس نقش بسزایی داشته تا آن جا که خود گوید: «برای مسلمانان در اندلس نهالی کاشته‌ام که جز با خروج دجّال کنده نخواهد شد». ذهبی با واژه هایی چون پیشوا، ثقه، حجّت، درستکار، عابد و شب‌زنده‌دار او را ستوده‌است. (۱۹۲) بنابه گفته ابن‌حزم، بقّی در مسند خود مرویات هزار و سیصد واندی صحابی را آورده‌است. ابوالبقاء احمدی در کتاب البارع‌الفصیح (برگ۹ ب - ۱۳ ب) شمار مرویات صحابه را از مسند بقی چنین یاد می‌کند:

یك - هفت تن از صحابه هر یك بیش از هزار حدیث از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند.

دو - یازده تن از آنان هر یك بیش از دویست حدیث نقل کرده‌اند.

سه - بیست و یك تن هر یك بیش از صد حدیث روایت کرده‌اند.

چهار - بسیاری از اصحاب که شمارشان به صد تن نزدیك است، هر یك ده ها حدیث گزارش کرده‌اند.

پنج - آنان که ده حدیث یا کمتر روایت کرده‌اند، شمارشان از صد فزونتر است.

شش - و بالاخره حدود سیصدتن صحابی هستند که هریك تنها یك حدیث نقل کرده‌اند. (۱۹۳)

وی در آن کتاب حدیث هر صحابی را بر پایه ابواب فقه مرتّب ساخته است. بنابراین، آن کتاب هم مسنَد و هم مصنّف است و دیگران را چنین کتابی نیست. (۱۹٤) از مسند بقی گویا تاکنون نسخه‌ای شناخته نشده باشد. امّا ابن حجر در کتاب الاصابة فی تمییز الصحابه مطالب بسیاری را از آن برگرفته است. (۱۹۵) گویند: ابو محمّد عبداللّٰه بن محمّد معروف به «ابن اَخی رُفَیع» (د. ۳۱۸ ق) از مردم قرطبه، مسند بقی را مختصر کرده است. (۱۹٦)

٤٥- المسند اثر محمّدبن حسین کوفی (د . ۲۷۷ ق/ ۸۹۰ م).

به گفته ذهبی وی در زمان خودش محدّث کوفه بوده‌است. (۱۹۷) از سرنوشت مسند او آگاهیی در دست نیست.

٤٦- المسند از ابوسعید عثمان بن سعید دارمی سجستانی (۱۹۸) (د . ۲۸۰ ق / ۸۹٤ م).

وی محدّث هرات بوده و ردیّه‌ای بر جهمیان نوشته و در برابر ابن کَرّام به مبارزه برخاسته واو را از هرات رانده‌است. به گفته ذهبی مسند او کتابی بزرگ بوده؛ (۱۹۹) امّا اکنون از سرنوشت آن اطّلاعی نداریم.

٤٧- المسند از ابواسحاق اسماعیل بن اسحاق جَهْضَمی بصری (د . ۲۸۲ق/ ۸۹٦م).

وی بزرگ مالکیان عراق و از خاندانی بود که به فضل و دانش شهره بودند. اسماعیل در بغداد سمت قضاوت داشت. او بجز مسند تألیفاتی بسیار داشته است. (۲۰۰) اسماعیل پاشا بغدادی در ضمن آثار او از مسند حدیث ابی هریره و مسند حدیث ثابت بنانی هم نام می‌برد. (۲۰۱) امّا نمی‌دانیم اینها آثاری مستقل بوده‌اند یا پاره هایی از همان مسند او هستند. از مسند اسماعیل قاضی گویا نسخه‌ای شناخته نشده باشد.

٤٨- المسند اثر ابو محمّد حارث بن محمّد بن ابی اسامه داهِر تمیمی بغدادی (۲۰۲) (د . ۲۸۲ ق / ۸۹۵ م).

وی تاریخ‌دان و حدیث‌شناس بوده و از محمّدبن عمر واقدی و یزید بن هارون حدیث شنیده و طبری و دیگران از او روایت کرده‌اند. اغلب رجال‌شناسان اهل سنّت او را ثقه و راستگو دانسته‌اند. امّا ابن حزم او را ضعیف شمرده است . گویند: چون تنگدست بود، در برابر روایت حدیث پول می‌گرفت (۲۰۳) و احتمالاً همین امر موجب شده تا برخی او را تضعیف کنند.

درباره مسند او باید دانست، ابن حجر نسخه‌ای کامل از آن مسند را در اختیار داشته و زواید آن را در المطالب العالیه به ودیعت نهاده (۲۰٤) و در پاره‌ای دیگر از آثار خود به آن استناد کرده‌است. (۲۰۵) بوصیری نیز در اتحاف الخیره زواید آن را آورده (۲۰٦) و سیوطی در تالیف جمع الجوامع از آن سود جسته است. (۲۰۷) امّا امروزه از مسند یاد شده گزیده هایی با عنوان المنتقی در قاهره و العوالی المستخرجة من مسند ا لحارث در کتابخانه ظاهریه وجود دارد. گزیده اخیر از طریق ابوبکر احمد بن یوسف بن خلاّد (د . ۳۵۹ ق) روایت شده‌است. (۲۰۸) دستنوشته‌ای هم با نام مسند المشایخ در ظاهریه وجود دارد که به ابن ابی‌اسامه منسوب است؛ (۲۰۹) امّا نسبت این اثر با مسند وی برای ما روشن نیست.

٤۹- المسند از ابو اسحاق اسماعیل بن احمد بن اُسَید ثقفی (د . ۲۸۲ ق / ۸۹۵ م).

وی محدّث و از مردم اصفهان است و جز مسند یاد شده، تفسیری هم داشته است. (۲۱۰) از سرنوشت مسند او آگاهیی در دست نیست.

۵۰- مسند ابی هریره از ابواسحاق ابراهیم بن حرب عسکری سمسار (۲۱۱) (زنده به سال ۲۸۲ ق / ۸۹۵ م).

از این مسند دستنوشته هایی در کتابخانه ظاهریه یافت شده‌است. (۲۱۲)

۵۱- المسنداثر ابوالحسن‌علی بن عبدالعزیزبن مرزبان بغوی (د . ۲۸۷ ق/ ۹۰۰ م).

وی لغت‌شناس و محدّثی است که در مکّه می‌زیسته‌است. دارقطنی او را ثقه و مأمون دانسته و ابن ابی حاتم راستگویش خوانده‌است. امّا نسایی براو خرده گرفته؛ زیرا که به سبب تنگدستی شدید در برابر نقل حدیث و درسهایش مزد دریافت می‌کرد. (۲۱۳) برخی از مسند او با نام المسند المنتخب یاد کرده‌اند. (۲۱٤) از مسند بغوی تاکنون نسخه‌ای شناخته نشده؛ امّا ابن حجر در پاره‌ای از آثارش بدان استناد کرده‌است. (۲۱۵)

۵۲- المسند الکبیر از ابوبکر احمدبن عمرو شیبانی معروف به «ابن ابی‌عاصم» (د . ۲۸۷ ق / ۹۰۰ م).

ابن ابی عاصم محدّث و فقیهی از مردم بصره و در فقه ظاهری مذهب بود. او مدّت سیزده سال در اصفهان سمت قضاوت داشت. ابن‌ابی حاتم او را راستگو می‌داند. گویند: او آثار و نوشته های بسیاری داشته که در شورش زنگیان در بصره از میان رفته و او توانسته از میان آن آثار، پنجاه هزار حدیث را از حافظه بازنویسی کند. (۲۱٦) از آثار او برخی چاپ شده‌است. درباره مسند او همین مقدار می‌دانیم که گویند پنجاه هزار حدیث را در برداشته، (۲۱۷) امّا از سرنوشت آن آگاهیی در اختیار نداریم. گفتنی است که در کتابخانه ظاهریه اثری زیر عنوان الاوایل من‌المسند از این محدّث وجود دارد. (۲۱۸) ولی نسبت این دستنوشته با مسند او بر ماپوشیده است. احتمال می‌رود این اثر گزیده یا بخش بسیار کوچکی از مسند او باشد.

۵۳- المسند از ابوالعباس احمدبن محمدبن عیسی بغدادی بِرْتی (۲۱۹) (د.۲۸۸ ق / ۹۰۱ م).

وی محدّثی حنفی مذهب بوده که در بغداد عهده‌دار قضاوت بوده‌است. او را ثقه، حجّت، درستکار و عبادت‌پیشه دانسته‌اند. ذهبی گوید: «مسند ابو هریرة از بِرْتی را با سند عالی شنیده‌ام». (۲۲۰) بخشی از مسند او زیر عنوان مسند عبدالرحمن بن عوف در ظاهریه یافت شده‌است. (۲۲۱)

۵٤- المسند از ابوعلی حسین بن محمّد عبدی قَبّانی (قبّانی) نیشابوری (د . ۲۸۹ ق / ۹۰۲ م).

ابوعلی یکی از ارکان حدیث در نیشابور بوده‌است. وی برای تحصیل حدیث مسافرتهایی گسترده داشته و ره آورد آن سفرها را در کتابهایی به ودیعت نهاده‌است. گویند: بخاری در صحیحش از طریق او روایت کرده‌است! (۲۲۲) وی را محدّثی ثقه می‌دانند. (۲۲۳) گویا از مسند قبّانی نسخه‌ای شناخته نشده باشد.

۵۵- المسند اثرابواسحاق ابراهیم بن اسماعیل طوسی عنبری (در گذشته پیش از ۲۹۰ ق / ۹۰۳ م).

بنابه گفته حاکم، وی در روزگار خود محدّث توس و شاگرد ویژه محمد بن اسلم طوسی بوده‌است. او در خراسان، مکه، مدینه، مصر، شام و جزیره از محدّثان بسیاری حدیث شنیده است. کسی به نام ابونصر گفته: مسند او را به خط خود از زبان وی در دویست و چند ده جزء نوشتم. (۲۲٤) از سرنوشت مسند او اطلاّعی در دست نیست.

۵٦- مسند الانصار از ابوعبدالرّحمن عبدالله بن احمدبن محمدبن حنبل شیبانی (د . ۲۹۰ ق / ۹۰۳ م).

آوازه عبداللّه بیشتر از آن روست که مسند پدرش را تکمیل و روایت کرده‌است. بنابراین، چون در ضمن راویان مسند احمد درباره دانش و منش او سخن به میان خواهد آمد، در این جا درباره او سخنی نمی‌گوئیم. از مسندالانصار در کتابخانه ظاهریه دستنوشته‌ای وجود دارد. (۲۲۵) گمان می‌رود مسندالانصار چیزی جز همان افزوده های عبداللّه بر مسند پدرش نباشد.

۵۷- المسند الکبیر اثر ابوعبدالرحمن تمیم بن محمّدطوسی (در گذشته پس از ۲۹۰ ق / ۹۰۳ م).

وی از ابن حنبل و اسحاق بن راهویه و دیگران حدیث شنیده است. حاکم او را محدثی ثقه می‌داند. (۲۲٦) از مسند او جز نامْ، نشانی در دست نیست.

۵۸- المسند اثر ابویحیی عبدالرّحمن بن محمّد رازی (د . ۲۹۱ ق / ۹۰٤ م).

ابویحیی ساکن اصفهان و امام مسجد جامع آن شهر بود. او را محدّثی ثقه می‌دانند. وی جز مسند یاد شده تفسیری هم داشته است. (۲۲۷) از سرنوشت مسند او آگاهیی نداریم.

۵۹- المسند منسوب به ابومسلم ابراهیم بن عبداللَّه کَجِّی بصری (۲۲۸) (د.۲۹۲ق/۹۰٤ م).

ابومسلم یك کتاب سنن هم داشته و کتاب سنن او در انجمنهای علمی از مسندش معروفتر است. دارقطنی او را ثقه دانسته و بحتری در قصیده‌ای او را ستوده است. (۲۲۹) وی در فقه به مذهب ابو جعفر طبری (جریریه) گرایش داشته است. (۲۳۰) از مسند کجّی گویا تاکنون نسخه‌ای به دست نیامده‌باشد.

پاورقی ها :

۱ عبدالحسین زرّین‌کوب، نقد ادبی، ۹٤/۱.

۲ الذهبی، سیراعلام النبلاء، ۳۷۹/۸.

۳ برای آگاهی از فهرست استادان او نك: الخطیب البغدادی، ۱۵۲/۱۰؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۳۸۳-۳۸۲/۵.

٤ الذهبی، پیشین، ٤۰۳-٤۰۰/٦.

۵ ابن خلکان، ۳۲/۳.

٦ همو، تذکرة الحفاظ، ۲۷٦/۱.

۷ ونسینك (A.J.Wensinck) ، المعجم المفهرس، ۱٦٦/۸.

۸ برای نمونه نك: ابن سعد، ۳۷۲/۷؛ ابن ابی‌حاتم، ۱۸۱-۱۸۰/۲/۲؛ ابن حجر، پیشین، ۳۸٦-۳۸۵/۵.

۹ نك: الخویی، معجم رجال الحدیث، ۲۹۲-۲۹۰/۱۰.

۱۰ ابن حجر، پیشین، ۳۸٤-۳۸۳/۵.

۱۱ ابن ابی‌حاتم، ۱۸۱/۲/۲؛ ابن حجر، پیشین، ۳۸۵/۵.

۱۲ ابن سعد، همان جا؛ الخطیب البغدادی، ۱۵٦/۱۰.

۱۳ کاتب چلبی، ۵۷/۱؛ الزرکلی، ۱۱۵/٤. درباره پاره‌ای از آثار او نك: سزگین، ۱۷۵/۱/۱.

۱٤ الالبانی، صص ۱۰٤-۱۰۳؛ سزگین، همان جا.

۱۵ ابن ابی‌حاتم، ۲۹۰/۲/۳؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ۵۸٤/۳.

۱٦ «المسند (۲)»، نورعلم، ش ۵ (شهریور ۱۳٦۳)، ص ۱۳۵.

۱۷ ابن سعد، ۲۹۸/۷؛ البخاری، التاریخ الکبیر، ۱۰/۲/۲؛ ابن ابی‌حاتم، ۱۱۳-۱۱۱/۱/۲؛ الخطیب البغدادی، ۲۹-۲٤/۹؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ۲/ ۲۰۳.

۱۸ - ۲ - الذهبی، میزان الاعتدال، ۲۰٤/۲.

۱۹ - ۲ - الذهبی، میزان الاعتدال، ۲۰٤/۲.

۲۰ سزگین، ۱۸۲/۱/۱.

۲۱ ابوداود الطیالسی، مسند، ص ۳٦۱ و نیز : السّاعاتی، منحةالمعبود، ۷/۱.

۲۲ الطیالسی، پیشین، ص ۳۹۲؛ السّاعاتی، پیشین، ٦/۱.

۲۳ الطیالسی، پیشین، ص ۲، ٤۲، ۸۳، ۸٤ و بسیاری جاهای دیگر. نیز نك: الساعاتی، پیشین، ۱٤-۸/۱.

۲٤ السّاعاتی، پیشین، ۱۸-۱۵/۱.

۲۵ ابن حجر، المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة ۵-۳/۱؛ کاتب چلبی، ٦/۱.

۲٦ السیوطی، جامع‌الاحادیث، ۱٤-۱۳/۱.

۲۷ «المسند (۲)»، همان مجلّه، ص ۱۳۵. قس: رضا استادی، «مسند الرّضا»، در چهل‌مقاله، ص ۱۵۹.

۲۸ الذهبی، میزان الاعتدال، ۲۰۷/۱؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ٦۳/۱؛ السیوطی، حسن‌المحاضره، ۳٤٦/۱.

۲۹ الذهبی، همان جا. نیز نك: ابن خلدون، مقدمه، ص ۳۱٦ و ترجمه فارسی آن، ٦۱۸/۱.

۳۰ السیوطی، تدریب الراوی، ۱۵٤/۲؛ القاسمی، الفضل المبین، ص ۱۱٦.

۳۱ الزرکلی، ۱٤۷/۷؛ محمدجوادالحسینی الجلالی، مقاله پیشین، همان جا.

۳۲ برای فهرست استادان و راویان او نك: ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۵۳۵/۹.

۳۳ نك: ابن ابی حاتم، ۱۱۹/۱/٤؛ الذهبی ، تذکرة الحفاظ، ۳۷٦/۱؛ همو، میزان الاعتدال، ۷۱/٤.

۳٤ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۲۲۱/۲.

۳۵ الزر کلی، همان جا.

٣٦ الجرح والتعديل، ٤/ ١/ ١١٩.

٣٧ ابن سعد، ٥١٩/٧؛ البخاری، التاریخ الکبیر، ١٠٠/٢/٤؛ ابن ابی‌حاتم، ٤٦٣/١/٤؛ الخطیب البغدادی، ٣٠٦/١٣؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ٢٧٠-٢٦٧/٤.

٣٨ الخطیب البغدادی، همان جا؛ السیوطی، حسن‌المحاضره، ٣٤٧/١؛ همو، تدریب الراوی، ١٥٤/٢.

٣٩ سزگین، ١٩٧/١/١.

٤٠ کاتب چلبی، ١٦٨٤/٢؛ اسماعیل پاشا البغدادی، هدیةالعارفین، ٤٢٨/٢.

٤١ ابن ابی یعلی، طبقات الحنابله، ٣٤٥-٣٤١/١.

٤٢ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٤٢١/٢؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ٢٤٢/٢.

٤٣ السیوطی، تدریب الراوی، ١٥٤/٢؛ القاسمی، الفضل‌المبین، ص ١١٦-١١٥.

٤٤ ابن حجر، المطالب العالیه ، ٥-٣/١.

٤٥ کاتب چلبی، ٦/١.

٤٦ اسماعیل پاشا البغدادی، ایضاح المکنون، ٤٨٢/٢.

٤٧ تذکرة الحفاظ، ٤٢١/٢.

٤٨ السمعانی، الانساب، پشت برگ ٥٣٠ ؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٩/٦؛ صفی پوری، منتهی‌الارب، ذیل ماده سند.

٤٩ ابن حجر، پیشین، ١٠/٦.

٥٠ الذهبی، تذکرةالحفاظ، ٤٩٢/٢؛ ابن حجر، تهذیب‌التهذیب، همان جا؛ همو، تقریب‌التهذیب، ٤٤٧/١.

٥١ الذهبی، تذکرةالحفاظ، ٣٩٩/١.

٥٢ ابن سعد، ٣٣٩-٣٣٨/٧؛ البخاری، ٢٦٦/٢/٣؛ ابن ابی‌حاتم، ١٧٨/١/٣؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ١١٦/٣.

٥٣ سزگین، ١٩٨/١/١.

٥٤ الذهبی، میزان‌الاعتدال، همان جا.

٥٥ ابن حجر، تقریب التهذیب، ٣٣/٢.

٥٦ سزگین، همان جا.

٥٧ ابن‌حجر، پیشین، ٢٢٥/١. مخرّمی منسوب است به مخرّم که نام محلّه‌ای در بغداد بوده‌است. نك: همان‌جا.

۵۸ الذهبی، میزان‌الاعتدال، ٦٦٠/١؛ ابن حجر، همان جا.

۵۹ الذهبی، تذکرة الحفاظ ، ٤٣٠-٤٢٩/٢.

٦٠ ابن حجر، تقریب التهذیب، ٣٥٨/٢.

٦١ الذهبی، میزان الاعتدال، ٤١٠/٤.

٦٢ پیشین.

٦٣ برای آگاهی از آن آثار نك: سزگین، ٢٠٣-٢٠٢/١/١.

٦٤ پیشین. برای آگاهی بیشتر درباره ابن معین نك: الخطیب البغدادی، ١٨٧-١٧٧/١٤.

٦٥ ابن الندیم، ص ٢٨٦ و ترجمه فارسی آن، ص ٤١٨.

٦٦ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ص ٤٣٧.

٦٧ ابن حجر، تقریب التهذیب، ٢٦٤/١.

٦٨ ابن ابی‌حاتم، ٥٩١/٢/١؛ الذهبی، همان جا؛ ابن حجر، همان جا.

٦٩ سزگین، ٢٠٣/١/١.

٧٠ ابن الندیم، ص ٢٨٦ و ترجمه فارسی آن، ص ٤٢٠.

٧١ الخطیب البغدادی، ٤٥٨/١١.

٧٢ البخاری، ٢٨٤/٢/٣.

٧٣ الذهبی، میزان‌الاعتدال، ١٣٩/٣؛ همو، تذکرةالحفاظ، ٤٢٨/٢؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ٤٠/٢.

٧٤ الذهبی، میزان‌الاعتدال، ١٤٠/٣؛ همو، تذکرة الحفاظ، همان جا؛ ابن حجر، همان جا.

٧٥ ابن ابی‌حاتم، ١٩٤/١/٣؛ الخطیب البغدادی، ٤٧٢-٤٦٦/١١؛ الذهبی، میزان‌الاعتدال، ١٤١-١٣٨/٣.

٧٦ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٣٥٧/٧.

٧٧ سزگین، ٢٠٤/١/١ و نیز : الذهبی، میزان الاعتدال، ١٤٠/٣؛ ونسینك، المعجم‌المفهرس، ٢٠٠/٨.

٧٨ ابن الندیم، همان جا؛ سزگین، همان جا.

٧٩ مرکّب از دو کلمه «راه» فارسی و «ویه» پسوند تصغیر و تحبیب، لقبی است که مروزیها به مناسبت تولّد پدرش ابراهیم در راه مکه به او دادند. (ابن خلکان، ٢٠٠/١).

٨٠ الخطیب البغدادی، ٣٤٦-٣٤٥/٦.

۸۱ ابن ابی‌حاتم، ۲۱۰-۲۰۹/۱/۱؛ الخطیب البغدادی، همان جا؛ الذهبی، میزان‌الاعتدال، ۱۸۳/۱؛ ابن‌حجر، تقریب التهذیب، ٥٤/١.

۸۲ ابن حجر، هدی الساری، ص ٥.

۸۳ مدیرشانه‌چی، علم‌الحدیث، ص ٦٣.

٨٤ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٢١٧/١.

٨٥ رجال، ص ٣٦٧ و نیز: الخویی، ٣٦/٣.

٨٦ عیون اخبار الرضا، ١٣٤/٢.

٨٧ الخویی، ٤٦/٣.

٨٨ الفهرست، ص ٢٨٦ و نیز نك: ابوموسی المدینی، خصایص المسند، ص ٢١؛ کاتب چلبی، ١٦٧٨/٢.

٨٩ البلقینی، محاسن الاصطلاح، ص ١١٢.

٩٠ الکتانی، الرسالة المستطرفه، ص ٤٩.

٩١ سزگین، ٢٠٩/١/١.

٩٢- G.H.A. Juynboll, MUSNAD, Encyclopaedia of Islam, vol. VII, p ٧٠٦.

٩٣ المطالب العالیه، ٤/١.

٩٤ السیوطی، جامع‌الاحادیث،٨-٦/١، ١٤-١٣.

٩٥ ابن الندیم، ص ٢٨٥ و ترجمه فارسی آن، ص ٤١٧؛ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٤٤٤/٢.

٩٦ الذهبی، میزان الاعتدال، ٣٨-٣٥/٣.

٩٧ کاتب چلبی، ١٦٨٢/٢؛ اسماعیل پاشا البغدادی، ایضاح المکنون، ٤٨١/٢؛ همو، هدیة العارفین، ٢٦٧/١.

٩٨ الذهبی، تذکرة الحفاظ ، ٥٢٢/٢؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ١٦٨/١.

٩٩ الذهبی، پیشین، ٥٣٢/٢.

١٠٠ رجال، ص ٣٩٠. درباره اصطلاح رجالی «اسند عنه» نك : محمّد رضا الحسینی، «المصطلح الرجالی: اسند عنه»، تراثنا، العدد الثالث (شتاء، ١٤٠٦ ق).

١٠١ الخویی، ٨٣-٨٢/١٥.

١٠٢ نك : محمّد رضاالحسینی‌الجلالی، پیشین، بویژه صص ١٢٨-١١٧.

١٠٣ کشف الظنون، ١٦٨٥/٢.

١٠٤ البغدادی، ایضاح المکنون، ٤٨٢/٢.

١٠٥ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٥٠١/٢؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ٢١٨/٢؛ کاتب چلبی، ١٦٧٨/٢.

١٠٦ الذهبی، همان جا؛ ابن حجر، همان جا.

١٠٧ المطالب العالیه، ٤-٣/١.

١٠٨ کاتب چلبی، ٦/١.

١٠٩ السیوطی ، جامع الاحادیث، ٨-٦/١، ١٤-١٣.

١١٠ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٤٨١/٢؛ کاتب چلبی، ١٦٨٥/٢؛ الزرکلی، ٢٦٠/١.

١١١ الذهبی، همانجا؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ٢٧/١.

١١٢ الذهبی، همان جا.

١١٣ المطالب العالیه، ٤-٣/١.

١١٤ کاتب چلبی، ٦/١.

١١٥ السیوطی، جامع الاحادیث، ٨-٦/١، ١٤-١٣.

١١٦ الالبانی، ص ١٢٢.

١١٧ ابن ابی‌حاتم، ٣٩/١/١؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ٩/١.

١١٨ الالبانی، ص ٢٧٨؛ سزگین، ٢١٤/١/١.

١١٩ کاتب چلبی، ١٦٨٤/٢؛ البغدادی، ایضاح المکنون، ٤١/٢؛ الزرکلی، ٤٠/١.

١٢٠ الذهبی، میزان الاعتدال، ٣٥/١؛ همو، تذکرة الحفاظ، ٥١٦/٢؛ ابن حجر، تقریب ا لتهذیب، ٣٥/١.

١٢١ الذهبی، میزان الاعتدال، همان جا. قس: همو، تذکرة الحفّاظ، همان جا؛ کاتب چلبی، همان جا.

١٢٢ الذهبی، تذکرةالحفاظ، ٥٣٤/٢؛البغدادی، هدیةالعارفین، ٤٣٧/١؛ سزگین، ٢١٦/١/١ و نیز نك: کاتب چلبی، ١٦٧٩/٢، ١٦٨٥.

١٢٣ منسوب به جایی در ماوراء النهر به‌نام کَشّ که چون عربی شود آن را به سین نویسند. نك: یاقوت الحموی، معجم‌البلدان، ٤٦٢/٤.

١٢٤ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٤٥٦/٦؛ همو، تقریب التهذیب، ٥٢٩/١؛ الذهبی، همان جا.

١٢٥ سزگین، همانجا و نیز: الالبانی، ص ٣٤٥؛ حایری، فهرست نسخه های عکسی کتابخانه آیةاللّٰه مرعشی، ١٥-١٤/٢، ٣٦٣؛ الزرکلی، ٢٦٩/٣.

۱۲٦ القاسمی، الفضل المبین، ص ۳۱۵. نیز نك: حایری، پیشین، ۳٦۳/۲.

۱۲۷ تذکرة الحفاظ، ۵۳٤/۲.

۱۲۸ سزگین، همان جا.

۱۲۹ کشف الظنون، ۵۲۲/۱.

۱۳۰ سزگین، همان جا.

۱۳۱ الالبانی، ص ۳٤۵.

۱۳۲ ابن حجر، المطالب العالیه، ٤-۳/۱؛ کاتب چلبی، ٦/۱.

۱۳۳ السیوطی، جامع الاحادیث، ۸-٦/۱، ۱٤-۱۳.

۱۳٤ بشّار عوّاد معروف، المسند الجامع، ۷/۱. درباره المسند الجامع در دنباله این نبشتار سخن خواهیم گفت.

۱۳۵ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۲۱٤/۱.

۱۳٦ همو، المطالب العالیه، ٤/۱.

۱۳۷ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ۵۰٦/۲ ؛ البغدادی، هدیة العارفین، ۵۳۷/۲؛ الزرکلی، ۱۹٤/۸.

۱۳۸ الذهبی، همان جا؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۳۷٤/۲.

۱۳۹ الخطیب البغدادی، ۳٦٦/٦؛ یاقوت، معجم‌الادبا، ۸۲/۱؛ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ۵۱۸/۲. نیز نك: البغدادی، هدیةالعارفین، ۱۹۸/۱؛ الزرکلی، ۲۹٤/۱.

۱٤۰ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ۵۲۹/۲؛ البغدادی، ایضاح المکنون، ٤۸۲/۲؛ همو، هدیة العارفین، ٦۷۳/۱؛ الزرکلی، ۲۷۱/٤.

۱٤۱ الذهبی، همان جا؛ همو، میزان‌الاعتدال، ۱۲۱/۳.

۱٤۲ السیوطی، تدریب الراوی، صص ۳٦۲-۳٦۱؛ کاتب چلبی، ۱٦۸٤/۲.

۱٤۳ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ۵۷۸/۲؛ السیوطی، تدریب الراوی، ۱۱۰/۱؛ همو، حسن المحاضره، ۳٤۸/۱؛ البغدادی، هدیة العارفین، ۱٦/۲.

۱٤٤ الزرکلی، ۲۲۳/٦.

۱٤۵ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ۵۷۹/۲.

۱٤٦ البغدادی، هدیة العارفین، ٤۹/۱؛ الزرکلی، ۱۹٤/۱؛ سزگین، ۲٦۱/۱/۱.

۱٤۷ ابونعیم، ذکراخبار اصبهان، ۸۲/۱؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ۱۲۷/۱؛ همو، تذکرةالحفاظ، ۵٤۵/۲؛ ابن

حجر، تقریب التهذیب، ۲۳/۱.

۱٤۸ الذهبی، تذکرة الحفاظ، همان جا.

۱٤۹ پیشین، ۵۲۱/۲.

۱۵۰ ابن ابی‌حاتم، ۵۳/۱/۱؛ السبکی، طبقات الشافعیّه، ٦-۵/۲؛ الذهبی، همان جا؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱٦/۱.

۱۵۱ السبکی، همان جا؛ الذهبی، همان جا.

۱۵۲ السبکی، همان جا.

۱۵۳ الذهبی، تذکرة الحفاظ ، ۵۲۵/۲.

۱۵٤ الذهبی، ترجمة الامام احمدبن حنبل من کتاب تاریخ الاسلام، ص ٦۵؛ محمّد ابوزهره، ابن حنبل: حیاتُه وعصرُه، آراءُه و فقهه، ص ۸۰.

۱۵۵ ابن ابی‌حاتم، ۳٦/۲/۱؛ الذهبی، همان جا؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱۷۰/۱.

۱۵٦ الذهبی، همان جا.

۱۵۷ سزگین، ۱۹٤-۱۹۳/۳/۱.

۱۵۸ پیشین، ۲٦٤/۱/۱.

۱۵۹ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ۵۹۰/۲.

۱٦۰ همو، همان جا؛ قس: السیوطی، تدریب الراوی، ۳٦۳-۳٦۲/۲. نیزنك: النووی، المنهاج، ۱/ ۱۵.

۱٦۱ الخطیب البغدادی، ۲۸۱/۱٤؛ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ۵۷۷/۲.

۱٦۲ الذهبی، ترجمة الامام احمدبن حنبل من تاریخ الاسلام، ص ۷۷.

۱٦۳ تذکرة الحفّاظ، ۵۷۷/۲.

۱٦٤ ابن الصّلاح، مقدمه، ص ۳۷۵؛ السیوطی، تدریب الراوی، ۱۵۵/۲. یاد آوری می‌شود که درباره کتابهای علل و حدیث معلّل در بخش نخستین از این نوشتار اندکی سخن گفته شد. برای آگاهی بیشتر نك: السیوطی، پیشین، ۲۵۲-۲۵۱/۱؛ نورالدین عتر، منهج النقد، صص ٤۵٤-٤٤۷.

۱٦۵ الخطیب البغدادی، همان جا؛ الذهبی، همان جا.

۱٦٦ کاتب چلبی، ۱٦۷۸/۲.

۱٦۷ الخطیب البغدادی، همان جا؛ الذهبی، همان جا؛ کاتب چلبی، ۱٦۷۹/۲؛ قس: البغدادی، ایضاح المکنون، ٤۸۲/۲.

١٦٨ الخطيب البغدادى، همان جا، الذهبى، همان جا.

١٦٩ سزگين، ٢٧٩/١/١. ونيز نك:

.٧٠٦.G.H.A.JUYNBOLL, MUSNAD, Encyclopaedia of Islam, vol. VII, p

١٧٠ الطوسى، الفهرست، ص ٣٦٥؛ علم الهدى فيض، نضدالايضاح، ص ٣٦٥؛ آغابزرگ الطهرانى، ٢٦/٢١.

١٧١ آغابزرگ الطهرانى، ٢٧/٢١. گفتنى است كه مرحوم تهرانى در اين جا مسند عمّار را به خطا به كسى به نام يعقوب‌بن شعيب نسبت مى‌دهند.

١٧٢ النجاشى، رجال، ص ٤٥١.

١٧٣ الخطيب البغدادى، ٣٢٦/١٠؛ ابن ابى يعلى، طبقات الحنابله، ١٩٩/١.

١٧٤ ابن حجر، تهذيب التهذيب، ٣١/٧.

١٧٥ الخطيب البغدادى، ٣٣٤/١٠؛ ابن حجر، تقريب التهذيب، ٥٣٦/١.

١٧٦ الكتّانى، الرسالة المستطرفه، ص ٤٨.

١٧٧ الذهبى، تذكرة ا لحفاظ، ٥٦٤/٢.

١٧٨ ابن حجر، تقريب التهذيب، ٢٦/١.

١٧٩ الذهبى، تذكرة الحفاظ، ٥٦١/٢؛ البغدادى، ايضاح المكنون، ٤٨١/٢.

١٨٠ الذهبى، همان جا.

١٨١ كاتب چلبى، ١٦٨٤/٢؛البغدادى، هديةالعارفين، ١٨/٢.

١٨٢ الذهبى، تذكرة الحفّاظ، ٥٩٧/٢. نيز نك: البغدادى، هديةالعارفين، ٥٠/١.

١٨٣ ابن حجر، تهذيب التهذيب، ١٦-١٥/٩.

١٨٤ الذهبى، ميزان الاعتدال، ٤٤٧/٣. درباره او نك: ابن ابى‌حاتم، ١٨٧/٢/٣؛ الذهبى، تذكرة الحفّاظ، ٥٨١/٢.

١٨٥ درباره اوصاف اين نسخه و گواهيهاى سماع محدّثان نك: الطرسوسى، مسند عبدالله بن عمر، تحقيق احمد راتب عرموش، صص ١٦-١١.

١٨٦ نك: پيشين، ص ١٩ ، ٤٩.

١٨٧ الزركلى، ١٠٨/٤؛ مديرشانه‌چى، علم الحديث، ص ٢٠.

١٨٨ نك: الطرسوسى، پيشين، ص ١٣ (تصوير صفحه آغاز دستنوشته مورد نظر).

۱۸۹ الالبانی، ص ۱۳۲؛ سزگین، ۲۸۹/۱/۱.

۱۹۰ الذهبی، تذکرة ا لحفاظ، ۵۹٤/۲.

۱۹۱ الالبانی، ص ۲۱ ، ۱۸۵؛ سزگین، ۲۹۰/۱/۱.

۱۹۲ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٦۳۰-٦۲۹/۲؛ نیز نك: ابن ابی یعلی، طبقات الحنابله، ۱۲۰/۱.

۱۹۳ عجاج الخطیب، اصول الحدیث، صص ٤۰٤-٤۰۳.

۱۹٤ یاقوت الحموی، معجم‌الادبا، ۳٦۸/۲؛ کاتب چلبی، ۱٦۷۹/۲؛ قس : صبحی الصالح، علوم الحدیث، ص ۳۰۵.

۱۹۵ سزگین، ۲۹۷/۱/۱.

۱۹٦ الزرکلی، ۱۱۹/٤.

۱۹۷ تذکرة الحفاظ ، ۵٦۹/۲.

۱۹۸ البغدادی، ایضاح المکنون، ٤۸۲/۲؛ همو، هدیة العارفین، ٦۵۱/۱.

۱۹۹ تذکرة الحفّاظ، ٦۲۲-٦۲۱/۲.

۲۰۰ الخطیب البغدادی، ۲۸٤/٦؛ الذهبی، پیشین، ٦۲۵/۲؛ الزرکلی، ۳۱۰/۱.

۲۰۱ هدیة العارفین، ۲۰۸-۲۰۷/۱.

۲۰۲ الذهبی، میزان الاعتدال، ٤٤۲/۱؛ همو، تذکرة الحفاظ ، ٦۲۰/۲؛ کاتب چلبی، ۱٦۷۸/۲، ۱٦۸۲، ۱٦۸۵.

۲۰۳ الخطیب البغدادی، ۲۱۹-۲۱۸/۸؛ الذهبی، میزان الاعتدال، همان جا؛ همو، تذکرةالحفّاظ ، همان جا.

۲۰٤ المطالب العالیه، ٤-۳/۱.

۲۰۵ القول المسدّد، ص ۱۲ . نیز نك: سزگین، ۳۱۱/۱/۱.

۲۰٦ کاتب چلبی، ٦/۱.

۲۰۷ السیوطی، جامع الاحادیث، ۸-٦/۱ و ۱٤-۱۳.

۲۰۸ سزگین، ۳۱۱/۱/۱.

۲۰۹ الالبانی، ص ۲۵۱؛ سزگین، همان جا.

۲۱۰ ابونعیم، ذکر اخبار اصبهان، ۲۱۲/۱.

۲۱۱ کاتب چلبی، ۱٦۷۹/۲.

۲۱۲ الالبانی، ص ۳۵۸؛ سزگین، ۳۱۲/۱/۱.

۲۱۳ ابن ابی‌حاتم، ۱۹٦/۱/۳؛ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٦۲۳-٦۲۲/۲؛ قس: همو، میزان الاعتدال، ۱٤۳/۳.

۲۱٤ کاتب چلبی، ۱٦۸٥/۲؛ البغدادی، هدیة العارفین، ٦۷٤/۱.

۲۱٥ سزگین، ۳۱٤/۱/۱.

۲۱٦ ابونعیم، ذکر اخبار اصبهان، ۱۰۰/۱؛ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٦٤۱-٦٤۰/۲.

۲۱۷ کاتب چلبی، ۱٦۷۸/۲.

۲۱۸ الالبانی، ص ۱۸.

۲۱۹ البغدادی، هدیة العارفین، ٥۲/۱.

۲۲۰ الذهبی، تذکرة الحفّاظ ، ٥۹۷-٥۹٦/۲.

۲۲۱ الالبانی، ص ۲۳۱.

۲۲۲ الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ٦۸۱-٦۸۰/۲.

۲۲۳ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱۷۹/۱.

۲۲٤ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٦۷۹/۲؛ قس: کاتب چلبی ، ۱٦۸٤/۲.

۲۲٥ سزگین، ۲۳۳-۲۳۲/۳/۱.

۲۲٦ الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ٦۷٥/۲؛ نیز نك: البغدادی، هدیةالعارفین، ۲٤٦/۱.

۲۲۷ ابونعیم، ذکر اخبار اصبهان، ۱۱۲/۲؛ الذهبی، پیشین، ٦۹۰/۲؛ البغدادی، پیشین، ٥۱۳/۱.

۲۲۸ ابن الندیم، الفهرست، ص ۲۸۸. در آن جا درباره شهرت او به کَجِّی آمده که ابومسلم در بصره خانه‌ای از گچ و آجر ساخت و به هنگام ساختن پیوسته به کارگران می‌گفت: گچ‌گچ؛ یعنی گچ به کار ببرید و این گفته براو مانده کجّی [عربی شده گچی] نامیده شد. امّا در منابع دیگر او را منسوب به جایی به نام «زیر کَجّ» در خوزستان یا کَشْ در ماوراء النهر پنداشته‌اند. نك: یاقوت الحموی، معجم‌البلدان، ٤۳۸/٤، ٤٦۲.

۲۲۹ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٦۲۱-٦۲۰/۲.

۲۳۰ ابن الندیم، ص ۲۹۲ و ترجمه فارسی آن، ص ٤۲۷.

بخش سوم

آشنایی اجمالی با مسندهایی که به مؤلّفان خود منسوبند (۲)

٦۰- مسند ابی بکر الصدّیق تالیف ابوبکر احمدبن علی‌بن سعید اموی مروزی (د. ۲۹۲ ق / ۹۰٥ م).

وی از موالی بنی امیّه است. از همین رو به او اموی گویند. اصل او از مرو بوده؛ امّا بعدها به بغداد انتقال یافته‌است.

استادان و شیوخ روایتی مروزی در مسند یاد شده، از پنجاه‌تن فزون هستند. نام‌آورترین آنان عبارتند از: احمدبن حنبل، یحیی بن معین‌وعلی‌بن مدینی. شاگردان و راویان او نیز بسیارند. نسایی، طَبَرانی و ابوعوانه اسفراینی از جمله راویان او به شمار می‌آیند. رجال‌شناسان اهل سنّت او را حافظ و محدّثی قابل اعتماد می‌دانند. (۱)

این مجموعه بر پایه دستنوشته‌ای کهن به صورتی آراسته و زیبا و با حروفی مُعْرَب و مشکول به کوشش «شعیب ارناؤوط» همراه با توضیحاتی در پاورقی منتشر شده. دستنوشته مزبور در کتابخانه ظاهریه نگهداری می‌شود. (۲)

این کتاب حاوی ۱٤۰ حدیث است که صحابه و تابعان از طریق ابوبکر روایت کرده‌اند. برای مقایسه خوب است بدانیم که مرویات ابوبکر در مسند احمد بر ۸۱ حدیث بالغ می‌گردد. بنابراین، کتاب مزبور نسبت به مرویات ابوبکر از مسند احمد فراگیرتر است. مروزی احادیث هر صحابی یا تابعی را جدا ساخته و زیر عنوان مخصوصی آورده‌است. مثلاً می‌گوید: روایت عمربن خطاب از ابوبکر، روایت عثمان از ابوبکر. تقریباً می‌توان گفت: وی ابتدا روایات صحابه از ابوبکر و سپس احادیث تابعان را از وی می‌آورد. صحابه و تابعانی که احادیث کتاب مورد بحث از طریق آنان از ابوبکر روایت شده، به ترتیب عبارتند از:

الف- صحابه: عمربن خطاب، عثمان، امیرالمومنین علی‌بن‌ابی‌طالب (ع)، ابووائل، حذیفة بن الیمان، عبداللّه بن عمر، عبداللّه‌بن عباس، عایشه، زیدبن‌ثابت، رِفاعة‌بن رافع، کعب‌بن مالك، زید بن ارقم، ابوهریره، عمرو بن حُرَیْث، عبداللّه بن عمرو، براء بن عازب، ابوبَرْزَه و ابوکَبْشَه، انس بن مالك، ابوطُفَیل، ابن اَبْزی، ابورافع، ابوامامة، رافع و مِسْوَربن مَخْرَمَة.

ب - تابعان: قیس بن ابی‌حازم، اوسط بن اسماعیل، یحیی بن جَعْدَة، مُرَّةُ الطَیِّب، محمّد بن ابی‌بکر، عُقْبَه‌بن حارث، ابن ابی عَتیق، ابوبکر بن زُهیر، ابواسماء، اسماء دختر ابوبکر، ابن یربوع، مولای ابوبکر، عبداللّه بن ابی هُذَیل، قَبِیصَة بن ذُؤَیْب، ابن‌ابی‌لیلی، ثابت حَجّاج، علی بن ابی‌کثیر، سلیم بن عامر، ابورجاء، زیدبن یُثَیْع، یزید بن ابی‌سفیان، حسّان بن مخارق، ابوالعالیه ریاحی، عبداللّه بن زبیر، وحشی و انس بن‌مالك.

هدف مولّف از فراهم آوردن این کتاب، استقصاء مرویات ابوبکر بوده تا پژوهندگان به آسانترین راه وبا صرف کمترین وقت به مرویات او دست یابند. از همین رو خود را محدود به نقل احادیث صحیح الاِسناد نکرده؛ بلکه صحیح وغیر صحیح را در کتاب خودش آورده‌است. با توجّه به همین نکته، مصحح در زیرنویس‌ها درجه هر حدیث را از حیث صحّت، حُسْن و ضعف بیان می‌کند. (۳)

مروزی جز مسند یاد شده، آثار دیگری هم دارد که برخی از آنها هم‌اکنون موجود است. (٤) در میان آثار او از مسند عثمان و مسند عایشه نیز یاد می‌کنند (٥) که گویا تاکنون یافت نشده‌است.

٦۱- المسند الکبیر المعلَّل اثر ابوبکر احمدبن عمرو بصری بَزّار (٦) (د. ۲۹۲ق/ ۹۰٥ م).

وی اصل ونسبش از بصره است. امّا به بغداد آمده و در خزان عمرش برای پراکندن دانش خود به اصفهان و شام رفته و در رمله فلسطین درگذشته‌است. (۷) رجال‌شناسان اهل سنّت در عین حال که او را ثقه خوانده‌اند، برآنند که چون با تکیه بر حافظه حدیث نقل می‌کرده، در متن و اِسناد احادیث لغزشهای بسیاری مرتکب شده‌است. (۸) گویند بزّار دو مسند داشته: یکی‌کبیرِ معلّل که آن را البحر

الزاخر یا البحرالزخّار هم خوانند. (۹) او در این مسند در پاره‌ای از موارد درباره تفرّد راویان سخن گفته و تلاش کرده تا احادیث صحیح را از ناصحیح باز شناساند. دیگری صغیر که از این روشنگریها تهی است. (۱۰) از مسند بزّار دستنوشته هایی در کتابخانه های استانبول، قاهره، رباط و حیدرآباد یافت شده‌است. (۱۱) بنابر حکایت «شاه عبدالعزیز» در کتاب بستان المحدّثین، مسند بزّار با احادیث عشره مبشَّره آغاز می‌شود. (۱۲) گفتنی است که ابوالحسن هَیْثَمی در کتاب مجمع الزوائد، زواید مسند بزّار بر صحاح ششگانه و مسند احمد را آورده و ابن حجر عسقلانی این احادیث را از کتاب استادش جدا ساخته و آن را زوائد مسند البزّار علی مسند احمد و کتب السنّه نامیده‌است. (۱۳) گزیده ابن حجر درحاشیه پاره‌ای از دستنوشته های مسند بزّار نقش بسته است. (١٤) گویند: زواید بزّار بر ۳٦۹۸ حدیث بالغ می‌گردد. (۱۵)

٦۲- المسند از محدّث و فقیه شافعی ابوعبداللّه محمد بن نصرمروزی

(د .۲۹٤ ق/ ۹۰٦ م).

پدر وی از مردم مرو بود؛ امّا خودش در بغداد به دنیا آمد و در نیشابور بزرگ شد. در طلب دانش به عراق، حجاز، شام و مصر سفر کرد. گویند: در سفر حج در مدینه مذهب شافعی را برگزید و در مصربادست پروردگان او آشنا شد. در سالهای پایانی عمرش به سمرقند کوچید و در آن جا اقامت گزید. مروزی از نگاه همفکرانش محدّثی چیره دست و ثقه به شمار می‌آید. (١٦) وی جز مسند، آثار دیگری هم داشته است. از مسند او دستنوشته‌ای مشتمل بر ۲۷۹ برگ در قاهره یافت شده‌است. (۱۷)

٦۳- المسند الکبیر اثر ابواسحاق ابراهیم بن مَعْقِل نَسَفی (۱۸) (د . ۲۹۵ ق/ ۹۰۸ م).

ابراهیم محدّث، قاضی و عالِمِ نسف بود. ذهبی او را با واژه هایی چون فقیه، حافظ ، عفیف و آگاه به اختلاف عالمان ستوده است. نسفی تفسیری هم بر قرآن نگاشته است. (۱۹) از مسند او گویا تاکنون نسخه‌ای به دست نیامده باشد.

٦٤- المسند اثر ابو یعقوب اسحاق بن ابراهیم وَرْدُولی جرجانی عصّار (د .۲۹۵ ق / ۹۰۸ م).

وی به «وَرْدُول» از روستاهای جرجان منسوب است. ذهبی او را حافظ ، ثقه و راستگو خوانده‌ا ست. (۲۰) از سرنوشت مسند او اطلاّعی در دست نیست.

٦۵- المسند اثر ابوالولید محمّدبن عبدالله ازرقی (۲۱) (د . ۲۹۷ ق/ ۹۱۰ م).

درباره این مسند و مؤلّفش آگاهی بیشتری به دست نیامد.

٦٦- المسند اثر ابو جعفر محمّد بن عبدالله بن سلیمان حضرمی کوفی مشهور به «مُطَیَّن» (د . ۲۹۷ ق / ۹۱۰ م).

طبرانی و ابوبکر اسماعیلی و دیگران از او روایت می‌کنند. او را محدثی بزرگ و قابل اعتماد می‌دانند. مُطَیَّن جز مسندْ آثار دیگری هم داشته است. (۲۲) امروزه از مسند او نشانی در دست نیست.

٦۷- المسند از ابوجعفر احمدبن علی اصفهانی معروف به «ابن جارود» (د . ۲۹۹ ق / ۹۱۱ م).

ابونعیم او را در حدیث علاّمه، استوار و صحیح الکتابه خوانده است. (۲۳) از مسند او تاکنون نسخه‌ای شناخته نشده است.

٦٨- المسند از ابواسحاق ابراهیم بن یوسف رازی هِسِنجانی (د .٣٠١ ق/ ٩١٣ م).

این محدّث به «هسنجان»، یکی از روستاهای ری منسوب است. وی را ثقه و مأمون دانسته‌اند. گویند: مسند او از صد جزء افزون بوده؛ (٢٤) امّا تاکنون نسخه‌ای از آن به دست نیامده‌است.

٦٩- المسند از ابومحمّد عبداللَّه بن محمّد بربری بغدادی معروف به «ابن‌ناجیه» (د.٣٠١ ق/٩١٤م).

وی را ثقه شمرده‌اند. از ابن عبدالبر قرطبی که مسند او را دیده، نقل کرده‌اند که آن کتاب در ١٣٢ جزء بوده‌است. (٢٥) ابن خیر اشبیلی نیز مسند او را همین مقدار می‌داند. از فهرست ابن خیر بر می‌آید که مسند ابن ناجیه، در سده ششم در اندلس کم و بیش رواج داشته است. (٢٦) گویا از این مسند امروزه جز نام اثری در دست نباشد.

٧٠- مسند علی اثر ابوعبدالرحمن‌احمدبن‌علی‌بن شُعَیْب نسایی (٢٧) (د.٣٠٣ ق / ٩١٥ م) ،

صاحب کتاب السنن یا المجتبی یکی از صحاح ششگانه معروف اهل سنّت. نسایی در خراسان، عراق، حجاز، مصر، شام و جزیره از استادان بسیاری حدیث شنید و دراین عرصه به مقام استادی رسید. معروف است که پیروان بنی امیّه نسایی را به خاطر طرفداریش از علی (ع) شکنجه داده و کشته‌اند. (٢٨) از همین رو برخی او را شهید می‌خوانند. (٢٩) محدّثان در مقام تخریج حدیث از این مسند با رمز «عس» به آن اشاره می‌کنند. (٣٠) از مسند علی گویا تاکنون نسخه‌ای شناخته نشده باشد.

٧١- المسند الکبیر اثر ابو العبّاس حسن بن سفیان بن عامر شیبانی نَسَوی (٣١) (د . ٣٠٣ ق / ٩١٦ م).

وی یکی از محدّثان بلندآوازه است. رجال شناسان اهل سنّت جملگی او را ثقه می‌دانند. (٣٢) حسن جز مسند، کتابی هم به نام اربعین دارد که نسخه هایی از آن هم‌اکنون موجود است. (٣٣) افزون بر آن، وی راوی پاره‌ای از آثار محدّثان پیش از خود نیز هست. چنانکه پاره هایی از مسند منسوب به ابن مبارك به روایت این محدّث در کتابخانه ظاهریه شناخته شده‌است. (٣٤) از مسند حسن بن سفیان گویا تاکنون نسخه‌ای به دست نیامده باشد؛ امّا ابن حجر عسقلانی بخشهایی از آن را در اختیار داشته (٣٥) و در کتاب الاصابه مطالب بسیاری از آن برگرفته است. (٣٦)

٧٢- المسند از ابو یعقوب اسحاق بن ابراهیم بن نصر نیشابوری معروف به «بُشتی» (زنده به سال ٣٠٣ ق / ٩١٦ م). (٣٧)

از این مسند جز نام اثری در دست نیست.

٧٣- المسند از ابو محمّد عبداللَّه بن محمّد قرشی نیشابوری معروف به «ابن‌شیرویه» (٣٨) (د . ٣٠٥ ق/ ٩١٧ م).

ابن شیرویه از نگاه رجال‌شناسان اهل سنّت محدّثی‌ثقه شمرده می‌شود. (٣٩) از مسند او نسخه‌ای شناخته نشده‌است.

٧٤- المسند اثر ابومحمّد عبدالرحمن بن حسن بن موسی معروف به «ضرّاب» (د. ٣٠٧ ق / ٩١٩ م).

ابونعیم او را از محدّثان بزرگ و ثقه شمرده که در کوفه و بغداد و واسط احادیث بسیار نوشته است. (٤٠) از سرنوشت مسند او آگاهی نداریم.

٧٥- المسند از ابومحمّد اسحاق بن ابراهیم بن اسماعیل بُسْتی (٤١) (د . ٣٠٧ ق/ ٩١٩ م)

.

بُستی محدّثی رحّال بوده است. (٤٢) از مسند او نشانی در دست نیست.

٧٦- المسند اثر ابوبکر محمّد بن هارون رویانی (د . ٣٠٧ ق / ٩١٩ م).

رویانی هم محدّث بوده وهم فقیه. او روزگاری دراز در مصر می‌زیسته. (٤٣) ابن حجر عسقلانی بخشهایی از مسند او را در اختیار داشته (٤٤) و در کتاب الاصابه مطالبی را از آن برگرفته است. (٤٥) امروزه دستنوشته بخشهایی از مسند رویانی در کتابخانه ظاهریّه وجود دارد. همچنین گزیده‌ای از این مسند زیرنام المنتقی من المسند در آن کتابخانه نگهداری می‌شود. (٤٦)

٧٧- المسند الکبیراثر ابویَعْلی احمدبن علی تَمیمی مَوْصِلی (د. ٣٠٧ ق / ٩١٩ م).

٧٨- المسند الصغیر از محدّث پیشگفته،

درباره این دو مسند در دنباله این نوشتار به گونه‌ای گسترده سخن خواهیم گفت.

٧٩- المسند (٤٧) یا المسند الکبیر (٤٨) یا المسند المعلَّل (٤٩) اثر ابوالعبّاس ولید بن أَبان اصفهانی (د. ٣١٠ ق/ ٩٢٢ م).

وی یکی از رحّالان بود. جز مسند تفسیری هم بر قرآن نگاشته است. (٥٠) از سرنوشت مسند او خبری در دست نیست.

٨٠- تهذیب الاثار و تفصیل معانی الثابتِ مِنَ الاَخبار اثر ابوجعفر محمّد بن جریر طبری (٣١٠ ق / ٩٢٣ م)

مفّسر و تاریخ نگار بلند آوازه ایرانی. طبری عرصه دانشهای گوناگون از قبیل تفسیر، تاریخ، حدیث، نحو، اخلاق، ریاضیات و پزشکی را در نوردیده و در بیشتر این زمینه ها آثاری از خویش برجای نهاده. او در آغاز کار شافعی مذهب بود؛ امّا پس از گسترش دامنه مطالعاتش، مکتب فقهی ویژه‌ای را بنیاد نهاد که بعدها «جریریه» خوانده شد. آوازه طبری بیشتر به خاطر دو کتاب تفسیر و تاریخ اوست. (٥١) هر چند که او دراین دو عرصه بنیانگذار نبوده‌است. امّا تهذیب الاثار او مجموعه ناتمامی است که مسندهای عشره مبشَّره و اهل بیت و بخشی از مسند ابن عبّاس را در آن فراهم آورده و پیش از آنکه آن را به سرانجام رساند، در گذشته است. دراین کتاب که در نوع خود بی‌نظیر است، هر حدیث مسندی همراه شده با انبوهی از روایات مرسل، موقوف، مقطوع و منقطع. وی از رهگذر این کار، درستی آن حدیث را اثبات و کاستیهایش را تدارك می‌کند و طرق آن را بیان می‌دارد وسپس پیامدهای فقهی و اخلاقی آن را روشن می‌سازد واختلاف دانشمندان و دلایل هر یك را گزارش می‌کند و واژه های نامأنوس آ ن را شرح می‌دهد. (٥٢) به نظر می‌رسد اگر این کتاب به پایان می‌رسید، به دانشنامه بزرگی در موضوع خود بدل می‌گشت.

درباره سرنوشت تهذیب الآثار، باید دانست که بخشهایی از آن در برخی از کتابخانه های استانبول یافت شده‌است. (٥٣) گفتنی است که در برخی نوشته ها از مسندفاطمه (ع) تالیف محمّد بن جریر طبری نام برده‌اند. (٥٤) نگارنده احتمال می‌دهد، مسند فاطمه (ع) پاره‌ای از همین تهذیب الاثار باشد؛ نه یك اثر مستقل و علی‌حدّه. همچنین بعید به نظر نمی‌رسد که مسند فاطمه‌از همنام وی؛ یعنی «ابن جریر امامی» باشد.

٨١- الجامع المسند از ابو حفص عمربن محمّد بن بُجَیْر هَمَدانی سمرقندی بُجَیری (د . ٣١١ ق / ٩٢٣ م).

او یکی از محدّثان ماوراء النهر است که به خاطر کتاب الجامع الصحیح و تفسیر خود تا اندازه‌ای معروف گشته‌است. ذهبی او را صدوق (راستگو) می‌خواند. (۵۵) از الجامع المسند و ویژگیهایش چندان آگاهیی در اختیار نداریم. همین مقدار می‌دانیم که گفته‌اند: نسخه‌ای از آن در کتابخانه ظاهریه وجود دارد. (٥٦)

۸۲- المسند الکبیر از ابوقریش محمّد بن جمعه قُهِسْتانی اصم (د . ۳۱۳ ق / ۹۲۵ م).

خطیب بغدادی او را ضابط ، حافظ ، متقن، پرسفر و کثیر السّماع خوانده است. (۵۷) ابو قریش آثار دیگری هم داشته است. (۵۸) از این مسند جزنامْ اثری در دست نیست.

۸۳- المسند از ابو محمّد عبداللَّه بن زیدان بن برید بجلی کوفی (د . ۳۱۳ ق / ۹۲۵ م).

از این مسند گزیده‌ای زیر نام مِنْ مسند ابن زیدان به خط خوش و خوانای عبدالغنی مَقْدِسی در کتابخانه ظاهریه وجود دارد. این گزیده توسّط احمدبن محمّد سِلَفی اصفهانی (د. ٥٧٦ ق) فراهم آمده است. (۵۹)

۸٤- المسند از ابوعبداللَّه محمّد بن عقیل بلخی (د . ۳۱٦ ق / ۹۲۸ م).

وی عالم و محدّث شهر بلخ در زمان خود بود. او آثار دیگری هم دارد. از جمله کتابی در تاریخ بلخ نگاشته است. (٦۰) از مسند او گویا نسخه‌ای شناخته نشده باشد.

۸۵- المسنداثر ابوبکر عبداللَّه بن ابی داوود سلیمان بن اشعث اَزْدیِ سَجِستانی (٦۱) (د . ۳۱٦ ق / ۹۲۹ م).

وی صاحب کتاب معروف المصاحف و فرزند محدّث بلند آوازه ابو داوود سجستانی است. گفته‌اند: از آن‌جا که تیزهوش بود، از ده سالگی به تشویق پدرش شنیدن حدیث را آغاز کرد. (٦۲) آنگاه پدرش او را با خود به سفر برد تا خاور و باختر را بگردد و از محدّثان بزرگ عصر خود حدیث بشنود. (٦۳) وی سرانجام در بغداد سکونت گزید. گویند: ابن ابی‌داوود بیش از پدرش حدیث در سینه داشت. (٦٤) افزون برآن، وی بر تفسیر و قرائت قرآن هم آگاه بود. (٦۵) رجال‌شناسان اهل سنّت درباره پسر ابو داوود هم سخن نیستند. دارقطنی او را ثقه؛ امّا پرخطا دانسته. پدرش او را دروغگو خوانده و بسیاری داوری پدرش را درباره او پسندیده‌اند، امّا ذهبی این سخن ابو داوود را تأویل می‌کند و می‌گوید: «مقصود این است که او در سخن خود دروغگوست نه در حدیث نبوی (ص)» و سرانجام نتیجه می‌گیرد که ابن ابی داوود حافظی ثقه است. (٦٦) درباره مسند او گفتنی است که گویا تاکنون نسخه‌شناسان نسخه‌ای کامل از مسند او را نیافته باشند. امّا پاره‌ای از مسند او زیر نام مسند عایشه در کتابخانه ظاهریه یافت شده‌است. (٦۷) همچنین باید افزود، ابن حجر در کتاب الاصابه از کتابی از ابن ابی داوود به نام مسند الانصار نام می‌برد. (٦۸) احتمال دارد مسند الانصار هم بخشی از همان مسند او باشد.

۸٦- المسند اثر ابوالقاسم عبدالله بن محمّد بن عبدالعزیز بغوی معروف به «ابن‌بنت منیع» (٦۹) (د . ۳۱۷ ق/ ۹۲۹ م).

وی از بیش از سیصد تن استاد حدیث شنیده. احمدبن حنبل و علی‌بن مدینی نام‌آورترین استادان او هستند. قطیعی، ابن شاهین و دارقطنی از او روایت کرده‌اند. خطیب بغدادی او را ثقه، استوار، پر روایت، فهیم و آگاه (۷۰) شمرده و دارقطنی وی را ثقه، استوار و کم لغزش خوانده است. در عین حال، برخی براو خرده گرفته و حتّی او را به دزدی حدیث متهّم کرده‌اند. امّا ذهبی سخن خرده گیرندگان را نمی‌پذیرد و می‌گوید: این مرد بی‌گفتگو ثقه و سزاوار اعتماد است. (۷۱) درباره مسند ابن بنت منیع

آگاهی چندانی در اختیار ما نیست. تنها یك مجموعه کوچك زیر نام مسند الحِبّ بن الحِبّ اسامة بن زید در کتابخانه ظاهریه یافت شده که به این محدّث منسوب است. (۷۲) چنانچه این نسبت درست باشد، شاید بتوان این مجموعه را پاره‌ای از همان مسند او دانست. گفتنی است که سزگین این نسخه را به کس دیگری به نام «ابوالقاسم یزید بن بنت احمد بن منیع» نسبت داده؛ امّا به نظر می‌رسد دراین کار دچار لغزش شده باشد. (۷۳)

۸۷- المسند از ابو محمّد یحیی بن محمّد بن صاعِد هاشمی بغدادی معروف به «ابن صاعد» (٧٤) (د . ۳۱۸ ق / ۹۳۰ م).

وی یکی ا ز محدّثان معروف بغداد است. دارقطنی او را ثقه، استوار و حافظ دانسته و از او حدیث نقل کرده‌است. برخی او را در فهم و حفظ حدیث از ابن ابی‌داوود برتر دانسته‌اند. (۷۵) در کتابخانه ظاهریه مجموعه حدیثی از ابن صاعد وجود دارد زیر نام مسند ابی بکر الصّدیق. (٧٦) احتمالاً این همان مسند او یا بخشی از آن باشد.

۸۸- المسند اثر ابوعمر محمدبن یوسف مالکی (د . ۳۲۰ ق / ۹۳۲ م).

ابوعمر سالها در بغداد و اطراف آن عهده‌دار قضاوت بود. وی یکی از آگاهان به حدیث است که مسند بزرگی تالیف کرده و بیشتر آن را بر مردم خوانده است. گویند: او در خردمندی و بردباری زبانزد مردمان بوده‌است. (۷۷) از مسند او تاکنون نسخه‌ای شناخته نشده‌است.

۸۹- المسند منسوب به ابوالعبّاس محمدبن عبدالرحمن دغولی شافعی (۷۸) (د .۳۲۵ ق / ۹۳۷ م).

دغولی از مردم سرخس و یکی از فقیهان و حافظان حدیث در خراسان بوده است. (۷۹) از سرنوشت مسند او نشانی دردست نیست.

۹۰- المسند از ابو محمّد عبدالرّحمن بن ابی حاتم محمدبن ادریس تمیمی حنظلی رازی (د . ۳۲۷ ق/ ۹۳۸ م)

.

ابن ابی حاتم یکی از محدّثان و رجال‌شناسان بلندآوازه است. پدرش که خود مردی دانشمند بود، او را به همراه خویش به سفرهای علمی برد و در نتیجه توانست از حدیث شناسان بزرگ‌و کهنسال، حدیث بشنود. او دانش جرح و تعدیل را از پدرش و ابوزرعه رازی فرا گرفت. افزون برآن، او به فقه و قراآت هم آگاه بود. (۸۰) ابن ابی حاتم آثار بسیاری دارد. نام‌آورترین کتاب او الجرح‌والتعدیل است که آن را بر اساس التاریخ الکبیر بخاری نوشته و لغزشهای او را روشن ساخته است. (۸۱) از مسند او که مجموعه بزرگی در حدود هزار جزء ب (۸۲)وده، (۸۳) گویا نسخه‌ای به دست نیامده باشد.

۹۱- المسند از ابوعبداللّٰه محمّد بن مَخْلَد دُورِی عطّار (٨٤) (د . ۳۳۱ ق / ۹٤۳ م).

ابن مخلد در بغداد می‌زیسته. دارقطنی و خطیب بغدادی دیانت، مقام علمی، وثاقت و سخت‌کوشی او را در طلب‌دانش گواهی کرده‌اند. (۸۵) به وی آثار متعددّی را نسبت می‌دهند. پاره‌ای از این آثار به صورت دستنوشته در گوشه و کنار گیتی یافت می‌شود. (٨٦) امّا از مسند او که کتاب بزرگی هم بوده، (۸۷) نشانی به دست نیامده است.

۹۲- المسند الکبیر اثر ابوسعید هیثم بن کُلَیْب چاچی (۸۸) (د . ۳۳۵ ق / ۹٤٦ م).

ریشه و تبار هیثم از مرو بود؛ امّا به بخارا کوچید و در سمرقند در گذشت. (۸۹) درباره سرنوشت مسندش باید دانست، ابن حجر بخشی از آن را در اختیار د (۹۰)اشته (۹۱) و بخشهای چشمگیری از آن نیز به خط حافظ ضیاء الدین مَقْدِسی یافت شده و در کتابخانه ظاهریه نگهداری می‌شود. (۹۲)

۹۳- المسنداثر ابوالحسن علی‌بن محمّد نیشابوری معروف به «ابن حَمْشَاد» (د . ۳۳۸ ق / ۹۵۰ م).

وی یکی از محدّثان صاحب تألیف است. گویند: مسند او در چهار صد جزء بوده؛ (۹۳) امّا گویا از آن نسخه‌ای یافت نشده باشد.

۹٤- المسند از ابوالحسن احمدبن عبید بصری صفّار (د . ۳٤۱ ق/ ۹۵۲ م).

دارقطنی او را ثقه می‌داند و از او روایت می‌کند. وی یك کتاب سنن هم داشته. ابوبکر بیهقی در سنن خود از آن کتاب بسیار نقل می‌کند. (۹٤) از سرنوشت مسند او آگاهیی در اختیار مانیست.

۹۵- مسند عمر بن خَطّاب از ابوبکر احمد بن سلمان (یا سلیمان) بغدادی معروف به «نَجّاد حنبلی» (۹۵) (د . ۳٤۸ ق / ۹۵۹ م).

نجّاد از ابو داوود سجستانی و دیگران حدیث نقل می‌کند و متقابلاً دار قطنی، حاکم نیشابوری، ابوبکر قطیعی، ابن‌منده و ابن شاهین از او روایت کرده‌اند. او از نگاه همفکرانش محدّثی راستگو و قابل اعتماد به شمار می‌آید. گویند: کتاب بزرگ و مرتّبی درباره سنن و کتابهایی دیگر در فقه تالیف کرده‌است. (۹٦) از مسند یاد شده نسخه‌ای در کتابخانه ظاهریه وجود دارد. (۹۷)

۹٦- المسند الکبیر (۹۸) یا مسند المُقلّین (۹۹) از ابومحمّد دَعْلَج بن احمدبن دعلج بغدادی سجستانی (د . ۳۵۱ ق/ ۹٦۲ م).

وی در خراسان، ری، بغداد، بصره، کوفه، مکّه و دیگر شهرها به شنیدن حدیث پرداخت. مدّتی مجاور خانه خدا شد و پس از آن در بغداد سکونت گزید. دعلج ثروتمند و سخیّ بود و همواره از ثروت خویش بر محدّثان و دانشمندان بذل و بخشش می‌کرد. وی را در دانش اندوزی و روایت حدیث به دریایی همانند کرده‌اند. دار قطنی و حاکم و دیگران از او حدیث نقل می‌کنند. گویند: دارقطنی دستیاروی در تألیف این مسند بوده‌است. (۱۰۰) در برخی از منابع متأخّر آمده: «دعلج معتزلی بود و بر وفق مذهب امام ابو حنیفه فتوا می‌داد». (۱۰۱) ولی داوری درباره این گفته به بررسی بیشتری نیاز دارد. برخی معتقدند مسند کبیر و مسند مقلّین دو اثر جداگانه بوده؛ (۱۰۲) امّا نگارنده احتمال می‌دهد مسند مقلّین پاره‌ای از همان مسند کبیر او باشد. از مسند المقلّین گزیده‌ای در کتابخانه ظاهریه وجود دارد. (۱۰۳) گفتنی است که مقصود از مسند المقلّین مسند آن دسته از اصحابی است که روایت آنان از پیامبر (ص) اندك است.

۹۷- المسند اثر ابو اسحاق ابراهیم بن محمّد معروف به «ابن عُماره» (د . ۳۵۳ ق / ۹٦٤ م).

وی از مردم اصفهان بود. ابونعیم او را در حفظ یگانه زمانش دانسته واز او روایت می‌کند. (۱۰٤) از مسند او نسخه‌ای شناخته نشده‌است.

۹۸- مسند رامهرمزی،

کاتب چلبی تنها از این مسند نام برده و شرحی برآن نیفزوده است. (۱۰۵) نگارنده احتمال می‌دهد، این مسند اثر ابومحمّد حسن بن عبدالرّحمن بن خلاّد رامهرمزی (در گذشته در حدود ۳٦۰ ق / ۹۷۰ م)

باشد. وی محدّث، ادیب و قاضی بود. معروف است که او نخستین کسی است که مسایل مصطلح الحدیث را در یك کتاب به نام المحدّث الفاصل بین الراوی و الواعی فراهم آورد. (۱۰٦)

۹۹- مسند الشامیین از ابوالقاسم سلیمان بن احمد لَخْمی طَبَرانی (د . ۳٦۰ ق/ ۹۷۱ م).

طَبَرانی محدّثی پر تالیف و بلند آوازه است. او در خلال مسافرتهای علمی‌اش که نزدیك به سی‌سال به درازا کشید، از بیش از هزار استاد حدیث شنید. طبرانی در سال ۲۹۰ ق. برای دومین بار که به اصفهان آمد، در همان جا اقامت گزید و در همان جا درگذشت. (۱۰۷) افراد بسیاری از او روایت کرده‌اند. در میان راویان او نام چند تن از استادانش نیز به چشم می‌خورد. (۱۰۸) شهرت طبرانی بیشتر به خاطر معجم‌های سه‌گانه کبیر، اوسط و صغیرِ اوست. گفتنی است که کتاب المعجم‌الکبیراو نیز در واقع یك کتاب مسند است. برخی از دانشمندان در لابه‌لای نوشته های خود از مسند الشامیین او نام برده و بدان استناد کرده‌اند. (۱۰۹)

۱۰۰- مسند ابی هریره (۱۱۰) از محدّث پیشگفته

که جز نام آگاهی دیگری از آن در اختیار نداریم.

افزون بر آنچه گفته شد، ابن منده در ضمن بر شمردن آثار طبرانی از چند مسند دیگر از او نام برده که خود بیشتر آنها را ندیده است. آن مسندها عبارتند از: مسند العشره در ۳۰ جزء، مسند عائشه، مسند ابی‌ذر در دو جزء، مسند ابن‌جحاده، مسند عُمارةبن غزیّه و طلحة بن مصرف، مسندالعبادله که به گفته وی مجموعه بزرگی بوده و چند مسند دیگر. (۱۱۱)

۱۰۱- المسند از ابوبکر محمّد بن معاویه قرشی معروف به «ابن احمر» (در گذشته در حدود سال ۳٦۵ ق/ ۹۷۵ م).

ابن احمر محدّثی اندلسی و از تبارهشام‌بن عبدالملك اموی است. او شاگرد نسایی و نخستین کسی است که سنن او را به اندلس برد وآن را روایت کرد و در آن‌جا منتشر ساخت. ابن احمر را محدّثی ثقه، پر روایت و بزرگوار می‌دانند. (۱۱۲) در مسند ابن احمر از ۳۱۳ تن صحابی مرد و ٤۳ تن صحابی زن حدیث روایت شده. گویند: در این مسند ٤۰۳۳ حدیث مسند وجود دارد. از فهرست «ابن خیر» دانسته می‌شود که مسند ابن احمر در سده ششم در اندلس رواج داشته است. (۱۱۳)

۱۰۲- المسندالاکبر یا المسند الکبیر از ابوعلی حسین بن محمّد ماسَرْجِسِی نیشابوری (د . ۳٦۵ ق / ۹۷٦ م).

او زمان زیادی در مصر زیسته و آثار بسیاری فراهم ساخته است. گویند: مسند کبیر خود را که همراه با بیان بیماریها و کاستیهای احادیث بوده، در هزار و سیصد جزء تالیف کرده‌است. ذهبی گوید: به نظر من در اسلام مسندی بزرگتر از آن تالیف نشده. تنها مسندابی بکر در این مسند به خطّ مولّف، همراه با بیان علل و شواهدش مشتمل بر چند ده جزء بوده‌است. (۱۱٤) با این حال گویا تا کنون نسخه‌ای از آن شناخته نشده باشد!

۱۰۳- مسندالعَشَرَه‌از ابوبکر احمدبن جعفر بن حمدان قطیعی (۱۱۵) (د . ۳٦۸ ق/ ۹۷۹ م)

.

شهرت قطیعی بیشتر به خاطر روایت مسند و دیگر آثار احمدبن حنبل از عبدالله پسر احمد است.

بنابراین، چون به هنگام سخن درباره راویان مسند احمد از او سخن خواهیم گفت، در این جا درباره او چیزی نمی‌گوییم. ظاهراً دستنوشته بخشی از مسند العشرة در برخی کتابخانه های استانبول موجود باشد. (۱۱٦)

۱۰٤- المسند اثر ابوسعید حسین بن محمّد زعفرانی (د . ۳٦۹ ق/ ۹۸۰ م).

زعفرانی از مردم اصفهان است. ابو نعیم در کثرت حدیث او را بُنْدار آن شهر خوانده و آگاه واستوارش دانسته است. زعفرانی را جز مسند آثار دیگری نیز هست. (۱۱۷) از سرنوشت مسند او اطلاعی نداریم.

۱۰۵- مسند عمر (۱۱۸) از ابوبکر احمدبن ابراهیم اسماعیلی جرجانی (د . ۳۷۱ ق/ ۹۸۱ م).

اسماعیلی پیشوای شافعیان در شهر و سرزمین خویش بود. معاصرانش جملگی وی را یکی از محدّثان بزرگ روزگار خود می‌دانند. معروفترین اثر اسماعیلی مستخرجی است که بر صحیح بخاری نگاشته است. یکی از معاصران او افسوس می‌خورد که چرا محدّثِ زبردست و دانشمند و ژرف اندیشی چون او، خود را به کتاب بخاری مقیّد سازد وبه ویرایش و تنقیح آن قانع شود. (۱۱۹) از مسند یاد شده، گویا نسخه‌ای یافت نشده باشد.

۱۰٦- المسند از ابواسحاق ابراهیم بن نصر رازی (در گذشته در حدود ۳۸۵ ق/ ۹۹۵ م).

گویند: مؤلّفْ این مسند را در سی‌واند جزء فراهم آورده‌است. (۱۲۰) درباره این مسند و مولّفش بیش از این اطلاّعاتی به دست نیامد.

۱۰۷- المسند (۱۲۱) از ابوالفضل جعفربن فضل معروف به «ابن فرات» و «ابن حِنْزابَه» (د . ۳۹۱ ق / ۱۰۰۱ م).

وی از مردم بغداد است که به مصر رفته و از سوی اِخشیدیان مدّتی سمت وزارت داشته‌است. ابن حنزابه دولتمردی نیکوکار، دانشمند و دوستدار حدیث بوده‌است. گویند: چون وی آهنگ تالیف مسند کرد، دار قطنی به مصر رفت و در تالیف مسند او را یاری داد و از این راه پول بسیار به دست آورد. (۱۲۲) به گفته ذهبی، ابن طاهر مَقْدسی پاره هایی از مسند او را دیده است. (۱۲۳)

۱۰۸- المسند (۱۲٤) از ابوالحسین محمّدبن احمد غسّانی صیداوی معروف به «ابن‌جُمَیْع» (د .٤۰۲ ق/ ۱۰۱۲م).

وی برای کسب دانش و شنیدن حدیث شهرهای شام، عراق، مصر، حجاز و ایران را زیر پا نهاد. (۱۲۵) ابن جُمیع اثری دارد به نام معجم الشیوخ. او دراین معجم استادانی را که از آنان حدیث شنیده، نام می‌برد و شرح حال آنان را یاد می‌کند. گلدزیهر این معجم را همان مسند ابن جُمیع دانسته و این ظاهراً درست نباشد. (۱۲٦) چه اینکه در پاره‌ای از منابع، هم معجم و هم مسند را از آثار او دانسته‌اند. (۱۲۷) از مسند منسوب به «ابن جمیع» نشانی در دست نیست.

۱۰۹- مسند المُقِلّین من الامراء و السلاطین از ابوالقاسم تمّام بن محمّد رازی دمشقی (د . ٤۱٤ ق/ ۱۰۲۳ م).

وی از حدیث و احوال راویان آگاه و از نگاه رجال‌شناسان اهل سنّت محدّثی ثقه بود. (۱۲۸) تمّام در حدیث تألیفاتی دارد. از مسند المقلّینِ او دستنوشته هایی در دمشق، قاهره و چستربیتی وجود دارد.

پاورقی ها :

۱ الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ٦٦٣/٢؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٦٢/١؛ همو، تقریب‌التهذیب، ٢٢/١.

۲ درباره ویژگیهای این دستنوشته نك: الالبانی، ص ١٤١؛ سزگین، ٣١٧/١/١؛ ابوبکر المروزی، مسند ابی‌بکر الصدیق، مقدمّه مصحّح، صص ٨-٦، ٢٧-١٣.

۳ ابوبکر المروزی، پیشین، مقدمه مصحح، صص ٨-٧.

٤ سزگین، ٣١٧/١/١.

٥ ابن حجر، تهذیب التهذیب٢/١؛ کحاله ٨/٢.

٦ بزّار بر وزن عَطّار به زبان بغدادیان به معنای فروشنده روغن بَزْرَكْ (دانه کتان) است. وی را از آن جهت که روغن بزرك می‌فروخته، بزّار نامیده‌اند. (صفی‌پوری، منتهی الارب، ذیل ماده بَزَر).

۷ ابونعیم، ذکراخبار اصبهان، ١٠٤/١؛ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٦٥٤/٢.

۸ الذهبی میزان الاعتدال، ١٢٤/١؛ همو، تذکرة الحفاظ، همان جا.

۹ القاسمی، الفضل المبین، ص ٣٢٠؛ قس: الزرکلی، ١٨٩/١.

١٠ السیوطی، تدریب الراوی، ١٤٤/١ (زیرنویس مصحّح)، ١٧٤/١.

١١ سزگین، ٣١٦/١/١.

١٢ حبیب الرحمن الاعظمی، مقدمه برمسند حُمَیدی، ٢٢/١.

١٣ کاتب چلبی، ١٦٨٢/٢.

١٤ سزگین، همان جا.

١٥ عبدالمعطی امین قلعجی، مقدمه بر جامع المسانید، ابن کثیر، ص ١٢٢.

١٦ السبکی، طبقات الشافعیه، ٢٤٧-٢٤٦/٢؛ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٦٥٣-٦٥٠/٢؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٤٩٠-٤٨٩/٩؛ همو، تقریب التهذیب، ٢١٣/٢.

١٧ برای آگاهی بیشتر درباره این دستنوشته ودیگر آثار او نك: سزگین، ١٩٨-١٩٧/٣/١.

١٨ الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ٦٨٦/٢؛ کاتب چلبی، ١٦٨٥/٢.

١٩ الذهبی، همان جا.

۲۰ الذهبی، پیشین، ۵٦۲/۲.

۲۱ کاتب چلبی، ۱٦۸٤/۲.

۲۲ ابن الندیم، ص ۲۸۷ و ترجمه آن، ص ٤۲۱؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ٦۰۷/۳؛ همو، تذکرةالحفّاظ، ٦٦۲/۲.

۲۳ ابونعیم، ذکر اخبار اصبهان، ۱۱۷/۱ . نیز نك: الذهبی، تذکرة الحفاظ ، ۷۵۱/۱.

۲٤ الذهبی، پیشین، ٦۹۲/۲؛ کاتب چلبی، ۱٦۸۵/۲.

۲۵ الذهبی، پیشین، ٦۹٦/۲.

۲٦ الاشبیلی، فَهْرسه، ص ۱٤۳.

۲۷ السیوطی، تدریب الراوی، ۳٦٤/۲؛ همو، حسن‌المحاضره، ۳۵۰-۳٤۹/۱؛ کاتب چلبی، ۱٦۸٤/۲.

۲۸ یاقوت الحموی، معجم‌البلدان، ۲۸۲/۵؛ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ۷۰۱-۷۰۰/۲.

۲۹ الذهبی، همان جا.

۳۰ اسد حیدر، ۵٦۱-۵٦۰/۱.

۳۱ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ۷۰۳/۲؛ القاسمی، الفضل المبین، ص ۳۳۰ ؛ کاتب چلبی، ۱٦۸۲/۲؛ البغدادی، ایضاح المکنون، ٤۸۲/۲.

۳۲ الذهبی، میزان الاعتدال، ٤۹۲/۱؛ همو، تذکرة الحفّاظ، ۷۰۵-۷۰۳/۲.

۳۳ - سزگین، ۳۳۲/۱/۱.

۳٤ - سزگین، همان جا.

۳۵ - ابن حجر ، المطالب العالیه، ٤/۱.

۳٦ - برای آگاهی بیشتر نك: سزگین، همان جا.

۳۷ - الذهبی، تذکرة الحفاظ، ۷۰۱/۲؛ البغدادی، هدیة العارفین، ۱۹۸/۲.

۳۸ - ابوموسی المدینی، خصائص المسند، ص ۲۱.

۳۹ - الذهبی، تذکرة الحفاظ ، ۷۰٦-۷۰۵/۲.

٤۰ - ابونعیم، ذکر اخبار اصبهان، ۱۱٤/۲. قس: الکتانی، الرسالة المستطرفة، ص ۵٤.

٤۱ - البغدادی، هدیة العارفین، ۱۹۹/۱.

٤۲ - الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ۷۰۲/۲.

٤٣ - پیشین، ٧٥٣-٧٥٢/٢. نیز نك: كاتب چلبی، ١٦٨٣/٢؛ البغدادی، ایضاح المكنون، ٤٨٢/٢؛

٤٤ - ابن حجر، المطالب العالیه، ٤/١.

٤٥ - نك: سزگین، ٣٣٦-٣٣٥/١/١.

٤٦ - الالبانی، ص ٢٨٩ ؛ سزگین، همان جا.

٤٧ - ابونعیم، ذكراخبار اصبهان، ٣٣٤/٢.

٤٨ - الذهبی، تذكرة الحفّاظ، ٧٨٤/٣.

٤٩ - البغدادی، ایضاح المكنون، ٤٨٣/٢.

٥٠ - ابونعیم، همان جا؛ الذهبی، همان جا.

٥١ - برای آگاهی از زندگی و احوال طبری نك: الخطیب البغدادی، ١٦٩-١٦٢/٢.

٥٢ - الذهبی، تذكرة الحفاظ، ٧١٣/٣. نیز نك:

.٧٠٦.G.H.A. Juynboll, MUSNAD, Encyclopaedia of Islam, vol. VII, p

٥٣ - سزگین، ١٩٦/٢/١.

٥٤ - محمد جواد الحسینی‌الجلالی، «المسند» (٢)، نورعلم، ش ٥ (شهریور ١٣٦٣)، ص ١٤٠.

٥٥ - الذهبی، تذكرة الحفّاظ، ٧٢٠-٧١٩/٢.

٥٦ - سزگین، ٣٣٩/١/١.

٥٧ - الخطیب البغدادی، ١٦٩/٢. نیز: الذهبی، تذكرة الحفاظ ، ٧٦٧/٢.

٥٨ - الذهبی، پیشین، ٧٦٧-٧٦٦/٢؛ البغدادی، هدیة العارفین، ٣٠/٢.

٥٩ - الالبانی، ص ٣٠٢. درباره سِلَفی نك: ابن خلكان، وفیات الاعیان، ١٠٥/١.

٦٠ - الذهبی، تذكرة الحفّاظ، ٧٩١/٣؛ البغدادی، ایضاح المكنون، ٤٨١/٢؛ همو، هدیة العارفین، ٣٠/٢.

٦١ - الخطیب البغدادی، ٤٦٤/٩؛ الذهبی، تذكرة الحفاظ ، ٧٧٠/٢؛ البغدادی، هدیة العارفین، ٤٤٤/١.

٦٢ - الذهبی، پیشین، ٧٦٨/٢.

٦٣ - الخطیب البغدادی، همان جا.

٦٤ - الذهبی، پیشین، ٧٦٩/٢؛ همو، میزان الاعتدال، ٤٣٥/٢.

٦٥ - الخطیب البغدادی، همان جا؛ سزگین، ٣٤٤/١/١.

٦٦ - نك: میزان الاعتدال، ٤٣٦-٤٣٣/٢؛ همو، تذکرة الحفاظ، ٧٧٢-٧٧١/٢.

٦٧ - سزگین، ٣٤٥/١/١.

٦٨ - سزگین، همان جا. برای آگاهی بیشتر درباره آثار او نك: البغدادی، هدیةالعارفین، ٤٤٤/٢؛ سزگین، ٣٤٥-٣٤٣/١/١.

٦٩ - ابن الندیم، صص ٢٨٩-٢٨٨ و ترجمه آن، ص ٤٢٣؛ البغدادی، هدیةالعارفین، ٤٤٤/١.

٧٠ - الخطیب البغدادی، ١١١/١٠.

٧١ - الذهبی، میزان الاعتدال، ٤٩٣-٤٩٢/٢؛ همو، تذکرة الحفّاظ، ٧٣٩/٢.

٧٢ - الالبانی، ص ٢٣٧.

٧٣ - سزگین، ٣٤٦/١/١؛ قس: الالبانی، همان جا.

٧٤ - ابن الندیم، ص ٢٨٨ و ترجمه فارسی آن، ص ٤٢٣.

٧٥ - الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٧٧٦/٢.

٧٦ - الالبانی، ص ٦٤؛ سزگین، ٣٤٧/١/١.

٧٧ - الخطیب البغدادی، ٤٠٢-٤٠١/٣.

٧٨ - البغدادی، ایضاح المکنون، ٤٨٢/٢.

٧٩ - الذهبی، تذکرة ا لحفّاظ، ٨٢٣/٣؛ ابن العماد، شذرات الذهب، ٣٠٧/٢.

٨٠ - الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٨٣١-٨٢٩/٣؛ نیز نك: همو، میزان الاعتدال، ٥٨٧/٢.

٨١ - برای آگاهی درباره آثار او نك: سزگین، ٣٥٥-٣٥٢/١/١.

٨٢ - البغدادی، هدیة العارفین، ٥١٣/١؛ الزرکلی، ٣٢٤/٣.

٨٣ - ابن الندیم، ص ٢٨٨ و ترجمه آن، ص ٤٢٢.

٨٤ - الخطیب البغدادی، ٣١١-٣١٠/٣؛ الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ٨٢٨/٣.

٨٥ - نك: سزگین، ٣٥٩/١/١.

٨٦ - ابن الندیم، همان جا.

٨٧ - الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ٨٤٨/٣؛ کاتب چلبی، ١٦٨٤/٢؛ البغدادی، هدیةالعارفین، ٥١٢/٢.

٨٨ - الذهبی، همان جا.

٨٩ - ابن حجر، المطالب العاليه، ٤/١.

٩٠ - الالبانى، ص ٣١٦؛ سزگين، ٣٦٤/١/١.

٩١ - الذهبى، تذكرة الحفّاظ، ٨٥٥/٣؛ البغدادى، هديةالعارفين، ٦٧٩/١.

٩٢ - الذهبى، پيشين، ٨٧٦/٣؛ البغدادى، پيشين، ٦٢/١.

٩٣ - كاتب چلبى، ١٦٨٤/٢.

٩٤ - الخطيب البغدادى، ١٩٠-١٨٩/٤؛ ابن ابى يعلى، طبقات الحنابله، ١٢-٧/٢؛ الذهبى، تذكرة الحفاظ، ٨٦٨/٣.

٩٥ - الالبانى، صص ١٤١-١٤٠؛ سزگين، ٢٣٧/٣/١.

٩٦ - الخطيب البغدادى، ٣٨٨/٨؛ الذهبى، تذكرة الحفاظ، ٨٨٢/٣؛ البغدادى، هدية العارفين، ٣٦٤/١.

٩٧ - سزگين، ٣٧٧/١/١.

٩٨ - الخطيب البغدادى، ٣٨٩-٣٨٧/٨؛ الذهبى، پيشين، ٨٨٢-٨٨١/٣.

٩٩ - البغدادى، هدية العارفين، ٣٦٤/١.

١٠٠ - الزركلى، ٣٤٠/٢.

١٠١ - الالبانى، ص ٢٨٤؛ سزگين، ٣٧٧/١/١.

١٠٢ - ابونعيم، ذكر اخباراصبهان، ١٩٩/١؛الذهبى، تذكرةالحفّاظ، ٩١٠/٣؛ نيز:البغدادى، ايضاح‌المكنون، ٤٨٢/٢؛ همو، هدية العارفين، ٦/١.

١٠٣ - كشف الظنون، ١٦٨٣/٢.

١٠٤ - درباره او وآثارش نك: الذهبى، تذكرة الحفّاظ ، ٩٠٥/٢؛ البغدادى، هدية العارفين، ٢٧٠/١.

١٠٥ - ابونعيم، ذكر اخبار اصبهان، ٣٣٥/١.

١٠٦ - الذهبى، تذكرة الحفّاظ، ٩١٣/٣.

١٠٧ - ابن حجر، تهذيب التهذيب، ٤٣٦/١؛ همو، القول المسدّد، ص ٢٦؛ المدراسى، ذيل القول المسدد، ص ٧٨ و نيز : الذهبى، تذكرة الحفاظ، ٩١٣/٣.

١٠٨ - الذهبى، پيشين، ٩١٢/٣، ٩١٤.

١٠٩ - پيشين، ٩١٤-٩١٣/٣.

١١٠ - محمدبن فتّوح الحميدى، جذوةالمقتبس، صص ٨٩-٨٨.

۱۱۱ - الاشبیلی، فهرسه، ص ۱٤۳.

۱۱۲ - الذهبی، پیشین، ۹٥٦-۹٥٥/۳.

۱۱۳ - کاتب چلبی، ۱٦۸٤/۲. قطیعی منسوب است به جایی در بغداد به نام «قطیعة الرّقیق». (یاقوت، معجم‌البلدان،۳۷۷/٤).

۱۱٤ - الزرکلی، ۱۰۷/۱.

۱۱٥ - ابونعیم، ذکر اخبار اصبهان، ۲۸۳/۱؛ الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ۹٥٦/۳؛ البغدادی، ایضاح المکنون، ٤۸۲/۲.

۱۱٦ - الذهبی، تذکرة الحفاظ، ۹٤۸/۳؛ قس: القاسمی، الفضل المبین، ص ٤۰۷.

۱۱۷ - الذهبی، پیشین، ۹٤۹-۹٤۷/۳.

۱۱۸ - کاتب چلبی، ۱٦۸٥/۲.

۱۱۹ - البغدادی، ایضاح المکنون، ٤۸۱/۲.

۱۲۰ - الخطیب البغدادی، ۲۳٤/۷؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، ۳٤۷-۳٤٦/۱؛ الذهبی، تذکرة الحفّاظ ، ۱۰۲۳-۱۰۲۲/۳.

۱۲۱ - الذهبی، همان جا. گفتنی است که حنزابه نام مادربزرگ پدری او بوده‌است (ابن خلکان، ۳٤۹/۱).

۱۲۲ - کاتب چلبی، ۱٦۷۸/۲؛ البغدادی، هدیةالعارفین، ٥۹/۲.

۱۲۳ - ابن العماد، شذرات الذهب، ۱٦٤/۳.

۱۲٤ - سزگین، ٤٥۳/۱/۱. نیز نك:

.۲۲۹.Goldziher, muh. stud. II,p

۱۲٥ - البغدادی، همان جا.

۱۲٦ - الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ۱۰٥٦/۳.

۱۲۷ - الالبانی، ص ۲٤٥؛ سزگین ، ٤٦۷/۱/۱.

آشنایی اجمالی با مسندهایی که به مؤلّفان خود منسوبند (۳)

۱۱۰- مسند امیرالمؤمنین أبی الحسن علی‌بن ابی‌طالب از ابومحمّد عفیف الدّین عبدالرّحمن بن عثمان تمیمی دمشقی (د . ٤۲۰ ق/ ۱۰۲۹ م).

وی را محدّثی ثقه به شمار آورده‌اند. از این مسند نسخه‌ای در کتابخانه ظاهریه نگهداری می‌شود. (۱)

۱۱۱- المسنداز ابوبکر احمدبن محمّد بن احمد بَرْقانی خوارزمی (د . ٤۲٥ ق / ۱۰۳٤ م).

خوارزمی ابتدا در خوارزم و بغداد و سپس در جرجان، اسفراین، نیشابور و هرات حدیث آموخت. سرانجام در بغداد سکونت گزید و به آموزش و نشر حدیث پرداخت. خطیب بغدادی او را ثقه، پارسا، استوار، خوش فهم، حافظ قرآن و آگاه به احکام فقه، بهره‌مند از دانش عربیّت، کثیرالحدیث و... می‌داند. (۲) در مسند خوارزمی احادیثی درج شده که در صحیح بخاری و مسلم موجود است. (۳) در عین حال، شاه ولی اللّٰه دهلوی براین باور است که میان صحیح بخاری و مسلم از یك سو و مسند خوارزمی از سوی دیگر فرقی هست به پهنای خاور و باختر. (٤) دانشمند یاد شده در دسته‌بندی خود از کتابهای حدیث اهل سنّت، مسند مزبور را از حیث اهمیّت در رده چهارم قرار می‌دهد. (٥) از مسند خوارزمی نسخه‌ای در کتابخانه آصفیه در حیدر آباد شناخته شده‌است. (٦)

۱۱۲- الجمع بین الصحیحین اثر ابوعبداللّٰه محمد بن فَتُّوح حُمَیْدی اندلسی (د . ٤٤٨ ق/ ۱۰۹٥ م).

حمیدی پیرو مذهب ظاهری و شاگرد ویار ابن حزم بود. او در اندلس، مصر، شام و عراق دانش آموخت و در بغداد ساکن گشت. ابن ماکولا او را به پاکی، عفّت، پارسایی و دانش دوستی ستوده است. از وی آثار بسیاری بر جای مانده. (۷) او در کتاب یادشده، احادیث صحیح بخاری و مسلم را به روش مسندها مرتّب ساخته‌است. (۸) گویند: او برمندرجات آن دو کتاب مطالبی افزوده؛ امّا میان سخنان خود و مندرجات آن کتابها نشانه یا مرزی قرار نداده وبا این کار انتقادهایی را نسبت به خود برانگیخته‌است. (۹) بخشهایی از کتاب مزبور به صورت دستنوشته در کتابخانه ظاهریه یافت شده است. (۱۰)

۱۱۳- مسند ابی بکر علی شرط الشیخین (۱۱) از ابوبکر احمد بن علی مشهور به «خطیب بغدادی» (د . ٤٦۳ ق/ ۱۰۷۲ م)،

حدیث شناس، تاریخ‌دان و نویسنده کتاب معروف تاریخ بغداد. خطیب آثار بسیاری دارد که برخی از آنها چاپ شده‌است. در فهرست تالیفات او از مسندهای دیگری نیز نام می‌برند. (۱۲) امّا از سرنوشت این مسندها آگاهیی در دست نیست.

۱۱٤- جامع المسانید (۱۳) یا جامع‌المسانید و الالقاب (۱٤) یا جامع المسانید بِاَلْخَصِ الاسانید (۱٥) از ابوالفرج عبدالرحمن بن علی قرشی بغدادی معروف به «ابن جوزی» (د. ٥۹۷ ق / ۱۲۰۱ م)

واعظ ، مفسّر، حدیث‌شناس و تاریخ‌نگار حنبلی. وی آثار بسیاری از خود برجای نهاده که نام‌آورترین آنها، یکی المنتظم است؛ دیگری تلبیس ابلیس که آن را به فارسی هم برگردانده‌اند. جامع‌المسانیداو که کتابی بزرگ است، تاکنون چاپ نشده؛ امّا ظاهراً جزء نخست آن در قاهره در دارالکتب المصریه موجود است. (۱٦) ابن جوزی در کتاب مزبور، احادیث صحیح بخاری و مسلم، جامع ترمذی و مسند احمد را فراهم آورده (۱۷) و آن احادیث را بر محور نامهای صحابه و به ترتیب حروف الفبای نام آنان دسته بندی کرده (۱۸) و یك سده پس از او دانشمندی به نام ابوالعبّاس احمدبن عبداللّٰه معروف به محبّ طبری (د . ٦۹٤ ق) کتاب مورد بحث را براساس موضوع مرتبّ ساخته است. (۱۹) گفتنی است که ابوالبقاء عُکْبَری (د.٦۱٦ ق) نحوی و فقیه حنبلی کتابی دارد به نام اعراب الحدیث النبوی. این اثر که از کتابهای نادری است که در زمینه اعراب احادیث پدید آمده و می‌توان گفت در نوع خود کم‌نظیر است، بر پایه جامع المسانید ابن جوزی وبه ترتیب عناوین صحابه نوشته شده‌است. به عقیده مؤلّفِ این کتاب، جامع المسانید ابن جوزی کاملترین و فراگیرترین مسندهاست. (۲۰)

۱۱٥- المسند من عوالیه اثر ابومحمّد عبدالغنی بن عبدالواحد مَقْدِسی دمشقی (د . ٦۰۰ ق / ۱۲۰۳ م

)

از دانشمندان حنبلی و صاحب تالیفات بسیار. وی در دمشق، بغداد، موصل، همدان، اصفهان و مصر

دانش‌آموخت. عبدالغنی متون دینی را درباره صفات خداوند چنان ظاهر گرایانه تفسیر می‌کرد که فقیهان برآشفتند و ریختن خونش را روا دانستند. در نتیجه، از دمشق به مصر گریخت وتا گاهِ مردن در آن جا در گمنامی بزیست. (۲۱) از کتاب یادشده، دستنوشته‌ای در کتابخانه ظاهریه وجود دارد؛ (۲۲) امّا محتوای آن برما پوشیده‌است.

۱۱٦- مسند فضالة بن عُبید اثر ابوعبداللَّه ضیاءالدین محمّد بن عبدالواحد مَقْدِسی‌صالحی (۲۳) (د. ٦٤۳ق / ۱۲٤٥م).

وی در دمشق، مصر، بغداد، اصفهان، همدان، نیشابور، هرات و مرو از محدّثان زمان خویش حدیث فراگرفت. معاصرانش دانش ومنش او راستوده‌اند. (۲٤) از چند وچون این مسند آگاهیی در اختیار نگارنده نیست.

۱۱۷- القمر المنیر فی المسند الکبیر (۲٥) اثر ابوعبداللَّه محّب الدّین محمّد بن محمود معروف به «ابن نجّار» (د . ٦٤۳ ق / ۱۲٤٥ م).

وی محدّث ، رجال شناس، تاریخ نگار و ادیبی شافعی از مردم بغداد بود. او در جستجوی دانش طی ۲۷ سال شرق و غرب جهان اسلام را در نوردید و از سه هزار استاد بهره جست. دیانت، پارسایی، گستردگی روایت و نیروی فهم او مورد تأیید بسیاری از دانشمندان قرار گرفته است. ابن‌نجّار آثار بسیار دارد. معروفترین اثر او ذیل تاریخ بغداد است که تکمله‌ای است بر تاریخ بغداد اثر خطیب بغدادی. او در القمر المنیر مرویات هر صحابی را یکجا گزارش می‌کند. (۲٦) از کتاب مزبور تاکنون نسخه‌ای یافت نشده‌است.

۱۱۸- المسند از ابوحفص ناصرالدّین عمربن عبدالمنعم طائی دمشقی (د . ٦۹۸ ق/ ۱۲۹۹ م).

گویند: این مسند در ۹۳ جزء بوده است. (۲۷) درباره این مسند آگاهی بیشتری در اختیار نگارنده نیست.

۱۱۹- جامع المسانید والسنن الهادی لِاَقْوَمِ سُنَن از عماد الدین ابوالفداء اسماعیل بن عمربن کثیر قرشی دمشقی شافعی معروف به «ابن کَثیر» (د . ۷۷٤ ق / ۱۳۷۳ م).

ابن کثیر در آبادیی از توابع دمشق زاده شد وبا برادرش به دمشق کوچید و در جستجوی دانش مسافرتها کرد و سرانجام در دمشق زندگی را بدرود گفت. او شاگرد و داماد حافظ ابوالحجّاج یوسف مِزّی است. (۲۸) ابن کثیر در شنیدن پاره‌ای از آثار گذشتگان با استاد خود شمس الدین ذهبی همدرس بوده‌است. وی آثار بسیاری از خود برجای نهاده که برخی از آنها در حیات مؤلّف در میان اهل دانش معروف بوده. (۲۹) نام آورترین آثار او یکی تفسیر قرآن و دیگری البدایة و النهایة است که هر دو چاپ شده. امّا ویژگیهای کتاب جامع المسانید او که اخیراً به کوشش دکتر عبدالمعطی امین قلعجی تصحیح، تکمیل و چاپ شده، اجمالاً به شرح زیر است:

الف - دراین کتاب که مسند بزرگی است، احادیث صحاح ششگانه و مسندهای احمد، بزّار، ابی یعلی و معجم کبیر طبرانی به روش مسانید فراهم آمده است. وی دراین کتاب مسانیدِ صحابه را براساس حروف الفبای نام آنان (آبی اللّحم، أبان، ابراهیم) مرتّب کرده و چنانچه در حدیثی به سستی یا ضعفی برخورده، آن ضعف را روشن ساخته است. (۳۰)

ابن جزری درباره تألیف این کتاب می‌نویسد:

«ابوبکر محمدبن عبدالله بن محبّ صامت مسند احمد را به ترتیب الفبایی نا م صحابه مرتّب ساخته و

راویان را هم به همین روش بسان ترتیب کتابهای اطراف مرتّب کرده ودر این راه رنج فراوان برده. سپس... ابن کثیر این کتاب مرتّب را از مؤلّفش گرفته و احادیث کتابهای ششگانه و معجم کبیر طبرانی و مسند بزّار و مسند ابی یعلی‌را بدان افزوده و خود را به تلاش بسیار واداشته... و در نتیجه کتابی پدید آورده که در گیتی بی‌مانند است». (۳۱)

ب - گویا هدف ابن کثیر از تالیف کتاب مورد بحث ادامه و تکمیل و تدارك کاستیهای کار استادش حافظ مزّی در تالیف تحفةالاشراف بمعرفة الاطراف بوده‌است. (۳۲)

ج - از آن جا که مؤلّف در خزان زندگانیش نابینا شده، نتوانسته تالیف جامع المسانید را به پایان رساند. (۳۳) افزون برآن، با گذشت زمان پاره هایی از آن کتاب گم شده یا از میان رفته است. بنابراین نسخه های موجود، مسانید چند تن از صحابه راندارد. بدین شرح: مسند خلفای چهارگانه، مسند جابربن عبداللّه، مسند عبداللّه بن عبّاس، مسند عایشه، مسند ابوسعید خدری، مسند عبدالله بن عمروبن عاص، بخشهایی از مسند انس‌بن مالك وابوهریره. (۳٤) از همین رو مصحّح آستین همّت را بالازده وبه همان روش ابن کثیر، به تکمیل کار او پرداخته است. بنابراین، حدود هفده جلد از کل کتاب تالیف «عبدالمعطی امین قلعجی» است. (۳۵)

د - ابن کثیر ابتدا احادیث صحابه کم روایت (مُقلّین) را آورده و سپس به تألیف مسانید صحابه پر روایت (مُکثرین) پرداخته است. گفتنی است که صحابی پر روایت نزد او کسی است که احادیثش از هزار افزون باشد. بااین حال، او ابوبکر را با آنکه شمار احادیثش ۱۲۸ فقره است، در شمار صحابیان پر روایت وابوذر را که احادیثش از دویست افزون است، در میان صحابه کم روایت می‌آورد. (۳٦)

ه - در پاره‌ای موارد برحسب اتفاق و برخلاف قاعده‌ای که پیش گرفته، از مسند طیالسی و مستدرك حاکم و... نیز حدیث نقل می‌کند. (۳۷)

و - ابن کثیر در این کتاب منهای صحابه پرروایت، مرویات ۲۷۰۲ صحابی را آورده و شمار احادیث کتاب مزبور در شکل نهایی آن و همراه با مکرّرها از چهل‌هزار افزون است. (۳۸)

۱۲۰- مسند الفاروق امیرالمؤمنین ابی حفص عمربن خطاب و اقواله علی ابواب العلم از همان ابن کثیر دمشقی.

ابن کثیر در این کتاب مرویات عمر را برپایه موضوع دسته‌بندی کرده‌است. این کتاب که دستنوشته‌ای از آن به خط مؤلّف در دارالکتب المصریّه وجود دارد، (۳۹) اخیراً به کوشش عبدالمعطی امین قلعجی به چاپ رسیده است.

۱۲۱- المسند الصحیح الحسن من احادیث السلطان ابی الحسن‌اثر شمس‌الدّین ابوعبدالله محمّد بن احمد بن مرزوق تِلِمْسانی (٤۰) (د . ۷۸۱ ق/ ۱۳۸۰ م).

وی فقیهی سخنور از مردم تِلِمْسان بود که مدّتی در مصر زیسته و از خود آثاری برجای نهاده است. (٤۱) نگارنده درباره چند و چون کتاب یادشده، اطلاعاتی در اختیار ندارد. به گفته زرکلی، گزیده‌ای از آن کتاب در حدود ۲٤ صفحه همراه با ترجمه آن به زبان فرانسه منتشر شده و از اصل کتاب هم نسخه‌ای در کتابخانه اسکوریال موجود است. (٤۲)

۱۲۲- مسند القراآت اثر اسماعیل بن اسحاق آزْدی (٤۳) (د . ۸۲۰ ق / ۱٤۱۷ م).

نگارنده درباره این اثر و نویسنده‌اش آگاهی بیشتری در اختیار ندارد.

۱۲۳- مسندُ الصَّحابةِ الذّینَ ماتوا فی زمانِ النبی (ص) اثر جلال الدین سیوطی (د. ۹۱۱ ه / ۱۵۰۵ م).

درباره این مسند در دنباله این نوشتار در بخشی جداگانه سخن خواهیم گفت.

همچنین بخش افعال از جمع الجوامع سیوطی براساس مسانید صحابه تنظیم شده‌است. با این بخش هم در دنباله این‌نوشتار آشنا خواهیم شد.

۱۲٤- المسند الجامع تالیف دکتر بشّار عوّاد معروف (معاصر)، با همکاری سیّد ابوالمعاطی محمّد نوری، احمد عبدالرزّاق عید، اَیْمَن ابراهیم زاملی و محمود محمّد خلیل،

درباره این مسند دریك بخش جداگانه سخن خواهیم گفت.

۱۲۵- مسند الشّامیین اثر ابوزرعه (؟). در کشف الظنون در پی نام ابوزرعه در داخل گیومه افزوده‌اند: «شاید وی عبدالرحمن اوزاعی در گذشته به سال ۱۵۷ هجری باشد». (٤٤)

امّا نگارنده احتمال می‌دهد این مسند اثر محدّث شام ابوزرعه عبدالرحمّن بن عمرو دمشقی (د . ۲۸۱ ق / ۸۹۵ م) باشد. از این ابوزرعه، طحاوی و طبرانی و دیگران روایت می‌کنند و ابوحاتم او را راستگو می‌داند. (٤٥) گفتنی است که مقصود از مسند شامیان، ظاهراً مسند آن دسته از صحابیانی باشد که به شام کوچیده و در آن جا سکنی گزیده‌اند.

۱۲٦- جامع المسانیداثر جمال‌الدین نسایی (؟).

بنابه گفته «چلبی»، «تاجی» در تذکرة الراغبین از این‌کتاب نام می‌برد (٤٦).

نگارنده درباره این کتاب و مؤلّفش نتوانست اطلاعاتی به دست آورد.

۱۲۷- مسند انس بن مالك اثر ابوجعفر محمّد بن حسین بن موسی حُنَینی (یا حسینی؟). (٤٧)

درباره این مسند و مؤلّفش آگاهی بیشتری در اختیار نگارنده نیست.

۱۲۸- مسندات انس بن مالك اثر مؤلّفی ناشناخته.

گرد آورنده در آغاز گوید: «اینها احادیث صحیحی است که از میان مرویات انس بن مالك بیرون کشیده‌ام». این احادیث بخشی از یك مجموعه خطّی است که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد. (٤٨)

۱۲۹- مسندات علی‌بن‌ابی‌طالب (ع)از مؤلّفی ناشناخته.

گرد آورنده در آغاز گوید:

«اینها احادیثی نبوی (ص) است که از مرویّات علی‌بن ابی‌طالب بیرون کشیده‌ام. این احادیث را قطب‌الدّین سیّد الحفّاظ ابوالعلاء حسن‌بن احمدبن محمّد بن سهل عطّار [؟] روایت می‌کند. از آن میان حدیثی است که علی‌بن ابی‌طالب از رسول خدا روایت می‌کند که خداوند فرمود: "لااله الاّ اللّه حِصْنی. فَمَنْ دَخَله اَمِن من عذابی". یعنی: "لااله‌الاالله دژ من است. هر کس بدان در آید؛ از عذاب من ایمنی یابد"».

این احادیث نیز بخشی از همان مجموعه خطّی پیش گفته‌است. مجموعه یادشده را در سده هشتم نگاشته‌اند. (٤٩)

١٣٠- المسند از مؤلّفی ناشناخته.

این کتاب که زیر شماره ١٧٥٩/١ در کتابخانه مسجدگوهرشاد نگهداری می‌شود، به خط نسخ سده دهم نگاشته شده و چون آغاز و انجام آن افتاده، مؤلّف آن شناخته نشده‌است. این کتاب احادیث نبوی (ص) را به روایت از صحابه در بر دارد. در کتاب مزبور که با احادیث همسران پیامبر آغاز می‌شود، از طریق عایشه ٥١ حدیث وازطریق اُمّ سَلمه ٤٢ حدیث آمده‌است.

١٣١- مسند الخلاف، کاتب چلبی که ازاین اثر نام برده، (٥٠)

درباره ویژگیهای آن و مؤلّفش آگاهیی به دست نمی‌دهد.

پاورقی ها :

١ - الالبانی، ص ٣٦٠؛ سزگین، ٤٨٢/١/١. درباره او نك: ابن العماد، شذرات الذهب، ٢١٥/٣.

٢ - تاریخ بغداد، ٣٧٤-٣٧٣/٤. نیز: الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ١٠٧٤/٣.

٣ - الخطیب البغدادی، همان جا؛ الذهبی، همان جا؛ کاتب چلبی، ١٦٨٢/٢؛ سزگین ٤٧٤/١/١.

٤ - حجةاللَّه البالغه، ص ٢٨٢.

٥ - پیشین، ص ٢٨٤. قس: عبدالمنعم النّمر، احادیث رسول‌اللَّه کیف وصلتْ الینا، ص ١٢٧.

٦ - سزگین، ٤٧٤/١/١. برای آگاهی درباره دیگر آثار او نك: سزگین، همان جا؛ الزرکلی، ٢١٢/١.

٧ - ابن خلکان، وفیات الاعیان، ٦١٦/٤؛ الذهبی ، تذکرة الحفّاظ، ١٢٢١-١٢١٨/٣.

٨ - کاتب چلبی، ٥٩٩/١؛ صبحی‌الصالح، علوم الحدیث، ص ٤١؛ مدیرشانه‌چی، علم الحدیث، ص ٥٢.

٩ - کاتب چلبی، همان جا.

١٠ - الالبانی، صص ٢٥٩-٢٥٨.

١١ - محمد جواد الحسینی الجلالی، مقاله «المسند» (٢)، نور علم، شماره ٥ (شهریور ١٣٦٣)، ص ١٤٣.

١٢ - نك: یاقوت، معجم‌الادبا، ٢٤٩-٢٤٨/١؛ الذهبی، تذکرةالحفاظ، ١١٣٩/٣.

١٣ - ابوالبقاء العکبری، اعراب الحدیث النبوی، تحقیق عبدالاله نبهان، ص ١ ؛ الذهبی، تذکرةالحفّاظ، ١٣٤٣/٣.

١٤ - کاتب چلبی، ٥٧٣/١؛ الزرکلی، ٣١٧/٣.

١٥ - الكتانى، الرسالة المستطرفه، ص ١٧٦.

١٦ - ابوالبقاء العُكْبرى، پيشين، ص ١ (زير نويس مصحح).

١٧ - الكتانى، همان جا.

١٨ - ابوالبقاء العكبرى، همان جا.

١٩ - كاتب چلبى، همان جا؛ الكتانى، همان جا.

٢٠ - ابوالبقاء العكبرى، همان جا.

٢١ - الذهبى، تذكرة الحفاظ ، ١٣٧٣-١٣٧٢/٤.

٢٢ - الالبانى، ص ٣٥٤.

٢٣ - ابن رجب، الذّيل على طبقات الحنابله، ٢٣٩/٢.

٢٤ - ابن رجب، پيشين، ٢٤٠-٢٣٦/٢؛ الذهبى، تذكرة الحفّاظ ، ١٤٠٥/٤.

٢٥ - ياقوت، معجم‌الادبا، ١٠٤/٧؛ الذهبى، تذكرة الحفّاظ، ١٤٢٩/٤؛ البغدادى، هديةالعارفين. ١٢٢/٢.

٢٦ - ياقوت، پيشين، ١٠٤-١٠٣/٧؛ الذهبى، پيشين، ١٤٢٩-١٤٢٨/٤.

٢٧ - البغدادى، ايضاح المكنون، ٤٨١/٢؛ همو، هدية العارفين، ٧٨٨/١.

٢٨ - ابن حجر، الدرر الكامنه فى تراجم المأة الثامنه، ٣٧٣/١؛ ابن العماد، شذرات الذهب، ٢٣١/٦.

٢٩ - الذهبى، تذكرة الحفّاظ، ١٥٠٨/٤.

٣٠ - ابن كثير، جامع المسانيد، ١١-١٠/١ و نيز نك: كاتب چلبى، ٥٧٣/١.

٣١ - ابن الجرزى، المصعد الاحمد، ص ٣٩.

٣٢ - عبدالمعطى امين قلعجى، مقدمه جامع المسانيد، صص ٢٣٩-٢٣٦.

٣٣ - ابن الجرزى، پيشين، ص ٤٠.

٣٤ - عبدالمعطى امين قلعجى، پيشين، صص ٢٤٩-٢٤٦.

٣٥ - پيشين، صص ٢٦٥-٢٦٢.

٣٦ - پيشين، ص ٢٥٥.

٣٧ - پيشين، ص ٢٥٦.

٣٨ - پيشين، ص ٢٦٢، ٢٦٧ . براى آگاهى بيشتر درباره ويژگيهاى جامع المسانيدِ ابن كثير نك:

عبدالمعطی امین قلعجی، پیشین، صص ۲۵۹-۲۵۱.

۳۹ - پیشین، ص ۲۰۳، ۲٤۷.

٤۰ - البغدادی، ایضاح المکنون، ٤۸۲/۲.

٤۱ - درباره آثار اونك: البغدادی، هدیة العارفین، ۱۷۰/۲؛ الزرکلی، ۳۲۸/۵.

٤۲ - الاعلام، ۳۲۸/۵.

٤۳ - کاتب چلبی، ۱٦۸٤/۲.

٤٤ - پیشین، ۱٦۸۳/۲.

٤۵ - الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٦۲٤/۲.

٤٦ - کشف الظنون، ۵۷٤/۱.

٤۷ - پیشین، ۱٦۸۲/۲.

٤۸ - دانش‌پژوه، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۲۱/۸.

٤۹ - پیشین، همان جا.

۵۰ - کاتب چلبی، ۱٦۸۲/۲.

بخش چهارم

بخش چهارم :

آشنایی با مسندهایی که به راویان خود منسوبند (۱)

پس از آشنایی با مسندهایی که به مؤلّفان خود منسوبند، وقت آن است که درباره مسندهایی سخن بگوییم که به نام راویان خود شناخته می‌شوند. در آغاز باید دانست، شمار این مسندها از مسندهای گونه نخست بسیار کمتر است:

۱- مسند ابی‌حنیفه از ابوعلی حسن بن زیاد لُؤْلُؤْیی (د . ۲۰٤ ق / ۸۱۹ م).

درباره مسندهای ابوحنیفه در دنباله این نوشتار در یك بخش مستقل سخن خواهیم گفت.

۲- مسند حدیث الاوزاعی اثر ابوسعید عبدالرّحمن بن ابراهیم اموی دمشقی معروف به «دُحَیْم» (۱) (د . ۲٤۵ ق/ ۸۵۹ م).

وی در عصر خودش محدّث شام و پیرو مذهب اوزاعی بود. دحیم مدّتی در اردن و فلسطین عهده‌دار قضاوت بود. او از سفیان بن عینیه و بقّی بن مَخْلَد حدیث آموخته. احمدبن حنبل و یحیی‌بن مَعین او را بزرگ می‌داشته‌اند. رجال‌شناسان عامّه او را با واژه هایی چون ثقه، حافظ، حجّت و استوار ستوده‌اند.

(۲) از فهرست ابن خیر بر می‌آید که این مسند که در چهارجزء بوده، در سده ششم در اندلس تا اندازه‌ای رواج داشته‌است. (۳) از سرنوشت این مسند دراین روزگار آگاهیی در اختیار نداریم.

۳- مسند مالك بن انس اثر ابوداوود سلیمان بن اشعث اَزْدیِ سجِستانی (٤) (د . ۲۷۵ ق / ۸۸۸ م).

ابوداوود محدّثی بلندآوازه و گردآورنده سنن سومین کتاب از صحاح ششگانه اهل سنّت است. وی از استادان بسیاری که شمارشان به سیصدتن می‌رسد، حدیث آموخته. نام‌آورترین استاد او همانا احمدبن حنبل است. وی افزون بر احادیث فراوانی که از او شنید و بعدها در گردآوری سنن از آنها بهره جست، در مجالس گوناگون پاسخ پرسشهایی در فقه و دیگر زمینه ها را از او گرفت و بیشتر این پرسش و پاسخها را در کتاب مسائل نقل کرد. ترمذی، نسایی و ابوعوانه اسفراینی از معروفترین راویان و شاگردان او هستند. (۵) ظاهراً از مسند یادشده تاکنون نسخه‌ای یافت نشده باشد.

٤- مسند حدیث ثابت البُنانی از ابواسحاق اسماعیل بن اسحاق جَهْضَمی بصری (٦) (د . ۲۸۲ ق / ۸۹٦ م).

در بخش پیشین (زیر شماره ٤۸) درباره گردآورنده این مسند سخن گفته شد. گفتنی است که ابومحمّد ثابت بن اسلم بُنانی بصری یکی از تابعان است که در سال ۱۲۳ هجری در گذشته. رجال‌شناسان اهل سنّت او را ثقه و عابد دانسته‌اند. (۷)

۵- مسند حدیث یحیی بن سعید الانصاری و ایوب السَّخْتیانی از دانشمند پیشگفته. (۸) ناگفته نماند که یحیی بن سعید انصاری مدنی (د . ۱٤۳ ق)

از فقیهان و محدّثان عصر تابعان و مدّتی قاضی مدینه بوده‌است. (۹) همچنین ابوبکر ایّوب بن کیسان سَخْتیانی بصری (د . ۱۳۱ ق) از فقیهان و عابدان نامدار در دوره تابعان است. سنیّان وی را ثقه دانسته و سخت ستوده‌اند. (۱۰)

٦- مسند مالك از ابوعبدالرّحمن احمدبن شعیب نسایی (۱۱) (د . ۳۰۳ ق / ۹۱۵م).

درباره نسایی در بخش پیشین سخن گفته شد. مسند مالك گویا در سده ششم در اندلس تا اندازه‌ای رواج داشته، (۱۲)ولی اکنون از آن جز نامْ نشانی در دست نیست.

۷- مسند منصوربن زاذان از همان نسایی پیشگفته. (۱۳) ابوالمغیره منصوربن زاذان ثقفی واسطی (د . ۱۳۱ ق)

یکی از تابعان است. رجال‌شناسان اهل سنّت از او چهره‌ای ثقه، درستکار، عبادت‌پیشه و شایسته اعتماد ترسیم کرده‌اند. (۱٤) از این مجموعه هم گویا نسخه‌ای یافت نشده باشد.

۸- مسند حدیث الزّهری بعلله والکلام علیه.

۹- مسند حدیث شعبة بن الحّجاج.

۱۰- مسند حدیث سفیان بن سعید الثّوری.

۱۱- مسند حدیث ابن جُریج.

۱۲- مسند حدیث یحیی بن سعید القطان

در هشت جزء.

۱۳- مسند حدیث فضیل بن عیاض و داود الطّایی و مفضّل بن مهلل السّعدی.

۱٤- مسند حدیث شعبه و سفیان الثوری.

جملگی این مجموعه ها را در شمار آثار نسایی نام برده‌اند. (۱۵) نسایی در مجموعه اخیر، گویا احادیثی را گردآورده که شعبه روایت کرده، ولی سفیان روایت نکرده یا سفیان نقل کرده، ولی شعبه آنها را روایت نکرده‌است. (۱٦) از فهرست «ابن خیر» فهمیده می‌شود که این مجموعه ها تا اندازه‌ای در سده ششم وپیش از آن در انجمنهای علمی مطرح بوده‌است.

۱۵- مسند حدیث سفیان بن عُیینه.

۱٦- مسند حدیث شعبة بن الحجّاج

در نُه جزء.

۱۷- مسند حدیث سفیان بن سعید الثوری.

جملگی از ابوبشْر محمّد بن احمدبن حمّاد انصاری دولابی رازی (۱۷) (د . ۳۱۰ ق/ ۹۲۲ م) محدّث و مورّخ ایرانی. وی برای آموختن دانش به بغداد، بصره، حجاز، شام و مصر سفر کرد. او در مصر ضمن اندوختنِ دانش به پیشه ورّاقی نیز می‌پرداخت. (۱۸) ابوبشر در فقه بر مذهب ابوحنیفه بود و دراین راه بسیار پا فشاری داشت. (۱۹) وی را محدّثی چیره‌دست می‌دانند؛ (۲۰) ولی برخی از پیشینیان به حدیث او خرده گرفته، ضعیفش دانسته‌اند. (۲۱) در عین حال کسانی چون ابن ابی‌حاتم، طَبَرانی و ابن حِبّان بُستی از او روایت کرده‌اند. (۲۲) ابوبشر افزون بر حدیث در تاریخ و رجال هم مهارت داشت و دراین زمینه ها تألیفاتی بر جای نهاده است. (۲۳) از مسندهای یادشده تا کنون نسخه‌ای یافت نشده‌است.

۱۸- مسند عمربن عبدالعزیز اثر ابوبکر محمّد بن محمّد بن سلیمان اَزْدی واسطی معروف به «ابن با غَنْدی» (د . ۳۱۲ ق / ۹۲۵ م).

وی در سفرهای علمی‌اش از دانشمندان بلندآوازه‌ای چون علی‌بن مدینی حدیث شنید. ابن شاهین و ابن‌مُقری از او حدیث نقل کرده‌اند. ابن باغندی از حفظ پیاپی حدیث می‌خواند و شاید همین باعث شده تا نامهای راویان را در هم‌آمیزد و در نتیجه او را به تصحیف و تدلیس متّهم سازند ودر شمار ضعیفان یاد کنند. (۲٤) این مسند چاپ شده؛ (۲۵) ولی نگارنده نتوانست بدان دست یابد. گویند: وی این مسند را براساس صحابیانی که در فاصله عمر دوم و پیامبر (ص) بوده‌اند، تدوین کرده‌است. (۲٦)

۱۹- مسند حدیث مالك منسوب به ابوالعَرَب محمّد بن احمد تمیمی مغربی (د . ۳۳۳ ق / ۹٤۵ م).

وی محدّث، رجال‌شناس، تاریخ‌نگار و فقیهی مالکی از مردم قیروان و از تبار فرمانروایان آن دیار بود. (۲۷) معروفترین اثر او کتاب طبقات علماء افریقیّه وتونس است که در الجزایر و تونس به چاپ رسیده. در میان آن بخش از آثار ابوالعرب که یافت نشده، کتابی به چشم می‌خورد به نام مسند حدیث مالك. (۲۸)

۲۰- مسندابی‌حنیفه از ابوالحسین عمربن حسن‌شیبانی معروف به «ابن‌الأُشنانی» (د.۳۳۹ق/۹۵۰م).

نك: دنباله این نوشتار،بخش مسندهای ابوحنیفه.

۲۱- مسند ابی حنیفه از ابومحمّد عبداللّه بن محمّد بخاری حارثی معروف به «عبداللّه استاد» (د . ۳٤۰ ق / ۹۵۱ م)

نك: دنباله این نوشتار، بخش مسندهای ابوحنیفه.

۲۲- مسند مالك‌اثر ابو محمّد قاسم بن اَصْبَغ قُرْطبی (د . ۳٤۰ ق/ ۹۵۱ م)،

محدّث اندلس. وی در قرطبه، بغداد، کوفه و مکّه از محدّثان بزرگ زمان خویش حدیث شنید تا آن جا که در حدیث و رجال مهارت یافت. او در روزگار پیری به فراموشی دچار شد و چون خود این را احساس کرد از روایت حدیث دست کشید تا مبادا دانش خویش‌ر ا تباه سازد. ابن اصیغ جز مسند یادشده، آثار دیگری هم دارد، از جمله صحیحی به سبك صحیح مسلم فراهم آورده‌است. (۲۹) از مسند یادشده گویا نسخه‌ای در دست نباشد.

۲۳- مسندالامام الشافعی تالیف ابوالعبّاس محمّد بن یعقوب اصمّ‌نیشابوری (د . ۳٤٦ ق / ۹۵۷ م).

مقصود از مسند شافعی مجموعه احادیث مرفوع و موقوفی است که نزد محمّد بن ادریس شافعی (۳۰) متداول بوده و در مطالعات فقهی و فتواهایش بدانها استناد می‌کرده. این احادیث را ابوالعبّاس محمّد بن یعقوب اصمّ (۳۱) در ضمن کتاب الاّم و غیره از ربیع بن سلیمان مرادی (د . ۲۷۰ ق) شنیده و فراگرفته است. کتابهایی که ربیع آنها را به استثنای مقدار بس‌اندکی از شافعی شنیده‌است.

مدوّن این احادیث در این کتاب که به نام مسند شافعی شناخته شده، کسی است به نام ابوعمرو محمّد بن جعفر بن مطر نیشابوری (د . ۳٦۰ ق). «ابن مطر» که شاگرد، یار و همراه اصمّ بوده، به اشاره و خواست استادش این احادیث را در کتاب مزبور گرد آورده. البتّه برخی گویند: او این کار را برای خودش، نه برای استادش، انجام داده است. همچنان که برخی هم گفته‌اند: گردآورنده این کتاب خودِ اصمّ می‌باشد. بنابراین، احادیث این مجموعه شنیده های ابن مطراست از ابوالعبّاس اصمّ در ضمن سماع کتاب الامّ از وی. همانگونه که اصمّ آنها را از ربیع و ربیع از شافعی شنیده‌است. (۳۲) پس باتوجّه به عبارت ابهام برانگیز برخی از محقّقان، (۳۳) باید دانست: انتساب این مجموعه به شافعی از جهت روایت محتوای آن است؛ نه از جهت گردآوری و تألیف آن. گفتنی است که در جای جای مسند شافعی نام اصمّ به عنوان راوی احادیث به چشم می‌خورد؛ ولی از ابن مطر - تاجایی که نگارنده بررسی کرد - نشانی دیده نمی‌شود.

ترتیب مسند شافعی:

مسند شافعی‌خواه با راهنمایی اصمّ گرد آمده باشد و خواه بدون راهنمایی او؛ نه براساس صحابه مرتّب شده ونه بر اساس ابواب. از همین رو ابن حجر در تعجیل‌المنفعه گوید:

«آن کس که حدیث شافعی را گرد آورده، آن احادیث را نه به شیوه مسانید مرتّب ساخته و نه به ترتیب ابواب واین کوتاهی بس بزرگی است. زیرا به استخراج آن احادیث از کتاب الاّم و غیره بسنده کرده وآنها را به همان صورت که به دستش رسیده، کنار هم نهاده. به همین جهت در بسیاری از جاها در آن تکرار رخ داده است». (۳٤)

با توجّه به آنچه در بالا گفته شد، اگر به عناوین کتاب مورد بحث نگاهی بیفکنیم، خواهیم دید که احادیث آن یا بربابهایی از موضوعات فقهی دلالت می‌کند، ولی در توزیع احادیث در آن بابها دقّتی به‌کار نرفته ویا زیر عناوینی آورده شده که به موضوعات فقهی دلالت نمی‌کند؛ بلکه تنها در عنوان به ذکر مأخذ

احادیث بسنده شده؛ مانند:

«مِنْ کتاب اختلاف مالك و الشّافعی»= احادیثی که از کتاب اختلاف مالك و شافعی گرفته شده است (ص ۲۱۱).

«مِنْ کتاب الرّساله»= احادیثی که از کتاب الرساله برگرفته شده است (ص ۲۳۳).

«مِن کتاب ابطال الاستحسان»= روایاتی که از کتاب ابطال الاستحسان گرفته شده‌است. (ص ٢٦٤).

«مِنْ کتا ب‌احکام القرآن»= احادیثی که از کتاب احکام القرآن بیرون کشیده شده است. (ص ٢٦٦).

«مِنْ کتاب السیر علی سیر الواقدی» = روایاتی که از کتاب السیر علی‌سیر الواقدی استخراج شده‌است (ص ۳۵۳).

«من کتا ب‌جماع العلم» = احادیثی که از کتاب جماع العلم برگرفته شده‌است (ص ۳۵۵).

«من کتاب اختلاف علی و عبداللّه» = احادیثی که از کتاب اختلاف علی و عبداللّه گرفته شده‌است (۳۵) (ص ۳۸۵).

با این وصف، کتاب مزبور از تبویبی شایسته برخوردار نیست. زیرا نه به شیوه کتابهایی چون مسند احمد بن حنبل تنظیم شده ونه از نظم مجموعه های حدیثی دیگر پیروی می‌کند. این کاستی همواره مانعی بوده‌است در برابر محققّان برای بهره‌وری از این کتاب.

با توجّه به همین کاستی، حدیث‌پژوه و فقیه حنفی «محمّد عابد سندی» (٣٦) (د . ۱۲۵۷ ق) به بازسازی این کتاب پرداخته، آن را بر پایه ابواب فقهی (از کتاب الایمان والاسلام... تاکتاب المناقب) مرتّب ساخته است. سندی پیش از این، چنین کاری را درباره مسندابی حنیفه نیز انجام داده است. این دانشمند در ترتیب مسندالامام الشافعی‌آن دسته از احادیث را که از لحاظ لفظ و معنا تکراری بوده، کنار نهاده وبا این کار کتاب خویش را از احادیث تکراری پالوده است. (۳۷) ترتیب سندی به کوشش محمّد زاهد کوثری به صورتی شایسته و زیبا در قاهره چاپ شده‌است.

باید افزود: آنطور که از شماره‌گذاری احادیث در ترتیب مسندالامام الشافعی فهمیده می‌شود، مسند شافعی بدون در نظر گرفتن احادیث مکرّر ۱۷۲۱ حدیث را در بر دارد. این در حالی است که برخی تعداد احادیث این کتاب را با مکرّرها ۱۱۹۰ حدیث و با حذف مکرّرها ۹٤۰ حدیث دانسته‌اند. بنابه گفته اخیر این ۹٤۰ حدیث شامل ۸۲۰ حدیث مسند و مرفوع و ۱۲۰ حدیث مرسل، منقطع و مُعْضَل می‌شود. (۳۸)

گزیده ها و شروح مسند شافعی

بر مسند شافعی شرحهایی نوشته شده که مهمترین آنها بدین قرار است:

۱- شافی العِیّ به خامه ابوالسعادات مبارك بن محمّد معروف به ابن اثیر جزری (د . ٦۰٦ ق).

۲- شافی العینی (یا العِیّ) علی مسند الشافعی به خامه جلال‌الدین سیوطی.

همچنین گزیده هایی هم از کتاب مورد نظر فراهم شده که یکی گزیده‌ای است به نام المنتخب

المرضی من مسند الشافعی اثر زین‌الدّین عمربن احمد شماع حلبی. (۳۹)

در پایان این بخش، یادآوری می‌شود که روایات شافعی در خلال آثارش توّسط دیگران هم روایت شده‌است. چنانکه محدّث حنفی ابوجعفر احمدبن محمّد طحاوی (د . ۳۲۱ ق) از طریق دایی خویش اسماعیل بن یحیی مُزَنی (د . ۲٦٤ ق) احادیث شافعی را روایت می‌کند. (٤٠)

مسند شافعی هم بطور مستقل و هم در ضمن کتابی به نام المجموعة الفقهیّه منتشر شده‌است.

۲٤- مسند الاعمش. (٤١)

۲۵- مسند شعبة بن الحّجاج.

۲٦- مسند سفیان، (٤۲) جملگی از ابوالقاسم سلیمان بن احمد طَبَرانی (د. ۳٦۰ ق/ ۹۷۱ م).

در بخش پیش (زیر شماره ۹۹) درباره طبرانی و آثارش سخن گفته شد. غیر از مسندهای یادشده، ابن مَنده اصفهانی در ضمن بر شمردن آثار طبرانی از چند مسند دیگر هم نام برده؛ ولی خودش بیشتر آنها را ندیده است. بدین قرار:

مسند ابی‌اسحاق السّبیعی، مسند روح بن قاسم، مسند حارث العکلی، مسند ابن‌عجلان، مسند ابی ایوّب الافریقی، مسند زیاد الجصّاص و مسند زافر. (٤۳)

۲۷- مسند حدیث الاوزاعی از همان سلیمان بن احمد طبرانی. (٤٤)

کاتب چلبی از اثری به همین نام یاد می‌کند؛ امّا درباره مولّف آن سخنی نمی‌گوید. (٤۵) نگارنده احتمال می‌دهد آن مسند همین اثر طبرانی باشد که چلبی از مؤلّف آن آگاهی نداشته است.

۲۸- مسند ابی حنیفه اثر ابواحمد عبداللّه بن عَدِیّ جرجانی (د.۳٦۵ ق/ ۹۷٦ م).

۲۹- مسند ابی حنیفه اثر ابوالحسین محمدبن مظّفر (د. ۳۷۹ ق/ ۹۸۹ م).

۳۰- مسند ابی‌حنیفه از ابوالقاسم طلحة بن محمّد معروف به «شاهدعدل» (د.۳۸۰ ق / ۹۹۰ م).

۳۱- تهذیب مسند الامام ابی حنیفه‌اثر ابوبکر محمّد بن ابراهیم اصفهانی معروف به «ابن مُقْری» (د . ۳۸۱ ق/ ۹۹۱ م).

درباره جملگی این مجموعه ها در بخش مسندهای ابو حنیفه سخن خواهیم گفت.

۳۲- مسند نافع بن ابی نُعیم القاری المدنی از همان ابن مقری اصفهانی.

نافع یکی از قاریان هفتگانه و آموزگار قرائت مردم مدینه بوده‌است. وی که از اتباع تابعان می‌باشد، بنابه گفته خودش قرآن را از هفتاد تن از تابعان فرا گرفته است. (٤٦) او کم و بیش با حدیث نیز سروکار داشته؛ از همین رو مجموعه های پراکنده‌ای از مرویات او را یافته‌اند که از طریق برخی از تابعان از ابوهریره روایت کرده‌است. شمار این مرویات از صد حدیث بیشتر نیست (٤۷) و گویا همین احادیث را ابن مقری به نام مسند نافع بن ابی نعیم فراهم آورده و روایت کرده‌است. از این مجموعه کوچك دستنوشته هایی در دمشق و قاهره وجود دارد. (٤۸)

۳۳- «کتابٌ فیه اربعونَ حدیثاً من مسند بُرَیْد بن عبداللّه بن ابی بُرْدَه عن جدّه ابی بُرْدَة بن موسی عن ابی موسی الاشعری» اثر ابوالحسن علی بن عمردار قُطْنی (د. ۳۸۵ ق / ۹۹۵ م)

صاحب سنن و محدّث و رجال‌شناس بلند آوازه. شهرت دارقطنی بیشتر به خاطر نقد راویان حدیث و جرح و تعدیل آنان است. معمولاً رجال‌شناسان اهل سنّت در دوره های بعد، داوری او را درباره راویان معیار می‌دانند. (٤٩)

امّا درباره بُرَید، باید دانست که وی از مردم کوفه و نواده صحابی ابوموسی اشعری است. سفیان ثوری و سفیان بن عُیَیْنه و دیگران از او روایت می‌کنند. ابن‌معین و دیگران او را ثقه دانسته‌اند؛ ولی ابوحاتم، ابن حنبل و نسایی بر او خرده هایی گرفته‌اند. (٥٠) درباره مجموعه یاد شده باید گفت: مجموعه احادیثی وجود داشته که برید آنها را از طریق نیایش از ابوموسی اشعری روایت کرده واین مجموعه در زمانهای بعد مسند بُرید نام گرفته است. اثر یادشده که چهل حدیث را در بر دارد، گزیده‌ای از آن مجموعه است که به دست ما رسیده. این گزیده را دارقطنی تحریر کرده ونسخه آن در استانبول در کتابخانه شهید علی موجود است. (٥١)

۳٤- مسند احادیث ابراهیم بن ادهم الزّاهد از ابوعبداللّه محمّد بن اسحاق عَبْدی اصفهانی معروف به «ابن مَنْدَه» (د . ۳۹٥ ق / ۱۰۰٥ م).

درباره مولّف این مجموعه در بخش مسندهای ابوحنیفه سخن خواهیم گفت. امّا راوی این مجموعه احادیث، همان ابواسحاق ابراهیم بن ادهم تمیمیِ عجْلی بلخی عارف و زاهد نامدار سده دوم است که شرح حال نگاران و رجال‌شناسان او را در شمار محدّثان آورده و راویانِ حدیثْ احادیثی از او نقل کرده‌اند. (٥٢) ابراهیم ادهم ظاهراً در سالهای پایانی عمرش نقل و روایت را رها کرد. از قول او آورده‌اند که گفت: «سه چیز مرا از این کار بازداشت، یکی شکر نعمت، دیگر استغفار از معصیّت، سه‌دیگر آماده شدن برای مرگ». (٥٣) از مسند ابراهیم بن ادهم نسخه هایی در دار الکتب قاهره وجود دارد. (٥٤) این مجموعه کوچك به کوشش مجدی سیدابراهیم در قاهره (۱۹۸۸ م) چاپ شده‌است.

۳٥- روایةٌ لمسند ابی حنیفه از همان ابن مَنْده اصفهانی.

۳٦- مسند ابی حنیفه از حافظ ابونُعَیم احمدبن عبداللّه اصفهانی (د . ٤۳۰ ق/ ۱۰۳۸ م).

۳۷- مسند ابی حنیفه‌از ابوعبداللّه حسین بن محمّد بن خسرو بلخی (د . ٥۲۰ ق / ۱۱۲٦ م).

۳۸- مسند ابی حنیفه از ابوبکر محمّد بن عبدالباقی معروف به «قاضی مارستان» (د . ٥۳٥ ق/ ۱۱٤۱ م).

۳۹- مسند مکحول و ابی حنیفه از علی‌بن حسن بن عساکردمشقی (د . ٥۷۱ ق/ ۱۱۷٥ م).

٤۰- مسند ابی حنیفه از حسام الدّین ابوالحسن علی‌بن احمدبن مکّی رازی (د . ٥۹۸ ق / ۱۲۰۱ م).

٤۱- جامع مسانید الامام الاعظم اثر ابوالمُؤیَّد محمّد بن محمود خوارزمی (د . ٦٤٥ ق/ ۱۲٤۷ م).

٤۲- مسند ابی حنیفه از موسی بن زکریا بن ابراهیم حَصْکَفی (د . ٦٥۰ ق / ۱۲٥۲ م).

٤۳- مسند ابی حنیفه از ابوعلی صدرالدّین حسن بن محمّد بکْری تَیْمی نیشابوری (د . ٦٥٦ ق / ۱۲٥۸ م).

یاد آوری: درباره جملگی این مجموعه ها در «بخش مسندهای ابو حنیفه» سخن خواهیم گفت.

پاورقی ها :

۱ - الاشبیلی، فهرسه، ص ۱٤۸.

۲ - ابن حجر، تقریب التهذیب، ٤۷۱/۱؛ الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ٤۸۰/۲.

۳ - الاشبیلی، همان جا.

٤ - ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۷۰/٤؛ السیوطی، تدریب الرّاوی، ۳٦۳/۲.

۵ - ابن حجر، پیشین، ۱۷۳-۱٦۹/٤؛ الذّهبی، تذکره الحفّاظ، ۵۹۱/۲.

٦ - البغدادی، هدیة العارفین، ۲۰۸-۲۰۷/۱.

۷ - الذهبی، تذکره الحفّاظ، ۱۲۵/۱؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱۱۵/۱.

۸ - الاشبیلی، فهرسه، ص ۱٤۸.

۹ - الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ۱۳۷/۱.

۱۰ - الذهبی، پیشین، ۱۳۰/۱؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۸۹/۱.

۱۱ - السیوطی، تدریب الرّاوی، ۳٦٤/۲؛ همو، حسن المحاضره، ۳۵۰-۳٤۹/۱؛ کاتب چلبی، ۱٦۸۵/۲؛ البغدادی، هدیة العارفین، ۵٦/۱.

۱۲ - الاشبیلی، فهرسة ، ص ۱٤۵.

۱۳ - السیوطی، تدریب الراوی، ۳٦٤/۲.

۱٤ - الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ۱٤۱/۱؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۲۷۵/۲.

۱۵ - الاشبیلی، پیشین، صص ۱٤۸-۱٤۵.

۱٦ - پیشین، ص ۱٤٦.

۱۷ - پیشین، صص ۱٤۷-۱٤٦.

۱۸ - الذّهبی، تذکرة الحفّاظ، ۷۵۹/۲.

۱۹ - ابن حجر، لسان المیزان، ٤۲/۵.

۲۰ - ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ٦۷۸/۱٤.

۲۱ - الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳۱۰/۱٤؛ همو، میزان الاعتدال، ٤٥٩/۳.

۲۲ - ابن عساکر، همان جا؛ الذهبی ، تذکرة الحفّاظ ، ۷٥۹/۲.

۲۳ - ابن خلکان، وفیات الاعیان، ۳٥۲/٤.

۲٤ - الخطیب البغدادی، ۲۱۳-۲۰۹/۳؛ الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ۷۳۷-۷۳٦/۲.

۲٥ - سزگین، ۳٤۰/۱/۱.

۲٦ -G.H.A.Juynboll, MUSNAD, Encyclopaedia of Islam,Vol. VII, p ۷۰٦.

۲۷ - الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ۸۸۹/۳.

۲۸ - القاضی عیاض، ترتیب المدارك، ۳۳٥/۳.

۲۹ - الذّهبی، تذکرة الحفّاظ، ۸٥٤-۸٥۳/۳.

۳۰ - ابوعبداللّه محمّد بن ادریس شافعی پیشوای یکی از چهار مذهب فقهی معروف اهل سنّت در سال ۱٥۰ قمری در غزّه (و به قولی در عَسْقلان یا یمن یا مِنی) زاده شد. در مکّه بالید و در هفت سالگی قرآن و در ده سالگی موطّأ مالك را حفظ کرد وبه دست مسلم بن خالد زنجی (د . ۱۷۹ ق) مفتی مکّه، فقیه گشت. سپس در مدینه ملازم مالك شد. در سال ۱۹٥ قمری دوبار به بغداد آمد و چندماهی‌در آن جا درنگ کرد. شافعی در واپسین سالهای زندگیش برای ترویج آراء و نظریات خود به مصر رفت. در آن جا ضمن آموزش به بازنگری و تکمیل نوشته هایش پرداخت و کتابهای الاّمو الرّساله و... را بر شاگردانش املا کرد. وی در سال ۲۰٤ در همان‌جا در گذشت. احمدبن حنبل او را احیاگر دین در سرآغاز سده سوم می‌داند. (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۳۱-۲٥/۹؛ السیوطی، حسن‌المحاضره، ۳۰٤-۳۰۳/۱).

سنیّان شافعی را پایه‌گذار دانش اصول فقه می‌دانند. زیرا به عقیده آنان او نخستین بار الرساله را در این موضوع نگاشته است. (نك: ابوزهره، الشافعی: حیاته وعصره، آراؤه و فقهه، صص ۱۹۷-۱۹٦؛ سزگین، ۱۸۰/۳/۱). ولی دانشمندان شیعه این را درست نمی‌دانند وبراین باورند که نخستین بار امام باقر (ع) و پس از او امام صادق (ع) قواعد این علم را بر شاگردان خود املا کرده‌اند. به عقیده محقّقان شیعی هشام بن حکم (د. ۱۷۹ ق) و پس از وی یونس بن عبدالرحمن از یاران ائمه (ع)، نخستین کسانی هستند که دراین باره کتاب نوشته‌اند. (الصدر، تأسیس الشیعه، ص ۳۱۰؛ اسدحیدر، ۲۰٤-۱۰٥).

فقه شافعی آمیخته‌ای از فقه رأی‌گرایان و فقه حدیث‌گرایان است. (ابوزهره، پیشین، ص /۱۱، ۲۷). این فقه از دو راه به دست نسلهای بعد رسیده: یکی از طریق شاگردانش و دیگر از طریق کتابها و آثاری که نوشته یا به شاگردانش املا کرده‌است. (برای دستیابی به آگاهی تحلیلی درباره زندگی علمی و آراء شافعی به کتاب الشافعی به خامه محمّد ابوزهره رجوع شود).

۳۱ - اصمّ در سال ۲٤۷ قمری به دنیا آمد و درسال ۲٦٥ پدرش او را در پی دانش روانه سفر کرد. در اثنای این سفر دراز اصفهان، مکّه، مصر، دمشق، کوفه، بغداد و... را زیر پانهاد واز محدّثان بزرگ حدیث آموخت و در سی‌سالگی به زادگاهش نیشابور بازگشت. اندکی پس‌از بازگشت به ناشنوایی دچار شد و در خزان عمرش نابینا گشت. حاکم و ابن منده و بسیاری دیگر ازاو روایت می‌کنند. حاکم او رابه راستی و درستی ستوده است. ابن جوزی درباره او گوید: اصمّ ۷٦ سال به حدیث گفتن اشتغال داشت. در

نتیجه پدران، فرزندان ونوادگان از او حدیث شنیده‌اند. به وی آثاری هم منسوب است که چندان قابل اعتنا به‌نظر نمی‌رسد. (الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ٨٦٤-٨٦٠/٣؛ الزرکلی، ١٤٥/٧؛ سزگین ٣٧٢-٣٧١/١/١).

٣٢ - دراین باره نك: السیوطی، تدریب الرّاوی، ١٧٥/١؛ القاسمی، الفضل المبین، صص ٢٥٩ - ٢٦٠، ٣٠٨ - ٣٠٩؛ محمّد زاهد الکوثری، مقدمه ترتیب مسندالامام الشافعی، اثر محمّد عابدالسندی، ٠٦/١ باید به‌خاطر داشت، در میان شاگردان شافعی از کس دیگری به نام ربیع بن سلیمان جیزی هم یاد می‌کنند. آن ربیع را با این ربیع که راوی کتابهای شافعی است، نباید اشتباه کرد. (مثلاً نك: القاسمی، پیشین، ص ٢٥٧). بنابراین هرگاه در مقام بیان روایت آثار شافعی به‌طور مطلق از ربیع یاد شود، مقصود ربیع مرادی است نه جیزی. (القاسمی، پیشین، صص ٢٥٨-٢٥٧؛ ابوزهره، پیشین، صص ١٦٥-١٦٤).

٣٣ - برای مثال زِرِکلی می‌نویسد: «از کتابهای او یکی مسند است». (الاعلام، ٢٦/٦).

٣٤ - محمّد زاهد الکوثری، مقدمه ترتیب مسندالامام الشافعی، اثر محمّد عابد السندی،٦/١.

٣٥ - لازم به یادآوری است که کتاب «الام» خود مشتمل بر کتابهایی چند است. بنابراین، هریك از عنوانهای بالا بخشی از کتاب یاد شده را تشکیل می‌دهد (سزگین، ١٨٦-١٨٥/٣/١).

٣٦ - درباره او نك: الزرکلی، الاعلام، ١٨٠-١٧٩/٦.

٣٧ - محمّد زاهد الکوثری، پیشین، ٧-٦/١.

٣٨ - السیوطی، تدریب الرّاوی، ١٧٥/١، زیرنویس مصحح.

٣٩ - درباره دیگر شرحها و گزیده های آن نك: السیوطی، حسن‌المحاضره، ٣٩٥/١؛ کاتب چلبی، ١٦٨٣/٢؛ سزگین، ١٨٨-١٨٧/٣/١.

٤٠ - سزگین، ٩١/٣/١.

٤١ - محمدجواد الحسینی الجلالی، «المسند» (٢)، نورعلم، ش ٥ (شهریور ١٣٦٣)، ص ١٤٢.

٤٢ - الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ٩١٣/٣.

٤٣ - پیشین، ٩١٥-٩١٣/٣.

٤٤ - الاشبیلی، فَهْرَسه، ص ١٤٩.

٤٥ - کشف‌الظّنون، ١٦٨٢/٢.

٤٦ - ابونعیم، ذکر اخبار اصبهان، ٣٢٧/٢.

٤٧ - الذهبی، میزان الاعتدال، ٢٤٢/٤؛ سزگین ٣٣/١/١.

٤٨ - الالبانی، صص ١١٥-١١٤؛ سزگین، ٣٣/١/١.

٤٩ - درباره او نك: الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ٩٩١/٣.

۵۰ - ابن ابی‌حاتم، ٤٢٦/١/١؛ الذّهبی، میزان الاعتدال، ٣٠٥/١؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٤٣٢-٤٣١/١.

۵۱ - سزگین، ١٦٢/١/١، ٤٢٤.

۵۲ - البخاری، ٢٧٣/١/١؛ ابن ابی حاتم، ٨٧/١/١؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ٣١/١؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ١٣٥/١٠، ١٤٥.

۵۳ - ابن کثیر، پیشین، ١٣٧/١٠.

۵٤ - سزگین، ٤٤٠/١/١.

بخش چهارم :

آشنایی با مسندهایی که به راویان خود منسوبند (۲)

مجموعه هایی که به خطا یا از روی سهل انگاری آنها را مسند خوانده‌اند

پس از آشنایی با مسندها، باید افزود که برخی از مجموعه های حدیث هست که آنها را به خطایا بر اثر سهل‌انگاری مسند نامیده‌اند. در نخستین بخش از این نوشتار به مناسبتی به منشأ این خطایا سهل‌انگاری اشاره شد وتوضیح بیشتر به آینده موکول گشت. اینك مناسب می‌بیند آن مجموعه ها را یك‌یك برشمرده، همراه با توضیحاتی کوتاه معرّفی کند؛ تا از این رهگذر مرزها نمایانتر شده، مسندها از دیگر مجموعه ها شناخته گردند:

۱- کتاب‌الاثار از ابوسلمه ربیع‌بن حبیب بن عمرو فراهیدی

اصل و نسب وی از بصره بود و در سده دوم می‌زیست. از امام باقر (ع)، ابن‌سیرین (د. ۱۱۰ق) و حسن بصری (د . ۱۱۰ ق) روایت می‌کند. گویند: وی اباضی مذهب بود. (۱) برخی هم او را حنفی دانسته و ثقه و قابل اعتمادش شمرده‌اند. (۲) ربیع در حدیث کتابی فراهم آورده که گاه با نام مسند ربیع بن حبیب و گاه به نام کتاب الاثار از آن یاد می‌کنند. (۳) این کتاب را ابویعقوب یوسف‌بن ابراهیم سدراتی وَرْجَلانی قُرْطُبی (د . ۵۷۰ ق) از دانشمندان اباضی مذهبِ مغرب دور، مهذّب و مرتّب ساخته و آن را الجامع الصحیح نامیده‌است. (٤) از ترتیب وَرْجَلانی نیزبا نام ترتیب مسند الرّبیع یاد می‌کنند. (۵) به نظر می‌رسد، این کتاب مجموعه‌ای نامرتّب از احادیث بوده که خود ربیع برآن نامی ننهاده و همین باعث شده که برخی آن را مسند و برخی آثار بنامند.

۲- الجامع از ابومحمّد عبداللّه بن وَهْبِ فهْرِی قرشی (د . ۱۹۷ ق/ ۸۱۳ م)،

فقیه، مفسّر و محدّث مالکی مصر. او در مصر چشم به جهان گشود و در مدینه به خدمت مالك‌بن اَنَس رسید و از او فقه آموخت و مالك به او لقب «فقیه مصر» داد. افزون بر مالك، از محدّثانی چون ابن جریج، ابن عیینه و سفیان ثوری حدیث شنید. (٦) ابن مدینی، ربیع بن سلیمان مرادی، عبدالرّحمن بن مهدی و یحیی بن یحیی لیثی و بسیاری دیگر از او حدیث شنیده‌اند. (۷) رجال شناسانی چون ابن سعد، یحیی بن معین وابوزرعه او را ثقه دانسته‌اند. (۸) گویند: وی از نخستین کسانی بوده که میان «حدَّثنی» و «حدَّثنا»، و میان «اَخْبَرنا» و «حدَّثنا» فرق نهاده و در روایت چگونگیِ فراگیریِ خود را از استادان بیان کرده است. (۹) بخشی از جامع ابن وهب در حدیث، به صورت دستنوشته و با نام المسند در

ظاهریه نگهداری می‌شود. (۱۰) از توصیف این دستنوشته در فهرست ظاهریه در می‌یابیم که احادیث این کتاب براساس موضوعات فقهی مرتّب شده نه به روش مسندها. (۱۱) بنابراین به نظر می‌رسد، مسند نامیدنِ این کتاب درست نباشد. گفتنی است که برخی جامع ابن‌وهب و مسند را دو اثر جداگانه پنداشته‌اند؛ (۱۲) ولی ظاهراً همانطور که سزگین نیز اشاره کرده، دستنوشته‌ای که به نام مسند یافت شده، بخشی از همان جامع او باشد.

۳- مصنّفِ عبد الرّزاق بن همّام صنعانی (د. ۲۱۱ ق/ ۸۲۷ م).

عبد الرّزاق مفسّر و محدّثی ثقه از مردم صنعا و يك شيعه ميانه رو بود. (۱۳) شیخ طوسی از او در ردیف یاران امام صادق (ع) یاد کرده و او را یکی از راویان آن امام و پدرش حضرت باقر (ع) شمرده است. (١٤) درپاره‌ای از منابع متأخّر شیعی از مصنّف عبد الرزّاق با نام مسند یاد شده و از آن رهگذر به پاره‌ای نوشته های دیگر نیز راه یافته است. (۱۵) گفتنی است که کتاب مورد بحث به کوشش حبیب الرّحمن اعظمی حدیث پژوه معاصر پاکستانی منتشر شده‌است.

٤- ابوعُبید قاسم بن سلاّم بغدادی (د . ۲۲٤ ق/ ۸۳۸ م)

فقیه، ادیب و لغت‌شناس معروف کتابی دارد به نام غریب الحدیث. کاتب چلبی از اثری به نام مسند قاسم بن سلاّم بغدادی نام می‌بردو می‌افزاید: «این مسند مشتمل بر احادیثی است که در آنها واژه های نامأنوس وجود دارد». (١٦) با این توضیح، جای تردید نمی‌ماند که مقصود وی از مسند قاسم بن سلاّم همان کتاب غریب الحدیث اوست. بویژه آنکه می‌بینیم «ابن حجر» پس از آنکه او را با واژه هایی چون ثقه، فاضل و مصنِّف می‌ستاید، می‌نویسد: «من در کتابها، از وی حدیثِ مسندی ندیده‌ام؛ بلکه سخنان او در شرح واژه های نامأنوس حدیث است». (۱۷) باید افزود: تذکره نویسان و شرح حال نگاران نیز در میان آثار وی از کتابی به نام مسند نام نبرده‌اند. (۱۸)

٥- المصنّف اثر ابوبکر عبداللّه بن محمّد عَبْسی کوفی معروف به «ابن ابی شَیْبَه» (د . ۲۳٥ ق / ۸٤۹ م)،

فقیه، مفسّر، مورّخ و محدّث بلندآوازه. درباره ابن ابی شیبه باید دانست که وی مقدّمات دانش را در کوفه فراگرفت و پس از آن در بصره و سپس در بغداد حدیث و فقه آموخت. بسیاری از محدّثانِ بنام سده سوم از جمله بخاری، مسلم، احمد و پسرش عبداللّه، ابوداوود و ابن ماجه از او حدیث نقل کرده‌اند. (۱۹) خطیب بغدادی از زبان ابن سلاّم آورده که حدیث به چهارتن پایان یافت: «احمدبن حنبل، یحیی بن معین، علی بن مدینی و ابوبکر بن ابی‌شیبه». (۲۰) شاگردش ابوزرعه ادّعا کرده که حافظ تر از ابن ابی‌شیبه ندیده (۲۱) و شاگرد دیگرش احمدبن حنبل ظاهراً او را پرلغزش دانسته است. (۲۲) با این حال، می‌توان گفت رجال‌شناسان اهل سنّت جملگی او را ثقه شمرده‌اند. (۲۳) بنابه گزارش حاکم نیشابوری، صحیح‌ترین اسنادها نزد ابن ابی شیبه عبارت است از: «زُهری از علی بن حسین از پدرش از علی (ع) (٢٤)».

مصنَّفِ ابن ابی شیبه کتاب بس بزرگی است که در آن احادیث نبوی (ص)، گفته های صحابه و فتواهای تابعان را براساس موضوعات و ابواب فقهی آورده‌است. این کتاب ظاهراً همان است که در شمار مسندها هم از آن نام برده‌اند؛ ولی باید گفت: کتاب مزبور در واقع مسند نیست و این شهرت پایه‌ای ندارد. (۲۵) گفتنی است که برخی از آگاهان، ابن ابی شیبه را محدّثی دانسته‌اند که هم براساس موضوع وهم به شیوه مسانید کتاب نوشته است. (٢٦) بنابراین احتمال دارد، مسند و مصنَّف دو کتاب جداگانه بوده؛ ولی با گذشت زمان مسندش از میان رفته باشد و مردمان دوره های بعد، مصنّف او را همان مسندش پنداشته باشند.

٦- السنن اثر ابومحمّد عبداللّه‌بن عبدالرّحمن دارِمی سمرقندی (د. ٢٥٥ق/ ٨٦٩م).

دارمی در سفرهای درازش از بسیاری از محدّثان حدیث شنید. مسلم، ابوداوود، ترمذی، نسایی و دیگران از وی روایت کرده‌اند. وی را محدّثی ثقه، صدوق و درستکار می‌شناسند. دارمی در سمرقند عهده‌دار امر قضا گشت و در يك ماجرا داوری کرد؛ ولی به سبب پرواپیشگی بی‌درنگ از آن سمت کنار گرفت. (٢٧)

سنن‌دارمی بیشتر به‌نام مسند شهرت دارد وبه این نام شناخته می‌شود. از همین روکاتب چلبی آن کتاب را يك‌بار بانام سنن و بار دیگر بانام مسند یاد می‌کند. (٢٨) ولی ظاهراً این يك‌خطایی است که مشهور و رایج گشته است. «بُلقینی» در مقام خرده‌گیری بر «ابن‌صلاح» که این کتاب را در ردیف مسندها نام برده، می‌نویسد: «به شمارآوردن کتاب‌دارمی در زمره مسندها... محلّ تأمّل است. زیرا آنچه که اکنون از دارمی دردست است براساس ابواب فقهی، از قبیل طهارت و... تألیف شده است». (٢٩) حافظ عراقی دراین باره می‌گوید: «همچنان که بخاری کتاب خود را به دلیل مسندبودنِ احادیثش، مسند نامیده، کتاب دارمی نیز به مسند معروف گشته؛ ولی باید دانست دراین کتاب احادیث مرسَل، معضَل، منقطع و مقطوع فراوان یافت می‌شود». (٣٠) البته باید افزود که درباره دارمی گفته‌اند: وی آثاری از جمله جامع، مسند، تفسیر، و غیره داشته است. شاید آنچه که اکنون در دست است، همان جامعِ او باشد و مسندش از میان رفته باشد. (٣١)

گفتنی است که بسیاری از حدیث شناسان اهل سنّت، سنن دارمی را از سنن ابن‌ماجه برتر می‌دانند و آن را به جای کتاب ابن ماجه، ششمین مجموعه از «صحاح ششگانه» قلمداد می‌کنند. ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «منزلت مسند دارمی کمتر از کتابهای سنن نیست. بلکه اگر به کتابهای پنجگانه پیوست گردد، از سنن ابن ماجه سزاوارتر است، زیرا از جهات بسیاری برآن ترجیح دارد». (٣٢) از همین روبرخی آن کتاب را صحیح هم خوانده‌اند. (٣٣)

٧- المسند یا مسند السرّاج تألیف ابوالعبّاس محمّد بن اسحاق ثقفی نیشابوری (د . ٣١٣ ق/ ٩٢٥ م)

حافظ حدیث و ملّقب به «سَرّاج» (پالان دوز یا زین‌ساز). وی از اسحاق بن راهویه و شماری از استادان بخاری و مسلم در خراسان، بغداد، کوفه، بصره و حجاز استماع حدیث کرد و محدّثانی کهنسال چون بخاری و مسلم از او حدیث روایت کرده‌اند. همچنین گویند: بخاری به کتابی از وی که در موضوع تاریخ بود، نظر افکند و با خطّ خویش از آن نسخه برداشت و آن نسخه را نزد مولّف قرائت کرد. سرّاج را مؤلّفی مبتکر و نکته‌سنج و محدّثی ثقه د (٣٤)انسته‌اند. (٣٥) نوشته‌اند: حاکم نیشابوری در تالیف مستدرك الصحیحین به مسند وی به عنوان یکی از منابع نظر داشته است. (٣٦)

از مجموعه حدیثِ وی که مسندنام گرفته، بخشها یا گزیده هایی در کتابخانه ظاهریه نگهداری می‌شود. همانطور که کاتب چلبی هم خاطرنشان ساخته، (٣٧) از توصیف این کتاب در فهرست دستنوشته های ظاهریه، روشن می‌شود که این مجموعه براساس موضوع فراهم آمده نه به شیوه مسندها. (٣٨) بنابراین می‌توان گفت، این کتاب را نیز همچون سنن دارمی به غلط مسند نام نهاده‌اند.

٨- المسند المُخْرَج علی کتاب مسلم بن الحجّاج، تألیف ابوعَوَانَه یعقوب بن اسحاق نیشابوری اسفراینی (د . ٣١٦ ق/ ٩٢٨ م)

.

ابوعوانه اهل سفرهای دور و دراز بود. از بسیاری از محدّثان حدیث شنید و نخستین کسی است که مذهب شافعی و کتابهایش را به اسفراین وارد ساخت. وی از نگاه سنیّان محدّثی ثقه به شمار می‌آید.

(۳۹) او در کتاب یادشده از سبك مسلم پیروی کرده؛ (٤٠) به این معنا که همان احادیث صحیح مسلم را با سند خویش و بر پایه ابواب فقهی آورده و به تصریح خود، شماری از احادیث را هم برآن افزوده‌است. (٤١) بنابراین شایسته‌است، همچون صبحی صالح، (٤٢) این کتاب را در زمره مستخرَجها به‌شمار آوریم نه در ردیف مسندها و اینکه می‌بینیم، برخی از نویسندگان از این کتاب در شمار مسندها یاد کرده‌اند، ظاهراً به خطا رفته باشند. (٤٣) به نظر می‌رسد، مقصود کاتب چلبی از صحیح ابی‌عوانه (٤٤) نیز همین کتاب باشد.

۹- المسنَدُ الصحیحُ علی‌التّقاسیمِ والانواعِ مِنْ غیرِ وجودِ قطعٍ فی سندها و لاثبوت جرحٍ فی ناقلیها، اثر ابوحاتم محمّد بن حِبّان تمیمی حنظلی بُستی معروف به «ابنِ‌حبّان بُستی» (د . ٣٥٤ ق/ ٩٦٥ م)

مورّخ، منجّم، لغت‌شناس، محدّث و فقیه شافعی. ابن حبّان ابتدا کتاب الثّقات و پس از آن کتاب الضّعفا یا المجروحین من المحدّثین را نوشت. آنگاه صحیح خویش را بر پایه آن دو کتاب بنا نهاد و نام بالا را برای آن برگزید. (٤٥) درباره تعبیر «ولا ثبوت جرحٍ فی ناقلیها» که در دنباله نام کتاب مزبور آمده، باید دانست که ابن حبّان را در جرح و تعدیل مسلکی ویژه است. او براین باور است که راوی عدل کسی است که جرحی براو وارد نشده باشد. زیرا جرح ضد عدل است واگر کسی را جرح نکرده باشند، ناگزیر عادل شمرده می‌شود. (٤٦) بنابراین، وی در جمله یادشده به این نکته اشاره دارد که درباره راویان احادیث موجود در این کتاب، جرحی ثابت نشده‌است.

این کتاب ترتیبی من در آوردی دارد. به این معنا که نه به ترتیب ابواب فقهی است ونه به سبك مسندها. از همین‌رو یافتن حدیثِ مورد نظر درکتاب مزبور بسی دشوار است. گویند: مولّف در آغاز کتابش به صراحت گفته که گزیدن این روش برای آن است که مردم در بهره‌بردن از این کتاب به حافظه تکیه کنند وبه ترتیب معروف اعتماد نورزند. به دلیل همین دشواریاب بودن، امیر علاءالدین ابوالحسن علی‌بن بلبان فارسی حنفی (د. ٧٣٩ ق.) کتاب مزبور را پیراسته وبر پایه موضوعات و ابواب فقهی مرتّب ساخته و آن را الأحسان فی تقریب صحیح ابن‌حبّان نامیده‌است. (٤٧)

از کتاب مورد بحث، یك‌بار با عنوان سنن ابن حِبّان و بار دوم با نام صحیح ابن‌حبّان و بار سوم با نام الانواع والتقاسیم (٤٨) یاد کرده‌اند. برخی هم از آن در شمار مسندها نام برده‌اند. (٤٩) ولی چنانکه دربالا گفته شد، این کتاب به سبك مسندها تدوین نشده ودر نتیجه نباید در شمار مسندها به حساب آید.

درباره ابن حبّان باید دانست که شرح حال نگاران از او دو چهره کاملاً متفاوت و گاه متضادّ ترسیم کرده‌اند. برخی وی را ثقه، حافظی بزرگوار و عالِم به متون و اسانید حدیث دانسته‌اند. (٥٠) ولی برخی دیگر چهره‌ای منفی از وی به دست داده‌اند. از جمله ابن صلاح لغزشهای او را فاحش دانسته‌است. گویند: وی پیامبری را آمیزه‌ای از علم وعمل می‌دانست و همین عقیده موجب شد تا زندیقش خوانند ودراین باره به خلیفه نامه نویسند ودر نتیجه او به کشتنش فرمان دهد. (٥١) آثار ابن حبّان در عرصه حدیث بسیار است. (٥٢) مهمترین آنها همین المسند الصحیح است که از منابع مهّم حدیث سنیّان به‌شمار می‌رود.

۱۰- کتاب السنّه از ابوحَفْص عمربن‌احمد معروف به «ابن شاهین» (د . ٣٨٥ ق/ ٩٩٥ م).

وی از مردم عراق و محدّثی پرتالیف بوده است. (٥٣) از جمله آن تألیفات، یکی تفسیر اوست در هزار جزء. وی اثر کوچکی هم در فضایل فاطمه (ع) (٥٤) دارد. بیشتر رجال‌شناسان ابن شاهین را ثقه می‌دانند؛ ولی برخی هم براو خرده هایی گرفته وبه روایات ونوشته هایش چندان اعتماد نکرده‌اند واین بدان سبب است که او بیش از حد به خود اعتماد داشته و نوشته هایش را با منابع اصلی مقابله نمی‌کرده‌است. (٥٥) برخی از کتاب السنّه او که اثری بزرگ بوده، به نام مسند هم یاد کرده‌اند (٥٦) و

این ظاهراً درست به نظر نمی‌رسد.

۱۱- مسند مسلم یا المسند الصحیح علی کتاب مسلم اثر ابوبکر محمّدبن عبدالله شَیْبانی جَوْزَقی مُعدِّل (د . ۳۸۸ ق / ۹۹۸ م).

وی یکی از حافظان بنام و در عصر خود محدّث نیشابور بود. همانطور که از نام این کتاب هویداست، جوزقی در کتاب یادشده از سبك مسلم بن حجّاج تقلید کرده‌است. (۵۷) بنابراین، شایسته است کتاب مزبور را در شمار مستخرجها به حساب آورند؛ نه در شمار مسندها. (۵۸) از کتاب یاد شده گویا تاکنون اثری به دست نیامده باشد.

۱۲- المسند المستخرج علی صحیح مسلم اثر حافظ ابونُعیم احمدبن عبداللّه اصفهانی (۵۹) (د . ٤۳۰ ق / ۱۰۳۸ م).

همانگونه که از نام این کتاب پیداست، ابونعیم در کتاب یادشده از سبك مسلم پیروی کرده‌است. (٦۰) در نتیجه، کتاب مزبور در زمره مستخرجها به شمار می‌آید.

۱۳- مسندالشهّاب اثر ابوعبداللّه محمّد بن سلامه قُضاعی شافعی (د . ٤٥٤ ق/ ۱۰٦۲ م).

۱٤- مسندالفردوس تألیف ابونصر (یا ابومنصور) شهردار بن شیرویه دیلمی همدانی (د . ٥٥۸ ق / ۱۱٦۳ م).

در بخش نخست گفته شد که برخی به خطا مسندالشهاب و مسند الفردوس را در شمار مسندها یاد کرده‌اند؛ اما همچنان که در آن‌جا گفته شد، مسند در اصطلاح مؤلّفان این کتابها به معنای اسناد یا سند به کار رفته است. نگارنده احتمال می‌دهد، مقصود چلبی از مسند دیلمی (٦۱) همین مسند الفردوس باشد.

۱٥- مسند شمس الاخبار المنتقی من کلام النبّی المختار (ص)اثر علی‌بن حمید قرشی (د . ٦۳٥ ق/ ۱۲۳۸ م).

این کتاب که یکی از مصنَّفات زیدیان و احادیثش در زمینه ترغیب و ترهیب است، در دویست باب تنظیم شده. زنجیره اِسناد احادیث در کتاب یادشده، حذف و تنها به ذکر صحابی راوی حدیث قناعت شده و مؤلّف بارمز، مرجع خود را نشان داده است. مجموع احادیث این کتاب بنابه گفته مؤلّف ۲٥۰۰ حدیث است. (٦۲) همراه کتاب مزبور شرحی است به صورت زیرنویس، زیر نام کشف الاستار عن احادیث شمس الاخبار. این شرح به خامه محمّد بن حسین الجلال (از دانشوران معاصر یمن) نوشته شده‌است.

نگارنده هرچه جستجو کرد، در نیافت که چرا بر روی جلد کتاب نام مسند شمس الاخبار نقش بسته؛ در حالی که مؤلّف در دیباچه کتاب می‌گوید: من این کتاب را شمس‌الاخبار المنتقی من کلام النبیّ المختار (ص) نام نهادم. (٦۳) بنابراین کتاب مزبور را نباید در شمار مسندها به حساب آورد.

تفسیر تك واژه های نامأنوس حدیث در قالب مسند

ابواسحاق ابراهیم بن اسحاق حربی بغدادی (د . ۲۸٥ ق/ ۸۹۸ م) ادیب، لغت‌شناس، محدّث، متکلّم و فقیه نام‌آور سده سوم کتابی دارد به نام غریب الحدیث که آن را در نوع خود از ارزشمندترین و بزرگترین کتابها می‌دانند. (٦٤) حربی این کتاب را به شیوه مسانید مرتّب ساخته است. وی مثلاً حدیث نخست از مسند ابوبکر را می‌آورد و به شرح واژه نامأنوس آن می‌پردازد. سپس مقلوبِ آن واژه و

مقلوبِ مقلوبِ آن را بیان می‌دارد و به همین روش به طور گسترده احادیث دیگری را که از دیگر صحابه رسیده و به همان واژه مورد بحث مربوط می‌شود، مطرح می‌سازد. در بقیّه احادیث هم به‌همین شیوه رفتار می‌کند وبه مطالب گذشته نیز ارجاع نمی‌دهد. در نتیجه، بر خلاف گمانِ مؤلّف که کتاب خود را به روش مسندها تالیف کرده تا مطالب آن آسان‌یاب باشد، این کتاب به کتابی دشواریاب بدل گشته است. (٦٥) گویند: حربی در این کتاب دامن سخن را گسترده واحادیث را به‌همراه زنجیره سند استقصاء کرده و متون حدیثها را هرچند که جز يك واژه نامانوس در آن نباشد، نقل‌کرده و بدین سبب کتاب خود را طولانی و پرحجم ساخته؛ در نتیجه با آنکه کتابی پرفایده بوده، مهجور و متروك مانده‌است. (٦٦)

از غریب الحدیث حربی بخشهای زیر آماده شده و در زمان خودش انتشار یافته‌است: (١) مسند ابوبکر، (٢) مسند عمر، (٣) مسند عثمان، (٤) مسند علی (ع)، (٥) مسند زبیر، (٦) مسند طلحه، (٧) مسند سعدبن ابی‌وقّاص، (٨) مسند عبدالرّحمن بن عوف، (٩) مسند عبّاس، (١٠) مسند شَیْبَةبن عثمان، (١١) مسند عبداللّه بن جعفر، (١٢) مسند مِسْوَربن مَخْرَمه زهری، (١٣) مسند مطلب بن ربیعه، (١٤) مسند سائب مخزومی، (١٥) مسند خالدبن ولید، (١٦) مسند ابوعبیده جرّاح، (١٧) مسند معاویه و دیگران، (١٨) مسند عمروبن عاص، (١٩) مسند عبداللّه بن عبّاس، (٢٠) مسند عبداللّه بن عمر، (٢١) مسند موالی که واپسین بخش از آن کتاب است. (٦٧) از کتاب مورد بحث که کتابی پر حجم و در پنج مجلّد بوده، تنها يك جلد به صورت دستنوشته در کتابخانه ظاهریه یافت شده‌است. (٦٨)

درباره مولّف این کتاب باید گفت: او در بغداد نزد دانشمندان بنام روزگار خود ادب، لغت، حدیث، فقه و کلام آموخت و بیش از همه نزد احمد شاگردی کرد وبر دست او فقیه گشت واز یاران برجسته او شد. (٦٩) ثعلب گوید: «پنجاه سال است که در هیچ مجلس درس لغت و نحوی ابراهیم حربی را غایب ندیدم» و دارقطنی او را در هر دانشی زبردست و راستگو می‌شمارد. (٧٠) حاکم از کسی به نام محمّد بن صالح قاضی نقل می‌کند که می‌گفت: «به نظر من بغداد کسی را چون ابراهیم بن اسحاق حربی در ادب، فقه، حدیث و زهد نپرورده‌است». (٧١) خطیب بغدادی نیز او را چنین می‌ستاید: «او در دانش پیشوا، در زهد سرآمد، در فقه و احکام آگاه و ژرف‌نگر، در حدیث حافظ و در تشخیص بیماریهای آن زبردست، در ادب صاحبنظر و گنجینه‌ای از لغت بود». (٧٢) گویند: او هرگز از شاگردانش مزد نخواست (٧٣) و سراسر زندگیش را به زهد، انزوای سیاسی و قناعت گذراند وهرگز از هیچ صاحب منصبی پول نستاند. (٧٤) همه رجال‌شناسان سنّی و حتّی برخی از شیعیان امامی (٧٥) او را در نقل حدیث ثقه دانسته‌اند.

پاره‌ای آگاهی‌های دیگر

مسندهای دهگانه (مسانید عشره):

نزد حدیث شناسان مقصود از مسندهای دهگانه، مسندهای زیر است: (١) مسند طیالسی، (٢) مسند مسدّد بن مسرهد، (٣) مسند حُمَیدی، (٤) مسند ابن‌ابی‌عمر، (٥) مسند اسحاق بن راهویه، (٦) مسند ابن ابی شیبه، (٧) مسند احمد بن منیع، (٨) مسند عبدبن حُمید، (٩) مسند ابن ابی‌اسامه، (١٠) مسند ابی یَعْلی مَوْصِلی. (٧٦)

مسندهای چهارگانه (مسانید اربعه):

گاه از مسندهای احمد، بزّار و ابویعلی مَوْصِلی و معجم کبیر طَبَرانی به «مسانید اربعه» تعبیر می‌شود. (٧٧)

نشانه های اختصاری شماری از مسندها:

برخی از حدیث پژوهان در مقام تخریج حدیث، برای رعایت اختصار با رمز یا نشانه اختصاری به کتابهای حدیث اشاره می‌کنند. نشانه های اختصاری برخی از مسندها به قرار زیر است:

۱- مسند احمد بن حنبل: (حم).

۲- مسند ابی یعلی : (ع).

۳- مسند طیالسی: (ط). (۷۸)

٤- مسند زیدبن علی: (ز). (۷۹)

٥- مسند علی اثر نسایی: (عس). (۸۰)

پاورقی ها :

۱ - سزگین، ۱۷۱/۱/۱؛ الزرکلی، ۱٤/۳.

۲ - الذّهبی، میزان الاعتدال، ٤۰/۲؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۲٤٤/۱. نیز نك: البخاری، ۲۷۷/۲/۲؛ ابن ابی‌حاتم، ٤٥۷/۲/۱.

۳ - الزرکلی، ۲۱۲/۸. قس: سزگین، ۱۷۲/۱/۱.

٤ - الزرکلی، ۲۱۲/۸، ۱٤/۳.

٥ - سزگین، همان جا.

٦ - البخاری، ۲۱۸/۱/۳؛ ابن خلکان، ۳٦/۳؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۷٤-۷۱/٦.

۷ - ابن ابی حاتم، ۱۸۹/۲/۲؛ ابن حجر، همان جا.

۸ - ابن سعد، الطبقات، ٥۱۸/۷؛ ابن ابی‌حاتم، ۱۹۰/۲/۲؛ الذهبی ، میزان الاعتدال، ٥۲۱/۲.

۹ - الترمذی، الجامع الصحیح، تحقیق احمدشاکر، ۷٥۲/٥. قس : ابن ابی‌حاتم، ۱۸۹/۲/۲.

۱۰ - الالبانی، ص ۱۳۰، ۳٥٥؛ سزگین، ۱٤٤/۳/۱.

۱۱ - الالبانی، ص ۳٥٥.

۱۲ - جعفر شعار، مقاله «ابن وَهْب» در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۹۳/٥.

۱۳ - درباره تشیّع عبدالرّزاق نك: الذهبی، میزان الاعتدال، ٦۱٤-٦۰۹/۲؛ شهابی، ادوار فقه، ٤٦۱-٤٦۰/۳.

۱٤ - الطوسی، رجال، ص ۲٦۷. قس: الخویی، ۱۳/۱۰.

۱۵ - آغابزرگ الطهرانی، ۲۷/۲۱. قس: محمد جوادالحسینی الجلالی، «المسند» (۲)، نورعلم، ش ۵ (شهریور ۱۳۶۳)، ص ۱۳۵؛ رضا استادی، «مسندالرضا» در چهل مقاله، ص ۱۵۷.

۱۶ - کشف الظنون، ۱۶۸۴/۲.

۱۷ - تقریب التهذیب، ۱۱۷/۲.

۱۸ - برای نمونه نك: الذهبی، تذکرةالحفّاظ، ۴۱۷/۲.

۱۹ - ابن سعد، ۴۱۳/۶؛ ابن ابی‌حاتم، ۱۶۰/۲/۲؛ الخطیب البغدادی، ۷۱-۶۶/۱۰؛ الذهبی، میزان الاعتدال ، ۴۹۰/۲.

۲۰ - تاریخ بغداد، ۶۹/۱۰.

۲۱ - الخطیب البغدادی، همان جا.

۲۲ - پیشین، ۶۸/۱۰ و نیز: الذهبی، میزان الاعتدال، ۴۹۰/۲.

۲۳ - الذهبی، همان جا؛ همو، تذکرة الحفّاظ، ۴۳۳/۲.

۲۴ - معرفة علوم‌الحدیث، ص ۵۳.

۲۵ - کاتب چلبی، ۱۷۱۲-۱۷۱۱/۲. قس: ۱۶۷۸/۲؛ سزگین، ۲۰۶/۱/۱.

۲۶ - ابن حجر، هدی السّاری، ص ۵. قس: ابن الندیم، ص ۲۸۵ و ترجمه آن، ص ۴۱۷؛ الاشبیلی، فهرسه، ص ۱۳۷؛ ابن حجر، المطالب العالیه، ۴-۳/۱.

۲۷ - ابن ابی‌حاتم، ۹۹/۲/۲؛ الخطیب البغدادی، ۳۲-۲۹/۱۰؛ الذهبی، ۵۳۶-۵۳۴/۲؛ ابن حجر ، تهذیب‌التهذیب، ۲۹۶-۲۹۴/۵.

۲۸ - کشف الظنون، ۱۰۰۸/۲ . قس: همان کتاب، ۱۶۸۲/۲.

۲۹ - محاسن الاصطلاح، ص ۱۱۲. نیز نك: السیوطی، تدریب الراوی، ۱۷۳/۱.

۳۰ - السیوطی، همان جا؛ القاسمی، الفضل المبین، ص ۲۹۹.

۳۱ - السیوطی، پیشین، ۱۷۴/۱؛ القاسمی، همان جا.

۳۲ - القاسمی، پیشین، ص ۱۱۶ و نیز ص ۱۱۳. همچنین نك: کاتب چلبی، ۱۶۸۳-۱۶۸۲/۲.

۳۳ - السیوطی، پیشین، ۱۷۴/۱.

۳۴ - الخطیب البغدادی، ۲۵۲-۲۴۸/۱؛ الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ۷۳۴-۷۳۱/۲؛ الزرکلی، ۲۹/۶؛ سزگین، ۳۴۱-۳۴۰/۱/۱.

۳۵ - ابوموسی المدینی، خصایص المسند، ص ۲۱.

٣٦ - كشف الظنون، ١٦٧٩/٢.

٣٧ - الالبانی، صص ٢٩٦-٢٩٥.

٣٨ - ابن خلكان، ٤٠٨-٤٠٧/٢؛ الذهبی، تذكرة الحفّاظ ، ٧٨٠-٧٧٩/٣؛ ابن العماد ، ٢٧٤/٢.

٣٩ - سزگين، ٢٧٢/١/١.

٤٠ - ابوعوانه الاسفراينی، المسند الصحيح، ٢٣٧-٢٣٥/١. نيز نك: الزركلی، ١٩٦/٨.

٤١ - علوم‌الحديث، ص ٣٠٨.

٤٢ - نك: كاتب چلبی، ١٦٧٩/٢؛ مدير شانه‌چی، علم الحديث، ص ٦١؛ محمدجواد الحسينی الجلالی، همان مقاله، ص ١٤١؛ استادی، «مسندالرضا»، در چهل مقاله، ص ١٥٣.

٤٣ - كشف الظنون، ١٠٧٥/٢.

٤٤ - احمدشاكر، شرح مسند احمد، ٥٦-٥٥/١٢.

٤٥ - ابن حِبّان، الثقات، ١٣/١.

٤٦ - نورالدين عتر، منهج‌النّقد، ص ٢٥٨؛ نيز نك: السيوطی، تدريب، ١٠٩/١؛ القاسمی، الفضل‌المبين، ص ٣٢٨. گفتنی است بخش اوّل الاحسان سالها پيش زير عنوان صحيح ابن حبّان به كوشش احمدشاكر چاپ شده و در سالهای اخير هم به كوشش كمال‌يوسف الحوت با همان نام الاحسان به صورت كامل منتشر شده‌است.

٤٧ - كاتب چلبی، ١٠٠٣/٢. قس: همو، ١٠٧٥/٢، ١٤٠٠/٢. برای آگاهی بيشتر درباره كتاب ابن حبان نك: حايری، فهرست نسخه های عكسی كتابخانه آيةالله مرعشی، ٢٣١-٢٣٠/٢.

٤٨ - محمدجواد الحسينی الجلالی، پيشين، ص ١٤٢؛ استادی، پيشين، ص ١٥٧.

٤٩ - ياقوت، معجم‌الادبا، ٦١٣/١.

٥٠ - الذهبی، ميزان الاعتدال، ٥٠٨-٥٠٦/٣؛ همو، تذكرة الحفّاظ، ٩٢٢-٩٢٠/٣.

٥١ - درباره ديگر آثار او نك: سزگين، ٣٨٣-٣٨٠/١/١. همچنين درباره آثاری كه دانشمندان بر اساس كتاب المسند الصحيح على التقاسيم والانواع پديد آورده اند نك: كاتب چلبی، ١٠٧٥/١، ١٨٨٨/٢؛ سزگين، همان جا.

٥٢ - الذهبی، تذكرة الحفاظ، ٩٨٨/٣.

٥٣ - سزگين، ٤٢٦/١/١. برای آگاهی درباره بخشی از آثار او كه هم‌اكنون موجود است، به همان جا رجوع شود.

٥٤ - الخطيب البغدادی، ٢٦٨/١١؛ الذّهبی، پيشين، ٩٨٩-٩٨٨/٣.

٥٥ - کاتب چلبی، ١٤٢٦/٢؛ الزرکلی، ٤٠/٥. قس: الذّهبی، همان جا؛ البغدادی، ایضاح‌المکنون، ٤٨١/٢.

٥٦ - کاتب چلبی، همان جا.

٥٧ - محمدجواد الحسینی الجلالی، مقاله پیشین، ص ١٤٣؛ استادی، مقاله پیشین، ص ١٥٩.

٥٨ - الالبانی، ص ٢١٥.

٥٩ - سزگین، ٢٧٢/١/١.

٦٠ - کشف الظنون، ١٦٨٣/٢.

٦١ - القرشی، مسند شمس الاخبار، ٣٤/١.

٦٢ - پیشین، ٣٥/١.

٦٣ - الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٥٨٥/٢.

٦٤ - کاتب چلبی، ١٢٠٥/٢ (زیر نویس).

٦٥ - کاتب چلبی، ١٢٠٥-١٢٠٤/١؛ اسماء حمصی، فهرس مخطوطات دارالکتب الظاهریّه (علوم‌اللغة العربیّه)، ص ١٠٦.

٦٦ - ابن الندیم، ص ٢٨٧ و ترجمه آن، ص ٤٢١. قس: یاقوت، معجم‌الادبا، ٤٦/١؛ سزگین، ٣٠٧/١/٨.

٦٧ - اسماء حمصی، همان جا؛ سزگین، ٣٠٨/١/٨.

٦٨ - الذهبی، تذکرة الحفّاظ، ٥٨٤/٢. برای آگاهی از نام استادان او نك: الخطیب البغدادی، ٢٨-٢٧/٦؛ السبکی، طبقات الشافعیّه، ٢٥٦/٢.

٦٩ - الذهبی، پیشین، ٥٨٥/٢.

٧٠ - الحاکم النیسابوری، معرفة علوم الحدیث، ص ٧٨.

٧١ - تاریخ بغداد، ٢٨/٦.

٧٢ - ابن ابی‌یعلی، طبقات الحنابله، ٨٩/١.

٧٣ - الذهبی، همان جا.

٧٤ - المامقانی، تنقیح‌المقال، ١٥/١.

٧٥ - کاتب چلبی، ١٦٨٥/٢ (زیر نویس).

٧٦ - کاتب چلبی، ٥٧٣/١؛ مدیر شانه‌چی، علم الحدیث، ص ٥٩. قس: ابن کثیر، جامع‌المسانید، ١٠/١.

٧٧ - السیوطی، جامع الاحادیث، ٧-٦/١، ١٦-١٥.

۷۸ - اسد حیدر، ۵٤۹/۱.

۷۹ - پیشین، ۵٦۰/۱ - ۵٦۱.

بخش پنجم

بخش پنجم :

شیعه و مسندنویسی

۱- حدیث درمیان شیعیان و سنیّان راهی جداگانه پیموده است

آنچه تاکنون گفته شد، بیشتر به مسند نویسی در تاریخ حدیث اهل سنّت مربوط می‌شد. اکنون نوبت آن است تا سهم شیعه و پیروان اهل بیت (ع) را در این عرصه روشن سازیم. پیش از این به این مطلب اشاره کردیم که حدیث در میان شیعیان و سنیّان راهی جداگانه پیموده و طبعاً هر یك از این دو گروه به اقتضای روش دینیی که پیشه خود ساخته، در تدوین حدیث نیز سلیقه ها و روشهای جداگانه‌ای را به‌کار گرفته است. از همین رو با وجود تلاشهای گسترده‌ای که شیعیان برای صیانت و ترویج سنّت نبوی (ص) از خود نشان داده‌اند، کتابهایی که به نام مسند تالیف کرده‌اند، به مراتب کمتر از مسندهای اهل سنّت است. افزون برآن مسندهای شیعه، (۱) همچنان که از حیث محتوا با مسندهای سنیّان تفاوت دارد، از حیث شکل و روش تنظیم نیز با مسندهای اهل سنّت تفاوتهایی دارد. امّا باید دانست: یاران ائمه - علیهم السّلام - چهارصد مجموعه حدیثی، در زمینه های گوناگون از قبیل: اعتقادات ، فقه، تفسیر، اخلاق و غیره پدید آورده‌اند که‌آنها را "اصول اَرْبَعَمأَة" یا "اصلهای چهارصدگانه" می‌نامند. انگیزه نوشتن این اصول و نیز نشاطی که در جمع و تدوین حدیث در میان شیعیان وجودداشت؛ نخست به سبب تشویق امامان به نوشتن حدیث بود. چنانکه حضرت صادق (ع) به مفضّل بن عمر فرمود: "بنویس وبه این وسیله دانش خویش را درمیان برادران دینی‌ات پراکنده ساز و هنگام مرگ نوشته هایت را برای فرزندانت به ارث گذار؛ زیرا زمانی پرآشوب خواهد آمد که مردم [با دین] خو نمی‌گیرند مگر با نوشته هایشان". (۲) دیگر به منظور استفاده شخصی گردآورندگانِ حدیث از مجموعه دستنویس خویش بود. به عقیده نگارنده، این اصلها افزون برآنکه از جهاتی بر مسندهای اهل سنّت برتری داشته‌اند، از حیث روش و کاربرد و سرنوشت به مسندها شباهت بسیار دارند. برای اینکه به این معنا بیشتر پی‌ببریم، شایسته است درباره این اصلها و روش و زمان تألیف آنها مقداری سخن بگوییم.

۲- معنای اصل

الف - معنای لغوی:

اَصْل (جمع آن اصول) در برابر فرع، واژه‌ای عربی و اسم است به معنای بنیان، بیخ، نژاد، ریشه، بُنِ هر چیز، اساس و پایه هرکار. (۳)

ب - معنای اصطلاحی:

نزد محدّثان امامی "اصل " عنوانی است که بر برخی از کتابهای حدیث صدق می‌کند؛ همچنان که "کتاب " بر همه آنها اطلاق می‌گردد. چنانکه رجال‌شناسان و فهرست نویسان گویند: "او کتاب اصلی دارد" یا "او کتابی دارد، اصلی نیز دارد" یا "فلانی در کتاب اصل خویش چنین گفت" یا "او دارای کتاب و اصلی است" یا "وی جز اینها کتابهایی دارد که به شیوه اصول نوشته شده". واژه اصل، گویا نخستین بار در نوشته های دانشمندان سده پنجم چون: شیخ مفید، ابن‌ندیم، نجاشی و شیخ طوسی دیده شده و

پس از آن رجال‌شناسان و حدیث پژوهان همواره آن را در آثار خود به‌کار برده‌اند. برای روشن شدن مطلب پاره‌ای از عبارات آن بزرگان را از برابر چشم می‌گذرانیم:

محمد بن محمدبن نعمان مشهور به شیخ مفید (د . ٤١٣ ق) می‌گوید:

"امامیّه از روزگار امیر مؤمنان علی - علیه السّلام - تا روزگار ابومحمد حسن عسکری - صلوات الله علیه - چهار صد کتاب نوشته‌اند که آنها را اصول نامند و معنای اصل در سخن دانشمندان همین است..." (٤)

ابن ندیم در شرح حال بُندار بن محمّد بن عبداللّه، فقیه امامی در روزگار کهن، می‌نویسد: "وی جز اینها کتابهایی دارد که به شیوه اصول نگاشته شده‌است". (٥)

ابوالعباس احمدبن علی نجاشی (د . ٤٥٠ ق) در شرح حال آدم بن متوکّل می‌نویسد: "او اصلی دارد که گروهی آن را از او روایت کرده‌اند" و در شرح حال آدم بن حسین نَخّاس می‌نویسد: "وی کوفی وثقه است. اصلی دارد" (٦) و در شرح حال ابراهیم‌بن مسلم می‌گوید: "استادان ما از او در ردیف صاحبان اصول نام برده‌اند". (٧)

ابوجعفر محمّد بن حسن طوسی (د . ٤٦٠ ق) در دیباچه فهرست خود بطور مکرّر از اصول در برابر مصنّفها نام برده است. از جمله می‌نویسد:

"ابوالحسین احمدبن حسین بن عبیدالله [غضایری، از دانشمندان نیمه نخست سده چهارم] دو کتاب نوشته؛ یکی در باره مصنّفها و دیگر آنکه در آن اصلها را نام برده و تا آن جا که در دسترس و توانش بوده، از این مصنّفها واصلها نام برده‌است. ولی هیچ‌یك از همفکران ما از این دو کتاب نسخه‌ای بر نداشته و پس از مرگ وی، برخی از وارثانش این دو کتاب و دیگر کتابهایش را از میان برده‌اند". (٨)

وی در همان کتاب، در خلال ذکر آثار شیعه، دست‌کم از بیش از شصت اصل نام می‌برد. (٩)

امین الاسلام طبرسی (د . ٥٤٨ ق) می‌نویسد:

"چهارهزار تن از دانشوران نام‌آور از امام صادق (ع) روایت کرده واز میان پاسخهای وی به پرسشها ، چهارصد کتاب به نام "اصول" فراهم ساخته‌اند. این اصلها را یاران آن حضرت و یاران فرزندش موسی کاظم (ع) روایت کرده‌اند". (١٠)

از آن پس، سخن از اصول چهارصدگانه همواره بر سرزبان فقیهان، حدیث پژوهان و رجال شناسان امامی چون: محقق حِلّی، شهید اول، حسین بن عبدالصّمد، میرداماد، شهید ثانی، شیخ بهایی و دیگران جاری بوده‌است. (١١)

متأسفانه با آنکه شیخ مفید از این اصول سخن به میان آورده ونجاشی و شیخ طوسی درآثار خود بطور گسترده ازاین اصلها نام برده‌اند، ولی هیچ‌یك تعریف دقیقی از مفهوم اصل به دست نداده‌اند. از همین جا دانشمندان سده های پسین بر پایه حدس و گمان (١٢) و براساس آگاهیها و برداشتهای خود کوشیده‌اند تا تعریف دقیقی از آن به دست دهند و فرق آن را با کتاب و مصنّف روشن سازند. ولی این تعریفها چون بر حدس و تخمین بنا شده، غالباً مورد نقض و ابرام قرار گرفته‌است. پاره‌ای از عبارات دانشمندان در تعریف اصل به قرار زیر است:

عنایة الله قهپایی گوید:

"اصل مجموعه‌ای از سخنان معصوم (ع) است؛ ولی کتاب هم سخنان معصوم را در بر دارد و هم استدلالها و استنباطهای شرعی را". (۱۳)

علّامه سید مهدی بحرالعلوم می‌نویسد:

"اصل در اصطلاح محدّثان امامی به معنای کتابی است که شایسته اعتماد باشد و آن را از کتاب دیگری نگرفته باشند". (١٤)

وحید بهبهانی گوید:

"اصل نوشته‌ای است که مؤلفش احادیثی را که از معصوم (ع) یا از راوی وی نقل کرده، در آن گردآورده و در کتاب و مصنّف اگر حدیث معتبر و شایسته اعتمادی باشد، غالباً آن را از اصل گرفته‌اند. قید "غالباً" را برای آن آوردیم که شاید روایات اندکی باشد که بطور معنعن نقل می‌شود و آن را از اصل نگرفته‌اند". (۱۵)

فاضل معاصر محمدحسین حسینی جلالی پس از آنکه تعریف دیگران را نمی‌پسندد، خود در تعریف "اصل" چنین می‌نویسد:

"اصل آن نوشته‌ای است که در بردارنده احادیثی باشد که غالباً به استناد سماع از امام صادق (ع) روایت شده و از تألیفات راویان آن امام (ع) باشد". (١٦)

هر يك از تعریفهای یادشده کاستیهایی دارد واز جهاتی می‌توان برآنها خرده گرفت. کاستی این تعریفها نیز از آن جا ناشی می‌شود که هیچ‌يك از این سخنان مستند به بررسی خود این اصلها نیست؛ زیرا بیشتر "اصلهای چهارصدگانه" اندك زمانی پس از تألیف کتابهای چهارگانه (کافی، فقیه، تهذیب و استبصار) از میان رفته وامروزه جز شمار اندکی از آنها در اختیار پژوهندگان نیست. در عین حال، سخن دو تن از دانشمندان بزرگ معاصر در این باره دلنشین‌تر است.

علاّمه محمدتقی شوشتری معتقد است، میان کتاب و اصل تقابلی وجود ندارد. زیرا شیخ طوسی درباره احمدبن میثم می‌گوید: "وی از حُمَیْدبن زیاد کتاب الملاحم و کتاب الدّلاله و اصولی جز اینها را روایت می‌کند" (۱۷) و درباره احمدبن محمدبن مسلمه رمّانی گوید: "حُمَیْدبن زیاد اصول بسیاری را از او روایت می‌کند. از آن جمله کتاب زیادبن مروان قندی را" (۱۸) و درباره احمدبن مغلس گوید: "حُمَیْد کتاب زکریا بن محمد مؤمن و اصولی جز اینها را از او روایت می‌کند" (۱۹) و درباره ابوالعباس عبیداللّه بن احمدبن نهیك کوفی گوید: "کتابهای بسیاری از اصول را از او روایت می‌کند" و در شرح حال علی‌بن بُزُرج می‌نویسد: "حُمَیْد بسیاری کتابها از اصول را از وی نقل می‌کند" (۲۰) و درباره هر يك از محمّدبن عبّاس بن عیسی و محمدبن احمدبن رجاء گوید: "حُمَیْد کتابهایی بسیار از اصول را از وی روایت می‌کند" (۲۱) و درباره یونس بن علی عطّار گوید: "از حمیدبن زکریا کتاب ابی حمزه ثمالی و جز اینها از اصول را روایت می‌کند". (۲۲) بلکه وی براین باور است که در برابر اصل، تصنیف قرار دارد. زیرا شیخ درباره هارون بن موسی می‌نویسد: "او همه اصلها و مصنَّفها را روایت می‌کند". (۲۳) و درباره حیدربن محمّد بن نعیم سمرقندی گوید : "همه مصنّفهای شیعه واصلهای آنان را روایت می‌کند" (٢٤) ودر دیباچه فهرستش درباره ابن غضایری گوید: "وی دو کتاب نگاشته. در یکی مصنفها را نام می برد و در دیگری اصلها را یاد می‌کند"؛ (۲۵) ولی مفهوم کتاب هر دو را در بر می‌گیرد. (٢٦)

سپس او در تعریف اصل می‌نویسد:

"ظاهر آن است که اصل تنها روایت اخبار است؛ بی‌آنکه در آن نقض وابرامی صورت گرفته باشد یا

میان دو خبر متعارض هماهنگی برقرار کرده و به صحّت یا شُذوذ خبری حکم کرده باشند؛ چنانکه در اصلهایی که به دست ما رسیده، از قبیل: اصل زید زرّاد و زید نرسی و دیگران همین وضع دیده می‌شود. خواه آنکه صاحب اصل، آن اخبار را بی‌واسطه از معصوم (ع) روایت کرده باشد یا با واسطه؛ چنانکه از این اصلهایی که به دست ما رسیده، این نکته دانسته می‌شود". (۲۷)

شیخ آقابزرگ تهرانی که دراین باره موشکافی بسیار کرده، معتقد است، اصل به سماع از امام مستند بوده؛ نه به نوشته. چکیده سخن وی به شرح زیر است: محدّث گاهی حدیث را از امام یا از کسی که از امام شنیده استماع کرده وآن را به استناد سماع در کتاب ضبط می‌کرده؛ دراین صورت حدیثهای کتاب دست اوّل بوده و بدون پیشینه کتابت و تدوین، برای نخستین بار به زیور کتابت آراسته وبه حلیه تدوین درآمده وبه اصطلاح وجود کتبی یافته‌است. چنین نوشته‌ای را به لحاظ اینکه در کتابتْ اصیل و بکّلی تازگی داشته و فرع نوشته دیگری نبوده، اصل می‌نامیده‌اند. این نام با معنای لغوی این واژه نیز کاملاً هماهنگ است. ولی هنگامی که کتاب حدیث از روی کتاب دیگری به وجود آمده بود، به آن اصل نمی‌گفتند و از آن به کتاب و تصنیف تعبیر می‌کردند. مقصود وحید بهبهانی هم که گفته: "اصل کتابی است که مؤلفش احادیثی را که از معصوم (ع) یا از راوی وی روایت کرده، در آن گردآورده باشد"، همین است. (۲۸)

به نظر نگارنده با بررسی فهرستهای پیشینیان دانسته می‌شود که مفهوم کتاب فراگیرتر از اصل بوده و در اصل ویژگیی در نظر بوده که در کتاب به مفهوم عام وجود نداشته. به‌عبارت دیگر می‌توان گفت: نسبت میان "کتاب" و "اصل" عموم و خصوص مطلق است. بنابراین، هرگاه این دو واژه را باهم ذکر می‌کرده و مثلاً می‌گفتند "وی اصلی دارد و کتابی"، طبعاً واژه کتاب مفهومی را در برداشته که فاقد برتری ملحوظ در اصل بوده‌است. این برتری که اصل از آن برخوردار بوده، احتمالاً همان مستند بودن به سماع است که مرحوم تهرانی هم بر آن تأکید می‌ورزد. گفتنی است که برخی از روی قراین و حدس و گمان برای اصل (در برابر کتاب‌و مصنّف به معنای فراگیرتر آن) مزایایی بر شمرده‌اند؛ از قبیل اینکه:

۱- اصل جامعتر از کتاب بوده‌است.

۲- بیشتر خداوندان اصول مردمانی برجسته و در دانش و پرهیزکاری انگشت‌نما بوده‌اند.

۳- در اصل به نقل حدیث بسنده می‌شده؛ در حالی که کتاب دارای شرح و توضیح از سوی مؤلف بوده‌است.

٤- اصل مجموعه‌ای نامرتّب از اخبار گوناگون بوده؛ ولی احادیث کتاب غالباً مرتب و بر پایه موضوع دسته‌بندی شده است.

۵- اصل بی واسطه یا با واسطه به شنیدن از امام مستند بوده و به کتاب دیگری استناد نداشته؛ ولی کتاب به کتاب دیگری مستند بوده‌است. (۲۹)

۳- عصر تألیف اصول چهارصدگانه

با در نظر گرفتن نظریات دانشمندان و جمع‌بندی آراء آنان دراین باره، بطور کلّی می‌توان گفت: درباره عصر تألیف اصول دو عقیده وجود دارد. گروهی بر پایه سخن شیخ مفید که پیش از این گزارش شد، براین باورند که اصلها در روزگاری به مدّت دویست و پنجاه سال از زمان امیر مؤمنان تا روزگار امام حسن عسکری (ع) تألیف شده‌اند. سید محسن امین عاملی دراین باره می‌نویسد:

"معاصران ائمه (ع) از روزگار امیر مؤمنان (ع) تا زمان امام ابومحمّد حسن عسکری (ع) از احادیثی که از طریق اهل بیت روایت شده، که آن احادیث نیز به نوبه خود از شهردانش نبوی (ص) سرچشمه گرفته؛ شش‌هزار و ششصد کتاب تألیف کرده‌اند... واز میان این شش‌هزار و ششصد کتاب، چهارصد مجموعه امتیاز یافته و نزد شیعه به نام "اصول چهارصدگانه" شناخته شده است". (۳۰)

گروهی دیگر با تکیه به سخن طبرسی و پاره‌ای قراین دیگر معتقدند، تألیف این اصول در روزگار امام صادق (ع) و اندکی پیش و پس از عصر آن امام (ع) انجام شده‌است. شهید اوّل، محقق حلّی، حسین بن عبدالصمد، میرداماد و برخی دیگر براین باورند. (۳۱) یکی از معاصران براین عقیده پای می‌فشارد و می‌گوید: "اصلها تنها در روزگار امام صادق و واپسین ایّام عصر پدرش امام باقر و نخستین ایام عصر فرزندش امام کاظم - علیهم‌السّلام - تألیف شده‌اند". (۳۲) وی برای به کرسی نشاندن نظر خود پاره‌ای قراین را به کار می‌گیرد. (۳۳) ولی به نظر نگارنده، این قراین برای بیان این مقصود کافی به نظر نمی‌رسد.

شیخ آقابزرگ تهرانی می‌کوشد تا این دو عقیده را سازش دهد و میان آن دو هماهنگی برقرار سازد. او ابتدا می‌نویسد:

"بطور قطع می‌دانیم که هیچ‌یك از این اصلها پیش از دوران امیرالمؤمنین (ع) و پس از روزگار امام عسکری تألیف نشده؛ چون مقتضای اصل بودن آنها همین است که در روزگار امامان معصوم (ع) تألیف شده باشند".

سپس می‌افزاید:

"بنابراین، می‌توانیم ادعا کنیم که بطور اجمال می‌دانیم که تألیف این اصلها، مگر شمار بس اندکی از آنها، در روزگار امام‌صادق (ع) بوده، خواه از سوی یاران خاص آن حضرت وخواه از سوی کسانی که پیش از وی پدرش امام باقر (ع) یا پس از وی فرزندش امام کاظم (ع) را درك کرده‌اند...". (۳٤)

درستی این سخن زمانی آشکار می‌شود که بدانیم، نخستین فرصت مناسب برای فراگیری و آموختن و نشر حدیث از اوایل سده دوم که خلافت اموی رو به انقراض نهاد، برای امام باقر (ع) و پیروان وی دست داد و تا حدود هفتاد سال یعنی تا اوایل خلافت هارون عبّاسی و امامت امام هفتم (ع) ادامه یافت و از آن پس سیاست عبّاسیان نسبت به اهل بیت دگرگون گشت و در نتیجه مردم را از مراوده و دیدار با پیشوایان (ع) باز می‌داشتند. (۳۵) از این جهت کتابهای این دوره نوعاً از روی کتابهای دوره پیش فراهم گردید و جز شمار اندکی، بقیّه عنوان "اصل" نداشته‌اند.

بنابراین با اطمینان می‌توان گفت: بیشتر اصلها در همین دوره هفتادساله تدوین گردیده وبا توجّه به اینکه سهم امام صادق (ع) از این مدّت بیشتر بوده و آن حضرت چه در مدینه و چه در کوفه به مدّت سی و چهارسال (از ۱۱٤ تا ۱٤۸ ق) همواره محلّ رجوع چندین هزارتن از جویندگان دانش و حدیث بوده‌است، (۳٦) باید گفت بیشتر خداوندان اصول حضرت صادق را درك کرده و از وی حدیث فرا گرفته‌اند. منتهی پیرمردهای آنان امام باقر (ع) را دیده، همچنان که جوانهای‌آنان تا روزگار امام هفتم زنده مانده و برخی از کهنسالان ایشان امام هشتم را هم دیده اند. روی این حساب، سخن آنان که همه صاحبان اصول را از یاران امام صادق دانسته‌اند، از باب غلبه قابل چشم‌پوشی و مسامحه می‌باشد. نتیجه اینکه سخن مفید بر پایه تحقیق و سخن دیگران از روی تغلیب و مسامحه بوده و هر دو شایسته پذیرش می‌باشد. (۳۷)

٤- جایگاه نویسندگان اصول اربعمأة در طبقه‌بندی آیةاللّه بروجردی از محدّثان

مرحوم آیةالله بروجردی محدّثان را از زمان پیامبر (ص) تا عصر شیخ‌الطایفه، یعنی واپسین تن از مؤلفان کتابهای چهارگانه، بر حسب طبقات متسلسل استاد و شاگردی در دوازده طبقه منظم ساخته؛ به‌این معنا که اگر شیخ طوسی یا معاصر او خطیب بغدادی حدیث مسندی را از پیامبر (ص) روایت کنند، با فرض اینکه راویانی که حلقه های اتّصال زنجیره این حدیث‌هستند، با عمری متعارف از دنیا رفته باشند، اِسناد چنین حدیثی همیشه یا غالباً دوازده تن را شامل می‌گردد. این طبقات دوازده گانه به شرح زیر خلاصه می‌شود:

طبقه نخست؛

صحابه پیغمبر (ص) که شماری از آنان از یاران علی (ع) نیز بودند؛ چون: سلمان، ابوذر، مقداد وعمّار. برای این طبقه بطور متوسّط تا سال ٤٥ هجری را باید در نظر گرفت.

طبقه دوم؛

یاران ومعاصران امام دوم و سوم و یاران کهنسال امام سجّاد (ع).

طبقه سوم؛

یاران مخصوص امام سجاد (ع)؛ مانند: ابوحمزه ثمالی و زُهری.

طبقه چهارم؛

یاران امام باقر (ع) که شماری از آنان امام صادق (ع) را نیز درك کرده بودند. مانند: زرارةبن اعین، محمدبن مسلم، ابان بن تَغْلِب، ابوحنیفه وبُریدبن معاویه‌عجلی.

طبقه پنجم؛

یاران امام ششم که باز بسیاری از آنان امام هفتم را هم درك کرده بودند. مانند: حمّاد بن عثمان، حمّادبن عیسی، هشام بن حکم، سفیان بن عیینه و سفیان ثوری.

طبقه ششم؛

یاران امام موسی بن جعفر (ع) که بیشتر آنان امام هشتم (ع) را هم دیده بودند. مانند حسن‌بن علی وشّاء، حسن‌بن محبوب، یونس بن عبدالرحمن و محمدبن ادریس شافعی. بیشتر افراد این طبقه بین سالهای ٢١٠ تا ٢٣٠ در گذشته‌اند.

طبقه هفتم؛

یاران و معاصران امام رضا که برخی از آنان امام کاظم و برخی امام جواد و هادی را نیز درك کرده بودند: مانند حسن و حسین پسران سعید اهوازی، علی‌بن مهزیار و فضل بن شاذان. بیشتر مردم این طبقه بین سالهای ٢٦٠ تا ٢٧٠ از دنیا رفته‌اند.

طبقه هشتم؛

محدّثانی که در عصر امام هادی و عسکری و اوایل دوران غیبت صغری زندگی می‌کردند. استادان کلینی در این طبقه جای دارند. مانند محمدبن حسن صفّار و ابراهیم بن نصیر. بیشتر افراد این طبقه

میان سالهای ۳۰۰ تا ۳۱۰ مرده‌اند.

طبقه نهم؛

آنان که در اواسط دوره غیبت صغری واندکی پس از انقضای آن زندگی می‌کرده‌اند. کلینی مؤلّف کتاب کافی و ابوالقاسم حسین بن روح سومین سفیر امام عصر (عج) از این طبقه به‌شمار می‌آیند. بیشتر مردم این طبقه در حدود سالهای ۳۰۰ تا ۳۵۰ در گذشته‌اند.

طبقه دهم؛

محدّثانی که حدیث را از طبقه نهم فراگرفته‌اند. مانند: جعفربن قولویه، حسن بن حمزه طبری، محمّدبن احمدبن جنید اِسکافی، محمد بن اسحاق ندیم صاحب فهرست، محمدبن علی‌بن بابویه مؤلّف دومین کتاب حدیث از کتابهای چهارگانه‌و هارون بن موسی تلّعُکبری. بیشتر محدّثان این طبقه در میان سالهای ۳٦۰ تا ۳۸۰ از دنیا رفته‌اند.

طبقه یازدهم؛

راویانی که از طبقه دهم حدیث نقل می‌کنند. مانند: ابوعبداللّه حسین بن عبیدالله غضایری، علی‌بن حسین موسوی معروف به شریف مرتضی وابوعبداللّه محمدبن نعمان معروف به مفید. بیشتر راویان این طبقه در سالهای ٤۰۰ تا ٤۲۰ از جهان رخت بربسته‌اند.

طبقه دوازدهم؛

کسانی که از طبقه یازدهم روایت می‌کنند. مانند: احمدبن علی نجاشی صاحب فهرست معروف و شیخ طوسی. بیشتر اشخاص این طبقه در فاصله سالهای ٤۵۰ تا ٤٦۰ چشم از این جهان فرو بسته‌اند.
محدّثان طبقه های دهم تا دوازدهم موفّق به روایت از هیچ‌یك از امامان (ع) نشده‌اند، همچنان که از امام عصر (عج) در دوران غیبت صغری کسی جز سفیران چهارگانه، حدیث نشنیده‌است. (۳۸)

بنابراین، بیشتر نویسندگان اصول چهارصدگانه در طبقه چهارم و پنجم محدّثان شیعه جای دارند. و چنانچه این طبقه‌بندی را با طبقه‌بندی ابن حجر (۳۹) از محدّثان عامّه بسنجیم، خواهیم دید که مؤلّفان اصول اربعمأة از نخستین مسندنویسان، نزدیك به یك سده به عصر پیامبر (ص) نزدیکترند.

۵- وجوه همانندی میان اصلها و مسندها

از رهگذر مطالعه و بررسی درباره اوصاف و ویژگیهای اصول و سنجش آن با مسندها در می‌یابیم که میان اصلها و مسندها همانندیهایی وجود دارد. این همانندیها از نظر نگارنده به شرح زیر است:

الف - همانندی از نظر نظم وترتیب:

پیش از این گفته شد که مسندها غالباً مجموعه هایی هستند که معیار وحدتِ احادیث در آنها صحابی راوی حدیث است؛ نه موضوع. بنابراین اگر از زاویه موضوع به مسندها بنگریم، آنها را مجموعه هایی نامرتّب از اخبار واحادیث گوناگون می‌بینیم. اصلها هم ازاین حیث درست بسان مسندها هستند. زیرا که هریك از یاران امامان (ع) یافته ها و منقولات خود را از آن امام، بی آنکه آنها را بر اساس موضوع دسته‌بندی کند، در دفتری نگاشته است.

ب - همانندی از نظر مستند بودن به سماع:

در بالا گفتیم که اصلها بی‌واسطه یا با واسطه به سماع از امام (ع) مستند بوده‌اند. نخستین مسندها هم از همین ویژگی برخوردارند. زیرا که مسندنویسانِ نخستین نیز احادیثی را در دفترها نگاشته‌اند، که از استادان خود شنیده‌اند. با این تفاوت که اسناد احادیث اصلها عالی واِسناد احادیث مسندها غالباً نازل است واین بدان سبب است که اصل‌نویسان احادیثی را که خود از معصوم (ع) شنیده و یا با یك یا حداکثر دو واسطه از او فراگرفته‌اند، در اصلها نگاشته‌اند؛ ولی احادیث مسندها را غالباً با چهار یا پنج یا شش واسطه و بلکه بیشتر به پیامبر (ص) نسبت می‌دهند. روی همین حساب است که اصلها نزد حدیث‌شناسان شیعه از پایگاهی والا برخوردارند.

ج - اصلها مایه تألیف مهمترین جوامع حدیث شیعه بوده؛

همانگونه که‌نویسندگان صحاح و سنن احتمالاً احادیث کتابهای خود را از لابه‌لای مسانید برگزیده‌اند:

دانشمندان شیعه جملگی براین باورند که اصول چهارصدگانه در اختیار کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی بوده و آن بزرگان بیشتر احادیث کتابهای چهارگانه کافی، مَنْ لایحضره الفقیه، تهذیب واستبصار را از آن اصلها برگزیده وبه صورتی بهتر مدوّن کرده‌اند. (٤٠) نخستین مسندهای اهل سنت هم با کتابهای صحاح و سنن همین نسبت را دارند. چنانکه گویند: بخاری چون به مسندها نگریست، به فکر فراهم ساختن صحیح افتاد (٤١) و حاکم نیشابوری چون خواست مستدرك الصحیحین را تألیف کند، دربازگشت از سفر حج چندماهی در بغداد درنگ کرد و همه مسند احمد را از ابوبکر بن مالك قطیعی فراگرفت و پس از بازگشت به وطن سرگرم تألیف آن کتاب‌شد. (٤٢)

د - همانندی از نظر سرگذشت:

پس از تألیف صحاح ششگانه از سوی حدیث‌شناسان بزرگ عامّه و رسمیّت یافتن آن کتابها در انجمنهای علمی ایشان، رفته‌رفته از اهمیّت مسندهایی که پیش و پس از تألیف صحاح و یا همزمان با آنها فراهم آمده بود، کاسته شد تا آن جا که جز از شمار اندکی از آنها نسخه برنداشتند. در نتیجه امروزه، چنانکه در بخش سوم دیدیم، از بسیاری از آنها نسخه‌ای در اختیار نیست. می‌توان گفت: "اصول چهارصدگانه" نیز تا اندازه‌ای همین سرنوشت را داشته است. زیرا مؤلفان کتابهای چهارگانه حدیث شیعه، مواد و مندرجات این مجموعه ها را بدون‌اندکی کاستی ویا افزونی و با ترتیبی بهتر و آسان یا برتر در کتابهای خود آوردند. در نتیجه اهمیّت این اصلها رو به کاستی نهاد و نسخه های آن کمیاب شد و چون کتابخانه شریف مرتضی پس از درگذشت او به فروش رفت و کتابخانه های شیخ طوسی و شاپوربن اردشیر وزیر دانشمند بهاءالدوله دیلمی به دنبال رخدادهای سیاسی و آشوبهای فرقه‌ای در آتش سوخت و اجتماعات علمی شیعه در بغداد دچار پراکندگی شد، بیشتر این اصلها از میان رفت. (٤٣) البتّه احتمال دارد، بخشی از این اصلها هم در همان آغازِ تدوین از میان رفته باشد. زیرا شیعیان همواره زیر فشار دستگاه حاکم قرار داشته، در حال تقیّه می‌زیستند و در نتیجه برای نشر آثار خود از آزادی لازم برخوردار نبودند. چنانکه معروف است: چون ابن ابی‌عُمیر در روزگار هارون‌الرشید به جرم تشیع به زندان افتاد، خواهرش کتابها و نوشته های او را در جایی مدفون ساخت و پیش از رهایی برادرش درگذشت یا پس از رهایی معلوم شد آن نوشته ها براثر رطوبت تباه گشته‌اند. (٤٤)

گفتنی است که پاره‌ای از اصول تا زمان ابن ادریس حِلّی (د . ٥٩٨ ق) موجود بوده واو مطالبی را از آنها برگزیده و در پایان کتاب سرائر آورده‌است. همچنین سیدرضی‌الدّین بن طاووس (د . ٦٦٤ ق) برخی از آنها را در اختیار داشته‌است. (٤٥) امّا امروزه تنها چنداصل به صورت اوّلیّه وجود دارد که برخی از آنها هم بریده و ناقص است. اصلهای موجود که بارها بانام الاصول السّتّة عشر (اصلهای شانزده‌گانه) چاپ شده، به قرار زیر است:

۱- اصل زید زَرّاد کوفی از یاران امام صادق (ع) (در گذشته نیمه دوم سده دوم قمری / نیمه دوم سده هشتم میلادی).

۲- اصل ابی سعید عَبّاد عُصفُری. (د . ۲۵۰ ق/ ۸٦٤ م).

۳- اصل عاصِم بن حُمَیْد حنَّاطِ کوفی (د. ۱۲۸ق / ۷٤٥ م).

عاصم ثقه و راستگوست و از امام صادق (ع) روایت می‌کند.

٤- اصل زید نَرسی کوفی (د . نیمه دوم سده دوم قمری / نیمه دوم سده هشتم میلادی).

زید از یاران امام صادق و امام کاظم - علیهماالسّلام - به شمارمی‌آید.

٥- اصل جعفربن محمّد بن شُرَیح حَضْرَمی (در گذشته سالهای میان ۱۷۰-۱٦۰ق / ۷۷٦ - ۷۸٦ م).

پدر جعفر از یاران امام صادق (ع) وثقه بوده‌است.

٦- اصل محمّد بن مُثَنّی حضرمی کوفی (د . اوایل سده سوم قمری / اوایل سده نهم میلادی).

وی راویی ثقه است و از جعفر بن محمد حضرمیِ پیشگفته روایت می‌کند.

۷- اصل عبدالملك بن حکیم خَثْعَمی کوفی (د . نیمه دوم سده دوم قمری/ نیمه دوم سده هشتم میلادی).

وی ثقه‌ای است که از امام صادق وامام کاظم -علیهماالسّلام - روایت می‌کند.

۸- اصل مُثنَّی بن ولید حنّاط کوفی (د . نیمه دوم سده دوم قمری/ نیمه دوم سده هشتم میلادی).

وی از امام صادق (ع) حدیث نقل می‌کند.

۹- اصل خَلاّد سندی بزّاز کوفی (د. نیمه دوم سده دوم قمری / نیمه دوم سده هشتم میلادی).

خلاّد راویی ثقه است و از امام صادق (ع) حدیث نقل می‌کند.

۱۰- اصل حسین بن عثمان بن شُرَیك عامری (د . نیمه دوم سده دوم قمری/ نیمه دوم سده هشتم میلادی).

وی راویی ثقه است که از امام ششم و امام هفتم روایت‌می‌کند.

۱۱- اصل سلاّم بن ابی عمره (یا عمیره) خراسانی کوفی (د . نیمه دوم سده دوم قمری/ نیمه دوم سده هشتم میلادی).

سلاّم محدّثی ثقه است و از امام باقر و امام صادق (ع) حدیث نقل می‌کند.

۱۲- اصل عبداللّه بن یحیی کاهلی (د . نیمه دوم سده دوم قمری/ نیمه دوم سده هشتم میلادی).

کاهلی راویی قابل اعتماد است واز امام صادق و کاظم -علیهماالسّلام - روایت می‌کند.

۱۳- اصل یا نوادر علی‌بن اسباط کوفی (در گذشته در حدود ۲۵۰ ق/ ۸٦٤م).

وی راویی ثقه استو از امام‌رضا (ع) روایت می‌کند.

۱٤- کتاب‌عبداللّه بن جبر معروف به دیات ظریف بن ناصح (درگذشته در اوایل سده سوم قمری / اوایل سده نهم میلادی).

این مجموعه از اصلهای مشهور و قابل اعتماد است.

۱۵- گزیده اصل علاء بن رزین ثقفی که راویی ثقه و والامرتبه است.

۱٦- بخشی از کتاب دُرُست بن ابی منصور واسطی که یافت شده‌است.

ابن‌ابی‌منصور راویی ثقه و از ابن ابی عمیر و بزنطی روایت می‌کند. (٤٦)

٦- برتری اصلها بر مسندها

در کنار همانندیهایی که میان اصول و مسانید به چشم می‌خورد، اصلها بر مسندها برتریهایی هم دارند. زیرا نظر به اینکه اصول از امام یا راویِ وی شنیده و نوشته شده، طبعاً احتمال لغزش و افتادگی و تحریف در آنها ضعیف‌تر و نسبت به کتابی که از روی نوشته‌ای دیگر نوشته شده، اطمینان بخش‌تر است. از این رو دانشمندان پیشین شیعه برای اصلها مزیّت و اعتباری ویژه قائل شده‌اند؛ تا این پایه که بودن حدیث درچنداصل، یا تکرار آن در یك یا دو اصل معتبر یا بودن آن دراصل یکی از اصحاب اجماع؛ مانند: صفوان بن یحیی، یونس بن عبدالرحمن و... باعث اعتبار و صحّتِ آن بود. افزون برآنکه، وجود اصل برای نویسنده آن سند اتقان و اعتبار و در نگاه رجال شناسان از جمله اسباب مدح به شمار می‌آمد. شیخ بهایی دراین باره گوید:

"درستی حدیث نزد پیشینیان موجباتی داشت؛ از جمله: بودن آن در بسیاری از اصول چهارصدگانه مشهور، و یا تکرار آن در یك یا دو اصل از آنها با اِسنادهای گوناگون و متعدّد، یا بودن حدیث در اصل یکی از اصحاب اجماع". (٤٧)

همو در ادامه افزاید:

"از طریق استادانمان به ما خبر رسیده که شیوه خداوندان اصول براین بوده که هرگاه از یکی از امامان (ع) حدیثی می‌شنیدند، همان ساعت آن را در اصلهای خود می‌نوشتند تا مبادا با گذشت روزها و ماهها و سالها همه یا بخشی از آن را فراموش کنند". (٤٨)

بنابر این، در تاریخ حدیث شیعه کتابی که "اصل" باشد، به سبب شدّت اطمینان به صدور مطالبش از معصوم، بر دیگر کتابهای حدیث امتیاز دارد واین در حالی است که مسندها از کتابهای درجه یك به شمار نمی‌آیند.

۷- نگاهی کوتاه به چند اصل مشهور

از خلال مطالب پیشین دانستیم که بیشتر اصلها با گذشت زمان از میان رفته ویا دست‌کم بر اساس آگاهیهای موجوداز سرنوشت آنها آگاهی نداریم. بسیاری از پژوهندگان کوشیده‌اند تااز رهگذر بررسی فهرستها و کتابهای رجال سیاهه‌ای از این اصلها عرضه بدارند. ازجمله مرحوم تهرانی پس از تلاش بسیار توانسته ۱۱۷ اصل از این اصلهارا در الذریعه (۱٦۷-۲/۱۳۵) معرّفی کند. نگارنده مناسب می‌بیند

درباره چند اصل مشهور به گونه‌ای کوتاه و بیشتر بر پایه آگاهیهای موجود در آن کتاب سخن گوید:

۱- الاصل از ابوصادق سُلَیْم‌بن قَیْس‌هلالی کوفی تابعی (د. در حدود ۹۰ ق/ ۷۱۰ م).

سلیم امیرالمؤمنین علی و حسن و حسین و سجّاد و باقر - علیهم السّلام - را درك کرده و در حیات امام سجّاد در روزگار امارت حجّاج در حال اختفاء درگذشته. اصل سُلَیم یکی از اندك اصلهایی است که پیش از روزگار امام صادق (ع) نوشته شده‌است. نعمانی در کتاب الغیبه گوید:

"دانشوران شیعه و راویان ائمه (ع) جملگی براین سخن اتفاق دارند که کتاب سلیم یکی از بزرگترین و کهنترین اصلهایی است که دانشمندان و راویان حدیث اهل‌بیت (ع) روایت کرده‌اند. زیرا همه مندرجات این اصل از رسول خدا (ص)، امیرمؤمنان (ع)، مقداد، سلمان فارسی، ابوذر و امثال آنان است که رسول خدا و امیرمؤمنان را دیده و از آن دو حدیث شنیده‌اند. این کتاب یکی از اصلهایی است که شیعه بدان رجوع وبرآن تکیه می‌کند".

همو از امام صادق (ع) روایت می‌کند که فرمود:

"هریك از پیروان و دوستداران ما که کتاب سلیم بن قیس هلالی نزدش نباشد، در واقع چیزی از امر ما نزدش نیست و... این کتاب ابجد شیعه ورازی از رازهای آل محمد (ص) است".

ابن ندیم اصل سلیم را نخستین کتابی می‌داند که از شیعیان پدیدار شده (٤٩) و مرحوم تهرانی عقیده دارد که مقصود ابن ندیم این است که آن نخستین کتابی است که در آن امر شیعه آشکار شده‌است.

برجسته‌ترین کتابهای شیعه بخشهایی از این اصل را نقل کرده‌اند. اصل سلیم را ابان‌بن ابی‌عیاش از طریق "مناوَله" (۵۰) و دیگران به غیر از طریق "مناوَله" نقل کرده‌اند. از اصل سلیم دستنوشته هایی در مشهد، تهران و نجف وجود دارد. (۵۱) گفتنی است که در سالهای اخیر کتابی به نام کتاب سلیم بن قیس منتشر شده که سخن گفتن درباره نسبت آن با اصل سلیم به بررسی دقیق نیاز دارد.

۲- الاصل از اَبان بن تَغْلِب (د . ١٤١ ق / ٧٥٨ م).

شیخ طوسی و نجاشی وی را ثقه، بلندقدر و والامرتبه می‌دانند. ابان قاری، فقیه و لغت‌شناسی بود که سه‌تن از امامان یعنی سجاد، باقر و صادق - علیهم‌السّلام - را دیده و به آنان خدمت کرده‌است. امام باقر به او می‌گفت: "در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا ده. زیرا من دوست دارم که در میان پیروانم چون تو را ببینند". ابان در روزگار امام صادق درگذشت و چون خبرمرگش به امام رسید، فرمود: "مرگ ابان دلم را به درد آورد". شیخ طوسی و ابن شهر آشوب از اصل او یاد کرده‌اند. (۵۲)

۳- "الاصل" از ا بان بن عثمان احمر بَجَلّی (د . حدود ۲۰۰ ق / ۸۱۵ م).

وی گاه در کوفه و گاه در بصره می‌زیست. او از یاران امام صادق و امام کاظم (ع) و یکی از اصحاب اجماع بود. شیخ طوسی از اصل او نام برده‌است. (۵۳)

٤- الاصل از ابوحمزه ثابت بن دینار ثمالی (د . ١٥٠ ق / ٧٦٧ م).

چنانکه از رجال شیخ در خلال شرح حال یونس بن علی عطّار به‌دست می‌آید، (٥٤) اصل ابوحمزه را حُمَیدبن زیاد نینوایی از یونس روایت می‌کند. برخی از امامان (ع)، ابوحمزه را در زمان خودش چون سلمان فارسی دانسته‌اند. ابوحمزه جز این اصل، نوشته های دیگری نیز داشته‌است؛ از جمله تفسیری

برقرآن کریم. (۵۵)

۵- الاصل از جابربن یزید جعفی (د . ۱۲۸ ق / ۷٤۵ م)

از یاران امام باقر و صادق (ع). این اصل را حُمَیدبن زیاد نینوایی از ابراهیم بن سلیمان نهمی از جابر روایت می‌کند. (٥٦)

٦- الاصل از ابومحمّد هشام بن حکم شیبانی کوفی (د . ۱۷۹ ق / ۷۹٤ م).

هشام بزرگ متکلّمان و از یاران امام کاظم (ع) بوده که امام صادق را هم دیده است. این اصل را از وی ابن ابی‌عُمَیر و صفوان بن یحیی روایت می‌کنند. (۵۷)

پاورقی ها :

۱- در دنباله همین بخش با این مسندها آشنا خواهیم شد.

۲- الـکلینی , الکافی (بخش اصول), ۱/۵۲ (کتاب فضل العلم , باب روایة الکتب , حدیث ش ۱۱) نیز نك : المجلسی , بحار,۲/۱۵۰.

۳- الجوهری , الصحاح , الزبیدی , تاج العروس , صفی پوری , منتهی الارب , ذیل ماده مورد نظر.

٤- ابن شهر آشوب , معالم العلما, ص ۳.

۵- الفهرست , ص ۲۷۹ و ترجمه آن , ص ٤۱۰ نیز نك : ص ۲٤۳, ۲۷٦.

٦- رجال , ص ۱۰٤.

۷- پیشین , ص ۲۵ این تعبیر را در بسیاری جاهای دیگر از این کتاب می توان دید.

۸- الفهرست , ص ۲ و نیز ص ۳.

۹- پیشین , صص ٤۸۸ـ٤۸۹.

۱۰- الطبرسی , اعلام الوری , به نقل از: آغابزرگ الطهرانی , ۲/۱۲۹ گفتنی است که نگارنده خود ایـن عـبارت را در اعلام الوری نیافت احتمال دارد مرحوم تهرانی نسخه ای را در اختیار داشته که این عبارت در آن بوده است .

۱۱- تعبیرات آنان را دراین باره در الذریعه (۲/۱۲۹ـ۱۳۰) می توان دید.

۱۲- محسن الامین , اعیان الشیعه , ۱/۱٤۰.

۱۳- مجمع الرجال , ۱/۹ (زیرنویس).

۱٤- بحرالعلوم , رجال , ۲/۳٦۷, المامقانی , تنقیح المقال , ۱/٤٦٤.

١٥- الفوائد الرجاليه , ص ٣٤, (همراه با رجال خاقانی).

١٦- دراسة حول الاصول الاربعماة , ص ١١.

١٧- رجال , ص ٤٤٠.

١٨- پیشین , همان جا.

١٩- پیشین , ص ٤٤١.

٢٠- پیشین , ص ٤٨٠.

٢١- پیشین , ص ٤٤٩.

٢٢- پیشین , ص ٥١٧.

٢٣- همان جا.

٢٤- پیشین , ص ٤٦٣.

٢٥- الفهرست , ص ٢ و نیز نك : ص ٣.

٢٦- قاموس الرجال , ١/٦٤.

٢٧- قاموس الرجال , ١/٦٥.

٢٨- الذریعه , ٢/١٢٥ـ١٢٦.

٢٩- محسن الامین , اعیان الشیعه , ١/١٤٠.

٣٠- پیشین , همان جا.

٣١- بـرای آگـاهـی از نـظـریـات آنان نك : آغابزرگ الطهرانی , ٢/١٢٩, محمدحسین الحسینی جلالی , دراسة حول الاصول اربعماة , ص ١٢, المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحارالانوار, ١/٤٨.

٣٢- محمدحسین الحسینی الجلالی , پیشین , ص ١١.

٣٣- نك : پیشین , صص ١٢ـ٢٤.

٣٤- الذریعه , ٢/١٣٠ـ١٣١.

٣٥- طباطبایی , شیعه در اسلام , صص ٢٠٦ ـ ٢١٨.

٣٦- المفید, الارشاد, ص ٢٥٤.

٣٧- الـطهرانی , ٢/١٣١ـ١٣٣ نیز نك : محمد واعظ زاده , ((تحقیق درباره کتاب کافی)) (١), نامه آستان قدس , شماره دوم (دی ماه ١٣٣٩خورشیدی), صص ١٤ـ١٥.

۳۸- آقا حسین الطباطبایی البروجردی , تجرید اسانید الکافی و تنقیحها, ۱/۱۳ـ۲۳.

۳۹- این طبقه بندی در بخش دوم از نظر خوانندگان گذشت .

٤۰- المولی محمد تقی المجلسی , روضة المتقین , ۱/۸٦ـ۸۷, اسد حیدر, ۱/٥٦۲, محسن الامین , اعیان الشیعه , ۱/۱٤۰.

٤۱- ابن حجر, هدی الساری , صص ٤ـ٥.

٤۲- ابوموسی المدینی , خصائص المسند, ص ۲۱.

٤۳- المولی محمدتقی المجلسی , همان جا, آغابزرگ الطهرانی , ۲/۱۳٤, محمد واعظ زاده , تحقیق درباره کتاب کافی (۱), همان مجله , ص ۱٦.

٤٤- الخویی , ۱/۲۳.

٤٦- الاصول الستة عشر, صفحه الف ـ ب قس : محمد حسین الحسینی الجلالی , دراسة حول الاصول اربعماة , صص ۳۰ـ۳۱.

٤۷- مشرق الشمسین , ص ۳ و نیز نك : الفیض الکاشانی , الوافی , ۱/۲۲, میرداماد, الرواشح السماویه , ص ۹۹, آغابزرگ الطهرانی ,۲/۱۲٦ـ۱۲۸.

٤۸- مشرق الشمسین , ص ۸ نیز نك : میرداماد , پیشین , ص ۹۸.

٤۹- الفهرست , ص ۲۷٥ و ترجمه آن , ص ٤۰۳.

٥۰- چون حجاج قصد دستگیری و کشتن سلیم را داشت گریخته و به ابان پناه آورده بود و چون وقت مرگش فرا رسید به ابان گفت :تو حق بسیاری برمن داری آنگاه کتاب مزبور را به وی داد تا آن را برای آیندگان روایت کند (ابن الندیم , همان جا) گفتنی است که ((مناوله یکی از راههای نقل حدیث توسط شاگرد از استاد می باشد و آن بدین گونه است که استاد کتابی را به شاگرد داده , به وی اجازه نقل آن را می دهد)) (مدیر شانه چی , درایة الحدیث , ص ۱۳٦).

٥۱- الطهرانی , ۲/۱٥۲ ـ ۱٥۹ و نیز نك : الصدر, تاسیس الشیعه , ص ۲۸۲, سزگین , ۱/۳/۲٦۱ ـ ۲٦۲.

٥۲- الطوسی , الفهرست , صص ٥ـ۷, ابن شهر آشوب , معالم العلما, ص ۲۷, الطهرانی , ۲/۱۳٥.

٥۳- الفهرست , صص ۷ـ۹, الطهرانی , ۲/۱۳٥.

٥٤- الطوسی , رجال , ص ٥۱۷, الطهرانی , ۲/۱٤٤.

٥٥- الخویی , ۳/۳۸٥.

٥٦- الطوسی , الفهرست , ص ۷۳, الطهرانی , ۲/۱٤٤.

٥۷- الطوسی , پیشین , ص ۳٥٥, الطهرانی , ۲/۱٦۷.

بخش پنجم

۸- آشنایی اجمالی بامسندهای شیعه و مروری بر پاره‌ای از احوال نویسندگان آنها

با توجّه به مطالب گذشته، دانستیم که شیعیان در حدیث اصلهایی فراهم ساخته‌اند که از جهاتی با مسندهای سنیّان همانند بوده واز جهاتی برآنها برتری داشته‌اند. درعین حال ازسوی دانشمندان شیعه از گذشته تاکنون مجموعه هایی با نام مسند فراهم آمده که اینك به اجمال با آن مجموعه ها و مؤلفانش آشنا می‌شویم:

۱- مسند محمدبن حَنفیّه (د . ۸۱ ق / ۷۰۰ م)

فرزند امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب (ع). محمّد در دلیری و نیرومندی و دانش زبانزد مردمان می‌باشد. (۵۸) به موجب پاره‌ای از روایاتِ صحیح، وی به امامت حضرت سجاد (ع) ایمان داشته‌است. (۵۹) یکی از محقّقان معاصر امامی، بی‌آنکه سرچشمه سخن خویش را نشان دهد، می‌نویسد: محمدبن حنفیّه در حدیث مسندی دارد که مشهور است. (٦۰) ولی نگارنده در منابع دیگر به این نام برخورد نکرد. گفتنی است که در مجموعه های حدیثی سنیّان شمار چشمگیری حدیث از طریق محمدبن حنفیّه نقل شده‌است. (٦۱)

۲- مسندالامام زید یا المجموع الفقهی و الحدیثی گردآوری و روایت ابوخالد عمروبن خالد واسطی (د . پس از ۱٤۵ ق/ ۷٦۲ م) و ترتیب ابوالقاسم عبدالعزیزبن اسحاق بغدادی (د . ۳۵۳ ق/ ۹٦٤ م).

در ادامه این نوشتار به تفصیل درباره این‌مجموعه و مؤلّفش سخن خواهیم گفت.

۳- المسند اثر ابومحمّد قَیْس بن ربیع اسدی کوفی (د . حدود ۱۵۰ ق / ۷٦۷ م).

درباره قیس باید گفت: کشّی از او نام برده و گفته او بَتْری، ولی سخت دوستدار اهل بیت (ع) است. (٦۲) شیخ طوسی یك‌بار او را در ردیف یاران امام باقر (ع) و بار دیگر در ردیف یاران امام صادق یاد می‌کند واو را بتری (پیرو یکی از فرقه های زیدیه) می‌داند. (٦۳) ابن حجر در ذیل احوال یکی از صحابه به نام "مَحْدوج بن زید هذلی" از مسند مزبور نام می‌برد و روایتی را از آن نقل می‌کند. (٦٤) از چندوچون این مسند و سرنوشت آن آگاهیی در اختیار نداریم.

٤- المسنداثر ابومحمّد عبیداللّه بن موسی عَبْسی کوفی (د . ۲۱۳ ق/ ۸۲۸م).

وی استاد بخاری است. در میان رجال‌شناسان اهل سنّت ابوحاتم و ابن مَعین او را ثقه دانسته‌اند. ابوداوود گوید: او یك شیعی آتشین بود. ابن حنبل درباره او اعتقاد دارد که وی روایات نادرست را با احادیث صحیح در می‌آمیخته و نقل می‌کرده و در نتیجه این باور، دیگران را از فراگرفتن حدیث از وی باز می‌داشته‌است. ذهبی در عین حال که او را با اوصافی چون زاهد، عبادت‌پیشه و ثابت قدم می‌ستاید، می‌گوید: "او به خودی خود ثقه، ولی یك شیعه داغ است". (٦۵) یکی از معاصرانش درباره او گفته: "وی به قرآن آگاه و دراین زمینه سرآمد بود. هرگز ندیدم سرش را بلند کند و هرگز خندان دیده نشد". (٦٦) بخاری و ترمذی در صحیح خود از طریق وی احادیثی نقل کرده‌اند. (٦۷) درمیان رجال‌شناسان امامی، شیخ طوسی او را از یاران امام‌صادق (ع) شمرده (٦۸) و علاّمه مامقانی پس از گزارش نظر چند تن از رجال‌شناسان عامّه مبنی بر عبادت‌پیشگی و گرایش او به تشیع، می‌نویسد:

"به نظر من این از مواردی است که سخنان عامّه، اطمینان به وثاقت فرد را به دنبال دارد. زیرا فضل آن است که دشمنان بدان گواهی دهند. خلاصه من وثاقت این فرد را ترجیح می‌دهم". (٦۹)

همو در "نتایج تنقیح" درباره این فرد گوید: "وی دربالاترین مراتب حُسن و بلکه ثقه است". (۷۰) در کتابهای معتبر حدیثی شیعه هم از قبیل تهذیب و استبصار و... از طریق عبیدالله عَبْسی احادیثی نقل شده‌است. (۷۱) در بخش دوم گفتیم که وی یکی از پیشروان مسندنویسی است. حتّی برخی هم او را نخستین مسندنویس دانسته‌اند. (۷۲) از مسند وی گویا تا کنون اثری یافت نشده باشد.

۵- المسند از ابوزکریا یحیی‌بن عبدالحمید حِمّانی‌کوفی (د.۲۲۸ق/ ۸۴۳م).

یحیی‌بن معین او را ثقه خوانده و ابن‌حنبل او را دروغگو و نسایی وی را ضعیف دانسته وابن‌عَدی گفته: "من در مسند او و مروياتش احادیث منکری نمی‌بینم و امیدوارم بر او اشکالی نباشد". (۷۳) ذهبی باآنکه يك جا او را باتعبیر "حافظکبیر" می‌ستاید، (٧٤) درجایی دیگر می‌گوید: "او يك شیعه کینه‌توز است" و به دنبال آن از برخی گزارش می‌کند که حمّانی معاویة را برآیین اسلام نمی‌دانست. (۷۵) در میان رجال‌شناسان شیعه، نجاشی و شیخ طوسی حمّانی را در شمار مولّفان شیعه یاد کرده‌اند (٧٦) و نیز شیخ طوسی در رجال خود از وی در شمار شیعیانی نام برده که موفّق به روایت حدیثی از امامان (ع) نشده‌اند. (۷۷) "کشّی" هم از کتابی از وی در اثبات امامت امیرمومنان (ع) نام می‌برد (۷۸) و مامقانی او را "يك امامی که حالش ناشناخته است" قلمداد می‌کند. (۷۹) یکی از فقیهان و رجال‌شناسان بزرگ شیعی معاصر می‌نویسد:

"ظاهراً وی با آنکه به امامت امیرالمؤمنین (ع) اعتقاد داشته، ولی به جعفربن محمّد (ع) آنگونه که شیعه باور دارد، اعتقاد نداشته و هرچه باشد، و ثاقت این شخص به اثبات نرسیده و هردو طریق شیخ [طوسی] به کتاب وی ضعیف است". (۸۰)

در بخش دوم گفتیم که وی یکی از پیشگامان مسندنویسی و نخستین کسی است که در کوفه مسند تألیف کرد. از خود او گزارش کرده‌اند که گفته: "به سخن اهل کوفه گوش نکنید. زیرا آنان به سبب آنکه من اوّل کسی هستم که مسند فراهم ساخته‌ام، بر من رشك می‌برند". (۸۱) گویا مسند او دست کم چهارهزار حدیث داشته که جملگی آنها را پی‌درپی از بر می‌خوانده است. (۸۲) از مسند حِمّانی تاکنون اثری یافت نشده‌است.

٦- مسندالامام موسی‌بن جعفر (ع) از ابوعمران (یا حُمران) موسی‌بن‌ابراهیم مَرْوَزی (د . پس از ۲۲۹ ق / ٨٤٤ م).

شیخ طوسی با نام روایات و نجاشی با نام کتاب از این مجموعه یاد کرده واسناد روایت خود را تامؤلّفش روشن ساخته‌اند. (۸۳) دانشمندان امامی در سده های میانی و متأخر نیز با تکیه براین دو مأخذ، همواره از این مجموعه سخن گفته‌اند. (٨٤) کاتب چلبی هم با نام مسندالامام موسی‌بن جعفر الکاظم از آن یاد کرده وافزوده : "ابونعیم اصفهانی این مجموعه را روایت می‌کند. این مسند را از وی [= امام] موسی بن ابراهیم روایت کرده‌است". (۸۵) این مسند مجموعه‌ای از روایات مسند و مرفوع است که امام هفتم از طریق پدرانش آنها را از پیامبر نقل کرده وموسی بن ابراهیم مروزی زمانی که امام در زندان سندی بن شاهك بوده، یعنی سالهای ۱۸۰ تا ۱۸۲، آنها را از وی شنیده و فراهم آورده. چه اینکه وی آموزگار فرزند سندی بوده‌است. (٨٦) از این مجموعه دستنوشته‌ای در هفت برگ در کتابخانه ظاهریه نگهداری می‌شود. این دستنوشته از موقوفات ضیاءالدین مَقْدِسی (د . ٦٤٣ ق) می‌باشد. براین مجموعه گواهیهای سماع و اجازه های متعددّی از محدّثان نقش بسته‌است. (۸۷) این مجموعه ها به کوشش آقای محمدحسین حسینی جلالی و بر پایه‌همان یگانه دستنوشته ظاهریه بارها در نجف، تهران، بیروت و امریکا منتشر شده. گفتنی است که فهرست نویس ظاهریه اشتباهاً این مسند را اثر ابوبکر شافعی (د . ٣٥٤ ق) دانسته و گویا سزگین نیز از اشتباه او پیروی کرده و آن را به همان ابوبکر شافعی نسبت می‌دهد (۸۸) و حال آنکه تردیدی نیست که ابوبکر یادشده، راوی این مجموعه است. (۸۹)

این مجموعه که گویا از چشم علّامه مجلسی، شیخ حرّعاملی، محدّث نوری و آقابزرگ تهرانی پنهان مانده، ۵۹ حدیث کوتاه را در بر دارد. ده فقره از این احادیث از زبان امیرالمؤمنین (ع) و بقیّه از رسول اکرم (ص) گزارش شده‌است. امام هفتم (ع) جملگی این احادیث را از طریق پدران گرامیش از پیامبر (ص) روایت می‌کند. باید افزود: جز احادیث این‌مجموعه، موسی‌بن‌ابراهیم احادیث دیگری هم از امام کاظم روایت می‌کند که شاید به دو برابر احادیث این مسند برسد. (۹۰) دانشمند گرامی آقای حسینی جلالی شماری از این احادیث را یافته و زیر عنوان "مستدرك" به مسند مزبور پیوست کرده‌است. (۹۱)

امّا درباره گردآورنده این مسند باید دانست؛ با آنکه دانشمندان شیعه و سنّی درآثار خود از او یاد کرده و گاه شرح حالش را نگاشته واز استادان وشاگردانش یاد کرده‌اند؛ (۹۲) ولی هیچ‌یك از مذهب او به روشنی سخن نمی‌گویند. نگارنده به پیروی از علاّمه مامقانی وی را شیعه امامی می‌داند. زیرا روش رجال‌شناسان شیعه این است که هرکس شرح حالش در فهرست شیخ طوسی و رجال نجاشی آمده باشد، در صورتی که آن دو به روشنی از مذهب او سخن نگفته باشند، آن فرد را شیعه به‌شمار می‌آورند. زیرا آن دو دانشمند کتاب خود را برای فهرست کردن آثار امامیه نوشته‌اند. چه اینکه دیگر فهرست نویسان، به آثار شیعه چنانکه باید توجّه نکرده‌اند. (۹۳) به‌همین دلیل هم هرگاه شرح حال کسی را بیان داشته‌اند که شیعه نبوده، علّت آن کار را روشن ساخته‌اند. چنانکه مثلاً شیخ طوسی در شرح حال "ابن عُقْده" می‌نویسد:

"... حال او در وثاقت و بزرگواری و نیکی حفظ، مشهورتر از آن است که نیاز به بیان باشد. او زیدیِ جارودی بود و بر همین مذهب هم از دنیا رفت. از آن جا که وی از امامیّه بسیار روایت کرده وبا آنان نشست وبرخاست داشته، او را در ردیف همفکران خود یاد کرده‌ایم". (۹٤)

با تکیه بر همین نکته است که مامقانی پس از نقل سخن شیخ الطایفه و نجاشی گوید: "از ظاهر سخن آن دو دانسته می‌شود که وی امامی بوده‌است". (۹۵) گویا همین تشیع و یا دست کم دوستی اهل بیت (ع) بوده که او را واداشته تا در دشوارترین زمانها از تاریخ شیعه به امور دین اهتمام ورزد و در زندان با امام رابطه برقرار سازد و از او حدیث نقل کند. با آنکه می‌دانیم در زندانها چشم وگوشهایی وجود داشته که دیدارکنندگان را زیر نظر داشتند. خرده‌گیری رجال‌شناسان عامّه هم که گاه او را دروغگو و گاه متروك الحدیث خوانده‌اند، (۹٦) به خاطر همین تشیع و یا دوستی اهل بیت (ع) بوده، هرچند که خود به این علّت تصریح نکرده‌اند.

۷- مسندالرضا (۹۷) یا صحیفةالرّضا (۹۸) گرد آوری و روایت ابوالقاسم احمدبن عامر بن سلیمان طایی (د . حدود نیمه سده سوم هجری / نیمه های سده نهم میلادی).

این کتاب که از آن به نام رضویّات ، صحیفة اهل البیت (۹۹) و کتاب ابن أبی‌الجعد (۱۰۰) نیز یاد می‌کنند، در بردارنده ۲٤۰ حدیث است (۱۰۱) که احمدبن عامر آنهارا در سال ۱۹٤ هجری از امام رضا (ع) شنیده (۱۰۲) و روایت کرده‌است. این مجموعه به طرق گوناگون روایت شده وهمه آن طرق به احمدبن عامر می‌انجامد. مشهورترین طرق نقل این صحیفه نزد امامیه، طریق امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی (د . ٥٤٨ ق) می‌باشد. (۱۰۳) علّامه‌مجلسی در خلال ذکر منابع بحارالانوار از این صحیفه نام می‌بردو آن را شایسته اعتماد می‌داند. (۱۰٤) صاحب مستدرك الوسایل در همین باره گوید: "این صحیفه از کتابهای معروف و مورد اعتمادی است که هیچ کتابی که پیش و پس از آن نوشته شده، از حیث اعتبار و اعتماد به پایه آن نمی‌رسد". (۱۰۵) گفتنی است که علاّمه مجلسی و شیخ حرّ عاملی از همان نسخه طبرسی بهره جسته‌اند. (۱۰٦)

از صحیفةالرضا هم دستنوشته های بسیاری یافت می‌شود (۱۰۷) وهم اینکه بارها در بمبئی، تهران، قم، نجف، یمن، بیروت، مشهد و... چاپ شده‌است. صحیفةالرضا نزد همه فرق اسلامی و بیشتر از همه نزد

امامیه و زیدیان، مشهور و طرق نقل آن متواتر می‌باشد. چنانکه یکی از دانشمندان زیدی به نام "عبدالواسع‌بن یحیی واسعی" این صحیفه را براساس موضوع در ده باب مرتّب ساخته و بانام مسند الامام علی‌الرضا به چاپ رسانده است. آن بابها به قرار زیر است:

باب نخست: در یاد کردن خداوند و دانش.

باب دوم : درباره ذکر اذان.

باب سوم : ترغیب به نمازهای پنجگانه و ذکر نماز میّت.

باب چهارم: در ذکر اهل بیت (ع). این باب خود به سه بخش تقسیم می‌شود: الف- در فضیلت علی. ب - در فضیلت فاطمه. ج - در فضیلت‌حسن و حسین و ولادت آن دو و ذکر جملگی اهل بیت.

باب پنجم: درباره فضیلت مؤمن و خوشخویی وفضیلت کسی که محمد یا احمد نام دارد.

باب ششم: در ذکر خوردنیها و میوه ها و روغنها.

باب هفتم: درباره نیکی به‌پدر و مادر و پیوند با خویشاوندان.

باب هشتم: درباره پرهیز از نیرنگ، غیبت و سخن‌چینی.

باب نهم: در فضیلت جهاد و کارزار بادشمنان دین.

باب دهم: در احادیث پراکنده. (۱۰۸)

در باره گردآورنده و راوی این مجموعه باید گفت: از رجال‌شناسان عامّه، ذهبی از پسرش عبداللّه بن احمد بن عامر که راوی این مجموعه از پدرش می‌باشد، نام می‌برد واین صحیفه را برساخته از سوی وی یا پدرش قلمداد می‌کند. (۱۰۹) و از رجال‌شناسان امامی، شیخ طوسی از او در زمره یاران امام رضا یاد می‌کند (۱۱۰) و نجاشی به نقل از پسرش عبداللّه می‌نویسد: "پدرم مؤذّن ابوالحسن [سوم] و ابومحمّد - علیهماالسلام - بودو من آن دو امام را دیدم". (۱۱۱) آنگاه نجاشی طریق نقل خود را از این صحیفه تا احمدبن عامر و امام هشتم (ع) بیان می‌دارد.

باید افزود: کاتب چلبی از مجموعه‌ای به نام مسندعلی‌بن موسی‌الرضا یاد می‌کند، ولی از مؤلّف آن نام نمی‌برد. او می‌افزاید: احادیث این مسند در فضیلت اهل بیت (ع) است. (۱۱۲) نگارنده احتمال می‌دهد، این مسند همان صحیفةالرضا باشد، که چلبی از آن آگاهی دقیقی نداشته‌ا ست. همچنین شیخ طوسی از مجموعه‌ای به نام مسندالرضا به روایت اسماعیل بن علی خُزاعی نام می‌برد و طریق روایت خود را به آن مجموعه بیان می‌کند. ولی توضیح بیشتری نمی‌دهد. (۱۱۳) از همین‌رو نسبت آن مجموعه با صحیفةالرضا برای ما روشن نیست.

۸- مسندالرضا از مؤلفی ناشناخته.

این مجموعه حاوی ۳۸ حدیث کوتاه است که امام رضا (ع) از پیامبر (ص) روایت می‌کند. این مجموعه جز صحیفةالرضا می‌باشد. از این مجموعه دستنوشته‌ای وجود دارد که آن را در سال ۸۸۲ هجری نگاشته‌اند. (۱۱٤)

۹- مسند الحبری منسوب به ابو عبداللّه حسین بن حکم بن مسلم حبَری وشّاء کوفی (د. ۲۸٦ ق/

۸۹۹م).

این مجموعه حاوی ٦١ حدیث است که جملگی آنها را حسین بن حکم حبَری روایت می‌کند. این حبری یك شیعه زیدی است که رجال شناسان شیعه وسنّی غالباً او را ثقه دانسته و به روایاتش اعتماد کرده و یا دست کم او را در ردیف ضعفا یاد نکرده اند. (١١٥) وی تفسیری داشته که در آن شأن نزول آیات را در باره اهل بیت (ع) فراهم آورده است. اصل این تفسیر گویا از میان رفته باشد. از همین رو پژوهنده امامی معاصر، محمد رضا حسینی جلالی، مطالب پراکنده این تفسیر را از منابع گوناگون گردآورده و به نام تفسیر الحبری احیاء و منتشر ساخته است. (١١٦) وی از یك سو، زمانی که منابع گوناگون را می‌کاویده تا برای روایات تفسیریِ حبری شواهدی بیابد، به روایات دیگری هم از این محدّث دست می‌یابد و آنها را یادداشت می‌کند. از سوی دیگر، در معالم العلماء اثر ابن شهرآشوب به این عبارت بر می‌خورد که "حسن بن حسن بن حکم حیری کتاب مسندی دارد". (١١٧) وی احتمال می دهد، این نام صورت تحریف شده همان نامِ "حسین بن حکم حبری" باشد و در نتیجه حدس می‌زند که حبری مسندی هم داشته است. درپی این احتمال، مرویات حبری را در مجموعه ای به نام مسند الحبری تنظیم و منتشر می‌سازد.

گردآورنده این مجموعه معتقد است: هر چند عبارت ابن شهرآشوب برای اثبات این مطلب که حبری مسند داشته، کافی نیست؛ ولی این احتمال چندان دور از واقعیّت هم به نظر نمی رسد. زیرا:

اوّلاً؛ حبری فردی نسبتاً پرروایت است و در عرصه تألیف تفسیری دارد.

ثانیاً، این محدّث در روز گاری می‌زیسته که بحبوحه عصر مسند نویسی است. بنابر این دور نیست که او هم مسندی تألیف کرده باشد.

ثالثاً؛ عبارت موجود در معالم العلماء محمل درستی ندارد، مگر آنکه بگوییم همین حبری مورد نظر است. (١١٨) گفتنی است که روایات این مجموعه بیشتر به فضایل و تاریخ زندگانی اهل بیت (ع) مربوط می‌شود.

١٠- مسندالذّکر از محمّد بن منصور مرادی زیدی (د . پس از ٢٩٠ ق/ ٩٠١م).

نگارنده درباره چند و چون این اثر و مؤلف آن چیزی نمی‌داند. تنها برخی از پژوهندگان معاصر بی‌آنکه مأخذ خود را به دست دهند، از کتابی با این نام یاد کرده‌اند. (١١٩)

١١- مسند ابی‌نواس و جُحی واَشْعَب و بُهْلُول و جُعَیْفران و مارَوَوا من‌الحدیث اثر ابوشجاع فارِس بن سلیمان اَرَّجانی (١٢٠) (احتمالاً درگذشته ٣٢٠ ق / ٩٣١ م).

(١٢١) ابوالعباس نجاشی این کتاب را نزد قاضی ابوالحسین محمّد بن عثمان نصیبی خوانده واز اصل آن نسخه برداشته؛ و نصیبی هم به نوبه خود آن را در ارَّجان نزد ابوشجاع خوانده واجازه روایتش را از او گرفته‌است. ابوشجاع از ادیبان و محدّثان زبردست شیعه در سده چهارم‌است. (١٢٢)

درباره ابونُواس حسن بن هانی (د. ١٩٨ق/ ٨١٤م) باید دانست: وی یکی از بزرگترین شاعران روزگار عبّاسی است. برجسته‌ترین بخش اشعار او "خمریّات" است که درآن کمتر قطعه‌ای را توان یافت که شعر را با هرزه درایی‌های شرم‌آور در نیامیخته باشد. از همین جاست که او را نخستین کسی می‌دانند که در وصف خمر راه مبالغه پیموده. (١٢٣) در باره عقاید وی باید گفت که برخی از دانشمندان امامی او را شیعه پنداشته‌اند. (١٢٤) ظاهراً منشأ این پندار اشعاری باشد که در ستایش امام هشتم (ع) به او نسبت داده اند. از جمله گویند: چون مأمون امام‌رضا (ع) را به ولایت عهدی برگزید، هریك از شاعران

در ستایش امام اشعاری سروده صله دریافت داشتند، مگر ابونواس که دراین باره چیزی نگفت. مأمون او را سرزنش کرده، گفت: تو با گرایشی که به اهل بیت داری، چرا در ستایش علی‌بن موسی شعری نسرودی؟ دراین هنگام ابونواس قطعه‌ای سرود که برجسته‌ترین بخش آن چنین‌است:

"فَعَلی ماترکتَ مدحَ ابنِ موسی

والخصالَ الّتی تَجَمّعْنَ فیه؟"

"قلت لااَهْتَدی لمدحِ امامٍ

کانَ جبریلُ خادماً لأَبیه"

یعنی: "به من گفتند چرا از ستایش فرزند موسی و خصلتهایی که در او فراهم آمده، خودداری کردی؟ گفتم: پیشوایی را که جبریل خدمتگزار پدرش بود، نتوانم ستود". (۱۲۵) ولی این نسبت با برخی وقایع تاریخی و نیز روایاتی که در منابع کهن آمده، ناساز گار است. زیرا: اوّلاً می‌دانیم ولایت عهدی امام رضا (ع) در سال ۲۰۱ هجری قمری است (۱۲٦) ودر آن زمان بی شك أبو نواس زنده نبوده است. ثانیاً در دیوان وی که امروزه به دو روایت مختلف، یعنی روایت ابوبکر صولی و حمزه اصفهانی، در دسترس ماست، به این اشعار اشاره ای نشده است. (۱۲۷)

امّا در باره مقدار آشنایی و یا اُنس ابونواس باحدیث می‌نویسند که وی نه تنها در شعر وادب، بلکه در علوم قرآنی و حدیث، صرف و نحو و اخبار وایّام عرب نزد برجسته‌ترین استادان در بصره دانش آموخته و حمّاد بن سَلَمه (د. ١٦٧ق)، حمّاد بن زید آزْدی (د. ۱۷۹ق)، معتمر بن سلیمان (د. ۱۸۷ق) و یحیی بن سعید قَطّان (د.۱۹۸ق) نامدارترین استادان او در حدیث به شمار می‌آیند. (۱۲۸) ولی احادیثی که از وی نقل شده، از شمار انگشتان دست بر نمی‌گذرد و آنچه به نام مسند ابی نواس و... شهرت یافته، ظاهراً مجموعه ای بوده از همین احادیث اندك که ابو شجاعِ نامبرده آن را در بخشی از کتاب یاد شده گرد آورده است.

گویند: در بستر مرگ به او گفتند: تو درواپسین روز از ایام دنیا و نخستین روز ازایام آخرت بسر می‌بری و خداوند می‌داند که تو کارهای ناپسندی مرتکب شده‌ای. پس دستِ توبه به سوی خداوند بلند کن. ابونواس گفت: مرا بلند کنید. چون برخاست و نشست، گفت: مرا از خدا می‌ترسانید و حال آنکه حمّاد بن سلمه از ثابت بُنانی از انس بن مالك از رسول خدا (ص) برایم حدیث کرد که فرمود: "لِکلِّ نبّیٍ شفاعةٌ واَنَا خَبَأْتُ شفاعتی لاِهْلِ الکبائر مِنْ اُمتّی یَوْمَ القیامة". (۱۲۹) آیا معتقدی من در شمار آنان نتوانم بود! (۱۳۰)

این روایت از یك سو ا ز چگونگی روحیه دینی و جهان‌بینی او حکایت می‌کند واز سوی دیگر نشان می‌دهد که وی تا اندازه‌ای با حدیث نیز بیگانه نبوده‌است.

اما جُحی (بروزن هُدی) لقب ابو الغصن دجین بن ثابت است. (۱۳۱) ظاهراً جُحی مردی ابله نماست که در واقع از هوشمندی بسیار و ذوق سلیم برخوردار است. کتابی به نام نوادر جُحی حکایات نکته‌آمیز او را در بردارد. (۱۳۲) نگارنده با همه کوششی که به کار برد، نتوانست به این نکته دست یابد که آیا در میان راویان حدیث شیعه چنین نامی وجود دارد یا خیر؟ ولی گویا برخی از رجال شناسان امامی وی را شیعه دانسته و در کتاب خود از او یاد کرده‌اند. (۱۳۳) جُعَیْفران نیز لقب جعفربن علی بغدادی انباری سامرّایی است که شخصیّتی درست همانند شخصیّت جحی دارد. او روزگار امام هفتم و هشتم (ع) را درك کرده و باامام علی‌بن موسی (ع) دیدار بسیار داشته. (۱۳٤) ولی نمی‌دانیم که آیا از آن امام حدیثی هم روایت کرده یا خیر؟ بهلول بن عمرو صیرفی معروف به "بهلول مجنون" (در گذشته در حدود ۱۹۰ق

/ ٨٠٦م) وأَشْعب بن جُبير معروف به "طامع" (د. ١٥٤/ ٧٧١م) نيز شخصيّتهايى چون جُحى هستند. (١٣٥)

١٢- مسند اميرالمؤمنين از ابواحمد عبدالعزيز بن يحيى جَلُودى ازدى بصرى (د. ٣٣٢ق / ٩٤٤ م).

وى مورّخ، اديب و بزرگ اماميه در بصره بود. (١٣٦) اين دانشمند، استاد جعفربن قولويه (١٣٧) و معاصر كلينى است و در طبقه نهم راويان حديث قرار دارد. (١٣٨) وى بيش از دويست كتاب داشته كه جعفربن قولويه آنها را از او روايت مى‌كند. (١٣٩) بيشتر اين كتابها را نجاشى در فهرست خود نام مى‌برد. (١٤٠) از اين مسند تاكنون نسخه‌اى يافت نشده‌است.

١٣- مسندعبدالله بن عباس از همان جَلودى پيشگفته.

جلودى درباره ابن‌عباس كتابهاى ديگرى هم دارد به نامهاى مارَواه مِنْ رَأى الصّحابه و ماسنَدَه عن الصحابه و اين دو كتاب غير از كتاب نخستين است. (١٤١)

١٤- مسند عبداللّه بن بُكَيْر بن اَعْيَن اثر ابوالعبّاس احمدبن محمّد بن سعيد سَبيعى هَمْدانى معروف به "ابن عقده" (د . ٣٣٣ ق / ٩٤٤ م).

ابن عقده زيدى جارودى و اهل كوفه و در ميان حديث‌شناسان والامرتبه وبه حفظ و صيانت زبانزد بود. وى با شيعيان امامى اختلاط و آميزش بسيار داشت. از همين رو رجال‌شناسان امامى همواره از او نام برده واو را ثقه دانسته‌اند. گويند: او كتاب رجالى داشته كه نامهاى راويان از امام صادق (ع) را در آن نگاشته؛ ولى از اين كتاب تاكنون اثرى به دست نيامده است (١٤٢)

بسيارى از سنيان ابن عقده را ثقه دانسته و بسيارى نيز براو خرده گرفته اند ولى در عين حال , كثرت روايت و زبردستى او را در دانش حديث انكار نكرده اند (١٤٣) وى آثار بسيارى داشته كه بيشتر آنها يافت نشده است گفتنى است كه برخى احتمال مى دهند, مسند ياد شده تاليف عبداللّه بن بكير و ابن عقده تنهاراوى آن باشد (١٤٤)

درميان آثار اين محدث كتابهاى زير نيز به چشم مى خورد: كتاب من روى عن اميرالمؤمنين (ع) و مسنده , كتاب من روى عن زيدبن على و مسنده و كتاب اخبار ابى حنيفه و مسنده (١٤٥)

١٥- مسند عمربن على بن ابى طالب اثر ابوبكر محمدبن عمر تميمى معروف به (ابن الجعابى) (١٤٦) (د٣٥٥ ق / ٩٦٦ م)

ابن الجعابى از مردم بغداد و يكى از حافظان وناقدان بزرگ حديث بوده است وى ازطبقه دهم راويان حديث به شمار مى آيد (١٤٧)

رجال شناسان اهل سنت در عين حال كه زبردستى او رادر حديث پذيرفته اند, او رابه سستى و سهل انگارى درامر دين و فسق متهم مى كنند (١٤٨)

و اين احتمالابرخاسته از تعصب مذهبى آنان باشد اين محدث آثار بسيارى داشته گويند: به سفارش او, پس ازمرگش همه كتابهايش را سوزانده اند (١٤٩)

بنابراين احتمال مى رود, بخشى از آثارش نيز دراين حادثه ازميان رفته باشد. اما درباره عمربن على بايد گفت : برخى وى را از شهيدان حادثه كربلا شمرده و برخى ديگر نوشته اند: اوپس از آن

حـادثـه زنـده بـوده و حتی با امام سجاد (ع) مخاصمه و درگیری نیز داشـتـه اسـت (۱۵۰)

در هـرصـورت , نام او در مجموعه های حدیثی شیعیان و سنیان در اسناد پـاره ای از روایـات بـه چـشم می خورد (۱۵۱)

و برخی از رجال شناسان عامه او را در طبقه سوم راویان حدیث یاد کرده و ثقه شمرده اند (۱۵۲)

١٦- مـسـنـد خـلـفـا بنی العباس اثر ابوطالب عبیداللّه بن احمد انباری (۱۵۳) (د ٣٥٦ ق / ٩٦٧ م)

وی حـدیـث شـنـاسـی شـیـعی و چیره دست , و مؤلفی پرکار و از نگاه امامیان بغداد به (ارتفاع)

(گـرایش به غلو)متهم بوده است گویند: ابوطالب در آغاز واقفی (کسانی که برامامت امام کاظم توقف کرده اند) بوده , ولی سرانجام مذهب امامی را برگزیده است (١٥٤)

در میان رجال شناسان امـامی , شیخ طوسی که روایات اورا در تهذیب و استبصار نقل کرده , (۱۵۵)

در فهرست و نیز در یـك جا از رجال خود درباره جرح و تعدیل اوخاموشی گزیده (١٥٦)

و در جایی دیگر از رجالش بـه روشـنی او را ضعیف شمرده (۱۵۷)

ولی معاصروی نجاشی , او را در حدیث به صراحت ثقه و قابل اعتماد معرفی می کند (۱۵۸)

انباری نوشته های بسیاری داشته که اکنون از هیچ یك از آنها اثری در دست نیست به همین دلیل هم درباره چند و چون مسند یاد شده , سخنی نمی توان گفت . ـ جامع المسانید اثر حسین بن بشر اسدی (د پیش از ٤١٣ ق / ١٠٢٢ م) گویند: (ابن ابی طی)

(د ٦٣٠ق) او را در زمـره مـشـاهـیـر شیعه امامی نام برده و گفته : وی محدثی دانشور, خوش خط , فـصـیح ,رجال شناس , تاریخ دان و در جستجوی حدیث بسیار پر سفر بود او به حدیث [امام] جعفر صادق (ع) اهتمامی شایسته نشان داد و آن را به شیوه مسندها مرتب ساخت و آن را جامع المسانید نامید وی سه هزار [حدیث] به این شیوه نگاشته , ولی نتوانسته آن کتاب را به انجام رساند همچنین گـویـنـد: شیخ مفید او را توثیق کرده است (۱۵۹)

با این حال نگارنده هرچه کاوید, نتوانست در کتابهای رجالی شیعه ازاین شخص نشانی به دست آورد. ـ مـسـنـد فـاطـمه (ع), ابن شهر آشوب در معالم العلما مؤلف آن را ناشناخته می داند ولی برخی احـتـمـال داده انـد که این همان کتاب دلایل الامامه اثر محمدبن جریر بن رستم طبری صغیر از دانـشمـنـدان امـامی معاصر با نجاشی و شیخ طوسی باشد (١٦٠)

گفتنی است که سید هاشم بـحرانی در کتاب مدینة المعاجز از کتابی به نام مسند فاطمه (س) حدیث نقل می کند شاید بتوان گفت : این همان کتابی است که ابن شهر آشوب مؤلف آن را ناشناخته می داند (١٦١)

١٧- الـمـسـنداثر شمس الدین جعفربن احمد تمیمی یمانی (١٦٢)

(د ٥٧٣ ق /١١٧٧ م) وی قاضی و یکی از فقیهان و دانشمندان زیدی بود دستنوشته هایی از آثار او در کتابخانه هاوجود دارد (١٦٣)

درباره این مسند آگاهیی در اختیار نگارنده نیست . ـ مسند الامام علی (ع), از مؤلفی ناشناخته این مجموعه در بردارنده روایتهایی است از امیرمؤمنان (ع)که آن را به ترتیب کتابهای فقهی و بدون ذکر اسنادها گردآورده اند مجموعه مزبور که جملگی روایاتش ازطریق زید شهید روایت شده , از کتابهای زیدیان است از مجموعه یادشده دستنوشته ای در چهل برگ ,در قم در کتابخانه مرحوم آیة اللّه مرعشی وجود دارد که تاریخ نگارش آن به سده دوازدهم باز می گردد (١٦٤)

نگارنده احتمال می دهد, مجموعه مورد بحث را از مسندالامام زید برگزیده باشند. ـ مسند فاطمه بنت الحسین (ع) از میرناصر حسین پسر میرحامد حسین نیشابوری لکهنویی (١٦٥)

(د١٣٦١ ق / ١٩٤١ م) مؤلف این مسند دانشمندی پراطلاع , خوش حافظه و حدیث شناس و ساکن دیارهند بوده است او در نجف دانش آموخته و پس از آن به شهر لکهنو بازگشته و تاگاه وفات در همان جازیسته وبه کارهای فرهنگی و اجتماعی اشتغال داشته است ناصر حسین افزون بر ادامه و تکمیل کارپدرش در تالیف عبقات الانوار, آثار دیگری نیز نوشته است (١٦٦)

اما درباره فاطمه دختر امام حسین (ع) که احادیث این مسند از طریق او روایت شده , باید دانست : وی بانویی فاضل , محدث , عبادت پیشه و همسر پسر عمویش حسن بن حسن بوده و بسیار به فاطمه (س)دخت رسول اکرم شباهت داشته است (١٦٧)

از میان کتابهای چهارگانه , در کافی حدیثی وجود دارد که او آن را از رسول خدا (ص) و پسرش عبداللّه بن حسن از او روایت می کند (١٦٨)

رجال شناسان اهل سنت نیز در کتابهای خود از این بانو یاد کرده و او را ثقه شمرده اند (١٦٩)

و این نشان می دهد که درمجموعه های حدیثی سنیان هم از طریق او احادیثی روایت شده است وی در سال ١١٧ هجری درگذشته است نگارنده درباره اینکه این مسند چاپ شده یانه آگاهی ندارد. ـ مسندالامام ابی عبداللّه جعفر بن محمد الصادق (ع) اثر سید محمد کاظم کفایی نجفی (١٧٠)

(ولادت ١٣٤٥ ق / ١٩٢٤ م) از این مجموعه که گویا ده مجلد یا بیشتر می باشد, تنها يك جلد چاپ شده است بخش چاپ شده کتابی است دربردارنده ٣٩١ حدیث از امام صادق که مؤلف آنها را از کتابهای کافی ,تهذیب , استبصار, من لایحضره الفقیه , وافی , وسایل , بحارالانوار و مستدرك الوسایل بیرون کشیده (١٧١)

مؤلف در این کتاب , بخش عمده ای از زنجیره سند روایات را حذف کرده و در عین حال , ماخذ خود رانشان نداده است احادیث این کتاب بیشتر درباره اصول و کلیات دین است و احادیث فقهی را در برندارداین احادیث براساس موضوع دسته بندی شده و مؤلف در متن حدیث هر جا دشواریی یافته , آن را به گونه ای کوتاه شرح داده است نویسنده دراین شرحها غالبا به مرجعی استناد نمی کند گفتنی است که مؤلف درباره علت انتخاب این نام برای کتابش توضیحی نمی دهد مرحوم تهرانی شماری از دیگربخشهای این کتاب را نزد مؤلف دیده است (١٧٢)

١٨- مسند الامام الباقر (ع)

از همان کفایی پیشگفته مرحوم تهرانی می نویسد: از این کتاب دو جلد به انجام رسیده و مؤلف را در سال ١٣٧٤ قمری دیدم که به تالیف دیگر بخشهای آن مشغول است (١٧٣)

به نظرمی رسد, این کتاب نیز به همان روش کتاب پیشین و با تکیه بر همان منابع تالیف شده باشد ـ

مـسندالرسول الاعظم یا منهاج الشریعه اثر یحیی فلسفی دارابی (۱۷٤)

(معاصر) مـؤلـف درایـن کـتـاب احـادیـثـی راگرد آورده که اسناد آن از طریق شیعه به پیامبراکرم (ص) مـی پـیـونـدد بـرای روشـن شدن مطلب باید دانست :احادیثی که در مجموعه های حدیثی شیعه مسطور است , گاه آنها را صراحتا به پیامبر نسبت داده اند وگاه بی آنکه به پیامبر (ص) اسناد داده باشند, از زبان یکی از امامان (ع) گزارش شده است گویا مولف قصدداشته , دراین کتاب احادیثی را فـراهم آورد که به روشنی آنها را به پیامبر نسبت داده اند البته این نکته رامی دانیم که آن دسته از احـادیـث هـم کـه امـامان (ع) در آنها صراحتا به نام پیامبر (ص) اشاره نکرده اند, درواقع از شهر دانـش نـبـوی (ص) سـرچـشـمـه گـرفته است زیرا امامان در موارد بسیاری به روشنی گوشزد کرده اندکه سخن آنان سخن پیامبر و سخن پیامبر از سوی خداست (۱۷۵)

. مـولـف برای رسیدن به این هدف , احادیث مورد نظرش را از کتابهای حدیثی شیعه , مانند: کافی , تـهذیب ,استبصار, من لایحضره الفقیه , بحارالانوار, وسایل الشیعه , وافی , جامع احادیث الشیعه و... بـیـرون کـشیده (۱۷٦)

و آنها را در ابوابی دسته بندی کرده است باید افزود: تا جایی که نگارنده بـررسی کرد,دریافت که تکیه مولف در نقل احادیث بیشتر بر بحارالانوار است , حتی نقل حدیث از سایر کتابها باواسطه این کتاب صورت می پذیرد از همین روست که از رمزهای مرحوم مجلسی در این کتاب بهره می گیردو در جلد نخست معانی این رمزها را هم روشن می سازد (۱۷۷)

. کـتـاب مورد بحث که در سه جلد منتشر شده , (۱۷۸)

۲۱٦۹ حدیث را در بر دارد مولف ماخذ هر حـدیـث را در ابـتدا نام می برد و در صورت نیاز به دنبال هر حدیث , توضیحی به سبك توضیحات عـلامه مجلسی در بحار, زیر عنوان (بیان)

عرضه می دارد در یك ارزیابی کلی , درباره این کتاب مـی تـوان گـفـت : از هـرگـونـه ابتکار و نوآوری بی بهره است و هیچ کمبودی را جبران نمی کند گفتنی است که ترجمه فارسی نیمی ازجلد نخست کتاب نیز منتشر شده است . ـ مـسند علی ـ علیه السلام ـ اثر سید حسن قپانچی نجفی (معاصر) سید محمد صادق بحر العلوم بـرایـن کـتاب مقدمه ای نوشته است این کتاب ظاهرا تاکنون چاپ نشده باشد از همین رو درباره چند و چون آن آگاهی بیشتری در اختیار نداریم (۱۷۹)

۱۹- مـسند اهل البیت و مرسلهم از محمد رضا حسینی جلالی (۱۸۰)

(معاصر) درباره چند و چون این اثرآگاهیی در اختیار نگارنده نیست . ـ مـسـند الامام الحسین (ع) از احمد صابری همدانی (معاصر) (۱۸۱)

درباره این کتاب بیش از این چیزی نمی دانیم . ـ مـسـنـد فـاطـمـة الـزهـرا یـا مـرآة الحکمة الصافیه اثر سید حسین شیخ الاسلامی تویسرکانی (مـعاصر)هدف مولف از فراهم آوردن این کتاب , گردآوردن احادیثی است که حضرت زهرا (ع) از رسـول خـدا (ص)روایت کرده است افزون برآن , دراین کتاب دعاها, سخنان , خطبه ها, سفارشهای آن حـضـرت و احـادیثی که به نوعی به آن حضرت و بیان فضایل او مربوط می شود, نیز گردآمده اسـت مـولـف بـرای رسیدن به این مقصود از بحارالانوار, وسائل الشیعه , مستدرك الوسایل , مسند احمد و بسیاری کتابهای دیگربهره برده است (۱۸۲)

این کتاب با پیشگفتاری از آقای محمدجواد حسینی جلالی همراه است مطالب کتاب یادشده براساس موضوع دسته بندی شده است . ـ مـسـنـد مـحمد بن قیس البجلی حول قضایا امیرالمؤمنین و غیرها از

بشیر محمدی مازندرانی (معاصر)این کتاب که به کوشش یکی از فضلای معاصر فراهم آمده , شامل ۲٤٥ حدیث است که آنها را مـحـمـد بـن قیس بجلی (د ۱٥۱ ق) از امامان (ع) روایت می کند گردآورنده این احادیث را از لابـه لای کـتـابـهای حدیثی و گاه تفسیری شیعه , مانند: کتابهای چهارگانه , بحارالانوار, وسائل الـشـیعه , مستدرك الوسایل وتفسیرمجمع البیان بیرون کشیده است درباره محمد بن قیس باید دانـسـت : وی از یـاران بـرجـسـتـه امـام بـاقـر و امـام صـادق ـ علیهما السلام ـ است که جملگی رجـال شـنـاسـان امـامی او را ثقه دانسته اند (۱۸۳)

وی کتابی داشته به نام قضایا امیرالمؤمنین (داوریـهـای امیرمومنان) که نزد رجال شناسان و فهرست نویسان معروف می باشد (۱۸٤)

اصل ایـن کتاب با گذشت زمان از میان رفته , ولی محتوای آن در لابه لای مجموعه های حدیثی شیعه مـسـطور و در اختیار ما ست یکی از فقیهان معاصر در جلسه درس سفارش کرده که سزاواراست یکی آستین همت بالا زند و پاره های پراکنده کتاب قضایا امیرالمؤمنین را از دل کتابها بیرون کشد وآن را از نوزنده کند (۱۸٥)

به دنبال این سفارش , مولف احادیثی را که به روایت این محمد بن قـیـس درمـجموعه های حدیثی وجود دارد, گردآورده و آنها را براساس ابواب فقهی از طهارت تـادیـات مـرتـب سـاخـتـه است پایان بخش کتاب , احادیثی است که به موضوعات پراکنده مربوط می شود مولف به دنبال هر حدیث پاره ای از واژه های دشوار را با استناد به لغت نامه ها شرح می دهد گـفـتنی است که گردآورنده باشیوه های پژوهشی نو چندان آشنایی نداشته , از همین رو روش ارجاعات او از پاره ای کاستیها وناهمواریها تهی نیست . ـ مـسـنـد علی بن سوید السایی اثر فاضل المالکی (معاصر) علی بن سوید سایی (منسوب به جایی درنـزدیکی مدینه به نام سایه) (۱۸٦)

از یاران امام صادق , امام کاظم وامام رضاـ علیهم السلام ـ اسـت وی ازامـامـان نـامـبرده , بویژه از امام هفتم (ع) احادیث بسیاری را روایت می کند (۱۸۷)

زمانی که امام موسی بن جعفر (ع) در زندان به سر می برد, این علی بن سوید به او نامه ای می نویسد و ضمن جویا شدن از حال امام , پاسخ پرسشهایی را از او می خواهد امام در پاسخ او نامه ای می نویسد و در آن نامه او را (هدایت یافته)

قلمداد می کند وبه داشتن جایگاه ویژه نزد اهل بیت می ستاید وبه راز داری فـرا می خواند (۱۸۸)

برجسته ترین بخش روایات او از امام هفتم , همین رساله است که نـزد دانـشـمـنـدان پـیـشین امامی مشهوربوده و هریك آن را با طریقی در روایت خود داشته اند (۱۸۹)

شـیـخ طوسی علی بن سوید را در شماریاران امام رضا (ع) نام می برد واو را ثقه می خواند (۱۹۰)

. کـتابی که مسند علی بن سوید نام گرفته , پژوهشی است گسترده و سودمند درباره این محدث امـامـی وشـرح و تـفـسیری باریك بینانه از روایات او و رساله مشهورش کتاب یادشده در سه باب تدوین شده است :. الـف ـ در بـاب نـخـسـت , مـولـف بـه شخصیت علی بن سوید و جایگاه وی از نگاه رجال شناختی می پردازد. ب ـ در باب دوم , مرویات او را زیر عنوان احکام , اخلاق , فضایل و نوادر دسته بندی می کند و از نظر سندو متن مورد بررسی قرار می دهد وبه شرح و تفسیر آن می پردازد. ج ـ دربـاب سـوم , بـه کـاوشـی گـسترده درباره رساله پیشگفته می پردازد و در پرتو آگاهیهای رجالی , اسناد آن را ارزیابی می کند و سپس متن رساله را شرح و تفسیر می کند در خلال این شرح نکات باریکی در تفسیر,کلام , اخلاق و احکام مطرح می شود (۱۹۱)

۲۰- مـسـنـد فاطمة الزهرا

ـ علیها السلام ـ اثر عزیز اللّه عطاردی (معاصر) این کتاب حلقه ای از یك زنجیره کتاب است که مولف درباره اخبار اهل بیت (ع) و زندگانی و احادیث آنان گردآورده است مطالب واحادیث این کتاب که از مجموعه های حدیثی شیعیان و سنیان و کتابهای تاریخی فراهم آمده , براساس موضوع در سه بخش کلی مدون شده است :. نـخـسـت ـ درباره زندگانی حضرت زهرا و فضیلتها ومناقب او و درد و رنجهایی که پس از وفات پیامبر (ص)بر او وارد آمده است . دوم ـ احادیث و روایاتی که از آن حضرت درباره عقاید, احکام و سنن نقل شده است . سوم ـ معجم راویان آن حضرت و گزارشی کوتاه از احوال آنان (۱۹۲)

شمار این راویان در کتاب مزبور به۲۹ تن می رسد

(۱۹۳)

مطالب هریك از بخشهای بالا به موضوعات کوچکتر تقسیم شده و در بابهایی مدون گشته است . ـ مـسـند الامام الکاظم (ع) در سه جز از همان مولف دراین کتاب نیز بسان کتاب پیشین , احادیث امـام کـاظـم (ع) و مطالبی که به زندگانی آن حضرت مربوط می شود, در سه بخش دسته بندی شده است :. بـخش نخست ـ زندگانی موسی بن جعفر و فضایل و مناقب او و نص برامامتش و آنچه که میان او وخلیفگان عباسی منصور, مهدی و رشید رخ داده و شهادت آن حضرت و ذکر فرزندان و برادران وخانواده اش . بـخـش دوم ـ اخـبـار و احادیثی که از آن حضرت روایت کرده اند این احادیث براساس موضوع , از باب توحید تا باب سنن و آداب , مدون شده است . بـخـش سـوم ـ گـزارشی کوتاه از احوال کسانی که از امام روایت کرده اند این گزارش به ترتیب حروف الفباست

(۱۹٤)

شمار این راویان به ٦۳۸ تن می رسد

(۱۹۵)

۲۱- مـسـنـد الامـام الرضا (ع)

در دو جز اثر همان مولف گردآورنده در این کتاب احادیثی را که در کـتـابـهای شیعیان و سنیان از امام هشتم (ع) روایت شده , به همان سبك دو کتاب پیشین فراهم آورده و دسـتـه بندی کرده است کتاب مزبور حدود ۲٤۳۰ حدیث را در بر دارد

(۱۹٦)

مولف در پیشگفتار خود گوید: (دراین مسند, همچون دیگر کتابهای حدیث , احادیث موثق , صحیح , حسن , ضـعـیـف و مـتـروك یافت می شود)

(۱۹۷)

وی روشن ساختن درجه هر حدیث را به فقیهان و رجال شناسان واگذار می کند شمار کسانی که مرویات آنان از امام رضا (ع) در این کتاب وارد شده , به ۳۱۳ تن می رسد (۱۹۸)

که شرح حال آنان در پایان کتاب آمده است گفتنی است که بسیاری از حدیثهای این کتاب به پیروی از

منابع اصلی مرسل است یعنی : اساسا همه یا بخشی از سند آنها یاد نـشـده است اگر به فهرست منابع کتاب مورد بحث نگاهی بیفکنیم , نام صحیفة الرضا را در زمره آنها نمی بینیم (۱۹۹)

این در حالی است که مولف درجایی به این پرسش پاسخ نمی گوید که چرا احادیث این صحیفه را در کتاب خود نیاورده است . ـ مسند الامام الجواد (ع). ـ مسند الامام الهادی (ع). ـ مـسـنـد الامـام الـعـسکری (ع) هر کدام در یك جلد, اثر همان مولف پیشگفته گردآورنده این مـجـموعه هارا هم به همان شیوه کتابهای پیشین فراهم آورده است گفتنی است که احادیث این سـه امـام عـلـیـهم السلام ـ نسبت به پیشوایان دیگر اندك می باشد زیرا امام جواد (ع) در دوران جوانی , یعنی درسن بیست و پنج سالگی به شهادت رسیده وامام هادی و عسکری (ع) هم در سامر ا زیـر نـظـر حـکومت عباسیان می زیسته و در نتیجه برای پراکندن اندیشه های خود از آزادی لازم برخوردار نبوده اند. در پـایان باید گفت : مسند نویسی به معنایی که امروزه میان دانشمندان امامی متداول شده , در گذشته به این نام رایج نبوده , ولی کتابها و مجموعه هایی هست که به مفهوم امروزی می توان آنها را مسند نامید برای نمونه می توان از کتاب عیون اخبار الرضا اثر ابن بابویه نام برد که مولف آن را به اخبار و روایات امام هشتم (ع) اختصاص داده است همچنین بخشهای سه گانه کتاب قرب الاسناد اثـر ابوالعباس عبداللّه بن جعفر حمیری (ازدانشمندان سده سوم) نیز هر کدام یك مسند به شمار مـی آید زیرا مولف آن دسته از احادیث امام صادق و امام کاظم و امام رضا ـ علیهم السلام ـ را که با اسناد عالی (کمترین واسطه) روایت شده , فراهم ساخته و هر کدام را دربخشی جداگانه از کتاب خـود آورده اسـت (۲۰۰)

شـایـد با توجه به همین جهت باشد که برخی ازپژوهندگان معاصر از پاره های این کتاب با نام مسند یاد کرده اند (۲۰۱)

در بخشهای آینده درباره چند مسند مشهور به گونه ای گسترده سخن خواهیم گفت .

پاورقی ها :

۵۸- الزرکلی , ٦/ ۲۷۰.

۵۹- الخویی , ١٦/٤٨ـ۵١.

٦۰- اسد حیدر, ١/۵۵۰.

٦١- ونسینك , المعجم المفهرس , ٨/٢٤٧.

٦٢- الطوسی , اختیارمعرفة الرجال , ص ۳۹۰.

٦٣- همو, رجال , ص ١٣٣, ٢٧٤.

٦٤- ابن حجر, الاصابه , ٣/٣٦٧.

٦۵- الذهبی , میزان الاعتدال , ٣/١٦.

٦٦- الذهبی , همان جا, همو, تذکرة الحفاظ, ١/٣۵٤.

٦٧- ونسینك , المعجم المفهرس , ٨/١٨٢.

٦٨- الطوسی , رجال , ص ٢٢٩, الخویی , ١١/٨٦.

٦٩- تنقیح المقال , ٢/٢٤١ـ٢٤٢.

٧٠- همو, پیشین (من نتایج التنقیح), ١/٩٩.

٧١- الخویی , ١١/٨٥ (زیر شماره ٧٥٠٦), ٨٦ (زیر شماره ٧٥٠٩) برای آگاهی بیشتر درباره تشیع عبیداللّه نك : اسد حیدر, ٢/٥٠٤.

٧٢- السیوطی , تدریب الراوی , ٢/١٥٤, القاسمی , الفضل المبین , ص ١١٦.

٧٣- الذهبی , میزان الاعتدال , ٤/٣٩٢ نیز: همو, تذکرة الحفاظ, ٢/٤٢٣.

٧٤- تذکرة الحفاظ , همان جا.

٧٥- ؟؟؟

٧٦- النجاشی , رجال , ص , ٤٤٦, الطوسی , الفهرست , ص ٣٦١

٧٧- رجال , ص ٥١٧.

٧٨- الطوسی , اختیار معرفة الرجال , ص ٣٢٤.

٧٩- المامقانی , تنقیح المقال (من نتایج التنقیح), ١/١٦٥.

٨٠- الخویی , ٢٠/٥٩.

٨١- السیوطی , تدریب الراوی , ٢/١٥٤.

٨٢- الذهبی , تذکرة الحفاظ, همان جا.

٨٣- النجاشی , رجال , ص ٤٠٧, الطوسی , الفهرست , ص ٣٤٠.

٨٤- برا ی نمونه نك : علم الهدی فیض , نضدالایضاح , ص ٣٤٠ , المامقانی , تنقیح المقال , ٣/٢٥٢.

٨٥- کشف الظنون ٢/١٦٨٢.

٨٦- النجاشی , همان جا, علم الهدی فیض , همان جا, الخویی , ١٩/١٤.

٨٧- برای آگاهی از اجازه ها و گواهیهای سماع محدثان و دیگر ویژگیهای آن دستنوشته نك : محمدحسین الحسینی الجلالی , مقدمه مسندالامام موسی بن جعفر, صص ١٨ـ٢١.

٨٨- الالبانی , ص ١٣٩ قس : سزگین , ١/١/٣٨٣ـ٣٨٤, ١/٣/٢٧٩ـ٢٨٠.

٨٩- محمدحسین الحسینی الجلالی , پیشین , ص ١١.

٩٠- مـحـمـدرضـا الحسینی الجلالی , تدوین السنه , صص ١٧٣ـ١٧٤ , همو, المصطلح الرجالی : اسندعنه

, ص ۱۳۰.

۹۱- نك : مسندالامام موسى بن جعفر, صص ۱۵ـ۱۷.

۹۲- درباره استادان و راويان او نك : الخطيب البغدادى , ۱۳/۸۳.

۹۳- ؟؟؟

۹٤- الفهرست , ص ٤۲.

۹۵- تنقيح المقال , ۳/۲۵۲.

۹٦- الذهبى , ميزان الاعتدال , ٤/۱۹۹, ابن حجر, لسان الميزان , ٦/۱۱۱.

۹۷- الطهرانى , ۲۱/۲٦, محسن الامين , اعيان الشيعه , ۲/۲۷.

۹۸- الطهرانى , ۱۵/۱۷.

۹۹- الطهرانى , ۱۵/۱۷, محسن الامين , همان جا.

۱۰۰- محمدرضا الحسينى الجلالى , المصطلح الرجالى : اسندعنه , ص ۱۲۹.

۱۰۱- الـطـهـرانى , ۱۵/۱۷, حسينى اشكورى , فهرست نسخه هاى خطى كتابخانه آية اللّه مرعشى , ۱/۱۷۳.

۱۰۲- النجاشى , رجال , ص ۱۰۰, محسن الامين , پيشين , ۲/۲۸, الخويى , ۲/۱۳۱.

۱۰۳- الطهرانى , ۱۵/۱۷, صحيفه الامام الرضا, ص ۱۷.

۱۰٤- بحارالانوار, ۱/۳۰.

۱۰۵- السيد محسن الامين , پيشين , ۲/۲۷.

۱۰٦- نك : بحارالانوار, ۱/۱۱, السيد محسن الامين , همان جا.

۱۰۷- بـراى نـمـونـه نـك : حايرى , فهرست نسخ عكسى كتابخانه آية اللّه مرعشى , ۱/۱۳٤, حسينى اشكورى , همان جا, الطهرانى , همان جا.

۱۰۸- مسند الامام الرضى (ضميمه مسندالامام زيد), صص ٤۳۷ـ٤۳۸.

۱۰۹- ميزان الاعتدال , ۲/۳۹۰.

۱۱۰- رجال , ص ۳٦۷.

۱۱۱- النجاشى , رجال , ص ۱۰۰ نيز: الخويى , ۲/۱۳۱.

۱۱۲- كشف الظنون , ۲/۱٦۸٤.

۱۱۳- الفهرست , ص ۵۹.

۱۱٤- حسینی اشکوری , پیشین , ۱٤/۱٤۰.

۱۱۵- الحبری , ((مسندالحبری)), استخراج محمدرضا الحسینی الجلالی , تراثنا, قم , العددان۳۲ ـ ۳۳, رجب ـ ذو الحجه ۱٤۱۳هـ ق , صص ۲۸۰ ـ ۲۸۱.

۱۱٦- مؤسسة آل البیت لاحیا التراث , بیروت , ۱٤۰۸هـ ق .

۱۱۷- معالم العلما, ص ٤۷.

۱۱۸- مسند الحبری , صص ۲۷۷ ـ ۲۷۸ نیز نك : صص ۲۸۹ ـ ۲۹۲.

۱۱۹- محمدجوادالحسینی الجلالی , ((المسند)) (۲), نورعلم , ش ۵ (شهریور ۱۳٦۳), ص ۱۳۹.

۱۲۰- النجاشی , رجال , ص ۳۱۰, الطهرانی , ۲۱/۲۵.

۱۲۱- عبدالجلیل , تاریخ ادبیات عرب , ترجمه آ. آذرنوش , ص ۲۰۵ , زیرنویس مترجم .

۱۲۲- الـنـجـاشـی , هـمان جا, السید حسن الصدر, تاسیس الشیعه , ص ۲٦۹, آغابزرگ الطهرانی , طبقات اعلام الشیعه (القرن الرابع), ص ۲۱٦, محسن الامین , اعیان الشیعه , ۸/۳۸٦.

۱۲۳- محمدتقی التستری , الاوایل , ص ۲۵٤.

۱۲٤- الصدر, پیشین , صص ۱۹۸ـ۲۰۰, الامین , ۵/ ۳۳٤.

۱۲۵- الصدوق , عیون اخبارالرضا, ۲/۱٤۲ ـ ۱٤٤, المجلسی , بحار, ٤۹/۲۳۵, الصدر, پیشین , ص ۲۰۰ .

۱۲٦- یعقوبی , تاریخ یعقوبی , ترجمه محمد ابراهیم آیتی , ۲/ ٤٦۵.

۱۲۷- برای آگاهی بیشتر در این باره نك : عنایت اللّه فاتحی نژاد, ((ابو نواس)), در دایرة المعارف بزرگ اسلامی , ٦/ ۳٤۸.

۱۲۸- برای آگاهی بیشتر نك : همان مقاله , ٦/ ۳٤٤.

۱۲۹- یـعنی : هر پیامبری را شفاعتی است و من شفاعت خویش را برای مرتکبان گناهان کبیره از امتم در روز قیامت , اندوخته ام .

۱۳۰- المجلسی , بحار, ٤۹/۲۳۸.

۱۳۱- صفی پوری , منتهی الارب , ذیل واژه مورد نظر قس : ابن حجر, لسان المیزان , ۲/ ٤۲۸.

۱۳۲- ابن الندیم , الفهرست , ص ۳۷۵, الزرکلی , ۲/ ۱۱۲, عبدالجلیل , پیشین , ص ۲۰۵.

۱۳۳- الاسترآبادی , منهاج المقال , ص ۲۵۸, به نقل از: عبدالجلیل , همان جا (زیرنویس مترجم).

۱۳٤- محسن الامین , پیشین , ٤/۱۹۵.

۱۳۵- در باره آن دو به ترتیب نك : الزركلی , ۲/ ۷۷, ۱/ ۳۳۲, الذهبی , میزان الاعتدال , ۱/ ۲۵۸.

۱۳٦- الـنجاشی , رجال , ص ۲٤۰ جلودی منسوب است به روستایی به نام جلود یا تیره ای از قبیله ازد به همین نام (النجاشی , همان جا).

۱۳۷- آغابزرگ الطهرانی , ۲۱/۲٦.

۱۳۸- البروجردی , تجرید اسانید الکافی , ۱/۱۸.

۱۳۹- آغابزرگ الطهرانی , طبقات اعلام الشیعه (القرن الرابع , ص ۱۵۰).

۱٤۰- النجاشی , همان جا نیز نك : الطوسی , الفهرست , ص ۱۸۳.

۱٤۱- النجاشی , پیشین , ص ۲٤۲, الصدر, تاسیس الشیعه , ص ۲٤٤, الطهرانی , ۲۱/۲۵.

۱٤۲- الـنـجاشی , ص ۹٤, الطوسی , الفهرست , صص ٤۲ـ٤٤, علم الهدی فیض , نضدالایضاح , ص ٤۲, الطهرانی , ۲۱/۲۷.

۱٤۳- برای نمونه نك : الذهبی , میزان الاعتدال , ۱/۱۳٦.

۱٤٤- محمدرضا الحسینی الجلالی , مصطلح الرجالی : اسندعنه , ص ۱۳۱.

۱٤۵- النجاشی , همان جا, الطوسی , همان جا.

۱٤٦- النجاشی , ص ۳۹۵, البغدادی , ایضاح المکنون , ۲/٤۸۲, الطهرانی , ۲/۲۷.

۱٤۷- البروجردی , پیشین , ۱/۱۹.

۱٤۸- الذهبی , میزان الاعتدال , ۳/٦۷۰.

۱٤۹- الـذهبی , همان جا درباره او وآثارش نك : النجاشی , همان جا, الطوسی , الفهرست , ص ۳۰۹, الطهرانی , طبقات اعلام الشیعه (القرن الرابع), ص ۲۹٦.

۱۵۰- الخویی , ۱۳/٤۵.

۱۵۱- الخویی , ۱۳/٤۷, ونسینك , المعجم المفهرس , ۸/۲۰٦.

۱۵۲- ابن حجر, تقریب التهذیب , ۲/٦۱.

۱۵۳- ؟؟؟

۱۵٤- النجاشی , ص ۲۳۲.

۱۵۵- مشیخة الاستبصار, ص ۳۱۳, ۳۲۸, مشیخة التهذیب , ص ۳۹ـ٤۰, ۷۵.

۱۵٦- الفهرست , ص ۱۸٦, رجال , ص ٤۸۱.

١٥٧- رجال , ص ٤٨٦.

١٥٨- الـنـجـاشی , رجال , ص ٢٣٢ برای آشنایی با نامهای برخی دیگر ازآثار او به همان جا مراجعه شود.

١٥٩- ابن حجر, لسان الميزان , ٢/٢٧٥, نيز: محسن الامين , پيشين , ٥/٤٦٢.

١٦٠- آغـابـزرگ الـطـهـرانی , ٢١/٢٨ درباره این ابن جریر نك : همو, طبقات اعلام الشيعه (القرن الرابع), صص ٢٥٠ـ٢٥٣, الخويی ,١٥/١٤٨.

١٦١- برای آگاهی بیشتر نك : الطهرانی , ٢١/٢٧ـ٢٨.

١٦٢- مـحـمـدجواد الحسينی الجلالی , ((المسند)) (٢), نورعلم , ش ٥ (شهريور ماه ١٣٦٣), ص ١٤٣.

١٦٣- درباره آثار او نك : البغدادی , هدية العارفين , ١/٢٥٣, الزر كلی , ٢/١٢١.

١٦٤- حسينی اشكوری , فهرست نسخه های خطی , ١٢/٣٢٠.

١٦٥- محسن الامين , پيشين , ١٠/٢٠١, آغابزرگ الطهرانی , ٢١/٢٨.

١٦٦- بـرای آگـاهی بیشتر درباره او و آثارش نك : الامين , پيشين , ١٠/٢٠٠ـ٢٠١ گفتنی است که مـولانـا ابـوالـكـلام آزاد (د ١٩٥٨ م) مـصـلـح و مـبارز مسلمان هندی و یکی از رهبران استقلال هـندوستان به مدت دوسال نزد وی نهج البلاغه را خوانده از همین رو ((آزاد)) ازروحیه واحساسی شیعی برخوردار بوده است (الامين , همان جا).

١٦٧- الطبرسی , اعلام الوری , ص ٢١٣.

١٦٨- الكلينی , الكافی (بخش اصول), ٢/٢٣٩ (كتاب الايمان و الكفر, باب المؤمن و علاماته , حديث شماره ٢٩).

١٦٩- ابن حجر, تقريب التهذيب , ٢/٦٠٩.

١٧٠- بـايـد بـه خـاطـر داشت که این کفایی با ملا محمد کاظم خراسانی فقیه و مجتهد امامی و صاحب کتاب معروف كفاية الاصول (د١٣٢٩ ق / ١٩١١ م) نسبتی ندارد.

١٧١- الكفايی , المسند, ١/١٨٨.

١٧٢- الذريعه , ٢١/٢٥ـ٢٦.

١٧٣- پيشين , ٢١/٢٦.

١٧٤- مـولـف یکی از فاضلان معاصر است که در شیراز اقامت دارد و در آن شهر به کارهای دینی , فرهنگی و اجتماعی سرگرم است . نامبرده پیش از این در بغداد ساکن بود و سمت نمایندگی مرحوم آية اللّه سيدمحسن حكيم را در آن شهر به عهده داشته است . (الفلسفی الدارابی , مسندالرسول الاعظم , ١/٥).

۱۷۵- برای نمونه نك : المجلسی , ۲/۱٤۸, ۱۷۸.

۱۷٦- برای آگاهی بیشتر درباره منابع مولف نك : مسندالرسول الاعظم , ۱/٦ـ۱۱.

۱۷۷- پیشین , ۱/۱۲ـ۱٦.

۱۷۸- نـگـارنـده از انـتشار جلد چهارم کتاب که بنا به گفته مولف درباره ((امامت و جانشینی)) است (۳/۵۱٤) اطلاعی ندارد.

۱۷۹- مـحـمـد جواد الحسینی الجلالی , ((المسند)) (۲), نورعلم , ش ۵ (شهریور ۱۳٦۳), ص ۱٤٤, هـمـو, ((الـمـسـنـد)) (۱), نور علم , ش ٤ (خرداد ۱۳٦۳), زیر نویس ۱٤۲ و۱٤٤, استادی , ((مسند الرضا)), در چهل مقاله , ص ۱۵۱, ۱۷۲.

۱۸۰- محمد جواد الحسینی الجلالی , ((المسند)) (۲), ص ۱٤٤, استادی , پیشین , ص ۱۵۲.

۱۸۱- استادی , پیشین , ۱٦۰.

۱۸۲- شیخ الاسلامی , مسند فاطمة الزهرا, ص ۲۸.

۱۸۳- برای نمونه نك : ا لنجاشی , رجال , ص ۳۲۳, المامقانی , ۳/۱۷۷, الخویی , ۱۷/۱۷۵ـ۱۷٦.

۱۸٤- الـنـجاشی , همان جا, الطوسی , الفهرست , ص ۳۱۳, همو, رجال , ص ۲۹۸, الخویی , ۱۷/۱۷۳ گفتنی است که او افزون بر آن کتاب , یك اصل هم دارد نك : الطوسی , همان جا.

۱۸۵- بشیر المحمدی , مسند محمد بن قیس , ص ۷.

۱۸٦- النجاشی , ص ۲۷٦, الطوسی , الفهرست , ص ۲۲۲.

۱۸۷- الخویی , ۱۲/۵۲ (زیر عنوان علی بن سوید), ۵٤ (زیر عنوان علی بن سوید السایی), ۲٤۳ (زیر عنوان علی السائی).

۱۸۸- الطوسی , اختیار معرفة الرجال , صص ٤۵٤ـ٤۵۵.

۱۸۹- النجاشی , همان جا, الطوسی , الفهرست , ص ۲۲۲, الکلینی , الکافی , ۸/۱۲٤ـ۱۲٦.

۱۹۰- رجال , ص ۳۸۰.

۱۹۱- برای آگاهی بیشتر نك : فاضل المالکی , مسند علی بن سوید السایی , الطبعة الاولی , الموتمر العالمی للامام الرضا (ع), مشهد,۱٤۱۱ ه ق .

۱۹۲- العطاردی , مسند فاطمة الزهرا, صص ۵ـ٦.

۱۹۳- پیشین , ص ٦۰۲ برای آگاهی از منابع کتاب نك : صص ٦۰۹ـ٦۱۲.

۱۹٤- همو, مسند الامام الکاظم , ج ۱ , .

۱۹۵- پیشین , ۳/۵٦۹.

۱۹٦- استادی , ((مسندالرضا)), در چهل مقاله , ص ۱٦۰.

۱۹۷- العطاردی , مسند الامام الرضا, ۱/۸.

۱۹۸- پیشین , ۲/۵۱۰.

۱۹۹- پیشین , ۱/۳۹۵ـ۳۹۹, ۲/۵۷۱ـ۵۷۵.

۲۰۰- نك : الحمیری , قرب الاسناد, صص ۵۳۷ـ۵۳۹.

۲۰۱- سزگین , ۱/۱/۳۲٤.

بخش ششم

بخش ششم :

مُسنَد الامام زید یا المجموعُ الفقهی والحدیثی

دور نمای مطلب

مسند الامام زید یا المجموع الفقهی والحدیثی

کهنترین و اساسی‌ترین منبع برای دستیابی به فقه زیدیان به شمار می‌رود. این اثر درواقع مجموعه‌ای از سخنان و احادیث منسوب به زید شهید در ابواب گوناگون فقهی است که شاگرد ویژه وی ابوخالد واسطی آنها را گردآوری و روایت کرده است. ما در اینجا از سه جنبه درباره این مجموعه سخن خواهیم گفت. یکی درباره زید شهید که روایات و مندرجات این کتاب به او منسوب است. دیگری درباره راویان این مجموعه و سوم درباره خود این کتاب و مقدار ارزش و اعتبار مندرجات آن.

اشاره به کلیّاتی از ز ندگانی زید شهید و آثار او

ابوالحسین زید بن علی‌بن حسین بن علی‌بن ابی‌طالب (ع) به موجب احادیث صحیح در سال ٦٦ یا ٦٧ هجری در مدینه منوّره چشم به جهان گشود. (۲) ابن سعد (۳) وی را در شمار طبقه سوم از تابعان مدینه و سید حسن صدر (٤) در طبقه دوم از تابعانِ گردآورنده حدیث یاد کرده است. زید در درجه نخست نزد پدرش امام سجّاد (ع) و سپس نزد برادرش امام باقر (ع) که همگان به منزلت والای علمی او اعتراف دارند، دانش آموخته و غالباً از آن دو امام روایت می‌کند. آن شهید میراث فرهنگی بزرگی از خویشتن برجای نهاده و شاگردان بسیاری تربیت کرده است. دو پسرش حسین وعیسی، سفیان ثوری، منصوربن معتمر، محمّد بن عبدالرّحمن بن ابی لیلی، قَیسْ بن ربیع، ابوحنیفه، ابن شهاب زُهری، شُعْبَه و ابوخالد واسطی از برجسته‌ترین شاگردان و راویان او به شمار می‌آیند. (۵) که اخیری بیش از همه باوی ملازمت داشته و بیشتر آثار او را روایت می‌کند.

زید فقیه، مفسّر، شاعر و سخنوری نام‌آور بود. افزون بر جنبه های علمی، خویهای پسندیده بسیاری از جمله اخلاص و صفای نفس، دلاوری، شکیبایی، فصاحت، هوشمندی، حیاء و ... در وی فراهم آمده بود.

(٦) شیخ مفید در جمله‌ای کوتاه و گویا او را چنین توصیف می‌کند: «زید عبادت پیشه، پارسا، فقیه، سخاوتمند و دلاور بود». (٧) همچنین او از زاهدان بنام بود. وی را به‌سبب انسِ بسیار با کتاب خدا «حلیف القرآن» (هم پیمانِ قرآن) خوانده‌اند. (٨) بی‌تردید، این همه خوبهای پسندیده بدان سبب در وی فراهم آمده بود که او در دامان پدری چون امام زین‌العابدین و برادری چون امام‌باقر پرورش یافته وبالیده بود.

حضرت زید بنابه مشهورترین گزارشها در سال ١٢٢ ق/ ٧٤٠م. در کوفه در برابر خلیفه اموی هشام بن عبدالملك قیام کرد و در همان سال و در جریان این قیام به شهادت رسید. پس از شهادت به دستور هشام قبر او را شکافتند، سرش را به شام نزد هشام فرستادند و پیکرش را در محلّی به نام «کُناسه» بردار کشیدند. پیکر مطهّر زید تازمانی دراز، یعنی تا هشام زنده بود، بردار بماند. پس از مرگ هشام، به فرمان ولید آن را فرود آوردند و بسوزاندند وخاکسترش را برباد دادند. (٩) برخی از پژوهندگان معاصر عمر او را به هنگام شهادت ٥٥ یا ٥٦ سال دانسته‌اند. (١٠)

به عقیده بسیاری از دانشمندان امامی، زید را در قیامش به هیچ روی دعوی امامت نبود؛ بلکه آن بزرگوار برای برپاساختن سنّتها و دستورات اسلام و میراندن بدعتها و پالوده ساختن جامعه از فساد و ستم و تباهی قیام کرد. به استناد شماری از روایات می‌توان گفت: وی به روشنی به امامت امامان دوازده‌گانه اعتراف داشته است. (١١)

گفتنی است که در کتابهای امامیه و زیدیان احادیثی وجود دارد که در آن احادیث پیامبر (ص) و دیگر پیشوایان معصوم از سالها پیش به شهادت زید اشاره کرده‌اند. (١٢)

درباره شخصیّت زید از نگاه رجال شناختی باید گفت: کشّی با اسناد خود از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: «بدانید که زید مؤمن، عارف، دانشمند وراست گفتار بود. بدانید که اگر پیروز می‌شد به وعده‌اش وفا می‌کرد». (١٣) برپایه همین روایت و روایاتی از این دست اغلب دانشمندان بزرگ شیعه، از جمله: شیخ مفید، امین‌الاسلام طبرسی، شیخ‌بهایی، علاّمه مجلسی، حرّعاملی، محقّق اردبیلی، علاّمه مامقانی و آیةاللّه خویی وی را ستوده و اخبار او را صحیح دانسته و قیام او را جنبشی در برابر ستمگران برای اقامه امر به معروف و نهی از منکر تلقّی کرده‌اند. (١٤) نگارنده از میان نامبردگان، تنها به نقل نظر رجال‌شناس معاصر مرحوم آیة اللّه خویی بسنده می‌کند. وی پس از بررسی روایاتی که درباره زید در دست است، در مقام نتیجه‌گیری می‌نویسد: «حاصل آنکه زید بزرگوار و ستوده است و نشانی بر قدح یا انحرافش وجود ندارد». (١٥)

در مجموعه های حدیثی شیعه از طریق زید احادیث بسیاری نقل شده، شمار این احادیث به ٦٤ مورد می‌رسد. (١٦) تقریباً می‌توان گفت: راوی جملگی این احادیث از زید، ابوخالد واسطی است.

به زید شهید نوشته ها و آثار متعدّدی در موضوعات کلام، تفسیر، فقه واخبار منسوب است. معروفترین این آثار عبارتند از:

١- مسند یا المجموع الفقهی.

٢- المجموع الحدیثی. درباره این دو اثر در ادامه همین بحث سخن خواهیم‌گفت.

٣- تفسیر الغریب من القرآن که در سالهای اخیر در مصر چاپ شده‌است.

٤- منسك الحجّ که به کوشش مرحوم سیّد هبةالدین شهرستانی بانام منهاج‌الحاجّ چاپ شده‌است. (١٧) (بغداد، مطبعة الفرات، ١٣٣٠ ه).

۵- تثبیت الامامه.

٦- کتاب الحقوق .

۷- قراءة امیرالمؤمنین.

۸- قرائته الخاصّه‌که ابو حیّان آن را در کتابی جمع کرده و آن را النیّر الجلی فی قراءة زیدبن علی نام داده است. (۱۸)

شایان ذکر است که بسیاری از محقّقان این مطلب را که زید شخصاً کتابی تألیف کرده باشد، نمی‌پذیرند؛ (۱۹) بلکه انتساب این نوشته ها را به زید از مقوله انتساب کتاب الاثار ابویوسف به ابو حنیفه می‌دانند؛ نه از مقوله انتساب مُوطّأ به مالك بن انس.

بی‌گمان در میان آثار یاد شده، مسند یا المجموع الفقهی مهمترین اثر زید شمرده می‌شود. این کتاب نخستین بار، در سال ۱۹۱۹ میلادی، به کوشش گریفینی (E.Griffini) در ایتالیا به چاپ رسید. دراین چاپ احادیث به زبان لاتینی ترجمه شده‌است. بار دیگر در سال ۱۳٤۰ قمری به کوشش عبدالواسع بن یحیی واسعی در مصر منتشر گشت و بار سوم در سال ۱۹٦٦ همان چاپ مصر در بیروت به چاپ سپرده شد. واسعی پس از پایان پذیرفتن چاپ کتاب، از چاپ آن در ایتالیا آگاه شده‌است. (۲۰) افزون بر چاپهای یاد شده، کتاب مزبور چندین بار همراه با شرحهای مختلف نیز نشر یافته است. (۲۱) متأسّفانه نگارنده از این چاپها، تنها چاپ بیروت را در اختیار دارد و از همین رو نمی‌داند تا چه اندازه این چاپها بایکدیگر هماهنگی دارند. دراین چاپ احادیث به ترتیب ابواب و موضوعات فقهی منظّم شده؛ بدین قرار: کتاب الطّهارة، کتاب الصلاّة، کتاب الجنائز، کتاب الزّکاة، کتاب الصیام، کتاب الحّج، کتاب البیوع، کتاب الشرکة، کتاب الشهادات، کتاب النّکاح، کتاب الطلاق، کتاب الحدود، کتاب السیر، کتاب الفرایض. (۲۲)

بر مسند زید شرحهای متعدّی نوشته شده. یکی از این شرحها به نام المنهاج الجلی‌است. دیگری شرحی است به خامه قاضی شرف الدّین حسین‌بن احمدبن حسین سیاغی صنعانی (د . ۱۲۲۱ ق) به نام الروض النضیر. این شرح که گسترده‌ترین و واپسین شرح کتاب مزبور است، در قاهره (۱۳۳۹-۱۳۳۷ ق) در چهار جزء به چاپ رسیده. مولّف دراین شرح، اخبار کتاب را در «صحاح ششگانه» و دیگر مجموعه های حدیثی نشان داده و به تعدیل راویان احادیث پرداخته است. سیاغی در مقدمه جزء نخست، شارحان مجموع فقهی را برشمرده است. (۲۳) ونسینك (Wensinck. J. A) در مفتاح کنوزالسنّة این کتاب را از کتابهایی که در مقام نقل بدان تکیه می‌شود، بر شمرده و احادیث آن را فهرست کرده است. محدّثان در کتابهای حدیث به هنگام نقل از این کتاب با رمز «ز» بدان اشاره می‌کنند. (۲٤)

همچنان که پیش از این دیده شد، به زید دو مجموعه نسبت می‌دهند: یکی المجموع الفقهی و دیگر المجموع الحدیثی. پرسشی که در برابر پژوهنده مطرح می‌شود، این است که آیا واقعاً اینها دو مجموعه جداگانه هستند یا هر دو عنوانْ وصف یك مجموعه است و در واقع به دو ویژگی از ویژگیهای آن اشاره دارد؟ اگر مجموع حدیثی اثری مستقل است، آیا تاکنون نسخه‌ای از آن یافت شده یا خیر؟

عبدالرزاق موسوی در مقام ذکر مجموع حدیثی می‌نویسد:

«از چاپ آن اطّلاعی ندارم. جز اینکه مجلّه الهلال (سال ۱۳٤۰، ج ۷، ص ٦٤۸) نوشته که این کتاب همراه با مجموع فقهی و در پایان آن چاپ شده. بنا به گزارش آن مجلّه، پس از ابواب فقهی، خاتمه‌ای مشتمل بر چند باب می‌آید. یکی از آنها در فضل دانشمندان ودیگری در اخلاص و سوم در اخبار و احادیثِ حسان است». (۲۵)

امّا محمّد ابوزهره این دو عنوان را از آنِ يك مجموعه می‌داند. او می‌نویسد:

«دانشمندان براین نکته هم داستانند که مجموعه‌ای که ابوخالد روایت کرده، در آن هم فقه هست، هم حدیث و آن مشتمل است بر مجموع فقهی و حدیثی. لیکن این دو از هم جدا نیستند؛ بلکه يك باب هم در بردارنده حدیث است، هم دربردارنده فقه. برای نمونه، در باب صلاة روایاتی از اهل بیت [علیهم السلام] نقل می‌کند که گاه به نبی‌اکرم (ص) می‌رساند و گاه به علی (ع) متوقّف می‌سازد و در آن فقه امام زید و فتواها و رأی او نیز هست. درباب حج، صوم، زکاة، کفّارات و معاملات نیز همین‌گونه است». (٢٦)

شیخ آقابزرگ تهرانی هم تا اندازه‌ای با ابوزهره هم‌سخن است. او در مقام معرّفی مسند زید می‌نویسد:

«از مسند زید گاه با عنوان المجموع الفقهی و گاه با عنوان المجموع‌الحدیثی یاد می‌شود واین نام اخیر بدان سبب است که دراین کتاب به آوردن احادیث بسنده شده‌است». (٢٧)

گفتنی است که کتاب مزبور در بردارنده ٥٥٠ حدیث است. از آن میان ٢٢٨ حدیث به پیامبر (ص) نسبت داده شده وزنجیره راویان ٣٢٠ حدیث به علی (ع) پایان پذیرفته و دو حدیث هم از زبان امام حسین (ع) نقل شده‌است. (٢٨)

راویان مسند زید

١- ابوخالد عمروبن خالد واسطی (د . پس از ١٤٥ ق / ٧٦٢ م): نخستین راوی احادیث مسند زید وبه قولی گرد آورنده و مدوّن آن ابوخالد واسطی است. اصل و نسب وی از کوفه بوده و ولادتش نیز در همان شهر رخ داده؛ امّا چون بعدها به‌همراه خانواده‌اش به واسط کوچ کرده، به واسطی معروف شده است.

«کشی» درجایی وی را از عامّه، ولی سخت دوستدار اهل بیت (ع) دانسته (٢٩) و در جایی دیگر از سران زیدیه شمرده (٣٠) و شیخ طوسی او را در زمره یاران امام باقر (ع) یاد کرده است. (٣١) او پیش از آمدن زید بهP - الطوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ٣٩٠. P (٣٢)

کوفه، مدّت پنج سال (حدود سالهای ١٢٠-١١٥ق) همه ساله پس از گزاردن حج، چند ماهی در مدینه مجاورت می‌گزید واز صحبت زید بهره‌مند می‌شد و پس از آمدن آن بزرگوار به کوفه نیز تا هنگام شهادتش از یاران خاص او بود. (٣٣) در لابه‌لای مسند زید تعبیراتی از ابوخالد به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد وی مُدّت زیادی صحبت زید را درك کرده (٣٤) و بخشی از شنیده های او از زید در سالهای پایانی زندگانی وی در کوفه بوده‌است. (٣٥) در جریان قیام زید، در سال ١٢٢ق که رهبر قیام به همراه بسیاری از یاران خود به شهادت رسید، ابوخالد جان به سلامت برد و از آن پس به عنوان تنها میراث‌بَرِ زید شناخته شد. (٣٦) او خود درباره همراهی‌اش با زید گفته:

«هیچ حدیثی را از زید فرا نگرفتم، مگر آنکه آن را يك یا دویا سه یا چهار یا پنج‌بار و بلکه بیشتر از این از او شنیده‌ام... هرگز هاشمیی را بسان زید بن علی و فصیح‌تر از وی و زاهدتر و آگاهتر و پارساتر و رساتر در سخن و آگاهتر به اختلاف مردمان و... ندیدم. از همین رو ازمیان همه مردم همراهی او را برگزیدم». (٣٧)

در میان کسانی که از او بهره گرفته و حدیث شنیده‌اند، بویژه باید از ابراهیم بنِ زِبْرِقان، نصربن

مزاحم، حسین‌بن علوان و یحیی‌بن هاشم سمسار یاد کرد که در انتقال آثار وی به آیندگان نقش اساسی ایفا کرده‌اند.

رجال‌شناسان اهل سنّت جز تنی چند، صرفاً برپایه اختلاف مذهبی، در برابر ابوخالد موضعی سخت اتّخاذ کرده وبا الفاظ گوناگون چون کذّاب، حدیث‌ساز، متّهم و متروك الحدیث به تضعیف او در حدیث پرداخته‌اند. (۳۸) ولی برخی از محقّقان معاصر اهل سنّت این خرده‌گیریها را برخاسته از تعصّب مذهبی دانسته و با دلایل استوار آنها را مردود شمرده‌اند. (۳۹)

امّا رجال‌شناسان امامی، برخلاف گفته محمد ابوزهره، (٤٠) اغلب او را ثقه شمرده‌اند. (٤١) حتّی در کتب چهارگانه و دیگر مجموعه های حدیث شیعه، احادیث فراوانی از طریق وی از امام محمّد باقر (ع) وزیدبن علی نقل شده‌است. (٤٢) شایان ذکر است که در کتب چهارگانه، از طریق ابان بن عثمان به وساطت ابوخالد، چند حدیث از امام باقر روایت شده. (٤٣) روایت ابان بن عثمان از ابوخالد خود قرینه‌ای است بر توثیق وی. زیرا ابان بن عثمان یکی از آن هیجده‌تنی است که شیعه بردرستی مرویات آنان اتفاق نظر دارند (اصحاب اجماع) و مراسیل آنان را در حکم مسانید تلقّی کرده‌اند. (٤٤)

امّا زیدیان خود، ابوخالد را موثّق ترین راوی زید به‌شمار آورده و حتّی برآنند که هرکس وثاقت او را خدشه دار سازد، «ناصبی» یا «رافضی» است. (٤٥) عبدالواسع واسعی در دفاع از ابوخالد و دیگر راویان مسند زید، سخنی دارد که گزیده‌اش چنین است: رجال‌شناسان به خاطر دوستی اهل بیت برابوخالد و راویان پس از او، خرده گرفته‌اند. این عادت محدّثان و رجال‌شناسان است که بر مخالفان مذهبی خویش خرده می‌گیرند و همفکران خود را عادل می‌شمارند. گروهی از محدّثان از کسانی که به دشمنی و کارزار بااهل بیت مشهورند، حدیث نقل کرده‌اند؛ با آنکه بخاری و دیگران در کتابهای خود آورده‌اند که «سبابُ المسلم فُسُوقٌ وقِتالهُ کفرٌ». یعنی : «دشنام گویی به مسلمان مایه فسق و کارزار با او مایه کفر است». (٤٦)

اینك لازم است به نقش ابوخالد در پیدایش و شکل‌گیری مسند زید اشاره شود. دراین‌باره باید گفت: بسیاری از احادیث و اقوال منسوب به زید در کتاب مورد بحث، پاسخی است به پرسشهای ابوخالد. (٤٧) افزون براین درکتاب مزبور، ابوخالد به سبب مصاحبت درازمدّت با زید، گاه به رفتار و کردار زید اشارتهایی دارد. (٤٨) از این رو باید گفت که نقش ابوخالد در تدوین مسند زید، تنها یك گردآوری از شنیده های خود نیست؛ بلکه وی نقش فعّالی در طرح و تدوین مسایل برعهده داشته‌است. چنانکه در ضمن برشمردن آثار منسوب به زید نیز گفته شد، در یك مقایسه از نظر نوع انتساب مسند به زید، باید آن را از مقوله انتساب کتاب الاثار ابویوسف به ابوحنیفه دانست؛ نه از مقوله انتساب موطّأ به مالك بن انس. در حقیقت زید سالها پیش از آنکه تدوین مجموعه های فقهی - حدیثی رایج گردد، به شهادت رسیده بود.

با توجّه به آنچه گفته شد، ابوخالد را باید گردآورنده مسند زید تلّقی کرد. بدون آنکه سخن یاد شده، به مفهوم تردید در صحّت انتساب مندرجات مسند به زید بوده باشد. شایان ذکر است که براساس گزارشی از ابراهیم بن زِبْرِقان، ابوخالد می‌گوید که زید خود نسخه‌ای را گرد آورده و آن را به ابوخالد و شاگردان دیگر خود آموخته بود. (٤٩) ولی اسلوب تدوین مسند، این حکایت را تأیید نمی‌کند و در صورت صحّت روایت مزبور، باید تصوّر کرد که نسخه زید تنها شالوده اصلی مسند را تشکیل می‌داده است.

ابوخالد مطالب برخی دیگر از آثار منسوب به زید، از قبیل تفسیر غریب القرآن، منسك الحج و رسالة فی حقوق الله را هم روایت کرده (٥٠) و گویا شخصِ وی درتدوین آنها نقش اساسی ایفا کرده است.

۲- ابراهیم بن زِبْرِقان کوفی (٥١) (د . ۱۸۳ ق): ابراهیم مسند زید را از ابوخالد روایت می‌کند. شیخ

طوسی ابراهیم را در زمره یاران امام صادق بر شمرده (۵۲) و مامقانی از وی به عنوان «امامی ناشناخته» یاد کرده‌است. (۵۳) از محدثان اهل سنّت، ابن مَعین او را ثقه شمرده و ابونعیم از او روایت کرده است. امّا او نیز چون استادش از طعن مخالفان عقیدتی خود در امان نمانده؛ طعنی که غالباً بر دلیل قابل پذیرشی استوار نیست. چنانکه ابوحاتم رازی درباره او گفته: منقولات وی را احتجاج نشاید. (٥٤) از معاصران اهل سنّت، محمد ابوزهره، پس از آنکه خرده‌گیری رجال‌شناسان سنّی را بی‌پایه قلمداد کرده می‌نویسد: «زیدیان جملگی او را ستوده‌اند و هیچ کس از ایشان طعنی براو وارد نیاورده و همچنین شیعیان میانه‌رو او را ستوده‌اند». (۵۵)

۳- نصربن مزاحم مِنْقَری کوفی (د . ۲۱۲ ق): راوی مسندزید از ابراهیم، نصربن مزاحم است. نصر هم محدّث و هم مورّخ بود و هم اوست که تاریخ واقعه صفین رانوشت. وی مسند را به دو سند نقل می‌کند که یکی از آن دو عالی و دیگری نازل است. به این معنا که وی این مجموعه را هم مستقیماً از ابوخالد واسطی و هم از شاگرد ابوخالد، یعنی ابراهیم‌زبرقان روایت می‌کند. بنابه تصریح نصر بن مزاحم، روایت مستقیم وی از ابوخالد از حیث کمال در حدّ نسخه ابراهیم بن زبرقان نبوده؛ بلکه متن روایت ابراهیم بر خلاف روایت دیگر شاگردان، متن کامل و مدوّن بوده‌است (٥٦) و همین متن است که در دوره های بعدی همواره مورد توجّه راویان قرار می‌گرفته است.

محدّثان اهل سنّت نصر را هم از طعنهای خود بی‌بهره نساخته‌اند. ذهبی او را «يك رافضی سخت سر (رافضیٌ جَلْد) که حدیث او را ترك گفته‌اند» توصیف کرده و برخی دیگر او را کذّاب، واهی الحدیث، متروك و ضعیف شمرده‌اند. (۵۷) محمّد ابوزهره طعن ذهبی را نااستوار خوانده و در برابر او استدلال می‌کند که هر شیعه‌ای رافضی نیست. (۵۸) درمیان رجال‌شناسان امامی، نجاشی وی را چنین توصیف می‌کند: «نصر بن مزاحم... راست رفتار و درستکار است. لیکن از ضعفا روایت می‌کند. کتابهایش نیکو (حسان) است». (۵۹) شیخ طوسی، در رجال خود، او را در زمره یاران امام باقر (ع) برشمرده؛ (٦٠) امّا مرحوم آیةاللّه خویی با توجّه به تاریخ وفات نصر و پاره‌ای قراین دیگر گفته شیخ را نمی‌پذیرد. او در مقام نتیجه‌گیری می‌نویسد: «به گمان ما، شیخ حدیثی را به روایت نصر از ابوجعفر (ع) دیده و پنداشته مقصود از ابوجعفر،امام باقر (ع) است و در نتیجه او را در زمره اصحاب آن امام یاد کرده. اگر چنین روایتی درست باشد، هرچند ما بدان دست نیافته باشیم، در آن صورت ناگزیر [باید گفت: ابوجعفر دوم] امام جواد (ع) مقصود است». (٦١) مامقانی نصر را «حَسَن» دانسته است. (٦٢) زیدیان جملگی نصر را ثقه و قابل اعتماد می‌دانند. همانطور که نصر مسند را از ابوخالد ودیگران روایت می‌کند، از او نیز کسان بسیاری روایت کرده‌اند که نام‌آورترین آنها سلیمان بن ابراهیم محاربی است.

٤- سلیمان بن ابراهیم محاربی (د . نیمه دوم سده سوم): سلیمان نیز همچون سایر راویان زیدی به خاطر مذهبش مورد طعن محدّثان اهل سنّت قرار گرفته، امّا زیدیان جملگی او را توثیق کرده و بسیاری نزد او به شنیدن حدیث پرداخته‌اند. وی در نیمه دوم سده سوم که فقه زیدی روبه گسترش نهاد، یکی از ناقلان مسند زید بوده‌است. (٦٣) نگارنده تا جایی که کتابهای رجالی امامیّه را بررسی کرد، به نامی از این سلیمان برخورد نکرد.

۵- علی‌بن محمّد نخعی (د . ٣٢٤ ق): مجموع را از سلیمان، نواده دختریش علی‌بن محمّد نخعی روایت می‌کند. نخعی فقیهی مشهور بوده که با فقیهان حنفی معاصرش درآمیخته تا جایی که خودش از زمره فقیهان حنفی به‌شمار آمده وبه همین اعتبار وی برخلاف نیای خود و سایر راویان زیدی تا حدودی از طعن محدّثان اهل سنّت در امان مانده است. نخعی که نزد زیدیان مورد اعتماد است، مجموع را در سال ٢٦٥ قمری نزد نیای خود خوانده است. محقّقان میان فقه زیدی و حنفی هماهنگیهای بسیاری مشاهده می‌کنند. شاید بتوان این علی‌بن محمد نخعی را «واسطة العقد» فقه زیدی و حنفی نام نهاد. (٦٤)

٦- ابوالقاسم عبدالعزیز بن اسحاق بغدادی معروف به «ابن بقّال» (د . ٣٦٣ ق/ ٩٧٤ م): مجموع را از علی‌بن محمّد نخعی، کسان بسیاری روایت کرده‌اند. معروفترین این راویان، ابن بقّالْ بزرگِ زیدیان در بغداد است. (٦٥) از رجال‌شناسان شیعه درباره او مدح یادّمی دیده نشده و گویا از طریق وی حدیثی در کتابهای شیعه نقل نگشته است. (٦٦) زیدیان جملگی او را توثیق می‌کنند. ابن بقّال کتابهای گوناگونی در زمینه فقه‌زیدی تألیف کرده‌است. شیخ طوسی می‌نویسد: وی کتابی دارد درباره طبقات شیعه. (٦٧) ابن‌بقّال افزون بر روایت مسند زید، از نو آن را مرتّب و منظّم ساخت و همین نسخه مرتّب اساس نسخه های بعدی قرار گرفت. به همین اعتبار است که در بسیاری از منابع از وی به عنوان گردآورنده مسند زید یاد می‌شود. (٦٨) برای نگارنده این نکته مجهول است که چه کسی بر المجموع زیدنام مسند را نهاده است؟ ابو خالد واسطی، ابن بقّال یا مردمان دوره های بعد؟ برخی هم براین نامگذاری خرده گرفته‌اند. (٦٩) شرف الدین حسین بن احمد سیاغی شارح مسند زید، در کتاب الروض النضیر، سند روایت خود را از مسند یکی پس از دیگری تا ابو خالد بر می‌شمارد؛ امّا ما سخن را درباره راویان این مجموعه در همین‌جا کوتاه می‌کنیم. زیرا از سده چهارم به بعد کتابهای حدیث مشهور شده و آنچه را که دانشمندان این دوره و دوره های پیشین پذیرفته‌اند، مردمان دوره های بعد هم آنها را پذیرفته و بدانها اعتماد کرده‌اند.

در پایان این بخش، گفتنی است که ابن عقده کتابی داشته به نام مَنْ رَوی اخبارَ زیدبن علی و مسنَدَه. (٧٠) امّا این کتاب تا کنون یافت نشده‌است.

مقدار ارزش و اعتبار مسند زید شهید

یکی از پژوهندگان معاصر اهل سنّت درباره چگونگی تألیف مسند زید و ارزش تاریخی آن می‌نویسد:

«عصر امام زید عصر نمایان شدن طلیعه های تصنیف است. بااین وجود نمی‌توان بطور یقینی گفت که مجموع با همان نظم وترتیبی که اکنون در دسترس ماست، از تألیفات امام زید است. زیرا کسی که متن آن کتاب را بررسی کند، جای جای می‌بیند که ابوخالد در مقام نقل حدیث می‌گوید: "زیدبن علی مرا حدیث کرد"، و در مقام نقل نظر فقهی زید می‌گوید: "زید بن علی گفت". اینها نشان می‌دهد که ابوخالد مطالب این کتاب را شفاهی از زید دریافت کرده واین سخن مانع آن نیست که آن پیشوا بخشی از دانش خود را در نوشته‌ای با خود همراه داشته باشد. به نظر من بهتر این است که بگوییم ابوخالد از زید حدیث و فقه را نوشته، سپس آن را در دو مجموعه مرتّب ساخته است. تمام این سخنان به صحّت انتساب مجموع به زیدبن علی زیانی نمی‌رساند. بنابراین مجموع یکی از مهمترین سندهای تاریخی است که ثابت می‌کند، تصنیف و تألیف در اوایل سده دوم هجری آغاز گشته است». (٧١)

اینك نوبت آن است تا اندکی درباره مقدار ارزش و اعتبار مندرجات این کتاب سخن بگوییم. در آغاز باید گفت: این کتاب نزد زیدیان یکسره پذیرفته‌است. دانشمندان زیدی همواره با سند پیوسته آن را از گذشتگان نقل کرده و طرق نقل خود را در کتابها یا رساله هایی بیان داشته‌اند. شارحان این کتاب هم در واکنش به اعتراضها تلاش کرده‌اند تا درستی احادیث آن را از رهگذر سنجش آنها با مندرجات کتابهای معروف اهل سنّت مثل صحاح ششگانه نشان بدهند. (٧٢)

امّا روشن است که نمی‌توان احادیث این کتاب را، مثل هر کتاب دیگری، یکسره پذیرفت. همچنان که نمی‌توان نسبت آن را به زید یکسره مردود دانست. زیرا راه یافتن خطاهای عمدی و غیرعمدی دراین قبیل کتابها امری است که معمولاً رخ می‌دهد. بنابراین لازم به نظر می‌رسد تا دراین باره کمی دامن سخن را بگسترانیم. محمّد ابوزهره در کتاب الامام زید، درباره اعتبار این مجموعه و چگونگی روایت آن از نگاه دانشمندان اهل سنّت، بحثی دارد که فشرده آن در اینجا آورده می‌شود. او می‌نویسد:

«دانشمندان درباره مجموع فقهی به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته‌ای که در چگونگی روایت این کتاب طعن وارد می‌سازند و شك برمی‌انگیزند و دسته دیگر که آن را درست می‌شمارند وبا دیده قبول بدان می‌نگرند و همه طعنها را مردود می‌دانند».

وی ابتدا طعنها را یکی‌یکی بر می‌شمارد و سپس به آنها پاسخ می‌گوید. این طعنها به‌دو دسته تقسیم می‌شوند: الف-آنهایی که راویِ مسند را نشانه گرفته‌اند. ب-آنهایی که خود مسند را هدف قرار داده‌اند.

الف - طعنهای دسته نخست:

۱- ابوخالد از سوی دانشمندان بزرگ اهل سنّت به حدیث‌سازی و دروغگویی متهّم شده، مثلاً نسایی گفته: او ثقه نیست و نوشتن حدیثش روا نباشد.

۲- وی دفترهای داروشناسان را می‌خرید و مطالب آن را از طریق اهل بیت (ع) به رسول خدا (ص) نسبت می‌داد و نقل می‌کرد.

۳- او در ستایش اهل بیت زیاده روی کرده واین کار او را در زمره بدعتگذاران و هوس گرایان قرار می‌دهد.

٤- او از دیگران بریده و کاملاً به امام زید پیوسته بود. او معتقد به برانگیختن آشوب بود واین کار برای مسلمانان زیان آور است.

پاسخ ابوزهره به این طعنها چنین است:

۱- برخی از بزرگان اهل سنّت که در اقلیّت هستند؛ مثل ابن ماجه و دارقطنی ابوخالد را ستوده و حدیثش را پذیرفته‌اند، و برخی هم چون نسایی برامانت او خرده گرفته‌اند. امّا اهل بیت و زیدیان او را به عدالت پذیرفته‌اند. دیده نشده که یکی از اهل بیت بر او خرده گرفته باشد. او از محمّد باقر (ع) و جعفر صادق (ع) روایت می‌کند. هرگاه شخصیّت او نامقبول بود، ایشان حاضر به حدیث گویی با وی نمی‌شدند.

افزون براین ، دانشمندان اصولی بیان داشته‌اند که طعن مطلق که سببش بیان نشده باشد، پذیرفتنی نیست. زیرا سلیقه ها وگرایشهای مذهبی افراد در جرح وتعدیل دیگران تأثیری بسزا دارد وتمام طعنهایی که بر ابوخالد وارد ساخته‌اند، مطلق و در نتیجه بی‌ارزش است. کوتاه سخن اینکه: تمام کسانی که برابوخالد خرده گرفته‌اند، به شخص او نگاه نکرده‌اند که آیا راستگو و امین است یا خیر؟ بلکه سبب خرده‌گیری آنان زیدی بودن اوست.

۲- طعن دوم زشت‌ترین طعنهاست. زیرا اگر با دلیلی همراه نباشد، سخن گوینده‌اش نه تنها در عرصه روایت؛ بلکه درباره هرچیزی از اعتبار می‌افتد. معنای این طعن این است که وی به نوشته های داروشناسان درباره فواید عطرها و داروها و غیره رجوع می‌کرد و آن را حدیثی از اهل بیت می‌شمرد و به این عنوان میان مردم پخش می‌کرد. ما این سخن را شایسته پذیرش نمی‌دانیم؛ زیرا گوینده معیّن نکرده که وی چه سخنی را از دفترهای داروشناسان گرفته و در روایت یا کتابی گنجانیده است. یکی از مقرّرات ثابت در داوری و قضا این است که به دعاوی مبهم ترتیب اثر داده نمی‌شود. این دعوی هم ادّعای مبهمی است که راهی برای اثباتش نیست. افزون براینکه تدوین دانشها، بویژه دانش پزشکی، در عصر زید متداول نبوده؛ بلکه در عصر هارون الرشید متداول و در عصر مأمون گسترش یافت.

۳- زیاده‌روی در ستایش اهل بیت، اتّهامی است که معلوم نیست اگر خودِ ابوخالد با آن روبرو می‌شد،

آن را چه می‌نامید. شاید می‌گفت: «این شرافتی است که مدّعی آن نیستم و تهمتی است که آن را از خود دور نمی‌سازم». علمای اصول برای پذیرش جرح و تعدیل، اتحّاد مذهب ستایش کننده و ستایش شونده و خرده گیرنده و جرح شونده را شرط کرده‌اند. زیرا چه بسا طعنی که نزد دیگران ستایش باشد یا برعکس. تردیدی نیست که زیاده‌روی در ستایش اهل بیت، نزد گروهی اتهّام و نزد گروهی دیگر شرافت است.

٤- اتهّام بریدن از حافظان عصرش و پیوستن به زید ویاری وی، از سنخ همان اتهّامات پیشین است. درباره یاری زید باید به خاطر داشت که ابو حنیفه، سفیان ثوری، اعمش، ابن ابی‌لیلی و دیگر فقیهان و محدّثان به یاری او برخاسته تا جایی که جنبش او، جنبش فقیهان و محدّثان شمرده شده. زیرا زید مورد قبول همه گروههای مسلمان بود. عبادت پیشگان، زاهدان، مرجئه، معتزلیان و شیعه جملگی وی و کارش را بزرگ می‌داشتند.

امّا اینکه گفته‌اند، وی از حافظان عصرش روایت نکرده، ادّعایی است که زندگی ابوخالد دروغ بودنش را آشکار می‌کند. زیرا در تهذیب الکمال [اثر حافظ مزّی] آمده که وی از زید و برادرش محمدباقر (ع) و سفیان ثوری دانش‌آموخته. پس او از حافظان حدیث منقطع نبوده؛ امّا مانند هر جوینده دانشی در میان استادان با یکی بیشتر همراه بوده‌است. تمام پیشوایان چنین حالتی داشته‌اند. ابوحنیفه به حمّاد بن سلیمان پیوسته بود، امّا از دیگران هم دانش می‌آموخت. شافعی نیز در حدود نُه سال با مالك ملازمت داشت؛ ولی پیش از آن نزد محدّثان مکّه، چون سفیان بن عینیه و مسلم بن خالد زنجی دانش آموزی کرده بود.

ب - طعنهای دسته دوم:

آنچه تاکنون بدان پاسخ گفته شد، طعن در راوی مجموع بود. امّا آنان که نسبت مجموع را به زید نمی‌پذیرند، برخود آن کتاب هم خرده هایی گرفته‌اند، که خلاصه‌اش چنین است:

١- پاره‌ای از آنچه که او روایت کرده، ثابت شده که ساختگی و دروغین است و کسی که دروغگویی و حدیث سازیش ثابت گردد، روایتش پذیرفته نشود تا چه رسد به اینکه مجموع بزرگی بسان این مجموعه را روایت کند.

٢- مجموعی که ابوخالد از زید روایت کرده، ناشناخته است. چون در آن احادیث ناآشنایی وجود دارد که درستی نسبت آنها به علی (ع) دور می‌نماید.

٣- ابوخالد در روایت مجموع یکّه و تنهاست. اگر صدور مجموع از امام زید معلوم و دانسته بود، هرآینه شهرت می‌یافت و راویانش بسیار می‌شدند.

پیش از بیان پاسخ این اعتراضها، گفتنی است که این طعنها هر چند در ظاهر متوجّه راوی است، امّا با اندکی تأمّل دانسته می‌شود که در حقیقت به خود مسند زید باز می‌گردد. امّا پاسخ این اعتراضها:

١- ابوزهره در باب مشکوك بودن نسبت پاره‌ای از احادیث این مجموعه به حضرت امیرمومنان علی (ع) و دعوی دروغین بودن آنها، پنج حدیث را که گفته‌اند «ذهبی» آنهارا ساختگی دانسته، (٧٣) مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد واز رهگذر سنجش آنها با مضامین قرآن کریم و مندرجات دیگر کتابهای حدیث، ثابت می‌کند که اینها ساختگی نیستند و نسبتشان درست است. آنگاه نتیجه می‌گیرد که با فرض ساختگی بودن این چند حدیث، نمی‌توان حکم کرد که سند همه کتابهایی که این احادیث را روایت کرده‌اند، باطل است. صحاح ششگانه هم که مورد اعتماد قاطبه سنیّان است، ساختگی بودن برخی از

اخبارش مسلّم شده؛ امّا این مطلب موجب بی‌اعتمادی به جملگی مندرجات آن کتابها و دروغین دانستن آنها و ردّ نسبت آنها به مولّفانش نشده است. او در پایان چنین ادامه می‌دهد:

بر فرض که نسبت شمار اندکی از آن احادیث درست نباشد، روانیست که راوی آنها را به حدیث سازی و دروغپردازی متهّم سازند. چون احتمال لغزش و وهم دراین شمار اندك به صواب نزدیکتر است از احتمال قصد دروغگویی و حدیث‌سازی، و میان‌این دو فرق بسیار است. چون خطا بر هر انسانی جایز است؛ ولی دروغ بستن بر رسول خدا (ص) از هیچ مؤمنی پذیرفته نیست.

۲- انتقاد کنندگان مدّعی هستند که برخی از اقوال و احادیثی که از طریق علی (ع) به پیامبر (ص) نسبت داده شده، با برخی دیگر از مرویات او سازگاری ندارد. زیدیان گفته‌اند: راه داوری دراین باره این است که مرویات علی (ع) دراین مجموعه با مرویات آن حضرت در مسانید وسنن اهل سنّت سنجیده شوند. اگر میان این دو دسته احادیث هماهنگی برقرار بود که مجموعْ صحیح است وگرنه صحّت مجموع مورد تردید واقع می‌شود. آنگاه شارحانِ این مجموعه بیان داشته‌اند که این ادّعا باطل است. یکی از این شارحان دراین باره می‌گوید:

«ما نسخه ابوخالد را با سنن و مسانید سنجیدیم. در نتیجه احادیث آن را با اسنادهای دیگر که برخی صحیح و برخی حسن بودند، یافتیم. اگر خدا بخواهد بزودی جزئیّات آن را روشن خواهیم ساخت. از این پس متهّم ساختن ابوخالد به حدیث‌سازی مانند این است که کسی انسانی را متهّم کند که شخصی را از روی دشمنی و ستم کشته، امّا پس از آن اتهام ما آن شخص را زنده ببینیم». (۷٤)

آنگاه ابوزهره می‌افزاید: تردیدی نیست که این سنجش معیاری متین و استوار است. مابه این بخش از شرح مجموع نگاه کردیم و دیدیم که اجمالاً میان احادیث کتاب مورد نظر و مرویات علی (ع) در مسندهای اهل سنّت هماهنگی وجود دارد.

۳- نویسنده مزبور درباب انفراد عمروبن خالد در روایت مجموع، می‌نویسد: این اعتراض در نگاه نخستین پسندیده به نظر می‌رسد. امّا زیدیان این اعتراض را به آَشکالی پاسخ گفته‌اند. وی آنگاه پاسخهای زیدیان را به دقّت بیان می‌کند که گزیده‌اش چنین است:

نخست آنکه: پس از قتل حضرت زید، شاگردانش در بلاد مختلف پراکنده شدند و بزودی پس از شهادتش گرد نیامدند واین روایات فقهی در حفاظت دستی امین قرار داشت وآن، دست شاگردی از شاگردان مخلص بود که این میراث را نگاه داشت وچون پراکندگی پس ازوحشت قتل پیشوایشان همه آنها را قادر برگردآوری و نسخه‌برداری نمی‌ساخت، يك تن این کار را کرد و دیگران رضا دادند. رضایت ایشان به روایت و قبول ایشان محتوای کتاب را خود تصدیق آن شمرده می‌شود و در حکم روایت همگان تواند بود. این پذیرش دو امر را در بر دارد: یکی تصدیق راوی. دیگری شرکت آنان در به دوش کشیدن رنج روایت به گونه‌ای که طعن در او در شمار طعن در همه ایشان است.

دوم آنکه: فرزندان زید از قبیل یحیی و عیسی آنچه را که ابوخالد روایت کرده، قبول دارند.

سوم آنکه: دانشمندان روایت او را به دیده قبول تلّقی کرده‌اند. زیرا که وی را با زید پیوندی ویژه بود. چه پیش از آمدن به عراق، پنج سال در مدینه با او مصاحبت داشت و بعد هم ملازمت خویش را تا شهادت زید ادامه داد.

چهارم: آنکه یگانگی در روایت موجب طعن نمی‌شود. چون برخی از تابعان هم به خاطر ارتباط خاصّ با برخی از صحابه، در روایت از وی منفرد بوده‌اند. هر يك از تابعان به سبب ملازمت بیشتر با يك صحابی، از او احادیثی نقل می‌کند که دیگران روایت نمی‌کنند واین به روایت وی زیانی نمی‌رساند.

پنجم آنکه: اعتراض نکردن شاگردان بر او و قبول اکثریت، آن هم قبول ایجابی نه سکوتی، بهترین دلیل بر منفرد نبودن است.

ششم آنکه: در شدّت ملازمت و طول مصاحبت، او را بر دیگر شاگردان زید برتریی بود و معقول چنان می‌نماید که او در روایتِ آنچه دیگران نمی‌دانند، منفرد باشد.

محمّد ابوزهره در پایان این بحث گوید: «ما پس از مقایسه میان دلایل موافقان و مخالفان، دلایل دسته اوّل را برتر می‌دانیم و راستی و درستی روایت ابوخالد را ترجیح می‌دهیم». (۷۵) وی سخن را درباره مسند حضرت زید گسترش داده و مسایلی در زکات، بیع، شُفعه، مُزارعه، اجاره و هِبه از آن کتاب نقل کرده و آنها را با فقه مذاهب چهارگانه سنجیده و موارد اختلاف و اتفّاق را نشان داده است. یکی از اهداف وی در نقل این نمونه ها، نشان دادن نزدیکی فقه مذهب زیدی با فقه مذاهب چهارگانه است. (۷٦)

نظر ابوزهره را می‌توان نمودار نظر میانه‌روان اهل سنّت درباره این کتاب دانست. امّا دانشمندان امامی، تا آنجا که نگارنده آگاهی دارد، درباره مسند زید و درستی یا نادرستی احادیث آن کمتر سخنی گفته‌اند. تنها نجاشی در مقام ذکر ابوخالد واسطی به این کتاب اشاره می‌کندو می‌نویسد: «عمرو بن خالد واسطی از زیدبن علی روایت می‌کند. وی را کتابی بزرگ است که نصربن مزاحم منقری و دیگران از او روایت کرده‌اند». (۷۷) علاّمه حلی هم بخشی از گفته نجاشی را در کتاب خود آورده (۷۸) و اطلاعاتی برگفته نجاشی نیفزوده است. شاید یکی از دلایل خاموشی ایشان، این باشد که کتاب مزبور پیش از چاپ از دسترس دانشمندان امامی دور بوده‌است.

اگر مسند زید را بگشاییم، خواهیم دید که جملگی احادیث آن از طریق پدرش امام سجّاد از امام حسین از علی از پیامبر- صلوات‌الله علیهم- است. گاهی هم زنجیره راویان به علی پایان می‌پذیرد و حدیث‌به پیامبر نسبت داده نمی‌شود که چنین حدیثی را سنیّان اصطلاحاً «موقوف» خوانند. پیش از این گفته شد که در مجموعه های حدیثی شیعه، از جمله کتابهای چهارگانه، شمار چشمگیری حدیث از طریق زید نقل شده‌است. جا دارد این دو دسته حدیث با یکدیگر سنجیده شود و وجوه مناسبات آنها بیان گردد. این مهمّ راه مطالعه در درجه درستی یا نادرستی انتساب مطالب مسند را به حضرت زید هموارتر می‌سازد. از میان دانشمندان معاصر شیعه، مرحوم دکتر حسین کریمان به این راه دست یافته و برای انجام این مهم دامن همّت برمیان بسته است. وی از جوامع حدیثیِ نخستینْ کافی، فقیه، تهذیب الاحکام و استبصار و از جوامع اخیر، وسائل الشیعة را برگزیده و بدون قصد استقصا آنها را مورد مطالعه و بررسی قرار داده و در نتیجه شماری چند از احادیث مسند را یافته که عیناً یا با اندکی تفاوت از طریق حضرت زید در کتابهای یاد شده، درج گشته است. نگارنده با قدردانی از تلاشهای ارزنده آن مرحوم، آن بخش از کتاب سیره و قیام زیدبن علی را که دست آورد این مطالعات در آن نقش بسته، با تغییری اندك در اینجا می‌آورد:

مسند، ص ۹۵ : (۷۹) حدّثنی زیدبن علی‌عن ابیه عن جدّه (ع) عن علی‌بن ابی‌طالب - کرّم اللّه وجهه - انّه اَتاه رجل، فقال: یا امیرالمؤمنین واللّه اِنّی لأحبّك فی‌اللّه. قال: ولکنّی ابغضك فی‌اللّه . قال : ولِمَ؟ قال: لانّك تتغّنی بأذانك، یعنی تطربه وتأخذ علی تعلیم القرآن اجراً، و قدسمعت رسول‌اللّه (ص) یقول: من أخذ علی تعلیم القرآن اجراً کان حظّه یوم‌القیامة. (۸۰)

این حدیث در من لایحضره الفقیه، ج ۳ ، ص ۱۰۹ - ۱۱۰ مرسلاً؛ و در تهذیب، ج ٦، ص ۳۷٦؛ و استبصار، ج ۳، ص ٦۵؛ و وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱٤ مسنداً با تفاوتی اندك ضبط افتاده، و سند روایت قبل از زید در تهذیب و استبصار چنین است: محمدبن الحسن الصفّار، عن عبداللّه بن المنبه، (۸۱) عن الحسین بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن زیدبن علی.... دراین منابع به جای «تتغنی با ذانك»، «تبغی

فی‌الاذان» آمده و بجز این، اختلاف قابل ملاحظه دیگری ندارد.

مسند، ص١٦٤: حدّثنی زیدبن علی عن ابیه عن جدّه عن علی (ع)، قال: اَتی رسول‌اللَّه (ص) نفر، فقالوا : یا رسول‌اللَّه إنّ إمرأةً معنا توفّیت و لیس معها ذورحم محرم؟ فقال (ص) : کیف صنعتم بها؟ فقالوا: صببنا الماء علیها صبّاً. قال : أفَما وجدتم من أهل الکتاب إمرأة تغسلها؟ قالوا: لا. قال: أفلایمّمتموها؟ (٨٢)

این حدیث در تهذیب، ج ١ ، ص ٤٤٣؛ و استبصار، ج ١، ص ٢٠٣ ؛ و وسائل‌الشیعه، ج ٢، ص ٧٠٥ و ٧١٠ درج آمده و سند آن قبل از زید بدین قرار ثبت افتاده: سعدبن عبداللَّه، عن ابی الجوزاء، عن الحسین بن علوان، عن عمروبن خالد، عن زید بن علی...

مسند، ص ١٦٥ : حدّثنی زید بن علی عن ابیه عن جدّه عن علی (ع) قال: قال رسول‌اللَّه (ص): اذا مات الشهید من یومه او من الغد فواروه فی ثیابه، و اِنْ بقی ایّاماً حتی تَغیَّرتْ جراحه غُسِّل. (٨٣)

این حدیث در تهذیب، ج ١ ، ص ٣٣٢، و ج ٦ ، ص ١٦٨؛ و استبصار، ج ١ ص ٢١٥؛ و وسائل الشیعه، ج ٢ ص ٦٩٩ ذکر گردیده و سند آن قبل از زید در تهذیب و استبصار بدین قرار است: محمّد بن احمدبن یحیی، عن ابی‌جعفر، عن ابی‌الجوزا، عن الحسین بن علوان، عن عمروبن خالد، عن زیدبن علی.... شیخ طوسی درباب این خبرگفته : این خبر با اخبار عامّه موافق است. بنابراین به آن عمل نمی‌کنیم.

مسند ص ١٦٦: حدّثنی زیدبن علیّ عن ابیه عن جدّه عن علی (ع)، انّه سئل عن رجل احترق بالنّار، فامرهم ان یصبّوا علیه الماء صبّاً. (٨٤)

این حدیث در کافی، ج٣، ص٢١٣؛ و تهذیب ج١، ص ٣٣٣؛ و وسائل‌الشیعه، ج٢، ص ٧٠٢ درج آمده و سند آن قبل از زید در کافی بدین قرار است: عدّة من اصحابنا، عن احمد بن محمّد بن خالد، عن ابی الجوزاء؛ عن الحسین بن علوان، عن عمروبن خالد، عن زید بن علی... و در تهذیب چنین است: اخبرنی الشیخ عن ابی‌جعفرمحمدبن علی، عن محمد بن الحسن، عن محمدبن یحیی، عن محمد بن احمد بن یحیی، عن ابی جعفر، عن أبی الجوزاء، عن الحسین بن علوان، عن عمروبن خالد، عن زید بن علی....

مسند، ص ١٦٦: حدّثنی زیدبن علی‌عن ابیه عن جدّه عن علیّ (ع)، قال: ینزع عن الشهید الفرو، والخفّ، والقَلنسُوة، والعمامة، والمنطقه، والسراویل، الاّ ان یکون اصابه دمٌ، فان کان اصابه ترك، ولم یترك علیه معقوداً الاّ حُلَّ. (٨٥)

این حدیث در کافی، ج ٣، ص ٢١١؛ و من‌لایحضره الفقیه، ج ١، ص ٩٧؛ و تهذیب ج ١، ص ٣٣٢؛ و وسایل الشیعه، ج ٢، ص ٧٠١ ضبط افتاده؛ در من لایحضره الفقیه مرسل و در بقیّه مسند است. سند حدیث در کافی (٨٦) بدین قرار است: عدّة من اصحابنا، عن احمدبن محمدبن خالد، عن ابیه، عن ابی‌الجوزاء، عن الحسین بن علوان، عن عمروبن خالد، عن زیدبن علی....

مسند، ص ١٧٥: حدّثنی زیدبن علی‌عن ابیه عن جدّه عن علی (ع)، قال: دخل رسول‌اللَّه (ص) علی رجل من ولد عبدالمطلب و هویجود بنفسه، قد وجّهوه لغیر القبلة فقال (ص): وجّهوه الی القبلة، فانّکم اذا فعلتم ذلك اقبلت الملائکة علیه، و اقبل اللَّه علیه بوجهه، فلم یزل کذلك حتی یقبض. (٨٧)

این حدیث در من لایحضره الفقیه، ج ١ ، ص ٧٩ مرسلاً؛ و در وسائل الشیعة، ج ٢ ، ص ٦٦٢ مسنداً مذکور افتاده، و سند آن چنین آمده: رواه فی‌العلل عن محمدبن علی ماجیلویه، عن محمدبن یحیی، عن محمدبن احمد، عن احمدبن ابی‌عبداللَّه، عن‌ابی الجوزاء المنبّه بن عبداللَّه، عن الحسین بن علوان، عن عمروبن خالد، عن زیدبن علی....

مسند ، ص ٢٥٦: حدثنی زیدبن علی عن ابیه عن جدّه عن علی (ع) قال: لعن رسول‌اللَّه (ص) آکلَ‌الربا و مؤکله و بایعه و کاتبه و شاهدیه. (٨٨)

این حدیث در من لایحضره الفقیه، ج ٣، ص ١٧٤ مرسلاً؛ و در تهذیب، ج ٧، ص ١٥؛ و در وسایل الشیعه، ج ١٢ مسنداً ذکر گردیده و سند آن در تهذیب بدین گونه است: الحسین بن سعید، عن الحسین بن علوان، عن عمروبن خالد، عن زید بن علی.... در وسایل به جای عمروبن خالد، محمدبن خالد است که گویا سهو باشد، چون از قول صاحب تهذیب نقل گردیده که در قول او چنانکه نوشته شد، عمرو بن خالد است.

مسند، ص ٣٠٣: حدثّنی زید بن علی عن ابیه عن جدّه عن علی (ع): أنّ إمرأة أتت علیّاً (ع) و رجل قدتزوّجها، و دخل بها، و سمّی لها مهراً و سمّی لمهرها اجلاً، فقال له علیّ (ع): لاأجل لك فی‌مهرها إذا دخلت بها، فحقُّها حالّ، فأدِّ الیها حقها. (٨٩)

این حدیث در تهذیب، ج ٧، ص ٣٥٨؛ و استبصار، ج ٢، ص ٢٢١؛ و وسایل‌الشیعه، ج ١٥، ص ١٧ و ٢١ ذکر شده، و سند آن چنین است: روی محمدبن احمدبن یحیی، عن ابی‌جعفر، عن ابی‌الجوزا، عن الحسین بن علوان، عن عمروبن خالد، عن زید بن علی....

مسند، ص ٣٤٥: حدّثنی زید بن علی عن ابیه عن جده عن علی (ع)، قال: لاقصاص بین الرجّال و النساء فیمادون النفس، ولاقصاص فیما بین الاحرار و العبید فیمادون النفس. (٩٠)

مفهوم این حدیث در تهذیب، ج ١٠، ص ٢٧٩، بدین صورت ذکر گردیده است: محمدبن احمدبن یحیی، عن ابی جعفر، عن ابی الجوزاء، عن الحسین بن علوان، عن عمروبن خالد، عن زیدبن علی، عن آبائه، عن علی - علیه‌السلام - قال: لیس بین الرجال والنساء قصاص الاّفی النفس، و لیس بین الاحرار و المماليك قصاص الاّفی النفس عمداً، و لیس بین الصبیان قصاص فی شیء اِلاَّ فی النفس.

این حدیث باهمین سند در استبصار، ج ٤، ص ٢٦٦؛ و وسائل الشیعه، ج١٩، ص ١٢٤ و ص ١٣٩، با تفاوتی که در پاره‌ای موارد با متنِ تهذیب دارد، درج است.

مسند، ص ٣٤٦: حدثّنی زیدبن علی عن ابیه عن جدّه عن علی (ع)، قال: قال رسول‌اللَّه (ص): المعدن جُبارٌ، والبئرُ جبارٌ، والدابّة المنفلة جُبارٌ، والرّجل جُبارٌ. (٩١)

این حدیث در وسایل الشیعه، ج ١٩، ص ٢٠٣، با تقدیم و تأخیر و اندك تفاوتی، نقل گردیده و سند آن بدین صورت آمده‌است: و فی معانی الاخبار عن ابیه، عن سعد بن عبداللَّه، عن‌المیثم بن ابی مسروق، عن الحسین بن علوان، عن عمروبن خالد، عن زیدبن علی... لختِ «والرّجل جبارٌ» در اینجا نیامده‌است.

گرچه نمونه روایاتی که از ابواب مختلف مسند نقل گردید و محل درج آن روایات در منابع معتمدِ امامیّه نشان داده شده، جهت بیان نظر و داوری در باب آن کتاب کافی می‌نماید، لکن تتمیم فایدت را به محلّ ذکر چند مورد دیگر از این دست روایات از زید - که برای اختصار از نقل متن و سند آنها خودداری می‌شود - اشارت می‌رود:

مسند، ص ٦٣: حدیث در انواع غسل: در تهذیب، ج ١، ص ٤٦٤ به قسمتی از این حدیث اشارت رفته است. در مسند از نصربن مزاحم از ابراهیم بن الزبرقان از عمروبن خالد از زید؛ و در تهذیب، از سعد از ابی الجوزاء از حسین بن علوان از عمروبن خالد از زید (ع) نقل افتاده است.

مسند، ص ٢٨٦: حدیث در ضامن بودن عامل مُشْتَرك چون تباهی به وجود آورد.

مسند، ص ٢٨٦ : حدیث در ضامن بودن حمّالی که شیشه‌ای را در حمل بشکند.

در تهذیب، ج ٧، ص ٢٢٢؛ و وسایل، ج ١٣، ص ٢٧٩، این دو حدیث ملفّقاً به صورت یك حدیث درج گردیده‌است.

مسند، ص ٣٤٤: حدیث در مواردی که عاقله دیه نمی‌پردازد. در من لایحضره الفقیه، ج ٤، ص ١٠٧ مرسلاً ؛ و تهذیب، ج ١٠، ص ١٧٥؛ و استبصار، ج٤، ص ٢٦٢؛ و وسایل، ج ١٩، ص ٣٠٦ مسنداً، ذکر گردیده است.

در پایان‌این مبحث، بدین نکته اشاره می‌شود که گاه موضوع واحد با کمیّت واحد، در مسند و منابع معَتمدِ امامیه، از حضرت زید از پدرش از جدش از حضرت‌علی (ع) از رسول‌اللَّه (ص) نقل می‌شود، لکن مفاد آنچه در مسند آمده با دیگر منابع تفاوت دارد، مثلاً: در مسند (ص ٣٥٢) در فضل شهادت آمده:

حدّثنی زیدبنُ علی، عن ابیه، عن جدّه، عن علیّ (ع)، قال : قال رسول‌اللَّه (ص): للشهید سبع درجات: فاوّل درجاته اَن یَری منزله من الجنّة قبلَ خروج روحه، فیهون علیه مابه؛ والثانیة أن تبرز له زوجة من حور الجنّة، فتقول له أَبْشِر یا ولی اللَّه، فواللَّه ما عندَاللَّه خیر لك ممّا عندَاهلك؛ والثّالثة اذا خرجت نفسه جاءه خدمه من الجنة فولّوا غسله و کفنه، و طیّبوه من طیب الجنة؛ والرابعة أن لایهون علی مسلم خروج نفسه مثل مایهون علی الشهید؛ والخامسة ان یبعث یوم‌القیامة، و جروحه تنبعث مسکاً، فیعرف الشهداء برائحتهم یوم‌القیامة؛ والسادسة انه لیس احدٌ اقرب منزلاً من عرش الرحمن من الشهداء؛ والسابعة اَنّ لهم کلّ جمعة زورة، یزورون اللَّه - عزّوجلّ - فیحیّون بتحیّة الکرامة، و یتحفون بتحف الجنة، ثم ینصرفون فیقال: هؤلاء زوّار الرّحمن. (٩٢)

و در تهذیب الاحکام (ج ٦، ص ١٢١) و وسائل الشیعه (ج ١١، ص ٩) کتاب جهاد درج افتاده است:

محمد بن الحسن الصفّار، عن عبداللَّه بن المنبه، عن حسین بن علوان، عن عمروبن خالد، عن زیدبن علی، عن ابیه، عن آبائه - علیهم‌السلام - قال : قال رسول‌اللَّه (ص): للشهید سبع خصال من‌اللَّه: اوّل قطرةٍ من دمه مغفور له کل ذنب؛ و الثانیة: یقع رأسه فی حجر زوجتیه من‌الحور العین، و تمسحان الغبار عن وجهه، تقولان مرحباً بك، و یقول هومثل ذلك لهما؛ والثالثة: تکْسی من کسوة الجنة؛ والرابعة : یبتدره خزنة الجنّة بکل ریح طیبة ایّهم یأخذه معه؛ والخامسة ان یری منزلته؛ والسادسة: یقال لروحه اسرح فی الجنّة حیث شئت؛ والسابعة اَنْ ینظر فی وجه اللَّه وانَّها لراحة لکلّ نبیّ و شهید. (٩٣)

آنگاه آن نویسنده کتاب سیره و قیام زید بن علی می‌افزاید:

«نتیجه‌ای که از بررسی و سنجش اخبار مشترك منقول در جوامع حدیثی ما و مسند - که به پاره‌ای از آنها در صفحات اخیر اشارت رفت - عاید می‌گردد، اینکه قول کسانی را که نسبت مسند را به حضرت زید یکسره رد می‌کنند، مردود می‌سازد. بلکه به ما مجال می‌دهد تا آنچه از مسند را موافق می‌یابیم درست بدانیم، و آنچه نزدیك است نزدیك و آنچه مخالف است غیر سلیم النقل تلّقی کنیم، که سبب آن یا تقیه از جانب حضرت زید ویا کذب روات بوده‌است». (٩٤)

وی مضمون این نتیجه‌گیری را در جایی دیگر هم تکرار می‌کند و می‌نویسد:

«قول کسانی که نسبت مسند یا مجموع را به حضرت زید یکسره رد می‌کنند، مقبول نیست و چنانکه دیدیم پاره‌ای از احادیث مندرج در مسند، در جوامع حدیثی ما نیز آمده است. بنابراین طعن بر پاره‌ای از مرویات مسند وارد است نه بر تمامت آن». (٩٥)

در ادامه این بحث بیان دو نکته سودمند تواند بود:

الف - در جای جای مسند، ابوخالد واسطی به رأی و فتوای زید اشاره می‌کند. همچنان که پیش از این گفته شد، بسیاری از این اظهار نظرها در پاسخ پرسشهای ابوخالد بوده است. نکته باریك اینکه، آنچه را که در مسند به نام رأی و فتوای زید می‌شناسند، می‌تواند خود حدیثی مرسل باشد که زنجیره اسنادش یاد نشده‌است. بنابراین، در اینگونه جاها باید نهایت باریك‌بینی و احتیاط را به کار گرفت. چنانکه در «کتاب الجنایز» باب «المرأة تغسل زوجها» آمده:

« و قال زیدبن علی (ع): اذا ماتَ الرجلُ مع النساء ولیس فیهنَّ امرأتُهُ ولا ذات رحم محرم من نسائه وزرنه [کذا] الی الرکبتین و صببن علیه الماءَ صَبّاً ولا یمسسنه بایدیهنَّ ولا ینظرن الی عورتِهِ و یطهرنه». (۹۶)

این مطلب با تغییری اندك، به صورت حدیثی مسند، از طریق زید از پدرانش دوبار در تهذیب الاحکام و یك بار در استبصار درج گردیده. متنی که در استبصار نقل شده، چنین است:

سعد بن عبدالله عن ابی الجوزاء المنبه بن عبداللّٰه عن الحسین بن علوان عن عمروبن خالد عن زیدبن علی عن آبائه عن علی - علیهم‌السلام - قال : «اذا مات الرجلُ فی السَّفرِ مع النساء، لیس فیهنَّ امرأتُه ولا ذو محرمٍ من نسائه، قال: یؤزرنه الی الرکبتین و یصببن علیه الماء صبّاً و لا ینظرن الی عورته ولا یلمسنه بایدیهنَّ و یطهرنه». (۹۷)

ب - پاره‌ای از احادیثی که از زید شهید نقل شده، با مذهب امامیّه مخالف وبا مذهب سنیّان هماهنگ است (۹۸) و این با اقرار واعتراف زید برامامت امامان معصوم - علیهم‌السلام - سازگاری ندارد. مامقانی در تنقیح المقال در صدد یافتن علّت این امر بر آمده، می‌نویسد:

«به هنگامی که زید به امامت صادقین - علیهماالسّلام- اعتقاد دارد، پس این فتواهای غریب و بلکه بیشتر موافق عامّه چیست؟ فاضل مجلسی (ره) گفته: غالب اخبار او موافق عامّه است و سبب این یا تقیّه از سوی زید باشد یا دروغ بستن حسین بن علوان و عمروبن خالد براو. محقق وحید [بهبهانی] پس از نقل این مطلب گفته: شاید قول نخست درست‌تر باشد؛ زیرا تا سرگرم شدن امویان به عبّاسیان، اهل بیت را توانایی اظهار حق نبود و زید هر چند در وقت خروج تقیّه را به یکسو نهاد، امّا شاید بتوان گفت: گاه آن را مصلحت می‌دیده یا آنکه این روایات پیش از خروج او صادر شده است». (۹۹)

بنابراین ظاهراً حضرت زید، با آنکه نظرش بر قیام بود، پیش از آنکه آمادگیش بدان پایه رسد که بتواند خروج کند وبی‌پروا به اشاعه مذهب حق و امر به معروف و نهی از منکر بپردازد، در موردی که لازم می‌آمد، اصل تقیه را مراعات می‌کرده، چنانکه بر خلاف اعتقاد خود، هشام بن عبدالملك را «امیرالمؤمنین» خطاب کرده است. (۱۰۰) این از یك سو؛ از سوی دیگر می‌دانیم یاران زید از پیروان همه فرقه های اسلامی ترکیب یافته بودند. در نتیجه همانطور که مرحوم دکتر حسین کریمان گفته:

«ظاهراً این تصوّر را روی در صواب است که در محضر حضرت زید مسایلی مطرح می‌گردید واز ایشان پاسخ خواسته می‌شد. پاسخ باید چنان باشد که به حسن اعتقاد پیروان که از اهل سنّت و خارجیان و مرجئه و معتزله و شیعه ترکیب یافته بودند، لطمه نزند. چون کاری عظیم در پیش بود: برانداختن حکومت غاصبانه و جابرانه امویان و برقرار کردن حکومت حق وعدالت. بنابراین وحدت باید میان اصحاب محفوظ بماند تا پراکنده نشوند». (۱۰۱)

پاورقی ها :

۱ - برای آگاهی از آن احادیث نك : حسین کریمان ، سیره و قیام زیدبن علی (ع)، صص ۱۵-۹.

۲ - الطبقات، ۳۲٦-۳۲۵/۵.

۳ - تأسیس الشیعه ، ص ۲۸۵.

٤ - برای آگاهی از دیگر راویان او نك: عبدالواسع بن یحیی الواسعی، مقدمه مسند الامام زید، ص۱۰.

۵ - دراین باره نك: محمد ابوزهره، الامام زید: حیاتُه و عصره - آراؤه و فقهه، ص۷۳ به بعد.

٦ - الارشاد، ٦۸/۱.

۷ - ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص، ۸۸؛ المفید ، همان جا.

۸ - درباره قیام و شهادت زید نك: محمد ابوزهره، پیشین، صص ٦٦-۵۱؛ حسین کریمان ، صص۳۵۲-۲۸۳.

۹ - حسین کریمان، صص ۲٦-۱۸.

۱۰ - این روایات را همراه با ترجمه فارسی در کتا ب سیره و قیام زیدبن علی صص ٤۹-٤۸ ببینید.

۱۱ - الواسعی، مقدمه مسندالامام‌زید، صص ۹-۸؛ حسین کریمان ، صص ۷٦-٦۵. (درکتاب اخیر این احادیث همراه با ترجمه فارسی به تفصیل و به طور مستند گزارش شده‌است).

۱۲ - الطوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۸۵.

۱۳ - مرحوم دکتر حسین کریمان تمام اقوال را دراین‌باره تتبّع کرده. نك: سیره و قیام زیدبن علی، صص ۹٤-۸۳.

۱٤ - معجم رجال الحدیث، ۳۵٦/۷.

۱۵ - پیشین. ذکر آن احادیث یا نشان دادن جای آنها از حوصله این نبشتار بیرون است. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب سیره و قیام زیدبن علی (صص ۱۲۷-۱۲۰) مراجعه کنند و پاره‌ای از آن احادیث را با ذکر مأخذ ملاحظه فرمایند.

۱٦ - یکی از پژوهندگان معاصر براین باور است که این کتاب از تألیفات امام سجّاد است که فرزندانش، از جمله زید، آن را از او روایت کرده‌اند. نك: الحسینی الجلالی، تدوین السنّه، ص ۱۵۱، ۱۵۹.

۱۷ - درباره آثار منسوب به زید نك: سزگین ، ۳۲٦-۳۲۲/۳/۱؛ الصدر، تأسیس الشیعه، ص ۲۸۵، ۳٤۳؛ مقدمه مسندالامام زید، ص ۱۰؛ حسین کریمان ، صص ۱۰۱-۱۰۰؛ الحسینی الجلالی، تدوین السنّة، صص ۱۵۹-۱۵٦.

۱۸ - از جمله نك: محمد ابوزهره، الامام زید، ص ۲۳۲.

۱۹ - الواسعی، مقدمّه مسندالامام زید، ص ۲۹.

۲۰ - نك : سزگین، ۳۲٤-۳۲۳/۳/۱.

۲۱ - مسندالامامزید، ص ۵۰۷.

۲۲ - محمّد ابوزهره، پیشین، ص ۲۵۹، ۲۷٤ و نیز نك: الواسعی، مقدمه مسند، ص ٦؛ آغابزرگ الطهرانی، ۲۷-۲٦/۲۱.

۲۳ - اسد حیدر، ۵٤۹/۱.

۲٤ - زیدالشهید، النجف، ۱۳۵۵ قمری؛ به نقل از حسین کریمان، ص ۱۰٦. برای دیدن آن خاتمه به صص٤۲۹-۳۸۲ از مسندالامامزید مراجعه شود.

۲۵ - الامام زید ، ص ۲۷۳ و نیز نك: عجاج الخطیب، اصول الحدیث، ص ۲۱٦.

۲٦ - الذریعة، ۲۷/۲۱.

۲۷ - الواسعی، مقدمه مسند، ص ۲۰.

۲۸ - پیشین، ۲۳۱.

۲۹ - همو، الرجال، ۱۲۸، ۱۳۱.

۳۰ - مسندالامام زید، ۳۸۲-۳۸۱.

۳۱ - مثلا نك: ص ۱۸٦، ۲۱۹.

۳۲ - پیشین، ص ۱۰۳.

۳۳ - پیشین، ص ۳۸۰.

۳٤ - پیشین، ص ۱۲، ۳۸۲.

۳۵ - برای نمونه نك: البخاری، ۳۲۸/۲/۳؛ ابن ابی‌حاتم، ۲۳۰/۱/۳؛ الذهبی ، میزان الاعتدال، ۲۵۸-۲۵۷/۳؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۲۷-۲٦/۸.

۳٦ - محمدابوزهره، پیشین، صص ۲٤۳-۲۳۳.

۳۷ - پیشین، ص ۲۳٤-۲۳۳.

۳۸ - برای نمونه نك : الطوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۲؛ المامقانی، تنقیح المقال، ۱۱۲/۱، ۳۳۰/۲؛ الخویی، ۹۵-۹۳/۱۳.

۳۹ - نك : الخویی، ۳۵٦/۷، ۹۵/۱۳.

٤۰ - الکلینی، الکافی، ۷۵/۲ (باب الطاعة والتقوی، حدیث ششم)، ۳۹۳/۳، ۵۲۸/٦؛ الطوسی،

تهذیب‌الاحکام ، ۳۷۷/۲.

٤١ - الطوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۸، ۳۷۵، ٥٥٦.

٤٢ - مسندالامام زید، ص ۳۸۱.

٤٣ - پیشین، مقدمه، صص ١٦-١٤.

٤٤ - مثلاً نك: پیشین، ص ٥٦، ٥٨، ١٨٦.

٤٥ - پیشین، ص ١٨٦، ٢١٩.

٤٦ - پیشین، ص ۳۸۰.

٤٧ - سزگین، ٣٢٦-٣٢٢/٣/١.

٤٨ - زبرقان به کسر اول و سوم، ماه تمام را گویند ونیز این نام را برکسی اطلاق کنند که موی ریشش تُنُك باشد. (الزّبیدی، تاج‌العروس، ذیل ماده زَبْرَقَ).

٤٩ - رجال، ص ١٤٤. نیز نك: الخویی، ٢٢٣/١.

٥٠ - تنقیح المقال، ٥/١ (بخش من نتایج التنقیح)، ١٧/١.

٥١ - الذهبی، میزان الاعتدال، ٣١/١.

٥٢ - الامام زید، ص ٢٦٠.

٥٣ - مسندالامام زید، ص ۳۸۰.

٥٤ - الذهبی، میزان الاعتدال، ٢٥٤-٢٥٣/٤.

٥٥ - الامام زید، ص ٢٦١.

٥٦ - النجاشی، رجال، ص ٤٢٧ و نیز : الطوسی، الفهرست، ص ٣٤٧.

٥٧ - نك: الطوسی، رجال، ص ١٣٨.

٥٨ - الخویی، ١٤٥-١٤٣/١٩.

٥٩ - تنقیح المقال، ١٥٨/١ (نتایج تنقیح)، ٢٦٩/٣.

٦٠ - محمدابوزهره، پیشین، ص ٢٦١.

٦١ - پیشین، ص ٢٦٢.

٦٢ - برای نمونه نك: الذهبی، میزان الاعتدال، ٦٢٣/٢.

٦٣ - نك : الطوسی، الفهرست، ص ١٨٣؛ همو، رجال، ص ٤٨٣؛ الخویی، ٢٩/١٠.

٦٤ - الفهرست، همان جا.

٦٥ - الواسعی، مقدمه مسندالامام زید، ص ١٣، ٣٧؛ آغابزرگ الطهرانی، ٢٦/٢١؛ سزگین، ٣٢٤/٣/١؛ الحسینی الجلالی، تدوین السنّة، ص ١٥٦؛ کریمان، ص ٢٣٣.

٦٦ - الواسعی، مقدّمه مسند، ص ١٧.

٦٧ - الطوسی، الفهرست، ص ٤٢.

٦٨ - عجاج الخطیب، اصول الحدیث، ص ٢١٦ و نیز ص ٢٢١. همچنین نك: همو، السنّة قبلَ‌التدوین، ص٣٧١.

٦٩ - الواسعی، مقدمه مسند، صص ١٨-١٧.

٧٠ - الذهبی، میزان الاعتدال، ٢٥٨-٣-٢٥٧/٣.

٧١ - مقدمه الروض النضیر، ص ٣٨.

٧٢ - الامام زید، صص ٢٥٨-٢٣٥.

٧٣ - برای آگاهی بیشتر نك: پیشین، صص ٣٢٥-٢٧٥.

٧٤ - النجاشی، رجال، ص ٢٨٨.

٧٥ - العلاّمة الحلّی، خلاصة الاقوال، ص ٢٤١.

٧٦ - شماره صفحات با توجّه به چاپی که در اختیار نگارنده بود، اصلاح گردید.

٧٧ - مفهوم متن حدیث به‌تقریب چنین است: مردی به نزد حضرت علی (ع) آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین، سوگند به خدا، من تو را به خاطر خدا دوست می‌دارم. فرمود: امّا من تو را به خاطر خدا دشمن می‌دارم. گفت: برای چه؟ فرمود: برای اینکه در اذان غنا می‌کنی و با طرب ادا می‌کنی‌و بر تعلیم قرآن مزد می‌گیری، واز رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: هر که بر تعلیم قرآن مزد بگیرد همان بهره اوست در قیامت.

٧٨ - در کتاب الاخبار الدخیله، ص ٦٣، عبداللّه بن منبه دراین مورد محرّف المنبه بن عبدالله شناخته شده‌است - و منبه کنیه ابی‌الجوزا دارد - چون عبداللّه بن منبه در رجال نداریم ونیز منبه بن عبدالله است که از ابن علوان از ابن خالد از زید روایت می‌کند.

٧٩ - مراد آن بدین تقریب است: گروهی نزد رسول خدا (ص) آمدند، و عرض کردند: یا رسول‌اللّه زنی با ما بود و درگذشت، و با او خویشاوند محرمی نبود. پس فرمود: با او چه کردید؟ عرض کردند: براو آب ریختیم. فرمود: آیا زنی از اهل کتاب نیافتید تا غسلش دهد؟ گفتند: نه. فرمود: آیا پس تیمّمش ندادید؟

٨٠ - مفهوم حدیث چنین‌است: رسول‌اللّه (ص) فرمود: هرگاه شهید در همان روز یا فردای آن روز مرد، پس او را در لباسش بپیچید (به جای کفن)، و اگر چند روز ماند تا زخمهایش متغیّر شد، غسل داده

شود.

۸۱ - مفاد حدیث چنین است: از حضرت علی (ع) از مردی که به آتش سوخته است (جهت غسل) سؤال شد، پس به ایشان دستور فرمود تا بروی آب بریزند. در فروع کافی، در ذیل، ذکر گردیده: یعنی جسدش را مَسّ نکنند و دست به آن نشکند و به ریختن آب کفایت کنند، از خوف کنده و پراکنده‌شدن پوست وی به‌هنگام دست کشیدن و شستن.

۸۲ - یعنی: حضرت علی (ع) فرمود: از شهید پوستین و موزه و کلاه و دستار و کمربند و شلوار بیرون آورده شود، مگر آنکه خون به آن رسیده باشد، و اگر خون رسیده باشد رها کنند، و هیچ چیز گره شده را باز نشده رها نکنند.

۸۳ - در وسایل نیز چنین است. در تهذیب در آغاز اندك اختلافی دارد.

۸٤ - یعنی: رسول‌الله (ص) بر مردی از فرزندان عبدالمطلب وارد شد که داشت جان تسلیم می‌کرد، و او را بغیر جهت قبله خوابانده بودند. فرمود (ص): او را به سوی قبله بخوابانید، که اگر چنین کنید ملائکه بر او روی آورند و خداوند رضای خود را متوجه او سازد. پس پیوسته چنین بود تا درگذشت.

۸۵ - یعنی: رسول خدا (ص) برخورنده ربا و خورانده آن و معامله‌گرآن و نویسنده آن و دو شاهد آن لعن کرد.

۸٦ - یعنی : زنی به نزد حضرت علی (ع) آمد با مردی که با او ازدواج و نزدیکی کرده بود. مرد برای زن مهری مقرر و زمانی برای پرداخت معین ساخت. علی (ع) فرمود: به‌هنگامی که با او نزدیکی کردی، دیگر مدّتی برای توجهت پرداخت مهر وجود ندارد، حقّ او نقد می‌شود، پس حقش را به وی بپرداز.

۸۷ - مراد آن بدین تقریب است: میان مردان و زنان در جنایتِ پایین‌تر از نفسْ قصاص نیست [چون دیه اعضای زن اگر از ثلث دیه کامل تجاوز کند، نصف دیه اعضاء مرد است. در قصاص نفس نیز اگر مرد را در قتل زن قصاص کنند، باید نصف دیه را بپردازند: استبصار، ج ٤، ص ٢٦٦-٢٦٥]، و میان آزادها و بندگان در پایین‌تر از نفسْ قصاص نیست.

۸۸ - یعنی: رسول خدا (ص) فرمود: معدنْ جُبار است [جُبار به معنی هدر است. اگر معدن برسرآنکه در آن کار می‌کند، فرو بریزد خونش هدر است واز اجیر کننده بازخواست نکنند] و چاهْ جُبار است [گویند مقصود چاه کهنه قدیمی است که مالك ندارد وهرکه در او افتد و هلاك شود، هدر است و قول دیگر نیز هست] و ستورِرها، که راننده و جلودار وسوار ندارد، جبار است (به هر که جرح وارد آورد، هدر است) و مرد جُبار است. برای اطلاع بیشتر: وسایل، ج ۱۹، ذیل ص ۲۰٤-۲۰۲؛ و تهذیب الاحکام، ج۱۰، باب القضاء فی قتیل الزحام، ص۲۰۱.

۸۹ - مفاد آن پس از حذف سند بدین تقریب است: رسول‌الله (ص) فرمود شهید را هفت درجه است: درجه نخست آنکه پیش از خروج روح جایگاه خود را در بهشت ببیند، پس آن حالت بروی آسان گردد. دوم آنکه زوجه‌ای از حوران بهشتی برای وی بیرون آید و گوید: بشارت باد ترا ای دوست خدا، به خدا سوگند آنچه از برای تو پیش خداست بهتر است از آنچه پیش اهل توست. سوم آنکه چون جانش بدر رود، خدّام او از بهشت پیشش آیند وبه غسل و کفنش پردازند و به عطر بهشت معطّرش کنند. چهارم آنکه بیرون رفتن جان، برای هیچ مسلمانی مانند شهید آسان نباشد. پنجم آنکه روز قیامت در حالی مبعوث شود که زخمهایش مشك بیرون می‌دهد، و شهدا در قیامت به بوی خوششان شناخته شوند. ششم آنکه منزل هیچ کس به عرش خداوند از منزل شهدا نزدیکتر نیست. هفتم آنکه هر جمعه ایشان را زیارتی است، خدای - عزّوجلّ - را زیارت کنند و به کرامت و عزّت مورد تحیّت قرار گیرند وبه

ارمغانهای بهشتی تحفه داده شوند، سپس بازگردند، و گفته شود که: اینان زوّار رحمن هستند. (همان گونه که چون کسی به مسجد در آید، گویند که این زائراللّه - تعالی - است).

۹۰ - مفهوم متن حدیث بدین تقریب تواند بود: حضرت رسول (ص) فرمود: شهید را از سوی خداوند هفت خصلت است: نخستین قطره از خونش (که ریخته شود) همه گناهانش آمرزیده شود؛ دوم، سرش در کنار دو زوجه‌اش از حورالعین فرود آید، و غبار از صورتش می‌زدایند، و می‌گویند مرحبا بر تو، و وی نیز همانند آن را بدیشان گوید؛ سوم: از پوشیدنیهای بهشت می‌پوشد؛ چهارم، خازنان بهشت با همه بوی خوش به سویش می‌شتابند، هرکدام او را با خود می‌گیرد؛ پنجم، جایگاه و منزلت خود را می‌بیند؛ ششم، روح وی را گویند در بهشت هر جا که می‌خواهی بگرد؛ هفتم اینکه جمال حق را مشاهده کند و آن راحت برای هر نبی وشهید است.

۹۱ - سیره و قیام زیدبن علی، صص ۱۲۰-۱۱۲.

۹۲ - پیشین، ص ۱۲۷.

۹۳ - مسند الامام زید، ص ١٦٤. یعنی: زیدبن علی (ع) گفت: هرگاه مردی که به همراه زنان است، بمیرد و همسرش یا خویشاوند محرمی از زنان درمیان آنان نباشد، تا زانوان مرد را می‌پوشانند و بروی آب می‌ریزند و براو دست نمی‌کشند وبه عورتش نگاه نمی‌کنند واو را می‌شویند.

۹٤ - الطوسی، الاستبصار، ج ۱ ، ص ۲۰۱، رقم ۷، نیز نك: همو، تهذیب، ج ۱، ص ۳٤۲، رقم ١٦٨ و ج۱، ص ٤٤١، رقم ١٤٢٦؛ به نقل از کریمان، صص ۱۱۱-۱۱۰.

۹۵ - نك : مسندالامام زید، مقدمه، صص ۳۸-۳۷.

۹٦ - تنقیح المقال، ٤٧٠/١.

۹۷ - محمدابوزهره، الامام زید، ص ۵۵، ٢١٦.

۹۸ - سیره و قیام زیدبن علی، ص ۱۵۰.

بخش هفتم

بخش هفتم :

مسند حُمَیْدی

۱- آشنایی با مؤلّف

ابوبکر عبداللّه بن زبیر حُمَیْدی اسدی، اصل ونسبش از شهر مکّه بود. وی به حُمَیْدبن اُسامه، خاندانی از تیره بنی اسدبن عبدالعزّی بن قُصَیّ (یعنی: همان تیره‌ای که خویشاوندِ ام المومنین خدیجه کبری می‌باشند) منسوب است. نام‌آورترین استادانش یکی سفیان بن عُیَیْنه و دیگری محمّد بن ادریس شافعی است. نوشته‌اند: نزدیك بیست سال شاگرد وهمنشین سفیان بن عُیَیْنه بوده واز او دهها هزار حدیث شنیده وبه خاطر سپرده؛ از همین رو او را رئیس شاگردان ابن‌عیینه دانسته‌اند. فقه را از شافعی بیاموخت و در سفر شافعی به مصر همراهش گشت و تا گاهِ وفاتِ او در آنجابماند واستاد خود را همراهی کرد. پس از درگذشت شافعی، خود را مهیّا ساخت تا برکرسی درس او بنشیند؛ امّا رقیبان او

را از رسیدن به این مقصود باز داشتند. پس از آن به مسقط الرأس خویش، یعنی مکّه بازگشت و در سال ۲۱۹ ق / ۸۳٤ م چشم از جهان بربست.

بسیاری از دانایان و محدّثان اهل سنّت نزد او شاگردی کرده واز او حدیث نقل کرده‌اند. از آن جمله می‌توان از بخاری، دُهلی، ابوزرعه رازی، ابوحاتم رازی و بِشربن موسی‌اسدی نام برد. بخاری در کتابهایش در ۷۵ جا از او حدیث نقل کرده که در ۲۳ مورد آن بی‌واسطه و در بقیه موارد با واسطه دیگران روایت کرده‌است. مسلم نیز در مقدمه کتابش از او نام می‌برد. (۱)

محدّثان، رجال‌شناسان و شرح حال نگاران اهل سنّت عموماً دانش و منش او را ستوده و وی را محدّثی قابل اعتماد شمرده‌اند. حاکم نیشابوری، حمیدی را مفتی مردم مکّه و محدّث ایشان دانسته وگفته : «او در حدیث برای مردم حجاز نظیر احمدبن حنبل برای مردم عراق است». (۲) همو گوید: «بخاری از فرط اعتماد به حمیدی هرگاه حدیثی را نزد او می‌یافت، از مراجعه به دیگران احساس بی‌نیازی می‌کرد» (۳) و «حبیب‌الرحمن اعظمی» مصحح مسند حمیدی گوید: «برای حمیدی همین شرافت بس که در سماع حدیث از ابن عُیَیْنه، همراه شافعی و در عرصه فقه و حدیث استادِ بخاری بوده‌است». (٤)

در کنار این ستایش‌ها حکایاتی نیز به چشم می‌خورد که از وی چهره‌ای متعصّب، جسور، تندخو و بدزبان ترسیم می‌کند. از جمله نوشته‌اند: چون شافعی بیمار شد، دوتن از شاگردانش به نامهای ابن عبدالحکم و بُوَیْطِیّ درباره تصدّی کرسی درس او باهم به نزاع پرداخته و هر یك خود را برای نشستن به جای استاد از دیگری شایسته‌تر می‌دید. حمیدی که در آن روزگار در مصر بود، بیامد واز زبان شافعی گفت: هیچ کس از بویطی برای جانشینی من سزاوارتر نیست؛ زیرا درمیان یارانم آگاهتر از او وجود ندارد. ابن عبدالحکم بدو گفت: دروغ می‌گویی. حمیدی در پاسخ گفت: خودت و پدر و مادرت دروغ می‌گویید. (۵) دیگر آنکه می‌گویند: نسبت به فقیهان مکتب عراق، یعنی رأی گرایان پیرو ابوحنیفه، بدبین بود واز جسارت و بدزبانی نسبت به آنان پروایی نداشت. همین خصلت است که حبیب الرحمن اعظمی محدّث دیار هند را واداشته تا در پیشگفتار خود بر مسند حمیدی به انتقاد از او پردازد واین رفتارها را مغایر با مقام علمی و دینی او قلمداد کند. (٦)

حمیدی با امام ابوابراهیم موسی‌بن جعفر ملّقب به کاظم (۱۲۸ - ۱۸۳ ه) و امام ابوالحسن علی‌بن موسی ملّقب به رضا (۱٤۸ - ۲۰۳ ه) و امام ابوجعفر محمّد بن علی ملّقب به تقی وجواد (۱۹۵ - ۲۲۰ ه) معاصر بوده؛ ولی گویا نزد هیچ‌یك از این سه پیشوای معصوم - علیهم السّلام - شاگردی نکرده واز این سرچشمه های زلال معرفت جرعه‌ای ننوشیده‌است، زیرا تا جایی که نگارنده تتبّع کرد، هیچ‌یك از رجال‌شناسان و شرح حال نگاران، از آن امامان در زمره استادان او یاد نکرده‌اند. با نگریستن در سلسله سند احادیث مسندِ وی، بویژه بخش مربوط به احادیث امام علی‌بن‌ابی‌طالب (۷)، این مطلب روشن می‌شود که حمیدی از طریق اهل‌بیت (ع) حدیثی روایت نکرده است. در همین جا این نکته را هم باید افزود که در کتابهای رجالی شیعه نامی از این محدّث به میان نیامده؛ از این‌جا دانسته می‌شود که در جوامع حدیثِ شیعه، حدیثی از این شخص روایت نشده، به عبارت دیگر؛ نام این شخص در زنجیره سند روایتی از روایات شیعه وجود ندارد.

۲- تصحیح وانتشار مسند حمیدی:

در میان نخستین مسندهایی که تألیف شده، مسند حمیدی این امتیاز را دارد که نسخه هایی چند از دستنوشته هایش تاکنون باقی مانده و «حبیب الرحمن‌اعظمی» این توفیق را یافته تا این دستنوشته ها را به دست آورد و بر پایه آنها مسند یادشده را تصحیح وبه جویندگان دانش عرضه بدارد. داستان تصحیح و انتشار کتاب مورد گفتگو از زبان مصحح آن چنین است:

«همواره نام مسندها را از زبان عالِمان می‌شنیدیم و در کتابها می‌خواندیم. امّا دستیابی به خود آن کتابها برای هریك از اهل دانش به آسانی میسّر نبود؛ تا اینکه خداوند به گردانندگانِ موسسه «دایرةالمعارف العثمانیّه» در حیدرآباد هندوستان این‌توفیق را داد که در سال ۱۳۲۱ ه . برای نخستین بار مسند ابی‌داوود طیالسی را منتشر سازند. من ازهمان سالها آرزو می‌کردم که ای‌کاش خداوند یکی از اهل دانش را موفّق بدارد تا سایر مسندها را در گنجینه های کتاب بجوید و در صورت دستیابی به هریك از آنها، برای تصحیح و نشر آن دامن همّت برمیان بندد. زیرا این کار خدمتی فراموش نشدنی و منّتی برگردن اهل علم است و افزون برآن نیکو دفاعی است از مصنّفان صحاح در برابر دشمنانِ سنّت که گفته‌اند: مولّفان صحاح احادیث کتابهای خویش را خود ساخته و پرداخته‌اند. من این آرزو را در دل پرورانده و پیوسته در برابر دیدگانم بود، تا آنکه در کتابخانه دارالعلوم در دیوبندِ (۸) هندوستان به دستنوشته‌ای از مسند حمیدی برخوردم. خوشحال شدم و خدای متعال را سپاس گزاردم. پس از آن فهرست کتابخانه های عمومی هند و فهرست کتابخانه خدیویه را ورق زدم تا شاید در یکی از آنها نسخه دیگری از این کتاب را بیابم؛ ولی به مقصود خود دست نیافتم. در دسامبر ۱۹۵۸ میلادی برایم مسافرتی به حیدرآباد پیش آمد. دراین سفر موفق شدم از کتابخانه سعیدیه که گنجینه‌ای از دستنوشته های نفیس است، دیدار کنم. دراین کتابخانه به نسخه دیگری از مسند مورد نظر دست یافتم و از آن هنگام عزم خود را جزم کردم تا کتاب یاد شده را تصحیح کرده وبرآن تعلیقه بنگارم. از بختِ خوش، این خبر به بنیانگذار انجمن علمی در کراچی، مرد بسیار فاضل «حضرت مولانا محمّد بن موسی میان» رسید. در نتیجه به من‌نامه‌ای نوشت و مرا سخت تشویق کرد تا به این کار اقدام کرده وآن را به پایان رسانم. او از سرِ بزرگواری از من اجازه خواست تانشر مسند حمیدی را درزمره کارهای آن انجمن علمی قرار دهد. در نتیجه آستین همّت را بالا زده و دوباره به حیدرآباد سفر کردم تا آن دو نسخه را با هم مقابله کنم. این بار خداوند برمن منّت نهاد و در کتابخانه دانشگاه عثمانیّه به نسخه سومی دسترسی پیدا کردم... بنابراین اساس کار خود را در تصحیح این مسند براین سه نسخه نهادم...». (۹)

در اینجا خوب است به تاریخ کتابت این دستنوشته ها اشارتی بشود. کهنترین این دستنوشته ها، نسخه کتابخانه دانشگاه عثمانیّه است که به شهادت مهر تملّکی که برآن ضرب شده، پیش از سال ۱۱۵۹ هجری استنساخ گردیده. (۱۰) نسخه کتابخانه سعیدیّه در سال ۱۳۱۱ هجری و نسخه دیوبند در سال ۱۳۲٤ هجری و گویا از روی همان نسخه سعیدیّه (۱۱) نسخه‌برداری شده است. در خلال چاپ کتاب نیز عکسی از نسخه موجود در کتابخانه ظاهریه دمشق به دست مصحّح رسیده که از آن هم تا حدّ امکان در ادامه کار بهره برده است. (۱۲)

نسخه اخیر نسبت به سه نسخه پیشین، از نفاست و اعتبار بیشتری برخوردار است. زیرا اولاً، صورت سماع چند تن از عالمان و محدّثان از جمله ابن عماد و ابن‌تیمیّه در آغاز و انجام آن نقش بسته. ثانیاً، آن نسخه از موقوفات «ابن زکنون حنبلی» (د . ۸۳۷ ق) صاحب کتاب الکواکب الدّراری و شرح آن می‌باشد. (۱۳) ثالثاً، کهنترین نسخه از مسند حمیدی است که تاکنون یافت شده‌است. بنابه اظهار فؤاد سزگین تاریخ نگارش این نسخه سال ٦٨٩ ه . می‌باشد. (١٤)

۳- کارهایی که مصحّح روی این مسند انجام داده است

۱- هریك از احادیث کتاب را در دیگر مجموعه های حدیث جستجو کرده وجای آن را درآن مجموعه ها نشان داده است.

۲- هرجا که به نظر وی لازم آمده، به شرح واژه ها ی‌نامأنوس و بیان مفاهیم مشکل پرداخته است.

۳- فهرستی از احادیث بر پایه ابواب فقه ترتیب داده تا پژوهنده به آسانی به مطلوب خود دست یابد.

٤- فهرستی از نام مکانها و اشخاصی که در متن احادیث ذکرشان به میان آمده عرضه داشته، دراین فهرست از آوردن نام رجال زنجیره سند خودداری کرده‌است.

٥- احادیث را از آغاز تا انجامِ کتاب شماره‌گذاری کرده و در فهرستهای مذکور به این ارقام ارجاع می‌دهد. (١٥)

٤- راویان مسند حمیدی

مسند حمیدی را افراد زیر یکی پس از دیگری روایت کرده و دست به دست به نسلهای بعدی سپرده‌اند:

١- از خود مولّف کسان متعدّدی آن را سماع و روایت کرده‌اند که از جمله یکی ابواسماعیل سُلَمی تِرْمِذی (د . ٢٨٠ ق) ودیگری بِشربن موسی اسدی بغدادی (د . ٢٨٨ ق) است. (١٦)

گفتنی است مسندی که از حمیدی امروزه در دسترس ماست، همین روایت بشربن موسی است. امّا از روایت دیگران از این کتاب تاکنون اثری به‌دست نیامده‌است.

٢- این مسند را از بشربن موسی، ابوعلی محمّد بن احمد بن حسن معروف به «ابن صوّاف» (د . ٣٥٩ ق) روایت کرده‌است.

٣- راوی کتاب مزبور از ابن صوّاف، عبدالغفّاربن محمّد مشهور به ابوطاهر مؤدِّب (د . ٤٢٨ ق) می‌باشد.

٤- پس از ابوطاهر مؤدِّب، نوبت روایتِ کتاب به محمّد بن احمد معروف به ابومنصور خیّاط (د . ٤٩٩ ق) می‌رسد.

٥- این مجموعه را از ابومنصور خیّاط دو تن روایت کرده‌اند. یکی ابوالحسن سعداللّه بن نصر معروف به «ابن الدجاجی» و «ابن الحیوانی» (د . ٥٦٤ ق) و دیگری ابوالمعالی احمدبن عبدالغنیِ باجِسرایی (د . ٥٦٣ ق).

٦- تقی‌الدین ابومحمّد مَقْدِسی جماعیلی (د . ٦٠٠ ق) مسند مزبور را از آن دو تن سماع و روایت کرده‌است.

افزون بر ابومحمّد مَقْدِسی، ابوعبدالله محمّد بن عماد حرّانی (د . ٦٣٢ ق) نیز این مسند را تنها از طریق ابن الدجاجی سعدالله بن نصر روایت کرده. باید دانست: نسخه هایی که ازاین کتاب وجود دارد و اساس چاپ آن قرار گرفته، ترکیبی است از روایت این دو تن. به این معنا که دو بخش از بخشهای ده یا یازده گانه کتابْ سماعِ ابن عماد حرّانی و سایر بخشهای آن سماعِ ابومحمّد مقدسی است.

مصحّح کتاب پس از گزارش پاره‌ای از احوال راویان این مسند گوید:

«از شواهد صحّت انتساب نسخه های موجود به مولّف، یکی این است که احادیث این نسخه ها کاملاً با منقولات ابن حجر از مسند حمیدی در فتح الباری موافقت دارد و اگر در پاره‌ای از موارد اختلافی به‌چشم می‌خورد،آن اختلاف اندك و از قبیل اختلاف نُسَخ ا (١٧)ست». (١٨)

٥- شمار احادیث مسندحمیدی وپاره‌ای‌آگاهی‌های دیگر در آن باره

مسند حمیدی در بردارنده ۱۳۰۰ حدیث است که بخش عمده آنها احادیث مرفوع و اندکی هم احادیث موقوف و مقطوع (سخنان و آثار صَحابه و تابعان) می‌باشد. (۱۹)

این احادیث از ۱۸۰ تن صحابی نقل شده که از این تعدادْ ۳۲ تن زن و بقیّه مرد هستند. دراین میان بالاترین رقم حدیث از آنِ ابوهریره می‌باشد. زیرا دراین کتاب از طریق وی ۲٤۸ حدیث روایت شده است. اینك از چندصحابی معروف، به ترتیبِ تعداد حدیثی که از ایشان در کتاب مزبور روایت شده، نام برده می‌شود:

۱- ابوهریره دوسی ۲٤۸ حدیث.

۲- عایشه همسر رسول خدا : ۱۲۷ حدیث.

۳- عبداللّه بن عمر بن خطاب: ۱۰۲ حدیث.

٤- جابربن عبدالله انصاری: ۷۸ حدیث.

۵- عبدالله بن عبّاس : ۷٤ حدیث.

٦- عبدالله بن مسعود: ٤۲ حدیث.

۷- انس بن مالك: ٤۱ حدیث.

۸- عمر خلیفه دوم : ۲۵ حدیث.

۹- امام علی‌بن ابی‌طالب: ۲۳ حدیث.

۱۰- امّ سلمة همسر رسول خدا: شانزده حدیث.

۱۱- سعدبن ابی وقّاص : پانزده حدیث.

۱۲- ابوذرِ غفاری: سیزده حدیث.

۱۳- ابوبکر نخستین خلیفه: هفت حدیث.

۱٤- اُبَی بن کعب: شش حدیث.

۱۵- عمّار بن یاسر: پنج حدیث.

۱٦- سعید بن زید: چهار حدیث.

۱۷- عثمان خلیفه سوم: چهار حدیث.

۱۸- زبیر بن عوّام : چهار حدیث.

۱۹- عبدالرحمن بن عوف: دو حدیث.

۲۰- ابی عبیده جرّاح : یك حدیث.

از دقّت در سیاهه بالا و سنجش آن با شمار احادیث صحابیان یاد شده در مسند احمد که پس از این خواهد آمد، روشن می‌شود که مسند مورد بحث تنها بخش بسیار اندکی از مرویات صحابه را در بر می‌گیرد. سیاهه زیر تعداد احادیث صحابه مورد نظر را در مسند ابن حنبل نشان می‌دهد:

۱- ابوهریره : ۳۸۷۹ حدیث.

۲- عایشه همسر پیامبر: ۲۳۵۳ حدیث.

۳- عبداللّه بن عمر بن خطاب : ۲۰۲۹ حدیث.

٤- جابربن عبدالله انصاری: ۱۱٦۲ حدیث.

٥- عبداللّه بن عبّاس: ۱۷۱۰ حدیث.

٦- عبدالله بن مسعود : ۹۰۰ حدیث.

۷- انس بن مالك: ۲۱٥٤ حدیث.

۸- عمر بن خطاب خلیفه دوم : ۳۱۰ حدیث.

۹- امام علی‌بن ابی طالب: ۸۱۹ حدیث.

۱۰- امّ‌المومنین ام سَلَمة : ۲۷۷ حدیث.

۱۱- سعد بن ابی وقاص : ۱۸٦ حدیث.

۱۲- ابوذرغفاری : ۲٦٥ حدیث.

۱۳- ابوبکر نخستین خلیفه : ۸۱ حدیث.

۱٤- اُبَی بن کعب: ۱۹۱ حدیث.

۱٥- عمّار بن یاسر : ۳۸ حدیث.

۱٦- سعید بن زید: سی حدیث.

۱۷- عثمان خلیفه سوم: ۱٦۳ حدیث.

۱۸- زبیربن عوّام : ۳٤ حدیث.

۱۹- عبدالرحمن بن عوف: ۳٥ حدیث.

۲۰- ابی عبیده جراح: دوازده حدیث.

به نظر می‌رسد تقدیم و تأخیر مسانید صحابه دراین مسند بر پایه افضلیّت ایشان باشد. از همین رو کتاب با احادیث نُه تن از «عشره مبشّره» (به ترتیب: ابوبکر، عمر، عثمان، امام علی بن ابی‌طالب، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص، سعید بن زید، ابی عبیده جراح) آغاز شده و با احادیث

جابر بن عبدالله انصاری پایان پذیرفته‌است.

اگر ترتیب مسند حمیدی را با ترتیب مسند احمد بن حنبل که آن هم براساس برتری صحابه مرتّب شده، بسنجیم، خواهیم دید که جز در مورد عشره مبشّره، شباهتی میان ترتیب این دو مسند وجود ندارد. از اینجا دانسته می‌شود که موضوع افضلیّت صحابه معیاری استوار، قاطع و مسلّم ندارد.

شایسته است این نکته را هم بیفزایم که از فاطمه‌زهرا (ع) دخت گرامی پیامبر و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت و نیز از طلحة‌بن عبیدالله، که به زعم سنیّان یکی از ده تنی است که بدیشان نوید بهشت داده‌اند، حدیثی دراین کتاب به چشم نمی‌خورد.

٦- مناقب اهل بیت در مسند حمیدی

احادیثی که گزارشگر مناقب و فضایل اهل بیت رسالت باشد، در مسند مورد بحث نسبت به سایر کتابهای حدیث ا هل سنّت نسبتاً اندك است. با گشت و گذاری که نگارنده دراین مسند داشت، به شش - هفت فقره حدیث دراین باره برخورد کرد. برجسته‌ترین این احادیث، یکی حدیث معروف «منزلت» است که سعید بن مسیّب از سعد بن ابی وقاص روایت کرده (٢٠) و دیگری حدیثی است درباره دوستی امام علی (ع) که زربن حبیش از زبان خود آن سرور بیان داشته است. آن حدیث بدین شرح است:

زِرّبن حُبَیْش از علی‌بن ابی‌طالب روایت کند که: پیامبر با من سخنی در میان نهاد و مرا به حفظ آن سفارش فرمود. آن سخن این است که «جز مؤمن ترا دوست نمی‌دارد و جز منافق با تو دشمنی نمی‌ورزد». (٢١)

یکی دیگر از این احادیث از زبان صحابیی به نام ابی بَکْرَه [نفیع بن حارث ثقفی] (٢٢) بیان می‌دارد: پیامبر را برفراز منبر دیدم که «حسن بن علی» همراه او و در کنارش بود. او یك بار به مردم می‌نگریست و یك بار به حسن و می‌گفت: «این پسرم آقاست. امید است که خداوند به دست او میان دو گروه از مسلمانان سازش برقرار سازد». (٢٣)

هر چند که این حدیث به ظاهر برای سبط اکبر پیامبر (ص) مِدحتی را بیان می‌دارد؛ ولی لحن آن چندان اطمینان آور نیست و بیشتر به نظر می‌رسد زاده حوادث سیاسیِ پسین باشد تا یك حدیث اصیل و راستین. به گمان نگارنده دور نمی‌نماید که کسانی این سخن را از زبان پیامبر ساخته و پرداخته باشند تا بدان وسیله «فئه باغیه» (٢٤) و رهبر آنان معاویه را مومن و پاك اعتقاد جلوه دهند. (٢٥) البته اگر با تکیه بر قراینی صدور این سخن از پیامبر مسلّم شود، در آن صورت روشن است که پیامبر به همبستگی مسلمانان نظر داشته تا پیراسته دانستن سپاه شام از گمراهی. زیرا در اندیشه شیعی میان صلح امام حسن که «پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ» (٢٦) است و قیام امام حسین تفاوتی در هدف وجود ندارد و در حقیقت اوّلی زمینه‌سازِ دومی وبه بیان کوتاه و گویای عبدالحسین شرف‌الدین «شهادت کربلا پیش از آنکه حسینی باشد، حسنی بود». (٢٧) به تعبیر دیگر این دو حرکت به منزله دو رویه یك سکّه هستند.

٧- فهارس مسند حمیدی

کسی که با دواوین حدیث سروکار دارد، برای رسیدن به مطلوب خویش در آن دیوانها با صعوبت و دشواری روبه رو می‌گردد. چه آن کتاب به شیوه مسانید مرتّب شده باشد وچه به صورت معاجم یا جوامع یاسنن. از همین رو به فراهم آوردن فهرستهایی علمی برای این کتابها نیاز شدیدی احساس می‌شود تا بدان وسیله در وقت پژوهندگان به مقدار زیادی صرفه‌جویی شود.

برای تدارك این نیاز، «ابویَعْلی قُوَیْسنی شبراوی» فهارس علمی جامعی برای مسند مورد بحث تهیّه کرده (۲۸) و برای سامان دادن این فهارس به چاپی که در ده جزء [و در دو مجلّد به کوشش حبیب الرحمن اعظمی] عرضه شده، تکیه کرده وبه شماره احادیث دراین چاپ ارجاع داده و بنابه گفته خود، هیچ حدیث مرفوع یا موقوفی را از دست ننهاده؛ خواه آن حدیث قولی باشد یا فعلی، تقریری باشد یا وصفی ....

امّا فهرستهایی که برای کتاب مزبور تنظیم کرده، به قرار زیر است:

۱- فهرستی الفبایی از صحابیانی که احادیث آنان در کتاب مزبور نقل شده‌است.

۲- فهرستی از اطراف (۲۹) احادیث به ترتیب حروف الفبا.

۳- فهرستی از اطراف آثار به ترتیب حروف الفبا.

٤- فهرستی از واژه های نامأنوس یا کلیدی در احادیث و آثار، به گونه‌ای که پژوهشگر بتواند با یادآوردن آن کلمه از رهگذر این فهرست به مطلوب خویش دست یابد. در پرداختن این فهرست ریشه سه حرفی کلمات را در نظر گرفته و آنها را براساس حروف الفبا مرتّب ساخته است.

٥- فهرستی از آیات قرآنی که دراین مسند به کار رفته است.

٦- و بالاخره فهرستی از ابیات شعری. (۳۰)

۸- آثار دیگر حمیدی

نام‌آورترین اثر حمیدی همین مسند است. امّا گذشته از این مسند، شرح حال نگاران و فهرست نویسان چند کتاب دیگر هم به وی نسبت داده‌اند. عناوین آن کتابها به قرار زیر است:

۱- الرّد علی النّعمان

۲- کتاب التفسیر. (۳۱)

۳- کتاب الدلایل. (۳۲)

۹- مسند حمیدی و کتاب المطالب العالیه

ابن حجر عسقلانی کتابی دارد به نام المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة. وی در این کتاب احادیث هشت مسندِ کامل را؛ یعنی: مسندهای حمیدی، طیالسی، ابن ابی‌عُمَر، مسدّد ، ابن منیع، ابن ابی شیبه، عبد بن حُمَید، ابن ابی اُسامة و نیز نیمی از مسند اسحاق بن راهویه را تتبّع کرده واحادیث زاید بر کتابهای ششگانه و مسند احمد را از این کتابها بیرون کشیده و علاوه بر مسندهای یاد شده، پاره‌ای از احادیث مسند ابی یَعْلی را هم برآنها افزوده و سرانجام احادیث استخراج شده را براساس ابواب فقهی منظّم ساخته است.

برای آگاهی بیشتر از انگیزه، هدف و روش کار «ابن حجر» رشته سخن را به دست خودش می‌سپاریم. او در دیباچه کتاب پس از سپاس به درگاه خداوند و تقدیم سلام بر پیامبر و خاندان و یارانش می‌گوید:

«اشتغال به دانش، خصوصاً اشتغال به حدیث نبوی یکی از بهترین طاعات و عبادات است. از همین رو

علمای ما احادیث پراکنده را گردآورده و براساس مسانید یاابواب مرتّب ساخته‌اند. به نظرم رسید تمام احادیثی را که در کتابهای مختلف بدانها دست یافته‌ام، در کتاب واحدی فراهم سازم تا دسترسی بدانها برای طالبان آسان گردد. امّا بعداً از آن تصمیم باز گشتم و بهتر دیدم آن بخش از احادیث «مسانید» را که در «کتابهای مشهور» به چشم نمی‌خورد، یکجا گرد آورم. مقصودم از «کتابهای مشهور» صحاح ششگانه و مسند احمد و از «مسانید» کتابهایی است که بر محور صحابیان تنظیم شده‌اند. از میان مسانید به هشت مسندِ کامل دست یافته‌ام. آن هشت مسند عبارتند از:

۱- مسند ابی داود طیالسی. ۲- مسند حمیدی. ۳- مسند ابن‌ابی عُمر. ٤- مسند مسدَّد. ٥- مسند احمدبن مَنیع. ٦- مسند ابی‌بکر بن ابی شیبه. ۷- مسند عبد بن حُمَید. ۸- مسند حارث بن ابی اُسامة. افزون بر مسندهای یادشده، به نسخه کامل مسندهای دیگری هم چون مسند بزّار، ابی یَعْلی و طَبَرانی دسترسی پیدا کردم؛ امّا چون دیدم استادم ابوالحسن هَیْثَمی (۳۳) احادیث افزون بر کتب ششگانه را از کتابهای یاد شده و مسند احمد بیرون کشیده وبا حذف اسانید در کتاب ویژه‌ای مدوّن ساخته، (۳٤) به خود جرأت ندادم در کار او دخالت کنم و تنها آن بخش از احادیث مسند ابی یَعْلی را که او بدان دست نیافته بود، بررسی کردم. زیرا او در کتاب خود بر مختصر مسند ابی‌یعلی قناعت کرده بود. به نسخه هایی ناقص از شمار دیگری از مسندها هم برخوردم؛ مثل مسند اسحاق بن راهویه که نیمی از آن به دستم رسید و مطالب آن را بررسی و بیرون کشیدم... بر بخشهایی از مسند حسن بن سفیان، محمدبن هشام سَدُوسی، محمّد بن هارون رویَانی، هیثم بن کُلَیْب و دیگران هم دسترسی پیدا کردم. امّا چیزی از آنها یادداشت نکرده‌ام. شاید زمانی که بخواهم این کتاب را پاکنویس کنم، برگردم و زواید آن کتابها را هم استخراج کنم و بدان بیفزایم ... این کتاب را براساس احکام فقهی منظم ساختم و به دنبال آن، احادیث مشتمل بر آغاز آفرینش، ایمان، علم، سنّت، تفسیر، اخبار پیامبران، مناقب، سیره نبوی، مغازی، خلفا، آداب، ادعیه، زهد، رقائق، فتنه ها، تعبیر خواب، بعث وزنده شدن مردگان، را ذکر کردم و آن را المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة (۳۵) نامیدم. دراین کتاب با خود شرط کرده‌ام که حدیث هر صحابی را که صاحبان آن هفت کتاب نقل نکرده‌اند، ذکر کنم. هر چند آن حدیث را آنان یا برخی از ایشان از زبان صحابی دیگری روایت کرده باشند. در مورد اخیر گاه خواننده را بدان حدیث رهنمون ساخته‌ام». (۳٦)

کتاب المطالب العالیه بر پایه شماره‌گذاری مصحّح ٤۷۰۲ حدیث را در بردارد. بنابراین می‌توان گفت: زواید مسندهای یادشده برآن هفت کتاب (صحاح ستّه و مسند احمد) همین مقدار است. اهمیّت این کتاب بیشتر از آن روست که اکثر مسانیدی که ابن حجر مطالب کتاب خود را از آنها گلچین کرده، اکنون در دست نیست وبسا که به دست‌حوادث و فتنه ها از میان رفته باشند. بنابراین کتاب مزبور می‌تواند، جانشین آنها باشد. علاوه برآن باید دانست که ابن حجر به دنبال بسیاری از احادیث درباب صحّت‌و سقم و یا اتصال و انقطاعِ اسناد آنها مطالبی عرضه داشته که به نوبه خود مفید تواند بود. باید افزود: در کتاب المطالب العالیه در پایان هر حدیثی مشخص شده که آن حدیث از کدامیك از مسندهای مورد نظر گرفته شده‌است. (۳۷)

۱۰- زنجیره روایت ابن حجر تا مسند حمیدی

ابن حجر در آغاز کتابش سلسله روایت خود را تا مؤلّفان آن مسندها یاد کرده‌است. وی در آنجا طریق روایت خود را تا حمیدی چنین بیان می‌دارد:

عبدالرحمن بن احمد بن مقداد فیشی طی نامه‌ای که از دمشق به من نوشت از طریق احمدبن ابی‌طالب بن قبیطی و او به ترتیب از احمدبن عبدالغنی از ابو منصور خیّاط از عبدالغفّار بن محمّد مؤدّب از ابوعلی بن صوّاب از بشربن موسی از حمیدی این مسند را برای من روایت کرد. (۳۸)

پاورقی ها:

بخش هفتم

بخش هفتم :

مسند حُمَیْدی

۱- آشنایی با مؤلّف

ابوبکر عبداللّه بن زبیر حُمَیْدی اسدی، اصل ونسبش از شهر مکّه بود. وی به حُمَیْدبن اُسامه، خاندانی از تیره بنی اسدبن عبدالعزّی بن قُصَیّ (یعنی: همان تیره‌ای که خویشاوندِ ام المومنین خدیجه کبری می‌باشند) منسوب است. نام‌آورترین استادانش یکی سفیان بن عُیَیْنه و دیگری محمّد بن ادریس شافعی است. نوشته‌اند: نزدیك بیست سال شاگرد وهمنشین سفیان بن عُیَیْنه بوده واز او دهها هزار حدیث شنیده وبه خاطر سپرده؛ از همین رو او را رئیس شاگردان ابن‌عیینه دانسته‌اند. فقه را از شافعی بیاموخت و در سفر شافعی به مصر همراهش گشت و تا گاهِ وفاتِ او در آنجابماند واستاد خود را همراهی کرد. پس از درگذشت شافعی، خود را مهیّا ساخت تا برکرسی درس او بنشیند؛ امّا رقیبان او را از رسیدن به این مقصود باز داشتند. پس از آن به مسقط الرأس خویش، یعنی مکّه بازگشت و در سال ۲۱۹ ق / ۸۳٤ م چشم از جهان بربست.

بسیاری از دانایان و محدّثان اهل سنّت نزد او شاگردی کرده واز او حدیث نقل کرده‌اند. از آن جمله می‌توان از بخاری، ذُهلی، ابوزرعه رازی، ابوحاتم رازی و بِشربن موسی‌اسدی نام برد. بخاری در کتابهایش در ۷۵ جا از او حدیث نقل کرده که در ۲۳ مورد آن بی‌واسطه و در بقیه موارد با واسطه دیگران روایت کرده‌است. مسلم نیز در مقدمه کتابش از او نام می‌برد. (۱)

محدّثان، رجال‌شناسان و شرح حال نگاران اهل سنّت عموماً دانش و منش او را ستوده و وی را محدّثی قابل اعتماد شمرده‌اند. حاکم نیشابوری، حمیدی را مفتی مردم مکّه و محدّث ایشان دانسته وگفته : «او در حدیث برای مردم حجاز نظیر احمدبن حنبل برای مردم عراق است». (۲) همو گوید: «بخاری از فرط اعتماد به حمیدی هرگاه حدیثی را نزد او می‌یافت، از مراجعه به دیگران احساس بی‌نیازی می‌کرد» (۳) و «حبیب‌الرحمن اعظمی» مصحح مسند حمیدی گوید: «برای حمیدی همین شرافت بس که در سماع حدیث از ابن عُیَیْنه، همراه شافعی و در عرصه فقه و حدیث استادِ بخاری بوده‌است». (٤)

در کنار این ستایش‌ها حکایاتی نیز به چشم می‌خورد که از وی چهره‌ای متعصّب، جسور، تندخو و بدزبان ترسیم می‌کند. از جمله نوشته‌اند: چون شافعی بیمار شد، دوتن از شاگردانش به نامهای ابن عبدالحکم و بُوَیْطِیّ درباره تصدّی کرسی درس او باهم به نزاع پرداخته و هر یك خود را برای نشستن به جای استاد از دیگری شایسته‌تر می‌دید. حمیدی که در آن روزگار در مصر بود، بیامد واز زبان شافعی گفت: هیچ کس از بویطی برای جانشینی من سزاوارتر نیست؛ زیرا درمیان یارانم آگاهتر از او وجود ندارد. ابن عبدالحکم بدو گفت: دروغ می‌گویی. حمیدی در پاسخ گفت: خودت و پدر و مادرت دروغ می‌گویید. (۵) دیگر آنکه می‌گویند: نسبت به فقیهان مکتب عراق، یعنی رأی گرایان پیرو ابوحنیفه، بدبین بود واز جسارت و بدزبانی نسبت به آنان پروایی نداشت. همین خصلت است که حبیب الرحمن اعظمی محدّث دیار هند را واداشته تا در پیشگفتار خود بر مسند حمیدی به انتقاد از او پردازد واین رفتارها را مغایر با مقام علمی و دینی او قلمداد کند. (٦)

حمیدی با امام ابوابراهیم موسی‌بن جعفر ملّقب به کاظم (۱۲۸ - ۱۸۳ ه) و امام ابوالحسن علی‌بن موسی ملّقب به رضا (۱٤۸ - ۲۰۳ ه) و امام ابوجعفر محمّد بن علی ملّقب به تقی وجواد (۱۹۵ - ۲۲۰ ه) معاصر بوده؛ ولی گویا نزد هیچ‌یك از این سه پیشوای معصوم - علیهم السّلام - شاگردی نکرده واز این سرچشمه های زلال معرفت جرعه‌ای ننوشیده‌است، زیرا تا جایی که نگارنده تتبّع کرد، هیچ‌یك از رجال‌شناسان و شرح حال نگاران، از آن امامان در زمره استادان او یاد نکرده‌اند. با نگریستن در سلسله سند احادیث مسندِ وی، بویژه بخش مربوط به احادیث امام علی‌بن‌ابی‌طالب (۷)، این مطلب روشن می‌شود که حمیدی از طریق اهل‌بیت (ع) حدیثی روایت نکرده است. در همین جا این نکته را هم باید افزود که در کتابهای رجالی شیعه نامی از این محدّث به میان نیامده؛ از این‌جا دانسته می‌شود که در جوامع حدیثِ شیعه، حدیثی از این شخص روایت نشده، به عبارت دیگر؛ نام این شخص در زنجیره سند روایتی از روایات شیعه وجود ندارد.

۲- تصحیح وانتشار مسند حمیدی:

در میان نخستین مسندهایی که تألیف شده، مسند حمیدی این امتیاز را دارد که نسخه هایی چند از دستنوشته هایش تاکنون باقی مانده و «حبیب الرحمن‌اعظمی» این توفیق را یافته تا این دستنوشته ها را به دست آورد و بر پایه آنها مسند یادشده را تصحیح وبه جویندگان دانش عرضه بدارد. داستان تصحیح و انتشار کتاب مورد گفتگو از زبان مصحح آن چنین است:

«همواره نام مسندها را از زبان عالِمان می‌شنیدیم و در کتابها می‌خواندیم. امّا دستیابی به خود آن کتابها برای هریك از اهل دانش به آسانی میسّر نبود؛ تا اینکه خداوند به گردانندگانِ موسسه «دایرةالمعارف العثمانیّه» در حیدرآباد هندوستان این‌توفیق را داد که در سال ۱۳۲۱ ه . برای نخستین بار مسند ابی‌داوود طیالسی را منتشر سازند. من ازهمان سالها آرزو می‌کردم که ای‌کاش خداوند یکی از اهل دانش را موفّق بدارد تا سایر مسندها را در گنجینه های کتاب بجوید و در صورت دستیابی به هریك از آنها، برای تصحیح و نشر آن دامن همّت برمیان بندد. زیرا این کار خدمتی فراموش نشدنی و منّتی برگردن اهل علم است و افزون برآن نیکو دفاعی است از مصنّفان صحاح در برابر دشمنانِ سنّت که گفته‌اند: مولّفان صحاح احادیث کتابهای خویش را خود ساخته و پرداخته‌اند. من این آرزو را در دل پرورانده و پیوسته در برابر دیدگانم بود، تا آنکه در کتابخانه دارالعلوم در دیوبندِ (۸) هندوستان به دستنوشته‌ای از مسند حمیدی برخوردم. خوشحال شدم و خدای متعال را سپاس گزاردم. پس از آن فهرست کتابخانه های عمومی هند و فهرست کتابخانه خدیویه را ورق زدم تا شاید در یکی از آنها نسخه دیگری از این کتاب را بیابم؛ ولی به مقصود خود دست نیافتم. در دسامبر ۱۹۵۸ میلادی برایم مسافرتی به حیدرآباد پیش آمد. دراین سفر موفق شدم از کتابخانه سعیدیه که گنجینه‌ای از دستنوشته های نفیس است، دیدار کنم. دراین کتابخانه به نسخه دیگری از مسند مورد نظر دست یافتم و از آن هنگام عزم خود را جزم کردم تا کتاب یاد شده را تصحیح کرده وبرآن تعلیقه بنگارم. از بختِ خوش، این خبر به بنیانگذار انجمن علمی در کراچی، مرد بسیار فاضل «حضرت مولانا محمّد بن موسی میان» رسید. در نتیجه به من‌نامه‌ای نوشت و مرا سخت تشویق کرد تا به این کار اقدام کرده وآن را به پایان رسانم. او از سرِ بزرگواری از من اجازه خواست تانشر مسند حمیدی را درزمره کارهای آن انجمن علمی قرار دهد. در نتیجه آستین همّت را بالا زده و دوباره به حیدرآباد سفر کردم تا آن دو نسخه را با هم مقابله کنم. این بار خداوند برمن منّت نهاد و در کتابخانه دانشگاه عثمانیّه به نسخه سومی دسترسی پیدا کردم... بنابراین اساس کار خود را در تصحیح این مسند براین سه نسخه نهادم...». (۹)

در اینجا خوب است به تاریخ کتابت این دستنوشته ها اشارتی بشود. کهنترین این دستنوشته ها، نسخه کتابخانه دانشگاه عثمانیّه است که به شهادت مهر تملّکی که برآن ضرب شده، پیش از سال ۱۱۵۹ هجری استنساخ گردیده. (۱۰) نسخه کتابخانه سعیدیّه در سال ۱۳۱۱ هجری و نسخه دیوبند در سال ۱۳۲٤ هجری و گویا از روی همان نسخه سعیدیّه (۱۱) نسخه‌برداری شده است. در خلال چاپ کتاب نیز

عکسی از نسخه موجود در کتابخانه ظاهریه دمشق به دست مصحّح رسیده که از آن هم تا حدّ امکان در ادامه کار بهره برده است. (۱۲)

نسخه اخیر نسبت به سه نسخه پیشین، از نفاست و اعتبار بیشتری برخوردار است. زیرا اولاً، صورت سماع چند تن از عالمان و محدّثان از جمله ابن عماد و ابن‌تیمیّه در آغاز و انجام آن نقش بسته. ثانیاً، آن نسخه از موقوفات «ابن زکنون حنبلی» (د . ۸۳۷ ق) صاحب کتاب الکواکب الدّراری و شرح آن می‌باشد. (۱۳) ثالثاً، کهنترین نسخه از مسند حمیدی است که تاکنون یافت شده‌است. بنابه اظهار فؤاد سزگین تاریخ نگارش این نسخه سال ٦٨٩ ه . می‌باشد. (١٤)

۳- کارهایی که مصحّح روی این مسند انجام داده است

۱- هریك از احادیث کتاب را در دیگر مجموعه های حدیث جستجو کرده وجای آن را درآن مجموعه ها نشان داده است.

۲- هرجا که به نظر وی لازم آمده، به شرح واژه ها ی‌نامأنوس و بیان مفاهیم مشکل پرداخته است.

۳- فهرستی از احادیث بر پایه ابواب فقه ترتیب داده تا پژوهنده به آسانی به مطلوب خود دست یابد.

٤- فهرستی از نام مکانها و اشخاصی که در متن احادیث ذکرشان به میان آمده عرضه داشته، دراین فهرست از آوردن نام رجال زنجیره سند خودداری کرده‌است.

٥- احادیث را از آغاز تا انجامِ کتاب شماره‌گذاری کرده و در فهرستهای مذکور به این ارقام ارجاع می‌دهد. (١٥)

٤- راویان مسند حمیدی

مسند حمیدی را افراد زیر یکی پس از دیگری روایت کرده و دست به دست به نسلهای بعدی سپرده‌اند:

۱- از خود مولّف کسان متعدّدی آن را سماع و روایت کرده‌اند که از جمله یکی ابواسماعیل سُلَمی تِرْمِذی (د . ۲۸۰ ق) ودیگری بِشربن موسی اسدی بغدادی (د . ۲۸۸ ق) است. (١٦)

گفتنی است مسندی که از حمیدی امروزه در دسترس ماست، همین روایت بشربن موسی است. امّا از روایت دیگران از این کتاب تاکنون اثری به‌دست نیامده‌است.

۲- این مسند را از بشربن موسی، ابوعلی محمّد بن احمد بن حسن معروف به «ابن صوّاف» (د . ۳٥۹ ق) روایت کرده‌است.

۳- راوی کتاب مزبور از ابن صوّاف، عبدالغفّاربن محمّد مشهور به ابوطاهر مؤدِّب (د . ٤۲۸ ق) می‌باشد.

٤- پس از ابوطاهر مؤدِّب، نوبت روایتِ کتاب به محمّد بن احمد معروف به ابومنصور خیّاط (د . ٤۹۹ ق) می‌رسد.

٥- این مجموعه را از ابومنصور خیّاط دو تن روایت کرده‌اند. یکی ابوالحسن سعداللّه بن نصر معروف به «ابن الدجاجی» و «ابن الحیوانی» (د . ٥٦٤ ق) و دیگری ابوالمعالی احمدبن عبدالغنیِ باجِسرایی (د .

۵٦۳ ق).

٦- تقی‌الدین ابومحمّد مَقْدِسی جماعیلی (د . ٦۰۰ ق) مسند مزبور را از آن دو تن سماع و روایت کرده‌است.

افزون بر ابومحمّد مَقْدِسی، ابوعبدالله محمّد بن عماد حرّانی (د . ٦۳۲ ق) نیز این مسند را تنها از طریق ابن الدجاجی سعدالله بن نصر روایت کرده. باید دانست: نسخه هایی که ازاین کتاب وجود دارد و اساس چاپ آن قرار گرفته، ترکیبی است از روایت این دو تن. به این معنا که دو بخش از بخشهای ده یا یازده گانه کتابْ سماعِ ابن عماد حرّانی و سایر بخشهای آن سماعِ ابومحمّد مقدسی است.

مصحّح کتاب پس از گزارش پاره‌ای از احوال راویان این مسند گوید:

«از شواهد صحّت انتساب نسخه های موجود به مولّف، یکی این است که احادیث این نسخه ها کاملاً با منقولات ابن حجر از مسند حمیدی در فتح الباری موافقت دارد و اگر در پاره‌ای از موارد اختلافی به‌چشم می‌خورد،آن اختلاف اندك و از قبیل اختلاف نُسَخ ا (۱۷)ست». (۱۸)

۵- شمار احادیث مسندحمیدی وپاره‌ایآگاهی‌های دیگر در آن باره

مسند حمیدی در بردارنده ۱۳۰۰ حدیث است که بخش عمده آنها احادیث مرفوع و اندکی هم احادیث موقوف و مقطوع (سخنان و آثار صَحابه و تابعان) می‌باشد. (۱۹)

این احادیث از ۱۸۰ تن صحابی نقل شده که از این تعدادْ ۳۲ تن زن و بقیّه مرد هستند. دراین میان بالاترین رقم حدیث از آنِ ابوهریره می‌باشد. زیرا دراین کتاب از طریق وی ۲٤۸ حدیث روایت شده است. اینك از چندصحابی معروف، به ترتیبِ تعداد حدیثی که از ایشان در کتاب مزبور روایت شده، نام برده می‌شود:

۱- ابوهریره دوسی ۲٤۸ حدیث.

۲- عایشه همسر رسول خدا : ۱۲۷ حدیث.

۳- عبداللّه بن عمر بن خطاب: ۱۰۲ حدیث.

٤- جابربن عبدالله انصاری: ۷۸ حدیث.

۵- عبدالله بن عبّاس : ۷٤ حدیث.

٦- عبدالله بن مسعود: ٤۲ حدیث.

۷- انس بن مالك: ٤۱ حدیث.

۸- عمر خلیفه دوم : ۲۵ حدیث.

۹- امام علی‌بن ابی‌طالب: ۲۳ حدیث.

۱۰- امّ سلمة همسر رسول خدا: شانزده حدیث.

۱۱- سعدبن ابی وقّاص : پانزده حدیث.

۱۲- ابوذرِ غفاری: سیزده حدیث.

۱۳- ابوبکر نخستین خلیفه: هفت حدیث.

١٤- اُبَی بن کعب: شش حدیث.

۱۵- عمّار بن یاسر: پنج حدیث.

١٦- سعید بن زید: چهار حدیث.

۱۷- عثمان خلیفه سوم: چهار حدیث.

۱۸- زبیر بن عوّام : چهار حدیث.

۱۹- عبدالرحمن بن عوف: دو حدیث.

۲۰- ابی عبیده جرّاح : یك حدیث.

از دقّت در سیاهه بالا و سنجش آن با شمار احادیث صحابیان یاد شده در مسند احمد که پس از این خواهد آمد، روشن می‌شود که مسند مورد بحث تنها بخش بسیار اندکی از مرویات صحابه را در بر می‌گیرد. سیاهه زیر تعداد احادیث صحابه مورد نظر را در مسند ابن حنبل نشان می‌دهد:

۱- ابوهریره : ۳۸۷۹ حدیث.

۲- عایشه همسر پیامبر: ۲۳۵۳ حدیث.

۳- عبداللّه بن عمر بن خطاب : ۲۰۲۹ حدیث.

٤- جابربن عبدالله انصاری: ۱۱٦۲ حدیث.

۵- عبداللّه بن عبّاس: ۱۷۱۰ حدیث.

٦- عبدالله بن مسعود : ۹۰۰ حدیث.

۷- انس بن مالك: ۲۱۵٤ حدیث.

۸- عمر بن خطاب خلیفه دوم : ۳۱۰ حدیث.

۹- امام علی‌بن ابی طالب: ۸۱۹ حدیث.

۱۰- امّ‌المومنین ام سَلَمة : ۲۷۷ حدیث.

۱۱- سعد بن ابی وقاص : ۱۸٦ حدیث.

۱۲- ابوذرغفاری : ۲٦۵ حدیث.

۱۳- ابوبکر نخستین خلیفه : ۸۱ حدیث.

١٤- اُبَی بن کعب: ۱۹۱ حدیث.

۱۵- عمّار بن یاسر : ۳۸ حدیث.

١٦- سعید بن زید: سی حدیث.

۱۷- عثمان خلیفه سوم: ١٦٣ حدیث.

۱۸- زبیربن عوّام : ٣٤ حدیث.

۱۹- عبدالرحمن بن عوف: ۳۵ حدیث.

۲۰- ابی عبیده جراح: دوازده حدیث.

به نظر می‌رسد تقدیم و تأخیر مسانید صحابه دراین مسند بر پایه افضلیّت ایشان باشد. از همین رو کتاب با احادیث نُه تن از «عشره مبشّره» (به ترتیب: ابوبکر، عمر، عثمان، امام علی بن ابی‌طالب، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص، سعید بن زید، ابی عبیده جراح) آغاز شده و با احادیث جابر بن عبدالله انصاری پایان پذیرفته‌است.

اگر ترتیب مسند حمیدی را با ترتیب مسند احمد بن حنبل که آن هم براساس برتری صحابه مرتّب شده، بسنجیم، خواهیم دید که جز در مورد عشره مبشّره، شباهتی میان ترتیب این دو مسند وجود ندارد. از اینجا دانسته می‌شود که موضوع افضلیّت صحابه معیاری استوار، قاطع و مسلّم ندارد.

شایسته است این نکته را هم بیفزایم که از فاطمه‌زهرا (ع) دخت گرامی پیامبر و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت و نیز از طلحةبن عبیدالله، که به زعم سنیّان یکی از ده تنی است که بدیشان نوید بهشت داده‌اند، حدیثی دراین کتاب به چشم نمی‌خورد.

٦- مناقب اهل بیت در مسند حمیدی

احادیثی که گزارشگر مناقب و فضایل اهل بیت رسالت باشد، در مسند مورد بحث نسبت به سایر کتابهای حدیث ا هل سنّت نسبتاً اندك است. با گشت و گذاری که نگارنده دراین مسند داشت، به شش - هفت فقره حدیث دراین باره برخورد کرد. برجسته‌ترین این احادیث، یکی حدیث معروف «منزلت» است که سعید بن مسیّب از سعد بن ابی وقاص روایت کرده (۲۰) و دیگری حدیثی است درباره دوستی امام علی (ع) که زربن حبیش از زبان خود آن سرور بیان داشته است. آن حدیث بدین شرح است:

زِرّبن حُبَیْش از علی‌بن ابی‌طالب روایت کند که: پیامبر با من سخنی در میان نهاد و مرا به حفظ آن سفارش فرمود. آن سخن این است که «جز مؤمن ترا دوست نمی‌دارد و جز منافق با تو دشمنی نمی‌ورزد». (۲۱)

یکی دیگر از این احادیث از زبان صحابیی به نام ابی بَکْرَه [نفیع بن حارث ثقفی] (۲۲) بیان می‌دارد: پیامبر را برفراز منبر دیدم که «حسن بن علی» همراه او و در کنارش بود. او یك بار به مردم می‌نگریست و یك بار به حسن و می‌گفت: «این پسرم آقاست. امید است که خداوند به دست او میان دو گروه از مسلمانان سازش برقرار سازد». (۲۳)

هر چند که این حدیث به ظاهر برای سبط اکبر پیامبر (ص) مِدحتی را بیان می‌دارد؛ ولی لحن آن چندان اطمینان آور نیست و بیشتر به نظر می‌رسد زاده حوادث سیاسیِ پسین باشد تا یك حدیث اصیل و راستین. به گمان نگارنده دور نمی‌نماید که کسانی این سخن را از زبان پیامبر ساخته و پرداخته باشند تا بدان وسیله «فئه باغیه» (٢٤) و رهبر آنان معاویه را مومن و پاك اعتقاد جلوه دهند. (٢٥) البته اگر با تکیه بر قراینی صدور این سخن از پیامبر مسلّم شود، در آن صورت روشن است که پیامبر به همبستگی مسلمانان نظر داشته تا پیراسته دانستن سپاه شام از گمراهی. زیرا در اندیشه شیعی میان صلح امام حسن که «پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ» (٢٦) است و قیام امام حسین تفاوتی در هدف وجود ندارد و در حقیقت اوّلی زمینه‌سازِ دومی وبه بیان کوتاه و گویای عبدالحسین شرف‌الدین «شهادت کربلا پیش از آنکه حسینی باشد، حسنی بود». (٢٧) به تعبیر دیگر این دو حرکت به منزله دو رویه یك سکّه هستند.

٧- فهارس مسند حمیدی

کسی که با دواوین حدیث سروکار دارد، برای رسیدن به مطلوب خویش در آن دیوانها با صعوبت و دشواری روبه رو می‌گردد. چه آن کتاب به شیوه مسانید مرتّب شده باشد وچه به صورت معاجم یا جوامع یاسنن. از همین رو به فراهم آوردن فهرستهایی علمی برای این کتابها نیاز شدیدی احساس می‌شود تا بدان وسیله در وقت پژوهندگان به مقدار زیادی صرفه‌جویی شود.

برای تدارك این نیاز، «ابویَعْلی قُوَیْسنی شبراوی» فهارس علمی جامعی برای مسند مورد بحث تهیّه کرده (٢٨) و برای سامان دادن این فهارس به چاپی که در ده جزء [و در دو مجلّد به کوشش حبیب الرحمن اعظمی] عرضه شده، تکیه کرده وبه شماره احادیث دراین چاپ ارجاع داده و بنابه گفته خود، هیچ حدیث مرفوع یا موقوفی را از دست ننهاده؛ خواه آن حدیث قولی باشد یا فعلی، تقریری باشد یا وصفی ....

امّا فهرستهایی که برای کتاب مزبور تنظیم کرده، به قرار زیر است:

١- فهرستی الفبایی از صحابیانی که احادیث آنان در کتاب مزبور نقل شده‌است.

٢- فهرستی از اطراف (٢٩) احادیث به ترتیب حروف الفبا.

٣- فهرستی از اطراف آثار به ترتیب حروف الفبا.

٤- فهرستی از واژه های نامأنوس یا کلیدی در احادیث و آثار، به گونه‌ای که پژوهشگر بتواند با یادآوردن آن کلمه از رهگذر این فهرست به مطلوب خویش دست یابد. در پرداختن این فهرست ریشه سه حرفی کلمات را در نظر گرفته و آنها را براساس حروف الفبا مرتّب ساخته است.

٥- فهرستی از آیات قرآنی که دراین مسند به کار رفته است.

٦- و بالاخره فهرستی از ابیات شعری. (٣٠)

٨- آثار دیگر حمیدی

نام‌آورترین اثر حمیدی همین مسند است. امّا گذشته از این مسند، شرح حال نگاران و فهرست نویسان چند کتاب دیگر هم به وی نسبت داده‌اند. عناوین آن کتابها به قرار زیر است:

۱- الرّد علی النّعمان

۲- کتاب التفسیر. (۳۱)

۳- کتاب الدلایل. (۳۲)

۹- مسند حمیدی و کتاب المطالب العالیه

ابن حجر عسقلانی کتابی دارد به نام المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة. وی در این کتاب احادیث هشت مسندِ کامل را؛ یعنی: مسندهای حمیدی، طیالسی، ابن ابی‌عُمَر، مسدّد ، ابن منیع، ابن ابی شیبه، عبد بن حُمَید، ابن ابی اُسامة و نیز نیمی از مسند اسحاق بن راهویه را تتبّع کرده واحادیث زاید بر کتابهای ششگانه و مسند احمد را از این کتابها بیرون کشیده و علاوه بر مسندهای یاد شده، پاره‌ای از احادیث مسند ابی یَعْلی را هم برآنها افزوده و سرانجام احادیث استخراج شده را براساس ابواب فقهی منظّم ساخته است.

برای آگاهی بیشتر از انگیزه، هدف و روش کار «ابن حجر» رشته سخن را به دست خودش می‌سپاریم. او در دیباچه کتاب پس از سپاس به درگاه خداوند و تقدیم سلام بر پیامبر و خاندان و یارانش می‌گوید:

«اشتغال به دانش، خصوصاً اشتغال به حدیث نبوی یکی از بهترین طاعات و عبادات است. از همین رو علمای ما احادیث پراکنده را گردآورده و براساس مسانید یاابواب مرتّب ساخته‌اند. به نظرم رسید تمام احادیثی را که در کتابهای مختلف بدانها دست یافته‌ام، در کتاب واحدی فراهم سازم تا دسترسی بدانها برای طالبان آسان گردد. امّا بعداً از آن تصمیم باز گشتم و بهتر دیدم آن بخش از احادیث «مسانید» را که در «کتابهای مشهور» به چشم نمی‌خورد، یکجا گرد آورم. مقصودم از «کتابهای مشهور» صحاح ششگانه و مسند احمد و از «مسانید» کتابهایی است که بر محور صحابیان تنظیم شده‌اند. از میان مسانید به هشت مسندِ کامل دست یافته‌ام. آن هشت مسند عبارتند از:

۱- مسند ابی داود طیالسی. ۲- مسند حمیدی. ۳- مسند ابن‌ابی عُمر. ٤- مسند مسدَّد. ٥- مسند احمدبن مَنیع. ٦- مسند ابی‌بکر بن ابی شیبه. ۷- مسند عبد بن حُمَید. ۸- مسند حارث بن ابی اُسامة. افزون بر مسندهای یادشده، به نسخه کامل مسندهای دیگری هم چون مسند بزّار، ابی یَعْلی و طَبَرانی دسترسی پیدا کردم؛ امّا چون دیدم استادم ابوالحسن هَیْثَمی (۳۳) احادیث افزون بر کتب ششگانه را از کتابهای یاد شده و مسند احمد بیرون کشیده وبا حذف اسانید در کتاب ویژه‌ای مدوّن ساخته، (۳٤) به خود جرأت ندادم در کار او دخالت کنم و تنها آن بخش از احادیث مسند ابی یَعْلی را که او بدان دست نیافته بود، بررسی کردم. زیرا او در کتاب خود بر مختصر مسند ابی‌یعلی قناعت کرده بود. به نسخه هایی ناقص از شمار دیگری از مسندها هم برخوردم؛ مثل مسند اسحاق بن راهویه که نیمی از آن به دستم رسید و مطالب آن را بررسی و بیرون کشیدم... بر بخشهایی از مسند حسن بن سفیان، محمدبن هشام سَدُوسی، محمّد بن هارون رویَانی، هیثم بن کُلَیْب و دیگران هم دسترسی پیدا کردم. امّا چیزی از آنها یادداشت نکرده‌ام. شاید زمانی که بخواهم این کتاب را پاکنویس کنم، برگردم و زواید آن کتابها را هم استخراج کنم و بدان بیفزایم ... این کتاب را براساس احکام فقهی منظم ساختم و به دنبال آن، احادیث مشتمل بر آغاز آفرینش، ایمان، علم، سنّت، تفسیر، اخبار پیامبران، مناقب، سیره نبوی، مغازی، خلفا، آداب، ادعیه، زهد، رقائق، فتنه ها، تعبیر خواب، بعث وزنده شدن مردگان، را ذکر کردم و آن را المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة (۳۵) نامیدم. دراین کتاب با خود شرط کرده‌ام که حدیث هر صحابی را که صاحبان آن هفت کتاب نقل نکرده‌اند، ذکر کنم. هر چند آن حدیث را آنان یا برخی از ایشان از زبان صحابی دیگری روایت کرده باشند. در مورد اخیر گاه خواننده را بدان حدیث رهنمون ساخته‌ام». (۳٦)

کتاب المطالب العالیه بر پایه شماره‌گذاری مصحّح ۴۷۰۲ حدیث را در بردارد. بنابراین می‌توان گفت: زواید مسندهای یادشده برآن هفت کتاب (صحاح ستّه و مسند احمد) همین مقدار است. اهمیّت این کتاب بیشتر از آن روست که اکثر مسانیدی که ابن حجر مطالب کتاب خود را از آنها گلچین کرده، اکنون در دست نیست وبسا که به دست‌حوادث و فتنه ها از میان رفته باشند. بنابراین کتاب مزبور می‌تواند، جانشین آنها باشد. علاوه برآن باید دانست که ابن حجر به دنبال بسیاری از احادیث درباب صحّت‌و سقم و یا اتصال و انقطاعِ اسناد آنها مطالبی عرضه داشته که به نوبه خود مفید تواند بود. باید افزود: در کتاب المطالب العالیه در پایان هر حدیثی مشخص شده که آن حدیث از کدامیك از مسندهای مورد نظر گرفته شده‌است. (۳۷)

۱۰- زنجیره روایت ابن حجر تا مسند حمیدی

ابن حجر در آغاز کتابش سلسله روایت خود را تا مؤلّفان آن مسندها یاد کرده‌است. وی در آنجا طریق روایت خود را تا حمیدی چنین بیان می‌دارد:

عبدالرحمن بن احمد بن مقداد فیشی طی نامه‌ای که از دمشق به من نوشت از طریق احمدبن ابی‌طالب بن قبیطی و او به ترتیب از احمدبن عبدالغنی از ابو منصور خیّاط از عبدالغفّار بن محمّد مؤدّب از ابوعلی بن صوّاب از بشربن موسی از حمیدی این مسند را برای من روایت کرد. (۳۸)

پاورقی ها:

بخش هشتم

بخش هشتم :

مسند احمدبن حنبل (۱)

۱- گزارشی‌کوتاه از زندگانی احمد (۱٦٤- ۲٤۱ق/۷۸۰- ۸۵۵م)

ابوعبدالله احمدبن محمّد بن حنبل شیبانی که به «ابن حنبل» شهرت دارد، از تیره تازیان بنی شَیْبَان و یکی از محدّثان و فقیهان بلندآوازه است. او در بغداد (و به قولی در مرو) به دنیا آمد. شیفتگانش او را با پیامبر (ص) از یك نژاد می‌دانند و می‌گویند: سلسله پدرانش به نزار نوزدهمین نیای پیامبر (ص) می‌پیوندد. به این معنا که نزار چهار پسر دارد: مُضَر، ربیعه، اِیاد و اَنْمار، و عربهای عدنانی جملگی از این چهار تن پدید آمده‌اند. پیامبر از تبار مضر واحمد از تبار ربیعه است. (۱) دوستداران احمد این را برای او منقبتی می‌شمرند و حال آنکه اگر این برای او منقبتی باشد، میلیونها تن انسان دراین منقبت با او شریکند.

در نقطه مقابل این شیفتگان، «خوانساری» بی‌آنکه سرچشمه سخن خویش را نشان دهد، وی را از تبار «ذوثُدَیَّه» (۲) یکی از خوارج نهروان دانسته و اظهار داشته: «به دلیل اینکه نیای احمد در نهروان به دست علی (ع) کشته شده، او با علی دشمن بوده‌است». (۳) امّا با صرفِ نظر از اینکه احمد از تبار ذوثدیّه باشد یا نباشد، بخش اخیر سخن خوانساری قطعاً نادرست است. زیرا - چنانکه به تفصیل خواهیم گفت - احمد نه تنها علی (ع) را دوست می‌داشته؛ بلکه در آثار خود بیش از همه محدّثان اهل سنّت (و در رأس آنان بخاری و مسلم) درباره امتیازات علی و خاندانش حدیث نقل می‌کند. تا جایی که خاورشناسان در مقایسه میان او از یك سو و بخاری و مسلم از سوی دیگر گفته‌اند: بخاری و مسلم به

دلیل ترس از عبّاسیان از نقل این قبیل احادیث خودداری کرده‌اند؛ امّا احمد چون دلیر و دارای روحیه‌ای نیرومند بوده، از نقل احادیث ویژه فضایل علی واهل بیت بیم نداشت. (٤) افزون براین، او خود پیشگویی خروج ذوثدیه و سرانجام بد او را از زبان پیامبر بارها نقل می‌کند. (٥)

باری، احمد در خردسالی پدرش را از دست داد و با یتیمی بزرگ شد. اندك میراث خانوادگی مایه آن شد که او زندگی متوسّط، ولی مستقلّی پیدا کند. او که از اَتْباعِ اَتْباع تابعان است، از شانزده سالگی به آموختن حدیث همّت گماشت و در آغاز کار تا سال ۱۸۳ ق در زادگاهش به آموختن لغت و حدیث پرداخت. پس از آن برای دانش‌آموزی شروع به مسافرت کرد و شهرهای کوفه، بصره، مکّه، مدینه، شام و یمن را در نوردید. دراین سفرهای دور و دراز بیشتر همتّش متوجّه فراگیری حدیث بود. در مکّه از سفیان بن عُیَیْنه و در صنعاء از محدّث و مفسّر معروف یعنی عبدالرزّاق بن هَمّام صنعانی دانش‌آموخت و چون به بغداد بازگشت، در حوزه درس فقه واصول شافعی حاضر شد و این در فاصله سالهای ۱۹۵ تا ۱۹۷ق بود. از همین رو شافعیان، او را شافعی به حساب می‌آورند. امّا در واقع راهی که او پیموده از راه شافعی جداست. (٦)

از بارزترین ویژگیهای گرایش فکری او در عرصه عقاید و معرفت دینی، پیروی قاطعانه و تزلزل ناپذیر از عقاید اهل حدیث بود. بعدها در عصر خلیفگان عبّاسی مأمون، معتصم و واثق (۲۳٤-۲۱۸ق) فرصتی برای وی فراهم شد تا ایستادگی خویش را در این راه به نمایش گذارد و این هنگامی بود که دولت عقاید «معتزله» را پذیرفت و تبلیغ آن را در صدر دستور کار خویش قرار داد و برتمام محدّثان و فقیهانی که به «آفریده بودن قرآن» (۷) اعتراف نکردند، سخت گرفت. ابن‌حنبل یکی از آن فقیهانی بود که به «محنت» (باورپرسی یا آزمون عقیده محدّثان و فقیهان) گرفتار آمدند. وی را به بند کشیدند وبا غل و زنجیر روانه طَرسوس کردند تا به حضور مأمون رسد و خلیفه با او مناظره کند. امّا خبرمرگ خلیفه در میان راه رسید. در عهد معتصم نیز تازیانه و زندان را با بردباری به جان خرید. امّا به گمان خود اندکی از عقاید سلف را رها نساخت. در زمان واثق نیز همان روش ادامه یافت. از همین رو شیفتگانش او را یکی از نمودهای آیه شریفه «یُجاهدونَ فی سبیلِاللّهِ و لایَخافونَ لَوْمَةَ لائمٍ» (۸) می‌دانند. (۹) بسیاری از سنیّان ایستادگی او را در آن رخداد در سلامت اندیشه دینی بس مؤّثر می‌دانند. معاصر او،علی‌بن مدینی گوید: «خداوند در روز ردّه این دین را به دست ابوبکر و در روز مِحْنَه به دست احمدبن حنبل تأیید کرد». (۱۰)

در عهد متوکّل (۲۳۲ ق .به بعد) کارگزاران خلیفه از آزار ابن حنبل دست کشیدند. زیرا متوکّل به سیرت سه خلیفه پیشین پشت کرده، مذهب اهل حدیث را پیشه ساخت. این خلیفه به مناسبتهای گوناگون ابن حنبل را به خود نزدیك ساخته، به مجلس خود فرا می‌خواند و برای خانواده‌اش بی‌آنکه وی بداند، مقرَّری تعیین کرد. دراین و قت او توانست فعّالیّت آموزشی خود را از سر گیرد.

ابن حنبل در سنّ ۷۷ سالگی در بغداد مرد و در گورستان شهداء (مقابرالشهدا)، نزدیك دروازه حرب، به خاك سپرده شد. گور وی تا سالها و بلکه قرنها مورد تقدیس و احترام دوستدارانش بود. درباره حضور گسترده مردم در تشییع جنازه او گزارشهایی در دست است که بیش از آنکه حقیقت داشته باشد، به افسانه می‌ماند. (۱۱) او را با صفاتی چون: داشتن حافظه‌ای نیرومند، شکیبایی، نستوهی، پاکی دل و ا ندیشه، اخلاص، پارسایی، هیبت، شجاعت ودانش وافر ستوده‌اند. (۱۲) گواهی استادان، معاصران و شاگردان او بر هریك از موارد یادشده در تاریخ اسلام ذهبی به گونه‌ای گسترده آمده است. از جمله شافعی گوید: «از بغداد بیرون شدم، در حالی که در آنجا کسی را پارساتر و پرهیزکارتر و داناتر از احمدبن حنبل پشت سر نگذاشتم». (۱۳) گویند: وی زبان فارسی را هم می‌دانست و گاه بدان تکلّم م (۱٤)ی‌کرد. (۱٥)

۲- استادان احمد:

استادان احمد بسیارند. ابن جزری شیوخ و استادان او را که در مسند از آنان روایت می‌کند، شمرده و در نتیجه تعداد آنان را ۲۸۳ تن دانسته است. (١٦) ابن جوزی نیز در مناقب احمد استادان او را از صدتن متجاوز می‌داند. محمّد ابوزهره معتقد است، همه این افراد در تکوین شخصیت احمد نقش اساسی نداشته‌اند. درمیان آنان کسانی هستند که بسا احمد با آنان دیدارهای کوتاهی داشته و یا احادیث اندکی را از طریق آنان روایت کرده‌است. او براین باور است که دو کس در سازندگی شخصیّت احمد نقش مهمّی داشته‌اند. یکی هُشَیم بن بشیر واسطی (د. ۱۸۳ ق) که نقش او در هدایت احمد به سوی سنّت بسیار موثّر بوده‌است. زیرا احمد از شانزده‌سالگی ملازم او شده و چهار-پنج سال نزد او شاگردی کرده‌است. دیگری شافعی که احمد بینش فقهی و نیرو و معیارهای استنباط را از او فرا گرفت و چنان شیفته او شد که وی را مجدّد قرن دانسته و به دوستش اسحاق بن راهویه گفته: «از این مرد بهره‌جوی که نظیر وی را ندیده‌ام». (١٧)

علاوه برآن دو تنْ سفیان بن عیینه، ابوبکر بن عیّاش، قاضی ابویوسف، عبدالرحمن بن‌مهدی، عبدالرزّاق بن همّام صنعانی و بسیاری دیگر در شمار استادان او به حساب می‌آیند. (١٨)

٣- راویان احمد:

کسانی که از احمد روایت می‌کنند، بسیارند. مشهورترین آنان عبارتند از : بخاری، ابوداوود (که گاه با واسطه از او نقل می‌کنند)، مسلم، ابوزرعه رازی، ابوحاتم رازی، عبدالله وصالح پسران او، و از میان استادانش عبدالرزّاق بن همّام و شافعی، و از میان اَقْرانش علی‌بن مَدینی، یحیی بن مَعین، بَقیّ‌بن مَخْلَد، ابراهیم حَرْبی و ابوبکر آثرم و بسیاری دیگر. (١٩)

٤- آراء و نظریات احمد

در کتاب مناقب احمد آمده که او در تعریف ایمان می‌گفت:

«ایمان گفتار و کردار است. افزونی و کاستی می‌پذیرد. افزونی آن زمانی است که کار نیکی انجام دهی و کاستی‌اش وقتی است که به بدی دست یازی. انسان با انجام گناه از دایره ایمان بیرون شده، به دایره اسلام پای می‌گذارد و اگر توبه کند، به دایره ایمان باز می‌گردد و چیزی جز شریك قراردادن برای خداوند بزرگ یا انکار فریضه‌ای از فرایض خداوند، او را از دایره اسلام بیرون نمی‌راند. اگر انسان فریضه‌ای را دستِ کم گیرد و از روی تنبلی آن را ترك گوید، سروکارش با خداست. اگر خدا بخواهد او را عذاب می‌دهد واگر بخواهد او را می‌بخشد». (٢٠)

همچنین گویند: او معتقد بود هرکس که یکی از یاران رسول خدا (ص) را دشنام دهد، اسلامش مورد تردید است. پسرش عبدالله نقل می‌کند که به پدرم گفتم: رافضی کیست؟ گفت: کسی که ابوبکر و عمر را دشنام دهد. از او درباره کسی که یکی از صحابه را دشنام دهد، پرسیدم؛ گفت: او را برآیین اسلام نمی‌بینم. (٢١)

روشن است که این عقیده با تعریفی که او از ایمان کرد، چندان هماهنگی ندارد. در سطور آینده در خلال بحثی که زیر عنوان «جلوه های تشیع در مسند احمد» خواهد آمد، به شمّه‌ای از آراء او درباره امام علی (ع) و مخالفانش اشاره خواهد شد.

قرآن به گفته ابن حنبل کلام ناآفریده خداست (کلامُاللهِ غیرُ مخلوقٍ). در عین حال تعیین نوع برداشت او در مسأله تلفّظ قرآن دشوار است. (٢٢)

او پرداختن به علم کلام را نمی‌پسندید و آن را مایه رستگاری ن (٢٣)می‌دانست. (٢٤) با آنکه در تسامح

دینی وی را چون «مرجئه» می‌دانند؛ امّا در برابر پاره‌ای از مسایل تندی بیش از حدّ نشان می‌دهد. چنانکه انسانِ معتقد به آفریده بودن قرآن را کافر می‌دانست و پشت‌سر واقفی نماز نمی‌خواند. (۲۵) او خود گوید: «من دوست ندارم که پشت سرِ اصحاب بدعت نماز بخوانند یا برجنازه آنان نماز گزارند». (۲٦)

تندی و سرسختی پسر حنبل دراین مورد خاص، انتقادهایی را نسبت به او برانگیخته است. شیخ صالح بن مهدی مَقْبَلی یکی از این خرده گیرندگان است. (۲۷) او می‌نویسد:

«... امام احمد که صیانتش از سنّت برکسی پوشیده نیست، آنگاه که وارد مسأله خلق قرآن گشت وبه سبب آن به ابتلائاتی دچار شد، آن موضوع را در ردیف توحید یا بالاتر از آن قرار داد... خدا احمد را بیامرزاد که دراین مسأله نهایت تعصّب را نشان داده، تا آنجا که هرکس را که دراین موضوع با وی مخالف بوده، رد می‌کند و روایتش را نمی‌پذیرد. این کار خیانت به سَنَد است. زیرا هر کس قبول خبر عادل را واجب دانسته، قبول خبر چنین فردی را هم [در صورت عدالت] واجب می‌داند. همین احمد می‌گوید: ما از «قدریّه» روایت می‌کنیم. زیرا اگر بصره را بگردیم يك سوم آن را قَدَری می‌یابیم. مسأله آفریده یا ناآفریده بودن قرآن از مسأله قدر که مهمتر و بالاتر نیست. حتّی احمد را می‌بینیم که در تعصّب گامی فراتر می‌نهد و حدیث فرد واقف [= کسی که در مسأله خلق قرآن نظری اظهار نکرده] را هم مردود می‌داند و می‌گوید: «فلان کس واقفی و بدبخت است». بلکه باز هم زیاده می‌رود و برتعصّب خویش می‌افزاید و می‌گوید: دوست ندارم از کسانی چون یحیی بن مَعین که در ماجرای «محنه» نرمش نشان دادند و [احتمالاً برخلاف میل باطنی خود] به آفریده بودن قرآن اقرار کردند، روایت کنم. با آنکه می‌دانیم احمد در نقل روایت چندان سخت نمی‌گرفت. مثلاً یکی از شیوخ روایتِ او عامر بن صالح بن عبداللّه بن عروة بن زبیر بن عوّام است. نسایی این عامر را ثقه ندانسته و دار قطنی حدیث او را رها ساخته وابن مَعین او را دروغگو، پلید و دشمن خدا خوانده و گفته: احمد دیوانه شده که از عامربن صالح حدیث نقل می‌کند! ذهبی با آنکه در حقّ احمد غلو می‌کند و سبك کار او را می‌پسندد، این عامر را سستْ عقیده و روایاتش را ضعیف می‌داند. خلاصه آنکه احمد در روایت از راویان بخل نمی‌ورزد، مگر در مسأله خلق قرآن». (۲۸)

پسر حنبل در عرصه سیاست مویّد حقّانیّتِ خلافت قریشیان بود واعتقاد داشت «تا روز قیامت هیچ کس حق ندارد که منکر حقّ قریشیان شود و بر ضدّ ایشان قیام کند یا این حق را برای دیگران قایل شود». (۲۹) در مجادلات شعوبیّه وی بی آنکه مدّعی برتری تازیان باشد، از آنان دفاع می‌کرد. (۳۰)

احمد با تقلید گرایی مبارزه می‌کرد و مردم را تشویق می‌کرد که دستورات را همراه با دلیلش بخواهند. وی می‌گفت: «تقلید بسیارْ مایه از میان رفتن بینش می‌شود» (کثرةُ التقلید عمیٌ فی‌البصیرة). (۳۱)

ابن حنبل سعی داشت از افراد ثقه روایت کند واز شخصی که به اعتقاد او دروغگو، ضعیف و فراموشکار بود، روایت نمی‌کرد. او برای پذیرش حدیث، هماهنگی آن را با قواعد شرط نمی‌دانست و آن را بر کتاب خدا عرضه نمی‌کرد؛ بلکه جملگی آن را می‌پذیرفت، مگر وقتی که با حدیثی روبرو شود که سندش قویتر، راویانش موثّق‌تر و شهرتش بیشتر باشد. او در نامه‌ای به مسدَّد بن مسرهد بصری (۳۲) دراین‌باره می‌نویسد:

«سنّت از نگاه ما آثار رسول خدا (ص) و راهبر ما به قرآن است. از این رو قرآن را تفسیر می‌کند. در سنّت قیاس راه ندارد و برای آن مَثَل زده نمی‌شود وبا اندیشه و آراء شخصی به فهم در نمی‌آید؛ بلکه آن پیرویِ محض و پشت‌پا زدن به خواهشهاست». (۳۳)

در دنباله همین بخش - اِن شاءاللّه - درباره آراء ویژه احمد در عرصه حدیث‌شناسی، آگاهیهای

گسترده‌تری عرضه خواهد شد.

۵- آثار احمد

غیر از مسندکه برجسته ترین اثر او به حساب می‌آید، آثار دیگری هم از وی برجای مانده؛ از جمله:

۱- کتاب السنّة که به دوصورت مفصّل و مختصر موجود است. تحریر مفصّل آن یك بار در مکّه (در سال ۱۳٤۹ ق) و یك بار در قاهره (بی‌تاریخ) به چاپ رسیده وتحریر مختصر آن تنها یك بار در قاهره (بی‌تاریخ) منتشر شده‌است. نویسنده دراین کتاب اندیشه های کلامی خویش را عرضه می‌دارد.

۲- کتاب الزّهد. این کتاب در مکّه (۱۳۵۷ ق) و بیروت منتشر شده‌است.

۳- رسالة الصّلاة و مایلزم فیها. وی این رساله کوچك را خطاب به پیشنمازی نوشته که پشت سر او نماز می‌خوانده و لغزش او را در نماز به چشم خویش دیده‌است. این رساله یك بار در بمبئی (بی‌تاریخ) با چاپ سنگی و بار دیگر در قاهره (۱۳۲۳-۱۳۲۲ ق) انتشار یافته است.

٤- کتاب الورع والایمان که در قاهره و بیروت به چاپ رسیده‌است.

۵- الردُّ علی الزنادقة و الجَهْمیّة فیما شَکوّا فیه من متشابه القرآن و تأوَّلوه علی غیر تأویلِهِ. دراین کتاب مولّف برخلاف معتزلیان که به تأویل پناه می‌برند، با تأویل قرآن مخالفت می‌ورزد. حنبلیان معتقدند، احمد این رساله را در زندان نگاشته است. این کتابچه به خامه «سیل» (M.S.Seale) به انگلیسی ترجمه وبا مشخصات زیر چاپ شده:

Muslim Theology ,Seale .S .M, ۱۹٦٤ P ,London. ۹٦ - ۱۲۵.

٦- علل الحدیث. این کتاب در آنکارا (۱۹٦۳ م.) و جاهای دیگر انتشار یافته است.

۷- المسائل که پاسخهای احمد رابه پرسشهای شاگردانش در زمینه فقه، عقاید و اخلاق در بر دارد. این پاسخها را چند تن از شاگردان احمد تنظیم کرده‌اند. تحریرهای متعدّدی از این پاسخهاتاکنون در مدینه، بیروت و قاهره چاپ شده‌است. (۳٤)

۸- فضایل الصحابه که توسّط عبداللّه فرزند مولّف همراه با اضافاتی روایت شده‌است.

۹- کتاب الترجّل. این کتاب شانه زدن وآراستن موی را از نقطه نظر فقهی روشن می‌سازد.

۱۰- الثلاث الاحادیث الّتی رواها الامام احمد عن النبی (ص) فی‌المَنام. دستنوشته‌ای از این رساله در «دارالکتب الظاهریه» نگهداری می‌شود.

۱۱- فضایل علی. ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه (۱٦۷/۹، ۱۷٤-۱٦۹.۱۷۱) مطالبی از این کتاب برگرفته است. به گمان نگارنده این کتاب باید بخشی از همان کتاب فضایل الصحابه باشد.

۱۲- کتاب طاعة الرسول. در این کتاب احمد روشن می‌سازد که هرگاه حدیث در ظاهر با قرآن تعارض داشت، از چه روشی باید پیروی کرد.

آثار دیگری هم به احمد نسبت می‌دهند که معرّفی آنها مجالی بیشتر می‌خواهد. (۳۵)

٦- موقعیت ابن حنبل در میدان فقاهت

ابن حنبل را پایه‌گذار یکی از چهار مذهب معروف فقهی اهل سنّت می‌شناسند. مذهب واره‌ای که حدیث گرایان آن را برمذاهب دیگر ترجیح می‌دهند. هرچند که گویا خود وی چنین داعیه‌ای نداشته‌است. زیرا معروف است که او نوشتن آراء و نظریاتش رانمی‌پسندید و معتقد بود، دانشِ دین همان کتاب و سنّت است و تدوین نظریات دینی مردمان را در کنار کتاب خدا و سنّت رسولش بدعت می‌دانست. به همین دلیل به شاگردانش اجازه نمی‌داد، فتواهایش را بنویسند و می‌گفت: «شاید اکنون چیزی بگویم که فردا از آن برگردم و بدان پشت کنم». (٣٦)

منفورترین چیزها نزد او این بود که نوشته‌ای را ببیند که فتوایی را از او در آن تدوین کرده‌اند. وقتی به او خبر رسید که یك تن از شاگردانش مسایلی را از قول او نوشته و در خراسان منتشر ساخته، گفت: «گواهی دهید که من از تمام این مسایل برگشته و بدانها پشت کرده‌ام». (٣٧) او تنها نسبت به آراء خویش چنین نظری نداشت؛ بلکه‌نوشتن آراء فقهی دیگران را هم نمی‌پسندید و می‌گفت: «به ما دستور داده‌اند که علم را از عالَم بالا بگیریم». (٣٨) حتّی چنانکه پیش از این گفتیم، او تقلید مَحْض از یك مجتهد را مایه گمراهی می‌دانست.

به همین دلیل هم، وی نظریات فقهی خود را در کتاب خاصّی تدوین نکرده؛ بلکه بیشتر نظریات فقهی او به صورت پاسخهایی است که به پرسشهای شاگردانش داده است. این در حالی است که احمد در عرصه حدیث مسند را از خود به یادگار نهاده و اندیشه های کلامی او هم در کتاب السنّه وی مدوَّن است. ناگفته نماند که نوشته‌اند: او در واپسین سالهای زندگیش به شاگردان خود اجازه نوشتن و نشر فتواهایش را داده است. (٣٩) تحریر و تدوین پاسخهای پسر حنبل و طبقه بندی آنها در چارچوب کلّی فقه، کار پسران او صالح و عبداللّه و شاگردان دیگر او بوده‌است. (٤٠)

ممکن است گفته شود، پاره‌ای از نوشته های احمد در موضوعات فقهی است؛ مثل المناسك الکبیر، المناسك الصغیر و رسالةالصّلاة. ا مّا باید دانست که این نوشته ها ابوابی است که روح أَثَری برآنها چیره است و از رأی و استنباط فقهی تهی است. این کتابها هر چند به موضوعاتی مربوط هستند که دانش فقه وظیفه شرح و بسط آنها را به عهده گرفته؛ امّا در واقع در شمار کتابهای حدیث محسوب می‌شوند. (٤١)

گفتنی است که برخی از دانشمندان، ابن حنبل را محدّث دانسته و در شمار فقیهان به حساب نیاورده‌اند. مثلاً ابن جریر طبری مذهب او را در اختلاف الفقهاء یاد نکرده و درباره او گفته: او مرد میدان حدیث است نه مرد میدان فقه. از همین رو خشم حنبلیان را هم به جان خرید. ابن قتیبه هم در کتاب المعارف از او در زمره فقیهان نام نبرده و مَقْدِسی از او در ضمن اصحاب حدیث یاد کرده (٤٢) و ابن عبدالبر قرطبی نیز در الانتقاء علی الائمة الثلاثه به ذکر ابی حنیفه، مالك و شافعی قناعت کرده و از احمد نامی به میان نیاورده است. (٤٣)

دلیل آنان که فقاهت احمد را منکرند، این است که از او کتابی در فقه باقی نمانده واین در عصری است که کارتدوین در عرصه فقه راه درازی را پیموده است. محمّد بن حسن شیبانی فقه عراق را گردآورده، ابویوسف کتابهایی در فقه نگاشته و شافعی مذهب یا کتبش را املاء کرده و احمد به اتفّاق مورّخان چیزی از این دست ندارد. پس معلوم می‌شود او محدّث بوده؛ نه فقیه و یا دست کم حدیثش بر فقهش چیرگی دارد. محمد ابوزهره در مقام داوری میان این دسته از دانشمندان و حنبلیان می‌گوید:

«تردیدی نیست که شماری از محدّثان در مسایل فقه نیز نظر دارند. مثلاً بخاری و مسلم در مسایل فقه هم صاحبنظرند. امّا این مطلب آنان را از زمره محدّثان بیرون نمی‌آورد. زیرا اصل براین است که

هر کس بیشتر به حدیث اشتغال دارد، محدّث باشد و هر کس فتواهایش بیشتر است، فقیه باشد. با در نظر گرفتن این اصل، ما [= ابوزهره] براین باوریم که احمد در عین محدّث بودن، فقیه نیز هست. هر چند که معترفیم‌تمایل به حدیث در او روشنتر است و در فقه اثری مدوّن به جای ننهاده؛ بلکه آن مسند بزرگ را در حدیث از خویشتن باقی گذاشته است». (٤٤)

احمد امین هم در این باره عقیده‌ای همانند ابوزهره دارد. (٤٥) خواه آنکه پسر حنبل را بنیانگذار مذهب فقهی خاصّ بدانیم یا ندانیم، روشن است که او در مقام پاسخ به پرسشهای فقهی نزدیکانش فتوامی‌داده؛ بنابراین شایسته‌است به مبانی فتوا در نزد او نگاهی بیفکنیم. احمد علما را تشویق می‌کرد که احکام دین را از سرچشمه شریعت بگیرند و به تقلید از پسِ پرده یکی از مجتهدان قناعت نورزند. بنابه حکایت عبدالوهاب بن احمد شعرانی (د . ۹۷۳ ق)، او همواره می‌گفت: «تقلیدِ بسیارْ انسان را کور و بی بصیرت می‌کند». اینك می‌گوییم فتواهای او بر پنج پایه استوار بود:

۱- نخستینِ آنها نصوصِ دینی بود. یعنی هرگاه به نصّ دست می‌یافت، به موجب آن فتوا می‌داد و به مطلب یا سخن مخالف وَقْعی نمی‌نهاد. حال این فرد مخالف هر کس باشد به حال او فرقی نمی‌کند.

۲- در صورت نبودِ نصّ به فتوای صحابه رو می‌آورد. در همین جهت اگر از یکی از صحابیان فتوایی می‌یافت و در میان آن طبقه برای آن مخالفی نمی‌دید، از دایره آن فتوا پا فراتر نمی‌نهاد. البته هیچگاه نمی‌گفت: این فتوا نزد صحابه اجماعی است. بلکه می‌گفت: دلیل یا قرینه‌ای بر ردّ این نظر در اختیار ندارم.

۳- در مرحله بعد، اگر اصحاب در مسأله‌ای اختلاف نظر داشتند، از میان نظرات ایشان، آن نظر را برمی‌گزید که به کتاب و سنّت نزدیکتر و از محدوده اقوال ایشان بیرون نباشد واگر به نظرِ برتر دست نمی‌یافت، نظرات گوناگون را حکایت کرده و بر هیچ‌یك از آن نظرات پافشاری نمی‌کرد.

٤- در مرحله چهارم، به حدیث مرسل (گسسته) و ضعیف پناه می‌برد؛ به شرطی که دلیلی آن را ردّ نکند و این کار را بر قیاس ترجیح می‌داد.

٥- در پنجمین مرحله، از روی ضرورت قیاس را به کار می‌گرفت واز آن بهره می‌جست. درهر حال فتوا دادن در مسأله‌ای که درباره آن أَثَری از سَلَف در اختیار نباشد، سخت برای او ناخوشایند بود. (٤٦)

با توجّه به همین مبانی است که ابوزهره فقه احمد را در مقایسه با فقه سایر فقیهانِ اهل سنّت، تجلی‌گاه «فقه آثَری» دانسته است. (٤٧)

اگر به کارنامه مذهبی که به ابن حنبل منسوب است نگاهی بیفکنیم، خواهیم دید در میان مذاهب اهل سنّت هیچ مذهبی به اندازه مذهب حنبلی داعیه ستیز با بدعتها را ندارد. از همین‌رو پیروانش در چنگ زدن به شعایر دینی افراط می‌کنند و در تعصّب و سختگیری بر دیگر مذاهب پیشی می‌جویند.

حنبلیان که امروزه شمار اندکی از مسلمانان را تشکیل می‌دهند، در قرن چهارم - پنجم هجری در سرزمینهای اسلامی شمارچشمگیری داشتند. بنابه گفته مَقْدِسی، آنان در اصفهان، ری، شوش و دیگر شهرهای ایران پراکنده بوده و غلوّ و افراط گرایی از نشانه های بارز شعایر ایشان در این سرزمینها بود. آنان بیشتر و پیشتر از هر چیز خلیفه اموی معاویه را می‌ستودند و در بزرگداشت وی می‌کوشیدند. (٤٨)

ابن خلدون (د . ٨٠٦ یا ٨٠٨ ق) علّت اندك بودنِ پیروان احمد را دوری مذهب او از اجتهاد می‌داند. (٤٩) امّا نظر فیلسوف مورّخان چندان درست به نظر نمی‌رسد. زیرا همان‌طور که محمد ابوزهره هم

می‌گوید: کمی یا بسیاری مقلّدان یك مذهب در واقع به امور سیاسی و اجتماعی بر می‌گردد؛ نه به قوّت یا کثرت اجتهاد یك فقیه. مثلاً منشأ تقلید مردم مصر از شافعی، سنجش مقدار اجتهاد شافعی با اجتهاد مالك یا ابوحنیفه نبوده؛ بلکه امور دیگری به انتشار مذهب او در آن دیار کمك کرده‌است. (۵۰)

در نیمه دوم قرن هفتم و نیمه نخست قرن هشتم در سرزمین شام تقی‌الدین ابن تیمیّه (٦٦١ - ٧٢٨ ق) ظهور کرد. ابن تیمیّه دفاع از مذهب حنبلی را در شکل تازه‌ای آغاز کرد. تأویل متون مقدّس را منکر گشت و زیارت قبور پیشوایان دینی و توسّل به اولیاء را بدعت شمرد و آن را حرام دانست وبا مذاهبی که سالیان درازی سروری داشتند به ستیز پرداخت و با مرگ او مذهب حنبلی زیان بزرگی دید. (۵۱)

پیش از برپایی دولت عثمانی، مذاهب چهارگانه اهل سنّت از جمله مذهب حنبلی در تمام شهرهای مسلمان‌نشین رسماً قاضیانی داشتند. امّا چون حاکمیّت این دولت استمرار یافت، مذهب حنبلی ضربه سختی خورد واز آن زمان اندك‌اندك رو به ضعف نهاد. در دانشگاه الازهر شمار نمایندگان این مذهب، یعنی استادان و دانشجویان بس اندك است؛ بطوری که در سال ١٩٠٦ م. از ۳۱۲ تن استاد و ۹۰٦۹ تن دانشجوی این مرکز علمی، تنها سه استاد و ۲۸ دانشجو حنبلی مذهب ب (۵۲)ودند. (۵۳)

از قرن هجدهم میلادی به این طرف با پیدایش وهّابیان که خود از تعالیم ابن‌تیمیّه اثر پذیرفته‌اند، مذهب حنبلی با چهره‌ای نونمایان شده‌است.

غیر از ابن‌تیمیّه، صوفی بلندآوازه عبدالقادر گیلانی (د . ٥٦١ ق)، ابوالفرج بن جوزی (د . ۵۹۷ ق) و محمّد بن قَیِّم جَوزیّه شاگرد ابن تیمیه (د . ۷۵۱ ق) از برجسته‌ترین شخصیتهای حنبلی به شمار می‌آیند. (٥٤)

۷- مقصود پسر حنبل از حدیث ضعیف

گفتیم احمد به حدیث ضعیف استناد می‌کند و آن را بررأی مقدَّم می‌دارد. پسرش عبداللّه در همین مورد نقل کرده که پدرم می‌گفت: «من حدیث ضعیف را بیشتر از رأی دوست می‌دارم». (۵۵) همچنین معروف است که او به پسرش گفته:

« در مسند فراهم‌آوردن حدیث مشهور را هدف قرار داده‌ام. اگر می‌خواستم تنها احادیثی را که به نظرم صحیح است گردآورم، در این مسند جز اندکی روایت نکرده بودم. امّا ای پسرك من، تو روش مرا در حدیث می‌دانی. من با حدیث ضعیف تا زمانی که معارضی نداشته باشد، مخالف نیستم». (٥٦)

اینك می‌گوییم: بسیاری از پیروان احمد ادّعا می‌کنند، حدیث ضعیف در نگاه احمد در واقع همان حدیث حَسَن یا چیزی نزدیك به آن است. ابن تیمیّه دراین باره گوید:

«مقصودِ ما از اینکه می‌گوییم حدیث ضعیف از رأی بهتر است، ضعیف متروك نیست؛ بلکه مقصود حدیث حَسَن است.... حدیث در اصطلاح محدّثانِ پیش از تِرمِذی یا صحیح بود یا ضعیف و ضعیف خود دو نوع بود: یکی ضعیف متروك و دیگر ضعیفی که متروك نیست. کسانی که تنها با اصطلاح ترمذی آشنا هستند، پنداشته‌اند احمد به حدیثی استناد می‌کند که امثال ترمذی آن را تضعیف کرده‌اند». (۵۷)

باید دانست: درست است که تقسیم حدیث به اقسام سه‌گانه در عصر احمد متداول نبوده و نخستین بار ابوعیسی ترمذی (د . ۲۷۹ ق) آن را به صحیح، حسن و ضعیف تقسیم کرده؛ (۵۸) امّا خبرگان تردیدی ندارند که در مسند احادیث بسیاری به چشم می‌خورد که طبق اصطلاح ترمذی و محدّثان پس از وی نیز ضعیف به شمار می‌آید. اگر یك بخش از بخشهای مسند را بگشاییم ویا به مسند یکی از صحابه بنگریم، شماری از احادیث ضعیف را در آن می‌یابیم. خوشبختانه احمد محمّد شاکر دراین‌باره کار

پژوهندگان را آسان کرده؛ به این معنا که وی در شرح خویش پایه هر حدیث را از حیث صحّت و حُسْن یا ضعف نشان می‌دهد. بنابراین با نگریستن به شرح او بی اعتباری سخن امثال ابن تیمیّه بیش از پیش روشن می‌گردد. (۵۹)

۸- کلیّاتی درباره مسند احمد و اهمیّت آن

مسند برجسته‌ترین اثر احمدبن حنبل است. این مسند درعین حال که جامعترین و گسترده‌ترین مسندهاست، بزرگترین مجموعه حدیثی بازمانده از متقدّمان اهل سنّت نیز هست. نقل کرده‌اند که احمد خود به پسرش عبداللّه می‌گفت: «این مسند را نیك نگهداری کن که به زودی راهبر مردم خواهد شد». (٦٠) دانشمندان اهل سنّت در طول تاریخ همواره به آن توجّه داشته و در وصف و ستایش آن سخنها سرداده‌اند. از جمله حافظ ابوموسی مدینی (د . ۵۸۱ ق) گوید:

«این کتاب برای حدیث پژوهان مأخذی بزرگ و مرجعی استوار است. مولّفش آن را از میان انبوه احادیث و روایات فراوان برگزیده و آن را راهبر وتکیه‌گاه مردمان قرار داده تا به هنگام تنازع بدان پناه جویند و آن را مستند خویش قرار دهند». (٦١)

ذهبی (د . ۷۴۸ ق .) گوید: «این کتاب بیشتر احادیث نبوی (ص) را در بر دارد. کمتر حدیثی است که صحتّش اثبات گردد و در آن موجود نباشد». همو گوید: «... یکی از خوشبختیهای مسند این است که در آن کمتر خبرِ ساقطی توان یافت». (٦٢)

ابن جزری (د . ۸۳۳ ق .) گوید: «در روی زمین کتابِ حدیثی برتر از آن روایت نشده است». (٦٣)

تاج‌الدین سُبکی گوید: «این کتاب یکی از ارکان این امّت است». (٦٤) ابن حجر در کتاب تجرید زواید مسند البزّار گوید: «اگر حدیثی در مسند احمد موجود باشد، آن را به دیگر مسندها نسبت نمی‌دهیم». هَیْثَمی در زوایدالمسند گوید: «احادیث صحیح مسند احمد از دیگر احادیثِ صحیح، صحیح‌تر است» (مسند احمد اَصحُّ صحیحاً من غیره).

ابن کثیر (د . ۷۷٤ ق) گوید :

«هیچ کتاب مسندی در کثرت احادیث و حسن سیاق به پایه مسند احمد نمی‌رسد. در عین حال از این مسند احادیث بسیاری فوت شده؛ بلکه گویند: احادیث حدود دویست تن از صحابه که در صحیحین از آنها حدیث نقل شده، دراین کتاب نیامده‌است». (٦٥)

از نشانه های دیگر اهمیّت این کتاب نزد سنیّان یکی این است که درباره آن، کتابها و آثار بسیاری پرداخته و گزیده هایی از آن فراهم آورده‌اند. (٦٦) دیگر آنکه همواره در طول تاریخ شاگردان آن را نزد استادان قرائت می‌کرده‌اند و گاه این عمل در مکانهای مقدّس صورت می‌گرفته است. چنانکه در نیمه نخست قرن نهم جمعی کتاب مزبور را در مسجدالحرام نزد شمس‌الدین محمد بن جزری خوانده و در ربیع‌الاول سال ۸۲۸ هجری قرائت آن را به پایان برده‌اند. ابن جزری به دنبال ختم مسند رساله‌ای نگاشته به نام المصعد الاحمد فی ختم مسند الامام احمد. دراین رساله علاوه بر شرح حال راویانِ مسند، کلیّاتی از ویژگیهای آن کتاب هم نقش بسته است. دانشمند یادشده به همین مناسبت قصیده دالیه‌ای هم سروده که مطلع آن چنین است: «حدیثُ النبیِّ المصطفی خیرُ مسندِ / و سنّته الغرّاء ارفع مسند». شاعر در قصیده مزبور، مسند احمد را درمیان مسانید بسانِ صحیح بخاری درمیان صحاح توصیف می‌کند. این قصیده در پایان همان رساله مندرج است. (٦٧) همچنین گویند: در قرن دوازدهم هجری (هجدهم میلادی) گروهی از پارسایان طی ٥٦ نشست در کنار قبر پیامبر (ص) قرائت آن کتاب را به پایان رسانده‌اند. (٦٨)

۹- آیا احمد خود مسند را تنقیح کرده است؟

به رغم آنکه احمد نوشتن فتواهای خود و دیگران را نمی‌پسندید، روی نوشتن حدیث سخت تأکید داشت و به پرسشهای مردم پاسخ نمی‌داد مگر از روی نوشته. پسرش عبدالله گوید: «پدرم را ندیدم که از حافظه حدیث نقل کند مگر در مورد کمتر از صد حدیث». (٦٩) علی‌بن مدینی هم شبیه به همین مطلب را گزارش کرده وگفته: «سرورم احمدبن حنبل مرا فرمود که جز از روی نوشته حدیث نقل نکنم». (۷۰) وی با آنکه حافظ بوده، گویا برای احتیاط بیشتر چنین روشی را در مورد حدیث اختیار کرده و شاگردانش را هم به پیروی از همین روش تشویق می‌کرده‌است. احمد خود علّت این دوگانگی را در پاسخ پسرش بیان می‌دارد. عبداللّه گوید: به پدرم گفتم چرا تألیف کتابها را نمی‌پسندی، امّا خودت مسند را فراهم ساخته‌ای؟ در پاسخ گفت: این کتاب را به عنوان راهبر فراهم ساختم تا هرگاه مردم در سنّت رسول خدا (ص) دچار اختلاف شدند، بدان رجوع کنند. (۷۱)

بنابراین، تردیدی نیست که مسند مجموعه‌ای از احادیثی است که احمدآنها را روایت کرده و برای گردآوردنش به سفرهای دور و دراز دست زده است. نوشته‌اند: وی از همان شانزده‌سالگی (سال ۱۸۰ هجری) که فراگیری حدیث را آغاز کرد، به جمع آن هم همّت گماشت. (۷۲) امّا این مطلب مورد اختلاف است که آیا احمد خود موفّق به تنظیم و تنقیح مسند شده یا آنکه عبداللّه راوی مسند، آن را به وضعی که اکنون می‌بینیم مرتّب ساخته است؟ برخی از خاورشناسان، مانند گلدزیهر و هنری لائوست و نیز شماری از دانشمندان مسلمان چون محمد ابوزهره براین باورند که عبداللّه پسر احمد مسند را طبقه بندی کرده و به صورت کنونی عرضه داشته؛ (۷۳) ولی فؤاد سزگین این عقیده را خطا می‌داند و می‌گوید:

«معلوماتی در دست است که به وضوح نشان می‌دهد که احمد خودش این کتاب را گرد آورده و به تألیف و تنقیح آن اقدام کرده است. به عنوان مثال احمد گوید: "آن را گرد آوردم و مرّتب ساختم (جَمَعتُه و اَتْقَنْتُه)" (٧٤) و در خبری می‌خوانیم که احمد مسند را طی مدّت سیزده سال بر فرزندانش خوانده (۷۵) و عبداللّه آن کتاب را به خط پدرش دیده است. (٧٦) افزون بر اینها گزارش روشنی در دست ماست که گوید: عبداللّه مسند را ننوشته و ویرایش نکرده؛ (۷۷) بلکه تمام کار عبداللّه این است که آن را روایت کرده و پاره‌ای از احادیث را بر آن افزوده است». (۷۸)

امّا باید دانست؛ هیچ‌یك از موارد پیشگفته مدّعای سزگین را به کرسی نمی‌نشاند. زیرا آن موارد غالباً جملاتی دو پهلو هستند و صراحتی در جهت آن ادّعا ندارند وامثال محمّد ابوزهره هم متقابلاً به همان جملات استناد کرده‌اند. مضافاً براینکه، عبارت «جَمَعْتُه و اَتْقنتُه» در بیشتر مآخذ به صورت «جمعتُه و انتقیتُه» (آن کتاب را گرد آوردم وبرگزیدم) گزارش شده، (۷۹) که به نظر می‌رسد قرائتی که سزگین بدان استناد کرده، صورت تصحیف شده عبارت اخیر باشد. ابن جزری در شرح‌حال عبداللّه سخنی دارد که خلاف نظر سزگین را صحّه می‌گذارد. او می‌نویسد:

«عبداللّه مسند پدرش را گرد آورد و تألیف کرد و مرتّب ساخت وتا اندازه‌ای آن را پیراست و احادیث بسیاری را از طریق استادانش بدان افزود». (۸۰)

در مقام داوری باید گفت: روشن است که احمد از زمانی که به طلب حدیث روی آورد، گردآوری احادیث را از رهگذر دیدار با راویانی که به گمان او ثقه بودند، نصب العین خویش قرار داد. او به سوی راویان می‌شتافت، هر چند که راهْ دور و مشقّتْ بزرگ باشد. وی در تمام دوران زندگی‌اش گردآوردن مسند را در برابر چشم داشته؛ امّا همتّش بیشتر متوجّه جمع و تدوین بوده تا تنظیم و ترتیب و تبویب. شاید هم بتوان گفت، این خود زاده روحیه پرهیز و تقوای عقلی او بوده است. بنابه گفته ابن جزری ظاهراً «وی تألیف مسند را آغاز کرده و پیوسته به نوشتن و گردآوری در برگه هایی که در حکم

چرکنویس بوده، ادامه داده تا آنکه غروب زندگی‌اش را احساس کرده‌است. پس از آن فرزندان و نزدیکانش را جمع کرده ونوشته هایش را که نامرتب بوده، برآنان خوانده و پیش از پالایش و ویرایش آن نوشته ها از دار دنیا رفته و آن نوشته ها به‌همان حال چرکنویس باقی مانده است. پس از مرگ او پسرش عبداللّه احادیث مشابه را به آن نوشته ها پیوست کرده و از میان مسموعات خویش، احادیث همسنگ و همسان را به آنها افزوده‌است». (۸۱)

سخن ابن جزری نشان می‌دهد که احمد احادیث مسند را جز بر اعضای خانواده‌اش نخوانده‌است. این سخن در ظاهر با این مطلبِ معروف که وی از روی نوشته هایش حدیث املاء می‌کرد، مخالف است. امّا در مقام تحقیق مخالفتی در میان نیست. زیرا وی در مقام تدریس برای جویندگان حدیث، کتاب جامع و کاملی را برآنان نمی‌خوانده، کتابی که حاوی تمام احادیثی باشد که او از استادانش شنیده و فراگرفته است؛ بلکه آنچه را که مورد نیاز پرسشگر بود، القا می‌کرد و چون نزدیکی اجلش را احساس کرد، تمام آنچه را جمع کرده بود، بر نزدیکانش خواند تا مسموعاتش تباه نگردد. (۸۲)

گفتنی است که مسند موجود همان چیزی نیست که احمد بر فرزندانش قرائت کرده، بلکه عبداللّه یاد شده روایاتی را از طریق پدر خود و دیگر استادانش برآن افزوده واین افزوده ها به زواید مسند احمد معروف است. برخی شمار این زواید را حدود ده‌هزار دانسته‌اند. (۸۳) پس از عبداللّه، «قطیعی» هم - که راوی مسند از اوست - روایاتی را به مسند پیوست کرده. این افزوده های قطیعی بیشتر در «مسند انصار» است. (٨٤) شمار نه‌چندان کمی هم از احادیث این کتاب از طریق وجاده (یافتن) از سوی عبداللّه روایت شده‌است. به این معنا که عبداللّه به هنگام روایت می‌گوید: «به خط پدرم دیدم که نوشته بود: فلان کس برای ماروایت کرد...». (۸۵) بیشترِ حدیث‌شناسان در میان راههای گوناگون فراگیری حدیث، ارزش علمی «وجاده» را کمتر می‌دانند. (٨٦)

با توجّه به مطالبی که گفته شد، پژوهندگان احادیث کتاب مزبور را به شش بخش تقسیم کرده‌اند:

۱- بخشی که عبدالله از رهگذر سماع از پدرش روایت کرده. مسند احمد در واقع همین بخش است.

۲- بخشی که عبداللّه از پدرش و دیگران شنیده‌است.

۳- بخشی که تنها از دیگران شنیده. این بخش نسبت به سایر قسمتها به‌جز بخش اوّل چشمگیرتر است. برخی نام زواید را برهمین بخش اطلاق کرده‌اند.

٤- قسمتی که عبدالله از پدرش نشنیده؛ بلکه بر او خوانده‌است. احادیث این بخش اندك است.

۵- بخشی که نه نزد پدرش خوانده و نه از او شنیده؛ بلکه به خط پدرش یافته‌است.

٦- و بالاخره روایاتی که ابوبکر قطیعی از طریقی جز طریق عبداللّه و احمد نقل کرده‌است.

تمام این بخشها را جزءِ مسند به حساب می‌آورند، مگر بخش سوم و ششم را که افزوده عبداللّه و قطیعی است. (۸۷)

در پایان باید افزود: شیوخِ (استادان) احمد که در مسند از آنان روایت می‌کند، بنابه شمارش ابن جزری به ۲۸۳ تن می‌رسند و شیوخ پسرش عبداللّه از چهار صد تن افزون است که از میان آنان از ۱۷۳ تن در مسند پدرش حدیث نقل می‌کند. (۸۸)

۱۰- معیار تقدیم و تأخیر مسانید صحابه در مسند احمد

پیش از این گفتیم که مسندهای صحابه در کتابهای مسند، گاه بر حسب فضیلت صحابه و سبقت جستن آنان در ورود به آیین مسلمانی، و گاه براساس شرافت نسبی و دوری و نزدیکی آنان با پیامبر (ص)، و گاهِ دیگر به ترتیب حروف الفبای نام آنان مرتَّب شده است. اینك وقت آن است که از این زاویه به مسند احمد نگاهی بیفکنیم. پیش از هرگونه تحلیلی دراین باره، بد نیست ترتیب مسند احمد را از برابر چشم بگذرانیم:

الف - مولّف در آغازْ مروياتِ چهارده تن از صحابه را به ترتیب زیر مقدَّم می‌دارد: مسند ابی بکر، عمر، عثمان، امیرالمومنین علی (ع) ، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقّاص، سعید بن زید، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیده جرّاح، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، زیدبن حارثه، حرث بن خَزْمه و سعد مولای ابوبکر.

ب - پس از آن زیر عنوان «مسند اهل بیت» احادیث امام حسن، امام حسین - علیهما السّلام - عقیل و جعفر پسران ابوطالب و عبداللّه بن جعفر را نقل می‌کند.

ج - در مرتبه سوم زیر عنوان «مسند بنی هاشم» مرویات عبّاس بن عبدالمطلب و فرزندانش فضل، تمّام، عبیداللّه و عبداللّه را می‌آورد.

د - در مرتبه چهارم مسندهای هشت تن از صحابه را که جزیك تن، جملگی کثیر الحدیث و نامدار هستند، نقل می‌کند. به این ترتیب: مسند عبداللّه بن مسعود، عبداللّه بن عمر، عبداللّه بن عمروبن عاص، ابورِمْثَه [رفاعة بن یثربی]، ابوهریره، ابوسعید خدری، انس بن مالك و جابربن عبداللّه انصاری.

ه - در مرتبه پنجم زیر عنوان «مسند مکیّیان» مرویات ۲۵۵ تن از صحابه را گزارش می‌کند. گفتنی است که مرویات برخی از این صحابه را زیر عناوین دیگری هم نقل می‌کند.

و - در مرتبه بعدی زیر عنوان «مسند مدنی‌ها» احادیث ۱۳۵ تن از اصحاب را روایت می‌کند.

ز - در مرحله ششم زیر عنوان «مسند شامیان» مرویات ۱٦۹ تن از اصحاب را می‌آورد.

ح - سپس در پیِ عنوان «مسند کوفیان» مرویات ۱٤۹ تن از صحابه را گزارش می‌کند.

ط - در مرتبه هشتم به دنبال عنوان «مسند بصریها» احادیث هشتاد تن از صحابه را گزارش می‌کند.

ی - آنگاه زیر عنوان «مسند انصار» مرویات ۱۳۱ تن از اصحاب را نقل می‌کند. روایات اصحاب نامداری چون اُبَیّ بن کعب، ابوذرِّ غفاری، زیدبن ثابت، معاذ بن جبل، حُذَیفه بن الیَمان، ابوایوّب انصاری، سلمان فارسی، مقداد بن اسود و بلال حبشی در این بخش قرار دارد.

ك - پس از آن نوبت به زنان می‌رسد. مسند زنان با مرویات عایشه شروع می‌شود وبا احادیث فاطمه (ع) دخت گرامی پیامبر و سایر همسران آن حضرت ادامه می‌یابد. در این بخش، روایات ۷۱ تن اززنان صحابی را می‌آورد. گفتنی است که در بخشهای دیگر هم‌گاه بطور پراکنده روایات زنان صحابی را گزارش می‌کند.

ل - در واپسین مرحله، در پیِ عنوانِ «مسند قبیله ها» روایات ۲۲ تن مرد و ٦۲ تن از زنان صحابی را نقل می‌کند.

گویا احمد در تقدیم و تأخیر مسندهای صحابه امور گوناگونی را از قبیل فضیلت صحابه و یا زیستگاه آنان پس از رحلت رسول اکرم (ص)، در برابر چشم داشته است. از همین رو احادیث بسیاری از

اصحاب را در بیشتر از یك جا قرار داده. به‌این معنا که مثلاً بخشی از مرویات یك صحابی را در مسند مکّیان و پاره‌ای دیگر از آن را در مسند شامیان و قسمت سوم را در مسند انصار نقل کرده است. این روش کار مراجعه کنندگان را دشوار می‌سازد. برای نمونه جای احادیث چند تن از آنان، براساس چاپ «میمنیّه» (٦جلدی)، نشان داده می‌شود:

خباب بن اَرَت: ١٠٨/٥ (در ضمن مسند بصریها)، ٣٩٥/٦ (در مسند قبایل).

اسماء بنت عُمَیْس: ٣٦٩/٦ (در ضمن مسند زنان)، ٤٣٨/٦ (به دنبال مسند قبایل).

جعفر بن ابی طالب: ٢٠١/١ (در خلال مسند اهل بیت)، ٢٩٠/٥ (در ضمن مسند انصار). در هر دو جا هم تنها داستان مهاجرت به حبشه را از زبان او گزارش می‌کند.

حسّان بن ثابت: ٤٤٢/٣ (در ضمن مسند مکّیان)، ٢٢٢/٥ (در خلال مسند انصار).

ابودرداء : ١٩٤/٥ (در ضمن مسند انصار)، ٤٤٠/٦ (به دنبال مسند قبیله ها و در خلال مسند زنان).

سَعْدبن عُباده: ٢٨٤/٥ (در ضمن‌مسند انصار)، ٧/٦ (باز هم در خلال مسند انصار).

عقیل بن ابی طالب: ٢٠١/١ (در ضمن مسند اهل بیت)، ٤٥١/٣ (در ضمن مسند مکّیان).

مجمّع بن جاریه انصاری : ٤٢٠/٣ (در مسند مکّیان)، ٢٢٦/٤ (در خلال مسند شامیان)، ٣٩٠/٤ (در خلال مسند کوفیان).

ابورِمْثَه [رفاعة بن یثر بی]: ٢٢٦/٢ (در ردیف اصحاب معروف و کثیر الحدیث، چون ابن مسعود و ابوهریره)، ١٦٣/٤ (در میان مسند شامیان).

اگر بیم پر حجم شدن رساله در میان نبود، نگارنده نمونه های بیشتری را نشان می‌داد تا تابلوی روشنتری در برابر دیدگان خواننده ترسیم گردد.

علّت قطعی اختیار این روش که نا هماهنگیها وآشفتگیهایی را در پی دارد، بر ما پوشیده است. امّا می‌توان حدس زد که چون احمد برای به دست آوردن احادیث به شهرهای مختلف سفر کرده، روایات مردم هر شهر را به نام همان شهر ثبت و ضبط کرده‌است.

در همین جا باید افزود؛ بنابه بررسی نگارنده، در مسند مزبور تخمیناً از هزار صحابی که حدود ١٤٠ تن از آنان را زنان تشکیل می‌دهند، حدیث نقل شده‌است. ٢٢٤ تن از این صحابه به مفهوم واقعی کلمه ناشناخته هستند. احمد از این قبیل صحابه با عناوینی چون عناوین زیر حدیث نقل می‌کند: حدیث مردی از پدرش (حدیثُ رجلٍ عن اَبیه)، حدیث مردی از یاران پیامبر (حدیثُ رجلٍ مِنْ اصحابِ النبی)، حدیث مردی که پیامبر را درك کرده (حدیثُ رجلٍ قدأدرکَ النبیَّ)، حدیث زنی از قبیله بنی غِفار (حدیث امرأَةٍ مِنْ بنی غِفار)، حدیث پیرزنی انصاری (حدیثُ عجوزٍ من الانصار)، حدیث یکی از کارگزاران یا دانایان قریش (حدیثُ عریفٍ من عُرفاء قریش)، حدیث مردی گمنام از پیامبر (حدیثُ رجلٍ لَمْ یُسمَّ عن النبی).

از این ٢٢٤ تن، ٢٠١ تن مرد و ٢٣ تن زن هستند. مجموع مرویات این صحابه گمنام ٢٩١ حدیث است که ٢٦٤ فقره آن از مردان و ٢٧ فقره آن از زنان نقل شده‌است. احادیثی از این دست که از صحابه گمنام روایت شده، زیر نام تابعیِ راویِ آن حدیث نهاده شده است. (٨٩)

١١- پاره‌ای از آشفتگیها و ناهمواریها در مسند

در مسند آشفتگیها و ناهمواریهای بسیاری به چشم می‌خورد. تکرار روایت واحد، آمیختگی مسندی با مسند دیگر، پراکندگی مرویات یکی صحابیِ معیّن در چند جا و در موارد اندکی آمیختگی سندی با سند دیگر از جمله این آشفتگیهاست. ابن جزری نمونه هایی از آمیختگی مسندها را در کتاب المسند الاحمد فیما یتعلَّقُ بمسند احمد گوشزد کرده‌است. (۹۰) نگارنده نیز پیش از این درباره پراکندگی مرویات صحابه که یکی از آشکارترین ناهمواریها دراین کتاب است، به اندازه کافی سخن گفت. اکنون نوبت پرداختن به آمیختگی مسندهاست. امّا خوب است پیش از به نمایش گذاشتن نمونه ها، سخن شارحِ مسند علاّمه احمد محمد شاکر را در این باره با هم بخوانیم. او می‌نویسد:

«بسیار اتّفاق می‌افتد که حدیث یکی از اصحاب بی آنکه در مسند خودش ذکر شده باشد، در ضمن مسند صحابی دیگری یافت می‌شود. در نتیجه بسیاری از پژوهندگان به تردید می‌افتند و چون حدیث مورد نظر را در جای موعود نیافته‌اند، گمان می‌کنند آن حدیث در کتاب مزبور وجود ندارد. همچنین در موارد بسیاری دیده می‌شود که حدیث مشخصّی در مسند دو صحابی یا بیشتر ذکر شده‌است». (۹۱)

اینك مثالهایی از این آمیختگیها:

۱ . سی ونهمین حدیث از مسند مزبور حدیث موقوفی (۹۲) است که عکرمه از آقایش ابن عبّاس نقل می‌کند. این حدیث‌واره که جایش در مسند ابن عبّاس است، در مسند ابوبکر نهاده شده‌است. (۹۳)

۲ . حدیث شماره ۱۵۵ حدیثی موقوف است به نقل از سعید بن جبیر از ابن‌عبّاس . این حدیث واره به جای آنکه در مسند ابن عبّاس قرار گیرد در خلال مسند عمر نقل شده‌است. (۹٤)

۳ . به دنبال مسند عمرو پیش از مسند عثمان، هفت حدیث (از شماره ۳۹۲ تا ۳۹۸) مندرج است که به مسند هیچ‌یك از آن دو مربوط نمی‌شود؛ بلکه نخستینِ آن هفت حدیث از مسند انس بن مالك و بقیّه بخشی از مسند عبداللّه بن عمر می‌باشد. (۹۵)

٤ . حدیث شماره ۲۹۲۲ در مسند ابن عباس با مسند عثمان بن مظعون تناسب بیشتری دارد. (۹٦)

۵ . حدیث شماره ٦۱٦۳ که ابوهریره آن را از پیغمبر (ص) روایت می‌کند، در ضمن مسند عبداللّه بن عمر نقل شده، بی‌آنکه در مسند ابوهریره به این نکته اشاره شده باشد. (۹۷)

٦ . یکی دیگر از احادیثی که درجای اصلی خود نهاده نشده، حدیث شماره ٦۹۰۵ است. راوی این حدیث جریر بن عبداللّه است؛ امّا در خلال مسند عبداللّه بن عمرو بن عاص نقل شده و در مسند جریر (۳٦٦-۳۵۷/٤) ذکری از آن به میان نیامده‌است.

این آمیختگیها در مسند نکته‌ای قابل تأمّل است. ابن جزری علّت وجود این ناهمواریها را مرگ احمد پیش از تنقیح و ویرایش آن کتاب می‌داند. (۹۸) به نظر نگارنده اگر بادیده انصاف بنگریم، وجود چنین ضعفها و کاستیهایی با توجّه به موقعیّت دانش وامکانات محدود نیمه نخست قرن سوم و گستردگی این مجموعه امری بدیهی می‌نماید. امّا در هر صورت این آمیختگیها دلیل قاطعی است بر بطلان سخن کسانی که در شأن مسند غلو کرده و می‌کنند. زیرا وقتی می‌بینیم دراین کتاب چنین لغزشها و جابه‌جاییهای فاحشی پیش آمده، مشکل بتوان پذیرفت که در آن سخنی ناروا ویا حدیثی دروغین راه نیافته باشد.

پاورقی ها :

١ - ابن ابی یعلی، طبقات الحنابله، ٥/١؛ ابن الجزری، المصعدالاحمد، ص ٣٦؛ السفّارینی، نَفَثات صَدْر المکمد و قرّةُ عَیْن المسْعَد بشرح ثلاثیّات مسندالامام احمد، ٧/١. نیز نك : محمّد ابوزهره، ابن حنبل: حیاته و عصره - آراؤه و فِقهه، ص ١٣؛ اسد حیدر، ٤٤٢/٢.

٢ - نك : ابن الاثیر، النهایة فی غریب الحدیث والاثر، ٢٠٨/١، ذیل ماده «ثدا».

٣ - الخوانساری، الروضات الجنّات، ١٨٤/١.

٤ - نك: احمد امین، ضحی‌الاسلام، ١٢٣-١٢٢/٢.

٥ - المسند، چاپ احمدشاکر، ج ٢، ص ٥٠ (حدیث شماره ٦٢٦)، صص ٧٦-٧٥ (حدیث شماره ٦٧٢)، ص ١٠٣ (حدیث شماره ٧٣٥)، ص ١٥٤، (حدیث شماره ٨٤٨) و چند جای دیگر.

٦ - احمدامین، پیشین، ٢٣٥/٢.

٧ - واژه «آفریده» را نظامی عروضی سمرقندی به جای «حادث، مُحْدَث و مخلوق» و «ناآفریده» را به جای «قدیم» به کار برده است. به نظر می‌رسد این واژه ها در برابر حادث و قدیم معادل رسایی باشند. او می‌نویسد: «و کلامِ ناآفریده گواهی همی دهد بر صحّت این قضیّت». نك : نظامی عروضی، چهار مقاله، ص٣ و ٤٠.

٨ - یعنی: در راه خدا جهاد می‌کنند واز ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسند. مائده (٥): ٥٤.

٩ - السفّارینی، پیشین، ٨/١.

١٠ - الذهبی، ترجمةالامام احمد من کتاب تاریخ الاسلام، ص ٦٦.

١١ - جرجی‌زیدان علّت تجلیل مردم‌از جنازه‌احمد را اقتدای‌آنان به‌خلفا در بزرگداشت‌عالمان می‌داند.به نظرنگارنده‌درستی این‌تحلیل محلّ‌تردید است.نك: تاریخ‌تمدن‌اسلام،ترجمه علی‌جواهرکلام، ٤٧٧/٥.

١٢ - نك: محمّد ابوزهره، ابن حنبل، صص ٩٣-٨٢.

١٣ - الذهبی، ترجمةالامام احمد، ص ٦٥.

١٤ - محمد ابوزهره، پیشین، ص ٣٠.

١٥ - ابن الجزری، المصعدالاحمد، ص ٣٤.

١٦ - محمّد ابوزهره، پیشین، صص ٩٧-٩٤.

١٧ - الذهبی، ترجمةالامام احمد، ص ٥٩؛ ابن الجزری، المصعدالاحمد، ص ٣٦.

١٨ - ابن الجزری، همان جا ؛ الذهبی، پیشین، صص ٦٠-٥٩.

١٩ - ابن الجوزی، مناقب احمد، ص ١٦٨ ونیزنك: ص١٥٣، ١٦٥.

٢٠ - ابن الجوزی، پیشین، ص ١٦٥ و نیز : ص ١٦٠.

۲۱ - نك : الذهبی، ترجمةالامام احمد، صص ۷۹-۷٦؛ ابن الجوزی، پیشین، صص ۱۵۵-۱۵۳.

۲۲ - الذهبی، پیشین، صص ۸۳-۸۱ و نیز : ابن الجوزی، پیشین، ص ۱۵٦.

۲۳ - الذهبی، پیشین، صص ۸۰-۷۵. مقصود از واقفی کسی است که در مساله حادث یا قدیم بودن قرآن از اظهارنظر تن زده است.

۲٤ - احمدبن حنبل، کتاب السنّه، ص ۳٦-۳۵؛ به نقل از: هنری لائوست (H.Laoust)، مقاله «احمدبن حنبل» در دانشنامه ایران و اسلام، ص ۱۲٤۷.

۲۵ - صالح بن مهدی مَقبَلی یکی از فرزانگان و مجتهدان برجسته یمن است که در سال ۱۱۰۸ ق/ ۱٦۹٦م. درگذشته. وی در ابتدا زیدی مذهب بود. امّا بعدها تقلید از مذهبی خاص را رها ساخت و معتقد گشت، تنها حقّی را باید پذیرفت که بر پایه دلیل استوار باشد. به دنبال این اعتقاد برخی از علمای صنعا با وی به مناظره نشستند و این مناظره به دشمنی‌انجامید. در نتیجه او با خانواده‌اش به مکّه کوچید (سال ۱۰۸۰ ق) و در آنجا کتابهایش را نوشت. معروفترین کتاب او عبارت است از العَلَم‌الشامخ فی‌ایثار الحق علی الاباء والمشایخ که چاپ شده. او در پاره‌ای از مسایل بر معتزله و در پاره‌ای دیگر بر اشاعره و صوفیّه و محدّثان خرده می‌گیرد. نك: الزر کلی، ۱۹۷/۳؛ ابوریّه، اضواء علی السنة المحمدیه، ص ۲۸۸، زیرنویس.

۲٦ - العلم الشامخ فی‌ایثار الحق علی الاباء و المشایخ، صص ۳۰۰-۲۹۸؛ به نقل از: محمود ابوریّه، پیشین، صص ۲۹۱-۲۹۰.

۲۷ - ابن حنبل، کتاب السنّه، ص ۳۵؛ به نقل از هنری لائوست، پیشین، ص ۱۲٤٦.

۲۸ - ابن حنبل، کتاب السنّه، ص ۳۸؛ به نقل از: هنری لائوست، پیشین، ص ۱۲٤۷.

۲۹ - الالوسی، جلاءالعینین، ص ۱۵۰؛ به نقل از : اسد حیدر، ۱۵۰/۲.

۳۰ - شرح حال او پیش از این گذشت.

۳۱ - ابن الجوزی، پیشین، ص ۱۷۱.

۳۲ - برای آگاهی بیشتر درباره این تحریرها نك : سزگین، ۲۲۵-۲۲٤/۳/۱.

۳۳ - برای آگاهی بیشتر در باره آثار احمد نك: ابن الندیم، الفهرست، ص ۲۸۵ و ترجمه فارسی آن، ص٤۱۷؛ محمد ابوزهره، ابن حنبل ص ۱٦۸؛ الزرکلی ۲۰۳/۱؛ سزگین، ۲۲۷-۲۱۸/۳/۱؛ حسن انصاری، «احمد بن حنبل»، در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ٦/ ۷۲٤.

۳٤ - ابن ابی یَعْلی، طبقات الحنابله، ص ۳۹.

۳۵ - ابن الجوزی، پیشین، صص ۱۹۳-۱۹۲. برای آگاهی بیشتر نك : ابوزهره، ابن حنبل، ص۳۹ و ص۱٦۸ به بعد.

۳٦ - ابن الجوزی، همان‌جا. برای آگاهی بیشتر نك : ابوزهره، همان‌جا.

۳۷ - نك: محمد ابوزهره، پیشین، صص ۱۵۷-۱۵٦.

۳۸ - برای آگاهی درباره تدوین کنندگان پاسخهای احمد و چگونگی شکل‌گیری فقه حنبلی نك: الخطیب البغدادی ۱۱۳-۱۱۲/۵؛ محمد ابوزهره، پیشین، صص ۱۸۸-۱۷٦؛ هنری لائوست، پیشین، ص۱۲٤٤؛ سزگین، ۲۲٥-۲۲٤/۳/۱؛ اسد حیدر، ۵۱۳-۵۱۰/۲.

۳۹ - ابو زهره، پیشین، ص ۱٦۸ و نیز نك: اسد حیدر، ٤۷۷-٤۷٦/۲.

٤۰ - المَقْدِسی، احسن التقاسیم، ص ۳۷.

٤۱ - دراین باره نك: احمد امین، ضحی الاسلام، ۲۳٥/۱؛ محمّد ابوزهره، پیشین، صص ۷-٦؛ اسد حیدر، ۱٦۹/۱، ٤۷٤/۲.

٤۲ - محمد ابوزهره، پیشین، ص ۷.

٤۳ - ضحی الاسلام، ۲۳٦-۲۳٥/۲.

٤٤ - ابن قیّم الجوزیّه، اعلام الموقعین، ۳٦-۳۲/۱؛ به نقل از: القاسمی، الفضل المبین، صص ۲۸۱-۲۸۰. نیز نك: السفّارینی، پیشین، ۳٥-۳۲/۱؛ السیوطی، تدریب الراوی، ۱٦۸/۱؛ احمد امین، پیشین، ۲۳٥/۲.

٤٥ - ابن حنبل، ص ۱۰.

٤٦ - نك : المقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳٦٥، ۳۸٤، ٤۰۷.

٤۷ - مقدمة، ص ٤٤۸.

٤۸ - محمد ابوزهره، ابن حنبل، صص ۳٥۳-۳٥۲.

٤۹ - درباره ابن تیمیه نك: عبّاس زریاب خویی، «ابن تیمیّه»، در دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

٥۰ - جولد تسهیر (Goldziher)، «احمدبن محمّد بن حنبل»، در دایرةالمعارف الاسلامیّه، ٤۹٥/۱.

٥۱ - برای نگارش شرح حال احمد و بیان آراء و اندیشه ها و آثار او غیر از منابعی که در زیرنویسها بدانها اشاره شد، منابع زیر نیز در برابر چشم بوده‌است:

ابن ابی حاتم، الجرح و التعدیل، ۷۰-٦۸/۱/۱؛ البخاری، التاریخ الکبیر، ٥/۲/۱؛ ابن الندیم، الفهرست، ٤۱۷؛ ابن ابی یعلی، طبقات الحنابله، ۲۰-٤/۱؛ جولد تسیهر، «احمدبن محمّد بن حنبل»، در دایرةالمعارف الاسلامیّه، ٤۹٦-٤۹۱/۱؛ هنری لائوست، «احمدبن حنبل»، در دانشنامه ایران واسلام، صص ۱۲٤۸-۱۲٤۰.

٥۲ - نك: محمد ابوزهره، ابن حنبل، ص ۲۳۹.

٥۳ - ابن الجوزی، صید الخاطر، ص ۲٤٦.

٥٤ - به نقل از محمّد ابوزهره، پیشین، صص ۲٤۲-۲٤۱ با اندکی تلخیص. دراین باره نك: السفّارینی، پیشین، ۳٤/۱. لازم به یادآوری است که مقصود از حدیث حسن به اصطلاح سنیّان «حدیث مُسْنَدی است که راویان آن به درجه وثاقت نزدیك باشند یا حدیث مُرْسَلی است که مُرْسِلِ آن ثقه باشد. ولی در هر حال باید از شذوذ [ستیز با حدیث مشهور] و علّت [بیماری پنهان] تهی باشد». (القاسمی، قواعد التحدیث، ص ۱۰۲). برخی حدیث حسن را به اقسامی تقسیم کرده‌اند. مقصود از حدیث ضعیف نیز

خبری است که در مرتبتی نازلتر از حدیث حسن باشد. ضعیف خود انواع و مراتب گوناگونی دارد که از موجبات متعدّد ضعف حدیث ناشی شده‌است. (نك: مدیر شانه‌چی، درایه، صص ٤٨-٤٦).

٥٥ - دراین باره نك: السفّارینی، همان جا؛ محمد ابوزهره، پیشین، ص ٢٣٥.

٥٦ - برای آگاهی بیشتر دراین‌باره نك: محمد ابوزهره، پیشین، صص ٢٤٣-٢٣٣.

٥٧ - ابن الجوزی، مناقب احمد، ص ١٩١.

٥٨ - المدینی، خصایص المسند، ص ٢١ و نیز نك : القاسمی، الفضل المبین، ص ٢٨٢.

٥٩ - ابن الجزری، المصعد الاحمد، ص ٣٩.

٦٠ - پیشین، ص ٢٨.

٦١ - القاسمی، همان جا.

٦٢ - السیوطی، تدریب الراوی، ١٧٣/١. نیز : القاسمی، پیشین، ص ٢٨٦.

٦٣ - این آثار در سطور آینده به اجمال معرّفی خواهند شد.

٦٤ - نك: ابن الجزری، پیشین، صص ٥٥-٥٣.

٦٥ - المرادی، سلك الدرر، ٦٠/٤؛ به نقل از جولد سیهر، پیشین، ٤٩٣/١.

٦٦ - غذاء الالباب، ص ١٥٩؛ به نقل از ابوزهره، ابن حنبل، ص ٣٩.

٦٧ - ابوزهره، پیشین، ص ٣٩.

٦٨ - ابوموسی المدینی، پیشین، ص ٢٢؛ ابن ابی یعلی، طبقات الحنابله، ١٨٤/١.

٦٩ - المنهج الاحمد فی تراجم اصحاب الامام احمد، دستنوشته دارالکتب المصریه (زیر شماره ٤٣٢٣ تاریخ)، الجزء الاوّل، ص ٢١؛ به نقل از ابوزهره، پیشین، ص ١٥٩.

٧٠ - نك : جولد سیهر، پیشین، ٤٩٢/١؛ هنری لائوست، پیشین، ص ١٢٤٢؛ محمد ابوزهره، پیشین، ص١٦٢.

٧١ - ابوموسی المدینی، پیشین، ص ٢١.

٧٢ - پیشین، ٢٥.

٧٣ - پیشین، ٢٦.

٧٤ - ابن الجرزی، پیشین، ص ٣٩.

٧٥ - تاریخ التراث العربی، ٢١٨/٣/١.

٧٦ - از جمله نك: ابن الجزرى، پيشين، ص ٣١؛ القاسمى، الفضل المبين، ص ٢٨٢.

٧٧ - ابن الجزرى، پيشين، ص ٣٨.

٧٨ - پيشين، ص ٣٠.

٧٩ - نك: محمد ابوزهره، پيشين، صص ١٦٠-١٥٩.

٨٠ - السفّارينى، پيشين، ١٧/١.

٨١ - ابن الجزرى، پيشين، ص ٢٩؛ كاتب چلبى، ٩٥٦/٢، ١٦٨٠؛ محمدابوزهره، ابن حنبل، ص ١٦٠.

٨٢ - البلقينى، محاسن الاصطلاح، ص ٢٩٢؛ صبحى الصالح، علوم الحديث و مصطلحه، ص ١٠٢.

٨٣ - درباره ارزش علمى وجاده نك: صبحى الصالح، پيشين، صص ١٠٣-١٠١؛ محمود ابوريّه، اضواء على السنّه المحمديّه، ص ٢٠٩؛ مدير شانه‌چى، دراية الحديث، صص ١٣٩-١٣١.

٨٤ - اسدحيدر، ٤٨١/٢.

٨٥ - ابن الجزرى، پيشين، ص ٣٤.

٨٦ - درباره مطلب اخير نك: احمد شاكر، مقدمه مسند احمد، ٥/١.

٨٧ - المصعد الاحمد، ص ٣١.

٨٨ - مقدّمه مسند احمد، ٥/١.

٨٩ - نگارنده به دلايلى كه اينك جاى ذكرش نيست، از حديث مقطوع و موقوف به «حديث‌واره» يا شبه حديث تعبير مى‌كند.

٩٠ - المسند، چاپ احمدشاكر، ١٧١/١.

٩١ - پيشين، ٢٢٢/١.

٩٢ - پيشين، ٣٢٨-٣٢٧/١.

٩٣ - پيشين، ٣٢٩/٤.

٩٤ - پيشين، ٢٢/٩.

٩٥ - المصعد الاحمد، ص ٣١.

بخش هشتم

بخش هشتم :

مسند احمدبن حنبل (١)

۱- گزارشی‌کوتاه از زندگانی احمد (١٦٤- ٢٤١ق/٧٨٠- ٨٥٥م)

ابوعبدالله احمدبن محمّد بن حنبل شیبانی که به «ابن حنبل» شهرت دارد، از تیره تازیان بنی شَیْبَان و یکی از محدّثان و فقیهان بلندآوازه است. او در بغداد (و به قولی در مرو) به دنیا آمد. شیفتگانش او را با پیامبر (ص) از یك نژاد می‌دانند و می‌گویند: سلسله پدرانش به نزار نوزدهمین نیای پیامبر (ص) می‌پیوندد. به این معنا که نزار چهار پسر دارد: مُضَر، ربیعه، اِیاد و اَنْمار، و عربهای عدنانی جملگی از این چهار تن پدید آمده‌اند. پیامبر از تبار مضر واحمد از تبار ربیعه است. (١) دوستداران احمد این را برای او منقبتی می‌شمرند و حال آنکه اگر این برای او منقبتی باشد، میلیونها تن انسان دراین منقبت با او شریکند.

در نقطه مقابل این شیفتگان، «خوانساری» بی‌آنکه سرچشمه سخن خویش را نشان دهد، وی را از تبار «ذوثُدَیَّه» (٢) یکی از خوارج نهروان دانسته و اظهار داشته: «به دلیل اینکه نیای احمد در نهروان به دست علی (ع) کشته شده، او با علی دشمن بوده‌است». (٣) امّا با صرفِ نظر از اینکه احمد از تبار ذوثدیّه باشد یا نباشد، بخش اخیر سخن خوانساری قطعاً نادرست است. زیرا - چنانکه به تفصیل خواهیم گفت - احمد نه تنها علی (ع) را دوست می‌داشته؛ بلکه در آثار خود بیش از همه محدّثان اهل سنّت (و در رأس آنان بخاری و مسلم) درباره امتیازات علی و خاندانش حدیث نقل می‌کند. تا جایی که خاورشناسان در مقایسه میان او از یك سو و بخاری و مسلم از سوی دیگر گفته‌اند: بخاری و مسلم به دلیل ترس از عبّاسیان از نقل این قبیل احادیث خودداری کرده‌اند؛ امّا احمد چون دلیر و دارای روحیه‌ای نیرومند بوده، از نقل احادیث ویژه فضایل علی واهل بیت بیم نداشت. (٤) افزون براین، او خود پیشگویی خروج ذوثدیه و سرانجام بد او را از زبان پیامبر بارها نقل می‌کند. (٥)

باری، احمد در خردسالی پدرش را از دست داد و با یتیمی بزرگ شد. اندك میراث خانوادگی مایه آن شد که او زندگی متوسّط، ولی مستقلّی پیدا کند. او که از اَتْباعِ اَتْباع تابعان است، از شانزده سالگی به آموختن حدیث همّت گماشت و در آغاز کار تا سال ١٨٣ ق در زادگاهش به آموختن لغت و حدیث پرداخت. پس از آن برای دانش‌آموزی شروع به مسافرت کرد و شهرهای کوفه، بصره، مکّه، مدینه، شام و یمن را در نوردید. دراین سفرهای دور و دراز بیشتر همتّش متوجّه فراگیری حدیث بود. در مکّه از سفیان بن عُیَیْنه و در صنعاء از محدّث و مفسّر معروف یعنی عبدالرزّاق بن هَمّام صنعانی دانش‌آموخت و چون به بغداد بازگشت، در حوزه درس فقه واصول شافعی حاضر شد و این در فاصله سالهای ١٩٥ تا ١٩٧ق بود. از همین رو شافعیان، او را شافعی به حساب می‌آورند. امّا در واقع راهی که او پیموده از راه شافعی جداست. (٦)

از بارزترین ویژگیهای گرایش فکری او در عرصه عقاید و معرفت دینی، پیروی قاطعانه و تزلزل ناپذیر از عقاید اهل حدیث بود. بعدها در عصر خلیفگان عبّاسی مأمون، معتصم و واثق (٢٣٤-٢١٨ق) فرصتی برای وی فراهم شد تا ایستادگی خویش را در این راه به نمایش گذارد و این هنگامی بود که دولت عقاید «معتزله» را پذیرفت و تبلیغ آن را در صدر دستور کار خویش قرار داد و برتمام محدّثان و فقیهانی که به «آفریده بودن قرآن» (٧) اعتراف نکردند، سخت گرفت. ابن‌حنبل یکی از آن فقیهانی بود که به «محنت» (باورپرسی یا آزمون عقیده محدّثان و فقیهان) گرفتار آمدند. وی را به بند کشیدند وبا غل و زنجیر روانه طَرسوس کردند تا به حضور مأمون رسد و خلیفه با او مناظره کند. امّا خبرمرگ خلیفه در میان راه رسید. در عهد معتصم نیز تازیانه و زندان را با بردباری به جان خرید. امّا به گمان خود اندکی از عقاید سلف را رها نساخت. در زمان واثق نیز همان روش ادامه یافت. از همین رو شیفتگانش او را یکی از نمودهای آیه شریفه «یُجاهدونَ فی سبیلِاللّهِ و لایَخافونَ لَوْمَةَ لائمٍ» (٨) می‌دانند. (٩) بسیاری از سنیّان ایستادگی او را در آن رخداد در سلامت اندیشه دینی بس مؤّثر می‌دانند. معاصر او،علی‌بن مدینی گوید: «خداوند در روز ردّه این دین را به دست ابوبکر و در روز مِحْنَه به دست احمدبن حنبل تأیید کرد». (١٠)

در عهد متوکّل (۲۳۲ ق .به بعد) کارگزاران خلیفه از آزار ابن حنبل دست کشیدند. زیرا متوکّل به سیرت سه خلیفه پیشین پشت کرده، مذهب اهل حدیث را پیشه ساخت. این خلیفه به مناسبتهای گوناگون ابن حنبل را به خود نزدیك ساخته، به مجلس خود فرا می‌خواند و برای خانواده‌اش بی‌آنکه وی بداند، مقرَّری تعیین کرد. دراین و قت او توانست فعّالیّت آموزشی خود را از سر گیرد.

ابن حنبل در سنّ ۷۷ سالگی در بغداد مرد و در گورستان شهداء (مقابرالشهدا)، نزدیك دروازه حرب، به خاك سپرده شد. گور وی تا سالها و بلکه قرنها مورد تقدیس و احترام دوستدارانش بود. درباره حضور گسترده مردم در تشییع جنازه او گزارشهایی در دست است که بیش از آنکه حقیقت داشته باشد، به افسانه می‌ماند. (۱۱) او را با صفاتی چون: داشتن حافظه‌ای نیرومند، شکیبایی، نستوهی، پاکی دل و ا ندیشه، اخلاص، پارسایی، هیبت، شجاعت ودانش وافر ستوده‌اند. (۱۲) گواهی استادان، معاصران و شاگردان او بر هریك از موارد یادشده در تاریخ اسلام ذهبی به گونه‌ای گسترده آمده است. از جمله شافعی گوید: «از بغداد بیرون شدم، در حالی که در آنجا کسی را پارساتر و پرهیزکارتر و داناتر از احمدبن حنبل پشت سر نگذاشتم». (۱۳) گویند: وی زبان فارسی را هم می‌دانست و گاه بدان تکلّم م (۱٤)ی‌کرد. (۱۵)

۲- استادان احمد:

استادان احمد بسیارند. ابن جزری شیوخ و استادان او را که در مسند از آنان روایت می‌کند، شمرده و در نتیجه تعداد آنان را ۲۸۳ تن دانسته است. (۱٦) ابن جوزی نیز در مناقب احمد استادان او را از صدتن متجاوز می‌داند. محمّد ابوزهره معتقد است، همه این افراد در تکوین شخصیت احمد نقش اساسی نداشته‌اند. درمیان آنان کسانی هستند که بسا احمد با آنان دیدارهای کوتاهی داشته و یا احادیث اندکی را از طریق آنان روایت کرده‌است. او براین باور است که دو کس در سازندگی شخصیّت احمد نقش مهمّی داشته‌اند. یکی هُشَیم بن بشیر واسطی (د. ۱۸۳ ق) که نقش او در هدایت احمد به سوی سنّت بسیار موثّر بوده‌است. زیرا احمد از شانزده‌سالگی ملازم او شده و چهار-پنج سال نزد او شاگردی کرده‌است. دیگری شافعی که احمد بینش فقهی و نیرو و معیارهای استنباط را از او فرا گرفت و چنان شیفته او شد که وی را مجدّد قرن دانسته و به دوستش اسحاق بن راهویه گفته: «از این مرد بهره‌جوی که نظیر وی را ندیده‌ام». (۱۷)

علاوه برآن دو تنْ سفیان بن عیینه، ابوبکر بن عیّاش، قاضی ابویوسف، عبدالرحمن بن‌مهدی، عبدالرزّاق بن همّام صنعانی و بسیاری دیگر در شمار استادان او به حساب می‌آیند. (۱۸)

۳- راویان احمد:

کسانی که از احمد روایت می‌کنند، بسیارند. مشهورترین آنان عبارتند از : بخاری، ابوداوود (که گاه با واسطه از او نقل می‌کنند)، مسلم، ابوزرعه رازی، ابوحاتم رازی، عبدالله وصالح پسران او، و از میان استادانش عبدالرزّاق بن همّام و شافعی، و از میان اَقْرانش علی‌بن مَدینی، یحیی بن مَعین، بَقیّ‌بن مَخْلَد، ابراهیم حَرْبی و ابوبکر اَثرم و بسیاری دیگر. (۱۹)

٤- آراء و نظریات احمد

در کتاب مناقب احمد آمده که او در تعریف ایمان می‌گفت:

«ایمان گفتار و کردار است. افزونی و کاستی می‌پذیرد. افزونی آن زمانی است که کار نیکی انجام دهی و کاستی‌اش وقتی است که به بدی دست یازی. انسان با انجام گناه از دایره ایمان بیرون شده، به دایره اسلام پای می‌گذارد و اگر توبه کند، به دایره ایمان باز می‌گردد و چیزی جز شریك قراردادن برای

خداوند بزرگ یا انکار فریضه‌ای از فرایض خداوند، او را از دایره اسلام بیرون نمی‌راند. اگر انسان فریضه‌ای را دستِ کم گیرد و از روی تنبلی آن را ترك گوید، سروکارش با خداست. اگر خدا بخواهد او را عذاب می‌دهد واگر بخواهد او را می‌بخشد». (۲۰)

همچنین گویند: او معتقد بود هرکس که یکی از یاران رسول خدا (ص) را دشنام دهد، اسلامش مورد تردید است. پسرش عبدالله نقل می‌کند که به پدرم گفتم: رافضی کیست؟ گفت: کسی که ابوبکر و عمر را دشنام دهد. از او درباره کسی که یکی از صحابه را دشنام دهد، پرسیدم؛ گفت: او را برآیین اسلام نمی‌بینم. (۲۱)

روشن است که این عقیده با تعریفی که او از ایمان کرد، چندان هماهنگی ندارد. در سطور آینده در خلال بحثی که زیر عنوان «جلوه های تشیع در مسند احمد» خواهد آمد، به شمّه‌ای از آراء او درباره امام علی (ع) و مخالفانش اشاره خواهد شد.

قرآن به گفته ابن حنبل کلام ناآفریده خداست (کلامُاللهِ غیرُ مخلوقٍ). در عین حال تعیین نوع برداشت او در مسأله تلفّظ قرآن دشوار است. (۲۲)

او پرداختن به علم کلام را نمی‌پسندید و آن را مایه رستگاری ن (۲۳)می‌دانست. (۲٤) با آنکه در تسامح دینی وی را چون «مرجئه» می‌دانند؛ امّا در برابر پاره‌ای از مسایل تندی بیش از حدّ نشان می‌دهد. چنانکه انسانِ معتقد به آفریده بودن قرآن را کافر می‌دانست و پشت‌سر واقفی نماز نمی‌خواند. (۲۵) او خود گوید: «من دوست ندارم که پشت سرِ اصحاب بدعت نماز بخوانند یا برجنازه آنان نماز گزارند». (۲٦)

تندی و سرسختی پسر حنبل دراین مورد خاص، انتقادهایی را نسبت به او برانگیخته است. شیخ صالح بن مهدی مَقْبَلی یکی از این خرده گیرندگان است. (۲۷) او می‌نویسد:

«... امام احمد که صیانتش از سنّت برکسی پوشیده نیست، آنگاه که وارد مسأله خلق قرآن گشت وبه سبب آن به ابتلائاتی دچار شد، آن موضوع را در ردیف توحید یا بالاتر از آن قرار داد... خدا احمد را بیامرزاد که دراین مسأله نهایت تعصّب را نشان داده، تا آنجا که هرکس را که دراین موضوع با وی مخالف بوده، رد می‌کند و روایتش را نمی‌پذیرد. این کار خیانت به سَنَد است. زیرا هر کس قبول خبر عادل را واجب دانسته، قبول خبر چنین فردی را هم [در صورت عدالت] واجب می‌داند. همین احمد می‌گوید: ما از «قدریّه» روایت می‌کنیم. زیرا اگر بصره را بگردیم یك سوم آن را قَدَری می‌یابیم. مسأله آفریده یا ناآفریده بودن قرآن از مسأله قدر که مهمتر و بالاتر نیست. حتّی احمد را می‌بینیم که در تعصّب گامی فراتر می‌نهد و حدیث فرد واقف [= کسی که در مسأله خلق قرآن نظری اظهار نکرده] را هم مردود می‌داند و می‌گوید: «فلان کس واقفی و بدبخت است». بلکه باز هم زیاده می‌رود و برتعصّب خویش می‌افزاید و می‌گوید: دوست ندارم از کسانی چون یحیی بن مَعین که در ماجرای «محنه» نرمش نشان دادند و [احتمالاً برخلاف میل باطنی خود] به آفریده بودن قرآن اقرار کردند، روایت کنم. با آنکه می‌دانیم احمد در نقل روایت چندان سخت نمی‌گرفت. مثلاً یکی از شیوخ روایتِ او عامر بن صالح بن عبداللّه بن عروة بن زبیر بن عوّام است. نسایی این عامر را ثقه ندانسته و دار قطنی حدیث او را رها ساخته وابن مَعین او را دروغگو، پلید و دشمن خدا خوانده و گفته: احمد دیوانه شده که از عامربن صالح حدیث نقل می‌کند! ذهبی با آنکه در حقّ احمد غلو می‌کند و سبك کار او را می‌پسندد، این عامر را سستْ عقیده و روایاتش را ضعیف می‌داند. خلاصه آنکه احمد در روایت از راویان بخل نمی‌ورزد، مگر در مسأله خلق قرآن». (۲۸)

پسر حنبل در عرصه سیاست مویّد حقّانیّتِ خلافت قریشیان بود واعتقاد داشت «تا روز قیامت هیچ کس

حق ندارد که منکر حقّ قریشیان شود و بر ضدّ ایشان قیام کند یا این حق را برای دیگران قایل شود». (۲۹) در مجادلات شعوبیّه وی بی آنکه مدّعی برتری تازیان باشد، از آنان دفاع می‌کرد. (۳۰)

احمد با تقلید گرایی مبارزه می‌کرد و مردم را تشویق می‌کرد که دستورات را همراه با دلیلش بخواهند. وی می‌گفت: «تقلید بسیارْ مایه از میان رفتن بینش می‌شود» (کثرةُ التقلید عمیٌ فی‌البصیرة). (۳۱)

ابن حنبل سعی داشت از افراد ثقه روایت کند واز شخصی که به اعتقاد او دروغگو، ضعیف و فراموشکار بود، روایت نمی‌کرد. او برای پذیرش حدیث، هماهنگی آن را با قواعد شرط نمی‌دانست و آن را بر کتاب خدا عرضه نمی‌کرد؛ بلکه جملگی آن را می‌پذیرفت، مگر وقتی که با حدیثی روبرو شود که سندش قویتر، راویانش موثّق‌تر و شهرتش بیشتر باشد. او در نامه‌ای به مسدَّد بن مسرهد بصری (۳۲) دراین‌باره می‌نویسد:

«سنّت از نگاه ما آثار رسول خدا (ص) و راهبر ما به قرآن است. از این رو قرآن را تفسیر می‌کند. در سنّت قیاس راه ندارد و برای آن مَثَل زده نمی‌شود وبا اندیشه و آراء شخصی به فهم در نمی‌آید؛ بلکه آن پیرویِ محض و پشت‌پا زدن به خواهشهاست». (۳۳)

در دنباله همین بخش - اِن شاءاللّه - درباره آراء ویژه احمد در عرصه حدیث‌شناسی، آگاهیهای گسترده‌تری عرضه خواهد شد.

۵- آثار احمد

غیر از مسندکه برجسته ترین اثر او به حساب می‌آید، آثار دیگری هم از وی برجای مانده؛ از جمله:

۱- کتاب السنّة که به دوصورت مفصّل و مختصر موجود است. تحریر مفصّل آن یك بار در مکّه (در سال ۱۳٤۹ ق) و یك بار در قاهره (بی‌تاریخ) به چاپ رسیده وتحریر مختصر آن تنها یك بار در قاهره (بی‌تاریخ) منتشر شده‌است. نویسنده دراین کتاب اندیشه های کلامی خویش را عرضه می‌دارد.

۲- کتاب الزّهد. این کتاب در مکّه (۱۳۵۷ ق) و بیروت منتشر شده‌است.

۳- رسالة الصّلاة و مایلزم فیها. وی این رساله کوچك را خطاب به پیشنمازی نوشته که پشت سر او نماز می‌خوانده و لغزش او را در نماز به چشم خویش دیده‌است. این رساله یك بار در بمبئی (بی‌تاریخ) با چاپ سنگی و بار دیگر در قاهره (۱۳۲۳-۱۳۲۲ ق) انتشار یافته است.

٤- کتاب الورع والایمان که در قاهره و بیروت به چاپ رسیده‌است.

۵- الردُّ علی الزنادقة و الجَهْمیّة فیما شَکوّا فیه من متشابه القرآن و تأوَّلوه علی غیر تأویلِهِ. دراین کتاب مولّف برخلاف معتزلیان که به تأویل پناه می‌برند، با تأویل قرآن مخالفت می‌ورزد. حنبلیان معتقدند، احمد این رساله را در زندان نگاشته است. این کتابچه به خامه «سیل» (M.S.Seale) به انگلیسی ترجمه وبا مشخصات زیر چاپ شده:

Muslim Theology ,Seale .S .M, ۱۹٦٤ P ,London. ۹٦ - ۱۲۵.

٦- علل الحدیث. این کتاب در آنکارا (۱۹٦۳ م.) و جاهای دیگر انتشار یافته است.

۷- المسائل که پاسخهای احمد رابه پرسشهای شاگردانش در زمینه فقه، عقاید و اخلاق در بر دارد. این پاسخها را چند تن از شاگردان احمد تنظیم کرده‌اند. تحریرهای متعدّدی از این پاسخهاتاکنون در مدینه،

بیروت و قاهره چاپ شده‌است. (۳٤)

۸- فضایل الصحابه که توسّط عبداللّه فرزند مولّف همراه با اضافاتی روایت شده‌است.

۹- کتاب الترجّل. این کتاب شانه زدن وآراستن موی را از نقطه نظر فقهی روشن می‌سازد.

۱۰- الثلاث الاحادیث الّتی رواها الامام احمد عن النبی (ص) فی‌المَنام. دستنوشته‌ای از این رساله در «دارالکتب الظاهریه» نگهداری می‌شود.

۱۱- فضایل علی. ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه (۱٦۷/۹، ۱۷٤-۱٦۹.۱۷۱) مطالبی از این کتاب برگرفته است. به گمان نگارنده این کتاب باید بخشی از همان کتاب فضایل الصحابه باشد.

۱۲- کتاب طاعة الرسول. در این کتاب احمد روشن می‌سازد که هرگاه حدیث در ظاهر با قرآن تعارض داشت، از چه روشی باید پیروی کرد.

آثار دیگری هم به احمد نسبت می‌دهند که معرّفی آنها مجالی بیشتر می‌خواهد. (۳۵)

٦- موقعیت ابن حنبل در میدان فقاهت

ابن حنبل را پایه‌گذار یکی از چهار مذهب معروف فقهی اهل سنّت می‌شناسند. مذهب واره‌ای که حدیث گرایان آن را برمذاهب دیگر ترجیح می‌دهند. هرچند که گویا خود وی چنین داعیه‌ای نداشته‌است. زیرا معروف است که او نوشتن آراء و نظریاتش رانمی‌پسندید و معتقد بود، دانشِ دین همان کتاب و سنّت است و تدوین نظریات دینی مردمان را در کنار کتاب خدا و سنّت رسولش بدعت می‌دانست. به همین دلیل به شاگردانش اجازه نمی‌داد، فتواهایش را بنویسند و می‌گفت: «شاید اکنون چیزی بگویم که فردا از آن برگردم و بدان پشت کنم». (۳٦)

منفورترین چیزها نزد او این بود که نوشته‌ای را ببیند که فتوایی را از او در آن تدوین کرده‌اند. وقتی به او خبر رسید که یك تن از شاگردانش مسایلی را از قول او نوشته و در خراسان منتشر ساخته، گفت: «گواهی دهید که من از تمام این مسایل برگشته و بدانها پشت کرده‌ام». (۳۷) او تنها نسبت به آراء خویش چنین نظری نداشت؛ بلکه‌نوشتن آراء فقهی دیگران را هم نمی‌پسندید و می‌گفت: «به ما دستور داده‌اند که علم را از عالَم بالا بگیریم». (۳۸) حتّی چنانکه پیش از این گفتیم، او تقلید مَحْض از یك مجتهد را مایه گمراهی می‌دانست.

به همین دلیل هم، وی نظریات فقهی خود را در کتاب خاصّی تدوین نکرده؛ بلکه بیشتر نظریات فقهی او به صورت پاسخهایی است که به پرسشهای شاگردانش داده است. این در حالی است که احمد در عرصه حدیث مسند را از خود به یادگار نهاده و اندیشه های کلامی او هم در کتاب السنّه وی مدوَّن است. ناگفته نماند که نوشته‌اند: او در واپسین سالهای زندگیش به شاگردان خود اجازه نوشتن و نشر فتواهایش را داده است. (۳۹) تحریر و تدوین پاسخهای پسر حنبل و طبقه بندی آنها در چارچوب کلّی فقه، کار پسران او صالح و عبداللّه و شاگردان دیگر او بوده‌است. (٤۰)

ممکن است گفته شود، پاره‌ای از نوشته های احمد در موضوعات فقهی است؛ مثل المناسك الکبیر، المناسك الصغیر و رسالةالصّلاة. ا مّا باید دانست که این نوشته ها ابوابی است که روح أَثَری برآنها چیره است و از رأی و استنباط فقهی تهی است. این کتابها هر چند به موضوعاتی مربوط هستند که دانش فقه وظیفه شرح و بسط آنها را به عهده گرفته؛ امّا در واقع در شمار کتابهای حدیث محسوب می‌شوند. (٤۱)

گفتنی است که برخی از دانشمندان، ابن حنبل را محدّث دانسته و در شمار فقیهان به حساب نیاورده‌اند. مثلاً ابن جریر طبری مذهب او را در اختلاف الفقهاء یاد نکرده و درباره او گفته: او مرد میدان حدیث است نه مرد میدان فقه. از همین رو خشم حنبلیان را هم به جان خرید. ابن قتیبه هم در کتاب المعارف از او در زمره فقیهان نام نبرده و مَقْدِسی از او در ضمن اصحاب حدیث یاد کرده (٤٢) و ابن عبدالبر قرطبی نیز در الانتقاء علی الائمة الثلاثه به ذکر ابی حنیفه، مالك و شافعی قناعت کرده و از احمد نامی به میان نیاورده است. (٤٣)

دلیل آنان که فقاهت احمد را منکرند، این است که از او کتابی در فقه باقی نمانده واین در عصری است که کارتدوین در عرصه فقه راه درازی را پیموده است. محمّد بن حسن شیبانی فقه عراق را گردآورده، ابویوسف کتابهایی در فقه نگاشته و شافعی مذهب یا کتبش را املاء کرده و احمد به اتفّاق مورّخان چیزی از این دست ندارد. پس معلوم می‌شود او محدّث بوده؛ نه فقیه و یا دست کم حدیثش بر فقهش چیرگی دارد. محمد ابوزهره در مقام داوری میان این دسته از دانشمندان و حنبلیان می‌گوید:

«تردیدی نیست که شماری از محدّثان در مسایل فقه نیز نظر دارند. مثلاً بخاری و مسلم در مسایل فقه هم صاحبنظرند. امّا این مطلب آنان را از زمره محدّثان بیرون نمی‌آورد. زیرا اصل براین است که هر کس بیشتر به حدیث اشتغال دارد، محدّث باشد و هر کس فتواهایش بیشتر است، فقیه باشد. با در نظر گرفتن این اصل، ما [= ابوزهره] براین باوریم که احمد در عین محدّث بودن، فقیه نیز هست. هر چند که معترفیم‌تمایل به حدیث در او روشنتر است و در فقه اثری مدوّن به جای ننهاده؛ بلکه آن مسند بزرگ را در حدیث از خویشتن باقی گذاشته است». (٤٤)

احمد امین هم در این باره عقیده‌ای همانند ابوزهره دارد. (٤٥) خواه آنکه پسر حنبل را بنیانگذار مذهب فقهی خاصّ بدانیم یا ندانیم، روشن است که او در مقام پاسخ به پرسشهای فقهی نزدیکانش فتوامی‌داده؛ بنابراین شایسته‌است به مبانی فتوا در نزد او نگاهی بیفکنیم. احمد علما را تشویق می‌کرد که احکام دین را از سرچشمه شریعت بگیرند و به تقلید از پسِ پرده یکی از مجتهدان قناعت نورزند. بنابه حکایت عبدالوهاب بن احمد شعرانی (د . ٩٧٣ ق)، او همواره می‌گفت: «تقلیدِ بسیارْ انسان را کور و بی بصیرت می‌کند». اینك می‌گوییم فتواهای او بر پنج پایه استوار بود:

١- نخستینِ آنها نصوصِ دینی بود. یعنی هرگاه به نصّ دست می‌یافت، به موجب آن فتوا می‌داد و به مطلب یا سخن مخالف وَقْعی نمی‌نهاد. حال این فرد مخالف هر کس باشد به حال او فرقی نمی‌کند.

٢- در صورت نبودِ نصّ به فتوای صحابه رو می‌آورد. در همین جهت اگر از یکی از صحابیان فتوایی می‌یافت و در میان آن طبقه برای آن مخالفی نمی‌دید، از دایره آن فتوا پا فراتر نمی‌نهاد. البته هیچگاه نمی‌گفت: این فتوا نزد صحابه اجماعی است. بلکه می‌گفت: دلیل یا قرینه‌ای بر ردّ این نظر در اختیار ندارم.

٣- در مرحله بعد، اگر اصحاب در مسأله‌ای اختلاف نظر داشتند، از میان نظرات ایشان، آن نظر را برمی‌گزید که به کتاب و سنّت نزدیکتر و از محدوده اقوال ایشان بیرون نباشد واگر به نظرِ برتر دست نمی‌یافت، نظرات گوناگون را حکایت کرده و بر هیچ‌یك از آن نظرات پافشاری نمی‌کرد.

٤- در مرحله چهارم، به حدیث مرسل (گسسته) و ضعیف پناه می‌برد؛ به شرطی که دلیلی آن را ردّ نکند و این کار را بر قیاس ترجیح می‌داد.

٥- در پنجمین مرحله، از روی ضرورت قیاس را به کار می‌گرفت واز آن بهره می‌جست. درهر حال فتوا دادن در مسأله‌ای که درباره آن أثَری از سَلَف در اختیار نباشد، سخت برای او ناخوشایند بود. (٤٦)

با توجّه به همین مبانی است که ابوزهره فقه احمد را در مقایسه با فقه سایر فقیهانِ اهل سنّت، تجلی‌گاه «فقه آثَری» دانسته است. (٤٧)

اگر به کارنامه مذهبی که به ابن حنبل منسوب است نگاهی بیفکنیم، خواهیم دید در میان مذاهب اهل سنّت هیچ مذهبی به اندازه مذهب حنبلی داعیه ستیز با بدعتها را ندارد. از همین‌رو پیروانش در چنگ زدن به شعایر دینی افراط می‌کنند و در تعصّب و سختگیری بر دیگر مذاهب پیشی می‌جویند.

حنبلیان که امروزه شمار اندکی از مسلمانان را تشکیل می‌دهند، در قرن چهارم - پنجم هجری در سرزمینهای اسلامی شمارچشمگیری داشتند. بنابه گفته مَقْدِسی، آنان در اصفهان، ری، شوش و دیگر شهرهای ایران پراکنده بوده و غلوّ و افراط گرایی از نشانه های بارز شعایر ایشان در این سرزمینها بود. آنان بیشتر و پیشتر از هر چیز خلیفه اموی معاویه را می‌ستودند و در بزرگداشت وی می‌کوشیدند. (٤٨)

ابن خلدون (د . ٨٠٦ یا ٨٠٨ ق) علّت اندك بودنِ پیروان احمد را دوری مذهب او از اجتهاد می‌داند. (٤٩) امّا نظر فیلسوف مورّخان چندان درست به نظر نمی‌رسد. زیرا همان‌طور که محمد ابوزهره هم می‌گوید: کمی یا بسیاری مقلّدان یك مذهب در واقع به امور سیاسی و اجتماعی بر می‌گردد؛ نه به قوّت یا کثرت اجتهاد یك فقیه. مثلاً منشأ تقلید مردم مصر از شافعی، سنجش مقدار اجتهاد شافعی با اجتهاد مالك یا ابوحنیفه نبوده؛ بلکه امور دیگری به انتشار مذهب او در آن دیار کمك کرده‌است. (٥٠)

در نیمه دوم قرن هفتم و نیمه نخست قرن هشتم در سرزمین شام تقی‌الدین ابن تیمیّه (٦٦١ - ٧٢٨ ق) ظهور کرد. ابن تیمیّه دفاع از مذهب حنبلی را در شکل تازه‌ای آغاز کرد. تأویل متون مقدّس را منکر گشت و زیارت قبور پیشوایان دینی و توسّل به اولیاء را بدعت شمرد و آن را حرام دانست وبا مذاهبی که سالیان درازی سروری داشتند به ستیز پرداخت و با مرگ او مذهب حنبلی زیان بزرگی دید. (٥١)

پیش از برپایی دولت عثمانی، مذاهب چهارگانه اهل سنّت از جمله مذهب حنبلی در تمام شهرهای مسلمان‌نشین رسماً قاضیانی داشتند. امّا چون حاکمیّت این دولت استمرار یافت، مذهب حنبلی ضربه سختی خورد واز آن زمان اندك‌اندك رو به ضعف نهاد. در دانشگاه الازهر شمار نمایندگان این مذهب، یعنی استادان و دانشجویان بس اندك است؛ بطوری که در سال ١٩٠٦ م. از ٣١٢ تن استاد و ٩٠٦٩ تن دانشجوی این مرکز علمی، تنها سه استاد و ٢٨ دانشجو حنبلی مذهب ب (٥٢)ودند. (٥٣)

از قرن هجدهم میلادی به این طرف با پیدایش وهّابیان که خود از تعالیم ابن‌تیمیّه اثر پذیرفته‌اند، مذهب حنبلی با چهره‌ای نونمایان شده‌است.

غیر از ابن‌تیمیّه، صوفی بلندآوازه عبدالقادر گیلانی (د . ٥٦١ ق)، ابوالفرج بن جوزی (د . ٥٩٧ ق) و محمّد بن قَیِّم جَوزیّه شاگرد ابن تیمیه (د . ٧٥١ ق) از برجسته‌ترین شخصیتهای حنبلی به شمار می‌آیند. (٥٤)

٧- مقصود پسر حنبل از حدیث ضعیف

گفتیم احمد به حدیث ضعیف استناد می‌کند و آن را بررأی مقدَّم می‌دارد. پسرش عبداللّه در همین مورد نقل کرده که پدرم می‌گفت: «من حدیث ضعیف را بیشتر از رأی دوست می‌دارم». (٥٥) همچنین معروف است که او به پسرش گفته:

« در مسند فراهم‌آوردن حدیث مشهور را هدف قرار داده‌ام. اگر می‌خواستم تنها احادیثی را که به نظرم صحیح است گردآورم، در این مسند جز اندکی روایت نکرده بودم. امّا ای پسرك من، تو روش

مرا در حدیث می‌دانی. من با حدیث ضعیف تا زمانی که معارضی نداشته باشد، مخالف نیستم». (٥٦)

اینك می‌گوییم: بسیاری از پیروان احمد ادّعا می‌کنند، حدیث ضعیف در نگاه احمد در واقع همان حدیث حَسَن یا چیزی نزدیك به آن است. ابن تیمیّه دراین باره گوید:

«مقصودِ ما از اینکه می‌گوییم حدیث ضعیف از رأی بهتر است، ضعیف متروك نیست؛ بلکه مقصود حدیث حَسَن است.... حدیث در اصطلاح محدّثانِ پیش از تِرمِذی یا صحیح بود یا ضعیف و ضعیف خود دو نوع بود: یکی ضعیف متروك و دیگر ضعیفی که متروك نیست. کسانی که تنها با اصطلاح ترمذی آشنا هستند، پنداشته‌اند احمد به حدیثی استناد می‌کند که امثال ترمذی آن را تضعیف کرده‌اند». (٥٧)

باید دانست: درست است که تقسیم حدیث به اقسام سه‌گانه در عصر احمد متداول نبوده و نخستین بار ابوعیسی ترمذی (د . ٢٧٩ ق) آن را به صحیح، حسن و ضعیف تقسیم کرده؛ (٥٨) امّا خبرگان تردیدی ندارند که در مسند احادیث بسیاری به چشم می‌خورد که طبق اصطلاح ترمذی و محدّثان پس از وی نیز ضعیف به شمار می‌آید. اگر یك بخش از بخشهای مسند را بگشاییم ویا به مسند یکی از صحابه بنگریم، شماری از احادیث ضعیف را در آن می‌یابیم. خوشبختانه احمد محمّد شاکر دراین‌باره کار پژوهندگان را آسان کرده؛ به این معنا که وی در شرح خویش پایه هر حدیث را از حیث صحّت و حُسْن یا ضعف نشان می‌دهد. بنابراین با نگریستن به شرح او بی اعتباری سخن امثال ابن تیمیّه بیش از پیش روشن می‌گردد. (٥٩)

٨- کلیّاتی درباره مسند احمد و اهمیّت آن

مسند برجسته‌ترین اثر احمدبن حنبل است. این مسند درعین حال که جامعترین و گسترده‌ترین مسندهاست، بزرگترین مجموعه حدیثی بازمانده از متقدّمان اهل سنّت نیز هست. نقل کرده‌اند که احمد خود به پسرش عبداللّه می‌گفت: «این مسند را نیك نگهداری کن که به زودی راهبر مردم خواهد شد». (٦٠) دانشمندان اهل سنّت در طول تاریخ همواره به آن توجّه داشته و در وصف و ستایش آن سخنها سرداده‌اند. از جمله حافظ ابوموسی مدینی (د . ٥٨١ ق) گوید:

«این کتاب برای حدیث پژوهان مأخذی بزرگ و مرجعی استوار است. مولّفش آن را از میان انبوه احادیث و روایات فراوان برگزیده و آن را راهبر وتکیه‌گاه مردمان قرار داده تا به هنگام تنازع بدان پناه جویند و آن را مستند خویش قرار دهند». (٦١)

ذهبی (د . ٧٤٨ ق .) گوید: «این کتاب بیشتر احادیث نبوی (ص) را در بر دارد. کمتر حدیثی است که صحتّش اثبات گردد و در آن موجود نباشد». همو گوید: «... یکی از خوشبختیهای مسند این است که در آن کمتر خبرِ ساقطی توان یافت». (٦٢)

ابن جزری (د . ٨٣٣ ق .) گوید: «در روی زمین کتابِ حدیثی برتر از آن روایت نشده است». (٦٣)

تاج‌الدین سُبکی گوید: «این کتاب یکی از ارکان این امّت است». (٦٤) ابن حجر در کتاب تجرید زواید مسند البزّار گوید: «اگر حدیثی در مسند احمد موجود باشد، آن را به دیگر مسندها نسبت نمی‌دهیم». هَیْثَمی در زوایدالمسند گوید: «احادیث صحیح مسند احمد از دیگر احادیثِ صحیح، صحیح‌تر است» (مسند احمد اَصحُّ صحیحاً من غیره).

ابن کثیر (د . ٧٧٤ ق) گوید :

«هیچ کتاب مسندی در کثرت احادیث و حسن سیاق به پایه مسند احمد نمی‌رسد. در عین حال از این

مسند احادیث بسیاری فوت شده؛ بلکه گویند: احادیث حدود دویست تن از صحابه که در صحیحین از آنها حدیث نقل شده، دراین کتاب نیامده‌است». (٦٥)

از نشانه های دیگر اهمیّت این کتاب نزد سنیّان یکی این است که درباره آن، کتابها و آثار بسیاری پرداخته و گزیده هایی از آن فراهم آورده‌اند. (٦٦) دیگر آنکه همواره در طول تاریخ شاگردان آن را نزد استادان قرائت می‌کرده‌اند و گاه این عمل در مکانهای مقدّس صورت می‌گرفته است. چنانکه در نیمه نخست قرن نهم جمعی کتاب مزبور را در مسجدالحرام نزد شمس‌الدین محمد بن جزری خوانده و در ربیع‌الاول سال ٨٢٨ هجری قرائت آن را به پایان برده‌اند. ابن جزری به دنبال ختم مسند رساله‌ای نگاشته به نام المصعد الاحمد فی ختم مسند الامام احمد. دراین رساله علاوه بر شرح حال راویانِ مسند، کلیّاتی از ویژگیهای آن کتاب هم نقش بسته است. دانشمند یادشده به همین مناسبت قصیده دالیه‌ای هم سروده که مطلع آن چنین است: «حدیثُ النبیِّ المصطفی خیرُ مسندِ / و سنّته الغرّاء ارفع مسند». شاعر در قصیده مزبور، مسند احمد را درمیان مسانید بسانِ صحیح بخاری درمیان صحاح توصیف می‌کند. این قصیده در پایان همان رساله مندرج است. (٦٧) همچنین گویند: در قرن دوازدهم هجری (هجدهم میلادی) گروهی از پارسایان طی ٥٦ نشست در کنار قبر پیامبر (ص) قرائت آن کتاب را به پایان رسانده‌اند. (٦٨)

٩- آیا احمد خود مسند را تنقیح کرده است؟

به رغم آنکه احمد نوشتن فتواهای خود و دیگران را نمی‌پسندید، روی نوشتن حدیث سخت تأکید داشت و به پرسشهای مردم پاسخ نمی‌داد مگر از روی نوشته. پسرش عبدالله گوید: «پدرم را ندیدم که از حافظه حدیث نقل کند مگر در مورد کمتر از صد حدیث». (٦٩) علی‌بن مدینی هم شبیه به همین مطلب را گزارش کرده وگفته: «سرورم احمدبن حنبل مرا فرمود که جز از روی نوشته حدیث نقل نکنم». (٧٠) وی با آنکه حافظ بوده، گویا برای احتیاط بیشتر چنین روشی را در مورد حدیث اختیار کرده و شاگردانش را هم به پیروی از همین روش تشویق می‌کرده‌است. احمد خود علّت این دوگانگی را در پاسخ پسرش بیان می‌دارد. عبداللّه گوید: به پدرم گفتم چرا تألیف کتابها را نمی‌پسندی، امّا خودت مسند را فراهم ساخته‌ای؟ در پاسخ گفت: این کتاب را به عنوان راهبر فراهم ساختم تا هرگاه مردم در سنّت رسول خدا (ص) دچار اختلاف شدند، بدان رجوع کنند. (٧١)

بنابراین، تردیدی نیست که مسند مجموعه‌ای از احادیثی است که احمدآنها را روایت کرده و برای گردآوردنش به سفرهای دور و دراز دست زده است. نوشته‌اند: وی از همان شانزده‌سالگی (سال ١٨٠ هجری) که فراگیری حدیث را آغاز کرد، به جمع آن هم همّت گماشت. (٧٢) امّا این مطلب مورد اختلاف است که آیا احمد خود موفّق به تنظیم و تنقیح مسند شده یا آنکه عبداللّه راوی مسند، آن را به وضعی که اکنون می‌بینیم مرتّب ساخته است؟ برخی از خاورشناسان، مانند گلدزیهر و هنری لائوست و نیز شماری از دانشمندان مسلمان چون محمد ابوزهره براین باورند که عبداللّه پسر احمد مسند را طبقه بندی کرده و به صورت کنونی عرضه داشته؛ (٧٣) ولی فؤاد سزگین این عقیده را خطا می‌داند و می‌گوید:

«معلوماتی در دست است که به وضوح نشان می‌دهد که احمد خودش این کتاب را گرد آورده و به تألیف و تنقیح آن اقدام کرده است. به عنوان مثال احمد گوید: "آن را گرد آوردم و مرّتب ساختم (جَمَعتُه و اَتْقَنْتُه)" (٧٤) و در خبری می‌خوانیم که احمد مسند را طی مدّت سیزده سال بر فرزندانش خوانده (٧٥) و عبداللّه آن کتاب را به خط پدرش دیده است. (٧٦) افزون بر اینها گزارش روشنی در دست ماست که گوید: عبداللّه مسند را ننوشته و ویرایش نکرده؛ (٧٧) بلکه تمام کار عبداللّه این است که آن را روایت کرده و پاره‌ای از احادیث را بر آن افزوده است». (٧٨)

امّا باید دانست؛ هیچ‌یك از موارد پیشگفته مدّعای سزگین را به کرسی نمی‌نشاند. زیرا آن موارد غالباً جملاتی دو پهلو هستند و صراحتی در جهت آن ادّعا ندارند وامثال محمّد ابوزهره هم متقابلاً به همان جملات استناد کرده‌اند. مضافاً براینکه، عبارت «جَمَعْتُه و اَتْقنتُه» در بیشتر مآخذ به صورت «جمعتُه و انتقیتُه» (آن کتاب را گرد آوردم وبرگزیدم) گزارش شده، (۷۹) که به نظر می‌رسد قرائتی که سزگین بدان استناد کرده، صورت تصحیف شده عبارت اخیر باشد. ابن جزری در شرح‌حال عبداللّه سخنی دارد که خلاف نظر سزگین را صحّه می‌گذارد. او می‌نویسد:

«عبداللّه مسند پدرش را گرد آورد و تألیف کرد و مرتّب ساخت وتا اندازه‌ای آن را پیراست و احادیث بسیاری را از طریق استادانش بدان افزود». (۸۰)

در مقام داوری باید گفت: روشن است که احمد از زمانی که به طلب حدیث روی آورد، گردآوری احادیث را از رهگذر دیدار با راویانی که به گمان او ثقه بودند، نصب العین خویش قرار داد. او به سوی راویان می‌شتافت، هر چند که راهْ دور و مشقّتْ بزرگ باشد. وی در تمام دوران زندگی‌اش گردآوردن مسند را در برابر چشم داشته؛ امّا همتّش بیشتر متوجّه جمع و تدوین بوده تا تنظیم و ترتیب و تبویب. شاید هم بتوان گفت، این خود زاده روحیه پرهیز و تقوای عقلی او بوده است. بنابه گفته ابن جزری ظاهراً «وی تألیف مسند را آغاز کرده و پیوسته به نوشتن و گردآوری در برگه هایی که در حکم چرکنویس بوده، ادامه داده تا آنکه غروب زندگی‌اش را احساس کرده‌است. پس از آن فرزندان و نزدیکانش را جمع کرده ونوشته هایش را که نامرتب بوده، برآنان خوانده و پیش از پالایش و ویرایش آن نوشته ها از دار دنیا رفته و آن نوشته ها به‌همان حال چرکنویس باقی مانده است. پس از مرگ او پسرش عبداللّه احادیث مشابه را به آن نوشته ها پیوست کرده و از میان مسموعات خویش، احادیث همسنگ و همسان را به آنها افزوده‌است». (۸۱)

سخن ابن جزری نشان می‌دهد که احمد احادیث مسند را جز بر اعضای خانواده‌اش نخوانده‌است. این سخن در ظاهر با این مطلبِ معروف که وی از روی نوشته هایش حدیث املاء می‌کرد، مخالف است. امّا در مقام تحقیق مخالفتی در میان نیست. زیرا وی در مقام تدریس برای جویندگان حدیث، کتاب جامع و کاملی را برآنان نمی‌خوانده، کتابی که حاوی تمام احادیثی باشد که او از استادانش شنیده و فراگرفته است؛ بلکه آنچه را که مورد نیاز پرسشگر بود، القا می‌کرد و چون نزدیکی اجلش را احساس کرد، تمام آنچه را جمع کرده بود، بر نزدیکانش خواند تا مسموعاتش تباه نگردد. (۸۲)

گفتنی است که مسند موجود همان چیزی نیست که احمد بر فرزندانش قرائت کرده، بلکه عبداللّه یاد شده روایاتی را از طریق پدر خود و دیگر استادانش برآن افزوده واین افزوده ها به زواید مسند احمد معروف است. برخی شمار این زواید را حدود ده‌هزار دانسته‌اند. (۸۳) پس از عبداللّه، «قطیعی» هم - که راوی مسند از اوست - روایاتی را به مسند پیوست کرده. این افزوده های قطیعی بیشتر در «مسند انصار» است. (۸٤) شمار نه‌چندان کمی هم از احادیث این کتاب از طریق وجاده (یافتن) از سوی عبداللّه روایت شده‌است. به این معنا که عبداللّه به هنگام روایت می‌گوید: «به خط پدرم دیدم که نوشته بود: فلان کس برای ماروایت کرد...». (۸۵) بیشترِ حدیث‌شناسان در میان راههای گوناگون فراگیری حدیث، ارزش علمی «وجاده» را کمتر می‌دانند. (۸٦)

با توجّه به مطالبی که گفته شد، پژوهندگان احادیث کتاب مزبور را به شش بخش تقسیم کرده‌اند:

۱- بخشی که عبدالله از رهگذر سماع از پدرش روایت کرده. مسند احمد در واقع همین بخش است.

۲- بخشی که عبداللّه از پدرش و دیگران شنیده‌است.

۳- بخشی که تنها از دیگران شنیده. این بخش نسبت به سایر قسمتها به‌جز بخش اوّل چشمگیرتر

است. برخی نام زواید را برهمین بخش اطلاق کرده‌اند.

٤- قسمتی که عبدالله از پدرش نشنیده؛ بلکه بر او خوانده‌است. احادیث این بخش اندك است.

٥- بخشی که نه نزد پدرش خوانده و نه از او شنیده؛ بلکه به خط پدرش یافته‌است.

٦- و بالاخره روایاتی که ابوبکر قطیعی از طریقی جز طریق عبداللّه و احمد نقل کرده‌است.

تمام این بخشها را جزءِ مسند به حساب می‌آورند، مگر بخش سوم و ششم را که افزوده عبداللّه و قطیعی است. (٨٧)

در پایان باید افزود: شیوخِ (استادان) احمد که در مسند از آنان روایت می‌کند، بنابه شمارش ابن جزری به ٢٨٣ تن می‌رسند و شیوخ پسرش عبداللّه از چهار صد تن افزون است که از میان آنان از ١٧٣ تن در مسند پدرش حدیث نقل می‌کند. (٨٨)

١٠- معیار تقدیم و تأخیر مسانید صحابه در مسند احمد

پیش از این گفتیم که مسندهای صحابه در کتابهای مسند، گاه بر حسب فضیلت صحابه و سبقت جستن آنان در ورود به آیین مسلمانی، و گاه براساس شرافت نسبی و دوری و نزدیکی آنان با پیامبر (ص)، و گاهِ دیگر به ترتیب حروف الفبای نام آنان مرتَّب شده است. اینك وقت آن است که از این زاویه به مسند احمد نگاهی بیفکنیم. پیش از هرگونه تحلیلی دراین باره، بد نیست ترتیب مسند احمد را از برابر چشم بگذرانیم:

الف - مولّف در آغازْ مرویاتِ چهارده تن از صحابه را به ترتیب زیر مقدَّم می‌دارد: مسند ابی بکر، عمر، عثمان، امیرالمومنین علی (ع) ، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقّاص، سعید بن زید، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیده جرّاح، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، زیدبن حارثه، حرث بن خَزْمه و سعد مولای ابوبکر.

ب - پس از آن زیر عنوان «مسند اهل بیت» احادیث امام حسن، امام حسین - علیهما السّلام - عقیل و جعفر پسران ابوطالب و عبداللّه بن جعفر را نقل می‌کند.

ج - در مرتبه سوم زیر عنوان «مسند بنی هاشم» مرویات عبّاس بن عبدالمطلب و فرزندانش فضل، تمّام، عبیداللّه و عبداللّه را می‌آورد.

د - در مرتبه چهارم مسندهای هشت تن از صحابه را که جزیك تن، جملگی کثیر الحدیث و نامدار هستند، نقل می‌کند. به این ترتیب: مسند عبداللّه بن مسعود، عبداللّه بن عمر، عبداللّه بن عمروبن عاص، ابورِمْثَه [رفاعة بن یثربی]، ابوهریره، ابوسعید خدری، انس بن مالك و جابربن عبداللّه انصاری.

ه - در مرتبه پنجم زیر عنوان «مسند مکیّیان» مرویات ٢٥٥ تن از صحابه را گزارش می‌کند. گفتنی است که مرویات برخی از این صحابه را زیر عناوین دیگری هم نقل می‌کند.

و - در مرتبه بعدی زیر عنوان «مسند مدنی‌ها» احادیث ١٣٥ تن از اصحاب را روایت می‌کند.

ز - در مرحله ششم زیر عنوان «مسند شامیان» مرویات ١٦٩ تن از اصحاب را می‌آورد.

ح - سپس در پیِ عنوان «مسند کوفیان» مرویات ١٤٩ تن از صحابه را گزارش می‌کند.

ط - در مرتبه هشتم به دنبال عنوان «مسند بصریها» احادیث هشتاد تن از صحابه را گزارش می‌کند.

ی - آنگاه زیر عنوان «مسند انصار» مرویات ۱۳۱ تن از اصحاب را نقل می‌کند. روایات اصحاب نامداری چون اُبَیّ بن کعب، ابوذرّ غفاری، زیدبن ثابت، معاذ بن جبل، حُذَیفه بن الیَمان، ابوایوّب انصاری، سلمان فارسی، مقداد بن اسود و بلال حبشی در این بخش قرار دارد.

ك - پس از آن نوبت به زنان می‌رسد. مسند زنان با مرویات عایشه شروع می‌شود وبا احادیث فاطمه (ع) دخت گرامی پیامبر و سایر همسران آن حضرت ادامه می‌یابد. در این بخش، روایات ۷۱ تن اززنان صحابی را می‌آورد. گفتنی است که در بخشهای دیگر هم‌گاه بطور پراکنده روایات زنان صحابی را گزارش می‌کند.

ل - در واپسین مرحله، در پیِ عنوانِ «مسند قبیله ها» روایات ۲۲ تن مرد و ٦۲ تن از زنان صحابی را نقل می‌کند.

گویا احمد در تقدیم و تأخیر مسندهای صحابه امور گوناگونی را از قبیل فضیلت صحابه و یا زیستگاه آنان پس از رحلت رسول اکرم (ص)، در برابر چشم داشته است. از همین رو احادیث بسیاری از اصحاب را در بیشتر از یك جا قرار داده. به‌این معنا که مثلاً بخشی از مرویات یك صحابی را در مسند مکّیان و پاره‌ای دیگر از آن را در مسند شامیان و قسمت سوم را در مسند انصار نقل کرده است. این روش کار مراجعه کنندگان را دشوار می‌سازد. برای نمونه جای احادیث چند تن از آنان، براساس چاپ «میمنیّه» (٦جلدی)، نشان داده می‌شود:

خباب بن اَرَت: ۱۰۸/۵ (در ضمن مسند بصریها)، ۳۹۵/٦ (در مسند قبایل).

اسماء بنت عُمَیْس: ۳٦۹/٦ (در ضمن مسند زنان)، ٤۳۸/٦ (به دنبال مسند قبایل).

جعفر بن ابی طالب: ۲۰۱/۱ (در خلال مسند اهل بیت)، ۲۹۰/۵ (در ضمن مسند انصار). در هر دو جا هم تنها داستان مهاجرت به حبشه را از زبان او گزارش می‌کند.

حسّان بن ثابت: ٤٤۲/۳ (در ضمن مسند مکّیان)، ۲۲۲/۵ (در خلال مسند انصار).

ابودرداء : ۱۹٤/۵ (در ضمن مسند انصار)، ٤٤۰/٦ (به دنبال مسند قبیله ها و در خلال مسند زنان).

سَعْدبن عُباده: ۲۸٤/۵ (در ضمن‌مسند انصار)، ۷/٦ (باز هم در خلال مسند انصار).

عقیل بن ابی طالب: ۲۰۱/۱ (در ضمن مسند اهل بیت)، ٤۵۱/۳ (در ضمن مسند مکّیان).

مجمّع بن جاریه انصاری : ٤۲۰/۳ (در مسند مکّیان)، ۲۲٦/٤ (در خلال مسند شامیان)، ۳۹۰/٤ (در خلال مسند کوفیان).

ابورِمْثَه [رفاعة بن یثر بی]: ۲۲٦/۲ (در ردیف اصحاب معروف و کثیر الحدیث، چون ابن مسعود و ابوهریره)، ۱٦۳/٤ (در میان مسند شامیان).

اگر بیم پر حجم شدن رساله در میان نبود، نگارنده نمونه های بیشتری را نشان می‌داد تا تابلوی روشنتری در برابر دیدگان خواننده ترسیم گردد.

علّت قطعی اختیار این روش که نا هماهنگیها وآشفتگیهایی را در پی دارد، بر ما پوشیده است. امّا

می‌توان حدس زد که چون احمد برای به دست آوردن احادیث به شهرهای مختلف سفر کرده، روایات مردم هر شهر را به نام همان شهر ثبت و ضبط کرده‌است.

در همین جا باید افزود؛ بنابه بررسی نگارنده، در مسند مزبور تخمیناً از هزار صحابی که حدود ۱٤۰ تن از آنان را زنان تشکیل می‌دهند، حدیث نقل شده‌است. ۲۲٤ تن از این صحابه به مفهوم واقعی کلمه ناشناخته هستند. احمد از این قبیل صحابه با عناوینی چون عناوین زیر حدیث نقل می‌کند: حدیث مردی از پدرش (حدیثُ رجلٍ عن أبیه)، حدیث مردی از یاران پیامبر (حدیثُ رجلٍ مِنْ اصحابِ النبی)، حدیث مردی که پیامبر را درک کرده (حدیثُ رجلٍ قدأدرکَ النبیَّ)، حدیث زنی از قبیله بنی غِفار (حدیث امرأةٍ مِنْ بنی غِفار)، حدیث پیرزنی انصاری (حدیثُ عجوزٍ من الانصار)، حدیث یکی از کارگزاران یا دانایان قریش (حدیثُ عریفٍ من عُرفاء قریش)، حدیث مردی گمنام از پیامبر (حدیثُ رجلٍ لَمْ یُسمَّ عن النبی).

از این ۲۲٤ تن، ۲۰۱ تن مرد و ۲۳ تن زن هستند. مجموع مرویات این صحابه گمنام ۲۹۱ حدیث است که ۲٦٤ فقره آن از مردان و ۲۷ فقره آن از زنان نقل شده‌است. احادیثی از این دست که از صحابه گمنام روایت شده، زیر نام تابعیِ راویِ آن حدیث نهاده شده است. (۸۹)

۱۱- پاره‌ای از آشفتگیها و ناهمواریها در مسند

در مسند آشفتگیها و ناهمواریهای بسیاری به چشم می‌خورد. تکرار روایت واحد، آمیختگی مسندی با مسند دیگر، پراکندگی مرویات یکی صحابیِ معیّن در چند جا و در موارد اندکی آمیختگی سندی با سند دیگر از جمله این آشفتگیهاست. ابن جزری نمونه هایی از آمیختگی مسندها را در کتاب المسند الاحمد فیما یتعلّقُ بمسند احمد گوشزد کرده‌است. (۹۰) نگارنده نیز پیش از این درباره پراکندگی مرویات صحابه که یکی از آشکارترین ناهمواریها دراین کتاب است، به اندازه کافی سخن گفت. اکنون نوبت پرداختن به آمیختگی مسندهاست. امّا خوب است پیش از به نمایش گذاشتن نمونه ها، سخن شارحِ مسند علاّمه احمد محمد شاکر را در این باره با هم بخوانیم. او می‌نویسد:

«بسیار اتّفاق می‌افتد که حدیث یکی از اصحاب بی آنکه در مسند خودش ذکر شده باشد، در ضمن مسند صحابی دیگری یافت می‌شود. در نتیجه بسیاری از پژوهندگان به تردید می‌افتند و چون حدیث مورد نظر را در جای موعود نیافته‌اند، گمان می‌کنند آن حدیث در کتاب مزبور وجود ندارد. همچنین در موارد بسیاری دیده می‌شود که حدیث مشخصّی در مسند دو صحابی یا بیشتر ذکر شده‌است». (۹۱)

اینك مثالهایی از این آمیختگیها:

۱ . سی ونهمین حدیث از مسند مزبور حدیث موقوفی (۹۲) است که عکرمه از آقایش ابن عبّاس نقل می‌کند. این حدیث‌واره که جایش در مسند ابن عبّاس است، در مسند ابوبکر نهاده شده‌است. (۹۳)

۲ . حدیث شماره ۱۵۵ حدیثی موقوف است به نقل از سعید بن جبیر از ابن‌عبّاس . این حدیث واره به جای آنکه در مسند ابن عبّاس قرار گیرد در خلال مسند عمر نقل شده‌است. (۹٤)

۳ . به دنبال مسند عمرو پیش از مسند عثمان، هفت حدیث (از شماره ۳۹۲ تا ۳۹۸) مندرج است که به مسند هیچ‌یك از آن دو مربوط نمی‌شود؛ بلکه نخستینِ آن هفت حدیث از مسند انس بن مالك و بقیّه بخشی از مسند عبداللّه بن عمر می‌باشد. (۹۵)

٤ . حدیث شماره ۲۹۲۲ در مسند ابن عباس با مسند عثمان بن مظعون تناسب بیشتری دارد. (۹٦)

۵ . حدیث شماره ٦۱٦۳ که ابوهریره آن را از پیغمبر (ص) روایت می‌کند، در ضمن مسند عبداللّه بن

عمر نقل شده، بی‌آنکه در مسند ابوهریره به این نکته اشاره شده باشد. (۹۷)

٦ . یکی دیگر از احادیثی که درجای اصلی خود نهاده نشده، حدیث شماره ٦٩٠٥ است. راوی این حدیث جریر بن عبداللّه است؛ امّا در خلال مسند عبداللّه بن عمرو بن عاص نقل شده و در مسند جریر (٣٦٦-٣٥٧/٤) ذکری از آن به میان نیامده‌است.

این آمیختگیها در مسند نکته‌ای قابل تأمّل است. ابن جزری علّت وجود این ناهمواریها را مرگ احمد پیش از تنقیح و ویرایش آن کتاب می‌داند. (۹۸) به نظر نگارنده اگر بادیده انصاف بنگریم، وجود چنین ضعفها و کاستیهایی با توجّه به موقعیّت دانش وامکانات محدود نیمه نخست قرن سوم و گستردگی این مجموعه امری بدیهی می‌نماید. امّا در هر صورت این آمیختگیها دلیل قاطعی است بر بطلان سخن کسانی که در شأن مسند غلو کرده و می‌کنند. زیرا وقتی می‌بینیم دراین کتاب چنین لغزشها و جابه‌جاییهای فاحشی پیش آمده، مشکل بتوان پذیرفت که در آن سخنی ناروا ویا حدیثی دروغین راه نیافته باشد.

پاورقی ها :

١ - ابن ابی یعلی، طبقات الحنابله، ٥/١؛ ابن الجزری، المصعدالاحمد، ص ٣٦؛ السفّارینی، نَفَثات صَدْر المکمد و قرّةُ عَیْن المسْعَد بشرح ثلاثیّات مسندالامام احمد، ٧/١. نیز نك : محمّد ابوزهره، ابن حنبل: حیاته و عصره - آراؤه و فِقهه، ص ١٣؛ اسد حیدر، ٤٤٢/٢.

٢ - نك : ابن الاثیر، النهایة فی غریب الحدیث والاثر، ٢٠٨/١، ذیل ماده «ثدا».

٣ - الخوانساری، الروضات الجنّات، ١٨٤/١.

٤ - نك: احمد امین، ضحی‌الاسلام، ١٢٣-١٢٢/٢.

٥ - المسند، چاپ احمدشاکر، ج ٢، ص ٥٠ (حدیث شماره ٦٢٦)، صص ٧٦-٧٥ (حدیث شماره ٦٧٢)، ص ١٠٣ (حدیث شماره ٧٣٥)، ص ١٥٤، (حدیث شماره ٨٤٨) و چند جای دیگر.

٦ - احمدامین، پیشین، ٢٣٥/٢.

٧ - واژه «آفریده» را نظامی عروضی سمرقندی به جای «حادث، مُحْدَث و مخلوق» و «ناآفریده» را به جای «قدیم» به کار برده است. به نظر می‌رسد این واژه ها در برابر حادث و قدیم معادل رسایی باشند. او می‌نویسد: «و کلامِ ناآفریده گواهی همی دهد بر صحّت این قضیّت». نك : نظامی عروضی، چهار مقاله، ص٣ و ٤٠.

٨ - یعنی: در راه خدا جهاد می‌کنند واز ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسند. مائده (٥): ٥٤.

٩ - السفّارینی، پیشین، ٨/١.

١٠ - الذهبی، ترجمةالامام احمد من کتاب تاریخ الاسلام، ص ٦٦.

١١ - جرجی‌زیدان علّت تجلیل مردم‌از جنازه‌احمد را اقتدای‌آنان به‌خلفا در بزرگداشت‌عالمان می‌داند.به نظرنگارنده‌درستی این‌تحلیل محلّ‌تردید است.نك: تاریخ‌تمدن‌اسلام،ترجمه علی‌جواهرکلام، ٤٧٧/٥.

۱۲ - نك: محمّد ابوزهره، ابن حنبل، صص ۹۳-۸۲.

۱۳ - الذهبی، ترجمةالامام احمد، ص ٦٥.

١٤ - محمد ابوزهره، پیشین، ص ۳۰.

١٥ - ابن الجزری، المصعدالاحمد، ص ٣٤.

١٦ - محمّد ابوزهره، پیشین، صص ۹۷-٩٤.

١٧ - الذهبی، ترجمةالامام احمد، ص ٥٩؛ ابن الجزری، المصعدالاحمد، ص ٣٦.

١٨ - ابن الجزری، همان جا ؛ الذهبی، پیشین، صص ٦٠-٥٩.

١٩ - ابن الجوزی، مناقب احمد، ص ١٦٨ ونیزنك: ص١٥٣، ١٦٥.

٢٠ - ابن الجوزی، پیشین، ص ١٦٥ و نیز : ص ١٦٠.

٢١ - نك : الذهبی، ترجمةالامام احمد، صص ٧٩-٧٦؛ ابن الجوزی، پیشین، صص ١٥٥-١٥٣.

٢٢ - الذهبی، پیشین، صص ٨٣-٨١ و نیز : ابن الجوزی، پیشین، ص ١٥٦.

٢٣ - الذهبی، پیشین، صص ٨٠-٧٥. مقصود از واقفی کسی است که در مساله حادث یا قدیم بودن قرآن از اظهارنظر تن زده است.

٢٤ - احمدبن حنبل، کتاب السنّه، ص ٣٦-٣٥؛ به نقل از: هنری لائوست (H.Laoust)، مقاله «احمدبن حنبل» در دانشنامه ایران و اسلام، ص ١٢٤٧.

۲۵ - صالح بن مهدی مَقبَلی یکی از فرزانگان و مجتهدان برجسته یمن است که در سال ۱۱۰۸ ق/ ١٦٩٦م. درگذشته. وی در ابتدا زیدی مذهب بود. امّا بعدها تقلید از مذهبی خاص را رها ساخت و معتقد گشت، تنها حقّی را باید پذیرفت که بر پایه دلیل استوار باشد. به دنبال این اعتقاد برخی از علمای صنعا با وی به مناظره نشستند و این مناظره به دشمنی‌انجامید. در نتیجه او با خانواده‌اش به مکّه کوچید (سال ۱۰۸۰ ق) و در آنجا کتابهایش را نوشت. معروفترین کتاب او عبارت است از العَلَم‌الشامخ فی‌ایثار الحق علی الاباء والمشایخ که چاپ شده. او در پاره‌ای از مسایل بر معتزله و در پاره‌ای دیگر بر اشاعره و صوفیّه و محدّثان خرده می‌گیرد. نك: الزر کلی، ۱۹۷/۳؛ ابوریّه، اضواء علی السنة المحمدیه، ص ۲۸۸، زیرنویس.

٢٦ - العلم الشامخ فی‌ایثار الحق علی الاباء و المشایخ، صص ۳۰۰-۲۹۸؛ به نقل از: محمود ابوریّه، پیشین، صص ۲۹۱-۲۹۰.

٢٧ - ابن حنبل، کتاب السنّه، ص ٣٥؛ به نقل از هنری لائوست، پیشین، ص ١٢٤٦.

٢٨ - ابن حنبل، کتاب السنّه، ص ٣٨؛ به نقل از: هنری لائوست، پیشین، ص ١٢٤٧.

٢٩ - الالوسی، جلاءالعینین، ص ١٥٠؛ به نقل از : اسد حیدر، ١٥٠/٢.

۳۰ - شرح حال او پیش از این گذشت.

۳۱ - ابن الجوزی، پیشین، ص ۱۷۱.

۳۲ - برای آگاهی بیشتر درباره این تحریرها نك : سزگین، ۲۲۵-۲۲٤/۳/۱.

۳۳ - برای آگاهی بیشتر در باره آثار احمد نك: ابن الندیم، الفهرست، ص ۲۸۵ و ترجمه فارسی آن، ص٤۱۷؛ محمد ابوزهره، ابن حنبل ص ۱٦۸؛ الزرکلی ۲۰۳/۱؛ سزگین، ۲۲۷-۲۱۸/۳/۱؛ حسن انصاری، «احمد بن حنبل»، در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ٦/ ۷۲٤.

۳٤ - ابن ابی یَعْلی، طبقات الحنابله، ص ۳۹.

۳۵ - ابن الجوزی، پیشین، صص ۱۹۳-۱۹۲. برای آگاهی بیشتر نك : ابوزهره، ابن حنبل، ص۳۹ و ص۱٦۸ به بعد.

۳٦ - ابن الجوزی، همان‌جا. برای آگاهی بیشتر نك : ابوزهره، همان‌جا.

۳۷ - نك: محمد ابوزهره، پیشین، صص ۱۵۷-۱۵٦.

۳۸ - برای آگاهی درباره تدوین کنندگان پاسخهای احمد و چگونگی شکل‌گیری فقه حنبلی نك: الخطیب البغدادی ۱۱۳-۱۱۲/۵؛ محمد ابوزهره، پیشین، صص ۱۸۸-۱۷٦؛ هنری لائوست، پیشین، ص۱۲٤٤؛ سزگین، ۲۲۵-۲۲٤/۳/۱؛ اسد حیدر، ۵۱۳-۵۱۰/۲.

۳۹ - ابو زهره، پیشین، ص ۱٦۸ و نیز نك: اسد حیدر، ٤۷۷-٤۷٦/۲.

٤۰ - المَقْدِسی، احسن التقاسیم، ص ۳۷.

٤۱ - دراین باره نك: احمد امین، ضحی الاسلام، ۲۳۵/۱؛ محمّد ابوزهره، پیشین، صص ۷-٦؛ اسد حیدر، ۱٦۹/۱، ٤۷٤/۲.

٤۲ - محمد ابوزهره، پیشین، ص ۷.

٤۳ - ضحی الاسلام، ۲۳٦-۲۳۵/۲.

٤٤ - ابن قیّم الجوزیّه، اعلام الموقعین، ۳٦-۳۲/۱؛ به نقل از: القاسمی، الفضل المبین، صص ۲۸۱-۲۸۰. نیز نك: السفّارینی، پیشین، ۳۵-۳۲/۱؛ السیوطی، تدریب الراوی، ۱٦۸/۱؛ احمد امین، پیشین، ۲۳۵/۲.

٤۵ - ابن حنبل، ص ۱۰.

٤٦ - نك : المقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳٦۵، ۳۸٤، ٤۰۷.

٤۷ - مقدمة، ص ٤٤۸.

٤۸ - محمد ابوزهره، ابن حنبل، صص ۳۵۳-۳۵۲.

٤۹ - درباره ابن تیمیه نك: عبّاس زریاب خویی، «ابن تیمیّه»، در دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

۵۰ - جولد تسهیر (Goldziher)، «احمدبن محمّد بن حنبل»، در دایرةالمعارف الاسلامیّه، ۴۹۵/۱.

۵۱ - برای نگارش شرح حال احمد و بیان آراء و اندیشه ها و آثار او غیر از منابعی که در زیرنویسها بدانها اشاره شد، منابع زیر نیز در برابر چشم بوده‌است:

ابن ابی حاتم، الجرح و التعدیل، ۷۰-۶۸/۱/۱؛ البخاری، التاریخ الکبیر، ۵/۲/۱؛ ابن الندیم، الفهرست، ۴۱۷؛ ابن ابی یعلی، طبقات الحنابله، ۲۰-۴/۱؛ جولد تسیهر، «احمدبن محمّد بن حنبل»، در دایرةالمعارف الاسلامیّه، ۴۹۶-۴۹۱/۱؛ هنری لائوست، «احمدبن حنبل»، در دانشنامه ایران واسلام، صص ۱۲۴۸-۱۲۴۰.

۵۲ - نك: محمد ابوزهره، ابن حنبل، ص ۲۳۹.

۵۳ - ابن الجوزی، صید الخاطر، ص ۲۴۶.

۵۴ - به نقل از محمّد ابوزهره، پیشین، صص ۲۴۲-۲۴۱ با اندکی تلخیص. دراین باره نك: السفّارینی، پیشین، ۳۴/۱. لازم به یادآوری است که مقصود از حدیث حسن به اصطلاح سنیّان «حدیث مُسْنَدی است که راویان آن به درجه وثاقت نزدیك باشند یا حدیث مُرْسَلی است که مُرْسِلِ آن ثقه باشد. ولی در هر حال باید از شذوذ [ستیز با حدیث مشهور] و علّت [بیماری پنهان] تهی باشد». (القاسمی، قواعد التحدیث، ص ۱۰۲). برخی حدیث حسن را به اقسامی تقسیم کرده‌اند. مقصود از حدیث ضعیف نیز خبری است که در مرتبتی نازلتر از حدیث حسن باشد. ضعیف خود انواع و مراتب گوناگونی دارد که از موجبات متعدّد ضعف حدیث ناشی شده‌است. (نك: مدیر شانه‌چی، درایه، صص ۴۸-۴۶).

۵۵ - دراین باره نك: السفّارینی، همان جا؛ محمد ابوزهره، پیشین، ص ۲۳۵.

۵۶ - برای آگاهی بیشتر دراین‌باره نك: محمد ابوزهره، پیشین، صص ۲۴۳-۲۳۳.

۵۷ - ابن الجوزی، مناقب احمد، ص ۱۹۱.

۵۸ - المدینی، خصایص المسند، ص ۲۱ و نیز نك : القاسمی، الفضل المبین، ص ۲۸۲.

۵۹ - ابن الجزری، المصعد الاحمد، ص ۳۹.

۶۰ - پیشین، ص ۲۸.

۶۱ - القاسمی، همان جا.

۶۲ - السیوطی، تدریب الراوی، ۱۷۳/۱. نیز : القاسمی، پیشین، ص ۲۸۶.

۶۳ - این آثار در سطور آینده به اجمال معرّفی خواهند شد.

۶۴ - نك: ابن الجزری، پیشین، صص ۵۵-۵۳.

۶۵ - المرادی، سلك الدرر، ۶۰/۴؛ به نقل از جولد سیهر، پیشین، ۴۹۳/۱.

۶۶ - غذاء الالباب، ص ۱۵۹؛ به نقل از ابوزهره، ابن حنبل، ص ۳۹.

۶۷ - ابوزهره، پیشین، ص ۳۹.

٦٨ - ابوموسی المدینی، پیشین، ص ٢٢؛ ابن ابی یعلی، طبقات الحنابله، ١٨٤/١.

٦٩ - المنهج الاحمد فی تراجم اصحاب الامام احمد، دستنوشته دارالکتب المصریه (زیر شماره ٤٣٢٣ تاریخ)، الجزء الاوّل، ص ٢١؛ به نقل از ابوزهره، پیشین، ص ١٥٩.

٧٠ - نك : جولد سیهر، پیشین، ٤٩٢/١؛ هنری لائوست، پیشین، ص ١٢٤٢؛ محمد ابوزهره، پیشین، ص١٦٢.

٧١ - ابوموسی المدینی، پیشین، ص ٢١.

٧٢ - پیشین، ٢٥.

٧٣ - پیشین، ٢٦.

٧٤ - ابن الجرزی، پیشین، ص ٣٩.

٧٥ - تاریخ التراث العربی، ٢١٨/٣/١.

٧٦ - از جمله نك: ابن الجزری، پیشین، ص ٣١؛ القاسمی، الفضل المبین، ص ٢٨٢.

٧٧ - ابن الجزری، پیشین، ص ٣٨.

٧٨ - پیشین، ص ٣٠.

٧٩ - نك: محمد ابوزهره، پیشین، صص ١٦٠-١٥٩.

٨٠ - السفّارینی، پیشین، ١٧/١.

٨١ - ابن الجزری، پیشین، ص ٢٩؛ کاتب چلبی، ٩٥٦/٢، ١٦٨٠؛ محمدابوزهره، ابن حنبل، ص ١٦٠.

٨٢ - البلقینی، محاسن الاصطلاح، ص ٢٩٢؛ صبحی الصالح، علوم الحدیث و مصطلحه، ص ١٠٢.

٨٣ - درباره ارزش علمی وجاده نك: صبحی الصالح، پیشین، صص ١٠٣-١٠١؛ محمود ابوریّه، اضواء علی السنّه المحمدیّه، ص ٢٠٩؛ مدیر شانه‌چی، درایة الحدیث، صص ١٣٩-١٣١.

٨٤ - اسدحیدر، ٤٨١/٢.

٨٥ - ابن الجزری، پیشین، ص ٣٤.

٨٦ - درباره مطلب اخیر نك: احمد شاکر، مقدمه مسند احمد، ٥/١.

٨٧ - المصعد الاحمد، ص ٣١.

٨٨ - مقدّمه مسند احمد، ٥/١.

٨٩ - نگارنده به دلایلی که اینك جای ذکرش نیست، از حدیث مقطوع و موقوف به «حدیث‌واره» یا شبه حدیث تعبیر می‌کند.

۹۰ - المسند، چاپ احمدشاکر، ۱۷۱/۱.

۹۱ - پیشین، ۲۲۲/۱.

۹۲ - پیشین، ۳۲۸-۳۲۷/۱.

۹۳ - پیشین، ۳۲۹/٤.

۹٤ - پیشین، ۲۲/۹.

۹۵ - المصعد الاحمد، ص ۳۱.

بخش هشتم

بخش هشتم :

مسند احمدبن حنبل (۲)

۱- راویان مسند

شناخت راویان يك كتاب در واقع بخشی از شناخت خود آن كتاب است. زیرا به قول محمد ابوزهره «اعتماد به ناقل موجب اطمینان به منقول می‌شود». (۱) از این رو راویان مسند را با تكیه به رساله المصعدالاحمد به اختصار معرّفی می‌كنیم:

۱ - راوی مسند از مولّف، پسرش ابوعبدالرحمن عبداللّه بن احمد است. در میان فرزندان احمد دو پسرش صالح و عبداللّه معروفترند. صالح را ناقل بخش عمده‌ای از فقه پدرش می‌دانند. (۲) امّا عبداللّه كه از او كوچكتر بود، بیشتر به حدیث عنایت داشت. پدرش تمایل او را به حدیث و حُسن توجّهش را تحسین می‌كرد و می‌گفت: «پسرم عبداللّه از دانش حدیث بهره‌مند است». در نزد پدرش به چنان مكانتی دست یافت، كه از او حدیث نقل می‌كرد واو را به دانشمندی و حافظ بودن می‌ستود.

علاوه بر پدرش ابوزرعه رازی، خطیب بغدادی، ابن عَدِیّ، ذهبی و دیگر دانایان اهل سنّت او را حافظ ، ثقه، فهیم و احیاگر علم پدرش شمرده و حتّی برخی او را در حفظ و سماع و آگاهی بر علل و بیماریهای حدیث بر پدرش مقدَّم داشته‌اند. (۳)

او به راهنمایی پدرش از بزرگان عصر خود، از جمله از یحیی بن مَعین، حدیث شنید تا جایی كه استادان او را از چهارصد تن فزون دانسته‌اند. راویان او عبارتند از: پدرش، نسایی، ابن ابی‌حاتم، ابن صاعد، ابوعَوَانه اسفراینی، دَعْلج، ابوبكر قطیعی و بسیاری دیگر. بیشتر آثار پدرش از جمله همین مسند مورد بحث را از او شنیده و روایت كرد. به همین جهت او را راوی‌ترین مردمان از پدرش می‌دانند. (٤) چنانكه پیشتر هم گفته شد، علاوه بر روایت و تهذیب مسند، احادیث بسیاری را از طریق استادان خود برآن افزود. وی در سال ۲۹۰ ق درگذشت. (۵)

۲- ابوبكر احمدبن جعفر بن حَمْدان قطیعی بغدادی (۳٦۸-۲۷٤ ق .) مسند را از عبداللّه روایت كرده. وی در محلّه «قطیعة الرقیق» ساكن و بدان منسوب بود. قطیعی زمانی كه هنوز كودكی ممیّز بود، به همّت پدرش از استادانی چون ابراهیم حربی، عبداللّه بن احمد، ابویعلی موصلی و... به شنیدن حدیث پرداخت و در طلب حدیث به شهرهای بصره، كوفه، موصل و واسط سفر كرد.

حاکم نیشابوری، ابونعیم اصفهانی، ابن مُذْهِب، دارقطنی و بسیاری دیگر از وی روایت کرده‌اند. ابوعبدالرحمن سُلَمی، دارقطنی و حاکم نیشابوری با الفاظی چون ثقه، زاهد، مجاب الدّعوة و مأمون او را ستوده‌اند. خطیب بغدادی درباره وی گفته: «هیچ کس را ندیدم که به او احتجاج نکند». قطیعی بیشتر از هر کس از عبداللّه بن احمد روایت می‌کند. جای شگفتی است که با آنکه قطیعی در زمان مرگ عبداللّه شانزده‌سال بیشتر نداشته، نوشته‌اند: بیشتر آثار احمد، یعنی: کتابهای المسند، الزّهد، الفضایل، التاریخ و المسایل را از او سماع کرده‌است. او علاوه بر روایت مسند، مقدار چشمگیری حدیث هم از طریق دیگر استادانش بر آن افزوده ا (٦)ست. (٧)

چنانکه پیش از این گفته شد، قطیعی از خودآثاری هم دارد که از چندان شهرتی برخوردار نیست.

گفتنی است که از حلیة الاولیاء اثر ابونعیم اصفهانی (٣٨٤-٣٨٣/٨) چنین بر می‌آید که قطیعی در روایت مسند از عبداللّه بن احمد منفرد نیست؛ بلکه کس دیگری هم به نام محمد بن احمدبن حسن آن را از عبداللّه روایت کرده‌است. (٨)

٣- ابوعلی حسن بن‌علی تمیمی بغدادی معروف به «ابنُ المُذْهِب» (٤٤٤-٣٥٥ ق) راوی مسند از قطیعی است. وی سیزده ساله بوده که قطیعی از دنیا رفته است. نوشته‌اند: در ده‌سالگی مسند را از قطیعی و دیگران شنید. امّا گویا تمام بخشهای آن را از قطیعی نشنیده؛ بلکه عمده بخشهای آن را از قطیعی و باقی‌مانده آن را از دیگران سماع کرده است. خطیب بغدادی گوید: «وی مسند را جمله‌گی از قطیعی روایت می‌کرد. سماعِ وی صحیح است، مگر در مورد بخشهایی که به گزاف نام خویش را به عنوان راوی به آن پیوست کرده». خطیب به همین دلیل براو خرده می‌گیرد و او را مورد اعتماد نمی‌داند. امّا ابن نُقْطَه گفته خطیب را نمی‌پذیرد و می‌گوید:

«کاشکی خطیب این بخشهای استثنا شده را روشن می‌ساخت». آنگاه می‌افزاید: در نسخه ابن مُذْهِب مسند فَضَالة بن عُبید و عوف بن مالك وجود ندارد. همچنین احادیثی از مسند جابر از آن نسخه افتاده است. این بخشها را ابوشُعَیْب حرّانی از قطیعی روایت کرده. اگر ابن مذهب نامش را به گزاف در جرگه راویان مسند داخل می‌ساخت، دراین بخشها هم چنین می‌کرد. مایه شگفتی است که کردارِ خطیب گفتارش را رد می‌کند. زیرا در آثار خود گاه از نسخه ابن مذهب از کتاب الزهد [اثر احمد] نقل می‌کند.

بنابه گفته ابن جزری به خط حافظ مِزِّی (٩) هم دیده شده که گفته: ابن مذهب حدیث فَضَالة بن عُبید و عوف بن مالك اشجعی را از قطیعی نشنیده است. باید دانست: در چاپی که از مسند امروزه متداول و در دسترس پژوهندگان است، احادیث این دو تن در ضمن مسند انصار به چشم می‌خورد. (١٠)

٤- پس از «ابن مذهب»، نوبت روایت به ابوالقاسم هبةاللّه بن محمّد معروف به «ابن الحُصَینِ» شیبانیِ بغدادی کاتب (٥٢٥-٤٣٢ ق) می‌رسد. وی به هنگام مرگ ابن مذهب دوازده سال داشته است.

گویند: در سالهای ٤٣٧-٤٣٦، یعنی در سنّ چهار-پنج‌سالگی، تمام مسند را از ابن مذهب و پس از او از چند تن دیگر شنیده و بخشهایی از آن را به انتخاب یکی از شاگردانش طی مجالسی براو املا کرده است. بزرگانی چون ابوالعلاء هَمْدانی، ابوالقاسم بن عساکر، ابوموسی مدینی، ابوالفرج بن جوزی و ابوعلی حنبل بن عبداللّه رصافی و بسیاری دیگر مسند را از او سماع کرده‌اند.

ابن الحُصَین را با اوصافی چون: دینداری، امانت، وثاقت و نیکوکاری ستوده‌اند.

٥- راوی مسند از ابن الحصین، ابوعلی حنبل بن عبداللّه رَصافی (٦٠٤-٥١١ ق.) است. نوشته‌اند: چون به دنیا آمد، پدرش نزد صوفی معروف عبدالقادر گیلانی رفت و به او گفت که برایش فرزند پسری زاده

شده. عبدالقادر گفت: نامش را حنبل بنه و مسند را براو بخوان که عمری دراز خواهد یافت و مردم به او نیازمند خواهند شد. ذهبی این را از کرامات عبدالقادر می‌داند. به دنبال این سفارش، پدرش در دوازده سالگی تمام مسند را از طریق ابن الحصین با قرائت نحوی زمانش ابومحمّد بن خشّاب به صورتی بلیغ و دقیق براو خواند.

شخصی به نام ابوطاهر بن آنماطی گوید: من سماع رَصافی را از مسند از روی شماری از نسخه ها و خطوطِ بزرگان پیگیری کردم تا اینکه گواهی بزرگان را بر صحّت سماع او به خطّ افراد مورد اعتماد دیدم، مگر در مورد تکّه هایی از ابتدای مسند ابن عبّاس. همو افزاید: من تمام مسند را طی بیست و چند نشست در بغداد از او سماع کردم.

حنبل برای خواندن مسند بر مردمِ دمشق به آنجا سفر کرد و پس از انجام این کار به وطنش بازگشت. چون در راه بازگشت از شهرهای حلب، موصل و اِربل گذشت، آن را برای مردم حلب و موصل نیز نقل کرد و سرانجام وارد بغداد شد.

وی در ۹۳ سالگی در رَصافه چشم از جهان فرو بست. افراد زیادی از جمله «ابن البخاری» مسند را از طریق او نقل کرده‌اند. (۱۱)

۲- کتابها و آثاری که درباره مسند احمد نوشته‌اند

از آنجا که مسند احمد بلندآوازه‌ترین مسندهاست، با گذشت زمان آثاری درباره آن پدیده آمده است. برخی از این آثار شرح مسند را به عهده گرفته وبرخی دیگر به توصیف و بیان خصوصیات آن پرداخته و پاره‌ای دیگر گزیده هایی از آن مجموعه را شامل می‌گردند. نگارنده لازم می‌داند، بخشی از این آثار را به اجمال معرّفی کند.

الف - نوشته های توصیفی:

۱- خصایص المسند اثر ابوموسی مدینی (د . ۵۵۷ ق) که رساله کوتاهی است در بیان پاره‌ای از ویژگیهای مسند. این رساله را می‌توان به منزله پیشگفتاری برای مسند به حساب آورد.

۲- المصعد الاحمد فی ختم مسند الامام احمد اثر ابن جزری پیشوای دانش قراآت در زمان خودش. درباره این رساله به مناسبتی پیش از این سخن گفتیم.

این دو رساله نخست در قاهره (۱۳۴۷ ق) چاپ شده و پس از آن دوباره احمد محمدشاکر آنها را همراه با شرح حال احمد از تاریخ الاسلام ذهبی، با عنوان "طلائع الکتاب" در مقدمه چاپ خود از مسند منتشر ساخته است. (۱۲)

۳- القول المسدّد فی الذّبّ عن مسندالامام احمد اثر ابن حجر عسقلانی. مولّف دراین کتاب درباره ۲۴ حدیث که برخی حدیث پژوهان آنها را جعلی دانسته‌اند، سخن می‌گوید و تلاش می‌کند که درستی آن احادیث را به کرسی اثبات نشاند. مولّف در مقدّمه این رساله پس از ستایش خداوند و درود بر پیامبر و خاندان و یارانش گوید:

«برخی از حدیث پژوهان احادیثی را جعلی و ساختگی پنداشته‌اند، در حالی که آن احادیث در مسند ... اثر پیشوای بزرگ و... ابوعبداللّه احمد بن محمّد بن حنبل وجود دارد. یعنی همان کس که معادن حدیث را کاویده و برزوایای آن آگاه است. مناسب دیدم مطالبی را که درباره این دسته از احادیث به نظرم رسیده، دراین اوراق یادداشت کنم. این کار من از روی غیرت دینی و حمیّت نسبت به سنّت نبوی است

و سپاس خدای را که این‌کار در شمار حمیّت جاهلی محسوب نمی‌گردد؛ بلکه دفاع از تصنیف بزرگی است که امّت آن را به دیده قبول و تکریم نگریسته و پیشوایشان آن را حجّتی ساخته تا به هنگام اختلاف بدان روی آورند و برآن تکیه زنند». (۱۳)

٤- ذیل القول المسدّد تکمله‌ای است بر رساله پیشگفته به خامه محمّد صبغةالله مِدْراسی که در سال ۱۲۷۹ ق. از تألیف آن فارغ شده است. (١٤) مولّف دراین تکمله درباره ۲۲ حدیث که ابن جوزی آنها را جعلی دانسته، سخن می‌گوید و به سبك ابن حجر تلاش می‌کند اصالت آن احادیث را نشان دهد. (١٥)

این دو رساله در سال ۱۳۱۹ ق. در حیدرآباد هندوستان همراه با هم چاپ شده‌است. احمد شاکر ابتدا قصد داشته مطالب این دو رساله را به‌طور پراکنده در شرح خود بیاورد. امّا بعداً به دلیل آنکه بیشتر مطالب آنها را تلاشی تکلّف‌آمیز یافته و همچنین برای پرهیز از دراز نویسی از این تصمیم بازگشته و قصد کرده تا رساله های مزبور را به پایان مسند پیوست کند. (١٦) امّا چون انتشار مسند با درگذشت شارح به انجام نرسیده، این کار هم صورت عمل به خود نپذیرفته است.

٥- الذیل الممهّد. این رساله تکمله دیگری است بر کتاب ابن حجر به قلم جلال‌الدین سیوطی. مولّف گوید:

«ابن حجر شماری از احادیثی را که در الموضوعاتِ ابن جوزی وجود دارد، از قلم انداخته. من آنها را در کتابچه‌ای فراهم آورده و به ادّعاهای او پاسخ گفته‌ام. شمار این احادیث چهارده تاست. این کتابچه را الذیل الممهّد نام نهادم». (۱۷)

وی در جایی دیگر از رساله‌ای به نام الذیل علی‌القول المسدّد نام می‌برد (۱۸) که احتمالاً مقصودش همین کتابچه باشد.

٦- تعریف الاَوْحَد باوهام مَنْ جمع رجالَ المسند اثر ابن حجر عسقلانی. کاتب چلبی که از این اثر نام برده، آگاهی بیشتری در باره آن در اختیار نمی‌گذارد. (۱۹)

ب - فهرستهای راهنما:

۱- ترتیبُ اسماءِ الصّحابةِ الذین اَخْرَج حدیثهم احمدُ بنُ حنبل فی‌المسند علی ترتیب حروف المعجم. اثر ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة اللّه بن عساکر (۲۰) (د . ۵۷۱ ق).

۲- إطراف المُسْنَد المعتلی بأَطرافِ المسند الحنبلی اثر ابن حجر عسقلانی. بنابه گفته کاتب چلبی این کتاب دو مجلّد است که مولّف آن را از کتاب دیگرش به نام إتحاف المهرة بِاَطراف العشره [صحاح ششگانه و مسندهای چهارگانه] جداساخته و به عنوان تألیفی مستقل عرضه داشته است. (۲۱) سزگین از اثری با نام إطراف المُسْنَد المُطَّلِع بِاَطراف المسند الحنبلی یاد می‌کند؛ امّا از مولّف آن نام نمی‌برد. (۲۲) به گمان نگارنده این همان کتاب ابن حجر باشد.

۳- فهرس احادیث مسند الامام احمد بن حنبل. گرد آورنده این فهرست ابوهاجر محمّد سعید بن بسْیونی زَغْلول (معاصر) می‌باشد. دراین فهرست احادیث براساس حروف الفبا دسته بندی شده‌است. (۲۳)

٤- مُرْشد المُحتْار اِلی مافی مسند الامام احمد بن حنبل من الاحادیث و الاثار. این نیز راهنما یا معجمِ حدیثْ‌یابی است که "حمدی عبدالمجید السّلفی" (معاصر) برای مسند احمد فراهم آورده است. سه جلد از این فهرست که شامل احادیث قولی است، به نظر نگارنده رسیده و گویا مجلّدات بعدی آن،

فهرست احادیث فعلی را در بردارد. (۲٤) ظاهراً در میان کارهای مشابه این جامعترین راهنمایی باشد که برای مسند فراهم آمده‌است.

ج - شرحها:

۱- واژه های نامأنوس مسند را ابوعُمَر محمّد بن عبدالواحد زاهد (د.۳٤٥ق) معروف به "غلام ثعلب"گرد آورده و شرح داده است. (۲۵)

۲- المسند الاحمد فیما یتعلَّقُ بمسند احمد اثر ابن جزری. (۲٦)

۳- المقصد الاحمد فی رجال مسند احمد. این کتاب که اثر همان ابن جزری است، به بررسی پاره‌ای از رجال مسند پرداخته. بنابه گفته مولّف بخشی از این اثر در فتنه‌ای از میان رفته و مولّف مختصراً آن بخش را بازنویسی کرده‌است. (۲۷)

٤- عقود الزَّبَرْجَد علی مسند الامام احمد اثر جلال‌الدین سیوطی. مولّف این کتاب را به سبك کتابهای اعراب القرآن تألیف و پیچیدگیهای احادیث را از نقطه نظر نحوی بررسی کرده‌است. (۲۸)

۵- ابوالحسن محمّد بن عبدالهادی سندی ساکن مدینه منوّره (د . ۱۱۳۸ ق) شرح گسترده‌ای در حدود پنجاه جزوه بزرگ برآن نگاشته است. (۲۹)

٦- المسند الاحمد علی مسند احمد تعلیقه ناتمامی است بر مسند از جمال‌الدین قاسمی دمشقی. خود او درباره این تعلیقه می‌نویسد:

«نگارش این تعلیقه را تاتاریخ ششم ذی‌حجّه سال ۱۳۱۳ هجری ادامه دادم و به حدیث عبدالله بن جعفر رسیدم. آنگاه اشتغال به کارهای دیگر مرا از اتمام آن بازداشت و این کار به تأخیر افتاد. امیدوارم که خداوند مرا یاری دهد که به اتمام آن موفّق گردم». (۳۰)

۷- شرح علاّمه احمد محمّد شاکر از دانشمندان وحدیث‌شناسان معاصر دیار مصر که به تصحیح، شرح و چاپ محققّانه مسند دست زد. امّا پیش از اتمام کار چشم از جهان فروبست و تنها توانست کمتر از یك سوم آن کتاب را تصحیح و شرح کند و در قالب پانزده جلد منتشر سازد. در سطور آینده زیر عنوان «چاپهای مسند» ویژگیهای این شرح به تفصیل بیان خواهد شد.

د - کارهای اصلاحی:

۱- ترتیب مسند احمد بن حنبل علی حروف المعجم اثر ابوبکر محمّد بن عبداللّه بن عمر مُقَدِّسی حنبلی (د . ۸۲۰ ق). (۳۱)

۲- الکواکب الدراری فی ترتیب مسند الامام احمد علی ابواب البخاری. اثر ابوالحسن علی‌بن حسین بن عُرْوَه مَشْرِقی معروف به "ابن زُکْنُون" و "ابن عُرْوَه" (د.۸۳۷ق). مولّف یکی از فقیهان وحدیث‌شناسان حنبلی است و همانطور که از نام کتاب او پیداست، احادیث مسند را به سبك صحیح بخاری مرتّب ساخته ا (۳۲)ست. (۳۳)

۳- الفتح الربّانی لترتیب مسند احمد بن حنبل الشیبانی اثر احمد بن عبدالرحمنِ بنّا معروف به «ساعاتی». ساعاتی مسند را بر اساس ابواب در هفت بخش مرتّب ساخته و پاره‌ای از دشواریهای آن

را شرح داده و به احادیثی که عبدالله پسر احمد بر مسند افزوده، اشاره کرده‌است. وی علاوه برافزودن مطالب سودمند علمی، قصد داشته کار مراجعه به مسند را آسان کند. این کتاب در مصر چاپ شده است. (٣٤)

ه - گزیده ها:

١- الثلاثیات‌این مجموعه را محبّ‌الدین اسماعیل بن عمر مَقْدِسی (د.٦١٣ق) و ضیاءالدین محمّد بن عبدالواحد مَقْدِسی‌حنبلی (د.٦٤٣ق) از مسند بیرون کشیده‌اند. (٣٥) در برخی از فهرستها فراهم آوردن این گزیده را به‌عبداللّه پسر احمد نسبت داده‌اند. (٣٦) امّا به‌نظر می‌رسد میان راویِ آن احادیث که عبداللّه است با گردآورنده آن اشتباه شده باشد. (٣٧)

مقصود از «ثلاثیات» احادیثی است که با سه واسطه به پیامبر (ص) می‌پیوندد. به عبارت دیگر، احادیثی است که میان مُخْرِج (آورنده) آن و پیامبر سه راوی واسطه شده باشد؛ یعنی صحابی، تابعی و اتباع تابعی. (٣٨) حدیث ثلاثی در واقع نوعی از احادیث عالی السند است. این نوع حدیث بسیار با اهمیّت است. زیرا امکان رخ دادن خطا در آن به کمترین حدّ خود می‌رسد. امّا باید دانست، این نوع حدیث بسیار کمیاب است. مثلاً در سنن دارِمی پانزده حدیث ثلاثی و در صحیح بخاری تنها ٢٢ حدیث ثلاثی وجود دارد (٣٩) و در مسند احمد ٣٢١ حدیث از این نوع یافت شده که بیش از نیمی از آن یعنی ١٦٥ حدیث به مسند انس بن مالك مربوط می‌شود.

گزیده یاد شده شرحی دارد به نام نفثات صدر المُکمَدو قُرَّةُ عین المسعد لِشرح ثلاثیات مسندالامام احمد. این شرح به خامه شمس‌الدّین محمّد بن احمد بن سالم سفّارینی (د. ١١٨٨ ق) به رشته تحریر در آمده و در سال ١٣٨٠ قمری در دو جلد در دمشق انتشار یافته‌است. (٤٠)

مولّف درباره این شرح می‌نویسد:

«... پس از تردید آهنگ این کار کردم... و تردید من به این دلیل بود که پیش از من کسی آن احادیث را شرح نکرده و علاوه برآن همّت من کوتاه و دست مایه‌ام اندك ومنابع این کار در زیستگاهم [= نابلس] بس نادر است. لیکن با این وصف آستین همّت بالا زده و برخداوند بخشنده و گشاینده توکلّ کردم واین شرح را نفثات صدرالمُکْمَد و قرّة عین الاَرْمد لشرح ثلاثیات مسند الامام احمد نام نهادم». (٤١)

در این شرح پیش از هرچیز، شرح حال راویان ذکر می‌گردد. پس از آن هرگاه ذکر آن اشخاص به میان آید، به جای پیشین ارجاع داده می‌شود. در مرحله بعد، واژگان حدیث یکی‌یکی شرح داده می‌شود و معنا و مدلول و حُکمی که در آن است، بیان می‌گردد و اختلاف پیشوایان در حدِّ امکان روشن می‌شود و اگر حدیثِ مورد نظر به داستانی اشاره دارد، آن داستان بازگو می‌گردد و اگر به غزوه‌ای مربوط باشد، نام آن غزوه و محل رخ دادن آن یاد می‌شود و چنانچه به منقبتی اشاره داشته باشد، آن منقبت روشن شده و با احادیث، اخبار، مراسیل و آثار تقویت می‌گردد. اگر در حدیث به مرد یا زن مبهمی اشاره شده باشد، تا مرز امکان به نامش توجّه داده می‌شود واگر مولّف در این باره به اطلاعاتی دست نیافته باشد، می‌گوید: کسی را ندیده‌ام که نام این شخص را بیان کرده باشد. (٤٢)

٢- المنتقی منْ مسند العَشَرةِ المُبَشَّرة. گزیده بسیار مختصری است از احادیث آن ده تن صحابیانی که به عقیده سنیّان از زبان پیامبر (ص) نوید بهشت یافته‌اند. از این گزیده که فراهم آورنده‌اش شناخته نشده، دستنوشته‌ای در کتابخانه ظاهریّه موجود است. (٤٣)

٣- الدرُّ و الزَّ بَرْجَد فی مختصر مسندالامام احمد تألیف محمّد هبةالله دمشقی. (٤٤) درباره این گزیده

بیش از این اطلاعی به دست نیامد.

٤- افزون بر خلاصه یادشده، بنابه گفته کاتب چلبی، سراج الدین عمربن علی شافعی معروف به "ابن مُلَقِّن" (د . ٨٠٤ ق) هم مسند را خلاصه کرده‌است. (٤٥)

٥- غایةالمقصد فی زواید احمد اثر نورالدین علی‌بن ابوبکر هَیْثَمی (د. ٨٠٧ق). مولّف دراین کتاب آن بخش از احادیث‌مسند احمد را که در صحاح ششگانه وجود نداشته، بیرون کشیده و به‌عنوان یك اثر مستقل عرضه داشته است. (٤٦)

٦- فضائل امیرالمومنین علی (ع) و اهل البیت من کتاب المسند برگزیده قوام‌الدین قمی وشنویی (معاصر). گردآورنده بی‌آنکه از خود ابتکاری نشان دهد، فضایل اهل بیت را از مسند بیرون کشیده و در ابوابی مرتّب ساخته وبه جلد و صفحه آن کتاب از چاپ ٦ جلدی ارجاع داده است. (٤٧)

٧- مسند المناقب، گلچینی است از احادیث مسند احمد در مناقب اهل‌بیت (ع) و پیروان ایشان که به کوشش محمّد رضا حسینی جلالی (معاصر) فراهم آمده است. (٤٨)

چاپهای مسند

افزون بردستنوشته های بسیاری که از مسند وجود دارد، (٤٩) این کتاب چندبار چاپ شده، بدین شرح:

یك - چاپ قاهره در سال ١٣١٣ ق. به وسیله چاپخانه "میمنیّه". این چاپ که در شش مجلّد بزرگ با قطع رحلی و حروف ریز عرضه شده، تخمیناً مشتمل بر سه‌هزار صفحه است. بنابه گفته احمد شاکر این چاپ نیکو و لغزشهای آن اندك است. (٥٠) در حاشیه این چاپ منتخب کنزالعُمّال اثر متّقی هندی نقش بسته است.

دو - چاپ بخشی از مسند در بمبئی در سال ١٣٠٨ ق توسّط چاپخانه حیدریّه. این بخش که دارای ٢٨٠ صفحه با قطع متوسّط است تا پایان مسند "سعید بن زید" را شامل می‌گردد. این مقدار تقریباً با ١٩٠ صفحه از چاپ "میمنیّه" برابر است. احمد شاکر این چاپ را نااستوار یافته و گمان دارد چاپخانه مزبور چاپ کتاب را به پایان نبرده است. (٥١)

سه - تصحیح، شرح و چاپ محققّانه احمد محمد شاکر برجسته‌ترین حدیث‌شناس معاصر دیار مصر. (٥٢) وی برای عرضه متنی استوار، کم غلط و قابل اطمینان، متن چاپ شده توسّط چاپخانه "میمنیّه" را با دستنوشته موجود در کتابخانه عالم و محدّث مغرب "عبدالحیّ کتّانی" مقابله کرده. او این دستنوشته را صحیح، کم لغزش، دارای ضبط نیکو و استوار یافته است. (٥٣)

افزون بر سنجش نسخه های یادشده، محققّ برای شرح و تصحیح اسنادها و متون احادیث از مجموعه های حدیثی، کتابهای رجال، لغت نامه ها و کتابهای غریب الحدیث کمك گرفته و انصافاً در این راه از هیچ کوششی دریغ نکرده است.

محقّق یاد شده از سال ١٩٤٩ تا ١٩٥٨ میلادی توانست پانزده جلد از آن کتاب را به وصفی که گذشت، همراه با فهرستهایی مبتکرانه منتشر سازد. امّا با درگذشت وی (در سال ١٣٧٧ ق / ١٩٥٨ م) این کار ارزشمند متوقّف گشت. دراین پانزده جلد ٨٠٩٩ حدیث تصحیح و شرح شده که این مقدار تخمیناً کمتر از یك سوم کلّ کتاب را دربرمی‌گیرد. (٥٤)

انتشار این کتاب با مساعدت مالی ملك عبدالعزیز پادشاه وقت کشور عربستان سعودی صورت گرفته

است. (۵۵)

برای آگاهی دقیقتر از داستان دلدادگیِ مصحّح و شارحِ یاد شده به این کتاب و روش کار او، لازم می‌داند بخشهایی از مقدمّه او را به فارسی گزارش کند. او پس از حمد و سپاس خداوند و ستایش حضرت رسول (ص) و خاندان پاکش چنین گوید:

«من از سی‌واند سال پیش، در عنفوان جوانی، یعنی پس از به پایان بردن نخستین مراحلِ تحصیلی، به دوستی سنّت مطهَّر نبوی رهنمون شدم وبه آگاهی در آن عرصه و ژرف‌اندیشی در دانشهای حدیث و کاوش از جاذبه ها و کتابهای نفیس آن دلبستگی یافتم. در آن زمان در خانه ما درمیان کتابهای پدرم، صحاح ششگانه ودیگر کتابهای حدیث را دیدم. در آن میان یکی از کتابهایی که به چشمم خورد، دیوان کبیر یعنی مسند اثر امام الائمه، یاور سنّتْ و کوبنده بدعتْ امام احمد بن حنبل بود. پس از تأمّل در آن کتاب، آن را دریایی بیکران و نوری روشنگر یافتم. امّا چون بر محور مسندهای صحابه منظّم شده و احادیث هریك از اصحاب بدون ترتیب مشخّص یکی پس از دیگری در آن فراهم آمده، مردمان به آسانی نمی‌توانند از آن بهره گیرند، مگر کسانی که آن را به خاطر سپرده‌اند؛ همانطور که محدّثان دوره های پیشین احادیث را از برمی‌داشتند. ویا اَسَفا، ما کجا چنین توفیقی توانیم یافت! از همان زمان این کتاب مرا شیفته ساخت و مایه دل مشغولی من شد و به نظرم آمد بهترین خدمت به دانشهای حدیث این است که فردی توفیق یابد که این مسند کبیر را در دسترس مردمان قرار دهد تا در نتیجه فایده‌اش فراگیر شود و پیشوای مردمان گردد. و بالاخره آرزو می‌کردم آن فرد موفَّق من باشم. سپس دریافتم که بزرگانِ محدّثان و ائمه شارحان و مولّفان درباره مسند وضعیّتی همانندِ ما دارند... بیشتر آنان از پیشینیان نقل می‌کنند و به تقلید از گذشتگان حدیثی را به آن کتاب نسبت می‌دهند. تنها چندتن هستند که کتاب مورد گفتگو را به شایستگی می‌شناسند و در وضعیّتی بسر می‌برند که گویا مسند بر سر زبان ایشان است. از این گروه تنها سه تن را با اطمینان یاد توانم کرد: شیخ الاسلام ابوالعبّاس تقی‌الدین بن تیمیّه و دو شاگرد او حافظ کبیر شمس‌الدین بن قیّم و عمادالدین بن کثیر. سالیانی دراز آرمان زندگیم و نهایت تلاشم این بود که این مسند را در دسترس مردمان گذارم تا آنکه خداوند از بیش از پانزده سال پیش مرا توفیق داد تا به خواسته‌ام به نحو دلخواه برسم؛ یعنی به نحوی که اولاً مسندبنابه صلاحیّتی که دارد و بنابه منظوری که مولّفش آن را فراهم ساخته، درمیان عالمان و فراگیرندگان متداول باشد. ثانیاً فهرستهای لفظی و علمیِ کافی و استوار داشته باشد. مقصودم از فهرستهای لفظی نامْ نامه و دیگر فهرستهایی است که معاصران مابه پیروی از فرنگیان بدان دل بسته‌اند وبه گستردگی بدان می‌پردازند، و منظورم از فهرستهای علمی، فهرست بابها و موضوعاتِ علمی است که در پرتو آن پژوهشگران بتوانند به معنای مورد نظر خود در سراسر مسند رهنمون گردند. ... احادیث کتاب را از آغاز تا انجام به ترتیب شماره گذاشتم واین شماره ها را به منزله اَعْلام احادیث فرض کرده، تمام فهرستهایی را که خود ابداع کردم براساس آنها بنا نهادم. نخستین فایده این کار آن است که فهرستهای مورد نظر با تغییر پذیرفتن چاپهای کتاب دگرگون نمی‌شود....

فهرستهای لفظی خود انواعی دارد:

۱- فهرستی ویژه اصحابی که راوی احادیث هستند. این فهرست براساس حروف الفباء تنظیم و جای شروعِ مسند آن صحابی با بیان شماره جلد کتاب و شماره صفحه نشان داده شده‌است. دراین فهرست شماره احادیثی که صحابی مورد نظر روایت کرده، ذکر شده؛ خواه آن احادیث در مسند ویژه خودش باشد، خواه در مسند دیگر صحابه ....

۲- فهرست جرح و تعدیل. این فهرست به راویانی اختصاص دارد که احمد و پسرش عبداللّه در مسند در باره آنان اظهار نظری کرده‌اند که البتّه شمار آنان اندك است. همچنین این فهرست به راویانی مربوط می‌شود که نگارنده [= احمد شاکر] ضمن گفتار خود در شرح احادیث، درباره آنان اظهار نظر

کرده است....

۳- فهرستی هم مخصوص نامهایی است که در متن حدیث ذکر شده‌اند. زیرا این قبیل نامها غالباً نامهایی هستند که داستان حدیث یا موضع پندگیریِ آن، بر محور آنان می‌چرخد.

٤- یك فهرست نیز به مکانهایی اختصاص یافته که در متن حدیث از آنها ذکری به میان آمده‌است.

٥- و بالاخره فهرستی هم از واژگان نامأنوس احادیث ترتیب داده شده، واژگانی که به شرح و توضیح نیاز دارند؛ چنانکه در الفائق، النهایه و لسان العرب و ... شرح داده شده‌اند... . دراین فهرست به پیروی از [ابن اَثیر] صاحب النهایه ابتدا ریشه کلمه را ذکر می‌کنم و به دنبال آن موضع شاهد را از حدیث موردنظر نقل و به شماره حدیث اشاره می‌کنم.

«... امّا فهرستهای علمی اصل و اساس این کار سترگ است... . نگارنده [احمدشاکر] این فهرستها را هم برهمان شماره های احادیث بنا نهاده است... . هر کس که بر وضعیّت احادیث آگاه باشد، می‌داند که گاه حدیث واحد بر معانی فراوان و متعدّدی دلالت دارد و به مسایل و ابواب گونه‌گونی مربوط می‌شود واین همان چیزی است که "بخاری" را به تقطیع احادیث و تکرار آن در ابواب مختلف واداشته تا بتواند در هر جایی به مناسبت - هر چند این مناسبت دور باشد - به حدیث مورد نظر استشهاد کند. بنابراین دشواری کاوش در صحیح او، دشواریی است که همه حدیث‌پژوهان را رنج می‌دهد. با آنکه این روش، یعنی استدلال به حدیث واحد در جاهای مختلف، برای بهره‌وری از احادیث روش درستی است. امّا دیگر مولّفانِ صحاح و سنن، هر حدیث را تنها در جای مناسب اصلی ذکر کرده و جز در مواردی بس اندك، از نقل آن در ابواب مناسب دیگر خودداری کرده‌اند. از همین رو پس از انس گرفتن با فهرست این کتابها، دیدم یافتن یك حدیث در صحیح بخاری برای من بسی آسانتر از یافتن آن در دیگر کتابهای صحاح و سنن است... .شماره گذاری‌احادیث، ما را از تمام این دشواریها؛ یعنی از تقطیع حدیث و تکرار آن راحت ساخت. شماره حدیث در هر بابی و هر معنایی که آن حدیث برآن دلالت می‌کند یا صلاحیّت دارد که در آن موضوع بدان استشهاد گردد، بی‌هیچ تکلّف و مشقّتی گذاشته می‌شود. بنابراین پژوهنده دراین فهرست می‌تواند باب یا معنای مورد نظر خود را بیابد و در نتیجه تمام شماره های احادیثی را که به کار وی مربوط می‌شود، بی‌کم‌وکاست وبا استقصاء تمام ببیند.

«... در تنظیم این فهرست، موضوعات را به متجاوز از چهل موضوع اصلی و بیش از هزارباب تقسیم کردم و نزدیکترین راه را به اندیشه محدّث و فقیه برگزیدم... . نخستین هدف من از تمام این تلاشها این بود که دستْ‌آورد این مسندِ جلیل را در دسترس مردم و خصوصاً در دسترس حدیث‌پژوهان بگذارم تا در کتابی که به منزله ریشه واساس تمام یا بیشتر کتابهای حدیث [اهل سنّت] است، به گنجهایی دست یابند که در سنت نبوی (ص) نهفته است. در این باره سخن خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (۲۱۳/۱) مرا تکان داد و به تحرّك واداشت: "من این کتاب [= مسند] را پرفایده و بخشنده معانیِ استوار دیدم. [امّا] در بسیاری از موارد، انسان مطلبی را از آن کتاب می‌طلبد و می‌خواهد آن را بیابد، امّا جای‌آن را به یاد نمی‌آورد. مدّتی در جستجوی آن مطلب وقت می‌گذارند، آنگاه از جستجوی آن چشم می‌پوشد در حالی که نیازش بر آن مطلب همچنان باقی و پابرجاست".

«زمانی که قواعدی را که برای تنظیم فهرستها ابداع کرده بودم، (٥٦) با یك یك احادیث تطبیق می‌دادم، دیدم سند بسیاری از احادیث مرا به اشتباه می‌اندازد. در نتیجه به مراجعه به مجموعه های حدیثی و کتابهای رجال نیاز مندم. گاه به آن مَآخذ رجوع می‌کردم و گاه از این کارتن می‌زدم. آنگاه به ذهنم رسید که خوب است حاصل مراجعه خود را در دفتری یادداشت کنم و چنین کردم. در همان ایّام این اندیشه را با خود حمل می‌کردم که تمام احادیث آن را بررسی کنم و صحیحِ آن را از ضعیفِ آن بازشناسم؛ امّا می‌ترسیدم که مبادا به کاری دست زنم که نتوانم به‌طور شایسته از عهده‌اش برآیم و به قول علمای

بلاغت "این پاو آن پا می‌کردم". (۵۷) زمانی که قاضیِ دادگاههای شرعی شهر "زقازیق" مرکز استان شرقی بودم، جوانی از مردان صالح و پرهیزکار با ما بود. منظورم از این جوان دوستم دکتر "احمد احمدالشریف" ... است. وی با آنکه فارغ‌التحصیل پزشکی از کشور آلمان بود، یکی از زاهدان بزرگ و خداترس به شمار می‌رفت. شبها را برمی‌خواست وبه قرائت و اندیشه در قرآن و مطالعه در سنّت می‌پرداخت. ما در مراکز علمی آنجا با هم مجالسی داشتیم. من کار خود را درباره خدمت به این دیوان کبیر براو عرصه می‌داشتم و او مرا تشویق می‌کرد وهمّتم را برمی‌انگیخت. با وی مکرّراً درباره شرح احادیث از جهت صحّت و ضعف مشورت می‌کردم و او مرا براقدام به این کار ترغیب و به توکّل و اعتماد برخداوند سفارش می‌کرد تا آنکه خداوند سینه‌ام را برای این کار گشود... من خود را ملزَم به شرح و بیان تمام جنبه های احادیث نکرده‌ام، زیرا آن کار سخن را بس به درازا می‌کشاند؛ بلکه سعی و تلاش خود را به کار گرفتم تا درجه حدیث را از حیث صحّت و ضعف بیان کنم. بنابراین اگر حدیثی صحیح بود آن را ذکر کردم و اگر ضعیف بود، علّت ضعفش را بیان داشتم واگر در زنجیره سندِ آن، کسی قرار دارد که برخی او را توثیق کرده و برخی دیگر براو خرده گرفته‌اند، در حدّ توش و توانِ علمی خود اجتهاد کرده و نظر خود را ابراز نمودم... . در شرح خود گِرد مباحث فقهی و اختلاف فتواها نگشته‌ام. زیرا دراین کتاب چنین وظیفه‌ای بر دوشم نبوده؛ بلکه این وظیفه بهره‌جوی مستنبِط است... . علاوه بر آن مسند برمحور ابواب فقهی تنظیم نشده تا زمینه چنین کاری برای شارحش هموار باشد. در تفسیر واژه های نامأنوسِ احادیث، به شرح موارد خیلی ضروری بسنده کردم. علاوه برآن در مواردی که دیدم صاحبان کتابهای غریب الحدیث در بیان واژه‌ای کوتاهی کرده‌اند ویا در مواردی بس اندك که نظری مغایر با نظر آنان داشته‌ام، آن موارد را هم شرح و تفسیر کردم . احادیث مسند در موارد بسیاری تکرار می‌شود؛ یعنی یك حدیث با زنجیره سندهای متعدّد و با تعبیرات گونه‌گون یا مشابه روایت می‌گردد. پاره‌ای از این احادیثِ مکرَّر، صورت طولانی شده و پاره‌ای دیگر، صورتِ کوتاه شده حدیثی دیگر است. در چنین مواردی شایسته دیدم که در کنار هر حدیثی شماره آن روایتی را که درباره همان معنایا با همان تعبیر در گذشته نقل شده، یاد کنم. بنابراین اگر آن روایت با همان متن یا متنی مشابه تکرار شده باشد، گفتم "مکرَّر حدیث شماره فلان" و اگر حدیث دوم صورتِ طولانی شده حدیثِ نخستین بود، گفتم "مطوَّل فلان حدیث" و اگر صورتِ کوتاه شده آن بود، گفتم "مختصر فلان حدیث". این کار فایده دیگری هم دارد و آن اینکه: اگر خواننده در پایان مسند یك صحابی معیَّنی حدیثی را درباره موضوعی ببیند، این کار به وی امکان می‌دهد که با رجوع به شماره هایی که بدان اشاره می‌کنم، تمام احادیثی را که ازاین صحابی درباره همان موضوع روایت شده، یکجا گرد آورد؛ بی‌آنکه برای این کار به فهرست علمی مراجعه کند. گرد آوردن احادیث [مربوط به یك موضوع] نزد عالمانِ فنّ حدیث فوایدی دارد که هرکس رنج این کار را بردوش کشیده باشد، آن را درك می‌کند. نزدیکترین ثمره این کار دستیابی به معنای درستِ حدیث و تقویت سندهای آن است و این کار اخیر به مدد پیوند و [سنجش] پاره‌ای با پاره‌ای دیگر صورت می‌گیرد. من برای تحقیق وتوثیق احادیث و تنظیم فهرستها تمام توان خویش را به کار گرفتم... . پس اگر در کارم راه صواب را پیموده باشم، خدای را سپاس می‌گزارم که به من چنین توفیقی ارزانی داشت واگر به خطا رفته باشم جز نیکی هدفی نداشته، از خداوند آمرزش می‌طلبم. امام احمد به فرزندش عبداللّه گوید: "این مسند را نیك نگهداری کن، زیرا که به زودی پیشوای مردمان خواهد گشت". امیدوارم این کار و تلاش من سخن امام احمد را تحقّق بخشد...». (۵۸)

چهار - اخیراً نیز به کوشش شعیب ارنؤوط و دیگران چاپ تازه‌ای از این کتاب آغاز و ۵ جلد نخست آن میان سالهای ۱٤۱۳ - ۱٤۱٤ ق / ۱۹۹۳ - ۱۹۹٤م. در بیروت منتشر شده است.

شمار احادیث این کتاب و پاره‌ای آگاهی‌های دیگر

تردیدی نیست که مسند کتابی گسترده و بزرگ است؛ امّا دراین که تعداد احادیث این مجموعه بزرگ

چه مقدار است، سخن دقیقی در دست نیست. عدّه‌ای از دانشمندان از جمله صاحب مسند الفردوس، جرجی زیدان، ابن خلدون وبه پیروی از او برخی از پژوهندگان معاصر شمار احادیث این کتاب را پنجاه هزار دانسته‌اند. (۵۹) عدّه‌ای دیگر روی عدد چهل هزار و اندی و یا چهل هزار انگشت نهاده‌اند. (٦٠) برخی دیگر از جمله "حسینی" در کتاب التذکرة فی رجال العشرة و احمد امین تعداد احادیث این مجموعه را همراه با احادیث مکرَّر چهل‌هزار قلمداد کرده‌اند. (٦١) عمربن حسن مشهور به "ابن دِحْیَه کلبی" (د . ٦٣٣ ق) در کتاب فوائد المشرقین و المغربین احادیث مسند را همراه با زواید عبداللّه همین مقدار دانسته است. (٦٢) "سفّارینی" هم در شرح ثلاثیّات مسند تعداد این احادیث را بدون مکررّها سی‌هزار و تعداد مکرّرها را ده هزار و زواید عبداللّه را نیز ده‌هزار می‌داند که جمعاً بر پنجاه هزار بالغ می‌گردد. (٦٣) گروهی هم گفته‌اند: این مجموعه سی‌هزارپا سی‌هزار واندی حدیث را در بردارد. (٦٤) ابوموسی مدینی در همین باره می‌نویسد:

«همواره از زبان مردم می‌شنوم که در مسند احمدچهل‌هزار حدیث نهفته است. امّا از قول خطیب بغدادی خواندم (٦٥) که "ابن منادی" گوید: "در دنیا کسی در روایت از پدرش بر عبداللّه پیشی نگرفته‌است. زیرا وی مسند را که سی‌هزار حدیث دارد، از او شنیده و ... نمی‌دانم سی‌هزاری که ابن منادی می‌گوید، بدون در نظر گرفتنِ مکرّرهاست یا با مکرّرها؟ در صورتی که بدون احتساب مکرّرها باشد، هر دو قول درست است. حاصل آنکه نمی‌دانم بر سخن ابن منادی اعتماد کنم یا بر سخن دیگران. اگر فرصتی بیابم احادیث آن را برخواهم شمرد». (٦٦)

مدینی در چند سطر بعد، از زبان قطیعی نقل می‌کند که تمام احادیث مسند سی-چهل حدیث کمتر از چهل هزار است. باید دانست: بیشتر نظرات پیشگفته ناشی از روحیه کمیّت‌گرایی و برپایه حدس و تخمین است. برخی هم با تکیه به سخن دیگران این اعداد را در کتاب خویش آورده‌اند. ولی واقعیّت این است که پاره‌ای از اعداد یادشده با واقعیّت فاصله بسیار دارند. به گمان نگارنده نظرات پژوهشگران متأخر ویا معاصر به واقعیّت نزدیکتر است. در میان اینان احمدشاکر که در چاپ خویش احادیث کتاب مزبور را پی‌درپی شماره‌گذاری کرده، معتقد است تعداد این احادیث یقیناً از سی‌هزار بیشتر و از چهل‌هزار کمتر است؛ ولی او شماره درست و دقیق را به اتمام کار موکول می‌کند. (٦٧) گلدزیهر و سزگین هم تعداد احادیث کتاب مورد نظر را میان بیست و هشت تا بیست و نُه هزار حدس می‌زنند. (٦٨) دو تن از دانشجویان حوزه علمیه قم که روایات این کتاب را شمرده‌اند، در یك جا مجموع این روایات را ٢٦٣٠٠ و درجایی دیگر ٢٦٥٧٤ حدیث دانسته‌اند. آنان می‌افزایند: با همه دقّتی که به‌کار برده‌ایم، ممکن است در شمارش لغزشی رخ داده باشد؛ ولی مقدار این لغزش به‌طور مسلّم از صد یا صدوپنجاه حدیث افزون نخواهد بود. (٦٩) بنابراین باید مسند را حاوی کمتر از سی‌هزار حدیث دانست.

در ادامه این مطلب باید افزود: معروف است که مولّف خود گفته این کتاب را از میان بیش از هفتصد و پنجاه هزار حدیث گرد آورده و برگزیدم. (٧٠) از عبداللّه پسر مولّف هم منقول است که گفته: پدرم مسند را از میان هفتصد هزار حدیث گلچین کرده‌است. (٧١) بالاتر اینکه از همو نقل می‌کنند که گفته: پدرم هزاران هزار حدیث نوشت و هیچ حدیثی را از سواد به بیاض در نیاورد، مگر آنکه آن را به خاطر سپرده بود. (٧٢)

ممکن است برخی از کسان که با کتابهای حدیث و فرهنگ محدّثان آشنایی ندارند، این اعداد فراوان را بهانه‌ای برای خرده‌گیری قرار دهند واز این راه بر تمام احادیث بتازند و درستی آن را انکار کنند ویا اینکه ممکن است بپندارند که مقصود محدّثان از اینگونه سخنان این است که از پیامبر (ص) وامامان (ع) این مقدار حدیث صادر شده است. برای رفع هرگونه ابهام دراین مورد لازم است بدانیم:

١- همانطور که برخی از دانشمندان هم گوشزد کرده‌اند، سخنانی از قبیل گفته احمد تا حدود زیادی مبالغه‌آمیز است. کاتب چلبی دراین باره گوید: «اعداد و ارقام درشتی که محدّثان برای احادیث ذکر

می‌کنند و مدّعی هستند آنها را از برداشته‌اند، معنای مجازی دارد و مقصود از آن فقط کثرت است». (۷۳)

۲- برخلاف ظاهر عبارت، مقصود از شمار بسیار فراوانِ احادیث، هرگز این نیست که اینها همه احادیث متباین و مستقل هستند؛ بلکه راههای گونه‌گون و اِسنادهای متفاوت برای احادیث مورد نظر است. به این معنا که گاه یك حدیث با دهها سند روایت می‌گردد و مولّفان به اقتضای دانش خود از آن میان صحیح‌ترین و قابل اعتمادترین را برمی‌گزینند و مرسل و منقطع و هرآنچه را درسندش ضعفی چشمگیر وجود دارد، رها می‌کنند. بسا حدیثی که هم با سندی ضعیف و هم با سندهایی صحیح به دست آمده باشد. (٧٤) برای نمونه یادآوری می‌شود که در جایی از مسند احمد از صحابی گمنامی به نام ابورِمْثَه پانزده حدیث روایت شده، این پانزده حدیث در واقع یك حدیث و تنها اختلاف آنها در زنجیره راویان یادر کوتاهی و بلندی متنِ حدیث است. (۷۵) حافظ "زین‌الدّین عراقی" (٧٦) در همین مورد گوید: «اگر مسانید، سنن، اجزاء و جوامع را بررسی کنیم، شمار احادیث منهای مکرّرها به صدهزار و بلکه به پنجاه هزار هم نمی‌رسد». (۷۷)

گواهِ درستی سخن عراقی این است که مجموع احادیث المسند الجامع طبق شماره‌گذاری گردآورندگانش ۱۷۸۰۲ حدیث است. با آنکه کتاب مزبور مندرجات ۲۱ کتاب از مهمترین مجموعه های حدیثی اهل سنّت از جمله صحاح ششگانه و مسند احمد و موطَّأ مالك را در بر دارد. راز مطلب این است که مولّفان آن مجموعه، حدیثی را که در چند جا تکرار شده، یك بار نقل می‌کنند و اسنادهای آن را در کتابها و جاهای مختلف نشان می‌دهند. (۷۸)

۳- افزون بر مطالب بالا باید دانست که در میان هزاران هزار حدیثی که ذکرش بر سر زبانهاست، آثار صحابه و تابعان هم وجود دارد. در چشم پیروان مکتب اهل بیت، این قبیل آثار از ارزش شرعی و حدیثی برخوردار نیستند؛ هرچند احاطه برآنها از زاویه های دیگر ارزشمند است. امّا محدّثانِ اهل‌سنّت این آثار را در زمره احادیث به شمار آورده، همراه با سلسله سند از آنان روایت می‌کنند.

پاورقی ها :

١ - ابن حنبل، ص ١٦٠.

٢ - محمد ابوزهره، پیشین، ص ١٧٦.

٣ - دراین باره نك : ابن ابی یعلی، پیشین، ١٨٤-١٨٣/١.

٤ - ابن ابی یعلی، پیشین، ١٨٣/١.

٥ - ابن الندیم، ص ٢٨٥؛ ابن ابی یعلی، پیشین، ١٨٨-١٨٠/١؛ ابن الجزری، پیشین، صص ٤٠-٣٨.

٦ - ابن الجزری، پیشین، صص ٤٢-٤٠.

٧ - نك : احمد محمد شاکر، شرح مسند احمد، ١٨٩/١٠.

٨ - ابوحجّاج یوسف بن عبدالرّحمن مِزّی محدّث دیار شام در زمان خویش بود. وی در بیرون شهر حلب زاده شد و در مِزّه از توابع دمشق بزرگ شد و در دمشق درگذشت. (٧٤٢-٦٥٤ ق). ابتدا در لغت و

سپس در حدیث و رجال شناسی مهارت یافت. کتابهایی نوشت که معروفترین آنها عبارت است از: ۱- تهذیب الکمال فی‌اسماء الرجال . ۲- تحفة الاشراف بمعرفة الاطراف (الزرکلی، ۲۳٦/۸).

۹ - نك : المسند، چاپ میمنیه، ۲۲-۱۸/٦، ۲۹-۲۲.

۱۰ - بیشتر آنچه درباره راویان مسند گفته شد، گزینش و اقتباسی بود از رساله المصعدالاحمد اثر ابن‌جزری، صص ٤٦-۳۸. گفتنی است که نویسنده آن رساله، شرح حال روایان مسند را از مولّف تا خودش، یکی پس از دیگری گزارش کرده؛ امّا چون در نسخه چاپ احمد شاکر سلسله راویان به حنبل بن عبداللّه رصافی پایان می‌پذیرد، نگارنده به‌همین مقدار قناعت کرد.

۱۱ - نك: احمد شاکر، مقدمه مسنداحمد، ۱٤/۱.

۱۲ - ص ۲. درباره این رساله نك: السیوطی، تدریب الراوی، ۱۷۳/۱؛ کاتب چلبی، ۱۳٦٥/۲.

۱۳ - المدراسی، ذیل القول المسدّد، ص ٤۹.

۱٤ - پیشین، ص ۹۷.

۱٥ - احمد شاکر، مقدمه مسند، ۱٤/۱.

۱٦ - السیوطی، تدریب الراوی، ۱۷۲/۱.

۱۷ - همو، حسن المحاضره، ۳٤۰/۱.

۱۸ - کشف الظنون، ٤۲۰/۱.

۱۹ - سزگین، ۲۲۱/۳/۱.

۲۰ - کشف الظنون، ۷/۱، ۱۱۷.

۲۱ - سزگین، ۲۱۹/۳/۱.

۲۲ - برای آگاهی درباره این فهرست و روش تنظیم آن به مقدّمه گردآورنده (صص ۸-۷) مراجعه شود.

۲۳ - نك: مرشد المحتار، ٤۷۷/۳. درباره روش تنظیم این معجم و چگونگی استفاده از آن به توضیحات مولّف نگاه کنید (۸-۷/۱).

۲٤ - کاتب چلبی، ۱۲۰٥/۲، ۱٦۸۰.

۲٥ - ابن الجزری، پیشین، ص ۳۱، ۳٤؛ البغدادی، ایضاح المکنون، ٤۸۱/۱.

۲٦ - ابن الجزری، پیشین، ص ٤۰.

۲۷ - کاتب چلبی، ۱۱٥٦/۲، ۱٦۸۰؛ سزگین، ۲۲۲/۳/۱.

۲۸ - کاتب چلبی، ۱٦۸۰/۲؛ الزرکلی، ۲٥۳/٦.

۲۹ - القاسمی، الفضل المبین، ص ۲۸۷. حدیث عبداللّه بن جعفر در چاپ احمد شاکر از حدیث شماره ۱۷٤۱ شروع می‌شود.

۳۰ - ابن الجزری، پیشین، ص ۳۹ ؛ سزگین، ۲۲۱/۳/۱.

۳۱ - ابن الجزری، پیشین، ص ٤۰؛ البغدادی، ایضاح، ۳۹۰/۲؛ الزرکلی، ۲۸۰/٤؛ سزگین، ۲۲۱/۳/۱.

۳۲ - السّاعاتی، منحةالمعبود، ۱٦/۱. برای آگاهی بیشتر نك: محمد عجّاج الخطیب، اصول الحدیث، صص ۳۳۰-۳۲۹.

۳۳ - نك : السفّارینی، پیشین، ٦/۱؛ حایری ، فهرست نسخه های عکسی کتابخانه آیةاللّه مرعشی، ٤٦۲/۲. (عکسی از نسخه‌ای نسبتاً کهن و نفیس از این مجموعه در کتابخانه یاد شده وجود دارد).

۳٤ - سزگین، ۲۲۱/۳/۱.

۳۵ - حایری، همان جا.

۳٦ - السفّارینی، ۲۷/۱؛ کاتب چلبی، ۵۲۲/۱.

۳۷ - کاتب چلبی، همان جا.

۳۸ - نك: البغدادی، ایضاح المکنون، ۳٤٦/۱؛ سزگین، ۲۲۱/۳/۱؛ درباره مولّف نك: السفّارینی، پیشین، ج ۱، صفحه ز ؛ الزرکلی، ۱٤/٦.

۳۹ - السفّارینی، ٦/۱. گفتنی است نام کتاب در جاهای گوناگون با اندکی اختلاف ثبت شده؛ امّا نامی که روی جلد کتاب نقش بسته، همان است که در آغاز گفته شد.

٤۰ - نك: السفّارینی، پیشین، ۳٦-۳۵/۱.

٤۱ - سزگین، ۲۲۱/۳/۱.

٤۲ - البغدادی، ایضاح، ٤۵٤/۱.

٤۳ - کشف‌الظنون، ۱٦۸۰/۲. درباره ابن مُلقِّن نك: الزرکلی، ۵۷/۵.

٤٤ - السیّوطی، تدریب الراوی، ۱۰۰/۱؛ الزرکلی، ۲٦٦/٤؛ سزگین، ۲۱۹/۳/۱.

٤۵ - نك به: قوام الدین القمی، فضایل امیرالمومنین.

٤٦ - محمّد جوادالحسینی الجلالی، «المسند» (۲)، نورعلم، شماره ۵ (شهریور ۱۳٦۳)، ص ۱٤٤؛ استادی، «مسندالرضا»، در چهل‌مقاله، ص ۱۵٤.

٤۷ - برای آگاهی از دستنوشته های آن نك: سزگین، ۲۲۱-۲۱۹/۳/۱.

٤۸ - نك: احمدشاکر، مقدمه مسند احمد، ۱۲/۱.

٤٩ - احمد شاكر، همان جا.

٥٠ - درباره زندگی، آثار و مقام علمی او نك: الزركلی، ٢٥٣/١.

٥١ - مقدمّه مسند احمد، ١٢/١.

٥٢ - قس : چاپ میمنیّه، ٣١٢/٢.

٥٣ - احمدشاكر، پیشین، ١٦-١٥/١.

٥٤ - یادآوری می‌كند كه پاره‌ای از فهرستهای پیشگفته، در پایان هر جلد زینت بخش كتاب است. امّا گویا پاره‌ای دیگر به پایان آخرین جلد این مجموعه موكول شده و چون گرگ اجل به شارح فقید فرصت نداده تا این كار را به پایان برساند، طبیعتاً آن فهرستها هم ناقص مانده است.

٥٥ - كنایه است از تردید و دو دل بودن.

٥٦ - مقدمه مسند احمد، ١١-٣/١، با تلخیص.

٥٧ - القاسمی، الفضل المبین، ص ٢٨٧؛ جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر كلام، ٤٧٢/٣؛ ابن خلدون، مقدمة، ص ٤٤٤؛ ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران ٧٥/١. گفتنی است كه در برخی از نسخه های مقدمه ابن خلدون عدد چهل‌هزار و سی هزار ذكر شده و حتّی در برخی از چاپها آمده كه احمد خود به پسرش عبداللّه گفته كه مسند در بردارنده سی و یك هزار حدیث است. نك: مقدمه، ترجمه محمّد پروین گنابادی ، ٩٠٠/٢ و زیرنویس مترجم در .

٥٨ - ابن الندیم، ص ٢٨٥ و ترجمه آن ص ٤١٧؛ حنّاالفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمّد آیتی، ص ٥٥٩.

٥٩ - نك: السیوطی، تدریب ا لراوی، ١٧٣/١؛ القاسمی، الفضل‌المبین، ص ٢٨٧؛ احمدامین، ضحی‌الاسلام، ١٢٢/٢؛ اسد حیدر، ٤٧٧/٢.

٦٠ - جمال‌الدین القاسمی، همان جا.

٦١ - السفّارینی، پیشین، ١٧/١.

٦٢ - نك: القاسمی، الفضل‌المبین، ص ٢٨٧؛ كاتب چلبی، ١٦٨٠/٢؛ الزركلی، ٢٠٣/١؛ محمّد عجاج الخطیب، اصول الحدیث، ص ٣٢٨؛ نورالدین عَتر، منهج‌النقد، ص ٢٧٩؛ مدیرشانه‌چی، علم‌الحدیث، ص ٢١٩؛ همو، درایةالحدیث، ص ٢٨.

٦٣ - تاریخ بغداد، ٣٧٥/٩.

٦٤ - ابوموسی المدینی، خصایص المسند، ص ٢٣ ونیز : ابن الجزری، المصعدالاحمد، صص ٣٣-٣٢.

٦٥ - نك: مقدمه مسنداحمد، ج ١، زیرنویس .

٦٦ - جولد تسیهر ، پیشین، ٤٩٢/١؛ سزگین، ٢١٨/٣/١.

٦٧ - احمد خدایی و سیدمحمود موسوی نژاد، بررسی مسند امام احمد بن حنبل، ص ٧٣ و نیز قس: ص١٣٥. گفتنی است که در چاپ تازه‌ای که از این کتاب در نمایشگاه بین‌المللی کتاب در تهران (١٣٧٤ خورشیدی) عرضه شد، احادیث از آغاز تا انجام شماره‌گذاری شده‌است. بر پایه این شماره گذاری کتابِ مورد بحث ٢٧١٠٠ حدیث را در بر دارد.

٦٨ - نك: ابوموسی‌المدینی، پیشین، ص ٢١؛ ابن الجزری، پیشین، ص ٣١؛ السیوطی، تدریب الراوی، ١٠٠/١.

٦٩ - ابن الجزری، همان جا.

٧٠ - ابوموسی‌المدینی، پییشن، ص ٢٢.

٧١ - کشف‌الظنون، ٥٩٧/١.

٧٢ - دراین باره نك: احمدشاکر، مقدمه مسنداحمد، ج ١، زیرنویس ؛ محمّدعجاج الخطیب، اصول‌الحدیث، زیرنویس .

٧٣ - نك: المسند، چاپ احمدشاکر، ٥٧-٥٥/١٢.

٧٤ - زین‌الدّین ابوالفضل عبدالرحیم بن حسین مشهور به "حافظ عراقی" در قاهره زاده شد. به فنّ حدیث عنایت نشان داد تا جایی که در آن مهارت یافت. علمای عصرش او را بسیار ستوده‌اند. وی در فنّ حدیث تألیفات بدیعی دارد، مانند: ١) الالفیّه و شرح آن ٢) تخریج احادیث الاِحیاء ٣) تکملة شرح الترمذی اثر ابن سید النّاس . وی فردی صالح، فروتن و تنگدست بود. (نك : السیوطی، حسن المحاضره، ٣٦٠/١).

٧٥ - السیوطی، تدریب الراوی، ١٠٠/١.

٧٦ - درباره المسند الجامع و ویژگیهای آن در دنباله این نوشتار به نحو گسترده سخن خواهیم گفت.

بخش هشتم

بخش هشتم :

مسند احمدبن حنبل (٢)

١- راویان مسند

شناخت راویان یك کتاب در واقع بخشی از شناخت خود آن کتاب است. زیرا به قول محمد ابوزهره «اعتماد به ناقل موجب اطمینان به منقول می‌شود». (١) از این رو راویان مسند را با تکیه به رساله المصعدالاحمد به اختصار معرّفی می‌کنیم:

١ - راوی مسند از مولّف، پسرش ابوعبدالرحمن عبداللّه بن احمد است. در میان فرزندان احمد دو پسرش صالح و عبداللّه معروفترند. صالح را ناقل بخش عمده‌ای از فقه پدرش می‌دانند. (٢) امّا عبداللّه که از او کوچکتر بود، بیشتر به حدیث عنایت داشت. پدرش تمایل او را به حدیث و حُسن توجّهش را تحسین می‌کرد و می‌گفت: «پسرم عبداللّه از دانش حدیث بهره‌مند است». در نزد پدرش به چنان مکانتی دست یافت، که از او حدیث نقل می‌کرد واو را به دانشمندی و حافظ بودن می‌ستود.

علاوه بر پدرش ابوزرعه رازی، خطیب بغدادی، ابن عَدِیّ، ذهبی و دیگر دانایان اهل سنّت او را حافظ ، ثقه، فهیم و احیاگر علم پدرش شمرده و حتّی برخی او را در حفظ و سماع و آگاهی بر علل و بیماریهای حدیث بر پدرش مقدَّم داشته‌اند. (۳)

او به راهنمایی پدرش از بزرگان عصر خود، از جمله از یحیی بن مَعین، حدیث شنید تا جایی که استادان او را از چهارصد تن فزون دانسته‌اند. راویان او عبارتند از: پدرش، نسایی، ابن ابی‌حاتم، ابن صاعد، ابوعَوَانه اسفراینی، دَعْلج، ابوبکر قطیعی و بسیاری دیگر. بیشتر آثار پدرش از جمله همین مسند مورد بحث را از او شنیده و روایت کرد. به همین جهت او را راوی‌ترین مردمان از پدرش می‌دانند. (٤) چنانکه پیشتر هم گفته شد، علاوه بر روایت و تهذیب مسند، احادیث بسیاری را از طریق استادان خود برآن افزود. وی در سال ۲۹۰ ق درگذشت. (۵)

۲- ابوبکر احمدبن جعفر بن حَمْدان قطیعی بغدادی (۲۷٤-۳٦۸ ق .) مسند را از عبداللّه روایت کرده. وی در محلّه «قطیعة الرقیق» ساکن و بدان منسوب بود. قطیعی زمانی که هنوز کودکی ممیّز بود، به همّت پدرش از استادانی چون ابراهیم حربی، عبداللّه بن احمد، ابویعلی موصلی و... به شنیدن حدیث پرداخت و در طلب حدیث به شهرهای بصره، کوفه، موصل و واسط سفر کرد.

حاکم نیشابوری، ابونعیم اصفهانی، ابن مُذْهِب، دارقطنی و بسیاری دیگر از وی روایت کرده‌اند. ابوعبدالرحمن سُلَمی، دارقطنی و حاکم نیشابوری با الفاظی چون ثقه، زاهد، مجاب الدّعوة و مأمون او را ستوده‌اند. خطیب بغدادی درباره وی گفته: «هیچ کس را ندیدم که به او احتجاج نکند». قطیعی بیشتر از هر کس از عبداللّه بن احمد روایت می‌کند. جای شگفتی است که با آنکه قطیعی در زمان مرگ عبداللّه شانزده‌سال بیشتر نداشته، نوشته‌اند: بیشتر آثار احمد، یعنی: کتابهای المسند، الزّهد، الفضایل، التاریخ و المسایل را از او سماع کرده‌است. او علاوه بر روایت مسند، مقدار چشمگیری حدیث هم از طریق دیگر استادانش بر آن افزوده ا (٦)ست. (۷)

چنانکه پیش از این گفته شد، قطیعی از خودآثاری هم دارد که از چندان شهرتی برخوردار نیست.

گفتنی است که از حلیة الاولیاء اثر ابونعیم اصفهانی (۳۸٤-۳۸۳/۸) چنین بر می‌آید که قطیعی در روایت مسند از عبداللّه بن احمد منفرد نیست؛ بلکه کس دیگری هم به نام محمد بن احمدبن حسن آن را از عبداللّه روایت کرده‌است. (۸)

۳- ابوعلی حسن بن‌علی تمیمی بغدادی معروف به «ابنُ المُذْهِب» (٤٤٤-۳۵۵ ق) راوی مسند از قطیعی است. وی سیزده ساله بوده که قطیعی از دنیا رفته است. نوشته‌اند: در ده‌سالگی مسند را از قطیعی و دیگران شنید. امّا گویا تمام بخشهای آن را از قطیعی نشنیده؛ بلکه عمده بخشهای آن را از قطیعی و باقی‌مانده آن را از دیگران سماع کرده است. خطیب بغدادی گوید: «وی مسند را جمله‌گی از قطیعی روایت می‌کرد. سماعِ وی صحیح است، مگر در مورد بخشهایی که به گزاف نام خویش را به عنوان راوی به آن پیوست کرده». خطیب به همین دلیل براو خرده می‌گیرد و او را مورد اعتماد نمی‌داند. امّا ابن نُقْطَه گفته خطیب را نمی‌پذیرد و می‌گوید:

«کاشکی خطیب این بخشهای استثنا شده را روشن می‌ساخت». آنگاه می‌افزاید: در نسخه ابن مُذْهِب مسند فَضَالة بن عُبید و عوف بن مالك وجود ندارد. همچنین احادیثی از مسند جابر از آن نسخه افتاده است. این بخشها را ابوشُعَیْب حرّانی از قطیعی روایت کرده. اگر ابن مذهب نامش را به گزاف در جرگه راویان مسند داخل می‌ساخت، دراین بخشها هم چنین می‌کرد. مایه شگفتی است که کردارِ خطیب گفتارش را رد می‌کند. زیرا در آثار خود گاه از نسخه ابن مذهب از کتاب الزهد [اثر احمد] نقل می‌کند.

بنابه گفته ابن جزری به خط حافظ مِزِّی (۹) هم دیده شده که گفته: ابن مذهب حدیث فَضَالة بن عُبید و عوف بن مالك اشجعی را از قطیعی نشنیده است. باید دانست: در چاپی که از مسند امروزه متداول و در دسترس پژوهندگان است، احادیث این دو تن در ضمن مسند انصار به چشم می‌خورد. (۱۰)

٤- پس از «ابن مذهب»، نوبت روایت به ابوالقاسم هبةاللّه بن محمّد معروف به «ابن الحُصَینِ» شیبانیِ بغدادی کاتب (٥٢٥-٤٣٢ ق) می‌رسد. وی به هنگام مرگ ابن مذهب دوازده سال داشته است.

گویند: در سالهای ٤٣٧-٤٣٦، یعنی در سنّ چهار-پنج‌سالگی، تمام مسند را از ابن مذهب و پس از او از چند تن دیگر شنیده و بخشهایی از آن را به انتخاب یکی از شاگردانش طی مجالسی براو املا کرده است. بزرگانی چون ابوالعلاء هَمْدانی، ابوالقاسم بن عساکر، ابوموسی مدینی، ابوالفرج بن جوزی و ابوعلی حنبل بن عبداللّه رصافی و بسیاری دیگر مسند را از او سماع کرده‌اند.

ابن الحُصَین را با اوصافی چون: دینداری، امانت، وثاقت و نیکوکاری ستوده‌اند.

٥- راوی مسند از ابن الحصین، ابوعلی حنبل بن عبداللّه رَصافی (٦٠٤-٥١١ ق.) است. نوشته‌اند: چون به دنیا آمد، پدرش نزد صوفی معروف عبدالقادر گیلانی رفت و به او گفت که برایش فرزند پسری زاده شده. عبدالقادر گفت: نامش را حنبل بنه و مسند را براو بخوان که عمری دراز خواهد یافت و مردم به او نیازمند خواهند شد. ذهبی این را از کرامات عبدالقادر می‌داند. به دنبال این سفارش، پدرش در دوازده سالگی تمام مسند را از طریق ابن الحصین با قرائت نحوی زمانش ابومحمّد بن خشّاب به صورتی بلیغ و دقیق براو خواند.

شخصی به نام ابوطاهر بن آنْماطی گوید: من سماع رَصافی را از مسند از روی شماری از نسخه ها و خطوطِ بزرگان پیگیری کردم تا اینکه گواهی بزرگان را بر صحّت سماع او به خطّ افراد مورد اعتماد دیدم، مگر در مورد تکّه هایی از ابتدای مسند ابن عبّاس. همو افزاید: من تمام مسند را طی بیست و چند نشست در بغداد از او سماع کردم.

حنبل برای خواندن مسند بر مردمِ دمشق به آنجا سفر کرد و پس از انجام این کار به وطنش بازگشت. چون در راه بازگشت از شهرهای حلب، موصل و اِربل گذشت، آن را برای مردم حلب و موصل نیز نقل کرد و سرانجام وارد بغداد شد.

وی در ۹۳ سالگی در رَصافه چشم از جهان فرو بست. افراد زیادی از جمله «ابن البخاری» مسند را از طریق او نقل کرده‌اند. (۱۱)

۲- کتابها و آثاری که درباره مسند احمد نوشته‌اند

از آنجا که مسند احمد بلندآوازه‌ترین مسندهاست، با گذشت زمان آثاری درباره آن پدیده آمده است. برخی از این آثار شرح مسند را به عهده گرفته وبرخی دیگر به توصیف و بیان خصوصیات آن پرداخته و پاره‌ای دیگر گزیده هایی از آن مجموعه را شامل می‌گردند. نگارنده لازم می‌داند، بخشی از این آثار را به اجمال معرّفی کند.

الف - نوشته های توصیفی:

۱- خصایص المسند اثر ابوموسی مدینی (د . ٥٥٧ ق) که رساله کوتاهی است در بیان پاره‌ای از ویژگیهای مسند. این رساله را می‌توان به منزله پیشگفتاری برای مسند به حساب آورد.

۲- المصعد الاحمد فی ختم مسند الامام احمد اثر ابن جزری پیشوای دانش قراآت در زمان خودش. درباره این رساله به مناسبتی پیش از این سخن گفتیم.

این دو رساله نخست در قاهره (۱۳٤۷ ق) چاپ شده و پس از آن دوباره احمد محمدشاکر آنها را همراه با شرح حال احمد از تاریخ الاسلام ذهبی، با عنوان "طلائع الکتاب" در مقدمه چاپ خود از مسند منتشر ساخته است. (۱۲)

۳- القول المسدّد فی الذّبّ عن مسندالامام احمد اثر ابن حجر عسقلانی. مولّف دراین کتاب درباره ۲٤ حدیث که برخی حدیث پژوهان آنها را جعلی دانسته‌اند، سخن می‌گوید و تلاش می‌کند که درستی آن احادیث را به کرسی اثبات نشاند. مولّف در مقدّمه این رساله پس از ستایش خداوند و درود بر پیامبر و خاندان و یارانش گوید:

«برخی از حدیث پژوهان احادیثی را جعلی و ساختگی پنداشته‌اند، در حالی که آن احادیث در مسند ... اثر پیشوای بزرگ و... ابوعبداللّه احمد بن محمّد بن حنبل وجود دارد. یعنی همان کس که معادن حدیث را کاویده و برزوایای آن آگاه است. مناسب دیدم مطالبی را که درباره این دسته از احادیث به نظرم رسیده، دراین اوراق یادداشت کنم. این کار من از روی غیرت دینی و حمیّت نسبت به سنّت نبوی است و سپاس خدای را که این‌کار در شمار حمیّت جاهلی محسوب نمی‌گردد؛ بلکه دفاع از تصنیف بزرگی است که امّت آن را به دیده قبول و تکریم نگریسته و پیشوایشان آن را حجّتی ساخته تا به هنگام اختلاف بدان روی آورند و برآن تکیه زنند». (۱۳)

٤- ذیل القول المسدّد تکمله‌ای است بر رساله پیشگفته به خامه محمّد صبغةالله مِدْراسی که در سال ۱۲۷۹ ق. از تألیف آن فارغ شده است. (١٤) مولّف دراین تکمله درباره ۲۲ حدیث که ابن جوزی آنها را جعلی دانسته، سخن می‌گوید و به سبك ابن حجر تلاش می‌کند اصالت آن احادیث را نشان دهد. (١٥)

این دو رساله در سال ۱۳۱۹ ق. در حیدرآباد هندوستان همراه با هم چاپ شده‌است. احمد شاکر ابتدا قصد داشته مطالب این دو رساله را به‌طور پراکنده در شرح خود بیاورد. امّا بعداً به دلیل آنکه بیشتر مطالب آنها را تلاشی تکلّف‌آمیز یافته و همچنین برای پرهیز از دراز نویسی از این تصمیم بازگشته و قصد کرده تا رساله های مزبور را به پایان مسند پیوست کند. (١٦) امّا چون انتشار مسند با درگذشت شارح به انجام نرسیده، این کار هم صورت عمل به خود نپذیرفته است.

٥- الذیل الممهّد. این رساله تکمله دیگری است بر کتاب ابن حجر به قلم جلال‌الدین سیوطی. مولّف گوید:

«ابن حجر شماری از احادیثی را که در الموضوعاتِ ابن جوزی وجود دارد، از قلم انداخته. من آنها را در کتابچه‌ای فراهم آورده و به ادّعاهای او پاسخ گفته‌ام. شمار این احادیث چهارده تاست. این کتابچه را الذیل الممهّد نام نهادم». (۱۷)

وی در جایی دیگر از رساله‌ای به نام الذیل علی‌القول المسدّد نام می‌برد (۱۸) که احتمالاً مقصودش همین کتابچه باشد.

٦- تعریف الاَوْحَد باوهام مَنْ جمع رجالَ المسند اثر ابن حجر عسقلانی. کاتب چلبی که از این اثر نام برده، آگاهی بیشتری در باره آن در اختیار نمی‌گذارد. (۱۹)

ب - فهرستهای راهنما:

۱- ترتیبُ اسماءِ الصّحابةِ الذین اَخْرَج حدیثهم احمدُ بنُ حنبل فی‌المسند علی ترتیب حروف المعجم. اثر ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة اللّه بن عساکر (۲۰) (د . ۵۷۱ ق).

۲- إطراف المُسْنَد المعتلی بأَطرافِ المسند الحنبلی اثر ابن حجر عسقلانی. بنابه گفته کاتب چلبی این کتاب دو مجلّد است که مولّف آن را از کتاب دیگرش به نام إتحاف المهرة بِاَطراف العشره [صحاح ششگانه و مسندهای چهارگانه] جداساخته و به عنوان تألیفی مستقل عرضه داشته است. (۲۱) سزگین از اثری با نام إطراف المُسْنَد المُطَّلِع بِاَطراف المسند الحنبلی یاد می‌کند؛ امّا از مولّف آن نام نمی‌برد. (۲۲) به گمان نگارنده این همان کتاب ابن حجر باشد.

۳- فهرس احادیث مسند الامام احمد بن حنبل. گرد آورنده این فهرست ابوهاجر محمّد سعید بن بسْیونی زَغْلول (معاصر) می‌باشد. دراین فهرست احادیث براساس حروف الفبا دسته بندی شده‌است. (۲۳)

٤- مُرْشد المُحتْار اِلی مافی مسند الامام احمد بن حنبل من الاحادیث و الاثار. این نیز راهنما یا معجمِ حدیثْیابی است که "حمدی عبدالمجید السّلفی" (معاصر) برای مسند احمد فراهم آورده است. سه جلد از این فهرست که شامل احادیث قولی است، به نظر نگارنده رسیده و گویا مجلّدات بعدی آن، فهرست احادیث فعلی را در بردارد. (٢٤) ظاهراً در میان کارهای مشابه این جامعترین راهنمایی باشد که برای مسند فراهم آمده‌است.

ج - شرحها:

۱- واژه های نامأنوس مسند را ابوعُمَر محمّد بن عبدالواحد زاهد (د.۳٤٥ق) معروف به "غلام ثعلب"گرد آورده و شرح داده است. (۲۵)

۲- المسند الاحمد فیما یتعلَّقُ بمسند احمد اثر ابن جزری. (٢٦)

۳- المقصد الاحمد فی رجال مسند احمد. این کتاب که اثر همان ابن جزری است، به بررسی پاره‌ای از رجال مسند پرداخته. بنابه گفته مولّف بخشی از این اثر در فتنه‌ای از میان رفته و مولّف مختصراً آن بخش را بازنویسی کرده‌است. (۲۷)

٤- عقود الزَّبَرْجَد علی مسند الامام احمد اثر جلال‌الدین سیوطی. مولّف این کتاب را به سبك کتابهای اعراب القرآن تألیف و پیچیدگیهای احادیث را از نقطه نظر نحوی بررسی کرده‌است. (۲۸)

۵- ابوالحسن محمّد بن عبدالهادی سندی ساکن مدینه منوّره (د . ۱۱۳۸ ق) شرح گسترده‌ای در حدود پنجاه جزوه بزرگ برآن نگاشته است. (۲۹)

٦- المسند الاحمد علی مسند احمد تعلیقه ناتمامی است بر مسند از جمال‌الدین قاسمی دمشقی. خود او درباره این تعلیقه می‌نویسد:

«نگارش این تعلیقه را تاتاریخ ششم ذی‌حجّه سال ۱۳۱۳ هجری ادامه دادم و به حدیث عبدالله بن جعفر رسیدم. آنگاه اشتغال به کارهای دیگر مرا از اتمام آن بازداشت و این کار به تأخیر افتاد. امیدوارم که خداوند مرا یاری دهد که به اتمام آن موفّق گردم». (۳۰)

۷- شرح علاّمه احمد محمّد شاکر از دانشمندان وحدیث‌شناسان معاصر دیار مصر که به تصحیح، شرح و چاپ محققّانه مسند دست زد. امّا پیش از اتمام کار چشم از جهان فروبست و تنها توانست کمتر از یك

سوم آن کتاب را تصحیح و شرح کند و در قالب پانزده جلد منتشر سازد. در سطور آینده زیر عنوان «چاپهای مسند» ویژگیهای این شرح به تفصیل بیان خواهد شد.

د - کارهای اصلاحی:

۱- ترتیب مسند احمد بن حنبل علی حروف المعجم اثر ابوبکر محمّد بن عبداللّه بن عمر مُقَدِّسی حنبلی (د . ۸۲۰ ق). (۳۱)

۲- الکواکب الدراری فی ترتیب مسند الامام احمد علی ابواب البخاری. اثر ابوالحسن علی‌بن حسین بن عُرْوَه مَشْرِقی معروف به "ابن زُکْنُون" و "ابن عُرْوَه" (د.۸۳۷ق). مولّف یکی از فقیهان وحدیث‌شناسان حنبلی است و همانطور که از نام کتاب او پیداست، احادیث مسند را به سبك صحیح بخاری مرتّب ساخته ا (۳۲)ست. (۳۳)

۳- الفتح الربّانی لترتیب مسند احمد بن حنبل الشیبانی اثر احمد بن عبدالرحمنِ بنّا معروف به «ساعاتی». ساعاتی مسند را بر اساس ابواب در هفت بخش مرتّب ساخته و پاره‌ای از دشواریهای آن را شرح داده و به احادیثی که عبدالله پسر احمد بر مسند افزوده، اشاره کرده‌است. وی علاوه برافزودن مطالب سودمند علمی، قصد داشته کار مراجعه به مسند را آسان کند. این کتاب در مصر چاپ شده است. (٣٤)

ه - گزیده ها:

۱- الثلاثیات‌این مجموعه را محبّ‌الدین اسماعیل بن عمر مَقْدِسی (د.٦١٣ق) و ضیاءالدین محمّد بن عبدالواحد مَقْدِسی‌حنبلی (د.٦٤٣ق) از مسند بیرون کشیده‌اند. (۳۵) در برخی از فهرستها فراهم آوردن این گزیده را به‌عبداللّه پسر احمد نسبت داده‌اند. (۳٦) امّا به‌نظر می‌رسد میان راویِ آن احادیث که عبداللّه است با گردآورنده آن اشتباه شده باشد. (۳۷)

مقصود از «ثلاثیات» احادیثی است که با سه واسطه به پیامبر (ص) می‌پیوندد. به عبارت دیگر، احادیثی است که میان مُخْرِج (آورنده) آن و پیامبر سه راوی واسطه شده باشد؛ یعنی صحابی، تابعی و اتباع تابعی. (۳۸) حدیث ثلاثی در واقع نوعی از احادیث عالی السند است. این نوع حدیث بسیار با اهمیّت است. زیرا امکان رخ دادن خطا در آن به کمترین حدّ خود می‌رسد. امّا باید دانست، این نوع حدیث بسیار کمیاب است. مثلاً در سنن دارِمی پانزده حدیث ثلاثی و در صحیح بخاری تنها ۲۲ حدیث ثلاثی وجود دارد (۳۹) و در مسند احمد ۳۲۱ حدیث از این نوع یافت شده که بیش از نیمی از آن یعنی ١٦٥ حدیث به مسند انس بن مالك مربوط می‌شود.

گزیده یاد شده شرحی دارد به نام نفثات صدر المُکمَدو قُرَّةُ عین المسعد لِشرح ثلاثیات مسندالامام احمد. این شرح به خامه شمس‌الدّین محمّد بن احمد بن سالم سفّارینی (د. ۱۱۸۸ ق) به رشته تحریر در آمده و در سال ۱۳۸۰ قمری در دو جلد در دمشق انتشار یافته‌است. (٤٠)

مولّف درباره این شرح می‌نویسد:

«... پس از تردید آهنگ این کار کردم... و تردید من به این دلیل بود که پیش از من کسی آن احادیث را شرح نکرده و علاوه برآن همّت من کوتاه و دست مایه‌ام اندك ومنابع این کار در زیستگاهم [= نابلس] بس نادر است. لیکن با این وصف آستین همّت بالا زده و برخداوند بخشنده و گشاینده توکلّ کردم واین شرح را نفثات صدرالمُکْمَد و قرّة عین الاَرْمد لشرح ثلاثیات مسند الامام احمد نام نهادم». (٤١)

در این شرح پیش از هرچیز، شرح حال راویان ذکر می‌گردد. پس از آن هرگاه ذکر آن اشخاص به میان آید، به جای پیشین ارجاع داده می‌شود. در مرحله بعد، واژگان حدیث یکی‌یکی شرح داده می‌شود و معنا و مدلول و حُکمی که در آن است، بیان می‌گردد و اختلاف پیشوایان در حدِّ امکان روشن می‌شود و اگر حدیثِ مورد نظر به داستانی اشاره دارد، آن داستان بازگو می‌گردد و اگر به غزوه‌ای مربوط باشد، نام آن غزوه و محل رخ دادن آن یاد می‌شود و چنانچه به منقبتی اشاره داشته باشد، آن منقبت روشن شده و با احادیث، اخبار، مراسیل و آثار تقویت می‌گردد. اگر در حدیث به مرد یا زن مبهمی اشاره شده باشد، تا مرز امکان به نامش توجّه داده می‌شود واگر مولّف در این باره به اطلاعاتی دست نیافته باشد، می‌گوید: کسی را ندیده‌ام که نام این شخص را بیان کرده باشد. (٤٢)

٢- المنتقی منْ مسند العَشَرةِ المُبَشَّرة. گزیده بسیار مختصری است از احادیث آن ده تن صحابیانی که به عقیده سنیّان از زبان پیامبر (ص) نوید بهشت یافته‌اند. از این گزیده که فراهم آورنده‌اش شناخته نشده، دستنوشته‌ای در کتابخانه ظاهریّه موجود است. (٤٣)

٣- الدرُّ و الزَّ بَرْجَد فی مختصر مسندالامام احمد تألیف محمّد هبةالله دمشقی. (٤٤) درباره این گزیده بیش از این اطلاعی به دست نیامد.

٤- افزون بر خلاصه یادشده، بنابه گفته کاتب چلبی، سراج الدین عمربن علی شافعی معروف به "ابن مُلَقِّن" (د . ٨٠٤ ق) هم مسند را خلاصه کرده‌است. (٤٥)

٥- غایةالمقصد فی زواید احمد اثر نورالدین علی‌بن ابوبکر هَیْثَمی (د. ٨٠٧ق). مولّف دراین کتاب آن بخش از احادیث‌مسند احمد را که در صحاح ششگانه وجود نداشته، بیرون کشیده و به‌عنوان یك اثر مستقل عرضه داشته است. (٤٦)

٦- فضائل امیرالمومنین علی (ع) و اهل البیت من کتاب المسند برگزیده قوام‌الدین قمی وشنویی (معاصر). گردآورنده بی‌آنکه از خود ابتکاری نشان دهد، فضایل اهل بیت را از مسند بیرون کشیده و در ابوابی مرتّب ساخته وبه جلد و صفحه آن کتاب از چاپ ٦ جلدی ارجاع داده است. (٤٧)

٧- مسند المناقب، گلچینی است از احادیث مسند احمد در مناقب اهل‌بیت (ع) و پیروان ایشان که به کوشش محمّد رضا حسینی جلالی (معاصر) فراهم آمده است. (٤٨)

چاپهای مسند

افزون بردستنوشته های بسیاری که از مسند وجود دارد، (٤٩) این کتاب چندبار چاپ شده، بدین شرح:

یك - چاپ قاهره در سال ١٣١٣ ق. به وسیله چاپخانه "میمنیّه". این چاپ که در شش مجلّد بزرگ با قطع رحلی و حروف ریز عرضه شده، تخمیناً مشتمل بر سه‌هزار صفحه است. بنابه گفته احمد شاکر این چاپ نیکو و لغزشهای آن اندك است. (٥٠) در حاشیه این چاپ منتخب کنزالعُمّال اثر متّقی هندی نقش بسته است.

دو - چاپ بخشی از مسند در بمبئی در سال ١٣٠٨ ق توسّط چاپخانه حیدریّه. این بخش که دارای ٢٨٠ صفحه با قطع متوسّط است تا پایان مسند "سعید بن زید" را شامل می‌گردد. این مقدار تقریباً با ١٩٠ صفحه از چاپ "میمنیّه" برابر است. احمد شاکر این چاپ را نااستوار یافته و گمان دارد چاپخانه مزبور چاپ کتاب را به پایان نبرده است. (٥١)

سه - تصحیح، شرح و چاپ محققّانه احمد محمد شاکر برجسته‌ترین حدیث‌شناس معاصر دیار مصر.

(۵۲) وی برای عرضه متنی استوار، کم غلط و قابل اطمینان، متن چاپ شده توسّط چاپخانه "میمنیّه" را با دستنوشته موجود در کتابخانه عالم و محدّث مغرب "عبدالحیّ کتّانی" مقابله کرده. او این دستنوشته را صحیح، کم لغزش، دارای ضبط نیکو و استوار یافته است. (۵۳)

افزون بر سنجش نسخه های یادشده، محققّ برای شرح و تصحیح اسنادها و متون احادیث از مجموعه های حدیثی، کتابهای رجال، لغت نامه ها و کتابهای غریب الحدیث کمك گرفته و انصافاً در این راه از هیچ کوششی دریغ نکرده است.

محقّق یاد شده از سال ۱۹٤۹ تا ۱۹۵۸ میلادی توانست پانزده جلد از آن کتاب را به وصفی که گذشت، همراه با فهرستهایی مبتکرانه منتشر سازد. امّا با درگذشت وی (در سال ۱۳۷۷ ق / ۱۹۵۸ م) این کار ارزشمند متوقّف گشت. دراین پانزده جلد ۸۰۹۹ حدیث تصحیح و شرح شده که این مقدار تخمیناً کمتر از یك سوم کلّ کتاب را دربرمی‌گیرد. (٥٤)

انتشار این کتاب با مساعدت مالی ملك عبدالعزیز پادشاه وقت کشور عربستان سعودی صورت گرفته است. (٥٥)

برای آگاهی دقیقتر از داستان دلدادگیِ مصحّح و شارحِ یاد شده به این کتاب و روش کار او، لازم می‌داند بخشهایی از مقدمّه او را به فارسی گزارش کند. او پس از حمد و سپاس خداوند و ستایش حضرت رسول (ص) و خاندان پاکش چنین گوید:

«من از سی‌واند سال پیش، در عنفوان جوانی، یعنی پس از به پایان بردن نخستین مراحلِ تحصیلی، به دوستی سنّت مطهَّر نبوی رهنمون شدم وبه آگاهی در آن عرصه و ژرف‌اندیشی در دانشهای حدیث و کاوش از جاذبه ها و کتابهای نفیس آن دلبستگی یافتم. در آن زمان در خانه ما درمیان کتابهای پدرم، صحاح ششگانه ودیگر کتابهای حدیث را دیدم. در آن میان یکی از کتابهایی که به چشمم خورد، دیوان کبیر یعنی مسند اثر امام الائمه، یاور سنّتْ و کوبنده بدعتْ امام احمد بن حنبل بود. پس از تأمّل در آن کتاب، آن را دریایی بیکران و نوری روشنگر یافتم. امّا چون بر محور مسندهای صحابه منظّم شده و احادیث هریك از اصحاب بدون ترتیب مشخّص یکی پس از دیگری در آن فراهم آمده، مردمان به آسانی نمی‌توانند از آن بهره گیرند، مگر کسانی که آن را به خاطر سپرده‌اند؛ همانطور که محدّثان دوره های پیشین احادیث را از برمی‌داشتند. ویا اَسَفا، ما کجا چنین توفیقی توانیم یافت! از همان زمان این کتاب مرا شیفته ساخت و مایه دل مشغولی من شد و به نظرم آمد بهترین خدمت به دانشهای حدیث این است که فردی توفیق یابد که این مسند کبیر را در دسترس مردمان قرار دهد تا در نتیجه فایده‌اش فراگیر شود و پیشوای مردمان گردد. و بالاخره آرزو می‌کردم آن فرد موفّق من باشم. سپس دریافتم که بزرگانِ محدّثان و ائمه شارحان و مولّفان درباره مسند وضعیّتی همانندِ ما دارند... بیشتر آنان از پیشینیان نقل می‌کنند و به تقلید از گذشتگان حدیثی را به آن کتاب نسبت می‌دهند. تنها چندتن هستند که کتاب مورد گفتگو را به شایستگی می‌شناسند و در وضعیّتی بسر می‌برند که گویا مسند بر سر زبان ایشان است. از این گروه تنها سه تن را با اطمینان یاد توانم کرد: شیخ الاسلام ابوالعبّاس تقی‌الدین بن تیمیّه و دو شاگرد او حافظ کبیر شمس‌الدین بن قیّم و عمادالدین بن کثیر. سالیانی دراز آرمان زندگیم و نهایت تلاشم این بود که این مسند را در دسترس مردمان گذارم تا آنکه خداوند از بیش از پانزده سال پیش مرا توفیق داد تا به خواسته‌ام به نحو دلخواه برسم؛ یعنی به نحوی که اولاً مسندبنابه صلاحیّتی که دارد و بنابه منظوری که مولّفش آن را فراهم ساخته، درمیان عالمان و فراگیرندگان متداول باشد. ثانیاً فهرستهای لفظی و علمیِ کافی و استوار داشته باشد. مقصودم از فهرستهای لفظی نامْ نامه و دیگر فهرستهایی است که معاصران مابه پیروی از فرنگیان بدان دل بسته‌اند وبه گستردگی بدان می‌پردازند، و منظورم از فهرستهای علمی، فهرست بابها و موضوعاتِ علمی است که در پرتو آن پژوهشگران بتوانند به معنای مورد نظر خود در سراسر مسند رهنمون گردند. ... احادیث کتاب را از آغاز تا انجام به

ترتیب شماره گذاشتم واین شماره ها را به منزله اَعْلام احادیث فرض کرده، تمام فهرستهایی را که خود ابداع کردم براساس آنها بنا نهادم. نخستین فایده این کار آن است که فهرستهای مورد نظر با تغییر پذیرفتن چاپهای کتاب دگرگون نمی‌شود....

فهرستهای لفظی خود انواعی دارد:

۱- فهرستی ویژه اصحابی که راوی احادیث هستند. این فهرست براساس حروف الفباء تنظیم و جای شروعِ مسند آن صحابی با بیان شماره جلد کتاب و شماره صفحه نشان داده شده‌است. دراین فهرست شمارهِ احادیثی که صحابی مورد نظر روایت کرده، ذکر شده؛ خواه آن احادیث در مسند ویژه خودش باشد، خواه در مسند دیگر صحابه ....

۲- فهرست جرح و تعدیل. این فهرست به راویانی اختصاص دارد که احمد و پسرش عبداللّه در مسند در باره آنان اظهار نظری کرده‌اند که البتّه شمار آنان اندك است. همچنین این فهرست به راویانی مربوط می‌شود که نگارنده [= احمد شاکر] ضمن گفتار خود در شرح احادیث، درباره آنان اظهار نظر کرده است....

۳- فهرستی هم مخصوص نامهایی است که در متن حدیث ذکر شده‌اند. زیرا این قبیل نامها غالباً نامهایی هستند که داستان حدیث یا موضع پندگیریِ آن، بر محور آنان می‌چرخد.

٤- یك فهرست نیز به مکانهایی اختصاص یافته که در متن حدیث از آنها ذکری به میان آمده‌است.

٥- و بالاخره فهرستی هم از واژگان نامأنوس احادیث ترتیب داده شده، واژگانی که به شرح و توضیح نیاز دارند؛ چنانکه در الفائق، النهایه و لسان العرب و ... شرح داده شده‌اند... . دراین فهرست به پیروی از [ابن اَثیر] صاحب النهایه ابتدا ریشه کلمه را ذکر می‌کنم و به دنبال آن موضع شاهد را از حدیث موردنظر نقل و به شماره حدیث اشاره می‌کنم.

«... امّا فهرستهای علمی اصل و اساس این کار سترگ است... . نگارنده [احمدشاکر] این فهرستها را هم برهمان شماره های احادیث بنا نهاده است... . هر کس که بر وضعیّت احادیث آگاه باشد، می‌داند که گاه حدیث واحد بر معانی فراوان و متعدّدی دلالت دارد و به مسایل و ابواب گونه‌گونی مربوط می‌شود واین همان چیزی است که "بخاری" را به تقطیع احادیث و تکرار آن در ابواب مختلف واداشته تا بتواند در هر جایی به مناسبت - هر چند این مناسبت دور باشد - به حدیث مورد نظر استشهاد کند. بنابراین دشواری کاوش در صحیح او، دشواریی است که همه حدیث‌پژوهان را رنج می‌دهد. با آنکه این روش، یعنی استدلال به حدیث واحد در جاهای مختلف، برای بهره‌وری از احادیث روش درستی است. امّا دیگر مولّفانِ صحاح و سنن، هر حدیث را تنها در جای مناسب اصلی ذکر کرده و جز در مواردی بس اندك، از نقل آن در ابواب مناسب دیگر خودداری کرده‌اند. از همین رو پس از انس گرفتن با فهرست این کتابها، دیدم یافتن یك حدیث در صحیح بخاری برای من بسی آسانتر از یافتن آن در دیگر کتابهای صحاح و سنن است... .شماره گذاری‌احادیث، ما را از تمام این دشواریها؛ یعنی از تقطیع حدیث و تکرار آن راحت ساخت. شماره حدیث در هر بابی و هر معنایی که آن حدیث برآن دلالت می‌کند یا صلاحیّت دارد که در آن موضوع بدان استشهاد گردد، بی‌هیچ تکلّف و مشقّتی گذاشته می‌شود. بنابراین پژوهنده دراین فهرست می‌تواند باب یا معنای مورد نظر خود را بیابد و در نتیجه تمام شماره های احادیثی را که به کار وی مربوط می‌شود، بی‌کم‌وکاست وبا استقصاء تمام ببیند.

«... در تنظیم این فهرست، موضوعات را به متجاوز از چهل موضوع اصلی و بیش از هزارباب تقسیم کردم و نزدیکترین راه را به اندیشه محدّث و فقیه برگزیدم... . نخستین هدف من از تمام این تلاشها این بود که دستْآورد این مسندِ جلیل را در دسترس مردم و خصوصاً در دسترس حدیث‌پژوهان بگذارم

تا در کتابی که به منزله ریشه واساس تمام یا بیشتر کتابهای حدیث [اهل سنّت] است، به گنجهایی دست یابند که در سنت نبوی (ص) نهفته است. در این باره سخن خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (۲۱۳/۱) مرا تکان داد و به تحرّك واداشت: "من این کتاب [= مسند] را پرفایده و بخشنده معانیِ استوار دیدم. [امّا] در بسیاری از موارد، انسان مطلبی را از آن کتاب می‌طلبد و می‌خواهد آن را بیابد، امّا جای‌آن را به یاد نمی‌آورد. مدّتی در جستجوی آن مطلب وقت می‌گذارند، آنگاه از جستجوی آن چشم می‌پوشد در حالی که نیازش بر آن مطلب همچنان باقی و پابرجاست".

«زمانی که قواعدی را که برای تنظیم فهرستها ابداع کرده بودم، (٥٦) با یك یك احادیث تطبیق می‌دادم، دیدم سند بسیاری از احادیث مرا به اشتباه می‌اندازد. در نتیجه به مراجعه به مجموعه های حدیثی و کتابهای رجال نیاز مندم. گاه به آن مَآخذ رجوع می‌کردم و گاه از این کارتن می‌زدم. آنگاه به ذهنم رسید که خوب است حاصل مراجعه خود را در دفتری یادداشت کنم و چنین کردم. در همان ایّام این اندیشه را با خود حمل می‌کردم که تمام احادیث آن را بررسی کنم و صحیحِ آن را از ضعیفِ آن بازشناسم؛ امّا می‌ترسیدم که مبادا به کاری دست زنم که نتوانم به‌طور شایسته از عهده‌اش برآیم و به قول علمای بلاغت "این پاو آن پا می‌کردم". (٥٧) زمانی که قاضیِ دادگاههای شرعی شهر "زقازیق" مرکز استان شرقی بودم، جوانی از مردان صالح و پرهیزکار با ما بود. منظورم از این جوان دوستم دکتر "احمد احمدالشریف" ... است. وی با آنکه فارغ‌التحصیل پزشکی از کشور آلمان بود، یکی از زاهدان بزرگ و خداترس به شمار می‌رفت. شبها را برمی‌خواست وبه قرائت و اندیشه در قرآن و مطالعه در سنّت می‌پرداخت. ما در مراکز علمی آنجا با هم مجالسی داشتیم. من کار خود را درباره خدمت به این دیوان کبیر براو عرصه می‌داشتم و او مرا تشویق می‌کرد وهمّتم را برمی‌انگیخت. با وی مکرّراً درباره شرح احادیث از جهت صحّت و ضعف مشورت می‌کردم و او مرا براقدام به این کار ترغیب و به توکّل و اعتماد برخداوند سفارش می‌کرد تا آنکه خداوند سینه‌ام را برای این کار گشود... من خود را ملزَم به شرح و بیان تمام جنبه های احادیث نکرده‌ام، زیرا آن کار سخن را بس به درازا می‌کشاند؛ بلکه سعی و تلاش خود را به کار گرفتم تا درجه حدیث را از حیث صحّت و ضعف بیان کنم. بنابراین اگر حدیثی صحیح بود آن را ذکر کردم و اگر ضعیف بود، علّت ضعفش را بیان داشتم واگر در زنجیره سندِ آن، کسی قرار دارد که برخی او را توثیق کرده و برخی دیگر براو خرده گرفته‌اند، در حدّ توش و توانِ علمی خود اجتهاد کرده و نظر خود را ابراز نمودم... . در شرح خود گِرد مباحث فقهی و اختلاف فتواها نگشته‌ام. زیرا دراین کتاب چنین وظیفه‌ای بر دوشم نبوده؛ بلکه این وظیفه بهره‌جوی مستنبِط است... . علاوه بر آن مسند برمحور ابواب فقهی تنظیم نشده تا زمینه چنین کاری برای شارحش هموار باشد. در تفسیر واژه های نامأنوسِ احادیث، به شرح موارد خیلی ضروری بسنده کردم. علاوه برآن در مواردی که دیدم صاحبان کتابهای غریب الحدیث در بیان واژه‌ای کوتاهی کرده‌اند ویا در مواردی بس اندك که نظری مغایر با نظر آنان داشته‌ام، آن موارد را هم شرح و تفسیر کردم . احادیث مسند در موارد بسیاری تکرار می‌شود؛ یعنی یك حدیث با زنجیره سندهای متعدّد و با تعبیرات گونه‌گون یا مشابه روایت می‌گردد. پاره‌ای از این احادیثِ مکرَّر، صورت طولانی شده و پاره‌ای دیگر، صورتِ کوتاه شده حدیثی دیگر است. در چنین مواردی شایسته دیدم که در کنار هر حدیثی شماره آن روایتی را که درباره همان معنایا با همان تعبیر در گذشته نقل شده، یاد کنم. بنابراین اگر آن روایت با همان متن یا متنی مشابه تکرار شده باشد، گفتم "مکرَّر حدیث شماره فلان" و اگر حدیث دوم صورتِ طولانی شده حدیثِ نخستین بود، گفتم "مطوَّل فلان حدیث" و اگر صورتِ کوتاه شده آن بود، گفتم "مختصر فلان حدیث". این کار فایده دیگری هم دارد و آن اینکه: اگر خواننده در پایان مسند یك صحابی معیَّنی حدیثی را درباره موضوعی ببیند، این کار به وی امکان می‌دهد که با رجوع به شماره هایی که بدان اشاره می‌کنم، تمام احادیثی را که ازاین صحابی درباره همان موضوع روایت شده، یکجا گرد آورد؛ بی‌آنکه برای این کار به فهرست علمی مراجعه کند. گرد آوردن احادیث [مربوط به یك موضوع] نزد عالمانِ فنّ حدیث فوایدی دارد که هرکس رنج این کار را بردوش کشیده باشد، آن را درك می‌کند. نزدیکترین ثمره این کار دستیابی به معنای درستِ حدیث و تقویت سندهای آن است و این کار اخیر به مدد پیوند و [سنجش]

پاره‌ای با پاره‌ای دیگر صورت می‌گیرد. من برای تحقیق وتوثیق احادیث و تنظیم فهرستها تمام توان خویش را به کار گرفتم... . پس اگر در کارم راه صواب را پیموده باشم، خدای را سپاس می‌گزارم که به من چنین توفیقی ارزانی داشت واگر به خطا رفته باشم جز نیکی هدفی نداشته، از خداوند آمرزش می‌طلبم. امام احمد به فرزندش عبداللّه گوید: "این مسند را نیك نگهداری کن، زیرا که به زودی پیشوای مردمان خواهد گشت". امیدوارم این کار و تلاش من سخن امام احمد را تحقّق بخشد...». (۵۸)

چهار - اخیراً نیز به کوشش شعیب ارنؤوط و دیگران چاپ تازه‌ای از این کتاب آغاز و ۵ جلد نخست آن میان سالهای ۱٤۱۳ - ۱٤۱٤ ق / ۱۹۹۳ - ۱۹۹٤م. در بیروت منتشر شده است.

شمار احادیث این کتاب و پاره‌ای آگاهی‌های دیگر

تردیدی نیست که مسند کتابی گسترده و بزرگ است؛ امّا دراین که تعداد احادیث این مجموعه بزرگ چه مقدار است، سخن دقیقی در دست نیست. عدّه‌ای از دانشمندان از جمله صاحب مسند الفردوس، جرجی زیدان، ابن خلدون وبه پیروی از او برخی از پژوهندگان معاصر شمار احادیث این کتاب را پنجاه هزار دانسته‌اند. (۵۹) عدّه‌ای دیگر روی عدد چهل هزار و اندی و یا چهل هزار انگشت نهاده‌اند. (٦۰) برخی دیگر از جمله "حسینی" در کتاب التذکرة فی رجال العشرة و احمد امین تعداد احادیث این مجموعه را همراه با احادیث مکرَّر چهل‌هزار قلمداد کرده‌اند. (٦۱) عمربن حسن مشهور به "ابن دِحْیَه کلبی" (د . ٦۳۳ ق) در کتاب فوائد المشرقین و المغربین احادیث مسند را همراه با زواید عبداللّه همین مقدار دانسته است. (٦۲) "سفّارینی" هم در شرح ثلاثیّات مسند تعداد این احادیث را بدون مکرّرها سی‌هزار و تعداد مکرّرها را ده هزار و زواید عبداللّه را نیز ده‌هزار می‌داند که جمعاً بر پنجاه هزار بالغ می‌گردد. (٦۳) گروهی هم گفته‌اند: این مجموعه سی‌هزاریا سی‌هزار واندی حدیث را در بردارد. (٦٤) ابوموسی مدینی در همین باره می‌نویسد:

«همواره از زبان مردم می‌شنوم که در مسند احمدچهل‌هزار حدیث نهفته است. امّا از قول خطیب بغدادی خواندم (٦۵) که "ابن منادی" گوید: "در دنیا کسی در روایت از پدرش بر عبداللّه پیشی نگرفته‌است. زیرا وی مسند را که سی‌هزار حدیث دارد، از او شنیده و ... نمی‌دانم سی‌هزاری که ابن منادی می‌گوید، بدون در نظر گرفتنِ مکرّرهاست یا با مکرّرها؟ در صورتی که بدون احتساب مکرّرها باشد، هر دو قول درست است. حاصل آنکه نمی‌دانم بر سخن ابن منادی اعتماد کنم یا بر سخن دیگران. اگر فرصتی بیابم احادیث آن را برخواهم شمرد». (٦٦)

مدینی در چند سطر بعد، از زبان قطیعی نقل می‌کند که تمام احادیث مسند سی-چهل حدیث کمتر از چهل هزار است. باید دانست: بیشتر نظرات پیشگفته ناشی از روحیه کمیّت‌گرایی و برپایه حدس و تخمین است. برخی هم با تکیه به سخن دیگران این اعداد را در کتاب خویش آورده‌اند. ولی واقعیّت این است که پاره‌ای از اعداد یادشده با واقعیّت فاصله بسیار دارند. به گمان نگارنده نظرات پژوهشگران متأخر ویا معاصر به واقعیّت نزدیکتر است. در میان اینان احمدشاکر که در چاپ خویش احادیث کتاب مزبور را پی‌درپی شماره‌گذاری کرده، معتقد است تعداد این احادیث یقیناً از سی‌هزار بیشتر و از چهل‌هزار کمتر است؛ ولی او شماره درست و دقیق را به اتمام کار موکول می‌کند. (٦۷) گلدزیهر و سزگین هم تعداد احادیث کتاب مورد نظر را میان بیست و هشت تا بیست و نُه هزار حدس می‌زنند. (٦۸) دو تن از دانشجویان حوزه علمیه قم که روایات این کتاب را شمرده‌اند، در یك جا مجموع این روایات را ۲٦۳۰۰ و درجایی دیگر ۲٦۵۷٤ حدیث دانسته‌اند. آنان می‌افزایند: با همه دقّتی که به‌کار برده‌ایم، ممکن است در شمارش لغزشی رخ داده باشد؛ ولی مقدار این لغزش به‌طور مسلّم از صد یا صدوپنجاه حدیث افزون نخواهد بود. (٦۹) بنابراین باید مسند را حاوی کمتر از سی‌هزار حدیث دانست.

در ادامه این مطلب باید افزود: معروف است که مولّف خود گفته این کتاب را از میان بیش از هفتصد و پنجاه هزار حدیث گرد آورده و برگزیدم. (۷۰) از عبداللّه پسر مولّف هم منقول است که گفته: پدرم مسند را از میان هفتصد هزار حدیث گلچین کرده‌است. (۷۱) بالاتر اینکه از همو نقل می‌کنند که گفته: پدرم هزاران هزار حدیث نوشت و هیچ حدیثی را از سواد به بیاض در نیاورد، مگر آنکه آن را به خاطر سپرده بود. (۷۲)

ممکن است برخی از کسان که با کتابهای حدیث و فرهنگ محدّثان آشنایی ندارند، این اعداد فراوان را بهانه‌ای برای خرده‌گیری قرار دهند واز این راه بر تمام احادیث بتازند و درستی آن را انکار کنند ویا اینکه ممکن است بپندارند که مقصود محدّثان از اینگونه سخنان این است که از پیامبر (ص) وامامان (ع) این مقدار حدیث صادر شده است. برای رفع هرگونه ابهام دراین مورد لازم است بدانیم:

۱- همانطور که برخی از دانشمندان هم گوشزد کرده‌اند، سخنانی از قبیل گفته احمد تا حدود زیادی مبالغه‌آمیز است. کاتب چلبی دراین باره گوید: «اعداد و ارقام درشتی که محدّثان برای احادیث ذکر می‌کنند و مدّعی هستند آنها را از برداشته‌اند، معنای مجازی دارد و مقصود از آن فقط کثرت است». (۷۳)

۲- برخلاف ظاهر عبارت، مقصود از شمار بسیار فراوانِ احادیث، هرگز این نیست که اینها همه احادیث متباین و مستقل هستند؛ بلکه راههای گونه‌گون و اِسنادهای متفاوت برای احادیث مورد نظر است. به این معنا که گاه يك حدیث با دهها سند روایت می‌گردد و مولّفان به اقتضای دانش خود از آن میان صحیح‌ترین و قابل اعتمادترین را برمی‌گزینند و مرسل و منقطع و هرآنچه را درسندش ضعفی چشمگیر وجود دارد، رها می‌کنند. بسا حدیثی که هم با سندی ضعیف و هم با سندهایی صحیح به دست آمده باشد. (۷٤) برای نمونه یادآوری می‌شود که در جایی از مسند احمد از صحابی گمنامی به نام ابورِمْثَه پانزده حدیث روایت شده، این پانزده حدیث در واقع يك حدیث و تنها اختلاف آنها در زنجیره راویان یادر کوتاهی و بلندی متنِ حدیث است. (۷۵) حافظ "زین‌الدّین عراقی" (۷٦) در همین مورد گوید: «اگر مسانید، سنن، اجزاء و جوامع را بررسی کنیم، شمار احادیث منهای مکرّرها به صدهزار و بلکه به پنجاه هزار هم نمی‌رسد». (۷۷)

گواهِ درستی سخن عراقی این است که مجموع احادیث المسند الجامع طبق شماره‌گذاری گردآورندگانش ۱۷۸۰۲ حدیث است. با آنکه کتاب مزبور مندرجات ۲۱ کتاب از مهمترین مجموعه های حدیثی اهل سنّت از جمله صحاح ششگانه و مسند احمد و موطّأ مالك را در بر دارد. راز مطلب این است که مولّفان آن مجموعه، حدیثی را که در چند جا تکرار شده، يك بار نقل می‌کنند و اسنادهای آن را در کتابها و جاهای مختلف نشان می‌دهند. (۷۸)

۳- افزون بر مطالب بالا باید دانست که در میان هزاران هزار حدیثی که ذکرش بر سر زبانهاست، آثار صحابه و تابعان هم وجود دارد. در چشم پیروان مکتب اهل بیت، این قبیل آثار از ارزش شرعی و حدیثی برخوردار نیستند؛ هرچند احاطه برآنها از زاویه های دیگر ارزشمند است. امّا محدّثانِ اهل‌سنّت این آثار را در زمره احادیث به شمار آورده، همراه با سلسله سند از آنان روایت می‌کنند.

پاورقی ها :

۱ - ابن حنبل، ص ۱٦۰.

۲ - محمد ابوزهره، پیشین، ص ۱۷٦.

۳ - دراین باره نك : ابن ابی یعلی، پیشین، ۱۸٤-۱۸۳/۱.

٤ - ابن ابی یعلی، پیشین، ۱۸۳/۱.

٥ - ابن الندیم، ص ۲۸٥؛ ابن ابی یعلی، پیشین، ۱۸۸-۱۸۰/۱؛ ابن الجزری، پیشین، صص ٤۰-۳۸.

٦ - ابن الجزری، پیشین، صص ٤۲-٤۰.

۷ - نك : احمد محمد شاکر، شرح مسند احمد، ۱۸۹/۱۰.

۸ - ابوحجّاج یوسف بن عبدالرّحمن مِزّی محدّث دیار شام در زمان خویش بود. وی در بیرون شهر حلب زاده شد و در مِزّه از توابع دمشق بزرگ شد و در دمشق درگذشت. (۷٤۲-٦٥٤ ق). ابتدا در لغت و سپس در حدیث و رجال شناسی مهارت یافت. کتابهایی نوشت که معروفترین آنها عبارت است از: ۱- تهذیب الکمال فی‌اسماء الرجال . ۲- تحفة الاشراف بمعرفة الاطراف (الزرکلی، ۲۳٦/۸).

۹ - نك : المسند، چاپ میمنیه، ۲۲-۱۸/٦، ۲۹-۲۲.

۱۰ - بیشتر آنچه درباره راویان مسند گفته شد، گزینش و اقتباسی بود از رساله المصعدالاحمد اثر ابن‌جزری، صص ٤٦-۳۸. گفتنی است که نویسنده آن رساله، شرح حال روایان مسند را از مولّف تا خودش، یکی پس از دیگری گزارش کرده؛ امّا چون در نسخه چاپ احمد شاکر سلسله راویان به حنبل بن عبداللّه رصافی پایان می‌پذیرد، نگارنده به‌همین مقدار قناعت کرد.

۱۱ - نك: احمد شاکر، مقدمه مسنداحمد، ۱٤/۱.

۱۲ - ص ۲. درباره این رساله نك: السیوطی، تدریب الراوی، ۱۷۳/۱؛ کاتب چلبی، ۱۳٦٥/۲.

۱۳ - المدراسی، ذیل القول المسدّد، ص ٤۹.

۱٤ - پیشین، ص ۹۷.

۱٥ - احمد شاکر، مقدمه مسند، ۱٤/۱.

۱٦ - السیوطی، تدریب الراوی، ۱۷۲/۱.

۱۷ - همو، حسن المحاضره، ۳٤۰/۱.

۱۸ - کشف الظنون، ٤۲۰/۱.

۱۹ - سزگین، ۲۲۱/۳/۱.

۲۰ - کشف الظنون، ۷/۱، ۱۱۷.

۲۱ - سزگین، ۲۱۹/۳/۱.

۲۲ - برای آگاهی درباره این فهرست و روش تنظیم آن به مقدّمه گردآورنده (صص ۸-۷) مراجعه شود.

۲۳ - نك: مرشد المحتار، ٤٧٧/٣. درباره روش تنظیم این معجم و چگونگی استفاده از آن به توضیحات مولّف نگاه کنید (٨-٧/١).

٢٤ - کاتب چلبی، ١٢٠٥/٢، ١٦٨٠.

٢٥ - ابن الجزری، پیشین، ص ٣١، ٣٤؛ البغدادی، ایضاح المکنون، ٤٨١/١.

٢٦ - ابن الجزری، پیشین، ص ٤٠.

٢٧ - کاتب چلبی، ١١٥٦/٢، ١٦٨٠؛ سزگین، ٢٢٢/٣/١.

٢٨ - کاتب چلبی، ١٦٨٠/٢؛ الزرکلی، ٢٥٣/٦.

٢٩ - القاسمی، الفضل المبین، ص ٢٨٧. حدیث عبداللّه بن جعفر در چاپ احمد شاکر از حدیث شماره ١٧٤١ شروع می‌شود.

٣٠ - ابن الجزری، پیشین، ص ٣٩ ؛ سزگین، ٢٢١/٣/١.

٣١ - ابن الجزری، پیشین، ص ٤٠؛ البغدادی، ایضاح، ٣٩٠/٢؛ الزرکلی، ٢٨٠/٤؛ سزگین، ٢٢١/٣/١.

٣٢ - السّاعاتی، منحةالمعبود، ١٦/١. برای آگاهی بیشتر نك: محمد عجّاج الخطیب، اصول الحدیث، صص ٣٣٠-٣٢٩.

٣٣ - نك : السفّارینی، پیشین، ٦/١؛ حایری ، فهرست نسخه های عکسی کتابخانه آیةاللّه مرعشی، ٤٦٢/٢. (عکسی از نسخه‌ای نسبتاً کهن و نفیس از این مجموعه در کتابخانه یاد شده وجود دارد).

٣٤ - سزگین، ٢٢١/٣/١.

٣٥ - حایری، همان جا.

٣٦ - السفّارینی، ٢٧/١؛ کاتب چلبی، ٥٢٢/١.

٣٧ - کاتب چلبی، همان جا.

٣٨ - نك: البغدادی، ایضاح المکنون، ٣٤٦/١؛ سزگین، ٢٢١/٣/١؛ درباره مولّف نك: السفّارینی، پیشین، ج ١، صفحه ز ؛ الزرکلی، ١٤/٦.

٣٩ - السفّارینی، ٦/١. گفتنی است نام کتاب در جاهای گوناگون با اندکی اختلاف ثبت شده؛ امّا نامی که روی جلد کتاب نقش بسته، همان است که در آغاز گفته شد.

٤٠ - نك: السفّارینی، پیشین، ٣٦-٣٥/١.

٤١ - سزگین، ٢٢١/٣/١.

٤٢ - البغدادی، ایضاح، ٤٥٤/١.

٤٣ - كشف‌الظنون، ١٦٨٠/٢. درباره ابن مُلقِّن نك: الزركلی، ٥٧/٥.

٤٤ - السيّوطی، تدريب الراوی، ١٠٠/١؛ الزركلی، ٢٦٦/٤؛ سزگين، ٢١٩/٣/١.

٤٥ - نك به: قوام الدين القمی، فضايل اميرالمومنين.

٤٦ - محمّد جوادالحسينی الجلالی، «المسند» (٢)، نورعلم، شماره ٥ (شهريور ١٣٦٣)، ص ١٤٤؛ استادی، «مسندالرضا»، در چهل‌مقاله، ص ١٥٤.

٤٧ - برای آگاهی از دستنوشته های آن نك: سزگين، ٢٢١-٢١٩/٣/١.

٤٨ - نك: احمدشاكر، مقدمه مسند احمد، ١٢/١.

٤٩ - احمد شاكر، همان جا.

٥٠ - درباره زندگی، آثار و مقام علمی او نك: الزركلی، ٢٥٣/١.

٥١ - مقدمّه مسند احمد، ١٢/١.

٥٢ - قس : چاپ ميمنيّه، ٣١٢/٢.

٥٣ - احمدشاكر، پيشين، ١٦-١٥/١.

٥٤ - يادآوری می‌كند كه پاره‌ای از فهرستهای پيشگفته، در پايان هر جلد زينت بخش كتاب است. امّا گويا پاره‌ای ديگر به پايان آخرين جلد اين مجموعه موكول شده و چون گرگ اجل به شارح فقيد فرصت نداده تا اين كار را به پايان برساند، طبيعتاً آن فهرستها هم ناقص مانده است.

٥٥ - كنايه است از ترديد و دو دل بودن.

٥٦ - مقدمه مسند احمد، ١١-٣/١، با تلخيص.

٥٧ - القاسمی، الفضل المبين، ص ٢٨٧؛ جرجی زيدان، تاريخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر كلام، ٤٧٢/٣؛ ابن خلدون، مقدمة، ص ٤٤٤؛ ذبيح‌الله صفا، تاريخ ادبيات در ايران ٧٥/١. گفتنی است كه در برخی از نسخه های مقدمه ابن خلدون عدد چهل‌هزار و سی هزار ذكر شده و حتّی در برخی از چاپها آمده كه احمد خود به پسرش عبداللّه گفته كه مسند در بردارنده سی و يك هزار حديث است. نك: مقدمه، ترجمه محمّد پروين گنابادی ، ٩٠٠/٢ و زيرنويس مترجم در .

٥٨ - ابن النديم، ص ٢٨٥ و ترجمه آن ص ٤١٧؛ حنّاالفاخوری، تاريخ ادبيات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمّد آيتی، ص ٥٥٩.

٥٩ - نك: السيوطی، تدريب ا لراوی، ١٧٣/١؛ القاسمی، الفضل‌المبين، ص ٢٨٧؛ احمدامين، ضحی‌الاسلام، ١٢٢/٢؛ اسد حيدر، ٤٧٧/٢.

٦٠ - جمال‌الدين القاسمی، همان جا.

٦١ - السفّارينی، پيشين، ١٧/١.

٦٢ - نك: القاسمی، الفضل‌المبین، ص ٢٨٧؛ کاتب چلبی، ١٦٨٠/٢؛ الزرکلی، ٢٠٣/١؛ محمّد عجاج الخطیب، اصول الحدیث، ص ٣٢٨؛ نورالدین عَتر، منهج‌النقد، ص ٢٧٩؛ مدیرشانه‌چی، علم‌الحدیث، ص ٢١٩؛ همو، درایة‌الحدیث، ص ٢٨.

٦٣ - تاریخ بغداد، ٣٧٥/٩.

٦٤ - ابوموسی المدینی، خصایص المسند، ص ٢٣ ونیز : ابن الجزری، المصعدالاحمد، صص ٣٣-٣٢.

٦٥ - نك: مقدمه مسنداحمد، ج ١، زیرنویس .

٦٦ - جولد تسیهر ، پیشین، ٤٩٢/١؛ سزگین، ٢١٨/٣/١.

٦٧ - احمد خدایی و سیدمحمود موسوی نژاد، بررسی مسند امام احمد بن حنبل، ص ٧٣ و نیز قس: ص١٣٥. گفتنی است که در چاپ تازه‌ای که از این کتاب در نمایشگاه بین‌المللی کتاب در تهران (١٣٧٤ خورشیدی) عرضه شد، احادیث از آغاز تا انجام شماره‌گذاری شده‌است. بر پایه این شماره گذاری کتابِ مورد بحث ٢٧١٠٠ حدیث را در بر دارد.

٦٨ - نك: ابوموسی‌المدینی، پیشین، ص ٢١؛ ابن الجزری، پیشین، ص ٣١؛ السیوطی، تدریب الراوی، ١٠٠/١.

٦٩ - ابن الجزری، همان جا.

٧٠ - ابوموسی‌المدینی، پییشن، ص ٢٢.

٧١ - کشف‌الظنون، ٥٩٧/١.

٧٢ - دراین باره نك: احمدشاکر، مقدمه مسنداحمد، ج ١، زیرنویس ؛ محمّدعجاج الخطیب، اصول‌الحدیث، زیرنویس .

٧٣ - نك: المسند، چاپ احمدشاکر، ٥٧-٥٥/١٢.

٧٤ - زین‌الدّین ابوالفضل عبدالرحیم بن حسین مشهور به "حافظ عراقی" در قاهره زاده شد. به فنّ حدیث عنایت نشان داد تا جایی که در آن مهارت یافت. علمای عصرش او را بسیار ستوده‌اند. وی در فنّ حدیث تألیفات بدیعی دارد، مانند: ١) الالفیّه و شرح آن ٢) تخریج احادیث الاِحیاء ٣) تکملة شرح الترمذی اثر ابن سید النّاس . وی فردی صالح، فروتن و تنگدست بود. (نك : السیوطی، حسن المحاضره، ٣٦٠/١).

٧٥ - السیوطی، تدریب الراوی، ١٠٠/١.

٧٦ - درباره المسند الجامع و ویژگیهای آن در دنباله این نوشتار به نحو گسترده سخن خواهیم گفت.

بخش هشتم

بخش هشتم :

مسند احمدبن حنبل (٣)

مسند احمد و نخستین دفترهای حدیثی

با مطالعه آثار پیشینیان معلوم می‌شود که از همان آغاز طلوع خورشید اسلام، تنی چند از صحابه و تابعان به نوشتن احادیث نبوی (ص) دست زده و صحیفه ها یا دفترهایی را دراین باره فراهم آورده‌اند. برای نمونه می‌توان از صحیفة النبی (ص) (که نزد عامّه با نام صحیفه علی شناخته می‌شود)، (۱) کتاب علی (ع)، مُصْحَف فاطمه (ع)، صحیفه جابر، صحیفه صادقه، صحیفه سمرة بن جُنْدَب، صحیفه همّام بن منبّه و... نام برد. (۲) حدیث پژوهان معاصر اهل سنّت که در برابر خرده‌گیریهای خاورشناسان درباره تأخیر تدوین حدیث قرار گرفته‌اند، وجود این صحیفه ها را با اهمیّت تلقّی کرده و به نحوی گسترده به سرگذشت این صحیفه ها پرداخته‌اند تا نشان دهند پیش از فرمان رسمی عمربن عبدالعزیز هم حدیث تدوین می‌شده‌است. (۳) به عقیده نگارنده فراهم آمدن این صحیفه ها خودْ بهترین دلیل است براینکه نوشتن احادیث هیچ‌گاه از سوی پیامبر (ص) ممنوع نبوده؛بلکه برخی از خلیفگان درپی پاره‌ای از اغراض سیاسی مردم را از نوشتن‌احادیث باز می‌داشتند.زیرا اگر پیامبر نوشتن سنّت را ناروا اعلام داشته بود، این صحابه جملگی به چنین کاری دست نمی‌زدند. مضافاً براینکه می‌دانیم پاره‌ای ازاین دفترها با فرمان یا اذن صریح خودِرسول اکرم (ص) و بلکه با املای آن حضرت فراهم آمده ا (٤)ست. (٥)

نکته‌ای که اینجا به بحث ما مربوط می‌شود، این است که مندرجات پاره‌ای از این دفترها را می‌توان در مسند احمد ردیابی کرد وبه مضمون آنها پی‌برد؛ همانطور که مندرجات پاره‌ای دیگر از اینها در جوامع حدیثیِ شیعه نقل و ضبط شده‌است. از همین‌رو به برخی از این دفترها که نزد سنیّان شهرت بیشتری دارند، اشاره کرده ونسبت آنها را با مسند احمد روشن خواهیم کرد:

۱- صحیفه جابربن عبداللّه انصاری (د . ۷۸ ق): صحابی بزرگ جابربن عبداللّه انصاری صحیفه مشهوری دارد. ابن سعد در خلال شرح حال مجاهد بن جبر مکّی از این صحیفه نام می‌بَرَد و می‌گوید: مجاهد از صحیفه جابر حدیث نقل می‌کرد. (٦) قتاده (د .۱۱۸ ق) تابعی معروف هم این صحیفه را ارج می‌نهاد و می‌گفت: «من صحیفه جابر را بهتر از سوره بقره به خاطر دارم». (۷) مسلم معتقد است، این صحیفه درباره مناسك حج بوده و یکی از معاصران احتمال می‌دهد در برخی از احادیث آن از حجةالوداع و خطبه معروف پیامبر (ص) ذکری به میان آمده باشد. (۸)

جابر یکی از اصحابی بود که احادیث را بر شاگردانش، مثل: سلیمان بن قیس یشکری، محمّد بن حنفیّه، وَهْب بن منبّه املاء می‌کرد و گویا نخستین راوی صحیفه او سلیمان بن قیس است. نوشته‌اند: وی در حیاتِ جابر، پیش از آنکه موفّق شود اجازه روایت این صحیفه را به دیگران بدهد، در شورش پسر زبیر کشته شد. بنابراین صحیفه مزبور نزد همسرش باقی ماند. (۹) دیگر راویانِ جابر، مثل ابوزبیر، ابوسفیان و شَعْبی هم موفَّق به سماع تمام متن صحیفه جابر نشدند و ظاهراً روایتِ بخشی از آن صحیفه توسّط آنان از راه «وِجاده» باشد. (۱۰) با آنکه صحیفه مزبور معروف بوده وبه احتمال قوی برخی از شاگردان جابر آن را نسخه‌برداری کرده‌اند، امّا اکنون اثر محسوسی از آن در دست نیست. (۱۱) به نظر می‌رسد ابن حنبل مطالب این صحیفه را در مسندش نقل کرده باشد. (۱۲)

۲- صحیفه صادقه اثر عبداللّه پسر عمروبن عاص (د .٦٥ ق): عبداللّه یکی از کسانی بود که نگاشتن حدیث را روا می‌دانست و با اذن صریح پیامبر (ص)، این کار را دنبال می‌کرد (۱۳) و همین نوشتن را یکی از علل فراوانی مروياتش می‌دانند. (١٤)

به این عبدالله صحیفه‌ای را در حدیث نسبت می‌دهند به نام الصحیفة الصّادقه که بنابر روایات خودْ سخت شیفته آن بود. این دفتر یکی از مشهورترین صحیفه هایی است که در عصر نبوی نگاشته شده و اهمیّت آن بیشتر از آن روست که سند علمی و تاریخی روشنی است که نشان می‌دهد حدیث شریف نبوی با اجازه آن حضرت نوشته می‌شده است. گویند: مجاهد بن جبر مکّی (د . ۱۰۳ ق) این صحیفه را

نزد صاحبش دیده است. (۱۵) درباره محتوای این دفتر اقوال شاذّی هم وجود دارد. از جمله برخی گفته‌اند: این دفتر هزار ضرب‌المثل از پیامبر (ص) را در برداشته (۱٦) و برخی‌دیگر بی‌آنکه به مأخذی استناد کنند، از قول بغدادی [؟] نوشته‌اند: آنچه عبداللّه بن عمرو در صحیفه صادقه تدوین کرده و سخت بدان دلبستگی داشت، تنها ادعیه و نمازهایی بوده که بدان رجوع می‌کرد. (۱۷) امّا این نظریّه ها در برابر انبوهِ روایاتی که محتوای آن صحیفه را گزارش می‌کند، چندان قابل اعتنا به نظر نمی‌رسند.

این صحیفه با چهره اصلی‌اش به دست ما نرسیده؛ امّا از رهگذر بررسی زنجیره های سند روشن می‌گردد که بیشتر مندرجات این دفتر از طریق مسند احمد محفوظ مانده است. (۱۸) "محمّدسیف الدّین علیش" پایان‌نامه تحصیلی دوره فوق‌لیسانس خود را در «دارالعلوم قاهره» زیر عنوان مسند عبداللّه‌بن عمرو و صحیفتُه‌الصادقه نگاشته است. او که تلاش کرده تا احادیث صادقه را در مجموعه های حدیثی احصا کند، براین باور است که۲۰۲ حدیث از مجموع٦۳۲ حدیثی که احمد در مسندش از عبداللّه‌بن عمرو روایت کرده، به این دفتر مربوط می‌شود. (۱۹) البتّه برخی از پژوهندگان براین باورند که از طریق مطالعه اِسنادهای ابن‌حنبل نمی‌توان براین مطلب دست یافت که آیا وی خود صحیفه‌صادقه را از رهگذر روایات مختلف دریافت کرده واز آن بهره جُسته یا احادیث آن دفتر را با واسطه و از مآخذ دیگری مورد استفاده قرار داده است. در هر دو صورت تأکید براین نکته لازم است که مرویّات ابن حنبل از این دفتر از رهگذر روایت عمروبن شعیب (د.۱۱۸ق) نواده عبدالله بن عمرو به او رسیده‌است. (۲۰) محدّثان قرنهای دوم وسوم در جوازِ روایت این صحیفه از طریق عمروبن شعیب هم رأی نیستند. زیرا عمرو تنها بخش اندکی از این صحیفه را از پدرش سماع کرده‌است. (۲۱) امّا بسیاری از محدّثان بزرگ چون بخاری، ابن حنبل، علی‌بن مدینی و اسحاق بن راهویه در پذیرش موادّ این دفتر که از طریق یادشده رسیده، اشکالی نمی‌بینند. (۲۲)

۳- صحیفه سَمُرَة بن جُنْدَب (د . ٦۰ ق) : به صحابی دیگری به نام سمرة بن جندب صحیفه‌ای منسوب است. گویند: این صحیفه تا قرن سوم همچنان موجود بوده‌است. (۲۳) ظاهراً ابن حنبل تمام یا پاره‌ای از این صحیفه را در مسند نقل کرده باشد. (۲٤)

٤- صحیفه نُبَیْط بن شَرِیْط : ابوسلمه نُبَیْط بن شَرِیط اشجعی کوفی یکی از صحابه جوان رسول خدا (ص) بود. سال وفاتش دانسته نیست؛ امّا نوشته‌اند: در رُبع نخست سده دوم هجری زنده بوده است. (۲۵) پسرش سلمه که از یاران امام سجّاد (ع) و یکی از راویان نسبتاً مورد اعتماد است، این دفتر را از او روایت می‌کند. (۲٦) دستنوشته صحیفه‌ای که به وی منسوب است، کهنترین صحیفه مشهوری است که درباره گفته های پیامبر (ص) به دست ما رسیده؛ (۲۷) البتّه در صورتی که این نسبت صحیح باشد واصالت آن به روش علمی ثابت گردد. در مسند احمد ازاین صحابی چهار حدیث روایت شده‌است. (۲۸) احتمالاً این احادیث بخشی از همان صحیفه باشد که در مسند اقتباس شده واز آن طریق به دست ما رسیده است.

۵- صحیفه هَمّام بن مُنَبَّه (د. ۱۰۱ یا ۱۰۳ ق): (۲۹) یکی از تابعان به نام هَمّام بن مُنَبَّه مسموعات خود را از استادش ابوهریره، در صحیفه‌ای که به خود او نسبت می‌دهند، فراهم آورده. صبحی صالح براین باور است که این صحیفه در واقع از تألیفات خود ابوهریره است و همّام تنها راوی آن است. (۳۰)

در سالهای اخیر پژوهشگر سختکوش دکتر محمّد حمیدالله حیدرآبادی در دمشق و برلن به دو دستنوشته همانند از این صحیفه دست یافت وبه اعتبار آنکه یکی از نمونه های حدیث مدوَّن در صدر تاریخ تدوین است، آن را منتشر ساخت. (۳۱) متن منتشر شده اطمینانِ حدیث پژوهان معاصر اهل سنّت را به خود جلب کرد و نزد آنان جایگاه ویژه‌ای یافت. آنان براین باورند که این دفتر به صورتی کامل و دست‌نخورده، به همان شکل که همّام از ابوهریره روایت و تدوین کرده، باقی مانده‌است. صبحی صالح در این باره می‌نویسد:

«آنچه موجب اطمینان بیشتر به مندرَجات این دفتر می‌شود، این است که می‌بینیم، جملگی روایات این صحیفه در مسند احمد و بسیاری از آنها در بابهای مختلف صحیح بخاری نقل شده‌است». (۳۲)

به عقیده این پژوهشگران وجود این دفتر، برهانی قاطع و دلیلی روشن است براینکه حدیث در عصری بسیار زود، یعنی در نیمه های نخستینْ سده هجری و نیم قرن پیش از فرمان عمربن عبدالعزیز تدوین شده و بدین طریق این خطای رایج را که می‌گویند «حدیث جز در اوایل سده دوم تدوین نشده»، تصحیح می‌کند. زیرا ابوهریره در سال ۵۸ یا ۵۹ هجری در گذشته و همّام پیش از درگذشتِ او این دفتر را فراهم آورده است. (۳۳)

این صحیفه دارای ۱۳۸ حدیث است. (۳٤) برخی به پیروی از صحیفه صادقه از آن با نام الصحیّفة الصحیحة یاد کرده‌اند. (۳۵) چنانکه پیش از این هم گفته شد، جملگی صحیفه مزبور به‌طور یکجا در مسند احمد در خلال مرویات ابوهریره مندرج است. (۳٦)

مقدار ارزش و اعتبار احادیث مسند احمد

از زبان "حنبل بن اسحاق" برادرزاده احمد حکایت کرده‌اند که گفته:

«عمویم، من و [پسرانش] صالح و عبدالله را گردهم آورد و مسند را بر ما قرائت کرد و کسی جز ما تمام آن را از او سماع نکرده است. عمویم به ما گفت: این کتاب را از میان هفتصد و پنجاه هزار حدیث برگزیده و فراهم آوردم. پس هرگاه مسلمانان درباره حدیثی از احادیث رسول اللّه (ص) باهم دچار اختلاف شدند، بدان بنگرید. اگر آن را دراین کتاب یافتید، پس آن حدیث درست است وگرنه حجّت نیست». (۳۷)

همین سخن با عبارتی مشابه از زبان پسر احمد هم گزارش شده‌است. نوشته‌اند عبداللّه گوید:

«پدرم گفت: این کتاب را بپرداختم تا پیشوا و راهنمای مردمان باشد. هرگاه درباره سنّتِ رسول خدا (ص) به اختلاف گراییدند، بدان رجوع کنند». (۳۸)

باز درباره دقّت او در نقل احادیث این کتاب از قول خودش نوشته‌اند که گفته:

«هیچ حدیثی را ننوشتم مگر اینکه خود بدان عمل کردم. تاجایی که وقتی این حدیث به چشمم خورد که پیامبر (ص) حجامت کرد و به ابوطَیْبَه [= حجامتگر] یك دینار داد. من هم وقتی حجامت کردم، یك دینار به حجامتگر دادم». (۳۹)

این سخنان و اظهاراتی از این دست، واکنشهای گوناگونی را در پی داشته است. (٤۰) اکثر اندیشمندان این قبیل ادّعاها را با واقعیّت منطبق نمی‌دانند و براین باورند که احمد درباره صحّت و اتقان کار خویش مبالغه کرده‌است. امّا در مقابل گروه اندکی هم هستند که بر درستی و مقبولیّت تمام احادیث کتاب مورد نظر پای می‌فشارند. حدیث‌پژوهان را از حیث واکنشهای منفی و مثبتی که درباره ارزش و اعتبار احادیث مسند از خود نشان داده‌اند، به سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱- گروهی که تمام احادیث آن را صحیح و یا دست کم پذیرفتنی قلمداد کرده‌اند.

۲- دسته‌ای که معتقدند اِسناد بخشی از مرویات احمد دراین کتاب ضعیف و بقیّه صحیح و حسن است.

۳- کسانی که بسیاری از احادیث این کتاب را ضعیف و اندکی از آن را ساختگی و جعلی می‌دانند. اینك

به ترتیب آراء و دلایل حدیث پژوهان را دراین‌باره گزارش و نقد و بررسی می‌کنیم.

۱- آراء و دلایل گروه نخست:

حافظ ابوالقاسم اسماعیل تیمی (د . ۵۳۵ ق) گوید: «روا نیست که گفته شود در مسند حدیث نادرست وجود دارد؛ بلکه در آن حدیث صحیحِ مشهور، حَسَن و غریب نهفته است». (٤١) ابوموسی مدینی برصحّت مندرجات کتاب مزبور چنین استدلال می‌کند:

«احمد در مسند جز از کسانی که صداقت و دیانتشان نزد وی مسلّم بوده، حدیث نقل نکرده و از نقل احادیث کسانی که برامانتشان خرده گرفته‌اند، تن زده است. گواه این ادّعا سخن پسرش عبداللّه است که گفته: از پدرم درباره "عبدالعزیز بن اَبَان" (٤٢) پرسیدم، در پاسخ گفت: در مسند از طریق او حدیثی روایت نکرده‌ام و تنها در غیر موضوع حدیث مطالبی از او نقل کرده‌ام. [مثلاً] وقتی این راوی حدیث "مواقیت" را روایت می‌کند، من از نقل آن خودداری کرده‌ام». (٤٣)

در مسند به دنبال شماره ۷۹۹۲ حدیث زیر آمده است:

محمّد بن جعفر از شعبه از ابی تَیّاح از ابوزُرْعَهٍ از ابوهریره برای ما روایت کرد که پیامبر (ص) فرمود: «یُهْلِك اُمّتی هذا الحیُّ من قُرَیْشٍ. قالوا: فما تَأْمُرُنا یا رسولَالله؟ قال: لَوْاَنَّ النّاسَ اعتزلوهم». یعنی: «این تیره از قریش [احتمالاًمقصود تیره بنی‌امیّه باشد] امّت مرا به هلاکت می‌کشاند. عرض کردند: ای رسول خدا، در آن هنگام وظیفه ما چیست؟ فرمود: چه خوب است مردم از ایشان کناره گیرند»!

عبداللّه پسر احمد به دنبال این حدیث می‌افزاید:

«پدرم در مرض موت به من گفت: این حدیث را خط بزن. زیرا احادیث دیگری از پیامبر (ص) روایت شده مبنی براینکه " به سخن آنان گوش کنید و فرمان برید و شکیبا باشید". بنابراین حدیث مزبور با آن احادیث سازگار نیست». (٤٤)

ابوموسی مدینی این برخورد انتقادآمیز احمد را گواه صحّت تمام احادیث مسند دانسته و اظهار می‌دارد:

«با وجود اینکه زنجیره راویان حدیثِ یادشده، موثَّق و قابل اعتمادند، امّا چون متن آن شاذّ و با احادیث مشهور ناهماهنگ است، به خط زدنِ آن و کنار نهادنش فرمان داده است. این مطلب نشان می‌دهد که امام احمد در احادیثی که در کتابش به ودیعت گذاشته، چه از حیث اِسناد و چه از حیث متنْ، جانب دقّت واحتیاط را از کف ننهاده و تنها احادیثی را در کتابش وارد ساخته که به عقیده خود، آنها را صحیح می‌دانسته است». (٤٥)

ابن حجر عسقلانی در کتاب تعجیل المنفعة فی رجال الاربعة ادّعا می‌کند: در مسند حدیث بی‌اساس وجود ندارد، مگر سه یا چهار مورد. یکی از این سه-چهار مورد، حدیثی است که می‌گوید «عبدالرحمن بن عوف خزنده وارد بهشت می‌شود». احتمالاً این چند حدیث هم از جمله احادیثی است که احمد دستور داده تا برآن خطّ بطلان کشند؛ امّا از روی فراموشی به فرمان احمد عمل نشده یا برآن خط کشیده‌اند و دوباره از زیر خط خوردگی نوشته شده‌است. (٤٦)

برخی از محققان معاصر اهل سنّت به سخن ابن حجر با دیده قبول نگریسته و در نوشته های خود بدان استناد کرده و نتیجه گرفته‌اند: «شمار احادیثی که از این نقطه نظر [جعلی بودن یا نبودن] مورد اختلاف هستند، از شمار انگشتان دست برنمی‌گذرد». (٤٧)

جلال الدّین سیوطی هم تمام روایات کتاب مورد نظر را پذیرفتنی دانسته وگفته: «احادیث ضعیف آن هم نزدیك به حَسَن است». (٤٨)

در میان سخنان بالا، گفته ابوموسی مدینی با استدلال بیشتری همراه است. ولی از همان روزگار تاکنون همواره دانشمندان در برابر سخن او واکنشی منفی نشان داده و استدلال او را مردود دانسته (٤٩) و در پاسخ او گفته‌اند: «در آن مسند روایاتی جعلی وجود دارد که احمد خود آنها را تضعیف کرده‌است». (٥٠)

در صفحات آینده دراین باره آگاهیهای گسترده‌تری عرضه خواهد شد. امّا دراینجا نگارنده لازم می‌داند این نکته را یادآوری کند که فرمان حذف خبر ابوهریره که مدینی بدان استدلال کرده، نه تنها نظر او را تأیید نمی‌کند؛ بلکه بهترین دلیل برای مردود دانستن ادّعای او به حساب می‌آید. زیر آن فرمان نشان می‌دهد که احمد همواره مسند را پالایش می‌کرد واز روی احتیاط دینی حدیثی را که با احادیث صحیح و مشهور متعارض بود، از مسند حذف می‌کرد و حتّی در مرض موت نیز از این کار دست نکشید. پس اگر برای خود او ضعف حدیثی پوشیده بوده و بعد آشکار شده، رواست که حدیث جعلی یا ضعیفی هم موجود باشد که بیماریش از چشم احمد پنهان مانده و چشم به راه است تا کسی پیدا شود و آن ضعف یا بیماری را آشکار سازد.

٢- نظرات و دلایل دسته دوم:

ابن تیمیّه که خود یکی از سرسخت‌ترین مدافعان مذهب حنبلی به‌شمار می‌آید،در مقام اثبات ضعف بسیاری از روایات مسند گوید:

«همه اهل دانش می‌دانند که احمد هر حدیثی را که در کتاب الفضایل و مانندِ آن روایت کرده، صحیح نمی‌داند و همچنین مدّعی صحّت همه احادیث مسند خود نیست؛ بلکه احادیث مسندش عبارت از روایاتی است که مردم از زبان کسانی که به روایت حدیث معروفند و دروغگویی آنان آشکار نشده، روایت کرده‌اند. گاه در پاره‌ای از احادیث مسند عیبی هست که نشانگر ضعف و بلکه بطلان آن احادیث است؛ امّا بیشتر روایاتش جیّد (نیکو) است و برای استناد شایستگی دارد...». (٥١)

همو در جای دیگری می‌نویسد:

«هر حدیثی که احمد در مسند و دیگر کتابهایش روایت کرده، نزد وی حجّت نیست. بلکه او آنچه را که اهل دانش روایت کرده‌اند، روایت می‌کند. شرط او در تألیف مسند این است که از راویانی که در نزد وی به دروغ‌پردازی شناخته شده‌اند، روایت نکند؛ هرچند که در میان مرویات آنان احادیث ضعیف هم وجود دارد...». (٥٢)

او در جایی دیگر در مقام بیان علّت نقل احادیث ضعیف توسّط احمد چنین می‌گوید:

«... محدّثان در تألیفات خویش چند گروه هستند. شماری از آنان از راویانی که به دروغگویی شناخته شده‌اند، روایت نمی‌کنند. مثل: مالك، شعبه، یحیی بن سعید، عبدالرحمن بن مهدی واحمدبن حنبل. اینان احادیثِ دروغ پردازانی را که آگاهانه به پخش احادیث دروغین می‌پردازند،نقل نمی‌کنند. ولی گاه اتفّاق می‌افتد که در میان مرویات آنان حدیثی دیده می‌شود که صاحبش در نقل آن به خطا رفته است. گاه امام احمد و اسحاق [بن راهویه] و دیگران احادیثی را نقل می‌کنند که از دید خودِ ایشان هم ضعیف است، بدان سبب که راویانش به ضعف حافظه و... متهّمند. امّا باید دانست که نقل این احادیث از باب شاهد است. زیرا گاه شاهدی پیدا می‌شود و صحّت آن حدیث را گواهی می‌کند و گاه نیز عکس آن رخ می‌دهد...». (٥٣)

نگارنده لازم می‌داند این نکته باریك را یادآور شود که هدف ابن تیمیّه از ضعیف دانستن بسیاری از احادیث کتاب مزبور این است که می‌خواهد آن دسته از روایاتی را مردود یا ضعیف قلمداد کند که بر نظر شیعه صحّه می‌گذارد. روشن است که طرز برخورد او با این روایات نمی‌تواند مورد پذیرش باشد؛ امّا سخنان او به نحو دلالت تضمّنی ادّعای کسانی را که همه مندرجات این کتاب را صحیح پنداشته‌اند، رد می‌کند.

اکنون که دیدیم ابن تیمیّه نادرستی بسیاری از احادیث مسند را می‌پذیرد، شاید به نقل سخن دیگران نیازی نباشد. ولی نگارنده براین باور است که نقل سخن یا استدلال دانشمندان دیگر زیانی را در بر ندارد.

بلقینی در ردّ ادّعای "مدینی" که تمام مندرجات مسند را صحیح قلمداد کرده، گوید: «آن سخن مردود است. زیرا احادیثِ ضعیفِ بسیاری در آن کتاب نهفته است». (٥٤)

محققّان معاصر اهل سنّت هم درباره وجود احادیث ضعیف در آن کتاب با یکدیگر هم آوا هستند. احمد امین دراین باره می‌نویسد: «محدّثان ضعف بسیاری از احادیث کتاب احمد را تصدیق کرده‌اند». (٥٥) محمّد عجاج الخطیب گوید:

«احادیث مسند احمد یا صحیح است یا حسن ویا ضعیف. در آن احادیث صحیحی هست که شماری از آنها را صاحبان کتابهای ششگانه در آثار خود آورده‌اند و شماری از آنها را هم نیاورده‌اند». (٥٦)

سخن نورالدین عَتر در این باره صراحت بیشتری دارد. وی می‌نویسد:

«در آن کتاب هم احادیث صحیح و حسن وهم احادیث ضعیف وجود دارد واندکی از احادیث آن دارای ضعف شدید است تاجایی که برخی از محدّثان برجعلی بودنِ آنها حکم کرده‌اند». (٥٧)

و بالاخره محمّد ابوزهره برای اثبات این جهت سخنش را با دلایل پسندیده و استواری همراه می‌سازد و می‌نویسد:

«منطق علمی ما را وا می‌دارد که وجودِ این نوع حدیث را در مسند جایز فرض کنیم. این فرض یك احتمال عقلیِ محض نیست ...؛ بلکه آن یك احتمال برخاسته از دلیل است. زیرا:

اوّلاً، احمد خود تا واپسین دم زندگی‌اش احادیثی را از آن حذف می‌کرد. چنانکه معروف است وی در مرض موت خبر ابوهریره را درباره قریش حذف کرده است. پس اگر برای خود او ضعفِ حدیثی پنهان بوده و بعدها آشکار شده، رواست که حدیثِ ضعیفی هم موجود باشد که ضعفش همچنان پنهان مانده و چشم به راه است تا کسی پیدا شود و آن ضعف را برملا سازد.

ثانیاً، براساس قاعده‌ای که احمد داشته و صراحتاً آن را به پسرش گوشزد کرده، وی با حدیث ضعیف مخالف نیست، مگر آنکه حدیثی با آن در تضادّ باشد. (٥٨) بنابراین او حدیثی را که بر سر زبان محدّثان جاری است، به دلیل عیب و علّتهای پنهان، همچون مخالفت با یك قاعده فقهی مشهور و امثال آن مردود نمی‌شمارد و عبارت‌او اشاره‌دارد به‌اینکه در مسند حدیث ضعیف وجود د (٥٩)ارد». (٦٠)

٣- نظرات و آراء دسته سوم:

تا اینجا دانسته شد که جز برخی از استثناطلبان و شذوذگرایان، عالمان برجسته بر اینکه در مسند احادیث ضعیف وجود دارد، اتفاق نظر دارند. امّا در میان ایشان درباره بود ونبود احادیث ساختگی

اختلاف چشمگیری دیده می‌شود. پیش از پرداختن به آراء عالمان دراین باره، لازم‌است بدانیم که میان حدیث ضعیف و جعلی تفاوت هست. به این معنا که جعلی بر دروغ بودنش دلیل وجود دارد؛ ولی ضعیف خبری است که شروط روایت صحیح در آن جمع نشده و تا زمانی که دلیلی بر دروغ بودنش اقامه نشده، می‌تواند درست باشد. یکی از عالمان دراین باره گوید:

«میان اینکه می‌گوئیم فلان حدیث جعلی است و فلان حدیث صحیح نیست، فرقی بزرگ است. زیرا اوّلی دروغ و ساختگی بودن حدیث را می‌فهماند و دومی گزارشی است از به ثبوت نرسیدن و لزوماً به معنای اثبات عدم نیست». (٦١)

امّا این نکته را هم همواره باید در نظر داشت که بسیار اتفّاق می‌افتد که برخی از روی حسّ احتیاطجویی در امور دینی، از حدیث واهی و بی‌پایه به حدیث ضعیف تعبیر می‌کنند. باری درمیان آرایی که هم اینك گزارش خواهد شد، خواهیم دید که چند تن از برجسته‌ترین عالمان به وجود احادیث جعلی در کتاب مورد نظر اعتراف دارند. ابن کثیر دراین باره می‌نویسد:

«اینکه حافظ ابوموسی مدینی مسند را کتابی صحیح دانسته، عقیده سستی است. زیرا در آن کتاب احادیثی ضعیف و بلکه ساختگی وجود دارد. همچون احادیث فضایل مرو و عسقلان و... . چنانکه گروهی از حافظانِ حدیث، ضعف آنها را گوشزد کرده‌اند. نکته دیگری که باید در نظر داشت، این است که احادیثِ بسیاری در کتاب احمد نیامده؛ حتّی گفته‌اند: احادیث حدود دویست تن از صحابه که در صحیحین نقل شده، در مسند وجود ندارد». (٦٢)

اَبوشامَه از زبان ابوخطاب (٦٣) می‌نویسد:

«پیروان احمد به احادیثی که او در مسندش روایت کرده، احتجاج می‌کنند و حال آنکه احتجاج به بیشتر آن روایات روانیست وامام احمد تنها به این دلیل، آن روایات را در کتابش آورده تا معلوم شود سرچشمه آن حدیث کجاست و راوی منفرد آن عادل است یا مجروح. بر هیچ انسان مسلمان و دانشمندی روا نیست که حدیثی را نقل کند، مگر آنکه آن حدیث صحیح باشد تا در دو جهان بدبخت نشود. زیرا از طریق صحیح از سرور جنّ و انس نقل شده که فرمود: "هرکس از قول من سخنی را نقل کند که دروغ بودنش را می‌داند، پس او خودْ یکی از دروغگویان است"». (٦٤)

سخن "ابن جوزی" دراین باره نقطه عطف به حساب می‌آید. او می‌نویسد:

«یکی از من پرسیده بود، آیا در مسنداحمد احادیث نادرست وجود دارد. در پاسخ او گفتم: آری. آن پاسخ، گروهی از متولیّان مذهب را گران آمد. من در باره واکنش آنان چندان اندیشه نکردم و آن واکنش را به حساب عوامی ایشان گذاشتم. امّا ناگهان دیدم فتوا صادر کرده‌اند و در این فتوا که نام جماعتی از مردم خراسان از جمله ابوالعلاء هَمْدانی به چشم می‌خورد، سخن بالا را بزرگ کرده و مردود دانسته‌و تقبیح کرده‌اند! حیران و شگفت‌زده ماندم. با خود گفتم: شگفتا! وابستگان به علم هم عامی شده‌اند! تنها دلیل این سطحی اندیشی آن است که این افراد به شنیدن حدیث پرداخته، امّا درباره درست و نادرستِ آن کاوش نکرده‌اند و می‌پندارند هرکس که سخنی از نوع گفته من اظهار کند، برتمام احادیث احمد خرده گرفته و حال آنکه حقیقت نه آن است که آنان گمان کرده‌اند. زیرا امام احمد همه گونه حدیث را نقل کرده، آنگاه خودش بسیاری از مرویّات خود را مردود دانسته و آنها را پایه مذهبِ خودْ نساخته است. آیا راوی حدیث "وضو به وسیله نبیذ" ناشناخته نیست؟ هر کس به کتاب العلل نوشته "ابوبکر خَلاّل" (٦٥) بنگرد، احادیث بسیاری را خواهد دید که احمد برآنها خرده گرفته و تمام آن احادیث هم در مسند موجود است. به خط قاضی ابویَعْلی محمّد بن حسین فرآّء دیدم که در "مسأله نبیذ" گوید: احمد در مسندش احادیث را تنها با معیار شهرت روایت می‌کند و صحّت و سُقم آنها

را مورد نظر قرار نمی‌دهد. گواه این مدّعا سخن عبداللّه است که گوید": به پدرم گفتم: درباره حدیث رِبْعیّ بن خراش از حذیفه چه نظری داری؟ گفت: همان حدیثی که عبدالعزیز بن ابی روّاد روایت می‌کند؟ گفتم : آری. گفت: احادیث خلاف آن را می‌گویند. گفتم: خودت آن را در مسند ذکر کرده‌ای! گفت: در مسند احادیث مشهور را در نظر داشته‌ام. اگر بخواهم در آن کتاب نقل احادیث صحیح را هدف قرار دهم، جز مقدار بس اندکی از این مسند را نمی‌توانم روایت کنم. امّا ای پسرم! تو خود راه و روش مرا در حدیث می‌دانی. تا زمانی که حدیث دیگری با حدیث ضعیف در تعارض نباشد، من با حدیث ضعیف مخالف نیستم". آنگاه قاضی یاد شده ادامه می‌دهد: احمد خود چگونگی راه و روشش را در مسند بیان داشته؛ بنابراین هر کس آن کتاب را معیار صحّت حدیث بداند، با مولّف و هدف وی مخالفت کرده است». "ابن جوزی" در پایان افزاید:

«چیزی که دراین روزگار مرا افسرده و اندوهگین ساخته، این است که علماء هم براثر کوتاهی در فراگیری دانش بسان عوام گشته‌اند و چون به حدیثی جعلی بر خورَند، گویند : روایت کرده‌اند! گریستن سزاوارِ کوته همّتیِ اینان است». (٦٦)

"ابن تیمیّه" دراین باره میان ابن جوزی و مخالفانش داوری کرده و گفته است:

«شماری از مردمان درباره بود ونبود حدیث جعلی در مسند احمد باهم راه جداگانه‌ای پیموده‌اند. گروهی از حافظانِ حدیث چون ابوالعلاء هَمْدانی و ... گفته‌اند: در آن حدیث جعلی وجود ندارد. در مقابلِ اینها، برخی دیگر از عالمان چون ابوالفرج بن جوزی خلاف این را گفته و بیان داشته‌اند که در مسند احادیثی به چشم می‌خورد که بطلان آنها مسلّم است. اگر دقّت شود این دو عقیده با هم منافات ندارند. زیرا گاه از واژه "موضوع" سخن ساختگی و بی‌اساس مقصود است که صاحبِ آن به عمد و از روی دروغ آن را ساخته و پرداخته است. وجود این نوع حدیث در مسند معلوم و مسلّم نیست؛ بلکه اگر شرط احمد را در مسند با شرط ابوداوود در سنن مقایسه کنیم، می‌بینیم احمد در نقل حدیث سختگیرتر از ابوداوود است. ابوداوود در سنن از راویانی روایت کرده که احمد به روایت آنان پشت می‌کند. مثلاً احمد از کسانی که به دروغگویی شناخته شده‌اند، مثل محمّد بن سعید مصلوب (٦٧) و... روایت نمی‌کند. امّا از آنان که به خاطر سوء حافظه تضعیف شده‌اند، روایت می‌کند. زیرا حدیث چنین کسانی را می‌نویسند وبه عنوان قرینه و اَماره از آن مدد می‌جویند. گاهی هم از واژه "موضوع" حدیثی را منظور دارند که دروغ است، امّا گوینده آن دروغ را به عمد نگفته؛ بلکه در نقل آن دروغ به خطا رفته‌است. این نوع حدیث نه تنها در مسند احمد، بلکه در سنن ابوداوود و نسایی هم وجود دارد. حتّی در صحیح بخاری و مسلم هم در پاره‌ای از احادیث، تعبیراتی از این دست به چشم می‌خورد». (٦٨)

گفتنی است که بنابه گفته سیوطی در کتاب النکت البدیعات علی الموضوعات، ابن جوزی در کتاب الموضوعاتِ خود، ٣٨ حدیث از مسند احمد را جعلی قلمداد کرده‌است. (٦٩) البتّه نوشته‌اند که او براین باور بوده که احادیث ساختگیِ این کتاب اشتباهاً نقل شده و احمد یا استادانش هرگز قصد دروغگویی نداشته‌اند. (٧٠)

ابن تیمیّه در عین حال که به وجود پاره‌ای از احادیث ضعیف اقرار می‌کند، وجود حدیث جعلی به روایت احمد را نمی‌پذیرد و معتقد است، روایاتی که جعلی بودنش روشن شود، از افزوده های "قطیعی" راوی مسند از عبداللّه است. او می‌نویسد:

«در میان افزوده های قطیعی احادیث جعلی بسیاری وجود دارد که جاهلان آنها را از مرویات احمد پنداشته‌اند». (٧١)

حافظ زین‌الدین عراقی با سخن ابن تیمیّه به مخالفت برخاسته و اظهار داشته: در مسند مقدار

چشمگیری حدیث ضعیف و اندکی هم حدیث جعلی وجود دارد و دراینکه «احادیث ساختگی از مرویات قطیعی است؛ نه از مرویات احمد و پسرش عبداللّه» با او به محاجّه پرداخته و با دلایل عینی و آوردن نمونه مخالفت خود را تأیید کرده است. خود او دراین باره می‌گوید:

«در سال ٧٦٠ هجری شیخِ مُسْنِد علاءالدّین ابوالحسن علی بن احمد بن محمّد بن صالح دمشقی از اسکندریه به نزد ما آمد. در ضمن سماعِ مسند از او، این سخن پیش آمد که "آیا در مسند احادیث ضعیف هم وجود دارد یا همه احادیث آن صحیح است؟ " من در پاسخ این مطلب گفتم: در آن کتاب از احادیث ضعیفْ بسیار و از احادیث جعلی اندکی وجود دارد. پس از آن به من خبر رسید که یکی از وابستگان به مذهب امام احمد سخن مرا مبنی بروجود احادیث ساختگی در مسند به سختی مردود دانسته و بر آن گفته من خرده گرفته واز قول تقی‌الدین بن تیمیّه نقل کرده که احادیثی از این دست از منقولات امام احمد و فرزندش عبداللّه نیست؛ بلکه از افزوده های قطیعی است. سخن این شخص مرا وا داشت تا کتابچه‌ای بپردازم و در آن احادیثی را از منقولات امام و فرزندش عبداللّه فراهم آورم که برخی از پیشوایان فنّ حدیث آنها را جعلی دانسته‌اند و سپاس خدای را که از این کار هدفی جز اظهار حقیقت ندارم...». (٧٢)

ابن حجر در ردّ سخن استادش عراقی رساله‌ای تألیف کرده و آن را القول المسدّد فی الذب عن المسند نامیده و رساله عراقی را در آن عیناً درج کرده است. چنانکه پیش از این هم گفته شد، وی به نحوی تکلّف‌آمیز به نُه حدیثی که عراقی آنها را جعلی دانسته یك به یك پاسخ می‌گوید. به دنبال آن پانزده حدیث از کتاب الموضوعات ابن جوزی را یکی‌یکی بر می‌شمرد و به همان روش تلاش می‌کند، صحّت آنها را به کرسی اثبات نشاند. گفتنی است که همین ابن حجر در فتح الباری به دلیل روایت احمد در مسند از یك صحابی مرتد براو خرده می‌گیرد و می‌نویسد:

«در مسند احمد از ربیعة بن امیّة بن خلف جُمَحی حدیث نقل شده. این ربیعه یکی از کسانی است که در فتح مکّه به آیین مسلمانی درآمد و در حجةالوداع در کنار رسول خدا (ص) حاضر بود و پس از مفارقت رسول اکرم از امّت از او حدیث نقل کرد. سپس دچار خواری شد. یعنی در زمان خلافت عمر به روم رفت وبر اثر حادثه‌ای که موجب خشم او گشت، به دین ترسایان درآمد. «آوردن حدیث چنین کسی تهی از اشکال نیست. شاید محدّثانی که حدیث این شخص را در کتاب خود ضبط کرده‌اند، بر داستان مرتد شدنش واقف نبوده‌اند». (٧٣)

امّا از حافظ ابوعبدالله ذهبی موّرخ، رجال شناس و حدیث پژوه معروف اهل سنّت، دراین باره آراء متفاوتی گزارش شده. یك‌بار از قول او نوشته‌اند که گفته: «یکی از خوشبختیهای مسند امام احمد این است که در آن کمتر خبر ساقطی توان یافت». (٧٤) در جای دیگری نوشته‌اند که در برابر ادّعای احمد مبنی بر عدم حجیّتِ احادیثی که در مسند وجود ندارد، واکنش منفی نشان داده واظهار داشته: «این سخن احمد در اکثر موارد صحیح است نه در همه موارد. زیرا ما در صحیح بخاری و مسلم و کتابهای سنن و اجزاء احادیثی داریم که در مسند وجود ندارد» (٧٥) و در سیر اعلام النبلاء نظر خود را به نحو روشنتری بیان داشته و گفته:

«در مسند احمد شماری از احادیث ضعیف وجود دارد که نمی‌توان آنها را نقل کرد و بدانها استناد جست. [همچنین] دراین کتاب احادیث اندکی نهفته است که به احادیث ساختگی شباهت دارد. امّا این مقدار بسانِ قطره‌ای در دریاست». (٧٦)

به عقیده نگارنده احادیث ساختگی وبی‌پایه، بسیار بیشتر از آنچه که دانشمندان یاد شده گفته‌اند، به این کتاب راه یافته است. البتّه این سخن به این معنا نیست که احمد عمداً به نقل احادیث دروغین پرداخته یا دراین راه سهل‌انگاری کرده؛ بلکه طبیعتِ این مجموعه بزرگ و کوتاهی عمر آدمی و فاصله دویست

واند ساله میان روزگار مولّف با دوران رسالت و محدودیّت آگاهیها و جایز الخطا بودن انسان و... اقتضا می‌کنند که چنین احادیثی به آن کتاب راه یافته باشد. برای اینکه بهتر و بیشتر و به گونه‌ای عینی‌تر به مقدار ارزش و اعتبار احادیث مسند پی ببریم، شایسته است به دسته‌بندی علاّمه احمد محمّد شاکر از احادیث این کتاب نگاهی بیفکنیم. شارح یادشده در پایان جلد پانزدهم، احادیث مجموع اجزاء پانزده‌گانه‌ای را که خود تصحیح، تحقیق و شرح کرده، (۷۷) به گونه زیر دسته بندی می‌کند:

مجموع احادیث پانزده مجلّد : ۸۰۹۹ حدیث.

احادیث صحیح و حسن : ۷۲۱۱ حدیث.

احادیث ضعیف: ۸۵۳ حدیث.

آثار (که نامِ حدیث برآنها نهادن روانیست): ۳۵ فقره.

افزوده های عبداللّه پسر احمد : ۲۹۳ حدیث.

احادیثی که عبدالله از پدرش سماع نکرده؛

بلکه آنها را به خطّ او یافته : ۷۳ حدیث. (۷۸)

لازم به یادآوری است که:

۱- صحّت و حُسن و ضعف این احادیث با معیارهایی سنجیده شده که نزد حدیث پژوهانِ اهل سنّت اعتبار دارد. روشن است که اگر احادیث کتاب مزبور با معیارهای محدّثان شیعی سنجیده شود، طبیعتاً این دسته‌بندی چهره دیگری خواهد یافت.

۲- هرچه به پایان این مسند نزدیکتر شویم، به احادیث ضعیف بیشتر بر می‌خوریم. زیرا ناهمواریها و آشفتگیهایی که پیش از این به آن اشاره کردیم، در بخشهای پایانی کتاب نمود بیشتری دارد. در صفحات پیشین گفته شد که ۲۲٤ تن از اصحابی که مروياتشان در مسند نقل شده، ناشناخته و گمنام هستند. احادیث این صحابه گمنام که طبیعتاً جعل و دروغ در آنها امکان بیشتری می‌یابد، غالباً در نیمه دوم مسند به چشم می‌خورد و در نتیجه اگر احمد شاکر موفّق می‌شد که این شرح را به‌پایان رسانَد،آماراحادیث ضعیف‌و نامقبول در سیاهه وی سیر صعودی می‌پیمود.

گفتنی است که احمد در مسند از "بُسْربن اَرطاة" (و به قولی ابن اَبی اَرْطاة) سه حدیث نقل می‌کند. (۷۹) در حالی که بسیاری از بزرگان اهل سنّت از جمله واقدی و یحیی بن مَعین، مصاحبت او را با پیامبر (ص) و نیز حدیث شنیدنش را انکار کرده‌اند. حتّی از خود احمد هم چنین عقیده‌ای گزارش شده‌است. هیچ‌کس نیز در شرارت و سوء رفتارش تردیدی ندارد. بخاری در تاریخ صغیر نقل می‌کند که "بُسر"، عبدالرحمن‌و قُثَم پسران عبیداللّه بن عبّاس را کشت. از ابن معین روایت می‌کنند که می‌گفت: «اهل مدینه حدیث شنیدنِ او را از پیامبر منکرند. امّا شامیان از قول او از پیامبر حدیث نقل می‌کنند». هممومی گفت: "بُسر انسان بدی بود". این بسر را معاویه به امارت یمن برگزید و او در آنجا کارهای ناپسندی مرتکب گشت. ابن حجر از قول مسعودی در مروج الذهب حکایت می‌کند که وقتی علی [- علیه السّلام -] با خبر شد که بسر پسران عبیداللّه بن عباس را کشته، در حقّ او نفرین کرد که عقلش زایل شود.در نتیجه درپایان عمرکودن‌و خرفت شد.وی در سال۸٦ق.در گذشته ا (۸۰)ست. (۸۱)

در پایان این گفتار برای عینیت بخشیدن به سخنان بالا، نمونه هایی از احادیث ساختگی را در کتاب

مزبور از نگاه چند تن از دانشمندان ذکر می‌کنیم:

يك حديث ساختگی از نگاه ابن جوزی

احمد از وكيع از شريك از علی‌بن زيد [بن جدعان] از ابی قلابه از ثوبان (۸۲) از رسول خدا (ص) روايت می‌كند كه فرمود: «اذا رَاَيْتُم الرّاياتِ السّودَ قد جاءت مِنْ قِبَل خراسانَ فَأْتوها فانَّ فيها خليفةُ اللّهِ المهدیُ». (۸۳) يعنی: «اگر لشكری را ديديد كه با پرچمهای سياه از سوی خراسان می‌آيد، بدان بپيونديد؛ زيرا كه خليفه خدا مهدی در ميان آن است».

ابن جوزی اين حديث را با اِسناد يادشده در كتاب العلل المتناهيه فی‌الاحاديث الواهيه آورده و آن را جعلی قلمداد كرده است. (۸٤) همچنين وی همين حديث را با اندكی اختلاف در متن از طريق عبيدةبن عمرو از عبداللّه بن مسعود در كتاب الموضوعات نقل كرده وآن را بی‌پايه شمرده است. (۸۵)

يك حديث ساختگی از نگاه حافظ زين‌الدين عراقی

احمد گويد: اَنس بن عياض از يوسف بن ابی ذَرّه انصاری از جعفربن عمروبن اميّه ضمری از انس بن مالك برای ما روايت كرد كه رسول خدا (ص) گفت:

«مامِنْ‌معمَّرٍ يعمر فی‌الاسلام اربعين سنةً اِلا صرف اللهُ عنه ثلاثةَ انواعٍ من‌البلاء: الجنون والجذام والبرص. فاذا بلغ خمسينَ سنةً ليّن اللّهُ عليه الحسابَ. فاذا بلغ ستيّن رزقه اللهُ الانابةَ اليه بما يحب. فاذا بلغ سبعين سنةً احبَّه اللهُ واحبَّه اهل السماء. فاذا بلغ الثمانين قبل اللّه حسناته و تجاوز عن سيئاته. فاذا بلغ تسعين غفراللهُله ما تقدَّم مِنْ ذنبه و ما تأَخَّر و سُمِّی اسيرَاللّهِ فی‌ارضه و شُفِّع لاهل بيته». (۸٦) يعنی: «هر انسان سالخورده‌ای كه چهل سال در آيين مسلمانی عمر كند، خداوند سه‌گونه بلا را از وی دور گردانَد. آن سه بلا عبارتند از: ديوانگی، خوره و پيسی. چون به پنجاه سالگی رسد، خداوند حساب را براو آسان گردانَد و آنگاه كه به شصت سالگی قدم نهد، خداوند حالت توبه و بازگشت به سوی خود را بهره وی خواهد داشت. هنگامی كه به مرز هفتاد سالگی رسد، خداوند و آسمانيان او را دوست خواهند داشت. زمانی كه به هشتاد سالگی پا گذارد، خداوند كارهای خوبش را می‌پذيرد واز بديهايش چشم می‌پوشد و اگر به نود سالگی رسد، خداوند گناهان گذشته و آينده‌اش را می‌بخشد و [در اين هنگام] او را اسير خداوند در زمين خوانند و شفيع خاندانش قرار دهند».

اين حديث را احمد به صورت «موقوف» هم از انس روايت كرده‌است. (۸۷) به عقيده عراقی علّت ساختگی بودنِ اين حديث، يكی وجود يوسف بن ابی ذرّه در اسناد آن است. ابنِ حبّان در تاريخ الضعفاء در شرح حال اونوشته: وی احاديث مُنكَری را روايت می‌كند كه كاملاً بی‌اساس است و هرگز ريشه در كلام رسول خدا (ص) ندارد. احتجاج به گفتار اين فرد به هيچ روی روا نباشد. ديگر از دلايل ساختگی بودن حديث مزبور مخالفت با واقعيّت خارجی است. او می‌نويسد: يكی از افراد مورد وثوق به من گفت كه وی كسی را ديده كه پس از شصت سالگی به جذام مبتلا شده تا چه رسد به چهل سالگی. (۸۸) ابن جوزی هم حديث مزبور را از هر دو طريق، چه «مرفوع» و چه «موقوف»، جعلی دانسته و در كتاب الموضوعاتِ خود آن را در رديف احاديث دروغين آورده است. (۸۹)

يك حديث بی‌پايه از نگاه علاّمه مامقانی (۹۰)

عبداللّه بن احمد از وهب بن بقيه واسطی از عمربن يونس يمامی از عبدالله بن عمر يمامی از حسن بن زيد از پدرش و او نيز از پدرش از علی [- عليه السلام -] نقل می‌كند كه گفت: نزد پيامبر (ص) بودم كه ابوبكر وعمر آمدند. پيامبر فرمود: «ياعلی، هذان سيِّدا كهولِ اهل الجَنّه و...». (۹۱) يعنی: «ای

علی، این دو سرور میانسالان (کهولِ) (۹۲) اهل بهشتند».

مامقانی در مقام اثبات جعلی بودن این سخن می‌نویسد:

«به پیامبر (ص) نسبت داده‌اند که فرمود: "ابوبکر و عمر سرور میانسالانِ اهل بهشتند" و حال آنکه هر فرد بصیر و نکته سنجی می‌داند که این حدیث بی‌تردید یکی از مجعولات است. زیرا یکی از ضروریات دینی که اخبار متواتری از قول پیامبر راستگو و امین (ص) آن را تأیید می‌کند، این است که بهشتیان همه جوان و نورسند و در میان آنان کَهْل و پیر وجود ندارد. وگرنه آن حضرت درباره حسن وحسین (ع) می‌گفت، آن دو سرور میانسالان یا پیران اهل بهشت هستند. زیرا آن دو امام در هنگام شهادت فراتر از سنّ کهولت وبه عبارت دیگر در سنّ پیری بودند. حاصل آنکه آن حضرت تنها بدان دلیل درباره آن دو امام به "سرور جوانان اهل بهشت" تعبیر کرد که بهشتیان همه جوانند». (۹۳)

یك حدیث بی اساس از دیدگاه احمد محمدشاکر

احمد گوید: یحیی بن سعید از سعید از عوف از یزید فارسی و محمّد بن جعفر از عوف از یزید برای ما روایت کرده‌اند که گفت: ابن عبّاس به ما گفت: به عثمان بن عفان گفتم: چه چیز شما را واداشت که سوره های انفال و برائت را قرین یکدیگر ساختید و میان آن دو جمله «بسم‌الله الرحمن الرحیم» را ننوشتید و آنها را درمیان هفت سوره بلند قرآن جای دادید و حال آنکه انفال از سوره های مثانی و برائت از سوره های مئین است؟ چه عاملی شما را به این کار واداشت؟ عثمان در پاسخ گفت: زمان بررسول خدا (ص) می‌گذشت و سوره ها با شمار معیّنی از آیات براو نازل می‌شد. هرگاه آیه یا آیاتی از قرآن براو نازل می‌گشت، یکی از دبیران خویش را فرا می‌خواند و می‌فرمود: این آیه یا آیات را درآن سوره‌ای که فلان نشانیها را دارد، بگذارید. انفال از نخستین سوره های مدنی و برائت از واپسین سوره های قرآن بود و داستان این یکی به آن دیگری شباهت داشت. پیامبر (ص) از دارِ دنیا رفت و این نکته را روشن نساخت که این بخشی از آن سوره است. امّا من برائت را بخشی از انفال پنداشتم واز همین جا آن دو را همنشین یکدیگر ساخته و میان آ ن دو سوره، عبارت «بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرحیم» را ننوشته و [بنا به گفته ابن جعفر] و آنها را میان «[السبع] الطوال» (۹٤) نهاده‌ام. (۹۵)

احمد محمد شاکر درباره این حدیث کندوکاوی دقیق به عمل آورده. حاصل کاوش او چنین است:

اِسناد این حدیث بسیار قابل تامّل و بلکه به نظر من سخت ضعیف است. حتّی می‌توان پارا فراتر گذاشت و گفت: این یك حدیث ساختگی وبی پایه است. اسناد این حدیث در تمام طرق بر محور «یزید فارسی» می‌چرخد واین یزید آن حدیث را از ابن عبّاس روایت می‌کند و از یزید هم تنها عوف بن ابی جمیله اعرابی -که فردی ثقه است - حدیث‌مزبور را نقل کرده‌است. ابو داوود (السّنن، طبعةالهند، ۱۳۲۳ ق، ۲۸۸-۲۸۷/۱) و ترمذی (السنن مع شرح المبارکفوری، طبعة الهند، ۱۳۲۸ ق، ۱۱۳/٤) هم آن را نقل کرده و فرد اخیر در پیِ نقل آن افزوده: «این حدیث حَسَن است وبرای آن جز طریق عوف از یزید فارسی از ابن عبّاس طریق دیگری سراغ نداریم». افزون براینها، ابن ابی‌داوود در کتاب المصاحف (طبعة مصر، ۱۳۵۵ ق، صص ۳۲-۳۱) با سه طریق و حاکم نیشابوری در المستدرك (طبعة حیدرآباد، ۱۳۳٤ ق، ۲۲۱/۲، ۳۳۰) و بیهقی در السنن الکبری (طبعةالهند، ۱۳٤٤ ق، ٤۲/۲) جملگی آن را از طریق عوف از یزید فارسی نقل کرده‌اند. حاکم آن را براساس شروط بخاری و مسلم صحیح دانسته و «ذهبی» هم با نظر او موافقت کرده‌است. سیوطی نیز در تفسیر الدرالمنثور آن را به ابن ابی شیبه، نسایی، ابن منذر، ابن حِبّان و دیگران نسبت داده، امّا من در سنن نسایی آن را نیافته‌ام.

رجال شناسان درباره این «یزید فارسی» اختلاف دارند که آیا وی همان یزیدبن هرمز است یا کس دیگری است؟ (نك: البخاری، التاریخ الکبیر، ۳٦۷/٤/۲؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۳٦۹/۱۱). بخاری او را

از ضعفا بر شمرده وبه استناد گفته یحیی بن سعید قطّان وی را با فرمانروایان جورهمگام دانسته‌است. (همو، الضعفاء الصغیر، طبعة الهند، ۱۳۲۵ ق، ص ۳۷). پس می‌توان گفت: این «یزید فارسی» که در نقل این حدیث منفرد است، فردی ناشناخته است تا بدانجا که رجال شناسانی چون ابن مهدی، احمد و بخاری تردید کرده‌اند که آیا وی همان پسر هرمز است یا کسی دیگر و بخاری او را در زمره ضعفا دانسته. بنابراین چنین حدیثی که وی به تنهایی آن را نقل کرده از او پذیرفته نمی‌شود. حدیثی که در شناخت سوره های قرآن و در اثبات «بسمله» در سرآغاز سوره ها تردید ایجاد می‌کند و وانمود می‌نماید که گویا عثمان با تکیه به رأی خویش هر جا خواست آن را می‌نگارد و هرجا نخواست آن را نمی‌نویسد. قرآنی که از رهگذر قرائت و سماع و نوشتن در مصاحف با تواتر قطعی از نسلی به نسل بعد رسیده است. بنابراین، اگر بر طبق قواعد صحیح نقد و سنجش حدیث که همه پیشگامان این دانش آن را قبول دارند، بگوییم «این حدیث ساختگی و بی پایه است»، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

سیوطی در تدریب الراوی (ص ۹۹) و ابن حجر عسقلانی در شرح نخبة‌الفکر، منافاتِ حدیث با دلالت قطعی قرآن، یا سنّت متواتر یا اجماع قطعی را از نشانه های جعلی بودنِ حدیث دانسته‌اند. خطیب بغدادی در کتاب الکفایة (ص ٤٣٢) گوید:

«هرگاه خبر واحد با حکم عقل یا حکم ثابت و محکم قرآن یا با سنّت قطعی ویا با هرکاری که در حکم سنّت است و بالاخره با هر دلیل قطعی ناهماهنگ باشد، آن خبر قابل پذیرش نخواهد بود».

در بسیاری از موارد حدیث‌شناسان راویی را به خاطر منفرد بودنش در نقل يك حديثِ منكَر که با ضرورت دینی یا با روایات مشهور مخالفت دارد، تضعیف می‌کنند. بنابراین شایسته است که این یزید فارسی را به خاطر اینکه در نقل این حدیث منفرد است، ضعیف قلمداد کنیم. افزون براینکه، پیش از این دیدیم که بخاری هم او را در ردیف ضعفا دانسته و از زبان یحیی القطان او را همراه و همگام با امیران جور قلمداد کرده بود.

پس از نگارش مطالب بالا دیدم «ابن کثیر» در تفسیرش (طبعة‌المنار، ۱۰۷-۱۰٦/٤) و نیز در کتاب فضائل القرآن که در پایان تفسیرش به چاپ رسیده (ص ۱۷)، این حدیث را نقل کرده و باز دیدم استاد ما علاّمه سیّد محمد رشید رضا در هر دو مورد تعلیقه‌ای نگاشته و حدیث مزبور را مورد انتقاد قرار داده است. در مورد نخست، پس از اینکه درباره یزید فارسی سخن گفته، می‌نویسد: «روایتی که وی در نقل آن یکّه و تنها باشد، درباره ترتیب قرآن معتبر تلقّی نمی‌گردد. زیرا درباره ترتیب قرآن جز حدیث متواتر مطلوب نیست». در مورد دوم می‌نویسد: «در ترتیب قرآنِ متواتر نمی‌توان به حدیث يك چنین کسی که در نقل این سخن یکّه و تنهاست، استناد جست». این تقریباً با آنچه ما گفتیم هماهنگی دارد.

نتیجه اینکه با تمام این توضیحات، «حسن» شمردنِ این روایت از سوی "ترمذی" و صحیح دانستنِ "حاکم" و موافقت "ذهبی" با نظر وی ارزش و اعتباری ندارد؛ بلکه ارزش و اعتبار از آنِ حجّت و دلیل است. (٩٦)

يك حديث جعلی از ديدگاه نگارنده

احمد ضمن مسند عبدالله بن زید بن عبدربّه با اِسنادش از عبداللّهِ یاد شده نقل می‌کند که گوید:

چون پیامبر برای فراخواندن مردم به نماز به نواختن ناقوس فرمان داد، من در خواب مردی را دیدم که ناقوسی با خود همراه داشت. به او گفتم: ای بنده خدا، آیا این ناقوس را می‌فروشی؟ گفت: به چه کارت می‌آید؟ گفتم: می‌خواهم با آن مردم را به نماز فراخوانم. گفت: آیا می‌خواهی تو را به چیزی بهتر از آن رهنمون سازم؟ گفتم: آری. گفت: به هنگام نماز می‌گویی «اللهُ اکبر، اللهُ اکبر... تا ...

لااله‌الااللّه». آنگاه اندکی درنگ کرد و گفت: وقتی نماز برپاگشت، می‌گویی : «اللهُ اکبر، اللهُ اکبر... تا ... قد قامتِ الصّلاةُ ... لااله الااللّه». چون صبح شد، نزد رسول خدا (ص) آمدم و او را از خواب خویش آگاه ساختم. پیامبر فرمود: « - اِنْ شاءَاللّه - این رؤیایی راستین است. برخیز و بابلال همراه شو و آنچه در خواب دیدی براو املاء کن تا آن را اعلام کند. زیرا او صدایش از تورساتر است». همراه بلال رفتم و شروع کردم به املای آن جملات بر بلال و اوهم آنها را اعلام می‌کرد. عمر که در خانه خود بود، آن جملات را شنید. از خانه بیرون شد و در حالی که ردایش را برزمین می‌کشاند، می‌گفت: سوگند به آنکه تو را به حق برانگیخت، درست همان چیزی را دیده‌ای که من می‌بینم. پیامبر گفت: پس ستایش سزاوار خداوند است. (۹۷)

به نظر نویسنده آثار جعل از ظاهر این حدیث هویداست. زیرا اگر این حدیث را درست و مسلّم الصدور بدانیم، لازم می‌آید احکام شرع با رؤیای کسی جز نبی ثابت و ابلاغ گردد واین امری ناپذیرفتنی است.

جلوه های تشیّع در مسند احمد

احمد با چهارتن از امامان معصوم (ع)، یعنی: امام کاظم (۱۸۳-۱۲۸ ق)، امام رضا (۲۰۳-۱٤۸ ق)، امام جواد (۲۲۰-۱۹۵ ق) و امام هادی (۲٥٤-۲۱۲ ق) هم‌عصر بود. خوانساری با استناد به ارشاد القلوب دیلمی می‌نویسد: احمد شاگرد امام موسی‌بن جعفر (ع) بوده‌است. (۹۸) شیخ طوسی هم او را یکی از اصحاب امام رضا (ع) می‌داند. (۹۹) یکی از پژوهندگان معاصر شیعه نیز روی این نکته پافشاری می‌کند که احمد با رجال شیعه ارتباط داشت و از بسیاری از آن دانش آموخت و شمار فراوانی از کسانی که به مکتب امام صادق (ع) منسوبند، در ردیف استادان او به حساب می‌آیند و گاهی هم به خاطر همین ارتباطها مورد نکوهش دشمنان شیعه قرار گرفته است. (۱۰۰) امّا با نگریستن در طبقات راویان شیعه در معجم رجال الحدیث اثر مرحوم آیةالله خویی دانسته می‌شود که دستِ کم در کتابهای معتبر شیعه روایتی از احمد نقل نشده‌است. درمیان احادیث مسند وی نیز شاید کمتر حدیثی را بتوان یافت که تمام زنجیره راویانش شیعه باشند. برخی احتمال می‌دهند، نقل نکردن حدیث از ائمه (ع) و یاران ایشان بدان دلیل باشد که احمد با این کار می‌خواسته خود را از فشار دستگاه خلیفگان برهاند. زیرا وی در چشم آن خلیفگان به دوستی خاندان علی متهّم بود. (۱۰۱) امّا نگارنده در درستی این نظر تردید دارد و معتقد است: ایستادگی احمد در ماجرای «مِحْنه» و پافشاری او بر عقیده‌اش این نظر را تأیید نمی‌کند. علاوه برآن، احمد در مسند و آثار دیگرش روایات بسیاری را درباره فضایل و مناقب علی و فرزندانش از طریق راویان سنّی نقل کرده‌است. او با آنکه همه صحابه را بزرگ می‌داشت، در برابر دشمنان علی بخصوص متوکلّ عبّاسی که در دشمنی با علی چیزی را فرو نمی‌گذاشت، به سختی دفاع می‌کرد. عبداللّه پسر احمد حکایت می‌کند:

روزی در برابر پدرم نشسته بودم که گروهی از کَرْخیان آمده و درباره خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و علی سخنان بسیار گفتند. پدرم سربلند کرد و بدیشان رو کرده گفت: ای حاضران! شما درباره علی و خلافت سخنان بسیار گفتید؛ امّا بدانید که خلافت، علی را زینت نداده، بلکه علی بود که خلافت را زینت بخشید. (۱۰۲)

ابن ابی‌الحدید به دنبال این سخن افزاید: مفهوم سخن مزبور این است که دیگر خلیفگان خویشتن را با خلافت آراسته‌اند و خلافت، کاستیهای آنان را تدارك کرده؛ امّا در علی کمبودی نبوده که آن را با خلافت جبران نماید. (۱۰۳)

همچنین عبداللّه یاد شده گوید: «از پدرم شنیدم که می‌گفت: در فضیلت هیچ‌یك از صحابه به اندازه علی روایت با سند صحیح نقل نشده‌است». (۱۰٤)

همو گوید:

«به پدرم گفتم درباره تفضیل صحابه چه باوری داری؟ در پاسخ گفت: در خلافت ابوبکر، عمر و عثمان از همه برترند. گفتم: پس علی چگونه است؟ پاسخ داد: ای پسرکم، علی‌بن ابی‌طالب از خاندانی است که هیچ‌کس را با ایشان نمی‌توان سنجید». (۱۰۵)

یکی از شاگردان احمد به نام محمّد بن منصور گوید:

«نزد احمد بن حنبل بودیم که مردی به او گفت: ای ابوعبداللّه! درباره این حدیث که نقل می‌کنند علی گفت "من تقسیم کننده دوزخم" نظرت چیست؟ احمد در پاسخ گفت: از چه روی آن را باور ندارید؟ آیا برای ما نقل نکرده‌اند که پیامبر (ص) به علی گفت: "تورا دوست نمی‌دارد مگر مومن و دشمن نمی‌دارد مگر منافق"؟

- گفتیم : آری.

- گفت : مؤمن جایش کجاست؟

- گفتیم: در بهشت.

- گفت: جای منافق کجاست؟

- گفتیم: در دوزخ.

- گفت: پس علی تقسیم کننده دوزخ است». (۱۰٦)

او دراین باره به استادش شافعی شبیه بود که فضایل و مناقب علی را روایت می‌کرد واو را دوست می‌داشت؛ امّا در مقام تفضیل ابوبکر را برتر می‌دانست. وقتی از احمد درباره جنگ میان علی و معاویه پرسیدند، گفت: درباره آنان جز خوبی نمی‌گویم. (۱۰۷) امّا در مقام مطالعات فقهی علی را قرین حق می‌دانست. به عنوان مثال در حضور او شافعی را به تشیّع متهّم ساختند و گفتند: او احکامِ باغیان را از کارزار علی با معاویه و خوارج می‌گیرد. احمد در پاسخ اینان گفت: درمیان صحابه، علی نخستین پیشوایی است که به خروج مخالفان مبتلا گشته است. وی با این پاسخ در حقیقت بیان می‌دارد که گرفتنِ احکام باغیان از کارزار علی با معاویه نمی‌تواند موجب خرده‌گیری برشافعی باشد و بااین داوری میان شافعی و خرده‌گیرندگان به‌طور ضمنی حکم می‌کند که معاویه باغی است واین حکم براین سخن پیامبر متکّی است که به عمّاربن یاسر گفته است: «تقتلك الفئةُ الباغیةُ» (۱۰۸) و می‌دانیم که گروه معاویه عمّار را کشته‌اند و در نتیجه به مدد این حدیث شریف نبوی «باغی» در جنگ علی و معاویه معیّن می‌گردد. (۱۰۹)

احمد همانگونه که فضایل علی را آشکار می‌ساخت، در روایت آن فضایل هم ترسی به دل راه نمی‌داد. او در مسند خویش احادیث انبوهی دراین باره روایت کرده‌است. احادیثی که بسیاری از مولّفان مسانید، صحاح وسنن روایت نکرده‌اند. شاید به دلیل نقل همین روایات باشد که بدخواهان از او نزد متوکّل سعایت کردند ودر نتیجه خانه‌اش به اتهّام حمایت از علویان مورد بازرسی مأموران خلیفه قرار گرفت. (۱۱۰) معروف است که نسایی برای فراهم ساختن کتاب الخصایص (در فضیلت علی) بیشتر از روایات احمد بن حنبل کمك گرفته است. (۱۱۱) در مسند روایاتی که نظر شیعه را در بسیاری از مسایل صحّه می‌گذارد، چندان چشمگیر است که یکی از معاصران بخشی از آن احادیث را در کتابی به نام مسند المناقب برگزیده است. (۱۱۲) نگارنده ضمن گشت و گذار در مسند، نمونه هایی از آن احادیث را

گلچین کرد تا با توضیحاتی کوتاه به پیشگاه خوانندگان تقدیم دارد. ولی چون این بخش بیش از حد طولانی شد، از آوردن آن حدیثها چشم می‌پوشد.

پاورقی ها :

۱ - ابن حنبل، المسند، چاپ احمدشاکر، ۳۵/۲؛ محمّد عجاج الخطیب، اصول‌الحدیث، ص ۱۹۱.

۲ - درباره این صحیفه ها و صحیفه های مشابه نك: محمدرضا الحسینی الجلالی، تدوین السنّه، صص۷۷-۵۲ و صص ۲۵٤-۲۰۹.

۳ - از جمله نك: صبحی الصالح، علوم الحدیث، صص ۲۳-۱۲؛ محمّد عجاج الخطیب، پیشین، صص،۲۰۲-۱۸۷.

٤ - السید حسن الصدر، تأسیس الشیعه، ص ۲۷۹.

٥ - الطبقات ، ٤٦۷/٥.

٦ - البخاری، التاریخ الکبیر، ۱۸٦/۱/٤.

۷ - صبحی الصالح، پیشین، ص ۱٥.

۸ - ابن حجر ، تهذیب التهذیب، ۲۱٤/٤.

۹ - ابن ابی‌حاتم، ۱۳٦/۲/۱؛ ابن حجر، پیشین، ۲۱٥-۲۱٤/٤.

۱۰ - نك: سزگین، ۱٥٥/۱/۱؛ صبحی الصالح، پیشین، ص ۱٦.

۱۱ - نك: المسند، چاپ میمنیّه، ٤۰۰-۲۹۲/۳.

۱۲ - نك: پیشین، چاپ احمد شاکر، ٥٦/۱۱ (حدیث شماره ٦۸۰۲)، ۱۳۹/۱۱ (حدیث شماره ٦۹۳۰)، ۱۹۱/۱۱ (حدیث شماره ۷۰۲۰).

۱۳ - محمّد رضا الحسینی الجلالی، تدوین السنّه، ص ۲۲۱.

۱٤ - ابن سعد، الطبقات، ۳۷۳/۲؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٥٤/۸.

۱٥ - نك: محمّد رضا الحسینی الجلالی، پیشین، ص ۲۲٤ و قس : ابن الاثیر، اسدالغابه، ۳٤۹/۳.

۱٦ - محمود ابوریّه، اضواء، زیرنویسِ .

۱۷ - نك: المسند، چاپ میمنیّه، ۲۲٦-۱٥۸/۲ و چاپ احمدشاکر، حدیث شماره ٦٤۷۷ تا ۷۱۰۳.

۱۸ - وی احادیث صادقه را در دیگر مجموعه ها به شرح زیر احصا کرده‌است:

الف- ۸۱ حدیث از ۲۳۲ حدیثی که ابوداوود در سننِ خود از عبداللّه روایت می‌کند.

ب - ۵۳ حدیث از میان ۱۲۸ حدیثی که نسایی در سنن خود از عبداللّه آورده است.

ج - ٦٥ حدیث از ۱۱۷ حدیثی که ابن ماجه در سنن خود از عبداللّه نقل می‌کند.

د - ۳۵ حدیث از ۸۹ حدیثی که ترمذی از او روایت می‌کند.

بنابراین مرویات عمروبن شعیب از طریق پدرش از جدّش که ترجیحاً همان احادیث صادقه است، به ٤٣٦ حدیث می‌رسد که البتّه درمیان آنها احادیث مکرّر هم وجود دارد. نك: محمد عجاج الخطیب، پیشین، صص ۱۹۵-۱۹٤.

۱۹ - سزگین، ۱۵٤-۱۵۳/۱/۱.

۲۰ - ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۵۵-٤۹/۸.

۲۱ - پیشین، ٤۹/۸. به نظر می‌رسد در کتابهای رجالی شیعه از این فرد ذکری به میان نیامده باشد.

۲۲ - درباره این صحیفه نك: صبحی الصّالح، پیشین، ص ۱٤؛ سزگین، ۱۵٤/۱/۱.

۲۳ - المسند، چاپ میمنیّه، ۲۳-۷/۵.

۲٤ - نك: ابن سعد، الطبقات، ۳۰-۲۹/٦؛ البخاری، ۱۳۸-۱۳۷/۲/٤؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٤۱۸-٤۱۷/۱۰؛ همو، تقریب‌التهذیب، ۲۹۷/۲.

۲۵ - الذهبی، میزان الاعتدال، ۱۹۳/۲؛ ابن حجر، تهذیب‌التهذیب، ۱۵۸/٤؛ الخویی، ۲۰۲/۸.

۲٦ - دستنوشته هایی به این نام در «دارالکتب الظاهریّه» و جاهای دیگر یافت می‌شود. برای آگاهی درباره آنها نك: سزگین، ۱۵٦-۱۵۵/۱/۱.

۲۷ - المسند، چاپ میمنیّه، ۳۰٦-۳۰۵/٤.

۲۸ - ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳۹٦/۵.

۲۹ - علوم‌الحدیث و مصطلحه، ص ۲۲.

۳۰ - این دستنوشته ها به ترتیب در قرنهای ششم و یازدهم نگاشته شده‌اند. وی این صحیفه را با تکیه بر همین دستنوشته ها در سال ۱۹۵۳ میلادی در مجلّه «المجمع العلمی العربی» در دمشق به چاپ رساند. نك: سزگین، ۱۵۸-۱۵۷/۱/۱.

۳۱ - علوم الحدیث و مصطلحه، صص ۲۳-۲۲.

۳۲ - صبحی الصّالح، همان جا؛ محمّد عجاج

بخش هشتم

بخش هشتم :

مسند احمدبن حنبل (۳)

مسند احمد و نخستین دفترهای حدیثی

با مطالعه آثار پیشینیان معلوم می‌شود که از همان آغاز طلوع خورشید اسلام، تنی چند از صحابه و تابعان به نوشتن احادیث نبوی (ص) دست زده و صحیفه ها یا دفترهایی را دراین باره فراهم آورده‌اند. برای نمونه می‌توان از صحیفة النبی (ص) (که نزد عامّه با نام صحیفه علی شناخته می‌شود)، (۱) کتاب علی (ع)، مُصْحَف فاطمه (ع)، صحیفه جابر، صحیفه صادقه، صحیفه سمرة بن جُنْدَب، صحیفه همّام بن منبّه و... نام برد. (۲) حدیث پژوهان معاصر اهل سنّت که در برابر خرده‌گیریهای خاورشناسان درباره تأخیر تدوین حدیث قرار گرفته‌اند، وجود این صحیفه ها را با اهمیّت تلقّی کرده و به نحوی گسترده به سرگذشت این صحیفه ها پرداخته‌اند تا نشان دهند پیش از فرمان رسمی عمربن عبدالعزیز هم حدیث تدوین می‌شده‌است. (۳) به عقیده نگارنده فراهم آمدن این صحیفه ها خودْ بهترین دلیل است براینکه نوشتن احادیث هیچ‌گاه از سوی پیامبر (ص) ممنوع نبوده؛بلکه برخی از خلیفگان درپی پاره‌ای از اغراض سیاسی مردم را از نوشتن‌احادیث باز می‌داشتند.زیرا اگر پیامبر نوشتن سنّت را ناروا اعلام داشته بود، این صحابه جملگی به چنین کاری دست نمی‌زدند. مضافاً براینکه می‌دانیم پاره‌ای ازاین دفترها با فرمان یا اذن صریح خودِرسول اکرم (ص) و بلکه با املای آن حضرت فراهم آمده ا (٤)ست. (٥)

نکته‌ای که اینجا به بحث ما مربوط می‌شود، این است که مندرجات پاره‌ای از این دفترها را می‌توان در مسند احمد ردیابی کرد وبه مضمون آنها پی‌برد؛ همانطور که مندرجات پاره‌ای دیگر از اینها در جوامع حدیثیِ شیعه نقل و ضبط شده‌است. از همین‌رو به برخی از این دفترها که نزد سنیّان شهرت بیشتری دارند، اشاره کرده ونسبت آنها را با مسند احمد روشن خواهیم کرد:

۱- صحیفه جابربن عبداللّه انصاری (د . ۷۸ ق): صحابی بزرگ جابربن عبداللّه انصاری صحیفه مشهوری دارد. ابن سعد در خلال شرح حال مجاهد بن جبر مکّی از این صحیفه نام می‌بَرَد و می‌گوید: مجاهد از صحیفه جابر حدیث نقل می‌کرد. (٦) قتاده (د .۱۱۸ ق) تابعی معروف هم این صحیفه را ارج می‌نهاد و می‌گفت: «من صحیفه جابر را بهتر از سوره بقره به خاطر دارم». (۷) مسلم معتقد است، این صحیفه درباره مناسك حج بوده و یکی از معاصران احتمال می‌دهد در برخی از احادیث آن از حجةالوداع و خطبه معروف پیامبر (ص) ذکری به میان آمده باشد. (۸)

جابر یکی از اصحابی بود که احادیث را بر شاگردانش، مثل: سلیمان بن قیس یشکری، محمّد بن حنفیّه، وَهْب بن منبّه املاء می‌کرد و گویا نخستین راوی صحیفه او سلیمان بن قیس است. نوشته‌اند: وی در حیاتِ جابر، پیش از آنکه موفّق شود اجازه روایت این صحیفه را به دیگران بدهد، در شورش پسر زبیر کشته شد. بنابراین صحیفه مزبور نزد همسرش باقی ماند. (۹) دیگر راویانِ جابر، مثل ابوزبیر، ابوسفیان و شَعْبی هم موفَّق به سماع تمام متن صحیفه جابر نشدند و ظاهراً روایتِ بخشی از آن صحیفه توسّط آنان از راه «وِجاده» باشد. (۱۰) با آنکه صحیفه مزبور معروف بوده وبه احتمال قوی برخی از شاگردان جابر آن را نسخه‌برداری کرده‌اند، امّا اکنون اثر محسوسی از آن در دست نیست. (۱۱) به نظر می‌رسد ابن حنبل مطالب این صحیفه را در مسندش نقل کرده باشد. (۱۲)

۲- صحیفه صادقه اثر عبداللّه پسر عمروبن عاص (د .٦٥ ق): عبداللّه یکی از کسانی بود که نگاشتن حدیث را روا می‌دانست و با اذن صریح پیامبر (ص)، این کار را دنبال می‌کرد (۱۳) و همین نوشتن را یکی از علل فراوانی مروياتش می‌دانند. (١٤)

به این عبدالله صحیفه‌ای را در حدیث نسبت می‌دهند به نام الصحیفة الصّادقه که بنابر روایات خودْ سخت شیفته آن بود. این دفتر یکی از مشهورترین صحیفه هایی است که در عصر نبوی نگاشته شده و

اهمیّت آن بیشتر از آن روست که سند علمی و تاریخی روشنی است که نشان می‌دهد حدیث شریف نبوی با اجازه آن حضرت نوشته می‌شده است. گویند: مجاهد بن جبر مکّی (د . ۱۰۳ ق) این صحیفه را نزد صاحبش دیده است. (۱۵) درباره محتوای این دفتر اقوال شاذّی هم وجود دارد. از جمله برخی گفته‌اند: این دفتر هزار ضرب‌المثل از پیامبر (ص) را در برداشته (۱٦) و برخی‌دیگر بی‌آنکه به مأخذی استناد کنند، از قول بغدادی [؟] نوشته‌اند: آنچه عبداللّه بن عمرو در صحیفه صادقه تدوین کرده و سخت بدان دلبستگی داشت، تنها ادعیه و نمازهایی بوده که بدان رجوع می‌کرد. (۱۷) امّا این نظریّه ها در برابر انبوهِ روایاتی که محتوای آن صحیفه را گزارش می‌کند، چندان قابل اعتنا به نظر نمی‌رسند.

این صحیفه با چهره اصلی‌اش به دست ما نرسیده؛ امّا از رهگذر بررسی زنجیره های سند روشن می‌گردد که بیشتر مندرجات این دفتر از طریق مسند احمد محفوظ مانده است. (۱۸) "محمّدسیف الدّین علیش" پایان‌نامه تحصیلی دوره فوق‌لیسانس خود را در «دارالعلوم قاهره» زیر عنوان مسند عبداللّه‌بن عمرو و صحیفتُه‌الصادقه نگاشته است. او که تلاش کرده تا احادیث صادقه را در مجموعه های حدیثی احصا کند، براین باور است که۲۰۲ حدیث از مجموع٦۳۲ حدیثی که احمد در مسندش از عبداللّه‌بن عمرو روایت کرده، به این دفتر مربوط می‌شود. (۱۹) البتّه برخی از پژوهندگان براین باورند که از طریق مطالعه اِسنادهای ابن‌حنبل نمی‌توان براین مطلب دست یافت که آیا وی خود صحیفه‌صادقه را از رهگذر روایات مختلف دریافت کرده واز آن بهره جُسته یا احادیث آن دفتر را با واسطه و از مآخذ دیگری مورد استفاده قرار داده است. در هر دو صورت تأکید براین نکته لازم است که مرویّات ابن حنبل از این دفتر از رهگذر روایت عمروبن شعیب (د.۱۱۸ق) نواده عبدالله بن عمرو به او رسیده‌است. (۲۰) محدّثان قرنهای دوم وسوم در جوازِ روایت این صحیفه از طریق عمروبن شعیب هم رأی نیستند. زیرا عمرو تنها بخش اندکی از این صحیفه را از پدرش سماع کرده‌است. (۲۱) امّا بسیاری از محدّثان بزرگ چون بخاری، ابن حنبل، علی‌بن مدینی و اسحاق بن راهویه در پذیرش موادّ این دفتر که از طریق یادشده رسیده، اشکالی نمی‌بینند. (۲۲)

۳- صحیفه سَمُرَة بن جُنْدَب (د . ٦۰ ق) : به صحابی دیگری به نام سمرة بن جندب صحیفه‌ای منسوب است. گویند: این صحیفه تا قرن سوم همچنان موجود بوده‌است. (۲۳) ظاهراً ابن حنبل تمام یا پاره‌ای از این صحیفه را در مسند نقل کرده باشد. (۲٤)

٤- صحیفه نُبَیْط بن شَرِیْط : ابوسلمه نُبَیْط بن شَرِیط اشجعی کوفی یکی از صحابه جوان رسول خدا (ص) بود. سال وفاتش دانسته نیست؛ امّا نوشته‌اند: در رُبع نخست سده دوم هجری زنده بوده است. (۲۵) پسرش سلمه که از یاران امام سجّاد (ع) و یکی از راویان نسبتاً مورد اعتماد است، این دفتر را از او روایت می‌کند. (۲٦) دستنوشته صحیفه‌ای که به وی منسوب است، کهنترین صحیفه مشهوری است که درباره گفته های پیامبر (ص) به دست ما رسیده؛ (۲۷) البتّه در صورتی که این نسبت صحیح باشد واصالت آن به روش علمی ثابت گردد. در مسند احمد ازاین صحابی چهار حدیث روایت شده‌است. (۲۸) احتمالاً این احادیث بخشی از همان صحیفه باشد که در مسند اقتباس شده واز آن طریق به دست ما رسیده است.

۵- صحیفه هَمّام بن مُنَبَّه (د. ۱۰۱ یا ۱۰۳ ق): (۲۹) یکی از تابعان به نام هَمّام بن مُنَبَّه مسموعات خود را از استادش ابوهریره، در صحیفه‌ای که به خود او نسبت می‌دهند، فراهم آورده. صبحی صالح براین باور است که این صحیفه در واقع از تألیفات خود ابوهریره است و همّام تنها راوی آن است. (۳۰)

در سالهای اخیر پژوهشگر سختکوش دکتر محمّد حمیدالله حیدرآبادی در دمشق و برلن به دو دستنوشته همانند از این صحیفه دست یافت وبه اعتبار آنکه یکی از نمونه های حدیث مدوَّن در صدر تاریخ تدوین است، آن را منتشر ساخت. (۳۱) متن منتشر شده اطمینانِ حدیث پژوهان معاصر اهل سنّت را به خود جلب کرد و نزد آنان جایگاه ویژه‌ای یافت. آنان براین باورند که این دفتر به صورتی کامل و

دست‌نخورده، به همان شکل که همّام از ابوهریره روایت و تدوین کرده، باقی مانده‌است. صبحی صالح در این باره می‌نویسد:

«آنچه موجب اطمینان بیشتر به مندرَجات این دفتر می‌شود، این است که می‌بینیم، جملگی روایات این صحیفه در مسند احمد و بسیاری از آنها در بابهای مختلف صحیح بخاری نقل شده‌است». (۳۲)

به عقیده این پژوهشگران وجود این دفتر، برهانی قاطع و دلیلی روشن است براینکه حدیث در عصری بسیار زود، یعنی در نیمه های نخستینْ سده هجری و نیم قرن پیش از فرمان عمربن عبدالعزیز تدوین شده و بدین طریق این خطای رایج را که می‌گویند «حدیث جز در اوایل سده دوم تدوین نشده»، تصحیح می‌کند. زیرا ابوهریره در سال ۵۸ یا ۵۹ هجری در گذشته و همّام پیش از درگذشتِ او این دفتر را فراهم آورده است. (۳۳)

این صحیفه دارای ۱۳۸ حدیث است. (۳٤) برخی به پیروی از صحیفه صادقه از آن با نام الصحیّفة الصحیحة یاد کرده‌اند. (۳۵) چنانکه پیش از این هم گفته شد، جملگی صحیفه مزبور به‌طور یکجا در مسند احمد در خلال مرویات ابوهریره مندرج است. (۳٦)

مقدار ارزش و اعتبار احادیث مسند احمد

از زبان "حنبل بن اسحاق" برادرزاده احمد حکایت کرده‌اند که گفته:

«عمویم، من و [پسرانش] صالح و عبدالله را گردهم آورد و مسند را بر ما قرائت کرد و کسی جز ما تمام آن را از او سماع نکرده است. عمویم به ما گفت: این کتاب را از میان هفتصد و پنجاه هزار حدیث برگزیده و فراهم آوردم. پس هرگاه مسلمانان درباره حدیثی از احادیث رسول اللّه (ص) باهم دچار اختلاف شدند، بدان بنگرید. اگر آن را دراین کتاب یافتید، پس آن حدیث درست است وگرنه حجّت نیست». (۳۷)

همین سخن با عبارتی مشابه از زبان پسر احمد هم گزارش شده‌است. نوشته‌اند عبداللّه گوید:

«پدرم گفت: این کتاب را بپرداختم تا پیشوا و راهنمای مردمان باشد. هرگاه درباره سنّتِ رسول خدا (ص) به اختلاف گراییدند، بدان رجوع کنند». (۳۸)

باز درباره دقّت او در نقل احادیث این کتاب از قول خودش نوشته‌اند که گفته:

«هیچ حدیثی را ننوشتم مگر اینکه خود بدان عمل کردم. تاجایی که وقتی این حدیث به چشمم خورد که پیامبر (ص) حجامت کرد و به ابوطَیْبَه [= حجامتگر] یك دینار داد. من هم وقتی حجامت کردم، یك دینار به حجامتگر دادم». (۳۹)

این سخنان و اظهاراتی از این دست، واکنشهای گوناگونی را در پی داشته است. (٤۰) اکثر اندیشمندان این قبیل ادّعاها را با واقعیّت منطبق نمی‌دانند و براین باورند که احمد درباره صحّت و اتقان کار خویش مبالغه کرده‌است. امّا در مقابل گروه اندکی هم هستند که بر درستی و مقبولیّت تمام احادیث کتاب مورد نظر پای می‌فشارند. حدیث‌پژوهان را از حیث واکنشهای منفی و مثبتی که درباره ارزش و اعتبار احادیث مسند از خود نشان داده‌اند، به سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱- گروهی که تمام احادیث آن را صحیح و یا دست کم پذیرفتنی قلمداد کرده‌اند.

۲- دسته‌ای که معتقدند اِسناد بخشی از مرویات احمد دراین کتاب ضعیف و بقیّه صحیح و حسن است.

۳- کسانی که بسیاری از احادیث این کتاب را ضعیف و اندکی از آن را ساختگی و جعلی می‌دانند. اینك به ترتیب آراء و دلایل حدیث پژوهان را دراین‌باره گزارش و نقد و بررسی می‌کنیم.

۱- آراء و دلایل گروه نخست:

حافظ ابوالقاسم اسماعیل تیمی (د . ۵۳۵ ق) گوید: «روا نیست که گفته شود در مسند حدیث نادرست وجود دارد؛ بلکه در آن حدیث صحیحِ مشهور، حَسَن و غریب نهفته است». (٤١) ابوموسی مدینی برصحّت مندرجات کتاب مزبور چنین استدلال می‌کند:

«احمد در مسند جز از کسانی که صداقت و دیانتشان نزد وی مسلّم بوده، حدیث نقل نکرده و از نقل احادیث کسانی که برامانتشان خرده گرفته‌اند، تن زده است. گواه این ادّعا سخن پسرش عبداللّه است که گفته: از پدرم درباره "عبدالعزیز بن اَبَان" (٤٢) پرسیدم، در پاسخ گفت: در مسند از طریق او حدیثی روایت نکرده‌ام و تنها در غیر موضوع حدیث مطالبی از او نقل کرده‌ام. [مثلاً] وقتی این راوی حدیث "مواقیت" را روایت می‌کند، من از نقل آن خودداری کرده‌ام». (٤٣)

در مسند به دنبال شماره ۷۹۹۲ حدیث زیر آمده است:

محمّد بن جعفر از شعبه از ابی تَیّاح از ابوزُرْعَه از ابوهریره برای ما روایت کرد که پیامبر (ص) فرمود: «یُهْلِك اُمّتی هذا الحیُّ من قُرَیْشٍ. قالوا: فما تَأْمُرُنا یا رسولَالله؟ قال: لَوْاَنَّ النّاسَ اعتزلوهم». یعنی: «این تیره از قریش [احتمالاًمقصود تیره بنی‌امیّه باشد] امّت مرا به هلاکت می‌کشاند. عرض کردند: ای رسول خدا، در آن هنگام وظیفه ما چیست؟ فرمود: چه خوب است مردم از ایشان کناره گیرند»!

عبداللّه پسر احمد به دنبال این حدیث می‌افزاید:

«پدرم در مرض موت به من گفت: این حدیث را خط بزن. زیرا احادیث دیگری از پیامبر (ص) روایت شده مبنی براینکه " به سخن آنان گوش کنید و فرمان برید و شکیبا باشید". بنابراین حدیث مزبور با آن احادیث سازگار نیست». (٤٤)

ابوموسی مدینی این برخورد انتقادآمیز احمد را گواه صحّت تمام احادیث مسند دانسته و اظهار می‌دارد:

«با وجود اینکه زنجیره راویان حدیثِ یادشده، موثَّق و قابل اعتمادند، امّا چون متن آن شاذّ و با احادیث مشهور ناهماهنگ است، به خط زدنِ آن و کنار نهادنش فرمان داده است. این مطلب نشان می‌دهد که امام احمد در احادیثی که در کتابش به ودیعت گذاشته، چه از حیث اِسناد و چه از حیث متنْ، جانب دقّت واحتیاط را از کف ننهاده و تنها احادیثی را در کتابش وارد ساخته که به عقیده خود، آنها را صحیح می‌دانسته است». (٤٥)

ابن حجر عسقلانی در کتاب تعجیل المنفعة فی رجال الاربعة ادّعا می‌کند: در مسند حدیث بی‌اساس وجود ندارد، مگر سه یا چهار مورد. یکی از این سه-چهار مورد، حدیثی است که می‌گوید «عبدالرحمن بن عوف خزنده وارد بهشت می‌شود». احتمالاً این چند حدیث هم از جمله احادیثی است که احمد دستور داده تا برآن خطّ بطلان کشند؛ امّا از روی فراموشی به فرمان احمد عمل نشده یا برآن خط کشیده‌اند و دوباره از زیر خط خوردگی نوشته شده‌است. (٤٦)

برخی از محققان معاصر اهل سنّت به سخن ابن حجر با دیده قبول نگریسته و در نوشته های خود بدان استناد کرده و نتیجه گرفته‌اند: «شمار احادیثی که از این نقطه نظر [جعلی بودن یا نبودن] مورد اختلاف هستند، از شمار انگشتان دست برنمی‌گذرد». (٤٧)

جلال الدّین سیوطی هم تمام روایات کتاب مورد نظر را پذیرفتنی دانسته وگفته: «احادیث ضعیف آن هم نزدیك به حَسَن است». (٤٨)

در میان سخنان بالا، گفته ابوموسی مدینی با استدلال بیشتری همراه است. ولی از همان روزگار تاکنون همواره دانشمندان در برابر سخن او واکنشی منفی نشان داده و استدلال او را مردود دانسته (٤٩) و در پاسخ او گفته‌اند: «در آن مسند روایاتی جعلی وجود دارد که احمد خود آنها را تضعیف کرده‌است». (٥٠)

در صفحات آینده دراین باره آگاهیهای گسترده‌تری عرضه خواهد شد. امّا دراینجا نگارنده لازم می‌داند این نکته را یادآوری کند که فرمان حذف خبر ابوهریره که مدینی بدان استدلال کرده، نه تنها نظر او را تأیید نمی‌کند؛ بلکه بهترین دلیل برای مردود دانستن ادّعای او به حساب می‌آید. زیر آن فرمان نشان می‌دهد که احمد همواره مسند را پالایش می‌کرد واز روی احتیاط دینی حدیثی را که با احادیث صحیح و مشهور متعارض بود، از مسند حذف می‌کرد و حتّی در مرض موت نیز از این کار دست نکشید. پس اگر برای خود او ضعف حدیثی پوشیده بوده و بعد آشکار شده، رواست که حدیث جعلی یا ضعیفی هم موجود باشد که بیماریش از چشم احمد پنهان مانده و چشم به راه است تا کسی پیدا شود و آن ضعف یا بیماری را آشکار سازد.

٢- نظرات و دلایل دسته دوم:

ابن تیمیّه که خود یکی از سرسخت‌ترین مدافعان مذهب حنبلی به‌شمار می‌آید،در مقام اثبات ضعف بسیاری از روایات مسند گوید:

«همه اهل دانش می‌دانند که احمد هر حدیثی را که در کتاب الفضایل و مانندِ آن روایت کرده، صحیح نمی‌داند و همچنین مدّعی صحّت همه احادیث مسند خود نیست؛ بلکه احادیث مسندش عبارت از روایاتی است که مردم از زبان کسانی که به روایت حدیث معروفند و دروغگویی آنان آشکار نشده، روایت کرده‌اند. گاه در پاره‌ای از احادیث مسند عیبی هست که نشانگر ضعف و بلکه بطلان آن احادیث است؛ امّا بیشتر روایاتش جیّد (نیکو) است و برای استناد شایستگی دارد...». (٥١)

همو در جای دیگری می‌نویسد:

«هر حدیثی که احمد در مسند و دیگر کتابهایش روایت کرده، نزد وی حجّت نیست. بلکه او آنچه را که اهل دانش روایت کرده‌اند، روایت می‌کند. شرط او در تألیف مسند این است که از راویانی که در نزد وی به دروغ‌پردازی شناخته شده‌اند، روایت نکند؛ هرچند که در میان مرویات آنان احادیث ضعیف هم وجود دارد...». (٥٢)

او در جایی دیگر در مقام بیان علّت نقل احادیث ضعیف توسّط احمد چنین می‌گوید:

«... محدّثان در تألیفات خویش چند گروه هستند. شماری از آنان از راویانی که به دروغگویی شناخته شده‌اند، روایت نمی‌کنند. مثل: مالك، شعبه، یحیی بن سعید، عبدالرحمن بن مهدی واحمدبن حنبل. اینان احادیثِ دروغ پردازانی را که آگاهانه به پخش احادیث دروغین می‌پردازند،نقل نمی‌کنند. ولی گاه اتفّاق می‌افتد که در میان مرویات آنان حدیثی دیده می‌شود که صاحبش در نقل آن به خطا رفته است. گاه

امام احمد و اسحاق [بن راهویه] و دیگران احادیثی را نقل می‌کنند که از دید خودِ ایشان هم ضعیف است، بدان سبب که راویانش به ضعف حافظه و... متهّمند. امّا باید دانست که نقل این احادیث از باب شاهد است. زیرا گاه شاهدی پیدا می‌شود و صحّت آن حدیث را گواهی می‌کند و گاه نیز عکس آن رخ می‌دهد...». (۵۳)

نگارنده لازم می‌داند این نکته باریك را یادآور شود که هدف ابن تیمیّه از ضعیف دانستن بسیاری از احادیث کتاب مزبور این است که می‌خواهد آن دسته از روایاتی را مردود یا ضعیف قلمداد کند که بر نظر شیعه صحّه می‌گذارد. روشن است که طرز برخورد او با این روایات نمی‌تواند مورد پذیرش باشد؛ امّا سخنان او به نحو دلالت تضمّنی ادّعای کسانی را که همه مندرجات این کتاب را صحیح پنداشته‌اند، رد می‌کند.

اکنون که دیدیم ابن تیمیّه نادرستی بسیاری از احادیث مسند را می‌پذیرد، شاید به نقل سخن دیگران نیازی نباشد. ولی نگارنده براین باور است که نقل سخن یا استدلال دانشمندان دیگر زیانی را در بر ندارد.

بلقینی در ردّ ادّعای "مدینی" که تمام مندرجات مسند را صحیح قلمداد کرده، گوید: «آن سخن مردود است. زیرا احادیثِ ضعیفِ بسیاری در آن کتاب نهفته است». (٥٤)

محققّان معاصر اهل سنّت هم درباره وجود احادیث ضعیف در آن کتاب با یکدیگر هم آوا هستند. احمد امین دراین باره می‌نویسد: «محدّثان ضعف بسیاری از احادیث کتاب احمد را تصدیق کرده‌اند». (٥٥) محمّد عجاج الخطیب گوید:

«احادیث مسند احمد یا صحیح است یا حسن ویا ضعیف. در آن احادیث صحیحی هست که شماری از آنها را صاحبان کتابهای ششگانه در آثار خود آورده‌اند و شماری از آنها را هم نیاورده‌اند». (٥٦)

سخن نورالدین عَتر در این باره صراحت بیشتری دارد. وی می‌نویسد:

«در آن کتاب هم احادیث صحیح و حسن وهم احادیث ضعیف وجود دارد واندکی از احادیث آن دارای ضعف شدید است تاجایی که برخی از محدّثان برجعلی بودنِ آنها حکم کرده‌اند». (٥٧)

و بالاخره محمّد ابوزهره برای اثبات این جهت سخنش را با دلایل پسندیده و استواری همراه می‌سازد و می‌نویسد:

«منطق علمی ما را وا می‌دارد که وجودِ این نوع حدیث را در مسند جایز فرض کنیم. این فرض یك احتمال عقلیِ محض نیست ...؛ بلکه آن یك احتمال برخاسته از دلیل است. زیرا:

اوّلاً، احمد خود تا واپسین دم زندگی‌اش احادیثی را از آن حذف می‌کرد. چنانکه معروف است وی در مرض موت خبر ابوهریره را درباره قریش حذف کرده است. پس اگر برای خود او ضعفِ حدیثی پنهان بوده و بعدها آشکار شده، رواست که حدیثِ ضعیفی هم موجود باشد که ضعفش همچنان پنهان مانده و چشم به راه است تا کسی پیدا شود و آن ضعف را برملا سازد.

ثانیاً، براساس قاعده‌ای که احمد داشته و صراحتاً آن را به پسرش گوشزد کرده، وی با حدیث ضعیف مخالف نیست، مگر آنکه حدیثی با آن در تضادّ باشد. (٥٨) بنابراین او حدیثی را که بر سر زبان محدّثان جاری است، به دلیل عیب و علّتهای پنهان، همچون مخالفت با یك قاعده فقهی مشهور و امثال آن مردود نمی‌شمارد و عبارت‌او اشاره‌دارد به‌اینکه در مسند حدیث ضعیف وجود د (٥٩)ارد». (٦٠)

۳- نظرات و آراء دسته سوم:

تا اینجا دانسته شد که جز برخی از استثناطلبان و شذوذگرایان، عالمان برجسته بر اینکه در مسند احادیث ضعیف وجود دارد، اتفاق نظر دارند. امّا در میان ایشان درباره بود ونبود احادیث ساختگی اختلاف چشمگیری دیده می‌شود. پیش از پرداختن به آراء عالمان دراین باره، لازم‌است بدانیم که میان حدیث ضعیف و جعلی تفاوت هست. به این معنا که جعلی بر دروغ بودنش دلیل وجود دارد؛ ولی ضعیف خبری است که شروط روایت صحیح در آن جمع نشده و تا زمانی که دلیلی بر دروغ بودنش اقامه نشده، می‌تواند درست باشد. یکی از عالمان دراین باره گوید:

«میان اینکه می‌گوئیم فلان حدیث جعلی است و فلان حدیث صحیح نیست، فرقی بزرگ است. زیرا اوّلی دروغ و ساختگی بودن حدیث را می‌فهماند و دومی گزارشی است از به ثبوت نرسیدن و لزوماً به معنای اثبات عدم نیست». (٦١)

امّا این نکته را هم همواره باید در نظر داشت که بسیار اتفّاق می‌افتد که برخی از روی حسّ احتیاطجویی در امور دینی، از حدیث واهی و بی‌پایه به حدیث ضعیف تعبیر می‌کنند. باری درمیان آرایی که هم اینك گزارش خواهد شد، خواهیم دید که چند تن از برجسته‌ترین عالمان به وجود احادیث جعلی در کتاب مورد نظر اعتراف دارند. ابن کثیر دراین باره می‌نویسد:

«اینکه حافظ ابوموسی مدینی مسند را کتابی صحیح دانسته، عقیده سستی است. زیرا در آن کتاب احادیثی ضعیف و بلکه ساختگی وجود دارد. همچون احادیث فضایل مرو و عسقلان و... . چنانکه گروهی از حافظانِ حدیث، ضعف آنها را گوشزد کرده‌اند. نکته دیگری که باید در نظر داشت، این است که احادیثِ بسیاری در کتاب احمد نیامده؛ حتّی گفته‌اند: احادیث حدود دویست تن از صحابه که در صحیحین نقل شده، در مسند وجود ندارد». (٦٢)

اَبوشامَه از زبان ابوخطاب (٦٣) می‌نویسد:

«پیروان احمد به احادیثی که او در مسندش روایت کرده، احتجاج می‌کنند و حال آنکه احتجاج به بیشتر آن روایات روانیست وامام احمد تنها به این دلیل، آن روایات را در کتابش آورده تا معلوم شود سرچشمه آن حدیث کجاست و راوی منفرد آن عادل است یا مجروح. بر هیچ انسان مسلمان و دانشمندی روا نیست که حدیثی را نقل کند، مگر آنکه آن حدیث صحیح باشد تا در دو جهان بدبخت نشود. زیرا از طریق صحیح از سرور جنّ و انس نقل شده که فرمود: "هرکس از قول من سخنی را نقل کند که دروغ بودنش را می‌داند، پس او خودْ یکی از دروغگویان است"». (٦٤)

سخن "ابن جوزی" دراین باره نقطه عطف به حساب می‌آید. او می‌نویسد:

«یکی از من پرسیده بود، آیا در مسنداحمد احادیث نادرست وجود دارد. در پاسخ او گفتم: آری. آن پاسخ، گروهی از متولیّان مذهب را گران آمد. من در باره واکنش آنان چندان اندیشه نکردم و آن واکنش را به حساب عوامی ایشان گذاشتم. امّا ناگهان دیدم فتوا صادر کرده‌اند و در این فتوا که نام جماعتی از مردم خراسان از جمله ابوالعلاء هَمْدانی به چشم می‌خورد، سخن بالا را بزرگ کرده و مردود دانسته‌و تقبیح کرده‌اند! حیران و شگفت‌زده ماندم. با خود گفتم: شگفتا! وابستگان به علم هم عامی شده‌اند! تنها دلیل این سطحی اندیشی آن است که این افراد به شنیدن حدیث پرداخته، امّا درباره درست و نادرستِ آن کاوش نکرده‌اند و می‌پندارند هرکس که سخنی از نوع گفته من اظهار کند، برتمام احادیث احمد خرده گرفته و حال آنکه حقیقت نه آن است که آنان گمان کرده‌اند. زیرا امام احمد همه گونه حدیث را نقل کرده، آنگاه خودش بسیاری از مرویّات خود را مردود دانسته و آنها را پایه مذهبِ خودْ نساخته است. آیا راوی حدیث "وضو به وسیله نبیذ" ناشناخته نیست؟ هر کس به کتاب

العلل نوشته "ابوبکر خَلاّل" (٦٥) بنگرد، احادیث بسیاری را خواهد دید که احمد برآنها خرده گرفته و تمام آن احادیث هم در مسند موجود است. به خط قاضی ابویَعْلی محمّد بن حسین فرآء دیدم که در "مسأله نبیذ" گوید: احمد در مسندش احادیث را تنها با معیار شهرت روایت می‌کند و صحّت و سُقم آنها را مورد نظر قرار نمی‌دهد. گواه این مدّعا سخن عبداللّه است که گوید": به پدرم گفتم: درباره حدیث رِبْعیّ بن خراش از حذیفه چه نظری داری؟ گفت: همان حدیثی که عبدالعزیز بن ابی روّاد روایت می‌کند؟ گفتم : آری. گفت: احادیث خلاف آن را می‌گویند. گفتم: خودت آن را در مسند ذکر کرده‌ای! گفت: در مسند احادیث مشهور را در نظر داشته‌ام. اگر بخواهم در آن کتاب نقل احادیث صحیح را هدف قرار دهم، جز مقدار بس اندکی از این مسند را نمی‌توانم روایت کنم. امّا ای پسرم! تو خود راه و روش مرا در حدیث می‌دانی. تا زمانی که حدیث دیگری با حدیث ضعیف در تعارض نباشد، من با حدیث ضعیف مخالف نیستم". آنگاه قاضی یاد شده ادامه می‌دهد: احمد خود چگونگی راه و روشش را در مسند بیان داشته؛ بنابراین هر کس آن کتاب را معیار صحّت حدیث بداند، با مولّف و هدف وی مخالفت کرده است». "ابن جوزی" در پایان افزاید:

«چیزی که دراین روزگار مرا افسرده و اندوهگین ساخته، این است که علماء هم براثر کوتاهی در فراگیری دانش بسان عوام گشته‌اند و چون به حدیثی جعلی بر خورَند، گویند : روایت کرده‌اند! گریستن سزاوارِ کوته همّتیِ اینان است». (٦٦)

"ابن تیمیّه" دراین باره میان ابن جوزی و مخالفانش داوری کرده و گفته است:

«شماری از مردمان درباره بود ونبود حدیث جعلی در مسند احمد باهم راه جداگانه‌ای پیموده‌اند. گروهی از حافظانِ حدیث چون ابوالعلاء هَمْدانی و ... گفته‌اند: در آن حدیث جعلی وجود ندارد. در مقابلِ اینها، برخی دیگر از عالمان چون ابوالفرج بن جوزی خلاف این را گفته و بیان داشته‌اند که در مسند احادیثی به چشم می‌خورد که بطلان آنها مسلّم است. اگر دقّت شود این دو عقیده با هم منافات ندارند. زیرا گاه از واژه "موضوع" سخن ساختگی و بی‌اساس مقصود است که صاحبِ آن به عمد و از روی دروغ آن را ساخته و پرداخته است. وجود این نوع حدیث در مسند معلوم و مسلّم نیست؛ بلکه اگر شرط احمد را در مسند با شرط ابوداوود در سنن مقایسه کنیم، می‌بینیم احمد در نقل حدیث سختگیرتر از ابوداوود است. ابوداوود در سنن از راویانی روایت کرده که احمد به روایت آنان پشت می‌کند. مثلاً احمد از کسانی که به دروغگویی شناخته شده‌اند، مثل محمّد بن سعید مصلوب (٦٧) و... روایت نمی‌کند. امّا از آنان که به خاطر سوء حافظه تضعیف شده‌اند، روایت می‌کند. زیرا حدیث چنین کسانی را می‌نویسند وبه عنوان قرینه و اَماره از آن مدد می‌جویند. گاهی هم از واژه "موضوع" حدیثی را منظور دارند که دروغ است، امّا گوینده آن دروغ را به عمد نگفته؛ بلکه در نقل آن دروغ به خطا رفته‌است. این نوع حدیث نه تنها در مسند احمد، بلکه در سنن ابوداوود و نسایی هم وجود دارد. حتّی در صحیح بخاری و مسلم هم در پاره‌ای از احادیث، تعبیراتی از این دست به چشم می‌خورد». (٦٨)

گفتنی است که بنابه گفته سیوطی در کتاب النکت البدیعات علی الموضوعات، ابن جوزی در کتاب الموضوعاتِ خود، ٣٨ حدیث از مسند احمد را جعلی قلمداد کرده‌است. (٦٩) البتّه نوشته‌اند که او براین باور بوده که احادیث ساختگیِ این کتاب اشتباهاً نقل شده و احمد یا استادانش هرگز قصد دروغگویی نداشته‌اند. (٧٠)

ابن تیمیّه در عین حال که به وجود پاره‌ای از احادیث ضعیف اقرار می‌کند، وجود حدیث جعلی به روایت احمد را نمی‌پذیرد و معتقد است، روایاتی که جعلی بودنش روشن شود، از افزوده های "قطیعی" راوی مسند از عبداللّه است. او می‌نویسد:

«در میان افزوده های قطیعی احادیث جعلی بسیاری وجود دارد که جاهلان آنها را از مرویات احمد

پنداشته‌اند». (۷۱)

حافظ زین‌الدین عراقی با سخن ابن تیمیّه به مخالفت برخاسته و اظهار داشته: در مسند مقدار چشمگیری حدیث ضعیف و اندکی هم حدیث جعلی وجود دارد و دراینکه «احادیث ساختگی از مرویات قطیعی است؛ نه از مرویات احمد و پسرش عبداللّه» با او به محاجّه پرداخته و با دلایل عینی و آوردن نمونه مخالفت خود را تأیید کرده است. خود او دراین باره می‌گوید:

«در سال ۷٦۰ هجری شیخِ مُسْنِد علاءالدّین ابوالحسن علی بن احمد بن محمّد بن صالح دمشقی از اسکندریه به نزد ما آمد. در ضمن سماعِ مسند از او، این سخن پیش آمد که "آیا در مسند احادیث ضعیف هم وجود دارد یا همه احادیث آن صحیح است؟ " من در پاسخ این مطلب گفتم: در آن کتاب از احادیث ضعیفْ بسیار و از احادیث جعلی اندکی وجود دارد. پس از آن به من خبر رسید که یکی از وابستگان به مذهب امام احمد سخن مرا مبنی بروجود احادیث ساختگی در مسند به سختی مردود دانسته و بر آن گفته من خرده گرفته واز قول تقی‌الدین بن تیمیّه نقل کرده که احادیثی از این دست از منقولات امام احمد و فرزندش عبداللّه نیست؛ بلکه از افزوده های قطیعی است. سخن این شخص مرا وا داشت تا کتابچه‌ای بپردازم و در آن احادیثی را از منقولات امام و فرزندش عبداللّه فراهم آورم که برخی از پیشوایان فنّ حدیث آنها را جعلی دانسته‌اند و سپاس خدای را که از این کار هدفی جز اظهار حقیقت ندارم...». (۷۲)

ابن حجر در ردّ سخن استادش عراقی رساله‌ای تألیف کرده و آن را القول المسدّد فی الذب عن المسند نامیده و رساله عراقی را در آن عیناً درج کرده است. چنانکه پیش از این هم گفته شد، وی به نحوی تکلّف‌آمیز به نُه حدیثی که عراقی آنها را جعلی دانسته یك به یك پاسخ می‌گوید. به دنبال آن پانزده حدیث از کتاب الموضوعات ابن جوزی را یکی‌یکی بر می‌شمرد و به همان روش تلاش می‌کند، صحّت آنها را به کرسی اثبات نشاند. گفتنی است که همین ابن حجر در فتح الباری به دلیل روایت احمد در مسند از یك صحابی مرتد براو خرده می‌گیرد و می‌نویسد:

«در مسند احمد از ربیعة بن امیّة بن خلف جُمَحی حدیث نقل شده. این ربیعه یکی از کسانی است که در فتح مکّه به آیین مسلمانی درآمد و در حجةالوداع در کنار رسول خدا (ص) حاضر بود و پس از مفارقت رسول اکرم از امّت از او حدیث نقل کرد. سپس دچار خواری شد. یعنی در زمان خلافت عمر به روم رفت وبر اثر حادثه‌ای که موجب خشم او گشت، به دین ترسایان درآمد. «آوردن حدیث چنین کسی تهی از اشکال نیست. شاید محدّثانی که حدیث این شخص را در کتاب خود ضبط کرده‌اند، بر داستان مرتد شدنش واقف نبوده‌اند». (۷۳)

امّا از حافظ ابوعبدالله ذهبی مورّخ، رجال شناس و حدیث پژوه معروف اهل سنّت، دراین باره آراء متفاوتی گزارش شده. یك‌بار از قول او نوشته‌اند که گفته: «یکی از خوشبختیهای مسند امام احمد این است که در آن کمتر خبر ساقطی توان یافت». (۷٤) در جای دیگری نوشته‌اند که در برابر ادّعای احمد مبنی بر عدم حجیّتِ احادیثی که در مسند وجود ندارد، واکنش منفی نشان داده واظهار داشته: «این سخن احمد در اکثر موارد صحیح است نه در همه موارد. زیرا ما در صحیح بخاری و مسلم و کتابهای سنن و اجزاء احادیثی داریم که در مسند وجود ندارد» (۷۵) و در سیر اعلام النبلاء نظر خود را به نحو روشنتری بیان داشته و گفته:

«در مسند احمد شماری از احادیث ضعیف وجود دارد که نمی‌توان آنها را نقل کرد و بدانها استناد جست. [همچنین] دراین کتاب احادیث اندکی نهفته است که به احادیث ساختگی شباهت دارد. امّا این مقدار بسانِ قطره‌ای در دریاست». (۷٦)

به عقیده نگارنده احادیث ساختگی وبی‌پایه، بسیار بیشتر از آنچه که دانشمندان یاد شده گفته‌اند، به این کتاب راه یافته است. البتّه این سخن به این معنا نیست که احمد عمداً به نقل احادیث دروغین پرداخته یا دراین راه سهل‌انگاری کرده؛ بلکه طبیعتِ این مجموعه بزرگ و کوتاهی عمر آدمی و فاصله دویست واند ساله میان روزگار مولّف با دوران رسالت و محدودیّت آگاهیها و جایز الخطا بودن انسان و... اقتضا می‌کنند که چنین احادیثی به آن کتاب راه یافته باشد. برای اینکه بهتر و بیشتر و به گونه‌ای عینی‌تر به مقدار ارزش و اعتبار احادیث مسند پی ببریم، شایسته است به دسته‌بندی علاّمه احمد محمّد شاکر از احادیث این کتاب نگاهی بیفکنیم. شارح یادشده در پایان جلد پانزدهم، احادیث مجموع اجزاء پانزده‌گانه‌ای را که خود تصحیح، تحقیق و شرح کرده، (۷۷) به گونه زیر دسته بندی می‌کند:

مجموع احادیث پانزده مجلّد : ۸۰۹۹ حدیث.

احادیث صحیح و حسن : ۷۲۱۱ حدیث.

احادیث ضعیف: ۸۵۳ حدیث.

آثار (که نامِ حدیث برآنها نهادن روانیست): ۳۵ فقره.

افزوده های عبداللّه پسر احمد : ۲۹۳ حدیث.

احادیثی که عبدالله از پدرش سماع نکرده؛

بلکه آنها را به خطّ او یافته : ۷۳ حدیث. (۷۸)

لازم به یادآوری است که:

۱- صحّت و حُسن و ضعف این احادیث با معیارهایی سنجیده شده که نزد حدیث پژوهانِ اهل سنّت اعتبار دارد. روشن است که اگر احادیث کتاب مزبور با معیارهای محدّثان شیعی سنجیده شود، طبیعتاً این دسته‌بندی چهره دیگری خواهد یافت.

۲- هرچه به پایان این مسند نزدیکتر شویم، به احادیث ضعیف بیشتر بر می‌خوریم. زیرا ناهمواریها و آشفتگیهایی که پیش از این به آن اشاره کردیم، در بخشهای پایانی کتاب نمود بیشتری دارد. در صفحات پیشین گفته شد که ۲۲٤ تن از اصحابی که مروياتشان در مسند نقل شده، ناشناخته و گمنام هستند. احادیث این صحابه گمنام که طبیعتاً جعل و دروغ در آنها امکان بیشتری می‌یابد، غالباً در نیمه دوم مسند به چشم می‌خورد و در نتیجه اگر احمد شاکر موفّق می‌شد که این شرح را به‌پایان رسانَد،آماراحادیث ضعیف‌و نامقبول در سیاهه وی سیر صعودی می‌پیمود.

گفتنی است که احمد در مسند از "بُسْربن اَرطاة" (و به قولی ابن اَبی اَرْطاة) سه حدیث نقل می‌کند. (۷۹) در حالی که بسیاری از بزرگان اهل سنّت از جمله واقدی و یحیی بن مَعین، مصاحبت او را با پیامبر (ص) و نیز حدیث شنیدنش را انکار کرده‌اند. حتّی از خود احمد هم چنین عقیده‌ای گزارش شده‌است. هیچ‌کس نیز در شرارت و سوء رفتارش تردیدی ندارد. بخاری در تاریخ صغیر نقل می‌کند که "بُسر"، عبدالرحمن‌و قُثَم پسران عبیداللّه بن عبّاس را کشت. از ابن معین روایت می‌کنند که می‌گفت: «اهل مدینه حدیث شنیدنِ او را از پیامبر منکرند. امّا شامیان از قول او از پیامبر حدیث نقل می‌کنند». هممومی گفت: "بُسر انسان بدی بود". این بسر را معاویه به امارت یمن برگزید و او در آنجا کارهای ناپسندی مرتکب گشت. ابن حجر از قول مسعودی در مروج الذهب حکایت می‌کند که وقتی علی [- علیه السّلام -] با خبر شد که بسر پسران عبیداللّه بن عباس را کشته، در حقّ او نفرین کرد که عقلش

زایل شود.در نتیجه درپایان عمرکودنو خرفت شد.وی در سال۸٦ق.در گذشته ا (۸۰)ست. (۸۱)

در پایان این گفتار برای عینیت بخشیدن به سخنان بالا، نمونه هایی از احادیث ساختگی را در کتاب مزبور از نگاه چند تن از دانشمندان ذکر می‌کنیم:

یك حدیث ساختگی از نگاه ابن جوزی

احمد از وکیع از شریك از علی‌بن زید [بن جدعان] از ابی قلابه از ثوبان (۸۲) از رسول خدا (ص) روایت می‌کند که فرمود: «اذا رَاَیْتُم الرّایاتِ السّودَ قد جاءت مِنْ قِبَل خراسانَ فَأْتوها فانَّ فیها خلیفةُ اللّهِ المهدیُ». (۸۳) یعنی: «اگر لشکری را دیدید که با پرچمهای سیاه از سوی خراسان می‌آید، بدان بپیوندید؛ زیرا که خلیفه خدا مهدی در میان آن است».

ابن جوزی این حدیث را با اِسناد یادشده در کتاب العلل المتناهیه فی‌الاحادیث الواهیه آورده و آن را جعلی قلمداد کرده است. (۸٤) همچنین وی همین حدیث را با اندکی اختلاف در متن از طریق عبیدةبن عمرو از عبداللّه بن مسعود در کتاب الموضوعات نقل کرده وآن را بی‌پایه شمرده است. (۸۵)

یك حدیث ساختگی از نگاه حافظ زین‌الدین عراقی

احمد گوید: اَنس بن عیاض از یوسف بن ابی ذَرّه انصاری از جعفربن عمروبن امیّه ضمری از انس بن مالك برای ما روایت کرد که رسول خدا (ص) گفت:

«مامِنْ‌معمَّرٍ یعمر فی‌الاسلام اربعین سنةً اِلا صرف اللهُ عنه ثلاثةَ انواعٍ من‌البلاء: الجنون والجذام والبرص. فاذا بلغ خمسینَ سنةً لیّن اللّهُ علیه الحسابَ. فاذا بلغ ستیّن رزقه اللهُ الانابةَ الیه بما یحب. فاذا بلغ سبعین سنةً احبَّه اللهُ واحبَّه اهل السماء. فاذا بلغ الثمانین قبل اللّه حسناته و تجاوز عن سیئاته. فاذا بلغ تسعین غفراللهُله ما تقدَّم مِنْ ذنبه و ما تأَخَّر و سُمِّی اسیرَاللّهِ فی‌ارضه و شُفِّع لاهل بیته». (۸٦) یعنی: «هر انسان سالخورده‌ای که چهل سال در آیین مسلمانی عمر کند، خداوند سه‌گونه بلا را از وی دور گردانَد. آن سه بلا عبارتند از: دیوانگی، خوره و پیسی. چون به پنجاه سالگی رسد، خداوند حساب را براو آسان گردانَد و آنگاه که به شصت سالگی قدم نهد، خداوند حالت توبه و بازگشت به سوی خود را بهره وی خواهد داشت. هنگامی که به مرز هفتاد سالگی رسد، خداوند و آسمانیان او را دوست خواهند داشت. زمانی که به هشتاد سالگی پا گذارد، خداوند کارهای خوبش را می‌پذیرد واز بدیهایش چشم می‌پوشد و اگر به نود سالگی رسد، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌بخشد و [در این هنگام] او را اسیر خداوند در زمین خوانند و شفیع خاندانش قرار دهند».

این حدیث را احمد به صورت «موقوف» هم از انس روایت کرده‌است. (۸۷) به عقیده عراقی علّت ساختگی بودنِ این حدیث، یکی وجود یوسف بن ابی ذرّه در اسناد آن است. ابنِ حبّان در تاریخ الضعفاء در شرح حال اونوشته: وی احادیث مُنکَری را روایت می‌کند که کاملاً بی‌اساس است و هرگز ریشه در کلام رسول خدا (ص) ندارد. احتجاج به گفتار این فرد به هیچ روی روا نباشد. دیگر از دلایل ساختگی بودن حدیث مزبور مخالفت با واقعیّت خارجی است. او می‌نویسد: یکی از افراد مورد وثوق به من گفت که وی کسی را دیده که پس از شصت سالگی به جذام مبتلا شده تا چه رسد به چهل سالگی. (۸۸) ابن جوزی هم حدیث مزبور را از هر دو طریق، چه «مرفوع» و چه «موقوف»، جعلی دانسته و در کتاب الموضوعاتِ خود آن را در ردیف احادیث دروغین آورده است. (۸۹)

یك حدیث بی‌پایه از نگاه علاّمه مامقانی (۹۰)

عبداللّه بن احمد از وهب بن بقیه واسطی از عمربن یونس یمامی از عبدالله بن عمر یمامی از حسن

بن زید از پدرش و او نیز از پدرش از علی [- علیه السلام -] نقل می‌کند که گفت: نزد پیامبر (ص) بودم که ابوبکر وعمر آمدند. پیامبر فرمود: «یاعلی، هذان سیِّدا کهولِ اهل الجَنّه و...». (۹۱) یعنی: «ای علی، این دو سرور میانسالان (کهولِ) (۹۲) اهل بهشتند».

مامقانی در مقام اثبات جعلی بودن این سخن می‌نویسد:

«به پیامبر (ص) نسبت داده‌اند که فرمود: "ابوبکر و عمر سرور میانسالانِ اهل بهشتند" و حال آنکه هر فرد بصیر و نکته سنجی می‌داند که این حدیث بی‌تردید یکی از مجعولات است. زیرا یکی از ضروریات دینی که اخبار متواتری از قول پیامبر راستگو و امین (ص) آن را تأیید می‌کند، این است که بهشتیان همه جوان و نورسند و در میان آنان کَهْل و پیر وجود ندارد. وگرنه آن حضرت درباره حسن وحسین (ع) می‌گفت، آن دو سرور میانسالان یا پیران اهل بهشت هستند. زیرا آن دو امام در هنگام شهادت فراتر از سنّ کهولت وبه عبارت دیگر در سنّ پیری بودند. حاصل آنکه آن حضرت تنها بدان دلیل درباره آن دو امام به "سرور جوانان اهل بهشت" تعبیر کرد که بهشتیان همه جوانند». (۹۳)

یك حدیث بی اساس از دیدگاه احمد محمدشاکر

احمد گوید: یحیی بن سعید از سعید از عوف از یزید فارسی و محمّد بن جعفر از عوف از یزید برای ما روایت کرده‌اند که گفت: ابن عبّاس به ما گفت: به عثمان بن عفان گفتم: چه چیز شما را واداشت که سوره های انفال و برائت را قرین یکدیگر ساختید و میان آن دو جمله «بسم‌الله الرحمن الرحیم» را ننوشتید و آنها را درمیان هفت سوره بلند قرآن جای دادید و حال آنکه انفال از سوره های مثانی و برائت از سوره های مئین است؟ چه عاملی شما را به این کار واداشت؟ عثمان در پاسخ گفت: زمان بررسول خدا (ص) می‌گذشت و سوره ها با شمار معیّنی از آیات براو نازل می‌شد. هرگاه آیه یا آیاتی از قرآن براو نازل می‌گشت، یکی از دبیران خویش را فرا می‌خواند و می‌فرمود: این آیه یا آیات را درآن سوره‌ای که فلان نشانیها را دارد، بگذارید. انفال از نخستین سوره های مدنی و برائت از واپسین سوره های قرآن بود و داستان این یکی به آن دیگری شباهت داشت. پیامبر (ص) از دارِ دنیا رفت و این نکته را روشن نساخت که این بخشی از آن سوره است. امّا من برائت را بخشی از انفال پنداشتم واز همین جا آن دو را همنشین یکدیگر ساخته و میان آ ن دو سوره، عبارت «بسم‌اللّه‌الرحمن‌الرحیم» را ننوشته و [بنا به گفته ابن جعفر] و آنها را میان «[السبع] الطوال» (۹٤) نهاده‌ام. (۹۵)

احمد محمد شاکر درباره این حدیث کندوکاوی دقیق به عمل آورده. حاصل کاوش او چنین است:

اِسناد این حدیث بسیار قابل تامّل و بلکه به نظر من سخت ضعیف است. حتّی می‌توان پارا فراتر گذاشت و گفت: این یك حدیث ساختگی وبی پایه است. اسناد این حدیث در تمام طرق بر محور «یزید فارسی» می‌چرخد واین یزید آن حدیث را از ابن عبّاس روایت می‌کند و از یزید هم تنها عوف بن ابی جمیله اعرابی -که فردی ثقه است - حدیث‌مزبور را نقل کرده‌است. ابو داوود (السّنن، طبعةالهند، ۱۳۲۳ ق، ۲۸۸-۲۸۷/۱) و ترمذی (السنن مع شرح المبارکفوری، طبعة الهند، ۱۳۲۸ ق، ۱۱۳/٤) هم آن را نقل کرده و فرد اخیر در پیِ نقل آن افزوده: «این حدیث حَسَن است وبرای آن جز طریق عوف از یزید فارسی از ابن عبّاس طریق دیگری سراغ نداریم». افزون براینها، ابن ابی‌داوود در کتاب المصاحف (طبعة مصر، ۱۳۵۵ ق، صص ۳۲-۳۱) با سه طریق و حاکم نیشابوری در المستدرك (طبعة حیدرآباد، ۱۳۳٤ ق، ۲۲۱/۲، ۳۳۰) و بیهقی در السنن الکبری (طبعةالهند، ۱۳٤٤ ق، ٤۲/۲) جملگی آن را از طریق عوف از یزید فارسی نقل کرده‌اند. حاکم آن را براساس شروط بخاری و مسلم صحیح دانسته و «ذهبی» هم با نظر او موافقت کرده‌است. سیوطی نیز در تفسیر الدرالمنثور آن را به ابن ابی شیبه، نسایی، ابن منذر، ابن حِبّان و دیگران نسبت داده، امّا من در سنن نسایی آن را نیافته‌ام.

رجال شناسان درباره این «یزید فارسی» اختلاف دارند که آیا وی همان یزیدبن هرمز است یا کس دیگری است؟ (نك: البخاری، التاریخ الکبیر، ٣٦٧/٤/٢؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٣٦٩/١١). بخاری او را از ضعفا بر شمرده وبه استناد گفته یحیی بن سعید قطّان وی را با فرمانروایان جورهمگام دانسته‌است. (همو، الضعفاء الصغیر، طبعة الهند، ١٣٢٥ ق، ص ٣٧). پس می‌توان گفت: این «یزید فارسی» که در نقل این حدیث منفرد است، فردی ناشناخته است تا بدانجا که رجال شناسانی چون ابن مهدی، احمد و بخاری تردید کرده‌اند که آیا وی همان پسر هرمز است یا کسی دیگر و بخاری او را در زمره ضعفا دانسته. بنابراین چنین حدیثی که وی به تنهایی آن را نقل کرده از او پذیرفته نمی‌شود. حدیثی که در شناخت سوره های قرآن و در اثبات «بسمله» در سرآغاز سوره ها تردید ایجاد می‌کند و وانمود می‌نماید که گویا عثمان با تکیه به رأی خویش هر جا خواست آن را می‌نگارد و هرجا نخواست آن را نمی‌نویسد. قرآنی که از رهگذر قرائت و سماع و نوشتن در مصاحف با تواتر قطعی از نسلی به نسل بعد رسیده است. بنابراین، اگر بر طبق قواعد صحیح نقد و سنجش حدیث که همه پیشگامان این دانش آن را قبول دارند، بگوییم «این حدیث ساختگی و بی پایه است»، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

سیوطی در تدریب الراوی (ص ٩٩) و ابن حجر عسقلانی در شرح نخبة‌الفکر، منافاتِ حدیث با دلالت قطعی قرآن، یا سنّت متواتر یا اجماع قطعی را از نشانه های جعلی بودنِ حدیث دانسته‌اند. خطیب بغدادی در کتاب الکفایة (ص ٤٣٢) گوید:

«هرگاه خبر واحد با حکم عقل یا حکم ثابت و محکم قرآن یا با سنّت قطعی ویا با هرکاری که در حکم سنّت است و بالاخره با هر دلیل قطعی ناهماهنگ باشد، آن خبر قابل پذیرش نخواهد بود».

در بسیاری از موارد حدیث‌شناسان راویی را به خاطر منفرد بودنش در نقل یك حدیثِ منکَر که با ضرورت دینی یا با روایات مشهور مخالفت دارد، تضعیف می‌کنند. بنابراین شایسته است که این یزید فارسی را به خاطر اینکه در نقل این حدیث منفرد است، ضعیف قلمداد کنیم. افزون براینکه، پیش از این دیدیم که بخاری هم او را در ردیف ضعفا دانسته و از زبان یحیی القطان او را همراه و همگام با امیران جور قلمداد کرده بود.

پس از نگارش مطالب بالا دیدم «ابن کثیر» در تفسیرش (طبعة‌المنار، ١٠٧-١٠٦/٤) و نیز در کتاب فضائل القرآن که در پایان تفسیرش به چاپ رسیده (ص ١٧)، این حدیث را نقل کرده و باز دیدم استاد ما علاّمه سیّد محمد رشید رضا در هر دو مورد تعلیقه‌ای نگاشته و حدیث مزبور را مورد انتقاد قرار داده است. در مورد نخست، پس از اینکه درباره یزید فارسی سخن گفته، می‌نویسد: «روایتی که وی در نقل آن یکّه و تنها باشد، درباره ترتیب قرآن معتبر تلقّی نمی‌گردد. زیرا درباره ترتیب قرآن جز حدیث متواتر مطلوب نیست». در مورد دوم می‌نویسد: «در ترتیب قرآنِ متواتر نمی‌توان به حدیث یك چنین کسی که در نقل این سخن یکّه و تنهاست، استناد جست». این تقریباً با آنچه ما گفتیم هماهنگی دارد.

نتیجه اینکه با تمام این توضیحات، «حسن» شمردنِ این روایت از سوی "ترمذی" و صحیح دانستنِ "حاکم" و موافقت "ذهبی" با نظر وی ارزش و اعتباری ندارد؛ بلکه ارزش و اعتبار از آنِ حجّت و دلیل است. (٩٦)

یك حدیث جعلی از دیدگاه نگارنده

احمد ضمن مسند عبدالله بن زید بن عبدربّه با اِسنادش از عبداللّهِ یاد شده نقل می‌کند که گوید:

چون پیامبر برای فراخواندن مردم به نماز به نواختن ناقوس فرمان داد، من در خواب مردی را دیدم که ناقوسی با خود همراه داشت. به او گفتم: ای بنده خدا، آیا این ناقوس را می‌فروشی؟ گفت: به چه کارت می‌آید؟ گفتم: می‌خواهم با آن مردم را به نماز فراخوانم. گفت: آیا می‌خواهی تو را به چیزی بهتر

از آن رهنمون سازم؟ گفتم: آری. گفت: به هنگام نماز می‌گویی «اللهُ اکبر، اللهُ اکبر... تا ... لااله‌الااللّه». آنگاه اندکی درنگ کرد و گفت: وقتی نماز برپاگشت، می‌گویی : «اللهُ اکبر، اللهُ اکبر... تا ... قد قامتِ الصّلاةُ ... لااله الااللّه». چون صبح شد، نزد رسول خدا (ص) آمدم و او را از خواب خویش آگاه ساختم. پیامبر فرمود: « - اِنْ شاءَاللّه - این رؤیایی راستین است. برخیز و بابلال همراه شو و آنچه در خواب دیدی براو املاء کن تا آن را اعلام کند. زیرا او صدایش از تورساتر است». همراه بلال رفتم و شروع کردم به املای آن جملات بر بلال و اوهم آنها را اعلام می‌کرد. عمر که در خانه خود بود، آن جملات را شنید. از خانه بیرون شد و در حالی که ردایش را برزمین می‌کشاند، می‌گفت: سوگند به آنکه تو را به حق برانگیخت، درست همان چیزی را دیده‌ای که من می‌بینم. پیامبر گفت: پس ستایش سزاوار خداوند است. (۹۷)

به نظر نویسنده آثار جعل از ظاهر این حدیث هویداست. زیرا اگر این حدیث را درست و مسلّم الصدور بدانیم، لازم می‌آید احکام شرع با رؤیای کسی جز نبی ثابت و ابلاغ گردد واین امری ناپذیرفتنی است.

جلوه های تشیّع در مسند احمد

احمد با چهارتن از امامان معصوم (ع)، یعنی: امام کاظم (۱۸۳-۱۲۸ ق)، امام رضا (۲۰۳-۱٤۸ ق)، امام جواد (۲۲۰-۱۹۵ ق) و امام هادی (۲٥٤-۲۱۲ ق) هم‌عصر بود. خوانساری با استناد به ارشاد القلوب دیلمی می‌نویسد: احمد شاگرد امام موسی‌بن جعفر (ع) بوده‌است. (۹۸) شیخ طوسی هم او را یکی از اصحاب امام رضا (ع) می‌داند. (۹۹) یکی از پژوهندگان معاصر شیعه نیز روی این نکته پافشاری می‌کند که احمد با رجال شیعه ارتباط داشت و از بسیاری از آن دانش آموخت و شمار فراوانی از کسانی که به مکتب امام صادق (ع) منسوبند، در ردیف استادان او به حساب می‌آیند و گاهی هم به خاطر همین ارتباطها مورد نکوهش دشمنان شیعه قرار گرفته است. (۱۰۰) امّا با نگریستن در طبقات راویان شیعه در معجم رجال الحدیث اثر مرحوم آیةالله خویی دانسته می‌شود که دستِ کم در کتابهای معتبر شیعه روایتی از احمد نقل نشده‌است. درمیان احادیث مسند وی نیز شاید کمتر حدیثی را بتوان یافت که تمام زنجیره راویانش شیعه باشند. برخی احتمال می‌دهند، نقل نکردن حدیث از ائمه (ع) و یاران ایشان بدان دلیل باشد که احمد با این کار می‌خواسته خود را از فشار دستگاه خلیفگان برهاند. زیرا وی در چشم آن خلیفگان به دوستی خاندان علی متهّم بود. (۱۰۱) امّا نگارنده در درستی این نظر تردید دارد و معتقد است: ایستادگی احمد در ماجرای «مِحْنه» و پافشاری او بر عقیده‌اش این نظر را تأیید نمی‌کند. علاوه برآن، احمد در مسند و آثار دیگرش روایات بسیاری را درباره فضایل و مناقب علی و فرزندانش از طریق راویان سنّی نقل کرده‌است. او با آنکه همه صحابه را بزرگ می‌داشت، در برابر دشمنان علی بخصوص متوکلّ عبّاسی که در دشمنی با علی چیزی را فرو نمی‌گذاشت، به سختی دفاع می‌کرد. عبداللّه پسر احمد حکایت می‌کند:

روزی در برابر پدرم نشسته بودم که گروهی از کَرْخیان آمده و درباره خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و علی سخنان بسیار گفتند. پدرم سربلند کرد و بدیشان رو کرده گفت: ای حاضران! شما درباره علی و خلافت سخنان بسیار گفتید؛ امّا بدانید که خلافت، علی را زینت نداده، بلکه علی بود که خلافت را زینت بخشید. (۱۰۲)

ابن ابی‌الحدید به دنبال این سخن افزاید: مفهوم سخن مزبور این است که دیگر خلیفگان خویشتن را با خلافت آراسته‌اند و خلافت، کاستیهای آنان را تدارك کرده؛ امّا در علی کمبودی نبوده که آن را با خلافت جبران نماید. (۱۰۳)

همچنین عبداللّه یاد شده گوید: «از پدرم شنیدم که می‌گفت: در فضیلت هیچ‌یك از صحابه به اندازه علی روایت با سند صحیح نقل نشده‌است». (۱۰٤)

همو گوید:

«به پدرم گفتم درباره تفضیل صحابه چه باوری داری؟ در پاسخ گفت: در خلافت ابوبکر، عمر و عثمان از همه برترند. گفتم: پس علی چگونه است؟ پاسخ داد: ای پسرکم، علی‌بن ابی‌طالب از خاندانی است که هیچ‌کس را با ایشان نمی‌توان سنجید». (۱۰۵)

یکی از شاگردان احمد به نام محمّد بن منصور گوید:

«نزد احمد بن حنبل بودیم که مردی به او گفت: ای ابوعبداللّه! درباره این حدیث که نقل می‌کنند علی گفت "من تقسیم کننده دوزخم" نظرت چیست؟ احمد در پاسخ گفت: از چه روی آن را باور ندارید؟ آیا برای ما نقل نکرده‌اند که پیامبر (ص) به علی گفت: "تورا دوست نمی‌دارد مگر مومن و دشمن نمی‌دارد مگر منافق"؟

- گفتیم : آری.

- گفت : مؤمن جایش کجاست؟

- گفتیم: در بهشت.

- گفت: جای منافق کجاست؟

- گفتیم: در دوزخ.

- گفت: پس علی تقسیم کننده دوزخ است». (۱۰٦)

او دراین باره به استادش شافعی شبیه بود که فضایل و مناقب علی را روایت می‌کرد واو را دوست می‌داشت؛ امّا در مقام تفضیل ابوبکر را برتر می‌دانست. وقتی از احمد درباره جنگ میان علی و معاویه پرسیدند، گفت: درباره آنان جز خوبی نمی‌گویم. (۱۰۷) امّا در مقام مطالعات فقهی علی را قرین حق می‌دانست. به عنوان مثال در حضور او شافعی را به تشیّع متهّم ساختند و گفتند: او احکامِ باغیان را از کارزار علی با معاویه و خوارج می‌گیرد. احمد در پاسخ اینان گفت: درمیان صحابه، علی نخستین پیشوایی است که به خروج مخالفان مبتلا گشته است. وی با این پاسخ در حقیقت بیان می‌دارد که گرفتنِ احکام باغیان از کارزار علی با معاویه نمی‌تواند موجب خرده‌گیری برشافعی باشد و بااین داوری میان شافعی و خرده‌گیرندگان به‌طور ضمنی حکم می‌کند که معاویه باغی است واین حکم براین سخن پیامبر متکّی است که به عمّاربن یاسر گفته است: «تقتلك الفئةُ الباغیةُ» (۱۰۸) و می‌دانیم که گروه معاویه عمّار را کشته‌اند و در نتیجه به مدد این حدیث شریف نبوی «باغی» در جنگ علی و معاویه معیّن می‌گردد. (۱۰۹)

احمد همانگونه که فضایل علی را آشکار می‌ساخت، در روایت آن فضایل هم ترسی به دل راه نمی‌داد. او در مسند خویش احادیث انبوهی دراین باره روایت کرده‌است. احادیثی که بسیاری از مولّفان مسانید، صحاح وسنن روایت نکرده‌اند. شاید به دلیل نقل همین روایات باشد که بدخواهان از او نزد متوکّل سعایت کردند ودر نتیجه خانه‌اش به اتهّام حمایت از علویان مورد بازرسی مأموران خلیفه قرار گرفت. (۱۱۰) معروف است که نسایی برای فراهم ساختن کتاب الخصایص (در فضیلت علی) بیشتر از روایات احمد بن حنبل کمك گرفته است. (۱۱۱) در مسند روایاتی که نظر شیعه را در بسیاری از مسایل صحّه می‌گذارد، چندان چشمگیر است که یکی از معاصران بخشی از آن احادیث را در کتابی به نام مسند المناقب برگزیده است. (۱۱۲) نگارنده ضمن گشت و گذار در مسند، نمونه هایی از آن احادیث را

گلچین کرد تا با توضیحاتی کوتاه به پیشگاه خوانندگان تقدیم دارد. ولی چون این بخش بیش از حد طولانی شد، از آوردن آن حدیثها چشم می‌پوشد.

پاورقی ها :

۱ - ابن حنبل، المسند، چاپ احمدشاکر، ۳۵/۲؛ محمّد عجاج الخطیب، اصول‌الحدیث، ص ۱۹۱.

۲ - درباره این صحیفه ها و صحیفه های مشابه نك: محمدرضا الحسینی الجلالی، تدوین السنّه، صص۷۷-۵۲ و صص ۲۵٤-۲۰۹.

۳ - از جمله نك: صبحی الصالح، علوم الحدیث، صص ۲۳-۱۲؛ محمّد عجاج الخطیب، پیشین، صص،۲۰۲-۱۸۷.

٤ - السید حسن الصدر، تأسیس الشیعه، ص ۲۷۹.

٥ - الطبقات ، ٤٦۷/٥.

٦ - البخاری، التاریخ الکبیر، ۱۸٦/۱/٤.

۷ - صبحی الصالح، پیشین، ص ۱٥.

۸ - ابن حجر ، تهذیب التهذیب، ۲۱٤/٤.

۹ - ابن ابی‌حاتم، ۱۳٦/۲/۱؛ ابن حجر، پیشین، ۲۱٥-۲۱٤/٤.

۱۰ - نك: سزگین، ۱٥٥/۱/۱؛ صبحی الصالح، پیشین، ص ۱٦.

۱۱ - نك: المسند، چاپ میمنیّه، ٤۰۰-۲۹۲/۳.

۱۲ - نك: پیشین، چاپ احمد شاکر، ٥٦/۱۱ (حدیث شماره ٦۸۰۲)، ۱۳۹/۱۱ (حدیث شماره ٦۹۳۰)، ۱۹۱/۱۱ (حدیث شماره ۷۰۲۰).

۱۳ - محمّد رضا الحسینی الجلالی، تدوین السنّه، ص ۲۲۱.

۱٤ - ابن سعد، الطبقات، ۳۷۳/۲؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٥٤/۸.

۱٥ - نك: محمّد رضا الحسینی الجلالی، پیشین، ص ۲۲٤ و قس : ابن الاثیر، اسدالغابه، ۳٤۹/۳.

۱٦ - محمود ابوریّه، اضواء، زیرنویسِ .

۱۷ - نك: المسند، چاپ میمنیّه، ۲۲٦-۱٥۸/۲ و چاپ احمدشاکر، حدیث شماره ٦٤۷۷ تا ۷۱۰۳.

۱۸ - وی احادیث صادقه را در دیگر مجموعه ها به شرح زیر احصا کرده‌است:

الف- ۸۱ حدیث از ۲۳۲ حدیثی که ابوداوود در سننِ خود از عبداللّه روایت می‌کند.

ب - ۵۳ حدیث از میان ۱۲۸ حدیثی که نسایی در سنن خود از عبداللّه آورده است.

ج - ٦٥ حدیث از ۱۱۷ حدیثی که ابن ماجه در سنن خود از عبداللّه نقل می‌کند.

د - ۳۵ حدیث از ۸۹ حدیثی که ترمذی از او روایت می‌کند.

بنابراین مرویات عمروبن شعیب از طریق پدرش از جدّش که ترجیحاً همان احادیث صادقه است، به ٤۳٦ حدیث می‌رسد که البتّه درمیان آنها احادیث مکرّر هم وجود دارد. نك: محمد عجاج الخطیب، پیشین، صص ۱۹۵-۱۹٤.

۱۹ - سزگین، ۱۵٤-۱۵۳/۱/۱.

۲۰ - ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۵۵-٤۹/۸.

۲۱ - پیشین، ٤۹/۸. به نظر می‌رسد در کتابهای رجالی شیعه از این فرد ذکری به میان نیامده باشد.

۲۲ - درباره این صحیفه نك: صبحی الصّالح، پیشین، ص ۱٤؛ سزگین، ۱۵٤/۱/۱.

۲۳ - المسند، چاپ میمنیّه، ۲۳-۷/۵.

۲٤ - نك: ابن سعد، الطبقات، ۳۰-۲۹/٦؛ البخاری، ۱۳۸-۱۳۷/۲/٤؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٤۱۸-٤۱۷/۱۰؛ همو، تقریب‌التهذیب، ۲۹۷/۲.

۲۵ - الذهبی، میزان الاعتدال، ۱۹۳/۲؛ ابن حجر، تهذیب‌التهذیب، ۱۵۸/٤؛ الخویی، ۲۰۲/۸.

۲٦ - دستنوشته هایی به این نام در «دارالکتب الظاهریّه» و جاهای دیگر یافت می‌شود. برای آگاهی درباره آنها نك: سزگین، ۱۵٦-۱۵۵/۱/۱.

۲۷ - المسند، چاپ میمنیّه، ۳۰٦-۳۰۵/٤.

۲۸ - ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳۹٦/۵.

۲۹ - علوم‌الحدیث و مصطلحه، ص ۲۲.

۳۰ - این دستنوشته ها به ترتیب در قرنهای ششم و یازدهم نگاشته شده‌اند. وی این صحیفه را با تکیه بر همین دستنوشته ها در سال ۱۹۵۳ میلادی در مجلّه «المجمع العلمی العربی» در دمشق به چاپ رساند. نك: سزگین، ۱۵۸-۱۵۷/۱/۱.

۳۱ - علوم الحدیث و مصطلحه، صص ۲۳-۲۲.

۳۲ - صبحی الصّالح، همان جا؛ محمّد عجاج

بخش نهم

بخش نهم :

درباره مسندهای ابوحنیفه

۱- گزارشی کوتاه از زندگانی و آراء ابوحنیفه

ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی (۱۵۰-۸۰ ق / ۷٦۷-٦۹۹ م) فقیه و متکلّم نامدار کوفه و پایه‌گذار مذهب حنفی از مذاهب چهارگانه اهل سنّت، در کوفه زاده شده‌است. حنفیان او را "امام اعظم "و" سراج الائمه" لقب داده‌اند. او را در طبقه چهارم از فقیهان تابعی کوفی یاد کرده‌اند. (۲) که احتمالاً تنی چند از صحابه را دیده، ولی به سماع حدیث و روایت از ایشان موفّق نشده است. (۳) وی از بسیاری از فقیهان و عالمان تابعی دانش آموخت. ولی استاد ویژه او حمّادبن ابی سلیمان بود که مدّت هجده سال در حلقه درسش شرکت می‌جست و تاهنگام وفات بهره‌گیری از او را ترك نگفت (٤) و پس از درگذشت حمّاد به عنوان برجسته‌ترین شاگرد او مرجع صدور فتوا و تدریس فقه در کوفه گردید.

در فهرست استادان وی برجسته‌ترین نامها عبارتند از: عامر شعبی، عاصم بن ابی‌النجّود، امام باقر (ع)، ابن شهاب زُهری، امام صادق (ع). (۵)

درباره ارتباط ابوحنیفه با پیشوایان معصوم (ع) و یاران ایشان، باید به روایاتی اشاره کرد که مناظراتی میان ابوحنیفه و امامان صادق و کاظم (ع) و دانشمندان امامی چون محمّد بن علی ملقّب به "مؤمن الطاق"، فضال بن حسن، هَیْثَم بن حبیب صیرفی، حریز بن عبدالله سِجِستانی و هشام بن حکم را در بردارند. دراین مناظره ها مسائل مختلف اعتقادی از قبیل امامت، ایمان، قدر و پاره‌ای از مسائل اصولی و فقهی مورد بررسی و نقد قرار گرفته‌است. (٦) در برخی روایات امامی ذمّ ابوحنیفه از زبان امام صادق (ع) گزارش شده‌است. (۷) ابوحنیفه در فرصتهای حضور خود در مدینه، از محضر امامان باقر و صادق (ع) بهره گرفته و روایات وی از ایشان درمیان مرویات او دیده می‌شود. (۸) حتی به موجب پاره‌ای از گزارشها شاگردی نزد امام صادق (ع) را مایه رهایی خویش می‌داند و می‌گوید: «اگر دو سال شاگردی نزد جعفربن محمّد نبود، نعمان گمراه شده بود». (لَوْلا السَّنتان لَهَلك النُعمّان). (۹) شیخ طوسی هم وی را در شمار اصحاب آن حضرت یاد کرده است. (۱۰) پاره‌ای از روایات حنفی از روابط دوستانه میان ابوحنیفه و امام صادق حکایت دارد. (۱۱) یك روایت حنفی بیان می‌دارد: «در پایان یك جلسه پرسش و پاسخ که به پیشنهاد خلیفه منصور و در حضور وی میان امام صادق و ابوحنیفه برگزار شد، ابو حنیفه اعتراف کرد که "جعفربن محمّد" فقیه‌ترین کسانی است که من دیده‌ام». (۱۲)

گزارشهای تاریخی نشان می‌دهد که ابوحنیفه با خلافت امویان و عبّاسیان همراه نبوده. از جمله در جریان قیام زیدبن علی (ع) در سالهای ۱۲۲-۱۲۱ ه .ق ابوحنیفه پنهانی او را یاری کرد و مال و جنگ افزار در اختیارش نهاد. (۱۳) و در سال ۱٤٥ ق. که ابراهیم بن عبداللّه حسنی از امامان زیدی در بصره برابر خلافت منصور قیام کرد، ابوحنیفه نفوذ خویش را در تأیید این قیام به کار گرفت. همچنین نوشته‌اند که وی همواره در برابر عرضه منصبهای حکومتی از سوی خلیفگان و کارگزاران آنان ایستادگی کرده واز پذیرش هرگونه منصبی در سازمان حکومت خلیفگان تن زده است. (۱٤)

ابو حنیفه، بنابرعقیده معروف، در عرصه مسائل عقیدتی و کلامی بیشتر به اندیشه ها و آراء مرجئه گرایش داشته (۱٥) و در مسائل فقهی و احکام عملی به عنوان یکی از برجسته‌ترین فقیهان «اهل رأی» شناخته شده. وی و اصحابش را به واسطه اینکه حدیث کمتر می‌دانسته و یا کمتر به کار می‌بسته‌اند و در برابر بیشتر به قیاس استناد می‌کرده و در کاربرد آن مهارت یافته‌اند، به نام «اهل رأی» خوانده‌اند. (۱٦)

ابو یوسف (د . ۱۸۲ ق)، زُفَر بن هُذَیْل (د . ۱٥۸ ق) و محمّد بن حسن شیبانی (د . ۱۸۹ ق) از نامدارترین شاگردان ابوحنیفه به شمار می‌آیند. اینان در واقع در تدوین آراء و ترویج اندیشه ها وپایه‌گذاری مکتب

فقهی ابوحنیفه نقش بنیادی را به عهده داشته‌اند. (۱۷) گویند: ابوحنیفه برای گذراندن زندگی به تجارت خز می‌پرداخته است.

۲- مقصود از مسندهای ابی‌حنیفه چیست؟

اساساً این نکته که ابوحنیفه خود کتابی نوشته باشد، مسلّم و قطعی نیست. (۱۸) گزارشهای متعدّدی که در منابع کهن از وجود تألیفاتی به دست ابوحنیفه خبر می‌دهند، غالباً از نوشته هایی سخن می‌گویند که موضوع آنها فقه است. (۱۹) نوشته هایی هم که اکنون به نام ابوحنیفه برجای مانده، مثل "نامه به عثمان بتّی" و ... غالباً موضوعی اخلاقی یا کلامی دارند. پس این پرسش مطرح می‌شود که مقصود از "مسند یا مسندهای ابی‌حنیفه" چیست؟ در پاسخ باید گفت: مقصود از "مسند ابی‌حنیفه" مجموعه‌ای از احادیثی است که ابوحنیفه در تعالیمش بدانها تکیه کرده و برپایه آنها نظر اعتقادی یا فتوای فقهی خویش را عرضه داشته است. این احادیث را شاگردان او و دانشمندانِ عمدتاً حنفی دوره های پسین به‌طور مکرّر و با سلیقه های گوناگون گردآورده، زیر عنوان "مسند ابی‌حنیفه" مدوّن ساخته‌اند. بنابراین انتساب این مسندها به ابوحنیفه به حکم روایت محتوای آنهاست؛ نه به حکم تألیف و تدوین آن مجموعه ها.

اطلاعات و فهرستهای موجود از شیوخ و راویان ابوحنیفه عمدتاً از همین روایات استخراج گردیده است. از روایت کنندگان او می‌توان اینان را نام برد: حمادبن ابی‌حنیفه، زُفَربن هذیل، عباد بن عوام، عبدالله بن مبارك، هُشَیم بن بشیر، و کیع بن جراح، مسلم بن خالد زنجی، ضحاك بن مخلد، عبداللّٰه بن یزید مقری، نوح بن دراج قاضی، حمزة بن حبیب زیّات ودو شاگرد نامدار وی ابویوسف و محمدبن حسن. (۲۰)

در مورد شخصیّت رجالی ابوحنیفه در همین‌جا باید گفت: رجال‌شناسان حدیث گرا از قبیل بخاری، نسایی، ابن عدی و دیگران با الفاظ و تعبیرات گوناگون او را که دشمن فکری خویش می‌دانستند، تضعیف کرده‌اند. (۲۱) حتّی ابن حبّان بُستی (د . ۳٥٤ ق) در نقد مرویات او کتابی نوشته به نام عللُ مااسند ابوحنیفه. (۲۲) ولی در عین حال برخی از ایشان به روشنی از صدق و راستگویی او سخن گفته‌اند. (۲۳)

گفتنی است که در "صحاح ششگانه" حدیثی از ابوحنیفه به چشم نمی‌خورد. تنها در سنن کبیر نسایی درباب حدود یك حدیث از وی نقل شده که آن هم در گزیده آن یعنی المجتبی دیده نمی‌شود. (۲٤) ترمذی نیز تنها در سنن خود یك اظهار نظر رجالی درباره جابربن یزید جعفی و عطاء بن ابی‌رباح از ابوحنیفه نقل کرده (۲٥) و چندبار در لابه‌لای آن کتاب به آراء فقهی وی اشاره کرده است. (۲٦)

بی‌تردید این بی‌اعتنایی محدّثان بزرگ اهل سنّت به مرویات ابوحنیفه، برخاسته از همان داوری منفی و بدبینیی است که در بالا بدان اشاره شد.

امّا نز د امامیه، احادیثی چند از طریق ابوحنیفه در سه کتاب از کتابهای چهارگانه نقل شده است. (۲۷) در غیر کتابهای چهارگانه نیز برخی احادیث از او دیده می‌شود. (۲۸) در عین حال رجال‌شناسان شیعه نیز هرگز او را توثیق نکرده‌اند. (۲۹)

۳- آشنایی با مسندهای ابو حنیفه و مؤلّفان آنها

۱- مسند ابی حنیفه، اثر ابوعلی حسن بن زیاد لُؤْلُؤْیی (د . ۲۰٤ ق / ۸۱۹ م).

لُؤْلُؤْیی شاگرد، یار و همراه ابوحنیفه و پشتیبان سرسخت روش وی در رأی‌گرایی بود واز او روایت

می‌کرد. حسن اهل کوفه بود؛ امّا در بغداد می‌زیست وبه سبب خرید و فروش لؤلؤ (مروارید) او را لُؤْلُؤْیی خوانده‌اند. مدّتی در کوفه منصب قضا را عهده‌دار شد. امّا چون کارش با توفیق همراه نبود، از این منصب کناره گرفت. از خود وی نقل می‌کنند که می‌گفت: «از ابن جریج دوازده هزار حدیث نوشتم که فقیهان به تمام آنها نیازمندند». (۳۰)

رجال‌شناسان اهل سنّت بر شخصیّت او خرده می‌گیرند و از این رهگذر به روایات او اعتنا نمی‌کنند. (۳۱) لؤلؤیی در کنار ابویوسف، زُفَر و شیبانی یکی از پایه‌گذاران و مروّجان روش ابوحنیفه به شمار می‌آید. (۳۲)

لُؤْلُؤْیی یکی از گردآورندگان مسند ابوحنیفه شناخته شده، هر چند در اینکه او خودش این مجموعه را مسند نامیده باشد، سخت تردید داریم. از مجموعه فراهم آمده توسّط لُؤْلُؤْیی نسخه‌ای در کتابخانه اوقاف بغداد شناخته ش (۳۳)ده‌است. (۳٤)

۲- مسند ابی حنیفه اثر ابوالحسین عمربن حسن شیبانی معروف به "ابن‌الأُشْنانی" (د . ۳۳۹ ق / ۹۵۰ م).

وی در حدیث از آگاهیهایی برخوردار بود. از ابراهیم حربی و دیگران روایت می‌کند. امّا دارقطنی وی را تضعیف کرده است. تاکنون از مسند وی نسخه‌ای شناخته نشده، ولی محتوای آن در جامع المسانید اثر ابوالمؤیّد خوارزمی محفوظ است. (۳۵)

۳- مسند ابی حنیفه اثر ابومحمّد عبداللَّه بن محمد بخاری حارثی معروف به "عبداللَّه استاد" (د . ۳٤۰ ق / ۹۵۱ م) که نسخه های متعدّدی از آن در کتابخانه های قاهره، استانبول، دمشق و برلین نگهداری می‌شود. (۳٦) این مسند در طی سالیان درازی از رایجترین مسندهای ابوحنیفه بوده‌است. شاید به همین سبب جمال‌الدّین قاسمی در کتاب الفضل المبین از میان مسندهای متعدّد ابوحنیفه، نخستین حدیث از این مسند را شرح کرده‌است. (۳۷) بنابه گفته خطیب بغدادی وی چندبار به بغداد وارد شده و در آنجا حدیث گفته است. ابوالعباس احمدبن عقده وابوبکر بن جعابی و عموم مردم بخارا از او حدیث نقل کرده‌اند.

ابو المؤیَّد خوارزمی می‌گوید: «هرکس مسندی را که وی از مرویات ابوحنیفه فراهم ساخته مطالعه کند، به تبحّر وی به دانش حدیث و احاطه‌اش به معرفت متون و طرق پی‌خواهد برد». (۳۸) در عین حال بسیاری از حدیث‌شناسان او را ثقه نمی‌دانند. از جمله «ابن اثیر» احادیث وی را منکر قلمداد کرده و ابن جوزی او را حدیث ساز دانسته وابو زرعه رازی وی را ضعیف خوانده است. (۳۹)

٤- مسند ابی حنیفه اثر ابواحمد عبدالله بن عَدِیّ جرجانی (د . ۳٦۵ ق / ۹۷٦ م).

وی در شهر خود به "ابن قطّان" و در نزد محدّثان به "ابن عَدِیّ" مشهور بود. ابن عدی در شهرهای گوناگون از بیش از هزار استاد کسب دانش کرده و در نزد دانشمندان اهل سنّت محدثی ثقه به شمار می‌آید. او بر احوال راویان آگاهی داشته و در جرح و تعدیل آنان استاد بوده‌است و دراین زمینه کتابی دارد به‌نام الکامل فی‌الجرح و التعدیل. افزون برآن از دانش فقه نیز بهره‌مند بوده‌است. (٤۰) گویا از مسند ابن عدی تاکنون نسخه‌ای شناخته نشده باشد؛ امّا محتوای آن از طریق جامع المسانید خوارزمی در دسترس محققان قرار دارد. (٤۱)

۵- مسند ابی‌حنیفه اثر ابوالحسین محمد بن مظفّر بزّاز (د . ۳۷۹ ق / ۹۸۹ م).

بنابه گفته خطیب بغدادی وی از محمد بن جریر طبری و یحیی بن صاعد و چندتن دیگر حدیث شنیده و

در جستجوی دانش مسافرتهای بسیار کرده. وی او را حافظ، صادق، کثیرالحدیث، خوش‌فهم، ثقه، مأمون و خوشنویس توصیف کرده. ابوالحسن دارقطنی و ابوحفص بن شاهین و دیگران از او روایت کرده‌اند. (٤٢) ذهبی نیز او را ثقه و حجّت دانسته و از ابوالولید باجی نقل کرده که «تشیّع در وی نمایان بود». (٤٣) خوارزمی می‌گوید: «این مسندی که ازمرویات ابوحنیفه فراهم ساخته، نشانگر نهایت دانش وی در حدیث و آگاهی‌اش به متون و طرق آن است ». (٤٤)

از مسند ابن مظفر تاکنون نسخه‌ای به دست نیامده، امّا مندرجات آن در جامع المسانید خوارزمی محفوظ است. (٤٥)

٦- مسند ابی حنیفه از ابوالقاسم طلحة بن محمّد معروف به "شاهد عدل" (د. ٣٨٠ ق / ٩٩٠ م).

مؤلّفِ این مسند از محدّثان بغداد وبا دارقطنی معاصر بوده‌است. وی از ابوالقاسم بغوی و یحیی بن صاعد و ابوبکر بن مجاهد مُقْری و دیگران روایت می‌کند. رجال شناسان او را «صحیح السّماع» دانسته‌اند؛ امّا از آنجا که وی مردم را به اندیشه اعتزالی فرا می‌خواند، وی را تضعیف کرده، روایت از او را ترك گفته‌اند. (٤٦) خوارزمی می‌گوید: «وی در زمان خود پیشگام عادلان و ثقات بود. او مسند ابوحنیفه را برپایه حروف الفبا تألیف کرد». (٤٧) از مسند طلحة تاکنون نسخه‌ای شناخته نشده؛ امّا روایات آن از رهگذر جامع المسانید خوارزمی در دسترس می‌باشد. (٤٨) از کتاب مناقب آل ابی‌طالب دانسته می‌شود که این مجموعه نزد دانشمندان شناخته شده بوده است. (٤٩)

٧- تهذیبُ مسند الامام ابی حنیفه اثر ابوبکر محمّد بن ابراهیم اصفهانی معروف به "ابن مقری" (د . ٣٨١ ق / ٩٩١ م) که دستنوشته آن در کتابخانه فیض اللّه در ترکیه یافت می‌شود. (٥٠) ابن مقری در سال ٢٨٥ ق. در اصفهان به دنیا آمد و دست به مسافرتهای علمی گسترده‌ای زد و در نتیجه حدود پنجاه شهر را بدید و نزد دانشمندان بزرگ آن شهرها به دانش‌آموزی پرداخت و حدیث بسیار شنید. از میان استادان ابن‌مقری می‌توان از ابویعلی موصلی، ابوالقاسم بغوی و ابن باغندی ... نام برد. وی فقیهی بر مذهب ابن حنبل و دوست نزدیك صاحب بن عباد و یك چند کتابدار او بود. کسانی چون ابونعیم اصفهانی و ابن مردَوَیْه و... از راویان او به‌شمار می‌آیند. رجال شناسان اهل سنّت بر امانت و تبحّر ابن مقری در نقل حدیث تأکید داشته وبا الفاظی چون ثقه و امین وی را ستوده‌اند. (٥١) ابن مقری آثار متعدّدی از خودش برجای نهاده است. (٥٢) همچنین باید گفت که ابن مقری به عنوان راوی برخی از آثار گذشتگان نیز شناخته شده که از آن میان می‌توان از مسند ابی‌یعلی موصلی یاد کرد. (٥٣)

٨- روایةٌ لمسند ابی حنیفه از ابوعبداللّه محمّد بن اسحاق عَبْدِی اصفهانی مشهور به "ابن مَنْدَه" (د . ٣٩٥ ق / ١٠٠٥ م).

وی در سال ٣١٠ ق. در اصفهان زاده شد. در سال ٣٣٠ سفرهای علمی خود را که نزدیك به ٤٥ سال به درازا کشید، آغاز کرد واز بیش ١٧٠٠ تن استاد حدیث شنید و نوشت. وی به «بازپسینِ سفرکنندگان» (خِتامُ الرّحالین) معروف شده‌است. میان ابن منده و همشهری او ابونعیم درگیری و دشمنی سختی وجود داشته است. با این وجود رجال‌شناسان عامّه او را محدّثی والامرتبه و قابل اعتماد می‌دانند. ابن منده در عرصه حدیث آثار بسیاری از خویشتن برجای نهاده، امّا از اثر مورد نظر گویا جز نامی برجای نمانده است. (٥٤)

٩- مسند ابی حنیفه‌از حافظ ابونعیم احمد بن عبداللّه اصفهانی (د . ٤٣٠ ق/ ١٠٣٨ م)، صاحب کتاب معروف حلیة الاولیاء. وی در اصفهان زاده شد و در همان شهر درگذشت. ابونعیم در اصفهان، شوشتر، جرجان و نیشابور از استادان بسیاری حدیث شنید. (٥٥) ذهبی وی را صدوق می‌خواند و می‌گوید: «سخن ابن منده درباره ابونعیم چنان زشت و ناپسند است که گزارش آن را دوست نمی‌دارم وهمچنین

سخن هریك از آن دو را درباره دیگری نمی‌پذیرم؛ بلکه هر دو نزد من مقبول هستند». آنگاه افزاید: «سخن اقران درباره یکدیگر شایسته اعتنا نیست، بویژه آنگاه که دانسته شود آن سخن از روی دشمنی یا درگیری مذهبی یا حسادت است». (٥٦) از اثر مورد نظر دستنوشته‌ای درکتابخانه "احمد ثالث" یافت شده، (٥٧) افزون برآن محتوای آن از طریق جامع المسانید خوارزمی در دسترس است. (٥٨)

١٠- مسند ابی‌حنیفه از ابوعبداللَّه حسین بن محمّد بن خسرو بلخی (د . ٥٢٠ ق / ١١٢٦م) که دستنوشته هایی از آن در کتابخانه های احمد ثالث در استانبول، دانشگاه ییل و برلین یافت می‌شود. (٥٩) بلخی از استادان بسیاری در بغداد حدیث شنیده، (٦٠) امّا شخصیّت وی از دیدگاه رجالی چندان شناخته نیست. (٦١) در عین حال مسند او در ردیف یکی از رایجترین مسندهای ابوحنیفه به شمار می‌رود. (٦٢)

١١- مسند ابی حنیفه اثر ابوبکر محمدبن عبدالباقی معروف به "قاضی مارِستان" (د . ٥٣٥ ق / ١١٤١ م).

وی نسبش به کعب بن مالك انصاری می‌رسد. در بغداد، مکّه و مصر از شیوخ بسیاری حدیث شنید و از علم حساب و فرایض نیز آگاهی داشت. قاضی مارستان در بغداد زاده شد و در همان جا از دنیا رفت. (٦٣) از مسند وی تاکنون نسخه‌ای شناخته نشده، امّا مندرجات آن از رهگذر جامع‌المسانید خوارزمی محفوظ مانده است. (٦٤)

١٢- مسند ابی حنیفه از ابوالقاسم علی بن حسن دمشقی معروف به "ابن‌عساکر" (د . ٥٧١ ق / ١١٧٦ م).

وی موّرخ، جهانگرد و حافظِ حدیث و در سفرهایش یار و همراه "سمعانی" صاحب کتاب الانساب بود. ابن عساکر تألیفات فراوانی دارد. (٦٥) از مسند او گویا جز نامی باقی نمانده باشد. (٦٦)

١٣- مسند ابی حنیفه از ابوبکر احمدبن محمد کلاعی. آگاهیهای ما درباره این مسند و مولّفش ظاهراً محدود می‌شود به مندرجات جامع المسانید خوارزمی. زیرا محتوای این مسند از رهگذر کتاب خوارزمی به دست ما رسیده (٦٧) و در غیر کتاب مزبور - تاجایی که نگارنده تتبّع کرد - نام و نشانی از مولّف و کتابش یافت نشد. خوارزمی در عین حال که این مسند را به ابوبکر کلاعی نسبت می‌دهد، خود می‌نویسد: ظاهراً ابوبکر این مجموعه را از پدرش از جدّش از محمد بن خالد وهبی روایت می‌کند و گردآورنده حقیقی آن شخص اخیر است. درنتیجه می‌توان گفت: نسبت این مسند به ابوبکر یاد شده به حکم روایت است؛ نه به حکم جمع و تألیف. زیرا دراین مجموعه حدیثی از طریق کس دیگر جز محمد بن خالد وهبی به چشم نمی‌خورد. بنابراین اگر مجموعه مزبور گردآوری ابوبکر کلاعی بود، برحسب قاعده باید حدیثی به نقل کسی غیر از محمدبن خالد وهبی درآن یافت می‌شد. (٦٨)

١٤- مسند ابی حنیفه از حسام‌الدین ابوالحسن علی‌بن احمد بن مکّی رازی (د . ٥٩٨ ق / ١٢٠١ م).

وی یکی از فقیهان حنفی است که مدّتی در حلب زیسته و سپس به دمشق کوچیده و در همان جا مرده است. (٦٩) از مجموعه مورد نظر دستنوشته‌ای در کتابخانه "احمد ثالث" در استانبول یافت شده‌است. (٧٠)

١٥- مسند ابی حنیفه اثر ابوالقاسم عبداللَّه بن محمّد معروف به "ابن ابی‌العوام سغدی". درباره این مجموعه نیز آگاهیی جز آنچه خوارزمی در جامع‌المسانید گفته، در اختیار نگارنده نیست. (٧١)

١٦- جامع مسانید الامام الاعظم که به آن جامع المسانید و مسانید ابی حنیفه نیز گویند. اثر ابوالمؤیَّد محمّد بن محمود خوارزمی (د . ٦٤٥ ق / ١٢٤٧ م) یکی از فقیهان حنفی. وی در خوارزم چشم به جهان

گشود و مدّتی در آن شهر زیست. سپس حجّ گزارد و مدّتی مجاور خانه خدا شد و در واپسین سالهای زندگی‌اش در بغداد سکونت گزید و در آنجا تا گاهِ مردن به تدریس پرداخت. (۷۲) مهمترین اثر او گویا همین جامع المسانید باشد. این کتاب آمیخته‌ای از پانزده مجموعه از مسندهای پیشین ابوحنیفه است که به ترتیب ابواب فقه فراهم آمده، از این کتاب دستنوشته های بسیاری در مصر، ترکیه و هند وجود دارد. (۷۳) کتاب مزبور در سال ۱۳۳۲ قمری درحیدر آباد هند در دو مجلد به چاپ رسیده است. مؤلّف درباره انگیزه خویش از فراهم ساختن این کتاب چنین می‌گوید:

« من در شام از برخی از ناآگاهان شنیدم که بر ابوحنیفه خرده می‌گرفت و او را کوچك می‌شمرد و دیگران را بزرگ می‌داشت و او را در عرصه حدیث قلیل الروّایه می‌شمرد و برای این کارِ خودْ به مسند شافعی تألیف ابوالعباس محمّد بن یعقوب اصم و موطّأ مالك و مسند امام احمد استدلال می‌کرد و می‌پنداشت که ابوحنیفه مسندی ندارد و تنها شمار اندکی حدیث روایت می‌کند. دراین وقت غیرت دینی پروردگاری و عصبیّت حنفی نعمانی من به جنبش درآمد. در نتیجه تصمیم‌گرفتم که پانزده مجموعه از مسندهایی را که دانشمندان بزرگ حدیث فراهم ساخته‌اند، درهم آمیزم و آنها را در یکجا گرد آوردم. [بدین شرح]:

۱) مسند ابی حنیفه: تألیف حافظ ابومحمد عبداللَّه بن محمد ... حارثی بخاری معروف به "عبداللَّه استاد".

۲) مسند ابی حنیفه: تألیف ... ابوالقاسم طلحة بن محمّد [معروف به] "شاهد عدل ".

۳) مسند ابی حنیفه: تألیف حافظ ابوالحسین محمد بن مظفّر ....

٤) مسند ابی حنیفه: تألیف حافظ ابونعیم احمد بن عبداللَّه بن احمد اصفهانی.

٥) مسند ابی حنیفه: تألیف ... ابوبکر محمدبن عبدالباقی بن محمّد انصاری.

٦) مسند ابی حنیفه: تألیف ... ابواحمد عبداللَّه بن عَدِیّ جرجانی.

۷) مسند ابی حنیفه: که امام حسن بن زیاد لؤلؤیی از او روایت می‌کند.

۸) مسند ابی حنیفه: تألیف ... عمربن حسن اُشْنانی.

۹) مسند ابی حنیفه: تألیف ... ابوبکر احمد بن محمد ... کلاعی.

۱۰) مسند ابی حنیفه: تألیف ... ابوعبداللَّه محمد بن حسین بن محمد بن خسرو بلخی.

۱۱) مسند ابی حنیفه که قاضی ابویوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری آن را فراهم ساخته واز وی روایت می‌کند. این مجموعه به نسخه ابی یوسف نامبردار است.

۱۲) مسند ابی حنیفه که محمّد بن حسن شیبانی آن را فراهم ساخته و از او روایت می‌کند. این مجموعه به نسخه محمّد نامبردار است.

۱۳) مسند ابی حنیفه که آن را فرزندش حمّاد بن ابی حنیفه فراهم آورده و از او روایت می‌کند.

۱٤) مسند ابی حنیفه که آن را نیز امام محمد [بن حسن شیبانی] گردآورده واز او روایت می‌کند. این مجموعه به کتاب الاثار نامبردار است.

۱۵) مسند ابی حنیفه: تألیف ابوالقاسم عبدالله بن محمّد بن ابی العوام سغدی.

«سپس از خداوند کامیابی را خواستار شدم و برای جمع این مسندها به ترتیب ابواب فقه نزد او استخاره کردم». (۷٤)

باید افزود که مؤلّف از آوردن احادیث و اِسنادهای تکراری خودداری کرده، مگر آنکه یك حدیث به بابهای مختلف مربوط و یا آنکه اسنادهایش متفاوت باشد. گفتنی است که پاره‌ای از مجموعه های پیشگفته از سوی مؤلّفانِ خود مسند نامیده نشده؛ بلکه این خوارزمی است که برآنها نام مسند می‌نهد. همچنین باید دانست که بسیاری از دانایان اهل سنّت کتاب مزبور را خلاصه کرده و برخی دیگر برآن شرح نوشته‌اند. یکی از این شرحها به خامه سیوطی است با نام التعلیقة المنیفة علی مسند ابی حنیفه. (۷۵)

۱۷- مسند ابی‌حنیفه از موسی بن زکریا بن ابراهیم حَصْکَفی (٦۵۰ ق / ۱۲۵۲م).

از این مجموعه هم دستنوشته های بسیاری یافت می‌شود و هم‌اینکه در هند، قاهره و حلب چاپ شده‌است. مؤلّفْ خود بار دیگر مطالب کتاب را براساس استادان و شیوخْ مرتّب ساخته و مطالب آن را شرح داده. این کتاب با چهره جدیدش نیز در هند و لاهور چاپ شده‌است. (۷٦)

۱۸- مسند ابی حنیفه‌از ابوعلی صدرالدین حسن بن محمّد بَکْری تَیْمی نیشابوری (۷۷) (٦۵٦ ق / ۱۲۵۸ م).

مؤلّف این مجموعه، افزون بر اشتغال به تاریخ، از حافظان حدیث هم به‌شمار می‌رود. از جمله تألیفات صدرالدین بکری ذیلی است بر تاریخ ابن عساکر دمشقی که گویا موفّق به اتمامش نگشته است. برخی او را در حدیث تضعیف کرده‌اند. (۷۸)

افزون بر عناوین یاد شده، به اجمال می‌توان از کتاب اخبار ابی حنیفه و مسندُه اثر ابن عُقده (۷۹) و پاره‌ای مجموعه های گمنام دیگر (۸۰) در زمره مسندهای ابوحنیفه یاد کرد. شرح این کتابها سخن را به درازا می‌کشاند. در پایان باید افزود که مجموعه های حدیثی متعدّد دیگری از طریق ابوحنیفه توسّط شاگردان او چون: حمّاد بن ابی حنیفه، ابویوسف و محمّد بن حسن شیبانی فراهم آمده است. این مجموعه ها توسّط مولّفان خود، "مسند" نامیده نشده‌اند. امّا دانشمندان سده های میانی و متأخّر و به پیروی از آنان برخی از پژوهندگان معاصر آنها را "مسند" نام نهاده‌اند. (۸۱) اینك به اجمال با آن مجموعه ها آشنا می‌شویم:

الف- مجموعه حمّاد پسر ابوحنیفه (د . ۱۷۰ ق / ۷۸٦ م) که گویا تا کنون نسخه‌ای از آن شناخته نشده باشد؛ ولی خوارزمی در تألیف جامع المسانید از آن بهره برده و احادیث آن را در کتاب خود آورده است. او حماد را در دانش حدیث و فقه پیشوا و در روایت حدیث ثقه و عادل وصف می‌کند. (۸۲) امّا ابن عدی و دیگران وی را حافظ ندانسته، از این ناحیه وی را تضعیف کرده‌اند. (۸۳)

ب - کتاب الاثار اثر قاضی ابویوسف یعقوب بن ابراهیم کوفی (د . ۱۸۲ ق / ۷۹۸ م).

گویا مقصود حاجی خلیفه از مسند امام ابی یوسف (۸٤) همین کتاب باشد. مؤلّف این کتاب شاگرد و یار ابوحنیفه و نخستین کسی بود که به نشر روش فقهی استادش پرداخت. ابویوسف در خلافت‌هادی در بغداد عهده‌دار منصب قضا گشت و تادم مرگ برسر این کار باقی ماند. گویند: او نخستین کسی است که وی را "قاضی‌القضاة" خوانده‌اند. ابویوسف با آنکه در روش فقهی رأی گرا بود، در عین حال میان روش او و استادش تفاوتهایی هم دیده می‌شد. از جمله اینکه بیش از استادش به حدیث تکیه می‌کرد. (۸۵) همین نکته سبب شده که رجال‌شناسان حدیث‌گرا با خوش‌بینی بیشتری به وی بنگرند و تا حدّی

مروياتش را بپذيرند. هر چند جملگی آنان درباره او هم‌سخن نيستند. مُزَنی درباره او گفته: «او بيش از ساير رأی‌گرايان پيرو حديث است». يحيی بن مَعين هم به همين سان داوری کرده وگفته: «در ميان رأی گرايان کسی استوارتر و آگاهتر به حديث از ابی يوسف وجود ندارد». (٨٦) باری، چنانکه پيش از اين گفته شد، خوارزمی در تأليف جامع‌المسانيد از کتاب الاثار با عنوان مسند ابی حنيفه ياد کرده و محتوای آن را در کتاب خود وارد ساخته است. (٨٧) اين کتاب در قاهره به کوشش ابوالوفاء افغانی چاپ شده‌است.

ج - کتاب الاثار اثر ابوعبداللّٰه محمد بن حسن شَيْبانی (د. ١٨٩ق / ٨٠٤ م).

وی در چهارده سالگی با ابوحنيفه همنشين گشت و از او دانش آموخت و از روش فقهی او تأثير پذيرفت. سفيان ثوری، اوزاعی، مالك بن انس و ابويوسف از ديگر استادان نامدار او هستند و اخيری در تربيت فقهی او نقش بزرگی داشت. شيبانی در فقه، اصول، حديث و لغت مهارت داشت و در عرصه مسائل عقيدتی با مرجئه همسخن بود. او بی ترديد يکی از بنيانگذاران مذهب حنفی است. وی با آنکه رأی گرا بود، حديث را بر رأی مقدّم می‌داشت. (٨٨) از نشانه های توجّه وی به حديث، افزون بر تأليف کتاب مورد نظر، فراگيری و روايت کتاب الموطّأاز مالك بن انس است. ذهبی در عين حال که او را «دريايی از دانش و فقه» خوانده ، گويد: نسايی و ديگران از نظر حفظ براو اندکی خرده گرفته‌اند». (٨٩)

کتاب الاثارِ شيبانی دربردارنده مجموعه‌ای از مهمترين احاديثی است که ابوحنيفه مذهب خويش را برشالوده آن بر پا ساخته است. از اين کتاب دستنوشته های بسياری در مصر، تونس، و بويژه در ترکيه يافت می‌شود. افزون برآن، اين کتاب در لکهنو و لاهور چاپ شده‌است. (٩٠) چنانکه ديديم، کتاب الاثار يکی از منابع خوارزمی در جامع المسانيد است. وی در خلال منابع خويش افزون براين کتاب از يك مجموعه حديثی ديگر از شيبانی نام می‌برد به نام نسخه محمّد. (٩١)

گفتنی است که برخی براين باورند که کتاب الاثار را خود ابوحنيفه تأليف کرده و محمّد بن حسن تنها راوی آن است. همان گونه که وی راوی موطّأ از مالك بن انس می‌باشد. برپايه اين نظر، کتاب مزبور به غلط در رديف آثار شيبانی قلمداد شده‌است. اينان به صراحت می‌گويند: «کتاب الاثار در حقيقت نسخه محمد بن حسن از مسند ابی حنيفه است». (٩٢)

ناگفته نماند که در سده های اخير شرحی بر مرويّات ابوحنيفه نگاشته شده به نام المواهب اللطيفة عن مسند ابی حنيفه به خامه محمد عابد سندی. اين شرح که يکی از رايجترين شرحها بر مسند ابی حنيفه است، بارها از جمله درسال ١٣٢٧ ق. در قاهره به چاپ رسيده است. (٩٣)

٤- علّت تعدّد مسندهای ابوحنيفه

ممکن بپرسند: چرا مجموعه های متعدّدی به نام مسند ابی حنيفه فراهم آمده است؛ در حالی که درباره ديگر فقيهان و محدّثان چنين وضعی ديده نمی‌شود؟ در پاسخ بايد گفت: ابو حنيفه پيشوای فقيهان رأی‌گرا شناخته شده است. با آنکه حديث (البتّه با قيد صحيح بودن) دومين دليل از ادلّه فقه ابوحنيفه دانسته شده و چند تن از فقيهان حديث‌گرا معترفند که هرگاه صحّت حديثی از پيامبر (ص) نزد ابوحنيفه ثابت می‌شد، هرگز بدان پشت نمی‌کرد، (٩٤) در عين حال وی و همفکرانش از نگاه حديث گرايان همواره به عدول از سنّت و بی توجّهی به حديث متهّم بودند. تا جايی که بر سرزبانها شايع کرده‌اند که «روايت ابوحنيفه به هفده يارقمی در همين حدود رسيده است» (٩٥) و اين را نشانی از بی‌توجّهی يا بضاعتِ اندك وی در حديث قلمداد کرده‌اند. حتّی چنانکه در آغاز اين گفتار ديده شد، رأی‌گرايی ابوحنيفه موجب شده که دشمنان فکری او، يعنی رجال شناسان حديث گرا، وی را در شمار "ضعفا و متروکين"

قلمداد کنند. همین اتّهام در طول قرنها انگیزه تألیف آثار گونه‌گون با عنوان مسند ابی حنیفه شد. چنانکه خوارزمی نیز به روشنی به این انگیزه اشاره کرد، مؤلّفان این مجموعه ها برای واکنش در برابر آن اتّهام تلاش داشتند تا احادیث منقول از طریق ابوحنیفه را در کتابی گرد آورند واز این رهگذر توجّه وی را به روایت حدیث عملاً به نمایش گذارند.

گفتنی است که با گذشت زمان کم‌کم این اتّهام رنگ باخت‌تا آن‌جا که دانشمند مالکی مذهب سرسختی چون ابن خلدون تلاش می‌کند تا برای اندك بودن احادیث ابوحنیفه دلیلی بیابد. او می‌نویسد:

«گاهی برخی از معتصبّان کجرو اظهار می‌دارند که برخی از پیشوایان در حدیث کم بضاعت بوده‌اند و به همین دلیل روایت ایشان اندك بوده. در صورتی که چنین عقیده‌ای درباره پیشوایان بزرگ به هیچ رو مورد ندارد... تنها بدان دلیل برخی از پیشوایان کمتر روایت دارند که در راه نقد حدیث به سبب برخورد با خرده‌گیریها و عللی که مایه قدح در طرق حدیث می‌شود، روایت کمتری را برمی‌گزینند... از این رو اجتهادْ چنین کسانی را به جایی می‌رساند که از روایت احادیث مشکوك خودداری کنند و هرچه بیشتر احتیاط می‌کنند، روایت آنان به سبب ضعفِ طرق کمتر می‌شود. گذشته از این حجازیان بیشتر از عراقیان به نقل حدیث پرداخته‌اند. زیرا مدینه جایگاه هجرت و مسکن صحابه بوده و آن دسته از اصحاب که به عراق رفته‌اند، بیشتر به جهاد سرگرم بوده‌اند. بنابراین امام ابوحنیفه از این رو کمتر روایت داشت که در شروط روایت و نقلِ حدیث سختگیری می‌کرد؛ نه از این رو که روایت حدیث را فرو گذاشت. زینهار که وی به عمد حدیث را ترك گفته باشد. زیرا او در علم حدیث از صاحبنظران بزرگ بود و شیوه او در میان حدیث پژوهان مورد اعتماد و تکیه‌گاه به شمار می‌رفت و نظر وی در ردّ و قبول اعتبار داشت. امّا دیگر محدثّان که اکثریّت را تشکیل می‌دهند، شروط پذیرفتن حدیث را گسترش دادند و در نتیجه روایات ایشان افزایش یافت. بر هیچ‌یك از این دو گروه نیز خرده نتوان گرفت؛ زیرا هردو به مقتضای اجتهاد خویش عمل می‌کنند. اصحاب ابوحنیفه هم که پس از وی شروط پذیرش حدیث راگسترش دادند، حدیث بسیار نقل کردند». (۹٦)

۵- سخنی درباره ارزش مسانید ابوحنیفه (۹۷)

در سطور بالا گفتیم که پس از قرآن، حدیث صحیح از ادلّه فقه ابوحنیفه شناخته شده است. ولی باید دانست که مقصود ابوحنیفه از حدیث "صحیح" چندان روشن نیست. زیرا در آن زمان مجموعه های معروف حدیث هنوز تدوین نشده بود و حدیث تا حدّ زیادی توزیع بومی خود را حفظ کرده بود. همچنین پایه‌گذاری اصطلاحات مربوط به نقد راویان حدیث، چون حدیث صحیح، حسن، ضعیف و ... به دوره‌ای متأخّر از زندگی ابوحنیفه باز می‌گردد. انکار نمی‌توان کرد که پاره‌ای از احادیث روزگار ابوحنیفه از چنان شهرتی برخوردار بودند که اطمینان فقیه را به خود جلب می‌کرد. ولی بسیاری از احادیثی که ابوحنیفه در فقه خود به کاربسته، در حدّ آگاهی کنونی ما در ردیف اخبار آحاد و احادیث مرسل جای می‌گیرند. مسندهایی که به نام ابوحنیفه فراهم آمده بسان موطّأ مالك پراست از روایات مرسل. در مسندهای یادشده می‌توان احادیث مرسل به روایت ابوحنیفه از تابعان کوفه، بصره و حجاز چون: امام محمّد باقر (ع)، سعید بن جبیر، شَعْبی، ابراهیم نخعی، حسن بصری، عطابن ابی‌رباح، ابن شهاب زهری، مجاهد و سعید بن مسیب یافت که ابوحنیفه بر پایه آنها فتوا داده است. (۹۸)

پاورقی ها :

۱ - محمود شهابی، ادوارفقه، ۵۷۰/۳.

۲ - دراین باره نك: ابوالمویَّد محمدبن محمود الخوارزمی، جامع مسانید الامام الاعظم، ۳٤۸-۳٤۵/۲؛

سزگین، ۳۱/۳/۱.

۳ - الخطیب البغدادی، ۳۳۳/۱۳.

٤ - برای فهرست استادان او نك: ابن ابی‌حاتم، ٤٤٩/١/٤؛ الخطیب البغدادی، ۳۲٤/۱۳؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٤٤٩/۱۰.

٥ - ابن بابویه، التوحید، ٩٦؛ الطوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۹۰؛ الطبرسی، الاحتجاج ۳۸۲-۳۸۱/۲؛ المفید، الاختصاص، ۱۱۱-۱۰۹؛ ابن الندیم، ۲۲٤؛ الخوارزمی، ۳۳۸/۲.

٦ - الطوسی، اختیار معرفةالرجال، ١٤٩-١٤٦-١٤٥.

۷ - ابویوسف، الاثار، ۳٤، ۱۲٤؛ الخوارزمی، ۳۸۸/۱، ۸۳/۲.

۸ - اسد حیدر، ۲۳۲/۱؛ الآلوسی، التحفه، الطبعه الاولی، ص ۸؛ به نقل از محمد تقی الحکیم، قصةالتقریب بین المذاهب، ص ۹.

۹ - الرجال، ۳۲۵.

۱۰ - الخوارزمی، ۸٤-۸۳/۲.

۱۱ - پیشین، ۲۲۳-۲۲۲/۱. برای آگاهی بیشتر درباره ارتباط ابوحنیفه با پیشوایان و بزرگان شیعه نك: اسد حیدر، ۳۲۲-۳۱٤/۱.

۱۲ - احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، ۲۳۹/۳. نیز نك: محمد ابوزهره، الامام زید، ص ۷۱؛ حسین کریمان، سیره و قیام زیدبن علی، صص ۷۹-۷۸، ص ۲۹٤.

۱۳ - الخطیب البغدادی، ۳۳۰-۳۲٦/۱۳.

١٤ - سزگین، ۳۱/۳/۱.

۱۵ - محمود شهابی، پیشین، ٦٥٥/۳.

١٦ - برای آگاهی بیشتر درباره پایه‌گذاران مذهب حنفی نك: اسدحیدر، ۳۱۱-۳۰۷/۱؛ سزگین، ۷۸-۳۱/۳/۱.

۱۷ - برخی خاورشناسان سخت براین باورند که ابوحنیفه کتابی ننوشته، بلکه برخی رساله ها که به نام او شناخته شده، به کوشش شاگردانش فراهم آمده است. نك: جوینبل (Juynboll .Th.W)، مقاله «ابوحنیفه» در دایرةالمعارف الاسلامیة، ۳۳۱/۱. در برابر کسانی که درباره آثار ابوحنیفه بنا را بر نفی می‌گذارند، کسانی هم هستند که معتقدند وی در جمع حدیث به ترتیب ابواب فقه، بر مالك پیش دستی کرده است. سیوطی دراین باره می‌نویسد: «یکی از مناقب ویژه ابوحنیفه، این است که وی نخستین کسی است که علم شریعت را مدوّن ساخته، در ابوابی مرتّب کرد. پس از آن مالك بن انس در ترتیب موطّأ از او پیروی کرد». (السیوطی، تبییض‌الصحیفة فی مناقب الامام ابی حنیفة، دهلی، ص١٤٤؛ به نقل از عبدالمنعم النمر، احادیث رسول‌الله کیف وَصَلتْ الینا، ص ۷۲). درباره درستی یا نادرستی آثار منتسب به ابوحنیفه شماری از پژوهشگران معاصر نظرات معتدلتر و واقع بینانه‌تری دارند. نك: سزگین، ۳۲/۳/۱؛ احمد پاکتچی، «ابوحنیفه»، در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ٤٠٤-٤٠٣/٥٧.

۱۸ - از جمله نك: الخطیب البغدادی، ۳٤۲/۱۳.

۱۹ - البخاری، ۸۱/۲/٤؛ ابن ابی‌حاتم، ٤٤۹/۱/٤؛ الخطیب البغدادی، ۳۲٤/۱۳؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٤٤۹/۱۰.

۲۰ - برای نمونه نك: ابن‌سعد، الطبقات، ۳٦۹/٦؛ ابن‌ابی‌حاتم، ٤٥۰-٤٤۹/۱/٤؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ۲٦٥/٤.

۲۱ - الذهبی، سیراعلام النبلاء، ۹٥/۱٦.

۲۲ - یحیی بن معین، معرفة الرجال، ۷۹/۱ و نیز: ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٤٥۰-٤٤۹/۱۰.

۲۳ - المزّی، تهذیب الکمال، نسخه خطی کتابخانه احمد ثالث، شماره ۲۸٤۸، ۱٤۷/۱۷؛ به نقل از : احمد پاکتچی، «ابو حنیفه» در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ٤۰۳/٥. و نیز نك: اسدحیدر، ۲۹۷/۱.

۲٤ - الترمذی، السنن، ۷٤۱/٥.

۲٥ - پیشین، ۱٦۹/۱، ٤٤٦/۲، ۲٥۰/۳.

۲٦ - نك: الکلینی، الکافی، ٤۰٤.۲٤۲/۷؛ الطوسی، تهذیب الاحکام، ۳۱۷/۲، ۲۷۷/٦- ۲۷۸، ۸۰/۱۰؛ همو، الاستبصار، ٤۰۸/۱.

۲۷ - ابن بابویه، الخصال، ۳۱٦/۱.

۲۸ - برای نمونه نك: الخویی، ۱٦٥-۱٦۳/۱۹.

۲۹ - الخوارزمی، ٤۳٤/۲.

۳۰ - نك: الخطیب البغدادی، ۳۱۷-۳۱٤/۷؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ٤۹۱/۱.

۳۱ - اسد حیدر، ۳۱۱-۳۰۷/۱. برای آگاهی بیشتر درباره زندگی و آثار او نك: ابن الندیم، ص ۲٥۸؛ الخطیب البغدادی، همان جا؛ الخوارزمی، ٤۳٤-٤۳۳/۲؛ سزگین، ۷۹-۷۸/۳/۱.

۳۲ - سزگین، ٤۲/۳/۱، ۷۹.

۳۳ - جامع مسانید الامام‌الاعظم، ٥/۱، ۷۳. درباره زندگی و آثار او نك: الخطیب البغدادی، ۲۳۹-۲۳٦/۱۱؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ۱۸٥/۳؛ البغدادی، هدیة العارفین، ۷۸۰/۱؛ الزرکلی، ٤۳/٥.

۳٤ - سزگین، ٤۲/۳/۱.

۳٥ - نك: الفضل المبین، صص ۲٥٦-۲٤۸.

۳٦ - الخوارزمی، ٥۲٥-٥۲٤/۲.

۳۷ - الذهبی، میزان الاعتدال، ٤۹٦/۲؛ الزرکلی، ۱۲۰/٤.

۳۸ - درباره او نك: الذهبی، تذكرة الحفاظ، ۹۴۲-۹۴۰/۲؛ ابن العماد، شذرات الذهب، ۵۱/۳؛ سزگین، ۴۰۰-۳۹۹/۱/۱.

۳۹ - نك: الخوارزمی، ۵/۱، ۷۳-۷۲، ۵۲۵/۲.

۴۰ - تاریخ بغداد، ۲۶۴-۲۶۲/۳ و نیز: الخوارزمی، ۳۶۲-۳۶۰/۲.

۴۱ - میزان الاعتدال، ۴۳/۴.

۴۲ - جامع مسانید الامام الاعظم، ۳۶۲/۲.

۴۳ - نك: پیشین، ۴/۱، ۷۱. برای آگاهی از دیگر آثار او نك: سزگین، ۴۱۵-۴۱۴/۱/۱.

۴۴ - الذهبی، میزان الاعتدال، ۳۴۲/۲؛ الخوارزمی، ۴۸۷/۲؛ الزركلی، ۲۲۹/۳.

۴۵ - الخوارزمی، همان جا.

۴۶ - نك: پیشین، ۴/۱، ۷۰- ۷۱، ۴۸۷/۲.

۴۷ - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۷/۱، ۲۵۵/۴.

۴۸ - سزگین، ۴۱۶/۱/۱.

۴۹ - ابونعیم الاصفهانی، ذكر اخبار اصبهان، ۲۹۷/۲؛ الذهبی، تذكرة الحفاظ، ۹۷۵-۹۷۳/۲؛ ابن العماد، شذرات الذهب، ۱۰۱/۳.

۵۰ - برای آگاهی از آثار دیگر او نك: سزگین، ۴۱۶-۴۱۵/۱/۱؛ موسوی بجنوردی، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، مقاله "ابن مقری" به خامه حسن انصاری ۶۵۹-۶۵۸/۴. گفتنی است كه در مقاله مزبور از اثر مورد نظر با عنوان مسند ابی حنیفه یاد شده‌است.

۵۱ - الذهبی، سیراعلام النبلاء، ۱۸۰/۱۴؛ به نقل از: حسین سلیم اسد، مقدمه مسند ابی‌یعلی، ۲۰/۱.

۵۲ - برای آگاهی درباره زندگی و آثار او نك: ابونعیم، پیشین، ۳۰۶/۲؛ ابن ابی‌یعلی، طبقات الحنابله، ۱۶۷/۲؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ۴۷۹/۳؛ سزگین، ۴۲/۳/۱، ۴۴۰-۴۳۸/۱/۱. شایان ذكر است كه در ترجمه دكتر فهمی ابوالفضل از اثر سزگین، از كتاب مورد نظر با عنوان نقدٌ لمسند ابی حنیفه یاد شده‌است. (تاریخ التراث العربی، نقله الی العربیة الدكتور فهمی ابوالفضل، القاهرة ۱۹۷۱ م، ۵۲۹/۱).

۵۳ - ابوالمؤیّد الخوارزمی، ۳۹۲-۳۹۱/۲.

۵۴ - میزان الاعتدال، ۱۱۱/۱.

۵۵ - سزگین، ۴۳/۳/۱.

۵۶ - نك: الخوارزمی ۴/۱، ۷۲-۷۱.

۵۷ - سزگین، ۴۳۳/۱.

۵۸ - نك: الخوارزمی، ٤٣٥-٤٣٤/٢.

۵۹ - الذهبی، میزان الاعتدال، ٥٤٧/١؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٣٦٨/٢.

٦٠ - الخوارزمی، ٥/١، ٧٤؛ کاتب چلبی، ١٦٨٤/٢؛ القاسمی، الفضل‌المبین، ص٢٤٨. گفتنی است که سال وفات بلخی در منابع مورد اختلاف است. نگارنده به پیروی از سزگین سال ۵۲۰ را در نظر گرفت.

٦١ - الخوارزمی، ٣٦٤-٣٦٢/٢؛ ابن رجب، الذیل علی طبقات الحنابله، ٢٣٠/١؛ الزرکلی، ١٨٣/٦.

٦٢ - نك: الخوارزمی ٤/١، ٧٢.

٦٣ - نك: الزرکلی، ٢٧٣/٤.

٦٤ - یاقوت، معجم‌الادبا، ١٤٤/٥؛ الکتّانی، الرساله المستطرفه، ١٦.

٦٥ - نك: الخوارزمی: ٥/١ و ٧٤، ٣٩٢/٢.

٦٦ - پیشین، ٣٩٢/٢ و نیز ٣٥٤/٢.

٦٧ - نك: کاتب چلبی، ٩٩٩/٢؛ البغدادی، هدیة العارفین، ٧٠٣/١؛ الزرکلی، ٢٥٦/٤.

٦٨ - سزگین، ٤٣/٣/١.

٦٩ - پیشین، ٥/١، ٧٧.

۷۰ - الزرکلی، ٨٧/٧؛ سزگین، ٤٣/٣/١ شایان ذکر است که منابع در تاریخ وفات او اختلاف دارند. نگارنده به پیروی از سزگین تاریخ بالا را برگزید.

۷۱ - سزگین، ٤٣/٣/١.

۷۲ - جامع مسانید الامام الاعظم، ٦-٤/١. قس: کاتب چلبی، ١٦٨١-١٦٨٠/٢.

۷۳ - برای آگاهی از آن گزیده ها و شرحها نك: کاتب چلبی، ١٦٨٢-١٦٨٠/٢؛ سزگین، ٤٥-٤٤/٣/١.

۷٤ - سزگین، ٤٣/٣/١.

۷۵ - جمال‌الدین القاسمی، الفضل المبین، ص ٢٤٨.

۷٦ - ابن العماد، شذرات الذهب، ٢٧٤/٥؛ الزرکلی، ٢١٥/٢.

۷۷ - الطوسی، الفهرست، ص ٤٣؛ النجاشی، رجال، ٩٤.

۷۸ - نك: القاسمی، پیشین، ص ٢٤٨؛ سزگین، ٤٤/٣/١.

۷۹ - نك: ابوالمویَّد الخوارزمی، ٥/١، ٧٧-٧٥، ٤٣٤/٢، ٣٦٠-٣٥٨، ٥٨٠-٥٧٨؛ کاتب چلبی، ١٦٨٠/٢، الزرکلی ١٩٣/٨؛ عبدالمنعم النمر، احادیث رسول‌الله کیف وصلَتْ الینا، صص ٧٣-٧٢.

۸۰ - نك: الخوارزمی، ۵/۱، ۷۵، ٤٣٤/٢.

۸۱ - الذهبی، میزان الاعتدال، ۵۹۰/۱؛ ابن حجر، لسان المیزان، ٣٤٦/٢.

۸۲ - کشف الظنون، ١٦٨٠/٢. قس: الزرکلی، ١٩٣/٨.

۸۳ - الخطیب البغدادی، ٢٦٢-٢٤٢/١٤؛ الزرکلی، ١٩٣/٨؛ سزگین، ٥٤-٥١/٣/١.

٨٤ - الذهبی، میزان الاعتدال، ٤٤٧/٤؛ همو، تذکرة الحفاظ، ٢٩٣/١. برای آگاهی از نظرات دیگران درباره او نك: الخطیب البغدادی، همان جا.

۸۵ - نك: ٧٥/١.

٨٦ - سزگین، ٥٥-٥٤/٣/١.

۸۷ - الذهبی، میزان الاعتدال، ۵۱۳/۳. برای آگاهی افزونتر درباره او نك: ابن سعد، الطبقات، ٣٣٦/٧؛ الخطیب البغدادی، ١٨٢-١٧٢/٢.

۸۸ - سزگین، ٧١/٣/١.

۸۹ - نك: ۵/۱، ۷۷-۷۵، ٣٦٠-٣٥٨/٢.

۹۰ - عبدالمنعم النمر، پیشین، ص ۷۳.

۹۱ - الزرکلی، ١٨٠-١٧٩/٦؛ موسوی بجنوردی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مقاله ابوحنیفه، به خامه احمد پاکتچی، ٤٠٦/٥.

۹۲ - ابن عبدالبر، الانتقاء من فضایل الائمّة الفقهاء، ص ۱۲۸، ۱٤۲.

۹۳ - ابن خلدون، مقدمّه، ص ٤٤٤. قس: جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، ٤٧٢/٣؛ ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیّات در ایران ، ٧٥/١.

٩٤ - مقدمه، صص ٤٤٥-٤٤٤ و نیز نك: عبدالمنعم النمر، پیشین، ص ۷۳؛ اسد حیدر، ٢٩٧/١.

۹۵ - برای نگارش این بخش از قسمتی از مقاله «ابوحنیفه» به قلم احمد پاکتچی در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (۵ / ٣٩٦-٣٩٥) بهره بسیار برده شد.

٩٦ - نك: الخوارزمی، ٣٨٨/١، ٤٠٣، ٤٢١، ٤٢٣، ٤٩٩، ٥٢٩، ٥٩-٥٨/٢، ١٢٩، ٢٢٠.

بخش نهم

بخش نهم :

درباره مسندهای ابوحنیفه

۱- گزارشی کوتاه از زندگانی و آراء ابوحنیفه

ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی (۱۵۰-۸۰ ق / ۷۶۷-۶۹۹ م) فقیه و متکلّم نامدار کوفه و پایه‌گذار مذهب حنفی از مذاهب چهارگانه اهل سنّت، در کوفه زاده شده‌است. حنفیان او را "امام اعظم "و" سراج الائمه" لقب داده‌اند. او را در طبقه چهارم از فقیهان تابعی کوفی یاد کرده‌اند. (۲) که احتمالاً تنی چند از صحابه را دیده، ولی به سماع حدیث و روایت از ایشان موفّق نشده است. (۳) وی از بسیاری از فقیهان و عالمان تابعی دانش آموخت. ولی استاد ویژه او حمّادبن ابی سلیمان بود که مدّت هجده سال در حلقه درسش شرکت می‌جست و تاهنگام وفات بهره‌گیری از او را ترك نگفت (٤) و پس از درگذشت حمّاد به عنوان برجسته‌ترین شاگرد او مرجع صدور فتوا و تدریس فقه در کوفه گردید.

در فهرست استادان وی برجسته‌ترین نامها عبارتند از: عامر شعبی، عاصم بن ابی‌النجّود، امام باقر (ع)، ابن شهاب زُهری، امام صادق (ع). (۵)

درباره ارتباط ابوحنیفه با پیشوایان معصوم (ع) و یاران ایشان، باید به روایاتی اشاره کرد که مناظراتی میان ابوحنیفه و امامان صادق و کاظم (ع) و دانشمندان امامی چون محمّد بن علی ملقّب به "مؤمن الطاق"، فضال بن حسن، هَیْثَم بن حبیب صیرفی، حریز بن عبدالله سِجِستانی و هشام بن حکم را در بردارند. دراین مناظره ها مسائل مختلف اعتقادی از قبیل امامت، ایمان، قدر و پاره‌ای از مسائل اصولی و فقهی مورد بررسی و نقد قرار گرفته‌است. (٦) در برخی روایات امامی ذمّ ابوحنیفه از زبان امام صادق (ع) گزارش شده‌است. (۷) ابوحنیفه در فرصتهای حضور خود در مدینه، از محضر امامان باقر و صادق (ع) بهره گرفته و روایات وی از ایشان درمیان مرویات او دیده می‌شود. (۸) حتی به موجب پاره‌ای از گزارشها شاگردی نزد امام صادق (ع) را مایه رهایی خویش می‌داند و می‌گوید: «اگر دو سال شاگردی نزد جعفربن محمّد نبود، نعمان گمراه شده بود». (لَوْلا السَّنتان لَهَلك النُعمّان). (۹) شیخ طوسی هم وی را در شمار اصحاب آن حضرت یاد کرده است. (۱۰) پاره‌ای از روایات حنفی از روابط دوستانه میان ابوحنیفه و امام صادق حکایت دارد. (۱۱) یك روایت حنفی بیان می‌دارد: «در پایان یك جلسه پرسش و پاسخ که به پیشنهاد خلیفه منصور و در حضور وی میان امام صادق و ابوحنیفه برگزار شد، ابو حنیفه اعتراف کرد که "جعفربن محمّد" فقیه‌ترین کسانی است که من دیده‌ام». (۱۲)

گزارشهای تاریخی نشان می‌دهد که ابوحنیفه با خلافت امویان و عبّاسیان همراه نبوده. از جمله در جریان قیام زیدبن علی (ع) در سالهای ۱۲۲-۱۲۱ ه .ق ابوحنیفه پنهانی او را یاری کرد و مال و جنگ افزار در اختیارش نهاد. (۱۳) و در سال ١٤٥ ق. که ابراهیم بن عبدالله حسنی از امامان زیدی در بصره برابر خلافت منصور قیام کرد، ابوحنیفه نفوذ خویش را در تأیید این قیام به کار گرفت. همچنین نوشته‌اند که وی همواره در برابر عرضه منصبهای حکومتی از سوی خلیفگان و کارگزاران آنان ایستادگی کرده واز پذیرش هرگونه منصبی در سازمان حکومت خلیفگان تن زده است. (١٤)

ابو حنیفه، بنابرعقیده معروف، در عرصه مسائل عقیدتی و کلامی بیشتر به اندیشه ها و آراء مرجئه گرایش داشته (۱۵) و در مسائل فقهی و احکام عملی به عنوان یکی از برجسته‌ترین فقیهان «اهل رأی» شناخته شده. وی و اصحابش را به واسطه اینکه حدیث کمتر می‌دانسته و یا کمتر به کار می‌بسته‌اند و در برابر بیشتر به قیاس استناد می‌کرده و در کاربرد آن مهارت یافته‌اند، به نام «اهل رأی» خوانده‌اند. (١٦)

ابو یوسف (د . ۱۸۲ ق)، زُفَر بن هُذَیْل (د . ۱۵۸ ق) و محمّد بن حسن شیبانی (د . ۱۸۹ ق) از نامدارترین شاگردان ابوحنیفه به شمار می‌آیند. اینان در واقع در تدوین آراء و ترویج اندیشه ها وپایه‌گذاری مکتب فقهی ابوحنیفه نقش بنیادی را به عهده داشته‌اند. (۱۷) گویند: ابوحنیفه برای گذراندن زندگی به تجارت خز می‌پرداخته است.

۲- مقصود از مسندهای ابی‌حنیفه چیست؟

اساساً این نکته که ابوحنیفه خود کتابی نوشته باشد، مسلّم و قطعی نیست. (۱۸) گزارشهای متعدّدی که در منابع کهن از وجود تألیفاتی به دست ابوحنیفه خبر می‌دهند، غالباً از نوشته هایی سخن می‌گویند که موضوع آنها فقه است. (۱۹) نوشته هایی هم که اکنون به نام ابوحنیفه برجای مانده، مثل "نامه به عثمان بتّی" و ... غالباً موضوعی اخلاقی یا کلامی دارند. پس این پرسش مطرح می‌شود که مقصود از "مسند یا مسندهای ابی‌حنیفه" چیست؟ در پاسخ باید گفت: مقصود از "مسند ابی‌حنیفه" مجموعه‌ای از احادیثی است که ابوحنیفه در تعالیمش بدانها تکیه کرده و برپایه آنها نظر اعتقادی یا فتوای فقهی خویش را عرضه داشته است. این احادیث را شاگردان او و دانشمندانِ عمدتاً حنفی دوره های پسین به‌طور مکرّر و با سلیقه های گوناگون گردآورده، زیر عنوان "مسند ابی‌حنیفه" مدوّن ساخته‌اند. بنابراین انتساب این مسندها به ابوحنیفه به حکم روایت محتوای آنهاست؛ نه به حکم تألیف و تدوین آن مجموعه ها.

اطلاعات و فهرستهای موجود از شیوخ و راویان ابوحنیفه عمدتاً از همین روایات استخراج گردیده است. از روایت کنندگان او می‌توان اینان را نام برد: حمادبن ابی‌حنیفه، زُفَربن هذیل، عباد بن عوام، عبدالله بن مبارك، هُشَیم بن بشیر، و کیع بن جراح، مسلم بن خالد زنجی، ضحاك بن مخلد، عبداللّٰه بن یزید مقری، نوح بن دراج قاضی، حمزة بن حبیب زیّات ودو شاگرد نامدار وی ابویوسف و محمدبن حسن. (۲۰)

در مورد شخصیّت رجالی ابوحنیفه در همین‌جا باید گفت: رجال‌شناسان حدیث گرا از قبیل بخاری، نسایی، ابن عدی و دیگران با الفاظ و تعبیرات گوناگون او را که دشمن فکری خویش می‌دانستند، تضعیف کرده‌اند. (۲۱) حتّی ابن حبّان بُستی (د . ۳٥٤ ق) در نقد مرویات او کتابی نوشته به نام عللُ ماانسند ابوحنیفه. (۲۲) ولی در عین حال برخی از ایشان به روشنی از صدق و راستگویی او سخن گفته‌اند. (۲۳)

گفتنی است که در "صحاح ششگانه" حدیثی از ابوحنیفه به چشم نمی‌خورد. تنها در سنن کبیر نسایی درباب حدود یك حدیث از وی نقل شده که آن هم در گزیده آن یعنی المجتبی دیده نمی‌شود. (۲٤) ترمذی نیز تنها در سنن خود یك اظهار نظر رجالی درباره جابربن یزید جعفی و عطاء بن ابی‌رباح از ابوحنیفه نقل کرده (۲٥) و چندبار در لابه‌لای آن کتاب به آراء فقهی وی اشاره کرده است. (۲٦)

بی‌تردید این بی‌اعتنایی محدّثان بزرگ اهل سنّت به مرویات ابوحنیفه، برخاسته از همان داوری منفی و بدبینی است که در بالا بدان اشاره شد.

امّا نز د امامیه، احادیثی چند از طریق ابوحنیفه در سه کتاب از کتابهای چهارگانه نقل شده است. (۲۷) در غیر کتابهای چهارگانه نیز برخی احادیث از او دیده می‌شود. (۲۸) در عین حال رجال‌شناسان شیعه نیز هرگز او را توثیق نکرده‌اند. (۲۹)

۳- آشنایی با مسندهای ابو حنیفه و مؤلّفان آنها

۱- مسند ابی حنیفه، اثر ابوعلی حسن بن زیاد لُؤْلُؤْیی (د . ۲۰٤ ق / ۸۱۹ م).

لُؤْلُؤْیی شاگرد، یار و همراه ابوحنیفه و پشتیبان سرسخت روش وی در رأی‌گرایی بود واز او روایت می‌کرد. حسن اهل کوفه بود؛ امّا در بغداد می‌زیست وبه سبب خرید و فروش لؤلؤ (مروارید) او را لُؤْلُؤْیی خوانده‌اند. مدّتی در کوفه منصب قضا را عهده‌دار شد. امّا چون کارش با توفیق همراه نبود، از این منصب کناره گرفت. از خود وی نقل می‌کنند که می‌گفت: «از ابن جریج دوازده هزار حدیث نوشتم که فقیهان به تمام آنها نیازمندند». (۳۰)

رجال‌شناسان اهل سنّت بر شخصیّت او خرده می‌گیرند و از این رهگذر به روایات او اعتنا نمی‌کنند. (۳۱) لؤلؤیی در کنار ابویوسف، زُفَر و شیبانی یکی از پایه‌گذاران و مروّجان روش ابوحنیفه به شمار می‌آید. (۳۲)

لُؤْلُؤْیی یکی از گردآورندگان مسند ابوحنیفه شناخته شده، هر چند در اینکه او خودش این مجموعه را مسند نامیده باشد، سخت تردید داریم. از مجموعه فراهم آمده توسّط لُؤْلُؤْیی نسخه‌ای در کتابخانه اوقاف بغداد شناخته ش (۳۳)ده‌است. (۳٤)

۲- مسند ابی حنیفه اثر ابوالحسین عمربن حسن شیبانی معروف به "ابن‌الأُشْنانی" (د . ۳۳۹ ق / ۹۵۰ م).

وی در حدیث از آگاهیهایی برخوردار بود. از ابراهیم حربی و دیگران روایت می‌کند. امّا دارقطنی وی را تضعیف کرده است. تاکنون از مسند وی نسخه‌ای شناخته نشده، ولی محتوای آن در جامع المسانید اثر ابوالمؤیّد خوارزمی محفوظ است. (۳۵)

۳- مسند ابی حنیفه اثر ابومحمّد عبداللَّه بن محمد بخاری حارثی معروف به "عبداللَّه استاد" (د . ۳٤۰ ق / ۹۵۱ م) که نسخه های متعدّدی از آن در کتابخانه های قاهره، استانبول، دمشق و برلین نگهداری می‌شود. (۳٦) این مسند در طی سالیان درازی از رایجترین مسندهای ابوحنیفه بوده‌است. شاید به همین سبب جمال‌الدّین قاسمی در کتاب الفضل المبین از میان مسندهای متعدّد ابوحنیفه، نخستین حدیث از این مسند را شرح کرده‌است. (۳۷) بنابه گفته خطیب بغدادی وی چندبار به بغداد وارد شده و در آنجا حدیث گفته است. ابوالعباس احمدبن عقده وابوبکر بن جعابی و عموم مردم بخارا از او حدیث نقل کرده‌اند.

ابو المؤیَّد خوارزمی می‌گوید: «هرکس مسندی را که وی از مرویات ابوحنیفه فراهم ساخته مطالعه کند، به تبحّر وی به دانش حدیث و احاطه‌اش به معرفت متون و طرق پی‌خواهد برد». (۳۸) در عین حال بسیاری از حدیث‌شناسان او را ثقه نمی‌دانند. از جمله «ابن اثیر» احادیث وی را منکر قلمداد کرده و ابن جوزی او را حدیث ساز دانسته وابو زرعه رازی وی را ضعیف خوانده است. (۳۹)

٤- مسند ابی حنیفه اثر ابواحمد عبدالله بن عَدِیّ جرجانی (د . ۳٦۵ ق / ۹۷٦ م).

وی در شهر خود به "ابن قطّان" و در نزد محدّثان به "ابن عَدِیّ" مشهور بود. ابن عدی در شهرهای گوناگون از بیش از هزار استاد کسب دانش کرده و در نزد دانشمندان اهل سنّت محدثی ثقه به شمار می‌آید. او بر احوال راویان آگاهی داشته و در جرح و تعدیل آنان استاد بوده‌است و دراین زمینه کتابی دارد به‌نام الکامل فی‌الجرح و التعدیل. افزون برآن از دانش فقه نیز بهره‌مند بوده‌است. (٤۰) گویا از مسند ابن عدی تاکنون نسخه‌ای شناخته نشده باشد؛ امّا محتوای آن از طریق جامع المسانید خوارزمی در دسترس محققان قرار دارد. (٤۱)

۵- مسند ابی‌حنیفه اثر ابوالحسین محمد بن مظفّر بزّاز (د . ۳۷۹ ق / ۹۸۹ م).

بنابه گفته خطیب بغدادی وی از محمد بن جریر طبری و یحیی بن صاعد و چندتن دیگر حدیث شنیده و در جستجوی دانش مسافرتهای بسیار کرده. وی او را حافظ، صادق، کثیرالحدیث، خوش‌فهم، ثقه، مأمون و خوشنویس توصیف کرده. ابوالحسن دارقطنی و ابوحفص بن شاهین و دیگران از او روایت کرده‌اند. (٤۲) ذهبی نیز او را ثقه و حجّت دانسته و از ابوالولید باجی نقل کرده که «تشیّع در وی نمایان بود». (٤۳) خوارزمی می‌گوید: «این مسندی که ازمرویات ابوحنیفه فراهم ساخته، نشانگر نهایت دانش وی در حدیث و آگاهی‌اش به متون و طرق آن است ». (٤٤)

از مسند ابن مظفر تاکنون نسخه‌ای به دست نیامده، امّا مندرجات آن در جامع المسانید خوارزمی محفوظ است. (٤٥)

٦- مسند ابی حنیفه از ابوالقاسم طلحة بن محمّد معروف به "شاهد عدل" (د. ٣٨٠ ق / ٩٩٠ م).

مؤلّفِ این مسند از محدّثان بغداد وبا دارقطنی معاصر بوده‌است. وی از ابوالقاسم بغوی و یحیی بن صاعد و ابوبکر بن مجاهد مُقْری و دیگران روایت می‌کند. رجال شناسان او را «صحیح السّماع» دانسته‌اند؛ امّا از آنجا که وی مردم را به اندیشه اعتزالی فرا می‌خواند، وی را تضعیف کرده، روایت از او را ترك گفته‌اند. (٤٦) خوارزمی می‌گوید: «وی در زمان خود پیشگام عادلان و ثقات بود. او مسند ابوحنیفه را برپایه حروف الفبا تألیف کرد». (٤٧) از مسند طلحة تاکنون نسخه‌ای شناخته نشده؛ امّا روایات آن از رهگذر جامع المسانید خوارزمی در دسترس می‌باشد. (٤٨) از کتاب مناقب آل ابی‌طالب دانسته می‌شود که این مجموعه نزد دانشمندان شناخته شده بوده است. (٤٩)

٧- تهذیبُ مسند الامام ابی حنیفه اثر ابوبکر محمّد بن ابراهیم اصفهانی معروف به "ابن مقری" (د . ٣٨١ ق / ٩٩١ م) که دستنوشته آن در کتابخانه فیض اللّه در ترکیه یافت می‌شود. (٥٠) ابن مقری در سال ٢٨٥ ق. در اصفهان به دنیا آمد و دست به مسافرتهای علمی گسترده‌ای زد و در نتیجه حدود پنجاه شهر را بدید و نزد دانشمندان بزرگ آن شهرها به دانش‌آموزی پرداخت و حدیث بسیار شنید. از میان استادان ابن‌مقری می‌توان از ابویعلی موصلی، ابوالقاسم بغوی و ابن باغندی ... نام برد. وی فقیهی بر مذهب ابن حنبل و دوست نزدیك صاحب بن عباد و یك چند کتابدار او بود. کسانی چون ابونعیم اصفهانی و ابن مردَوَیْه و... از راویان او به‌شمار می‌آیند. رجال شناسان اهل سنّت بر امانت و تبحّر ابن مقری در نقل حدیث تأکید داشته وبا الفاظی چون ثقه و امین وی را ستوده‌اند. (٥١) ابن مقری آثار متعدّدی از خودش برجای نهاده است. (٥٢) همچنین باید گفت که ابن مقری به عنوان راوی برخی از آثار گذشتگان نیز شناخته شده که از آن میان می‌توان از مسند ابی‌یعلی موصلی یاد کرد. (٥٣)

٨- روایةٌ لمسند ابی حنیفه از ابوعبداللّه محمّد بن اسحاق عَبْدِی اصفهانی مشهور به "ابن مَنْدَه" (د . ٣٩٥ ق / ١٠٠٥ م).

وی در سال ٣١٠ ق. در اصفهان زاده شد. در سال ٣٣٠ سفرهای علمی خود را که نزدیك به ٤٥ سال به درازا کشید، آغاز کرد واز بیش ١٧٠٠ تن استاد حدیث شنید و نوشت. وی به «بازپسینِ سفرکنندگان» (خِتامُ الرّحالین) معروف شده‌است. میان ابن منده و همشهری او ابونعیم درگیری و دشمنی سختی وجود داشته است. با این وجود رجال‌شناسان عامّه او را محدّثی والامرتبه و قابل اعتماد می‌دانند. ابن منده در عرصه حدیث آثار بسیاری از خویشتن برجای نهاده، امّا از اثر مورد نظر گویا جز نامی برجای نمانده است. (٥٤)

٩- مسند ابی حنیفه‌از حافظ ابونعیم احمد بن عبداللّه اصفهانی (د . ٤٣٠ ق/ ١٠٣٨ م)، صاحب کتاب معروف حلیة الاولیاء. وی در اصفهان زاده شد و در همان شهر درگذشت. ابونعیم در اصفهان، شوشتر، جرجان و نیشابور از استادان بسیاری حدیث شنید. (٥٥) ذهبی وی را صدوق می‌خواند و می‌گوید: «سخن ابن منده درباره ابونعیم چنان زشت و ناپسند است که گزارش آن را دوست نمی‌دارم وهمچنین سخن هریك از آن دو را درباره دیگری نمی‌پذیرم؛ بلکه هر دو نزد من مقبول هستند». آنگاه افزاید: «سخن اقران درباره یکدیگر شایسته اعتنا نیست، بویژه آنگاه که دانسته شود آن سخن از روی دشمنی یا درگیری مذهبی یا حسادت است». (٥٦) از اثر مورد نظر دستنوشته‌ای درکتابخانه "احمد ثالث" یافت شده، (٥٧) افزون برآن محتوای آن از طریق جامع المسانید خوارزمی در دسترس است. (٥٨)

١٠- مسند ابی‌حنیفه از ابوعبداللّه حسین بن محمّد بن خسرو بلخی (د . ٥٢٠ ق / ١١٢٦م) که دستنوشته

هایی از آن در کتابخانه های احمد ثالث در استانبول، دانشگاه ییل و برلین یافت می‌شود. (۵۹) بلخی از استادان بسیاری در بغداد حدیث شنیده، (٦٠) امّا شخصیّت وی از دیدگاه رجالی چندان شناخته نیست. (٦١) در عین حال مسند او در ردیف یکی از رایجترین مسندهای ابوحنیفه به شمار می‌رود. (٦٢)

١١- مسند ابی حنیفه اثر ابوبکر محمدبن عبدالباقی معروف به "قاضی مارِستان" (د . ٥٣٥ ق / ١١٤١ م).

وی نسبش به کعب بن مالك انصاری می‌رسد. در بغداد، مکّه و مصر از شیوخ بسیاری حدیث شنید و از علم حساب و فرایض نیز آگاهی داشت. قاضی مارستان در بغداد زاده شد و در همان جا از دنیا رفت. (٦٣) از مسند وی تاکنون نسخه‌ای شناخته نشده، امّا مندرجات آن از رهگذر جامع‌المسانید خوارزمی محفوظ مانده است. (٦٤)

١٢- مسند ابی حنیفه از ابوالقاسم علی بن حسن دمشقی معروف به "ابن‌عساکر" (د . ٥٧١ ق / ١١٧٦ م).

وی مورّخ، جهانگرد و حافظِ حدیث و در سفرهایش یار و همراه "سمعانی" صاحب کتاب الانساب بود. ابن عساکر تألیفات فراوانی دارد. (٦٥) از مسند او گویا جز نامی باقی نمانده باشد. (٦٦)

١٣- مسند ابی حنیفه از ابوبکر احمدبن محمد کلاعی. آگاهیهای ما درباره این مسند و مولّفش ظاهراً محدود می‌شود به مندرجات جامع المسانید خوارزمی. زیرا محتوای این مسند از رهگذر کتاب خوارزمی به دست ما رسیده (٦٧) و در غیر کتاب مزبور - تاجایی که نگارنده تتبّع کرد - نام و نشانی از مولّف و کتابش یافت نشد. خوارزمی در عین حال که این مسند را به ابوبکر کلاعی نسبت می‌دهد، خود می‌نویسد: ظاهراً ابوبکر این مجموعه را از پدرش از جدّش از محمد بن خالد وهبی روایت می‌کند و گردآورنده حقیقی آن شخص اخیر است. درنتیجه می‌توان گفت: نسبت این مسند به ابوبکر یاد شده به حکم روایت است؛ نه به حکم جمع و تألیف. زیرا دراین مجموعه حدیثی از طریق کس دیگر جز محمد بن خالد وهبی به چشم نمی‌خورد. بنابراین اگر مجموعه مزبور گردآوری ابوبکر کلاعی بود، برحسب قاعده باید حدیثی به نقل کسی غیر از محمدبن خالد وهبی درآن یافت می‌شد. (٦٨)

١٤- مسند ابی حنیفه از حسام‌الدین ابوالحسن علی‌بن احمد بن مکّی رازی (د . ٥٩٨ ق / ١٢٠١ م).

وی یکی از فقیهان حنفی است که مدّتی در حلب زیسته و سپس به دمشق کوچیده و در همان جا مرده است. (٦٩) از مجموعه مورد نظر دستنوشته‌ای در کتابخانه "احمد ثالث" در استانبول یافت شده‌است. (٧٠)

١٥- مسند ابی حنیفه اثر ابوالقاسم عبداللّٰه بن محمّد معروف به "ابن ابی‌العوام سغدی". درباره این مجموعه نیز آگاهیی جز آنچه خوارزمی در جامع‌المسانید گفته، در اختیار نگارنده نیست. (٧١)

١٦- جامع مسانید الامام الاعظم که به آن جامع المسانید و مسانید ابی حنیفه نیز گویند. اثر ابوالمؤیَّد محمّد بن محمود خوارزمی (د . ٦٤٥ ق / ١٢٤٧ م) یکی از فقیهان حنفی. وی در خوارزم چشم به جهان گشود و مدّتی در آن شهر زیست. سپس حجّ گزارد و مدّتی مجاور خانه خدا شد و در واپسین سالهای زندگی‌اش در بغداد سکونت گزید و در آنجا تا گاهِ مردن به تدریس پرداخت. (٧٢) مهمترین اثر او گویا همین جامع المسانید باشد. این کتاب آمیخته‌ای از پانزده مجموعه از مسندهای پیشین ابوحنیفه است که به ترتیب ابواب فقه فراهم آمده، از این کتاب دستنوشته های بسیاری در مصر، ترکیه و هند وجود دارد. (٧٣) کتاب مزبور در سال ١٣٣٢ قمری درحیدر آباد هند در دو مجلد به چاپ رسیده است. مؤلّف درباره انگیزه خویش از فراهم ساختن این کتاب چنین می‌گوید:

« من در شام از برخی از ناآگاهان شنیدم که بر ابوحنیفه خرده می‌گرفت و او را کوچك می‌شمرد و دیگران را بزرگ می‌داشت و او را در عرصه حدیث قلیل الروّایه می‌شمرد و برای این کارِ خودْ به مسند شافعی تألیف ابوالعباس محمّد بن یعقوب اصم و موطّأ مالك و مسند امام احمد استدلال می‌کرد و می‌پنداشت که ابوحنیفه مسندی ندارد و تنها شمار اندکی حدیث روایت می‌کند. دراین وقت غیرت دینی پروردگاری و عصبیّت حنفی نعمانی من به جنبش درآمد. در نتیجه تصمیم‌گرفتم که پانزده مجموعه از مسندهایی را که دانشمندان بزرگ حدیث فراهم ساخته‌اند، درهم آمیزم و آنها را در یکجا گرد آوردم. [بدین شرح]:

١) مسند ابی حنیفه: تألیف حافظ ابومحمد عبداللَّه بن محمد ... حارثی بخاری معروف به "عبداللَّه استاد".

٢) مسند ابی حنیفه: تألیف ... ابوالقاسم طلحة بن محمّد [معروف به] "شاهد عدل ".

٣) مسند ابی حنیفه: تألیف حافظ ابوالحسین محمد بن مظفّر ....

٤) مسند ابی حنیفه: تألیف حافظ ابونعیم احمد بن عبداللَّه بن احمد اصفهانی.

٥) مسند ابی حنیفه: تألیف ... ابوبکر محمدبن عبدالباقی بن محمّد انصاری.

٦) مسند ابی حنیفه: تألیف ... ابواحمد عبداللَّه بن عَدِیّ جرجانی.

٧) مسند ابی حنیفه: که امام حسن بن زیاد لؤلؤیی از او روایت می‌کند.

٨) مسند ابی حنیفه: تألیف ... عمربن حسن اُشْنانی.

٩) مسند ابی حنیفه: تألیف ... ابوبکر احمد بن محمد ... کلاعی.

١٠) مسند ابی حنیفه: تألیف ... ابوعبداللَّه محمد بن حسین بن محمد بن خسرو بلخی.

١١) مسند ابی حنیفه که قاضی ابویوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری آن را فراهم ساخته واز وی روایت می‌کند. این مجموعه به نسخه ابی یوسف نامبردار است.

١٢) مسند ابی حنیفه که محمّد بن حسن شیبانی آن را فراهم ساخته و از او روایت می‌کند. این مجموعه به نسخه محمّد نامبردار است.

١٣) مسند ابی حنیفه که آن را فرزندش حمّاد بن ابی حنیفه فراهم آورده و از او روایت می‌کند.

١٤) مسند ابی حنیفه که آن را نیز امام محمد [بن حسن شیبانی] گردآورده واز او روایت می‌کند. این مجموعه به کتاب الاثار نامبردار است.

١٥) مسند ابی حنیفه: تألیف ابوالقاسم عبدالله بن محمّد بن ابی العوام سغدی.

«سپس از خداوند کامیابی را خواستار شدم و برای جمع این مسندها به ترتیب ابواب فقه نزد او استخاره کردم». (٧٤)

باید افزود که مؤلّف از آوردن احادیث و اِسنادهای تکراری خودداری کرده، مگر آنکه یك حدیث به بابهای

مختلف مربوط و یا آنکه اسنادهایش متفاوت باشد. گفتنی است که پاره‌ای از مجموعه های پیشگفته از سوی مؤلّفانِ خود مسند نامیده نشده؛ بلکه این خوارزمی است که برآنها نام مسند می‌نهد. همچنین باید دانست که بسیاری از دانایان اهل سنّت کتاب مزبور را خلاصه کرده و برخی دیگر برآن شرح نوشته‌اند. یکی از این شرحها به خامه سیوطی است با نام التعلیقة المنیفة علی مسند ابی حنیفه. (۷۵)

۱۷- مسند ابی‌حنیفه از موسی بن زکریا بن ابراهیم حَصْکَفی (٦٥٠ ق / ۱۲۵۲م).

از این مجموعه هم دستنوشته های بسیاری یافت می‌شود و هم‌اینکه در هند، قاهره و حلب چاپ شده‌است. مؤلّفْ خود بار دیگر مطالب کتاب را براساس استادان و شیوخْ مرتّب ساخته و مطالب آن را شرح داده. این کتاب با چهره جدیدش نیز در هند و لاهور چاپ شده‌است. (٧٦)

۱۸- مسند ابی حنیفه‌از ابوعلی صدرالدین حسن بن محمّد بَکْری تَیْمی نیشابوری (۷۷) (٦٥٦ ق / ۱۲۵۸ م).

مؤلّف این مجموعه، افزون بر اشتغال به تاریخ، از حافظان حدیث هم به‌شمار می‌رود. از جمله تألیفات صدرالدین بکری ذیلی است بر تاریخ ابن عساکر دمشقی که گویا موفّق به اتمامش نگشته است. برخی او را در حدیث تضعیف کرده‌اند. (۷۸)

افزون بر عناوین یاد شده، به اجمال می‌توان از کتاب اخبار ابی حنیفه و مسندُه اثر ابن عُقده (۷۹) و پاره‌ای مجموعه های گمنام دیگر (۸۰) در زمره مسندهای ابوحنیفه یاد کرد. شرح این کتابها سخن را به درازا می‌کشاند. در پایان باید افزود که مجموعه های حدیثی متعدّد دیگری از طریق ابوحنیفه توسّط شاگردان او چون: حمّاد بن ابی حنیفه، ابویوسف و محمّد بن حسن شیبانی فراهم آمده است. این مجموعه ها توسّط مولّفان خود، "مسند" نامیده نشده‌اند. امّا دانشمندان سده های میانی و متأخّر و به پیروی از آنان برخی از پژوهندگان معاصر آنها را "مسند" نام نهاده‌اند. (۸۱) اینك به اجمال با آن مجموعه ها آشنا می‌شویم:

الف- مجموعه حمّاد پسر ابوحنیفه (د . ۱۷۰ ق / ٧٨٦ م) که گویا تا کنون نسخه‌ای از آن شناخته نشده باشد؛ ولی خوارزمی در تألیف جامع المسانید از آن بهره برده و احادیث آن را در کتاب خود آورده است. او حماد را در دانش حدیث و فقه پیشوا و در روایت حدیث ثقه و عادل وصف می‌کند. (۸۲) امّا ابن عدی و دیگران وی را حافظ ندانسته، از این ناحیه وی را تضعیف کرده‌اند. (۸۳)

ب - کتاب الاثار اثر قاضی ابویوسف یعقوب بن ابراهیم کوفی (د . ۱۸۲ ق / ۷۹۸ م).

گویا مقصود حاجی خلیفه از مسند امام ابی یوسف (٨٤) همین کتاب باشد. مؤلّف این کتاب شاگرد و یار ابوحنیفه و نخستین کسی بود که به نشر روش فقهی استادش پرداخت. ابویوسف در خلافت‌هادی در بغداد عهده‌دار منصب قضا گشت و تادم مرگ برسر این کار باقی ماند. گویند: او نخستین کسی است که وی را "قاضی‌القضاة" خوانده‌اند. ابویوسف با آنکه در روش فقهی رأی گرا بود، در عین حال میان روش او و استادش تفاوتهایی هم دیده می‌شد. از جمله اینکه بیش از استادش به حدیث تکیه می‌کرد. (۸۵) همین نکته سبب شده که رجال‌شناسان حدیث‌گرا با خوش‌بینی بیشتری به وی بنگرند و تا حدّی مروياتش را بپذیرند. هر چند جملگی آنان درباره او هم‌سخن نیستند. مُزَنی درباره او گفته: «او بیش از سایر رأی‌گرایان پیرو حدیث است». یحیی بن مَعین هم به همین سان داوری کرده وگفته: «در میان رأی گرایان کسی استوارتر و آگاهتر به حدیث از ابی یوسف وجود ندارد». (٨٦) باری، چنانکه پیش از این گفته شد، خوارزمی در تألیف جامع‌المسانید از کتاب الاثار با عنوان مسند ابی حنیفه یاد کرده و محتوای آن را در کتاب خود وارد ساخته است. (۸۷) این کتاب در قاهره به کوشش ابوالوفاء افغانی چاپ شده‌است.

ج - کتاب الاثار اثر ابوعبداللّٰه محمد بن حسن شَیْبانی (د. ۱۸۹ق / ۸۰٤ م).

وی در چهارده سالگی با ابوحنیفه همنشین گشت و از او دانش آموخت و از روش فقهی او تأثیر پذیرفت. سفیان ثوری، اوزاعی، مالك بن انس و ابویوسف از دیگر استادان نامدار او هستند و اخیری در تربیت فقهی او نقش بزرگی داشت. شیبانی در فقه، اصول، حدیث و لغت مهارت داشت و در عرصه مسائل عقیدتی با مرجئه همسخن بود. او بی تردید یکی از بنیانگذاران مذهب حنفی است. وی با آنکه رأی گرا بود، حدیث را بر رأی مقدّم می‌داشت. (۸۸) از نشانه های توجّه وی به حدیث، افزون بر تألیف کتاب مورد نظر، فراگیری و روایت کتاب الموطّأاز مالك بن انس است. ذهبی در عین حال که او را «دریایی از دانش و فقه» خوانده ، گوید: نسایی و دیگران از نظر حفظ براو اندکی خرده گرفته‌اند». (۸۹)

کتاب الاثارِ شیبانی دربردارنده مجموعه‌ای از مهمترین احادیثی است که ابوحنیفه مذهب خویش را برشالوده آن بر پا ساخته است. از این کتاب دستنوشته های بسیاری در مصر، تونس، و بویژه در ترکیه یافت می‌شود. افزون برآن، این کتاب در لکهنو و لاهور چاپ شده‌است. (۹۰) چنانکه دیدیم، کتاب الاثار یکی از منابع خوارزمی در جامع المسانید است. وی در خلال منابع خویش افزون براین کتاب از یك مجموعه حدیثی دیگر از شیبانی نام می‌برد به نام نسخه محمّد. (۹۱)

گفتنی است که برخی براین باورند که کتاب الاثار را خود ابوحنیفه تألیف کرده و محمّد بن حسن تنها راوی آن است. همان گونه که وی راوی موطّأ از مالك بن انس می‌باشد. برپایه این نظر، کتاب مزبور به غلط در ردیف آثار شیبانی قلمداد شده‌است. اینان به صراحت می‌گویند: «کتاب الاثار در حقیقت نسخه محمد بن حسن از مسند ابی حنیفه است». (۹۲)

ناگفته نماند که در سده های اخیر شرحی بر مرویّات ابوحنیفه نگاشته شده به نام المواهب اللطیفة عن مسند ابی حنیفه به خامه محمد عابد سندی. این شرح که یکی از رایجترین شرحها بر مسند ابی حنیفه است، بارها از جمله درسال ۱۳۲۷ ق. در قاهره به چاپ رسیده است. (۹۳)

٤- علّت تعدّد مسندهای ابوحنیفه

ممکن بپرسند: چرا مجموعه های متعدّدی به نام مسند ابی حنیفه فراهم آمده است؛ در حالی که درباره دیگر فقیهان و محدّثان چنین وضعی دیده نمی‌شود؟ در پاسخ باید گفت: ابو حنیفه پیشوای فقیهان رأی‌گرا شناخته شده است. با آنکه حدیث (البتّه با قید صحیح بودن) دومین دلیل از ادلّه فقه ابوحنیفه دانسته شده و چند تن از فقیهان حدیث‌گرا معترفند که هرگاه صحّت حدیثی از پیامبر (ص) نزد ابوحنیفه ثابت می‌شد، هرگز بدان پشت نمی‌کرد، (۹٤) در عین حال وی و همفکرانش از نگاه حدیث گرایان همواره به عدول از سنّت و بی توجّهی به حدیث متهّم بودند. تا جایی که بر سرزبانها شایع کرده‌اند که «روایت ابوحنیفه به هفده یارقمی در همین حدود رسیده است» (۹۵) و این را نشانی از بی‌توجّهی یا بضاعتِ اندك وی در حدیث قلمداد کرده‌اند. حتّی چنانکه در آغاز این گفتار دیده شد، رأی‌گرایی ابوحنیفه موجب شده که دشمنان فکری او، یعنی رجال شناسان حدیث گرا، وی را در شمار "ضعفا و متروکین" قلمداد کنند. همین اتّهام در طول قرنها انگیزه تألیف آثار گونه‌گون با عنوان مسند ابی حنیفه شد. چنانکه خوارزمی نیز به روشنی به این انگیزه اشاره کرد، مؤلّفان این مجموعه ها برای واکنش در برابر آن اتّهام تلاش داشتند تا احادیث منقول از طریق ابوحنیفه را در کتابی گرد آورند واز این رهگذر توجّه وی را به روایت حدیث عملاً به نمایش گذارند.

گفتنی است که با گذشت زمان کم‌کم این اتّهام رنگ باخت‌تا آن‌جا که دانشمند مالکی مذهب سرسختی چون ابن خلدون تلاش می‌کند تا برای اندك بودن احادیث ابوحنیفه دلیلی بیابد. او می‌نویسد:

«گاهی برخی از معتصبّان کجرو اظهار می‌دارند که برخی از پیشوایان در حدیث کم بضاعت بوده‌اند و به همین دلیل روایت ایشان اندك بوده. در صورتی که چنین عقیده‌ای درباره پیشوایان بزرگ به هیچ رو مورد ندارد... تنها بدان دلیل برخی از پیشوایان کمتر روایت دارند که در راه نقد حدیث به سبب برخورد با خرده‌گیریها و عللی که مایه قدح در طرق حدیث می‌شود، روایت کمتری را برمی‌گزینند... از این رو اجتهادْ چنین کسانی را به جایی می‌رساند که از روایت احادیث مشکوك خودداری کنند و هرچه بیشتر احتیاط می‌کنند، روایت آنان به سبب ضعفِ طرق کمتر می‌شود. گذشته از این حجازیان بیشتر از عراقیان به نقل حدیث پرداخته‌اند. زیرا مدینه جایگاه هجرت و مسکن صحابه بوده و آن دسته از اصحاب که به عراق رفته‌اند، بیشتر به جهاد سرگرم بوده‌اند. بنابراین امام ابوحنیفه از این رو کمتر روایت داشت که در شروط روایت و نقلِ حدیث سختگیری می‌کرد؛ نه از این رو که روایت حدیث را فرو گذاشت. زینهار که وی به عمد حدیث را ترك گفته باشد. زیرا او در علم حدیث از صاحبنظران بزرگ بود و شیوه او در میان حدیث پژوهان مورد اعتماد و تکیه‌گاه به شمار می‌رفت و نظر وی در ردّ و قبول اعتبار داشت. امّا دیگر محدثّان که اکثریّت را تشکیل می‌دهند، شروط پذیرفتن حدیث را گسترش دادند و در نتیجه روایات ایشان افزایش یافت. بر هیچ‌یك از این دو گروه نیز خرده نتوان گرفت؛ زیرا هردو به مقتضای اجتهاد خویش عمل می‌کنند. اصحاب ابوحنیفه هم که پس از وی شروط پذیرش حدیث راگسترش دادند، حدیث بسیار نقل کردند». (۹۶)

۵- سخنی درباره ارزش مسانید ابوحنیفه (۹۷)

در سطور بالا گفتیم که پس از قرآن، حدیث صحیح از ادلّه فقه ابوحنیفه شناخته شده است. ولی باید دانست که مقصود ابوحنیفه از حدیث "صحیح" چندان روشن نیست. زیرا در آن زمان مجموعه های معروف حدیث هنوز تدوین نشده بود و حدیث تا حدّ زیادی توزیع بومی خود را حفظ کرده بود. همچنین پایه‌گذاری اصطلاحات مربوط به نقد راویان حدیث، چون حدیث صحیح، حسن، ضعیف و ... به دوره‌ای متأخّر از زندگی ابوحنیفه باز می‌گردد. انکار نمی‌توان کرد که پاره‌ای از احادیث روزگار ابوحنیفه از چنان شهرتی برخوردار بودند که اطمینان فقیه را به خود جلب می‌کرد. ولی بسیاری از احادیثی که ابوحنیفه در فقه خود به کاربسته، در حدّ آگاهی کنونی ما در ردیف اخبار آحاد و احادیث مرسل جای می‌گیرند. مسندهایی که به نام ابوحنیفه فراهم آمده بسان موطّأ مالك پراست از روایات مرسل. در مسندهای یادشده می‌توان احادیث مرسل به روایت ابوحنیفه از تابعان کوفه، بصره و حجاز چون: امام محمّد باقر (ع)، سعید بن جبیر، شَعْبی، ابراهیم نخعی، حسن بصری، عطابن ابی‌رباح، ابن شهاب زهری، مجاهد و سعید بن مسیب یافت که ابوحنیفه بر پایه آنها فتوا داده است. (۹۸)

پاورقی ها :

۱ - محمود شهابی، ادوارفقه، ۵۷۰/۳.

۲ - دراین باره نك: ابوالمویَّد محمدبن محمود الخوارزمی، جامع مسانید الامام الاعظم، ۳۴۸-۳۴۵/۲؛ سزگین، ۳۱/۳/۱.

۳ - الخطیب البغدادی، ۳۳۳/۱۳.

٤ - برای فهرست استادان او نك: ابن ابی‌حاتم، ٤٤٩/۱/٤؛ الخطیب البغدادی، ۳۲٤/۱۳؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٤٤٩/۱۰.

۵ - ابن بابویه، التوحید، ۹٦؛ الطوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۹۰؛ الطبرسی، الاحتجاج ۳۸۲-۳۸۱/۲؛

المفید، الاختصاص، ۱۱۱-۱۰۹؛ ابن الندیم، ۲۲٤؛ الخوارزمی، ۳۳۸/۲.

٦ - الطوسی، اختیار معرفةالرجال، ۱٤۹-۱٤٦-۱٤٥.

۷ - ابویوسف، الاثار، ۳٤، ۱۲٤؛ الخوارزمی، ۳۸۸/۱، ۸۳/۲.

۸ - اسد حیدر، ۲۳۲/۱؛ الآلوسی، التحفه، الطبعه الاولی، ص ۸؛ به نقل از محمد تقی الحکیم، قصةالتقریب بین المذاهب، ص ۹.

۹ - الرجال، ۳۲٥.

۱۰ - الخوارزمی، ۸٤-۸۳/۲.

۱۱ - پیشین، ۲۲۳-۲۲۲/۱. برای آگاهی بیشتر درباره ارتباط ابوحنیفه با پیشوایان و بزرگان شیعه نك: اسد حیدر، ۳۲۲-۳۱٤/۱.

۱۲ - احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، ۲۳۹/۳. نیز نك: محمد ابوزهره، الامام زید، ص ۷۱؛ حسین کریمان، سیره و قیام زیدبن علی، صص ۷۹-۷۸، ص ۲۹٤.

۱۳ - الخطیب البغدادی، ۳۳۰-۳۲٦/۱۳.

۱٤ - سزگین، ۳۱/۳/۱.

۱٥ - محمود شهابی، پیشین، ٦٥٥/۳.

۱٦ - برای آگاهی بیشتر درباره پایه‌گذاران مذهب حنفی نك: اسدحیدر، ۳۱۱-۳۰۷/۱؛ سزگین، ۷۸-۳۱/۳/۱.

۱۷ - برخی خاورشناسان سخت براین باورند که ابوحنیفه کتابی ننوشته، بلکه برخی رساله ها که به نام او شناخته شده، به کوشش شاگردانش فراهم آمده است. نك: جوینبل (Juynboll .Th.W)، مقاله «ابوحنیفه» در دایرةالمعارف الاسلامیة، ۳۳۱/۱. در برابر کسانی که درباره آثار ابوحنیفه بنا را بر نفی می‌گذارند، کسانی هم هستند که معتقدند وی در جمع حدیث به ترتیب ابواب فقه، بر مالك پیش دستی کرده است. سیوطی دراین باره می‌نویسد: «یکی از مناقب ویژه ابوحنیفه، این است که وی نخستین کسی است که علم شریعت را مدوّن ساخته، در ابوابی مرتّب کرد. پس از آن مالك بن انس در ترتیب موطّأ از او پیروی کرد». (السیوطی، تبییض‌الصحیفة فی مناقب الامام ابی حنیفة، دهلی، ص۱٤٤؛ به نقل از عبدالمنعم النمر، احادیث رسول‌الله کیف وَصَلتْ الینا، ص ۷۲). درباره درستی یا نادرستی آثار منتسب به ابوحنیفه شماری از پژوهشگران معاصر نظرات معتدلتر و واقع بینانه‌تری دارند. نك: سزگین، ۳۲/۳/۱؛ احمد پاکتچی، «ابوحنیفه»، در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ٤۰٤-٤۰۳/٥۷.

۱۸ - از جمله نك: الخطیب البغدادی، ۳٤۲/۱۳.

۱۹ - البخاری، ۸۱/۲/٤؛ ابن ابی‌حاتم، ٤٤۹/۱/٤؛ الخطیب البغدادی، ۳۲٤/۱۳؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٤٤۹/۱۰.

۲۰ - برای نمونه نك: ابن‌سعد، الطبقات، ۳٦۹/٦؛ ابن‌ابی‌حاتم، ٤٥۰-٤٤۹/۱/٤؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ۲٦٥/٤.

۲۱ - الذهبی، سیراعلام النبلاء، ۹۵/۱٦.

۲۲ - یحیی بن معین، معرفة الرجال، ۷۹/۱ و نیز: ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٤٥۰-٤٤۹/۱۰.

۲۳ - المزّی، تهذیب الکمال، نسخه خطی کتابخانه احمد ثالث، شماره ۲۸٤۸، ۱٤۷/۱۷؛ به نقل از : احمد پاکتچی، «ابو حنیفه» در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ٤۰۳/٥. و نیز نك: اسدحیدر، ۲۹۷/۱.

۲٤ - الترمذی، السنن، ۷٤۱/٥.

۲٥ - پیشین، ۱٦۹/۱، ٤٤٦/۲، ۲٥۰/۳.

۲٦ - نك: الکلینی، الکافی، ٤۰٤.۲٤۲/۷؛ الطوسی، تهذیب الاحکام، ۳۱۷/۲، ۲۷۷/٦- ۲۷۸، ۸۰/۱۰؛ همو، الاستبصار، ٤۰۸/۱.

۲۷ - ابن بابویه، الخصال، ۳۱٦/۱.

۲۸ - برای نمونه نك: الخویی، ۱٦٥-۱٦۳/۱۹.

۲۹ - الخوارزمی، ٤۳٤/۲.

۳۰ - نك: الخطیب البغدادی، ۳۱۷-۳۱٤/۷؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ٤۹۱/۱.

۳۱ - اسد حیدر، ۳۱۱-۳۰۷/۱. برای آگاهی بیشتر درباره زندگی و آثار او نك: ابن الندیم، ص ۲٥۸؛ الخطیب البغدادی، همان جا؛ الخوارزمی، ٤۳٤-٤۳۳/۲؛ سزگین، ۷۹-۷۸/۳/۱.

۳۲ - سزگین، ٤۲/۳/۱، ۷۹.

۳۳ - جامع مسانید الامام‌الاعظم، ٥/۱، ۷۳. درباره زندگی و آثار او نك: الخطیب البغدادی، ۲۳۹-۲۳٦/۱۱؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ۱۸٥/۳؛ البغدادی، هدیة العارفین، ۷۸۰/۱؛ الزرکلی، ٤۳/٥.

۳٤ - سزگین، ٤۲/۳/۱.

۳٥ - نك: الفضل المبین، صص ۲٥٦-۲٤۸.

۳٦ - الخوارزمی، ٥۲٥-٥۲٤/۲.

۳۷ - الذهبی، میزان الاعتدال، ٤۹٦/۲؛ الزرکلی، ۱۲۰/٤.

۳۸ - درباره او نك: الذهبی، تذکرة الحفاظ، ۹٤۲-۹٤۰/۲؛ ابن العماد، شذرات الذهب، ٥۱/۳؛ سزگین، ٤۰۰-۳۹۹/۱/۱.

۳۹ - نك: الخوارزمی، ٥/۱، ۷۳-۷۲، ٥۲٥/۲.

٤۰ - تاریخ بغداد، ۲٦٤-۲٦۲/۳ و نیز: الخوارزمی، ۳٦۲-۳٦۰/۲.

٤۱ - میزان الاعتدال، ٤۳/٤.

٤٢ - جامع مسانید الامام الاعظم، ٣٦٢/٢.

٤٣ - نك: پیشین، ٤/١، ٧١. برای آگاهی از دیگر آثار او نك: سزگین، ٤١٥-٤١٤/١/١.

٤٤ - الذهبی، میزان الاعتدال، ٣٤٢/٢؛ الخوارزمی، ٤٨٧/٢؛ الزرکلی، ٢٢٩/٣.

٤٥ - الخوارزمی، همان جا.

٤٦ - نك: پیشین، ٤/١، ٧٠- ٧١، ٤٨٧/٢.

٤٧ - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ٧/١، ٢٥٥/٤.

٤٨ - سزگین، ٤١٦/١/١.

٤٩ - ابونعیم الاصفهانی، ذکر اخبار اصبهان، ٢٩٧/٢؛ الذهبی، تذکرة الحفاظ، ٩٧٥-٩٧٣/٢؛ ابن العماد، شذرات الذهب، ١٠١/٣.

٥٠ - برای آگاهی از آثار دیگر او نك: سزگین، ٤١٦-٤١٥/١/١؛ موسوی بجنوردی، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، مقاله "ابن مقری" به خامه حسن انصاری ٦٥٩-٦٥٨/٤. گفتنی است که در مقاله مزبور از اثر مورد نظر با عنوان مسند ابی حنیفه یاد شده‌است.

٥١ - الذهبی، سیراعلام النبلاء، ١٨٠/١٤؛ به نقل از: حسین سلیم اسد، مقدمه مسند ابی‌یعلی، ٢٠/١.

٥٢ - برای آگاهی درباره زندگی و آثار او نك: ابونعیم، پیشین، ٣٠٦/٢؛ ابن ابی‌یعلی، طبقات الحنابله، ١٦٧/٢؛ الذهبی، میزان الاعتدال، ٤٧٩/٣؛ سزگین، ٤٢/٣/١، ٤٤٠-٤٣٨/١/١. شایان ذکر است که در ترجمه دکتر فهمی ابوالفضل از اثر سزگین، از کتاب مورد نظر با عنوان نقدٌ لمسند ابی حنیفه یاد شده‌است. (تاریخ التراث العربی، نقله الی العربیة الدکتور فهمی ابوالفضل، القاهرة ١٩٧١ م، ٥٢٩/١).

٥٣ - ابوالمؤیّد الخوارزمی، ٣٩٢-٣٩١/٢.

٥٤ - میزان الاعتدال، ١١١/١.

٥٥ - سزگین، ٤٣/٣/١.

٥٦ - نك: الخوارزمی ٤/١، ٧٢-٧١.

٥٧ - سزگین، ٤٣٣/١.

٥٨ - نك: الخوارزمی، ٤٣٥-٤٣٤/٢.

٥٩ - الذهبی، میزان الاعتدال، ٥٤٧/١؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ٣٦٨/٢.

٦٠ - الخوارزمی، ٥/١، ٧٤؛ کاتب چلبی، ١٦٨٤/٢؛ القاسمی، الفضل‌المبین، ص٢٤٨. گفتنی است که سال وفات بلخی در منابع مورد اختلاف است. نگارنده به پیروی از سزگین سال ٥٢٠ را در نظر گرفت.

٦١ - الخوارزمی، ٣٦٤-٣٦٢/٢؛ ابن رجب، الذیل علی طبقات الحنابله، ٢٣٠/١؛ الزرکلی، ١٨٣/٦.

٦٢ - نك: الخوارزمی ٤/١، ٧٢.

٦٣ - نك: الزركلی، ٢٧٣/٤.

٦٤ - ياقوت، معجم‌الادبا، ١٤٤/٥؛ الكتّانی، الرساله المستطرفه، ١٦.

٦٥ - نك: الخوارزمی: ٥/١ و ٧٤، ٣٩٢/٢.

٦٦ - پيشين، ٣٩٢/٢ و نيز ٣٥٤/٢.

٦٧ - نك: كاتب چلبی، ٩٩٩/٢؛ البغدادی، هدية العارفين، ٧٠٣/١؛ الزركلی، ٢٥٦/٤.

٦٨ - سزگين، ٤٣/٣/١.

٦٩ - پيشين، ٥/١، ٧٧.

٧٠ - الزركلی، ٨٧/٧؛ سزگين، ٤٣/٣/١ شايان ذكر است كه منابع در تاريخ وفات او اختلاف دارند. نگارنده به پيروی از سزگين تاريخ بالا را برگزيد.

٧١ - سزگين، ٤٣/٣/١.

٧٢ - جامع مسانيد الامام الاعظم، ٦-٤/١. قس: كاتب چلبی، ١٦٨١-١٦٨٠/٢.

٧٣ - برای آگاهی از آن گزيده ها و شرحها نك: كاتب چلبی، ١٦٨٢-١٦٨٠/٢؛ سزگين، ٤٥-٤٤/٣/١.

٧٤ - سزگين، ٤٣/٣/١.

٧٥ - جمال‌الدين القاسمی، الفضل المبين، ص ٢٤٨.

٧٦ - ابن العماد، شذرات الذهب، ٢٧٤/٥؛ الزركلی، ٢١٥/٢.

٧٧ - الطوسی، الفهرست، ص ٤٣؛ النجاشی، رجال، ٩٤.

٧٨ - نك: القاسمی، پيشين، ص ٢٤٨؛ سزگين، ٤٤/٣/١.

٧٩ - نك: ابوالمويَّد الخوارزمی، ٥/١، ٧٧-٧٥، ٤٣٤/٢، ٣٦٠-٣٥٨، ٥٨٠-٥٧٨؛ كاتب چلبی، ١٦٨٠/٢، الزركلی ١٩٣/٨؛ عبدالمنعم النمر، احاديث رسول‌الله كيف وصلَتْ الينا، صص ٧٣-٧٢.

٨٠ - نك: الخوارزمی، ٥/١، ٧٥، ٤٣٤/٢.

٨١ - الذهبی، ميزان الاعتدال، ٥٩٠/١؛ ابن حجر، لسان الميزان، ٣٤٦/٢.

٨٢ - كشف الظنون، ١٦٨٠/٢. قس: الزركلی، ١٩٣/٨.

٨٣ - الخطيب البغدادی، ٢٦٢-٢٤٢/١٤؛ الزركلی، ١٩٣/٨؛ سزگين، ٥٤-٥١/٣/١.

٨٤ - الذهبی، ميزان الاعتدال، ٤٤٧/٤؛ همو، تذكرة الحفاظ، ٢٩٣/١. برای آگاهی از نظرات ديگران درباره

او نك: الخطيب البغدادی، همان جا.

۸۵ - نك: ۷۵/۱.

۸٦ - سزگين، ٥٥-٥٤/٣/١.

۸۷ - الذهبی، ميزان الاعتدال، ۵۱۳/۳. برای آگاهی افزونتر درباره او نك: ابن سعد، الطبقات، ۳۳٦/۷؛ الخطيب البغدادی، ۱۸۲-۱۷۲/۲.

۸۸ - سزگين، ۷۱/۳/۱.

۸۹ - نك: ۵/۱، ۷۷-۷۵، ۳٦۰-۳۵۸/۲.

۹۰ - عبدالمنعم النمر، پيشين، ص ۷۳.

۹۱ - الزركلی، ۱۸۰-۱۷۹/٦؛ موسوی بجنوردی، دايرة المعارف بزرگ اسلامی، مقاله ابوحنيفه، به خامه احمد پاكتچی، ٤٠٦/٥.

۹۲ - ابن عبدالبر، الانتقاء من فضايل الائمّة الفقهاء، ص ۱۲۸، ۱٤۲.

۹۳ - ابن خلدون، مقدمّه، ص ٤٤٤. قس: جرجی زيدان، تاريخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر كلام، ٤٧٢/٣؛ ذبيح‌الله صفا، تاريخ ادبيّات در ايران ، ۷۵/۱.

۹٤ - مقدمه، صص ٤٤٥-٤٤٤ و نيز نك: عبدالمنعم النمر، پيشين، ص ۷۳؛ اسد حيدر، ۲۹۷/۱.

۹۵ - برای نگارش اين بخش از قسمتی از مقاله «ابوحنيفه» به قلم احمد پاكتچی در دايرةالمعارف بزرگ اسلامی (۵ / ۳۹٦-۳۹۵) بهره بسيار برده شد.

۹٦ - نك: الخوارزمی، ۳۸۸/۱، ٤۰۳، ٤۲۱، ٤۲۳، ٤۹۹، ۵۲۹، ۵۹-۵۸/۲، ۱۲۹، ۲۲۰.

بخش دهم

بخش دهم :

درباره چند مسند ديگر

۱- مسند ابی يعلی موصلی

نگاهی كوتاه به زندگانی و آثار مؤلّف حافظ ابويَعْلی احمدبن علی تميمی مَوْصِلی (۳۰۷-۲۱۰ ق / ۹۱۹-۸۲۵م) در پانزده سالگی به تشويق پدر و دايی خود برای جستجوی دانش دست به مسافرت زد و به بغداد كوچيد و نزد احمدبن حاتم طويل به فراگيری حديث پرداخت. در خلال مسافرتهايش با بيش از صدتن از محدّثان ديدار كرد و از آنان دانش آموخت كه از جمله آنها می‌توان از احمد بن حنبل، علی‌بن مَدينی و يحيی بن مَعين نام برد. وی عمری دراز يافت و يگانه عصر خويش گشت تا جايی كه مردمان برای كسب دانش به سويش می‌شتافتند. كسان بسياری از او روايت كرده‌اند كه نسايی، ابوبكر اسماعيلی، ابن حِبّان و طَبَرانی از معروفترينِ آنها هستند. وی از نسايی پنج سال بزرگتر و از همين‌رو

اسنادش از او عالیتر بود. (۱) شاگردش ابن حِبّان ضمن توثیق او گوید: "میان او و رسول خدا (ص) سه تن واسطه وجود دارد". (۲) روشن است که سخن ابنِ حبّان به این معنا نیست که همه مرویات او با سه واسطه روایت شده؛ بلکه ممکن است بخش اندکی از مرویات این محدّث چنین باشد. حسین سلیم اسد در پی نقل سخن ابن حبّان می‌نویسد:

یکی از احادیثی که اوّلاً بر علّو اِسناد ابویعلی دلالت دارد و ثانیاً نشان می‌دهد که میان او و پیامبر (ص) سه واسطه وجود دارد، این حدیث است: ابویعلی در سال ۳۰٦ در موصل برای ما روایت کرد و گفت: عبداللّه بن بکار از عکرمة بن عمّار از هِرْ ماس بن زیاد برای ما حدیث کرد و گفت: "رایتُ رسولَ اللّهِ یَوْمَ الاضحی یخطب علی بعیرٍ". (۳) یعنی: "در روز عید قربان رسول خدا را دیدم که بر بالای شتری سخن می‌راند".

ذهبی یك جا وی را "محدّث موصل" (٤) و در جای دیگر "محدّث جزیره" (۵) لقب داده است. بیشتر دانشمندان اهل سنّت او را از راویان قابل اعتماد می‌دانند وبه دینداری، نیکوکاری، حافظه نیرومند، زهد و پروا پیشگی می‌ستایند. (٦) گویند: ابوعمرو [محمّد بن احمد] بن حمدان [حِیری راوی این مسند از ابویعلی] او را از حسن بن سفیان برتر می‌دانست. به او گفتند: چگونه ابویعلی را ترجیح می‌دهی با آنکه مسندِ حسن بزرگتر و استادانش به عصر پیامبر نزدیکترند؟ در پاسخ گفت: زیرا ابویعلی برای خشنودی خدا حدیث نقل می‌کند و حسن بن سفیان برای کسب رزق و روزی. (۷) با آنکه ابویعلی نزدیك به یك سده زندگی کرده و دوران خلافت بیش از ده تن از خلیفگان عبّاسی (از مأمون تا مقتدر) را درك کرده، امّا شرح حال نگاران جز کلیّاتی از زندگانی و آثار او را روشن نکرده‌اند. (۸)

به ابویعلی آثار وتصانیفی را نسبت داده‌اند که برجسته‌ترین آنها به شرح زیر است:

(۱) المعجم که گویا فهرستی از استادانش را درسه بخش دربر می‌گیرد. بنابه گفته ذهبی وی این معجم را برای خودش فراهم ساخته بود. (۹)

(۲) المفارید که گویا مجموعه کوچکی باشد در حدیث.

(۳) المسند الکبیر.

(٤) المسند الصّغیر.

آگاهی هایی درباره مسند ابی یعلی بی‌تردید شهرت ابویعلی در درجه نخست به واسطه مسند اوست. تاکنون از این کتاب پنج - شش دستنوشته پیدا شده که در گنجینه های نسخ خطّی دنیا نگهداری می‌شود. یکی از این نسخه ها با کتاب المقصد العَلی فی‌زواید ابی یَعْلَی الموصلی اثر ابن حجر هیثمی همراه است. (۱۰) معروف است که ابویعلی دو مسند داشته: یکی کبیر و دیگری صغیر. امّا درجایی این مطلب روشن نشده که آیا این دستنوشته ها مربوط به مسند کبیر است یا صغیر. حتّی "حسین سلیم اسد" که رنج تصحیح، مقابله و شرح مسند ابویعلی را برخود هموار ساخته، هیچ جا به این نکته اشاره‌ای ندارد که آیا اساساً ابویعلی یك مسند تألیف کرده یا دو مسند و مسندی که به کوشش او در دسترس پژوهندگان قرار گرفته، مسند کبیر است یا صغیر؟ حافظ اسماعیل بن محمّد بن فضل تَیْمی گوید:

"مسندهایی چون مسند عدنی و مسند احمدبن منیع را خواندم. این مسندها به رودها مانَنْد. امّا مسند ابویعلی به دریا مانَد که محلّ گردآمدن رودهاست". (۱۱)

ذهبی به دنبال این سخن می‌افزاید:

"او درست گفته، بویژه درباره مسندی که نزد مردم اصفهان رایج است و از طریق "ابن مُقْری" آن را از مولّف نقل می‌کنند. زیرا آن مجموعه بس بزرگی است. برخلاف آن مسندی که برای ما از طریق ابوعمرو [محمّد بن احمد] بن حمدان [حیری] از ابویعلی نقل کرده‌اند؛ زیرا این یکی مختصر است". (۱۲)

اگر این سخن ذهبی را دراین باره معتبر بدانیم؛ باید بگوییم مسندی که چاپ شده مسند صغیر است. زیرا راوی این مسند از مولّف "ابوعمرومحمدبن احمدبن حمدانِ حیری" (د . حدود ۳۸۰ ق.) است نه "ابن مقری". (۱۳) یکی از پژوهندگان معاصر ضمن یك بحث استطرادی دراین باره می‌نویسد:

"مسند ابویعلی که مورد بحث ماست، مسند کبیر است. وی مسند دیگری هم دارد که صغیر است. مسند کبیر مرجعی غنی و گسترده و اعتبار احادیثش در حدّ مسند امام احمدبن حنبل است". (١٤)

آنگاه به دنبال سخن خود، همان گفته اسماعیل بن محمّد تیمی را می‌آورد. بنابراین بر پایه اطلاعات موجود، این نکته در پرده ابهام باقی می‌مانَد و امید است در خلال مطالعات آینده پاسخِ پرسش بالا به دست آید.

گفتنی است که در مسند ابویعلی چندبار تصریح شده که وی در سال ٣٠٦ هجری، یعنی یك سال پیش از وفاتش، مسند را بر شاگردانش املاء کرده است. (١٥)

منزلت و اعتبار مسند ابی یعلی "بلقینی" می‌نویسد:

"در مسند بزّار، ابن منیع و ابویعلی، همانند مسند احمد، احادیثی وجود دارد که در صحیحین و سنن چهارگانه یعنی: سنن ابی‌داوود، ترمذی، نسایی و ابن ماجه به چشم نمی‌خورد. کسی که به دقایق علم حدیث عارف باشد، پس از دقّت و تأمّل می‌تواند به صحّت بسیاری از آن احادیث حکم کند". (١٦)

به دلیل همین ویژگیی که "بلقینی" بدان اشاره کرد، نورالدین هَیْثَمی در کتاب مجمع الزواید و منبع الفوائد و ابن حجر عسقلانی در کتاب المطالب العالیه و احمد بن ابی‌بکر بُوصِیری در کتاب اتحاف الخیرة ، احادیث افزون بر صحاح ششگانه را از این مسند و چند مسند مشهور دیگر بیرون کشیده و در کتابهای یادشده، عرضه داشته‌اند. (۱۷) یکی از پژوهندگان معاصر اهل سنّت می‌نویسد: "برترین و نام آورترین مسندها، مسند احمد بن حنبل و پس ازآن مسند ابویعلی موصلی است". (۱۸)

وی مسند ابویعلی را مانند مسند احمد، از مآخذ حدیث "حسن" دانسته است. (۱۹) امّا "حسین سلیم اسد" برای ارزیابی این مسند از دو راه وارد شده است:

۱- هزار حدیث از این مسند را بررسی کرده، در نتیجه درمیان آن هزار حدیث ۱۵۳ حدیثِ ضعیف یافته که برای احتجاج شایستگی ندارند. باقی‌مانده این هزار حدیث به گمان وی یا صحیح هستند یا حسن و جملگی برای احتجاج صلاحیّت دارند. بنابراین می‌توان گفت: تقریباً ۱۵/۳% از احادیث این کتاب ضعیف است. به عقیده وی این نسبت اوّلاً نشانگر پاکیزگی این مسند است، ثانیاً تا حدودی سهل‌انگاری در کار تألیف این کتاب را نشان می‌دهد.

۲- احادیثی راکه "ابن حِبّان" درصحیح خوداز طریق استادش ابویعلی آورده، شمارش کرده. در نتیجه دریافته که از ۷۹۲ حدیث موجود در جلد سومِ صحیح ابن‌حبان، صد حدیث و از ۷۷۰ حدیث موجود در جلد چهارم آن کتاب، ١٢٦ حدیث از طریق ابویعلی روایت شده است. بنابراین با یك حساب سرانگشتی نتیجه گرفته که یك هفتمِ‌احادیثِ صحیح ابن حبّان از طریق ابویعلی است که یکی از بزرگترین استادان مورد اعتمادش می‌باشد. (۲۰) وی در واقع می‌خواهد از رهگذر ارزش و اعتبار صحیح ابن حبان و اعتماد

مولّفش به مرویات ابویعلی، ارج و اهمیّت مسند مورد بحث را نشان بدهد.

چاپ و انتشار مسند ابویعلی مسند ابویعلی در سالهای اخیر به کوشش "حسین سلیم اسد" تصحیح، شرح و چاپ شده است. مصحّح برای چاپ کتاب از دستنوشته های زیر بهره جسته:

الف- نسخه کتابخانه "شهید علی" در ترکیه که زیر شماره ٥٦٤ نگهداری می‌شود. این دستنوشته را به عنوان نسخه اساس برگزیده است؛ زیرا اولاً در قرن ششم کتابت شده و در نتیجه تاریخ نگارشش نسبت به سایر دستنوشته ها کهنتر است. ثانیاً گواهیهای سماع چند تن از محدّثان در آغاز و انجام آن نقش بسته است.

ب - نسخه کتابخانه "فاتح" در ترکیه که در قرن یازدهم نگاشته شده است.

ج - نسخه "آصفیّه" در هندوستان که در قرن سیزدهم استنساخ شده‌است. (٢١)

مصحّح افزون بر مقابله نسخه ها و شماره‌گذاری احادیث به تلاشهای علمی دیگری نیز دست زده که شمّه‌ای از آن تلاشها به شرح زیر است:

١- بررسی و تحقیق درباره اِسناد احادیث و داوری درباره آنها از حیث صحّت، حسن و ضعف و بیان سبب ضعف در صورت وجود.

٢- نشان دادن جای هر حدیث در مجموعه های حدیثی دیگر بویژه در صحاح ششگانه و مسند احمد و سنن دارمی و مقایسه میان آنها و در نتیجه اشاره به موارد اختلاف و تدارك افتادگیها و تصحیح اشتباهات.

٣- حرکت گذاری کامل متن احادیث و شرح واژه های نامأنوس آنها.

٤- توضیح درباره مکانها و نسب‌هایی که در متن یا سند احادیث آمده‌است.

٥- معرّفی اجمالی هر صحابی و بیان نسب و فضایل و خدمات او. (٢٢)

شمار احادیث مسند ابویعلی و پاره‌ای آگاهی های دیگر این مسند ٧٥٥٥ حدیث را در بردارد. این مقدار برابر است با حجم بیشتر از یك چهارم حجم مسند احمد. این احادیث به نقل از ٢١٠ تن صحابی گرد آمده که ١٨٨ تن از آنان مرد و بقیّه زن هستند. هجده‌تن از این صحابه ناشناخته و گمنام هستند و مولّف با عناوینی چون امراةٌ (زنی)، رجلٌ عن جدّه (مردی از طریق نیایش)، رجلٌ من اصحاب النبی (مردی از یاران پیامبر)، عمّ جارية بن قدامة (عموی جارية بن قدامه) از آنان حدیث نقل می‌کند. در مسند مورد بحث، از صحابه نامداری چون: ابوذّر غِفاری، سلمان فارسی، زیدبن ثابت، ابی بن کعب و عثمان بن عفّان مطلقاً حدیثی به چشم نمی‌خورد. این مسند با احادیث سه تن از خلفای راشدی، یعنی ابوبکر، عمر وعلی آغاز می‌شود. به دنبال آن مرویات پنج تن دیگر از "عشره مبشّره" می‌آید.از این هشت تن که بگذریم، معیار خاصّی در ترتیب مسندهای صحابه نمی‌توان یافت. مسندهای زنان هم بدون نظم خاصّی در لابه‌لای مسند مردان نهاده شده‌است. پایانْ بخشِ کتاب، مسند "سهل بن سعدساعدی" است.

بنابه بررسی نگارنده، روایاتی که بیانگر مناقب اهل بیت (ع) و حقّانیّت مذهب تشیّع است، دراین مسند بر هشتاد و یك حدیث بالغ می‌گردد. بر خلاف روش منصفانه "احمد شاکر" در شرح مسند احمد که صحّت اِسناد بیشتر این احادیث را می‌پذیرد، متاسفّانه "حسین سلیم اسد" به نحوی تکلّف آمیز تلاش

می‌کند تا اسناد بیشتر آنها را تضعیف کند. به نظر می‌رسد، این نکته شایسته بررسی و تامّل بیشتر باشد. امّا گستردگی دامنه موضوع این کتاب مجال بیشتری را در اختیار ما نمی‌گذارد.

۲- مسند اصحابی که در زمان پیامبر مرده‌اند

تحلیلی از زندگانی و آثار مؤلّف ابوالفضل جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر خضیری (۲۳) اسیوطی شافعی (۹۱۱-۸٤۹ ق / ۱۵۰۵-۱٤٤۵ م) در قاهره در خانواده‌ای آشنا با دانش و معرفت زاده شد. (۲٤) پدرش کمال الدین ابوبکر بن محمّد از فقیهان مذهب شافعی (۲۵) و نیای نُهمش از پیران طریقت بود. (۲٦)

سیوطی از کودکی دانش‌آموزی را آغاز کرده وبه عرصه دانشهای گوناگون گام نهاده و در بیشتر آن عرصه ها صاحب تألیف و تصنیف است. وی زندگینامه علمی خویش را به طور مکرّر در آثارش نوشته است. (۲۷) از جمله در بخشهایی از "زندگینامه خودْ نوشتش" (۲۸) در حسن المحاضره می‌نویسد:

"یتیم بزرگ شدم و قرآن را در سنّ کمتر از هشت‌سالگی از برکردم... و از آغازین روزهای سال ۸٦٤ ق. به کارهای علمی اشتغال ورزیدم... . در سال ۸٦٦ نوشتن را آغاز کردم و نخستین نوشته‌ام شرح الاستعاذة و البسمله بود، که آن را به عرض استادم "عَلَم الدّین بُلقینی" رساندم واو بر آن تقریظی نگاشت... و شمار نوشته هایم تاکنون به سیصد رسیده است. به سرزمینهای شام، حجاز، یمن، هند، مغرب و تُکرور (۲۹) سفر کردم و چون حج گذاردم از آب زمزم نوشیدم و از خداوند خواستم که در حدیث به پایه "سراج الدینِ بلقینی" (۳۰) و در فقه به پایه "ابن حجر" برسم... . خداوند مهارت در هفت علم را بهره من ساخته است: تفسیر، حدیث، فقه، نحو، معانی، بیان و بدیع... . به اعتقاد خودم دراین هفت دانش بجز فقه هیچ‌یك از استادانم به پایه من نرسیده‌اند... . پس از آن هفت دانش در اصول فقه، جدل، صرف و در مرتبتی پایین‌تر در انشاء، ترسّل و فرایض و در مرتبه‌ای نازلتر در قراآت و در مرتبتی پست تر در طبّ نیز بی‌بهره نیستم. امّا دشوارترین دانشها برای من علم حساب است. هرگاه در مسأله‌ای که به این دانش مربوط است می‌نگرم، گویی می‌خواهم کوهی را جابه‌جا کنم... . در آغاز دانش‌آموزی اندکی از علم منطق را خوانده بودم؛ ولی خداوند نفرت آن را در دلم افکند و شنیدم که "ابن الصّلاح" به حُرمت آن فتوا داده؛ از همین رو آن را کنار نهادم وبه جای آن خداوند علم حدیث را که شریفترین دانشهاست، به من عطا فرمود. امّا استادانم در روایت، چه آنان که از ایشان سماع کرده‌ام و چه آنان که از ایشان اجازه دریافت داشته‌ام، بسیارند. نام آنان را که به ۱۵۰ تن می‌رسند، در معجمی گردآورده‌ام". (۳۱)

استادان سیوطی در دانشهای گوناگون بسیارند؛ به‌طوری که "شعرانی"، شاگرد سیوطی، شمار آنان را شششصدتن دانسته است. (۳۲) معروفترین آنان عبارتند از: عَلَم الدین صالح‌بن عمربن رَسْلان بلقینی (د . ۸٦۸ ق) ، شرف الدین مَناوی (د . ۸۷۱ ق)، تقی‌الدین شُمُنّی (د . ۸۷۲ ق) و محیی الدین کافیجی (د . ۷۸۹ ق). (۳۳)

سیوطی یکی از دانشمندان پر تألیف است، تا جایی که در زمان تألیف کتاب حسن المحاضره، شمار آثارش به سیصد رسیده بود. او هفت‌سال پیش از وفاتش، یعنی درسال ۹۰٤ ق، فهرستی از نوشته هایش تنظیم کرده؛ بر پایه آن فهرست، آثار او در زمینه های مختلف بدین قرار است: (۳٤)

- ۳٦ کتاب و رساله در فنّ تفسیر و علوم وابسته به آن.

- ۲۰۳ کتاب و رساله در فنّ حدیث و دانشهای وابسته به آن.

- ۲٤ کتاب و رساله درباره مصطلح الحدیث.

- ۷۱ کتاب و رساله در دانش فقه.

- هفده نوشته در اصول دین، عقاید و تصوّف.

- ٦٣ نوشته در لغت، نحو و صرف.

- هفت اثر در معانی، بیان و بدیع.

- نُه أثر که حاوی دانشهای متعددّ است.

- ٦٩ اثر در زمینه ادبیات، نوادر، انشاء و شعر.

- ۲۹ اثر در زمینه تاریخ.

مجموع این نوشته ها به ۵۲۸ می‌رسد. (۳۵) امّا گویا سیوطی پس از آن زمان همچنان قلم زده و تاگاهِ مردن بر حجم تألیفاتش افزوده، تا آنجا که شمار نوشته هایش را اعم از کتاب بزرگ و رساله کوچك، ٦٠٠ فقره ذکر کرده‌اند. (٣٦) پاره‌ای از این آثار از شهرت ویژه‌ای برخوردارند. مانند: الاتقان فی علوم القرآن، الدّر المنثور فی التفسیر بالمأثور و البهجة المرضیّة فی شرح الالفیه.

باید دانست که زندگی سیوطی از زادن تا مردن در عصری واقع شده که در تاریخ مصر به عصر ممالیك معروف است. عصر ممالیك، عصر نوآوری در عرصه علم و ادب نبوده؛ بلکه عصر جمع و نقل و ترتیب و تهذیب و به عبارت دیگر دوره پیدایش "دایرةالمعارفها" یا "مجموعه ها" بوده است. (۳۷) نبوغ سیوطی هم در همین عرصه ها بروز کرده و شکوفا شده‌ا ست. به همین دلیل و نیز به دلیل بسیاری و گونه‌گونی آثار سیوطی است که برخی از پژوهندگانِ معاصر به او لقب "اندیشمند دانشنامه‌ای" (۳۸) یا "دانشمند دایرة المعارفی" (۳۹) داده‌اند. باعنایت به مطلب بالا می‌توان گفت: بیشتر آثار سیوطی از نوآوری و اصالت بی‌بهره است. زیرا غالباً حاصل اقتباس، نقل قول و درهم آمیختن آثار دیگران است و گاهی هم دیده می‌شود که یك اثر خود را با اندکی‌تغییر با دونام و بلکه بیشتر عرضه می‌دارد. برای نمونه در کتاب الاقتراح فی علم اصول النحو (٤٠) هجده فصل کامل از کتاب لمع الادلّه فی اصول النحو اثر ابوالبرکات کمال الدین بن الانباری را یکجا نقل می‌کند وبا نقل بخشهایی از کتاب الخصایص اثر ابن جنّی کتاب را به پایان می‌رساند. (٤١)

همچنین او کتابی دارد در شرح حال صحابیانی که به مصر آمده‌اند، به نام درّالسحابة فی مَنْ دخل مصر من الصَّحابة. بنابه گفته خود او شالوده این کتاب، کتابی است که محمّد بن ربیع جیزی دراین باره نوشته واو در واقع کمبودهای آن اثر را تدارك کرده‌است. (٤٢) امّا با کمال شگفتی می‌بینیم که اثر یادشده را یکجا و موبه مو در حسن المحاضره نقل می‌کند. (٤٣) حتّی کتاب بلند آوازه الاتقان فی‌علوم القرآن بازسازی و تهذیبی است از کتاب البرهان فی علوم القرآن، اثر بدرالدین محمّد زرکشی یکی از دانشوران سده هشتم (٧٩٤-٧٤٥ ق.). (٤٤)

با این وصف، سیوطی را می‌بینیم که سخت شیفته کارهای خویش است و بدانها می‌بالد و به پندار خویش "از باب زبان گشودن به نعمتهای پروردگار" (٤٥) ونه از روی فخر فروشی، بارها و بارها زبان به ستایش خویش باز کرده و مثلاً می‌گوید:

"... اینك در خاور و باختر کسی نیست مگر آنکه در دانش زیر پرچم من بسر می‌برد... . در جهان اسلام سرزمینی نیست مگر آنکه آثار من به آنجا رسیده و شهری نیست مگر آنکه بخشی از نوشته هایم را در آن توان یافت". (٤٦)

پس از این گامی فراتر می‌نهد و گاه با تعبیر "ادّعا" و گاهِ دیگر با تعبیر "تَرجّی"، خود را "معمار تجدید بنای اندیشه دینیِ" امّت اسلام در سده نهم می‌خواند و می‌گوید:

"این فقیر از فضل و بخشایش خداوند امید دارد که براو این نعمت را ارزانی دارد واو را مجدّد این قرن گرداند واین کار بر خداوند دشوار نخواهد بود". (٤٧)

متقابلاً عدّه‌ای درباره صحّت انتساب این تألیفات به سیوطی تردید روا داشته و گفته‌اند: بسیاری از این کتابها از آنِ استادان سیوطی است. وی آنها را سرقت کرده و با اندك تغییراتی به خود نسبت داده است. یکی از این مدّعیان "شمس‌الدین سَخَاوی" (٤٨) (د . ٩٠٢ ق) صاحب کتاب الضوء اللامع و معاصر سیوطی است. (٤٩)

آگاهی هایی درباره مسند اصحابی که در زمان پیامبر مرده‌اند اینك برگردیم به اصل موضوعِ سخن؛ یعنی کتابِ مسند الصحابة الذّین ماتوا فی‌زمان النبی (ص). "کاتب چلبی" که در کتابش از این اثر یاد کرده، می‌افزاید: مولّف خود در فهرست آثارش از این کتاب نام برده‌است. (٥٠) از اینکه سیوطی در فهرست نوشته هایِ خود در حسن المحاضره از این کتاب نام نبرده، دانسته می‌شود که تا زمان تألیف آن کتاب، مسند مورد بحث هنوز تألیف نشده بوده و ظاهراً مقصود کاتب چلبی فهرستی است که سیوطی در سال ٩٠٤ ق. تنظیم کرده است. اگر فهرست مزبور یا مسند مورد بحث در اختیار نگارنده نیست، در عوض به کتاب تدریب الرّاوی دسترسی دارد. وی در کتاب اخیر، اندیشه تألیف این مسند و هدف و فواید آن را روشن می‌سازد. او در کتاب نامبرده بابی با عنوان "معرفةُ مَنْ أُسْنِدَ عنه مِنَ الصَّحابة الذَّینَ ماتوا فی حَیاةِ رسولِ اللّه (ص) (٥١)" گشوده وبه دنبال آن گفته است:

"فایده شناخت این مطلب در علم حدیث این است که اگر دیدیم یکی از تابعان بی واسطه صحابیِ دیگری از یکی از این اصحابی که در حیات پیامبر درگذشته‌اند، روایت می‌کند، به مُرْسَل بودن آن روایت حکم خواهیم کرد.

آنگاه افزوده:

"من امیدوارم که مسندی برای این قبیل اصحاب گردآورم. یکی از این گروه، ابوسَلَمه همسر [پیشین] امّ سَلَمه است که پس از جنگ بدر در گذشت. امّ سلمه از طریق او از پیامبر (ص) روایت می‌کند که فرمود: "ما مِنْ مُسْلمٍ یُصابُ بِمُصیبةٍ فَیَفْزَعُ إلی ما أَمَرَاللّهُ بِهِ مِنْ قولِ انّالِلّهِ و اِنَّاالیه راجِعونَ. اللهُمَّ عِندَكَ اَحتسِبُ مُصیبتی، فَاجُرنی علیها اِلاّ اَعْقَبَهُ اللّهُ خیراً منها". (٥٢) یکی دیگر از این اصحاب جعفربن ابی‌طالب است که احمد در مسند خود داستان مهاجرت به حبشه را از زبان او نقل می‌کند. (٥٣) دیگری حمزه عموی پیامبر است که "طَبَرانی" حدیثی از او روایت می‌کند. خدیجه وابوطالب هم - در صورتی که ایمان آوردن ابوطالب مسلّم باشد (٥٤)- از همین گروه هستند". (٥٥)

در اینجا لازم می‌داند دو نکته را بیفزاید:

نخست اینکه، بسیاری از مرویات آن دسته از اصحاب هم که پس از رحلت پیامبر زیسته‌اند، می‌تواند مرسل باشد. مثلاً ابو هریره که در واپسین سالهای دوران رسالتْ اسلام آورده، آن بخش از مروياتش که گزارش حوادثی است که پیش از اسلام آوردنِ او رخ داده، قاعدتاً مرسل است و باید میان او و پیامبر صحابی دیگری واسطه شده باشد.

دیگر اینکه، سیوطی از باب نمونه از افراد پیشگفته نام برده و گرنه صحابیانی که در حیات پیامبر به شهادت رسیده یا به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند، بسیارند. یکی از این کسان عبداللّه بن جَحش، عمّه زاده رسول خداست که در جنگ اُحُد به شهادت رسید (٥٦) و در مسند احمد از طریق او حدیث یا

احادیثی هم نقل شده‌است. (۵۷) دیگری زیدبن حارثه پسرخوانده رسول خدا و یکی از سه فرمانده انتصابی پیامبر در سریه موته است. وی در سال هشتم هجری در همان مأموریت به شهادت رسید. (۵۸)در مسند احمد يك حدیث از او روایت شده‌است. (۵۹) به عنوان سومین نمونه، می‌توان از عبداللّه بن رَواحه انصاری نام برد که مأموریتی شبیه به مأموریت زیدبن حارثه داشت و در همان ماموریت نیز شهید شد. (٦٠) محدّثان از طریق او دو - سه حدیث روایت کرده‌اند. (٦١)

با توجّه به مطالبی که در سطور بالا درباره چند و چون آثار سیوطی مطرح شد، به عنوان نتیجه سخن باید گفت: بسیار دور به نظر می‌رسد که مسند مورد بحث از اصالت و ارزش مستقلّی برخوردار باشد.

۳- بخش مسانید در جمع الجوامعِ سیوطی

سیوطی در حدیث مجموعه‌ای دارد به نام جمع الجوامع یا الجامع الکبیر. وی این کتاب را بر پایه مندرجات بیش از هفتاد کتاب و مجموعه حدیثی تألیف (٦٢) و آن را در دو بخش تدوین کرده‌است:

الف- بخش اقوال: در این بخش سخنان منسوب به پیامبر (ص) بر پایه حروف ابجدی مرتّب شده‌است. بنابر این کافی است که پژوهنده نخستین کلمه از حدیث مورد نظر را بداند تا بتواند به آسانی به متن کامل آن حدیث و مرتبه آن از حیث صحّت، حُسن و ضعف دست بیابد.

ب - بخش افعال: این بخش برپایه مسانید صَحابه تنظیم شده‌است. کسی که به این بخش بنگرد، آنچه را که يك صحابی از افعال پیامبر روایت کرده یا خودِ آن صحابی گفته یا گفتار و کرداری را که به وی نسبت داده‌اند، یکجا در مسندی که به نام همان صحابی نامگذاری شده، خواهد دید. (٦٣)

مؤلف در بخش اخیر، مسند عشره مبشَّره را مقدّم داشته و پس از آن مسانید سایر مردانِ صحابی را به ترتیب حروف الفبای نام و کنیه آنان آورده و در مرحله بعد، مسند صحابیانی را ذکر کرده که نامشان معلوم نیست. پس از این مرحله، مسند زنان صحابی و به دنبال آن مراسیل چند تن از تابعان، مانند: حسن بصری، شَعْبی و سعید بن مسیّب و... را می‌آورد. بنابراین، اینکه یکی از محقّقان معاصر روش سیوطی را دراین کتاب، همان ترتیب ابن حنبل در مسند دانسته و اظهار داشته: "احادیث را به ترتیب راویان مبوَّب ساخته" (٦٤) چندان دقیق به نظر نمی‌رسد. زیرا این سخن تنها بر بخش اخیر این کتاب صدق می‌کند.

مولّف در کتابِ مورد بحث، احادیث را بدون زنجیره سند می‌آورد و به ذکر مخرِّج یا مخرِّجان (٦٥) آن قناعت می‌کند وبا رمز (نشانه کوتاه شده) خواننده را به منابع خود رهنمون می‌سازد. (٦٦) هدف سیوطی در کتاب مزبور این بوده که تمام احادیث نبوی (ص) را گردآورد؛ ولی به عقیده دانشمندانی که از پسِ او آمده و به ارزیابی کارش پرداخته‌اند، دراین جهت به توفیق کامل دست نیافته است. (٦٧)

مؤلف خود به تلخیص کتابش پرداخته و آن خلاصه را الجامع الصغیر من حدیث البشیر النذیر نامیده است (٦٨) .

بـه نظر احمد محمد شاکر, کتابهای الجامع الکبیرو گزیده آن الجامع الصغیر کاری است شبیه به فـهـرسـت نـویـسـی بـرای کتابهای حدیث زیرا مولف در [بخش اقوال از این] دو کتاب , جملات آغازین روایات را درنظر گرفته و احادیث را براساس حروف ابجد مرتب ساخته و پس از هر حدیث با رمز خواننده را به منابع خود رهنمون ساخته است (٦٩) .

پـاره هـایـی از بـخش مسانید جمع الجوامع به کوشش عزیز بیگ درحیدرآباد هندوستان منتشر شـده , آن بـخـشها عبارتند از: مسند علی بن ابی طالب (ع), مسند فاطمة الزهرا (ع), مسند ابی بکر, مـسـنـد

عـثمان بن عفان (٧٠)

اخیرا برخی از پژوهندگان ترکیبی از کتاب جمع الجوامع و الـجـامـع الـصـغیر را زیر عنوان جامع الاحادیث منتشر ساخته و پاره ای از مستدرکهایی را هم که دیـگـران برای آن دو کتاب فراهم آورده اند,به طور جداگانه به آن پیوست کرده اند باید افزود که مـدونان جامع الاحادیث ترتیب کتاب سیوطی رااندکی دگرگون ساخته اند مثلا در بخش اقوال تـرتـیـب ابـجدی را به ترتیب الفبایی تغییر داده و در بخش اقوال , مسانید صحابه را به ترتیب زیر آورده اند: (٧١) .

١ـ مسانید ده تنی که به عقیده سنیان از زبان رسول اکرم مژده بهشت یافته اند (عشره مبشره).

٢ـ مـسـنـد آبا یعنی : صحابیانی که به کنیه معروفند مانند ابوالاحوص , ابوایوب انصاری , ابوالدردا

٣ـ مسند همسران پیامبر (ص) و به دنبال آن مسند سایر زنان . ٤ـ مسند صحابیانی که نامهایشان محلی به (ال) تعریف است .

٥ـ مسانید سایر صحابه به ترتیب حروف الفبا.

٦ـ در واپـسـیـن مـرحـلـه , مـراسیل تابعان می آید مانند: مراسیل ابراهیم تیمی , مراسیل ابراهیم نخعی ,مراسیل حسن بصری , مراسیل شعبی , مراسیل سعید بن مسیب . در این بخش سیوطی مسند بیش از هفتصد تن از صحابه را مدون ساخته است این نکته در اینجا شایان توجه است که بسیاری از احادیثی که سیوطی در این بخش آورده , فعل (کردار) پیامبر (ص) نیست تاحدیث مسند به شمار آید, بلکه حدیث موقوف است یعنی : قول (گفتار) یا فعل (کردار) یا تـقـریر صحابی است روشن است که نظر صحابی یا تابعی نظر یك فرد عادی است و آن را در زمره حدیث نمی توان به حساب آورد. در پایان می افزاید: سیوطی در کارنامه علمی خویش از کتابی با نام جامع المسانید یاد می کند, اما تـوضـیح بیشتری نمی دهد (٧٢)

کاتب چلبی نیز احتمالا با استناد به نوشته خود سیوطی , از کـتـاب مـزبور نام برده است (٧٣)

افزون برآنچه گفته شد, سیوطی در همان کارنامه ضمن بـرشـمـردن کـتابها و رساله های خوددرباره تفسیر وعلوم قرآنی , از نوشته ای با عنوان المسند نام می برد (٧٤) که درباره چند و چون آن برپایه آگاهیهای موجود سخنی نمی توان گفت .

٤- المسند الجامع

ایـن کـتـاب را دکـتـر بـشـار عـواد مـعروف (معاصر) با همکاری سید ابوالمعاطی محمد نوری , احـمـدعـبـدالـرزاق عـیـد, ایـمـن ابـراهـیـم زامـلـی و محمود محمد خلیل فراهم آورده است گردآورندگان این مجموعه , شماری از نام آورترین کتابهای حدیث اهل سنت را برگزیده واساس تالیف کتاب خود قرارداده اند و برای سامان دادن کار خویش کوشیده اند از بهترین چاپی که از هر کـتـاب در دسـترس بوده , بهره جویند در نتیجه باید گفت : کتاب مزبور تمام احادیث موجود در کتابهای زیر و طرق گوناگون آن روایات را در بر دارد:

١ـ الـمـوطـا, اثر ابوعبداللّه مالك بن انس , به روایت یحیی بن یحیی لیثی (د ٢٣٤ ق), چاپ قاهره به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی .

٢ـ المسند, اثر ابوبکر عبداللّه بن زبیر حمیدی , تحقیق حبیب الرحمان اعظمی .

٣ـ المسند, اثرابوعبداللّه احمدبن حنبل , چاپ المطبعة ا لميمنيه ١٨٩٦م .

٤ـ الـمـسـنـد, اثـر ابـی مـحمد عبدبن حمید کشی که نسخه دستنویس آن زیر شماره ١٠٦٦ در دارالکتب الظاهریه ـ دمشق نگهداری می شود همین دستنوشته در تالیف کتاب مورد بحث مورد اسـتـفـاده واقـع شـده مـولـفـان احـادیـث ایـن مـسـند را از روی نسخه عکسی این دستنوشته شماره گذاری کرده و به شماره احادیث ارجاع داده اند.

٥ـ السنن , تالیف ابومحمد عبداللّه دارمی که در قاهره چاپ شده است .

٦ـ الجامع الصحیح , تالیف ابوعبداللّه محمد بن اسماعیل بخاری که در نه جز انتشار یافته است .

٧ـ الادب المفرد, اثر بخاری سابق الذکر, چاپ قاهره , به کوشش قصی محب الدین الخطیب .

٨ـ رفع الیدین , تالیف بخاری , چاپ کویت .

٩ـ جز القراة خلف الامام , اثر بخاری که در قاهره انتشار یافته است .

١٠ـ خلق افعال العباد, اثر بخاری که در سال ١٣٩٠ ق در مکه مکرمه چاپ و منتشر شده است .

١١ـ الـجـامـع الـصـحیح , اثر ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری که در سال ١٣٢٩ق در استانبول چاپ شده است .

١٢ـ الـسـنـن , اثـر ابـوداوود سـلـیـمـان بن اشعث , چاپ داراحیا السنة النبویة , به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید.

١٣ـ الـسـنـن , تالیف ابوعبداللّه محمد بن یزید معروف به ابن ماجه قزوینی که در قاهره به اهتمام محمدفؤاد عبدالباقی چاپ شده است .

١٤ـ الجامع , اثر ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی , چاپ قاهره , ١٣٥٦ ق .

١٥ـ الـشـمـایل یا شمایل النبی , تالیف محدث پیشگفته مؤلفان از دستنوشته ای کهن از این کتاب بهره جسته اند (٧٥) .

١٦ـ الـزوائد, مـقـصـود از زوایـد احـادیـثـی است که عبداللّه پسر احمدبن حنبل بر مسند پدرش افزوده است این احادیث در لابه لای مسند احمد مسطور است .

١٧ـ السنن موسوم به المجتبی , اثر ابوعبدالرحمن احمدبن شعیب نسایی , چاپ مصر, ١٣٤٨ ق .

١٨ـ عـمـل الـیـوم والـلیلة , اثرنسایی سابق الذکر, چاپ دارالبیضا, مغرب , ١٤٠١ق به کوشش دکتر فاروق حماده .

١٩ـ فـضـایـل الـقـرآن کـه بـخشی از کتاب السنن الکبری اثر محدث پیشگفته می باشد چاپ دار البیضا,مغرب , ١٤٠٠ ق , به کوشش دکتر فاروق حماده .

٢٠ـ فـضـائل الـصحابه , این کتاب نیز پاره ای از کتاب السنن الکبری است چاپ دارالبیضا, مغرب , ١٤٠٤ق , با تحقیق دکتر فاروق حماده .

۲۱ـ آن بخش از صحیح ابن خزیمه که تاکنون به دست آمده است , تحقیق دکتر مصطفی اعظمی . لازم بـه یـادآوری اسـت , مـولفان به هنگام رهنمون ساختن خواننده به منابع پیشگفته , به شماره احـادیث اشاره کرده اند, مگر در مورد موطامالك , مسند احمد, صحیح بخاری و مسلم و المجتبی اثر نسایی که به شماره جز و صفحه ارجاع داده اند.

هدف از فراهم ساختن این کتاب مولفان انگیزه و مقصود خویش را از فراهم آوردن این کتاب چنین بیان می دارند:. (دراین روزگـاران کـه عـلـم راه کمال می پوید و روشهای گونه گونی در پژوهشهای علمی پدیدآمده , دیدیم یکی از وظایف مسلمانان این است که سنت رسول خدا (ص) را به روشی آسان در اختیار پویندگان آن و عمل کنندگانش قرار دهند و آن را بر پایه روشی مرتب ومنظم سازند که بـهـره وران را تـا سرحد امکان یاری دهد, به گونه ای که جوینده یك حدیث راکه در کتاب واحد تـکـرار شـده یـا در مـجـموعه ای از چند کتاب مندرج است , گردآمده دریکجا بیابد بویژه آن که مـی دانـیـم براثر فراوانی کتابها و گونه گونی اسلوب نظم و ترتیب آنهاوتفاوت روشها, پژوهشگر بـرای یـافـتـن آن حـدیث در همه آن کتابها با دشواری مواجه می گردد از همین رو مجموعه ای ارزشمند از کتابهای حدیث را برگزیده , اساس تالیف این کتاب قرار دادیم) (۷٦) .

علت نامگذاری کتاب به المسند الجامع ایـن کـتاب را به دو دلیل المسند الجامع نامیده اند: یکی به دلیل آنکه احادیث آن بر محور صحابه مرتب شده , دیگر آنکه احادیث تمام کتابهای پیشگفته را بروفق روش زیر در برگرفته است :

۱ـ احـادیـث هـر صـحابی بطور مستقل و یکجا فراهم آمده وبه ترتیب حروف الفبای نام صحابیان سـامان یافته است به این ترتیب : احادیث آبی اللحم غفاری , احادیث ابی بن عماره مدنی ... تا یونس بن شداد.

۲ـ آنـگاه احادیث هر صحابی بر پایه ابوابی که نزد فقیهان درکتابهای جوامع و سنن معروف است , مـرتـب شـده , مانند کتاب (باب) ایمان , کتاب (باب) طهارت , کتاب (باب) صلاة ... کتاب قیامت و بهشت و دوزخ . بـرای مـرتـب سـاخـتن احادیثی که به باب واحدی مربوط می شود, ترتیب بخاری و مسلم را الگو گـرفـته انداز باب نمونه , احادیث مربوط به نماز در مسند صحابی معینی , با احادیث فضیلت نماز شـروع شده ,سپس به ترتیب با احادیث مواقیت نماز, اذان , تکبیرة الاحرام و ... ادامه یافته واحادیث مـنـاقب صحابه به ترتیب با مناقب خلفای راشدی آغاز شده و مناقب سایر صحابیان به ترتیب الفبا بازگو شده است .

۳ـ این مسند به سه باب تقسیم شده است :

بـاب نـخست ـ مسند اصحابی را شامل می شود که به نام یا لقب معروفند, مانند: آبی اللحم غفاری , ابـی بـن عـماره مدنی , ابی بن کعب و... تایونس بن شداد این بخش سه چهارم این مجموعه (یعنی پانزده جلد) رابه خود اختصاص می دهد.

باب دوم ـ در ابتدا مرویات اصحابی را شامل می گردد که به کنیه شناخته شده اند, مانند: ابوهریره دوسـی به دنبال آن احادیث ابنا می آید یعنی : صحابیانی که به ابن فلان معروفند مانند: ابن عابس جـهنی پایان بخش باب دوم , مسانید گروهی از صحابه می باشد که بدون ذکر نام از ایشان روایت کرده اند مثلاگفته اند:فلان کس از مردی انصاری چنین روایت کرد احادیث این دسته از صحابه بر مبنای نام راویان مرتب شده است .

بـاب سوم ـ ویژه مسانید زنان است دراین باب هم همان ترتیب بالا رعایت شده , یعنی ابتدا مسانید زنانی ذکر شده که به نام معروفند, مثل : اسما بنت ابی بکر, اسما بنت عمیس , اسما بنت یزید پس از

آن مسانید زنانی آمده که به کنیه شناخته می شوند, مانند: ام اسحاق , ام ایمن , ام ایوب و در واپسین مرحله ,احادیث زنانی که نامشان برای ما مجهول است , مانند: حدیث زنی انصاری یا حدیث یکی از همسران پیامبر (ص) دو جلد اخیر از این مجموعه , مسانید زنان را در بر می گیرد.

٤ـ مـؤلفان این مسند اظهار می دارند که احادیث مقطوع , مرسل , معلق (۷۷) را در این کتاب وارد نـساخته اند و همچنین احادیثی را که نام راوی اش معلوم نیست , کنار گذاشته اند و تنها بر نـقـل احـادیـث مسند قناعت ورزیده اند زیرا تنها احادیث مسند است که می توان برقوی یا ضعیف بودن آنها حکم راند (۷۸) .

علت انتخاب این روش مولفان درباره علت تنظیم مطالب کتاب به روش مسانید می نویسند:. (شـایـد دانـشـوران و خـوانـنـدگـان نـظـر ما را درباره ترتیب کتاب که بر پایه مسانید صحابه تـنـظـیـم شـده , نـپـسندند باید دانست : انتخاب این ترتیب به دو دلیل بود یکی اینکه آن را آسان یاب دیدیم و دیگر آنکه برای بیان اسنادها و طرق متنوعش , درکار گرد آوردن سنت مطهر نبوی و هـمـچـنـین در آینده برای تشخیص احادیث صحیح از ناصحیح , این روش را دارای فواید ونتایج بـسیار یافتیم افزون بر آن فهرستهای فراوان , گوناگون و غنی بی تردید موادالمسندالجامع را به آسـانـی در اختیار طالبانش قرار خواهد داد وبه آنان کمك خواهد کرد که بی هیچ رنج و سختی به خواسته خویش دست یابند) (۷۹) .

فهرستهایی که گویا در نظر است در آینده به کتاب پیوست گردد, (۸۰) بدین قرار است :

الـف ـ فـهرستهایی که تمام احادیث کتاب را برپایه ابواب فقهی دسته بندی کرده , به گونه ای که در هرمساله فقهی به تمام احادیث وابسته به آن موضوع اشاره می کند. ب ـ فهرستی شامل جملات آغازین احادیث که بر مبنای حروف الفبا دسته بندی شده اند. ج ـ فهرستی که حاوی واژگان موجود در احادیث است و پاره ای فهرستهای دیگر (۸۱) .

پاره ای اطلاعات اساسی درباره این مجموعه ۱ـ دراین مجموعه هر حدیث با ذکر کسی که آن را از صحابی روایت می کند, آغاز شده , خواه این راوی خـود صـحـابـی باشد (۸۲) و خواه تابعی آنگاه به دنبال آن متن حدیث به صورت کامل , مضبوط و مشکول نقل می شود.

۲ـ سپس جای این روایات در منابع پیشگفته به ترتیب زمان در گذشت مولفانش نشان داده شده , زیرااولا هرچه تاریخ تالیف کتاب کهنتر باشد, زنجیره سندش تا رسول خدا (ص) کوتاهتر و احتمال لغزش درآن کمتر است ثانیا بسا که مولف پسین از فرد پیشین بهره برده باشد هر چند که شماری از مـولفان این کتابها, مثل بخاری , مسلم و ابن خزیمه به پندار سنیان از این امتیاز برخوردارند که در کتابهای خویش تنهابه ذکر احادیث صحیح قناعت کرده اند. مـنـاسب می بیند اینجا این مطلب را هم بیفزاید که دراین مجموعه برای کتابها و مولفان از رمز یا نشانه اختصاری استفاده نشده , بلکه به روشنی و صراحت از آنها یاد می شود به عقیده نگارنده این سـطور, این امر از خوبیهای کتاب مورد بحث است زیرا به کارگرفتن نشانه های اختصاری , افزون بر تلف ساختن وقت خواننده , ذهن او را نیز پریشان و آشفته می سازد (۸۳) .

۳ـ در مـرحـلـه بعد, مولفان اسنادها و طرق گوناگون نقل یك حدیث را بایکدیگر سنجیده واین سـنجش رااز شیخ یا استادی که صاحب کتاب از او روایت می کند, آغاز کرده و تا صحابی یا تابعیی کـه آن حـدیـث رااز صحابی نقل کرده , ادامه داده اند برای این مقصود ابتدا استاد (یا شیخ) مولف کـتـاب مـورد نظر و سپس راوی یا راویان بعدی را ذکر کرده اند تا جایی که زنجیره سند با راویان هـمین حدیث در کتابهای دیگر یکی شود آنگاه به بررسی خود به همین شیوه ادامه داده اند تا تمام زنـجیره ها به صحابی یا تابعیی بپیوندند که حدیث را از آن صحابی نقل می کند یعنی : صحابیی که گردآوردن

احادیثش مورد نظر است اگر پژوهنده بر هریك از احادیث این کتاب بنگرد, در خواهد یافت که درهم آمیختن زنجیره راویان یا اسنادها به شیوه ای صورت گرفته که هر سندی استقلال خـودش را هـم حفظ کرده , به طوری که مثلاتشخیص سلسله سند بخاری از مسلم چندان دشوار نمی نماید. بـرای این که مطالب این بند و دو بند پیشین روشنتر گردد, یك نمونه از احادیث کتاب عینا نقل می شود:

۲۲۸ـ۲۵: عن ثابت عن انس , قال :. (کـان غـلام یـهـودی یخدم النبی (ص) فمرض , فاتاه النبی (ص) یعوده فقعد عند راسه , فقال له : اسـلـم , فنظرالی ابیه و هو عنده , فقال له : اطع اباالقاسم (ص) فاسلم فخرج النبی (ص) و هویقول : الحمدللّه الذی انقذه من النار) (۸٤) .اخـرجـه احـمـد ۳/۱۷۵ قـال : حـدثـنـا مؤمل وفی ۳/۲۲۷ و ۲۸۰ قال : حدثنا یونس واخرجه احمد ۳/۲۸۰,والـبـخـاری ۲/۱۱۸ و ۷/۱۵۲, وفـی (فرد ٥۲٤) , ابوداود (۳۰۹۵) و (النسائی) فـی الـکـبری (تحفه۲۹۵) عن اسحاق بن ابراهیم اربعتهم (احمد, والبخاری , وابوداود و اسحاق) عن سلیمان بن حرب . ثلاثتهم (مؤمل , و یونس , و سلیمان) عن حماد بن زید, عن ثابت , فذکره (۸۵) .

٤ـ دراین مـجـموعه هرکس که روایتی را از یك صحابی نقل کرده , روایتش به عنوان یك حدیث مـستقل به حساب آمده , چه این راوی تابعی باشد چه صحابی بنابراین اگر یك حدیثی را دو تن از یـك صـحـابـی نـقـل کـرده باشند, دو حدیث و اگر سه تن نقل کرده باشند, سه حدیث به شمار آمده است این امر طرق گوناگون آن حدیث را روشن می سازد وبه معرفت اسانید از حیث قوت و ضـعـف مدد می رساند, زیرا آن حدیث گاه از طریق یك تابعی به صورت صحیح و از طریق تابعی دیگر به صورت ناصحیح به دست مارسیده است (۸٦) .

۵ـ احادیث این مسند از آغاز تا انجام شماره گذاری شده ودر نتیجه هر حدیث یك شماره مسلسل داردکـه امـر ارجـاع بـه احادیث کتاب را آسان می سازد به دنبال آن شماره , شماره دیگری می آید شـمـاره اخـیـر ازابتدای احادیث یك صحابی شروع می شود و در پایان احادیث آن صحابی خاتمه مـی پـذیـرد از شـماره گذاری اخیر تعداد احادیث هر صحابی دراین کتاب دانسته می شود افزون برآنکه امر ارجاع را هم آسانترمی سازد بنابراین در حدیثی که به عنوان نمونه ذکر شد, شماره ۲۲۸ به این معناست که این حدیث دویست وبیست وهشتمین حدیث دراین کتاب و شماره ۲۵ گویای این است که حدیث مزبور بیست وپنجمین حدیث در مسند انس بن مالك است . بـی مـنـاسـبـت نـیـسـت بـیـفـرایـیم که مجموع احادیث المسند الجامع طبق شماره گذاری گـردآورندگانش ۱۷۸۰۲ حدیث است که از این تعداد ۱۵۷۳۳ فقره آن از طریق مردان صحابی و بقیه یعنی ۲۰٦۹ فقره آن از طریق زنان صحابی روایت شده است .

میزان اعتبار احادیث این مسند از نگاه مؤلفانش مـولفان اظهار می دارند که دوست داشته اند همراه با تخریج احادیث , درباره صحت و سقم هریك ازروایـات هم داوری کنند وبا تکیه به دانش جرح و تعدیل و در پرتو آگاهیهای رجال شناختی , به نـحـوی بنیادین , نه از روی تقلید, معایب و بیماریهای پنهان و آشکار هر حدیث را روشن سازند اما در حال حاضر به دو دلیل اساسی از آن کار چشم پوشیده اند:. یکی ترس از پرحجم شدن کتاب به نحوی که چاپ و انتشارش دشوار و ناممکن گردد. دیـگـر آنـکـه ممکن است حدیثی با طرق صحیح در دیگر کتابها موجود باشد که از چشم مؤلفان مـسـندحاضر پنهان مانده باشد, بویژه آنکه بسیاری از کتابهای حدیث هنوز به صورت دستنوشته درکتابخانه های شرق و غرب باقی مانده و محققان بدانها دسترسی ندارند. از هـمـیـن رو خاطرنشان می سازند که این مسند جامع احادیث موجود در مخذ پیشگفته را چه درست وچه نادرست , در خودگرد آورده است وظیفه فرد مسلمان این است که پیش از استشهاد بـه هـر حـدیـث یـاعـمـل به آن , درستی و نادرستی آن را بسنجد و عیار آن را به دقت محك زند (۸۷) .

شمار اصحابی که مرویات آنان در (المسند الجامع) فراهم آمده است شـمـار کـل صحابیانی که مرویات

آنان دراین مسند گرد آمده ۱۲۳۷ تن می باشد که این تعداد از گروههای زیر شکل گرفته است :

الف ـ مردان صحابی ۱۰۷۳ تن :. ۱) از میان این تعداد ۸۱٦ تن به نام یا کنیه شناخته شده اند. ۲) ۲۵۷ تـن بـاقی مانده , اصحابی ناشناخته هستند به این معنا که به صورت مبهم از ایشان روایت شده ,مثلا گفته اند: فلانی از یکی از یاران پیامبر یا از مردی که پیامبر را دیده , روایت کرد.

ب ـ زنان صحابی ١٦٤ تن :. ۱) از این تعداد ١١٤ تن به نام یا کنیه معروفند. ۲) ۵۰ تن باقی مانده , افرادی ناشناخته هستند به این معنا که گفته اند: فلان کس از خاله اش یا از یکی ازهمسران رسول (ص) یا از زنی انصاری چنین روایت می کند . کتاب مورد بحث در ذی قعده سال ١٤١٢ ه ق به انجام رسیده است (۸۸) .

پاورقی ها :

۱- مسند ابی یعلی الموصلی , تحقیق حسین سلیم اسد, مقدمه مصحح , ج ۱ , ص ١٤.

۲- الذهبی , تذکرة الحفاظ, ۲/۷۰۸.

۳- مـسـند ابی یعلی الموصلی , مقدمه مصحح , ج ۱, ص ۱۸ باید افزود: وی ماخذ این حدیث را بیان نکرده و نگارنده نیز آن را درمسند ابویعلی نیافت .

٤- الـذهبی , تهذیب سیر اعلام النبلا, هذبه احمد فایز الحمصی , تحت اشراف شعیب الارنؤوط, ۲/۱۵.

۵- همو, تذکرة الحفاظ, ۲/۷۰۷.

٦- حـسـیـن سلیم اسد اقوال دانشمندان را درباره او یك جا گرد آورده است نك : مسند ابی یعلی , مقدمه مصحح , ج ۱, صص ۱۸-۲۰.

۷- الذهبی , پیشین , ۲/۷۰۸.

۸- نك : یاقوت , معجم البلدان , ۵/۲۲۵, الذهبی , تذکرة الحفاظ, ۲/۷۰۷ـ۷۰۸, همو, تهذیب سیر اعلام النبلا, ۲/۱۵ـ١٦, ابن العماد, شذرات , ۲/۲۵۰, سزگین , ۱/۱/۳۳٤ـ۳۳۵.

۹- تذکره الحفاظ, ۲/۷۰۷ این اثر به کوشش حسین سلیم اسد با نام معجم الشیوخ در بیروت منتشر شده است .

۱۰- سزگین , ۱/۱/۳۵۵ برای آگاهی از دستنوشته های آثار او به همان جا مراجعه شود.

۱۱- الذهبی , سیر اعلام النبلا, ١٤/١٨٠, همو, تذکرة الحفاظ, ۲/۷۰۸ قس : کاتب چلبی , ۲/١٦٧۹.

۱۲- سیر اعلام النبلا, همان جا, به نقل از مقدمه مسند ابی یعلی , ج ۱, ص ۲۰.

۱۳- نك : مسند ابی یعلی , ج ۱ , صص ۱۰ـ۱۱.

١٤- عتر, منهج النقد, صص ۲۷۹ـ۲۸۰.

۱۵- نك : ۱/۱۱, ۳/۱۷۸ (حدیث شماره ۱٦۰۲).

۱٦- البلقینی , محاسن الاصطلاح , صص ۹٤ـ۹۵.

۱۷- دربـاره ایـن کـتابها نك : السیوطی , تدریب الراوی , ۱/۱۰۰, کاتب چلبی , ۱/٦, ٦٤۱, گویند: زوایـد ایـن مـسـند بر صحاح ششگانه از دو هزار حدیث بیشتر است (عبدالمعطی امین قلعجی , مقدمه جامع المسانید, ص ۱۲٤).

۱۸- نورالدین عتر, پیشین , ص ۲۰۱.

۱۹- پیشین , ص ۲۷٤.

۲۰- ابی یعلی الموصلی , مسند, مقدمه مصحح , ج۱ , ص ۲۱.

۲۱- ۳۵ همچنین برای آگاهی دربـاره متن گواهیهای سماع محدثان که درنسخه اساس به چشم می خورد, نك : فهارس مسند ابی یعلی الموصلی , ج ۱٤, القسم الاول , صص ۲۱۱ـ۲۲۷.

۲۲- ۲۵) ببینید گفتنی است که جـلد چهاردهم کتاب به فهرستهای علمی وبررسی گواهیهای سماع محدثان که در آغاز و انجام نسخه اساس نقش بسته , اختصاص دارد.

۲۳- ظاهرا منسوب به ((خضیریه)) محله ای در بغداد نك : السیوطی , حسن المحاضره , ۱/۳۳٦, یاقوت الحموی , معجم البلدان ,۲/۳۷۷.

۲٤- السیوطی , پیشین , ۱/۳۳٦, همو, التحدث بنعمة اللّه , ص ۳۲.

۲۵- همو, حسن المحاضره , ۱/٤٤۱.

۲٦- پیشین , ۱/۳۳٦.

۲۷- از جمله در حسن المحاضره (۱/۳۳۵ـ۳٤٤) و در التحدث بنعمة اللّه

۲۸- ایـن تعبیر را بهاالدین خرمشاهی در برابر واژه ((اتوبیوگرافی)) (ش خرچزخ رخچ رژس آ) برگزیده است : همو, سیربی سلوك , ص ۷.

۲۹- شهری در افریقا نك : ابوعبید البکری , المغرب فی ذکر بلاد افریقیه والمغرب , ص ۱۷۲.

۳۰- ابـوحـفـص عمربن رسلان , پدر علم الدین بلقینی که در سال ۸۰۵ ق مرده است درباره او نك : حسن المحاضره , ۱/۳۲۹.

۳۱- برای آگاهی گسترده تر نك : حسن المحاضره , ۱/۳۳۵ـ۳٤٤.

۳۲- عبدالوهاب الشعرانی , الطبقات الصغری , ص ۱۹.

۳۳- السیوطی , پیشین , ۱/۳۳۷ـ۳۳۸, همو, التحدث بنعمة اللّه , ص ۲٤۱.

۳٤- این فهرست ضمن مجموعه ای که حاوی دوازده رساله از سیوطی می باشد, در لاهور چاپ شده

است .

۳۵- بـدیـع الـسـید اللحام , ((الامام جلال الدین السیوطی العالم الموسوعی)), مجلة المجمع اللغة العربیه بدمشق , المجلد ٦٧, الجزالرابع , ربیع الا خر ١٤١٣ ه / تشرین الاول ١٩٩٢ م , زیرنویس صفحه٧٤٠ .

٣٦- الزرکلی , ٣/٣٠١.

٣٧- نـك : بـدیـع الـسـیـد الـلـحـام , پـیشین , ص ٧٣٥, عبدالاله نبهان , ((الامام جلال الدین السیوطی)), مجلة المجمع اللغة العربیة بدمشق ,همان شماره , ص ٥٨٤.

٣٨- محمد یوسف الشربجی , ((السیوطی و علوم القرآن)), همان مجله , ص ٦٥٠.

٣٩- بدیع السید اللحام , همان جا.

٤٠- ایـن کـتـاب بـارهـا تـصحیح و چاپ شده است , از جمله : یکی تحقیق احمد محمد قاسم , الـقـاهـرة , ١٣٩٦ق دیگر تحقیق احمدصبحی فرات , استانبول سوم تحقیق الدکتور محمود فجال , المملکة العربیة السعودیه , ١٤٠٩ ق .

٤١- عبدالاله نبهان , پیشین , صص ٦٠٩ـ٦١٠.

٤٢- حسن المحاضره , ١/١٦٦.

٤٣- نك : پیشین , ١/١٦٦ـ٢٥٤.

٤٤- بـرای آگـاهـی گـسترده تر دراین باره نك : محمد یوسف الشربجی , ((السیوطی و علوم القرآن)), همان مجله , صص ٦٥٨ـ٦٨٣.

٤٥- الـسـیـوطی , پـیـشـین , ١/٣٣٩ سیوطی در این تعبیر از آیت شریفه قرآن الهام گرفته که خطاب به پیامبر (ص) می فرماید: ((وامابنعمة ربك فحدث)), ٩٣ (والضحی): آیه١١ .

٤٦- مقامات السیوطی , ١/٣٩٧, ٤١٩, ٢/٦٨٧, به نقل از: شاکر الفحام , ((الاحتفا بمرور خمس ماة سنة علی وفاة الامام السیوطی)),مجلة المجمع اللغة العربیة بدمشق , با همان مشخصات , ص ٥٨٠ .

٤٧- الـتـحدث بنعمة اللّه , ص ٢٢٧ و نیز عبارتی نزدیك به همین مضمون در حسن المحاضره , ١/٣٢٩.

٤٨- درباره او نك : الزرکلی , ٦/١٩٤.

٤٩- نـك : الـسـخـاوی , الضؤ اللامع , به نقل از: علی محمد البجاوی , مقدمه معترك الاقران فی اعجاز القرآن ,السیوطی , ج ١ , صفحه طـ ی .

٥٠- کشف الظنون , ٢/١٦٨٣.

٥١- شـنـاخـت آن دسته از صحابیانی که در حیات رسول خدا (ص) مرده و از آنان حدیثی نقل کرده اند.

٥٢- یعنی : ((هرمسلمانی که به مصیبتی گرفتارآید, اگر به دستور خداوند پناه جوید واستغاثه کـنان

بگوید: ما از خداییم و به سوی اوباز می گردیم خدایا گرفتاریم را به حساب تو می گذارم , در بـرابـر آن مـرا پـاداش ده بـه دنبال آن استغاثه , خداوند به جای آن گرفتاری به او خیر خواهد بخشود)).

٥٣- ابـن حـنبل , المسند, تحقیق احمدشاکر, ٣/١٨٠, حدیث شماره ١٧٤٠ و نیز: ٥/٢٩٠ از چاپ قدیم .

٥٤- ایمان ابوطالب بااستناد به دلایل محکمی نزد شیعه مسلم است .

٥٥- تدریب الراوی , ٢/٣٩٨ـ٣٩٩.

٥٦- آیتی , تاریخ پیامبر اسلام , ص ٢٩٩.

٥٧- نك : المسند, ٤/١٣٩ـ٣٥٠.

٥٨- آیتی , پیشین , صص ٤٩٤ـ٥٠١.

٥٩- المسند, ٤/١٦١.

٦٠- آیتی , همان جا.

٦١- نك : ابن حنبل , المسند, ٣/٤٥١, بشار عواد معروف , المسند الجامع , ٨/٢٥٧ـ٢٥٨.

٦٢- السیوطی , جامع الاحادیث , ١/٦ـ٨, ١٣ـ١٤.

٦٣- پیشین , ١/٥ـ٦.

٦٤- مدیر شانه چی , علم الحدیث , صص ٥٨ـ٥٩.

٦٥- مخرج یا مخرج کسی را گویند که حدیثی را در کتاب خود ذکرکرده باشد مانند کلینی در الکافی و بخاری در الجامع الصحیح (مدیر شانه چی , درایة الحدیث , ص ٢٣).

٦٦- بـرای آگاهی از منابع سیوطی و نشانه هایی که برای آن منابع به کار برده نك : السیوطی , جامع الاحادیث , ١/٦ـ١٩.

٦٧- کـاتـب چـلبی , ١/٥٩٧ برای آگاهی بیشتر درباره جمع الجوامع و کارهایی که براساس آن صورت گرفته به همان جا رجوع شود.

٦٨- برای آگاهی درباره الجامع الصغیر نك : پیشین , ١/٥٦٠.

٦٩- تعلیقات احمد شاکر بر مقاله حدیث در دایرة المعارف الاسلامیه , ٧/٣٤٣.

٧٠- نك : السیوطی , مسند علی بن ابی طالب , صفحه الف و , همو, مسند فاطمة الزهرا, صفحه الف-ب.

٧١- همو, جامع الاحادیث , ١/٩.

٧٢- السیوطی , حسن المحاضره , ١/٣٤١.

۷۳- کشف الظنون ,۱/۵۷٤.

۷٤- السیوطی , پیشین , ۱/۳۳۹.

۷۵- ایـن کـتاب را دکتر محمود مهدوی دامغانی به فارسی برگردانده و همراه با توضیحات و پیوستها در تهران (۱۳۷۲ ش) منتشرساخته است .

۷٦- بشار عواد معروف , المسند الجامع , ۱/٦.

۷۷- تـعریف مقطوع و مرسل در بخش نخست از نظر گذشت اما معلق حدیثی است که از آغاز زنـجـیـره سـنـد یـك تـن از راویان یا بیشترافتاده باشد نك : القاسمی , قواعد التحدیث , ص ۱۲٤, مدیرشانه چی , درایة الحدیث , ص ۵۹.

۷۸- المسند الجامع , ۱/۱۱.

۷۹- پیشین , ۱/۱۳.

۸۰- پیشین , ۲۰/۸۳۲.

۸۱- پیشین , ۱/۱۳.

۸۲- زیرا در بسیاری از موارد یك صحابی که خود شاهد قول , فعل و تقریر پیامبر (ص) نبوده , آن را از صحابی دیگری نقل می کند.

۸۳- برای آگاهی بیشتر درباره معایب و کاستیهای استفاده از نشانه های اختصاری در کتابهای رجال و حدیث بنگرید به : المامقانی ,تنقیح المقال , ۱/۱۹۱.

۸٤- ((نـوجوانی یهودی پیامبر (ص) را خدمت می کرد وی بیمار شد و پیامبر به عیادتش رفت و بر بالین او نشست وبه او فرمود:مسلمان شو نوجوان به پدر خود که آنجا بود, نگریست پدرش به او گـفـت : از ابوالقاسم (ص) فرمان بر به دنبال این سخن اومسلمان شد پیامبر از آنجا بیرون شد در حالی که می گفت : ستایش خدایی را سزاست که او را از آتش رهایی بخشید)).

۸۵- ۱/۱۹۳ـ۱۹٤.

۸٦- نك : ۱/۱۲.

۸۷- پیشین , ۱/۱۳.

۸۸- المسند الجامع , ۲۰/۸۳۳.